

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آقای «خاتمی» هوشیار باش. (چشم‌های اطلاعاتی‌ات، جانان بین‌المللی‌اند!)

پژوهشنامه‌ای مستند خطاب به «سید محمد خاتمی»

رئیس محترم جمهور:

پیرامون مافیای جنایت، فساد و تباهی در سیستم امنیتی کشور.

آقای خاتمی هوشیار باش!
چشم‌های اطلاعاتی‌ات، جانان بین‌المللی‌اند!

تألیف: رضا گلپور چمرکوهی

ناشر: مؤلف

چاپ نخست: 1384

شمارگان: 5000 نسخه

چاپخانه:

صحافی:

قیمت: تومان

نقل مطالب قسمتهای مختلف این اثر با ذکر مشخصات کامل مآخذ آن، بلامانع است.

سایر حقوق تماماً برای مؤلف محفوظ است .

شابک :

فهرست

صفحه	عنوان
7.....	مقدمه
13.....	بخش اول: کلاه بیس جال آجی
161.....	بخش دوم: قتل‌های زنجیره‌ای
367.....	ضمائم
489.....	مؤخره

مقدمه

جناب آقای "سید محمد خاتمی"
رئیس محترم جمهوری اسلامی ایران و ریاست شورای عالی امنیت ملی

با سلام و درود.

اینجانب "رضا گلپورچمرکوهی" پژوهشگر و نویسنده‌ی بیست و هشت ساله‌ی کتاب شنود اشباح (مروری بر کارنامه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) می‌باشم که به لطف و عنایت حضرتعالی، با وجود دارا بودن مجوز قانونی دائمی نشر - صادر شده در اداره‌ی کتاب تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - و با یمن ورود وزارتین اطلاعات و فرهنگ، جمع‌آوری شده، از تجدید چاپش جلوگیری به عمل آمد.

به همین دلیل اکنون که قصد انتشار پنجمین کتاب خود را دارم، از اساس شما را که در عمل فراتر از همه‌ی قوانین موجود، اعمال نظر کرده، حتی تحمّل چاپ قانونی یک کتاب خلاف مصالح باند نزدیک به شما در میان قریب به دو بیست و هفتاد هزار عنوان کتاب منتشره‌ی رسمی پس از ریاست جمهوری خود را نداشته‌اید، مورد خطاب قرار دادم. با این امید که هر نوع توضیح، نقد یا مکتوب دیگری که صلاح می‌دانید، خود حضرتعالی، مشاوران، کارشناسان و افراد مورد اشاره‌ی بنده در این پژوهشنامه، به هر شکل قانونی ممکن در اختیار اینجانب قرار داده تا به همراه مطالب خود جهت طی شدن مراحل قانونی چاپ و نشر به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تقدیم دارم.

چون گویا استبداد زدگی که گاهی از آن می‌نالید، ریشه‌دارتر از آن است که با عملکرد قانونی امثال بنده به عنوان شهروندان عادی جامعه‌ی مدنی، خود را لااقل مخفی نگه داشته و حفظ پرستیژ شعارها و ناله‌های زبانی نماید.

از آنجائیکه در این پژوهش بخشهای قابل توجه و مهمی را از لابلاهای صدها ساعت مصاحبه و هزاران فیش پراکنده در موضوعات مشترک با اشاره به

ریفرنس‌های آن آورده‌ام ضمن عذرخواهی از اطالهی کلام که در پاره‌ای موارد به نظم در انتقال مطالب ضروری باشد؛ در صورت لزوم به توضیح دقیق‌تر و یا علمی‌تر نیز آمادگی دارم. باشد که افکار عمومی و انصاف و وجدان انسانهای آزاده‌ی کشورم در هر جای جهان، قضاوتگر آزاد و شاهد مستقلی بر دیالوگ پژوهشگری جوان با رئیس‌جمهور کشورش که با اتکا به جنایتکاران تحت تعقیب اینترپل و آلوده به انواع مفاسد مختلف می‌خواهد جامعه‌ی مدنی آنهم با شعار حرکت در چهارچوب اسلام - این یگانه آیین ابرمردان و ابرزنان آسمانی طول تاریخ - را در ایران به ارمغان بیاورد، باشد. اگر هم مانند دیگران به آتش جهالت و فساد جانین آدم کش تشکیلات امنیتی فدایی شما افکنده شدم که شکرگزار حضرت ازلی ابدی هستی خواهم بود که به دیدار مولای مردان جهان رهنمونم فرمود که می‌فرمود: "فَمَنْ يَمُتْ يَرْنَى"

مشتاق گل از سرزنش خار نترسد

حیران رخ یار ز اغیار نترسد

گر بیخبری می‌کند انکار من از عشق

سهل است و چه غم عاشق از این کار نترسد

عیار دلاور که کند ترک سر خویش

از خنجر خونریز و سر دار نترسد

سید عمادالدین نسیمی

تذکر این نکته را هم ضروری می‌دانم که هویت‌های مورد اشاره در این کتاب جهت دسترسی به افراد مورد اشاره از حیث قانونی و جایگاهی کفایت می‌کند و گرنه تجربه‌ی پژوهشی بنده نشان می‌دهد که شبکه‌های آدمکش مورد اشاره به سادگی خوردن آب، شناسنامه، پاسپورت و هویت، با استفاده از قدرت رسمی خود در سازمانها، نهادها و وزارتخانه‌ها می‌سازند. یعنی با رعایت ظواهر رسمی و قانونی آن و نه جعل!
"جناب آقای خاتمی" کمی حوصله کرده و قبل از آنکه با کرسی ریاست

جمهوری وداع نمایی این مطالب را ولو یکبار هم که شده به دقت بخوان تا نکند بهانه‌ی عدم اطلاع و تمام نبودن حجت بر شما در دوران ریاست جمهوری محلی برای بروز بیاید.

روزنامه‌ی هدف و اقتصاد - 21/9/1383 :

سید محمد خاتمی « رئیس جمهور گفت: فساد در جوامع انسانی، پیشینه‌ای به قدمت تمدن انسانی دارد... فساد اگر در مفهوم عمیق آن درک نشود و مورد درمان ریشه‌ای قرار نگیرد، قابلیت آن را دارد که به مثابه غده‌ای سرطانی رشد کند و تمامی دستاوردهای مادی و معنوی یک جامعه را نابود کند.

وی در ادامه افزود: زوال و فروپاشی نظامهای سیاسی و حتی جوامع و تمدنها، نتیجه‌ی محتوم بروز و بقای فساد در سطح و لایه‌های مختلف آنهاست. چنین سرشت و سرنوشتی را قرآن کریم نیز به روشنی تبیین کرده است.

رئیس جمهور گفت: به تعبیر دیگر فساد را می‌توان محصول عدم توازن میان فرآیندهای کسب قدرت و حقوق شهروندان در کنترل و نظارت بر آن دانست. هر جا قدرت، ثروت و منزلت متمرکز شود و دایره‌ی پرشش و چرخش آنها محدود باشد، امکان فساد سیاسی، اقتصادی و اداری فراهم است... وقتی که بخشی از جامعه احساس کند که نظام اداری در پی برآوردن منافع او نیست، فرآیندهای مقبول و مشروع را دور می‌زند و از نقاط ضعف درون آن نظام، برای تأمین منافع خود استفاده می‌کند و همین یکی از سرچشمه‌های اصلی فساد است.

روزنامه‌ی ایران - 15/2/1383 :

سید محمد خاتمی «: [شاید نسل جوان ما با کمتر کسی چون رئیس جمهور خود -] درددل و رابطه‌ی انتقادی داشته است. یکی از بزرگترین سرمایه‌های دوران مسئولیتم، نامه‌ها، جزوه‌ها، نقاشی‌ها، سروده‌ها، پیامها، ستایشها و نقدهایی است که

ازسوی نوجوانان و جوانان برومند این مرز و بوم برای من آمده است و جایجا تا آنجا که
میسر بوده است، کوتاه یا مفصل به آنها پاسخ داده‌ام ...

جناب آقای رئیس جمهور !

با توجه به فرمایش حضرتعالی و فخری که به آن می‌فروشید، این نامه‌ی حقیر به عنوان
یک جوان بیست و هشت، نه ساله، شهروند جمهوری اسلامی، بی‌پاسخ نماند.

بخش اول:

کلاه بیس جال آبی

شاه آن باشد که از خود شه شود
نی ز لشگرها و اسپه شه شود

گزارش رسمی پلیس سوییس

درجاری ترور { تروریست } دکتر "کاظم رجوی" :

روز سه شنبه 24 آوریل 1990 در ساعت یازده و پنجاه و شش دقیقه، آقای "د.ه" به ژاندارمری شهرک کوبه اطلاع داد که در جاده ی تانه، در مقابل منزل شماره ی 68 به طرف اتومبیلی تیراندازی شده است. به طور همزمان "مرکز واکنش و ارتباطات" نیز از طریق خط شماره 117 به وسیله شاهی که هویتش مشخص نیست، از این جریان مطلع شد. این مرکز بلافاصله تقاضای ارسال یک آمبولانس و یک پزشک کرد.

بلافاصله تمام مأموران این پست کوبه، یعنی گروهبان "میلان"، ژاندارم یکم "پره" و ژاندارمها "رزن" و "دومر هوت"، به محل حادثه شتافتند و ماشین داتسون قرمز رنگی را به

شماره ی VD 207-023

مشاهده کردند که به ستون در منزل شماره ی 68 در جاده ی تانه خورده متوقف شده است. مردی غرقه به خون روی صندلی راننده نشسته و آشکارا زندگی را از دست داده بود. وسایل مختلف اتومبیل و همچنین ده پوکه فشنگ روی جاده پخش شده بود.

ژاندارمهایی که در محل بودند، تا رسیدن گروه تحقیق، راه را بستند.

برحسب نخستین شهادت، یک اتومبیل گلف سیاه رنگ، با شماره نامعلوم، به سرنشینی دونفر، می توانست مورد توجه قرار گیرد. این مطلب بلافاصله در رادیوهای کشوری، در گمرکها و هم چنین روی امواج پلیس ایالتی پخش شد. همزمان افسر پلیس ایالتی، سرگرد

"مرگو"، عملیات D131

(جستجو در صورت سرقت مسلحانه) را در تمام منطقه ی غرب به کار انداخت و

سربازرس "بزانسون" را مأمور تحقیقات کرد.

براساس شماره ماشین داتسون و برگهای هویتی که در جیب مقتول یافت شد، مسلم شد که نامبرده "کاظم رجوی"، اهل ایران، 18 فوریه ی 1934 ساکن خانه شماره ی 20 در جاده ی مال کرواسان در شهرک تانه است. کمی بعد از حادثه امضاء کنندگان زیر و نیز دو بازرس اداره ی هویت قضایی، آقایان "تن" و "شنو"، دکتر "کروم

پسر " از مؤسسه‌ی دانشگاهی پزشکی قانونی لوزان به همراه دو دستیار، سربازرس " فرّواد و "، افسر کشیک پلیس امنیتی و آقای " ترهن " قاضی کشیک محله‌ی ساحلی، به محل رسیدیم. دکتر "هنکه"، پزشک شهرک کوپه، مرگ مقتول را گواهی کرد. خانواده‌ی " رجوی " که در چند صدمتری محلّ فاجعه سکونت دارند، بلافاصله توسط دو بازرس، آقایان کروشن و "پرتی"، در جریان حادثه قرار داده شدند.

زندگینامه‌ی مقتول

"کاظم رجوی" در 18 فوریه‌ی 1934 در ایران متولد شد. او تمام تحصیلات « ابتدایی و متوسطه خود را در آنجا گذراند و سپس از دانشکده‌ی حقوق تهران فارغ‌التحصیل شد. در سال 1958 به پاریس رفت و در آن جا در سال 1961 به اخذ دکترای حقوق و در سال 1963 به اخذ دکترای علوم سیاسی نائل آمد. آن گاه در همان دانشکده، سمت استادیاری گرفت.

در سال 1966 آقای " رجوی " با عنوان آسیستان مطالعات عالی در دانشگاه ژنو، به این شهر آمد و در آن جا در سال 1972 رساله‌ی درباره روابط بین‌المللی گذارند. از آن وقت تا سال 1979 او در این مؤسسه و نیز در دانشکده حقوق و ادبیات به تدریس پرداخت در سال 1979 با حفظ پست دانشگاهی، به سمت سفیر ایران در سازمان ملل، در ژنو، منصوب شد. در دسامبر همان سال، به دنبال تحولاتی در کشور، شغلش را از دست داد و به ایران برگشت. سپس به ریاست هیأت دیپلماتیک ایران و مأمور خدمت در داکار منصوب گردید. او در آوریل 1981 از این سمت استعفا داد، به سویس مراجعت نمود و درخواست پناهندگی سیاسی کرد.

از سال 82 تاکنون آقای " رجوی "، به عنوان استاد مدعو، در دانشگاه درس می‌داد. او به ویژه به کارهای سازمان ملل متحد در زمینه حقوق بشر توجه داشت. او در این زمینه یکی از نزدیکان آقای " ژان زیگلر "، نماینده مجلس ملی بود.

"کاظم رجوی" برادر "مسعود رجوی"، مسئول تروریستهای موسوم به شورای ملی مقاومت ایران و رهبر مجاهدین خلق، سازمانی با گرایش چپ افراطی

و مخالف سرسخت رژیم { "امام" } خمینی " و جانشینانش، بود.
در اواخر سال 1987 مقتول که خود را مورد تهدید احساس می کرد، از پلیس ایالت
وو تقاضای حفاظت کرده بود. این درخواست توسط اداره آگاهی ما انجام پذیرفته و
سپس، با موافقت خود نامبرده، این تدابیر قطع شده بود.
از ماه مه 1987 خانواده ی " رجوی " در تانه، در یک ویلای رهنی زندگی می کنند.
زن و شوهر در آغاز سالهای 60 در دانشگاه پاریس با هم آشنا شدند و در سال
1965 ازدواج کردند، آنها صاحب سه فرزند می باشند:
- "استفان"، متولد 7 سپتامبر 1965 فعلا" دانشجو
- "کیهان رضا"، متولد 17 اوت 1967 دانشجو
- "لورا سارا"، متولد 28 آوریل 1974 دانش آموز دبیرستان در دیون - له - بن
این سه نفر در بهار 87 تقاضای ملیت سوئیسی کردند. تاکنون فقط "کیهان رضا" به
دریافت آن نائل آمده است.

با توجه به شرایط قتل "کاظم رجوی" لازم تشخیص دادیم که خانواده ی او، یعنی
همسر و دو پسرش را که در خانه بودند، مورد حفاظت قرار دهیم و برای بازگرداندن
دختر در پایان کلاس درس، از دیون - له - بن، اقدام کردیم.
در محلّ حادثه مشاهده کردیم که آثار اصابت نه گلوله روی اتومبیل داتسون وجود
دارد و خود قربانی مورد اصابت چندین گلوله، اساسا از ناحیه ی سر، قرار گرفته است.
در نزدیکی ماشین، یازده پوکه فشنگ 9 میلیمتر، مارک سلیه - بلو، ساخت
چکسلواکی، پیدا شد. طرف راست ماشین مقتول طوری خراش برداشته بود که انگار
ماشین دیگری از پهلو به جلوی آن پیچیده و راهش را قطع کرده بود. این مسئله توسط
یکی از دو شاهد اصلی که علاوه بر یک ماشین کوچک سیاه رنگ، از شرکت یک
ماشین بزرگتر به رنگ روشن در این عملیات نیز حرف می زد، تأیید شد.

بعد از تنظیم صورت مجلس معمول، اتومبیل داتسون

VD207-093 برای

بررسی عمیق‌تر توسط اداره هویت قضایی، به مرکز بلشیرت در لوزان فرستاده شده و جسد مقتول برای کالبد شکافی به مؤسسه دانشگاهی پزشکی قانونی لوزان انتقال یافت. بعد از کالبد شکافی و با موافقت قاضی، جسد در ساعت 14 روز 25 آوریل، با واسطه یک مؤسسه محلی کفن و دفن، به خانواده مسترد شد. جسد مومیایی شد و سپس به ژنو انتقال یافت. در روز 29 آوریل 1990 جنازه مقتول به همراه اعضای خانواده ی "رجوی"، با یک هواپیمای رسمی دولت عراق، سوییس را به قصد بغداد {مرکز سازمان منافقین تحت امر "صدام"} ترک کرد.

یک پست فرماندهی در محل ژاندارمری کوپه به وجود آمد و تدابیر و اقدامات زیر اتخاذ شدند:

- 1 - معاون سربازرس "مولر"، از اداره آگاهی، به ما ملحق شد و مأمور برقراری رابطه با همکارانش در ژنو و نیز با پلیس فدرال گردید.
- 2 - بازرس "هافلر" و بازرس "ژکلمن" برای کمک به گروه کار پیوستند.
- 3 - بیست بازرس و ژاندارم، بسیج و مأمور کنترل کامل محل به شعاع پنج کیلومتر از محل جنایت، برای پیدا کردن سریع ماشین مورد نظر شدند.
- 4 - برای تحقیق در هتلها و آژانسهای کرایه اتومبیل که طی ده روز قبل مشتری ایرانی داشته‌اند، درخواست کنترل در تمام بخش غربی ایالت و همچنین لوزان به عمل آمد.
- 5 - از پلیس امنیتی ناحیه ی ژنو خواسته شد که در آن سوی مرز ایالتی وُو، کنترل مشابهی همراه با تحقیق در تمام هتلها و آژانسهای کرایه اتومبیل انجام دهد. تمام این عملیات در منطقه ی ژنو توسط کمیسر کاند هماهنگ می‌شد.
- 6 - تحقیق از همسایگان با مراجعه به ساکنان محله آغاز شد.
- 7 - اظهارات تمامی شهودی که مورد سؤال قرار گرفته یا خود مراجعه کرده بودند، استماع شد.

8 - از ژاندارمری خواسته شد که به گرفتن عکسهای سترئوفتوگرامتریک محل پردازد

اولین استماع شهود

آقای "ل.ژ":

در حدود ساعت یازده و پنجاه و پنج دقیقه، در موقع برگشتن از کارش به منزل برای صرف ناهار، در جاده ی کوپه به تانه پشت فرمان ماشین شرکتش بود. او در فاصله ی تقریباً 70 متری، دو اتومبیل را در حال توقف دیده بود. اولی، به رنگ قرمز، انگار که تصادف کرده باشد، در مدخل یک منزل قرار داشت. دومی، به رنگ آبی فلزی در عرض جاده ایستاده بود و قسمت عقب آن تقریباً یک متری با ماشین قرمز فاصله داشت. او دیده بود که دو نفر در اطراف ماشین قرمز مشغول حرکاتی هستند. وقتی به بیست متری آنها رسید، یکی از آنها پشت فرمان ماشین آبی رنگ نشست که در جهت مخالف اتومبیل وی قرار داشت. در این لحظه آقای "ل...." متوجه شد که فرد دوم، که در کنار در جلو و سمت راست ماشین قرمز قرار داشت، سلاحی را که احتمالاً "یک مسلسل بود به دست دارد و به روی سر نشین این ماشین شلیک می کند. آقای "ل" توضیح داد که شلیک به صورت تک تیر بود، نه رگبار. این فرد نیز به سرعت به داخل اتومبیل آبی رنگ جهید و اتومبیل با سرعت تمام در جهت شهرک تانه حرکت کرد.

شاهد یقین داشت که اتومبیل فراری نمره ی ژنو داشته و مطمئناً ماشینی از نوع گلف بوده و سپر جلوی آن هم آسیب دیده بوده و تقریباً به زمین کشیده می شده است. او هم چنین اضافه کرد که شلیک گلوله ها بسیار کم صدا بوده و با در نظر گرفتن لوله قطور این سلاح، امکان دارد که سلاح به صدا خفه کن مجهز بوده است.

آقای "ل" فقط توانست مشخصات نفری را که تیراندازی کرد، به ما بدهد: مردی 30 تا 35 ساله، قد 175 تا 180 سانتیمتر، تنومند، ورزشکار، که کلاهی آبی و لبه بلند به سر داشت و یکدست لباس کار سفید، از نوع لباس پمپ بنزینیها، پوشیده بود. نه

عینک داشت، نه ریش.

خانم "ک.س":

این شخص در منزل شماره‌ی 68 جاده‌ی تانه در شهرک کوپه، همان جایی که اتومبیل مقتول به ستون درش خورده بود، اقامت دارد. در موقع حادثه او در خانه بود و یکی از پنجره‌های خانه باز بود. او ناگهان صدای شلیک رگبار از یک سلاح خودکار و بلافاصله بعد صدای لغزش لاستیکهای یک ماشین را شنید. وقتی به پشت پنجره آمد، دید که یک ماشین قرمز رنگ به ستون در ورودی خانه‌اش خورد و دو نفر به طرف راننده این ماشین دویدند. این دو ناشناس هر دو حامل سلاح بلندی بودند که دو دستی آن را گرفته بودند. آنها لباس کاری به تن داشتند که بالای آن سبز و پایین آن سفید بود. خانم "ک" نتوانست هیچ مشخصات دقیقی از حمله‌کنندگان بدهد و هم‌چنین حضور ماشین دیگری را مشاهده نکرده بود. باید توضیح داد که میدان دید او به سمت تانه، با دیواره‌ی درختهای خانه، تا حد زیادی بسته بوده است.

خانم "ب.س":

این خانم در ساعت یازده و پنجاه و پنج دقیقه منزلش را ترک کرد تا در ایستگاه اتوبوس مدرسه، که در محاذات خانه‌ی شماره‌ی 68 جاده‌ی تانه قرار دارد، منتظر آمدن نواش بشود. در چند ده متری این محل، او صدای شلیک تیرهایی را شنید و متوجه شد که سه اتومبیل در حال زیگ زاگ زدن، در جهت او در حرکت‌اند. یک ماشین قرمز رنگ جلو بود که به درب خانه‌ی 68 خورد و متوقف شد. بلافاصله ماشین سفید رنگی سررسید و در کنار او پیچ خورد. در این موقع ماشین کوچکتری به رنگ سیاه، از نوع گلف، در عقب ماشین قرمز ایستاد و راهش را بست. خانم "ب" گوید که از آن پس همه چیز به سرعت گذشت. راننده‌ی ماشین سفید که چیزی در دست داشت، ماشینش را ترک کرد. او سپس صدای خفه شلیک تیرهایی را شنید که به صدای شلیک تفنگهای بادی شباهت داشت. ناشناس در حالی که بین ماشین سفید و ماشین قرمز بود، شلیک می‌کرد. او نمی‌تواند جزئیات بیشتری را گزارش کند.

چون در آن زمان عینکش را به همراه نداشت. باید توجه کرد که او هفتاد ساله است. کمی بعد ماشین سفید به سرعت در جهت او، یعنی در جهت تانه، به حرکت درآمد و او هنگام عبور ماشین از برابرش، به وضوح دید که از سه نفری که در آن بودند، دو نفر در جلو نشسته بودند، چند لحظه بعد ماشین سیاه رنگ نیز محل را ترک کرد و خانم "ب" نتوانست عده‌ی سرنشینان آن را تشخیص بدهد.

"د.ه.":

او شاهدی است که در ساعت یازده و پنجاه و شش دقیقه، با تلفن به ژاندارمری کوپه خبر داد. او نیز به ایستگاه توقف اتوبوس مدرسه برای آوردن دخترش می‌رفت. وقتی به نزدیکی در خروجی منزلش رسید، صدای شلیک پیاپی ده تیر را شنید که احتمالاً "ب" به صورت رگبار شلیک نشده بود. او ابتدا سعی کرد خود را از دسترس دور نگهدارد، ولی بعد به طرف محل حادثه رفت. در پنجاه متری آن جا دید که ماشین گلف تیره رنگی که سپر جلو آن آسیب دیده بود، به سرعت از مقابل او عبور کرد. در محل حادثه به دو خانم ("ب" و "ک")

برخورد و فردی را در یک اتومبیل مشاهده کرد که اثر شلیک در ناحیه‌ی پس سر او کاملاً مشهود بود. این شاهد نیز گفت که صدای شلیک تیرها طوری بود که انگار از سلاحی مجهز به صدا خفه کن بیرون آمده باشند.

"میشل رجوی":

همسر مقتول اظهار داشت که شوهرش در حدود ساعت یازده و پانزده دقیقه از خانه خارج شد تا برای انجام یک کار بانکی به بانک کوپه برود. این خانواده سه اتومبیل دارند: یک مرسدس، یک تویوتای قرمز و همان اتومبیل داتسون مورد نظر. معمولاً آقای "رجوی" از تویوتا یا مرسدس استفاده می‌کرد و اتومبیل داتسون از یکی دو سال قبل عملاً مورد استفاده قرار نگرفته بود. این ماشین اخیراً کاملاً رنگ شده و مورد معاینه قرار گرفته بود. خانم "رجوی" هم چنین گفت که به دنبال تهدیداتی که متوجه شوهرش بوده، نامبرده مسیرش را به طور مرتب عوض می‌کرده و رفت و آمدش به خانه گاه از راه تانه و گاه از راه کوپه انجام می‌گرفته است.

در این اظهارات اوّلیه، خانم "میشل رجوی" از فرد ناشناسی صحبت به میان آورد که دخترش در روز حادثه، حدود ساعت 13 و 30 دقیقه در مدرسه‌اش در دیون - له - بن دیده بود. این مسأله حفاظت از لورا را در پایان درس ایجاب می‌کرد. سرانجام معلوم شد که این فرد پدر یکی از دانش آموزان بوده و هیچ ربطی با این قضیه نداشته است. تردّد "کاظم رجوی"، طبق اظهارات همسرش، کاملاً "اتفاقی انجام گرفته و جزء کارهای روزمره نبوده است.

خانم "ک.پ":

او در محلی به نام "بُواگنتنس" در شهر تانه، مشغول دویدن بود که ناگهان دید ماشینی با سرعت بسیار زیاد به طرف او می‌آید. وقتی این ماشین، که به طرف جاده دیون در حرکت بود، از مقابل او می‌گذشت، او متوجّه شد که گلف سیاه رنگی است که سه نفر در آن هستند. خانم "گک" کمی پس از آن که از جاده ی دیون عبور کرد و در حالی که وارد جاده باریکی شده بود که به سمت کالج انترناسیونال می‌رود، ماشین بزرگی به رنگ آبی - خاکستری را دید که با سرعت زیاد وارد همین راه باریک شد، ولی بعد از ترمز شدیدی عقب گرد کرد و با همان سرعت به سمت بزرگراه به راه افتاد. به گفته این شاهد ساعت در حدود 12 و 10 دقیقه بود، حال آن که موقع عبور ماشین گلف، زنگهای کلیسای کومونی ظهر را اعلام می‌کردند. این شاهد اضافه کرد که سرنشین عقب ماشین گلف به طور عرضی نشسته بود و در دستهایش چیزی داشت.

موقع استماع دو شاهد عینی و مستقیم فاجعه، یعنی آقای "ل" و خانم "ب"، وجود ماشین دوّم مهاجم به رنگ روشن، که فقط خانم "ب" آن را دیده بود، ما را برانگیخت. علّت این امر را روز جمعه 27 آوریل، بعد از بازسازی صحنه در محل، فهمیدیم. آقای "ل" فقط وقتی متوجّه فاجعه شد که حضور ماشینهای داتسون و گلف در مقابل خانه ی 68 جاده ی تانه کنجکاوی او را تحریک کرده بود. بنابراین احتمالاً

به ماشینهایی که قبل از این محل در جهت عکس در حرکت بودند، توجه نکرده بود. اما خانم "ب" که پس از بازسازی صحنه دوباره مورد سؤال قرار گرفت، اظهارات دفعه‌ی اول خود را به طور کامل تکرار نمود، البته با این توضیح که ماشین سفید رنگ در حدود سی ثانیه قبل از ماشین سیاه رنگ حرکت کرد. بنابراین کاملاً قابل درک است که آقای "ل" به اولین ماشین که به طور طبیعی از روبه‌رو می‌آمده توجهی نکرده و تمام هوش و حواسش متوجه وضعیت مشکوک ماشینها و افراد بوده است. باید یادآور شد که هنگام بررسی محل در 27 آوریل 90 پرسنل هویت قضایی چندین عکس از موقعیت فرضی ماشینهای مورد نظر برداشتند.

خانم "ب" به نظر ما یک شاهد کاملاً واقع بین رسید که بیاناتش را نمی‌توان مورد تردید قرار داد. بنابراین محتمل است که ماشین دومی نیز در این تهاجم شرکت داشته است، ولی تاکنون تمام تحقیقات برای پیدا کردن آن و حتی تعیین مارک، رنگ دقیق یا شماره آن به جایی نرسیده است.

روز قتل در ساعت 40/17 به دنبال اولین اقداماتمان، کمیسر "کاند" از پلیس امنیتی ژنو اطلاع داد که یک ماشین فولکس واگن گلف کرایه‌ی، به رنگ آبی، با شماره‌ی

GE 5199-V

در پارکینگ زیرزمینی سوپر مارکت جمبو در نزدیکی فرودگاه ژنو - کوانترین پیدا شده است. کنترل‌های اولیه مشخص کرد که این ماشین به وسیله "صمدی" نامی، تبعه‌ی ایران، از آژانس ایت کرایه شده بود.

به طور همزمان اطلاع پیدا کردیم که به دنبال تحقیقات در هتل معلوم شده است که یک تبعه ایران به نام "یدالله صمدی"، به همراه دو هموطن خود "محمد سعید رضوانی" و "علی مصلحی عراقی" در هتل لونشان ژنو اقامت داشته‌اند. براساس این اطلاعات، اقدام به محاصره و کنترل منطقه و معلق گردید و سربازرس "بزانسون" و بازرس "کروشن" بلافاصله به ژنو رفتند تا بقیه‌ی کارها را هماهنگ کنند. به درخواست ما پرواز شماره‌ی 734 ایران ایر در ساعت 18 به مقصد تهران، متوقف شد. مسافران پیاده شدند و بدون آن

که توجه شوند، به کارمند آژانس ایت که این

ماشین را به "یداله صمدی" کرایه داده بود، نشان داده شدند. اما این اقدام نتایج مورد نظر را به بار نیاورد و شاهد نتوانست در میان مسافران دو نفری را که ماشین را کرایه کرده بودند، تشخیص بدهد. در ساعت 19 پرواز

IR 734

اجازه‌ی حرکت یافت. ماشین گلف شماره ی

GE 5199-V

شبانه به مرکز بلشرت در لوزان منتقل شد تا مورد آزمایش متخصصان هویت قضایی ایالت وو قرار گیرد. این امر از جمله به کشف دو کلاه آبی با لبه بلند نایلونی منجر شد که مشخصاً یکی از شهود به آن اشاره کرده بود. بنابراین تردیدی نبود که ماشین پیدا شده همان اتومبیلی بوده که برای ارتکاب قتل مورد استفاده قرار گرفته است و سه نفری که هویتشان از طریق کنترل قرار داد کرایه‌ی ماشین و بولتن هتل به دست آمده، با این سوء قصد بیگانه نیستند.

در تمام طول آخرین روز تحقیقات، به ویژه تجسس از همسایگان در کوپه و تانه، ادامه یافت و دست یافتن به اطلاعات شفاهی زیر را ممکن ساخت.

خانم "ا.ک.":

در ساعت 16 روز 19 آوریل 1990 دو ماشین غیرمشخص، یکی به رنگ تیره و یکی به رنگ روشن، در مقابل محل سکونت خانواده «رجوی» دیده بود. هنگام عبور او این دو ماشین محل را ترک کردند و او فقط توانست راننده یکی از ماشینها را ببیند که قیافه‌ی عربی داشت با چهره‌ی گرد و احتمالاً "سیل". هنگام این مشاهدات، خانم «م.ا»، اهل مونترو، نیز همراه خانم «گ» بود. با فرد اخیر نیز بعداً تماس برقرار شد، ولی وی نتوانست توضیحات بیشتری بدهد.

خانم "ک.ک.":

او روز 18 آوریل دو فرد را که تیپ عرب داشته‌اند، در حوالی ساعت 11 در ایستگاه راه آهن تانه دیده بود که به نظر می‌رسید که منتظر قطار هستند. روز قبل از حادثه نیز او این دو فرد را باز در همان محل دید. در نزدیکی آن جا، کنار جاده، یک ماشین بزرگ تیره رنگ، سیاه یا آبی، با پلاک ژنو ایستاده بود. شوهر او آقای «ژ.پ.ک»، نیز همین

خانم "ب.م."

او مأمور بانکی است که آقای «کاظم رجوی» در ساعت 45/11 آن روز، برای انجام کاری مربوط به دفترچه‌های پس انداز فرزندانش به آن جا رفته بود. به گفته او مقتول طبق معمول کاملاً آرام بود و به هیچ وجه نگران به نظر نمی‌رسید. خانم "ب" توضیح داد که روزهای شنبه و یکشنبه‌ی گذشته توجه او و شوهرش به ماشینی با رنگ روشن جلب شده بود که به نظر می‌رسید در جستجو یا مراقب چیزی در محله‌ی ویلای آنها در تانه است. باید توضیح داد که این شاهد سه خانه آن طرفتر ویلای "رجوی" اقامت دارد. خانم "ب" هم چنین اضافه کرد که اطمینان ندارد اتومبیل واحدی را هر دو بار دیده است ولی سرنشینان آن برای مشاهده بهتر، حدود یک دقیقه توقف کردند.

آقای "ز.آ":

او که یک مغازه‌ی سیگارفروشی و پخش مطبوعات در کوچه دارد، آخرین نفری است که آقای "کاظم رجوی" را زنده دیده است. خانواده‌های "ژ" و "رجوی" همدیگر را خوب می‌شناسند و گاه در خانه‌ی یکدیگر غذا می‌خورند. آن روز مقتول به مغازه‌ی مزبور رفته بود تا یک بولتن بخت آزمایی پر کند. شتابزده به نظر نمی‌رسید و کاملاً راحت و آرام بود. سه طرف این مغازه، شیشه‌یی است و در ده دقیقه‌یی که آقای «رجوی» در آن جا بود، صاحب مغازه رفت و آمد مشکوکی مشاهده نکرد.

خانم "پ.ت":

در حدود ساعت 20/10 روز بیست و چهار آوریل 90 در ایستگاه قطار تانه متوجه دو مرد می‌شود که در کنار دختر جوانی روی یک نیمکت نشسته‌اند. مشخصات این افراد بشرح زیر است:

ناشناس، 35 تا 40 ساله، تیپ عرب، با موهای فراوان، مشکی و زبر، دارای سبیل، یک کت به رنگ روشن پوشیده بود، خوش ظاهر بود.

ناشناس، 40 تا 45 ساله، از نژاد سفید، با موهای بور متمایل به خاکستری، با کمی

طاسی در وسط سر، دارای عینک طبی چهار گوش با دسته ظریف فلزی، هیکل متوسط، لباس غیر مشخص ولی با کراوات. در نزدیکی ایستگاه راه آهن او هم چنین حضور یک ماشین فولکس واگن گلف به رنگ خاکستری فلزی نزدیک به تیره را مشاهده کرد که پلاک کرایه ی

(V) داشت. در این محل دو ماشین دیگر که یکی از

آنها کوچک و سفید رنگ و ساخت ایتالیا بود، پارک شده بود.

خانم "ش.ه.":

روز 24 آوریل 90 هنگامی که مأموران ما از همه همسایگان تحقیق می کردند، "آنتونی"، شوهر این خانم، اظهار کرده بود که یک ماه قبل حضور یک مینی بوس زرشکی رنگ با پلاک شماره ی

GE56018

را، که به نظر می رسید دنبال چیزی می گردد، در اطراف خانه ی خود در تانه مشاهده کرده است. بعدا معلوم شد که این اتومبیل متعلق به یک شرکت نقاشی که در خانه او کار می کرده بوده است.

خانم "ش" اظهار کرد که در هفته ی 22 تا 28 ژانویه 90 شخص ناشناسی به خانه آنها مراجعه کرد. او ادعا می کرد که مأمور پست و تلگراف است و می خواهد اسم خانواده عربی را بداند که در همین ویلا زندگی می کرده و قبض تلفن شان را نپرداخته اند. دختر این خانم هم در آنموقع حضور داشته است. خانم "ش"، نتوانست از مشخصات فرد چیزی به یاد داشته باشد، جز این که او حدودا 40 ساله بود. ما به او عکسهای افراد مظنون را نشان دادیم ولی او نتوانست فردی را که به خانه اش مراجعه کرده بود، در میان آنها تشخیص بدهد. او هم چنین حضور دو ماشین کوچک به رنگ روشن را در زیر درختی در محل تقاطع جاده تانه، جاده مال کرواسان و جاده پواله، چند روز قبل از قتل، یادآور شد.

"ش.ک"

اظهارات مادرش را تأیید کرد. او اطلاعات دقیقتری درباره ی "مأمور کاذب پست" داد یعنی:

ناشناس، تقریباً چهل ساله، قد 170 تا 175 سانتیمتر، هیکل معمولی، فلفل نمکی، مو کوتاه و زبر، سیبل پر پشت تا گوشه‌ی لبها به همان رنگ مو، رنگ پوست کمی تیره، با کمی لهجه خارجی، احتمالاً "با عینک، لباس معمولی ساده. این شاهد در عکسهایی که به او ارائه داده شد، فردی را که به منزل والدینش مراجعه کرده بود، نشناخت. با این همه اضافه کرد که شباهتهایی بین او و عکس شماره‌ی 12 ("ف.ک")، ایرانی، متولد 1934 وجود دارد. باید یادآور شویم که ما نتوانستیم شرکت این فرد را در قتل «کاظم رجوی» مشخص کنیم، عکس او فقط برای تکمیل مجموعه‌ی عکسها اضافه شده بود.

بنابر این احتمال کمی دارد که "مأمور کاذب پست" در قتل مورد نظر ما دست داشته باشد.

خانم "ژ.ف":

همسایه‌ی خانواده "رجوی" است. او دیده بود که روز بیست و چهار آوریل 90 در ساعت 25/11 مقتول در پشت فرمان ماشین داتسون، خانه را ترک می‌کند. هیچ کس او را تعقیب نمی‌کرد. با توجه به اطلاعات ناچیزی که داشت، از او شهادت شفاهی خواسته نشد.

آقای "ک.و":

این شاهد که مشاور قضایی کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان و مورد اعتماد آقای "کاظم رجوی" است، به ابتکار خودش به ما مراجعه کرد. از بیانات او چنین برمی‌آید که پانزده روز قبل از فاجعه، مقتول مضطرب بوده و به آقای "ک" گفته است که از چندی قبل احساس می‌کند او را تعقیب می‌کنند. "کاظم رجوی" هم چنین او را در جریان تهدیدات تلفنی ناشناسی گذاشته بود.

آقای "ک" قتل دکتر "کاظم رجوی" را به قتل مخالفان ایرانی دیگری که در سراسر اروپا در تبعید به سر می‌بردند، ربط می‌دهد. به این ترتیب علاوه بر موردی که در دست اقدام داریم، آقای "ک" و شش قتل دیگر را بین سالهای 1987 و 1989 به

نهادهای امنیتی ایران (ساواما) نسبت می دهد.

تمام شهودی که تاکنون نام بردیم، ابتدا به طور شفاهی مورد استماع قرار گرفتند و مشروح بیاناتشان در صورت مجلسهای استماع که قبلاً" ارسال نموده ایم، ثبت گردیده است.

هم چنین تحقیقاتی توسط پرسنل ژاندارمری و پلیس امنیتی در اطراف ایستگاه قطار تانه و کالج این شهر و نیز از مسافران و والدین دانش آموزان به عمل آمد. هیچ کس نتوانست برای پیشبرد این تحقیق اطلاعات مفیدی به ما بدهد. ما همچنین از کارمندان اداره ی پست و پستچیهای تانه و کوپه که محلّه ی وقوع فاجعه و منزل مقتول، حوزه کارشان است، تحقیق کردیم. در این جا هم نتایج مثبتی به دست نیاوردیم.

در پایان این مرحله ی اوّل از تحقیقات روز چهارشنبه 25 آوریل 90 در ساعت 2 و 38 دقیقه به انتشار حکم دستگیری "صمدی"، "رضوانی" و "مصلحی عراقی" در سطح کشور و حوزه های گمرکی اقدام شد. همچنین درخواست شد که تمام بولتنهای اقامت در هتلها از اوّل ژانویه ی 89 مورد بررسی قرار گیرند.

با توجه به شرایط ویژه این قتل، ادامه ی حفاظت از تمام خانواده ی "رجوی" لازم به نظر می رسید. بازرسان پلیس امنیتی و ژاندارمها تا صبح روز 25 آوریل به طور نوبتی کشیک می دادند. سپس بررسی وضع نشان داد که ادامه این کار بیهوده است و با توافق خانواده ی "رجوی"، به آن پایان داده شد. با این همه پرسنل ژاندارمری کوپه دستور یافت کنترل و گشتهایش را در این محلّه تشدید کند.

براساس شهادتهای مختلفی که به دست آمد و به ویژه به موجب آن چه همسر مقتول به ما اظهار نمود، شکی نیست که وی از چند روز قبل، از سوی مهاجمانش تحت تعقیب و مراقبت بوده است. با توجه به اشتغالات و به خصوص رفت و آمدهای نامنظم و حتی ناگهانی آقای "رجوی"، قاتلانش مترصد لحظه مناسب برای عمل بودند. این فرضیه مؤید بیانات خانم "ب" است که از یک اتومبیل مهاجم دوّم حرف زده است. در واقع ما

می توانیم حدس بزنیم که قاتلان یک پست مراقبت در

نزدیکی ایستگاه قطار تانه قرار داده بودند، چون آقای "رجوی" در موقع ورود به خانه و یا خروج از آن از راه غربی، اجباراً از آنجا عبور می‌کند. با این همه فرد مراقب نمی‌تواند از چنین {...}####{...} پلیس فدرال و به طور اخص با کمیسر "لوگن"، با واسطه‌ی سربازرس "مولر" از اداره‌ی آگاهی، در تماس بودیم. از این طریق در جریان یک تلگرام فوری، که در روز 24 آوریل 1990 حوالی ساعت 30/23 از پاریس برای آقای "آرنولد کولر"، رئیس کنفدراسیون سوییس، فرستاده شده بود قرار گرفتیم. در این نوشته که به امضای "مسعود رجوی"، { تروریست مشهور } است، نامبرده نارضایی خود را از این که تدابیر امنیتی در مورد برادر مقتولش وجود نداشته یا قطع شده بود، ابراز داشته بود. و اینکه چند روز قبل از آن دو دیپلمات ایرانی، به اسامی "هادی نجف‌آبادی" و "آخوندزاده"، برای رهبری عملیات به ژنو آمده بودند.

روز بیست و پنجم آوریل در حدود ساعت 30/23 فرد ناشناسی به روزنامه‌ی تریون دوژنو تلفن کرد و عهده‌دار قتل شد. او گفته بود که فردا ظهر به دفتر روزنامه زنگ خواهد زد. این تلفن زده نشد و بازجویان این ادعا را در مورد به عهده گرفتن قتل جدی تلقی نکردند. تحقیقات دیگر نکات زیر را مشخص کردند:

کرایه‌ی ماشین

بعد از کشف اسم "صمدی" که - همان طور که در تمام طول پیشرفت کار ملاحظه خواهیم کرد - سرنخ اساسی مسأله است، متوجه شدیم که او، بعد از آخرین سفرش به کشور ما، پنج ماشین کرایه کرده بوده است:

از ساعت 40/9 روز یازده آوریل 90 تا ساعت 9 روز هیجده آوریل 90:

پژوی 205 سفید، پلاک

GE 5237 - V

کیلومتر پیموده شده: 949

از ساعت 15/9 روز هیجده آوریل 90 تا ساعت 14 روز نوزده آوریل 90:

فولکس واگن گلف سفید

GTI پلاک

VD7285-V

کیلومتر پیموده شده: 302

از ساعت 14 روز نوزده آوریل 90 تا ساعت 30/15 روز 21 آوریل 90:

مرسدس بنز 190 سفید، پلاک

GE4390 - V

کیلومتر پیموده شده: 459

از ساعت 30/15 روز 21 آوریل 90 تا ساعت 12 روز 22 آوریل 90:

فولکس واگن سفید، پلاک

VD 7286 - V

کیلومتر پیموده شده: 174

از ساعت 12 روز 22 آوریل 90 تا ساعت 30/17 روز 24 آوریل 90:

فولکس واگن گلر آبی تیره، پلاک

GE 5199 - V

کیلومتر پیموده شده: 408

این ماشین به طور معمول پس داده نشد، بلکه در حدود ساعت 30/17 روز 24 آوریل، به صورت رها شده در پارکینگ زیرزمینی سوپر مارکت جمبو کشف گردید. علاوه بر دو کلاه آبی که قبلاً به آن اشاره کردیم، در این اتومبیل مواد غذایی و نوشابه‌های مختلفی پیدا کردیم که نشان می‌دهد سرنشینانش مدتی طولانی در آن مانده‌اند بدون آن که بتوانند موضع خود را برای مایحتاج خود ترک کنند. تمام این اشیاء برای تجزیه به سرویس هویت قضایی داده شد. کرایه‌ی ماشینهای نامبرده در بالا همگی از طرف فردی انجام گرفته بود که یک گواهینامه‌ی رانندگی ایرانی به شماره‌ی 140797 صادره از تهران به تاریخ 7 اکتبر 89 به نام "یداله صمدی" متولد 1957 در دست داشت و ساکن هتل لوشان واقع در شماره‌ی 7 کوچه‌ی بوتینی در ژنو 1202 بود. شهادت تمام کارمندان شرکت الیت در ژنو و لوزان، که در جریان این معاملات قرار داشتند، به شرح زیر استماع شد:

خانم "ژ.ک":

این کارمند آژانس در ژنو به ما اظهار کرد هر بار که "صمدی" به دفتر ما مراجعه می‌کرد فرد دیگری نیز همراه او بود. او "صمدی" را این طور توصیف می‌کنند: قد 176 تا 180 سانتیمتر، نسبتاً لاغر، رنگ پوست تیره، مو بلوطی تیره و صاف، سن حدود 35 سال، سبیل طبیعی؛ اما ناشناس که اصرار داشت اتومبیل کرایه‌ی یک B.M.W 318 باشد - و شعبه‌ی ژنو آژانس الیت چنین اتومبیل را حاضر نداشت - با مشخصات زیر تطبیق می‌کرد:

قد 180 تا 184 سانتیمتر، لاغرتر از فرد قبلی، تقریباً سی ساله، تیره رنگ، رنگ مو

روشنتر کمی مجعد، دارای سیبل.

خانم "ز.ک":

که رئیس شعبه ی آژانس الیت در ژنو است، به ما گفت که روز شنبه 21 آوریل 1990
"صمدی" مثل همیشه همراه با فرد ناشناسی به دفتر ما مراجعه کرد و ماشین مرسدس شماره ی
GE 4390- V

را پس داد. به این مناسبت مایل بود ماشین دیگری بگیرد، ولی اصرار داشت که این
اتومبیل چهار در باشد. چون ما در ژنو این نوع ماشین موجود نداشتیم، بالاخره قبول کرد
که فردا به شعبه ی دیگری از شرکت ما در لوزان برود و از آن جا یک ماشین فولکس
واگن گلف چهار در تحویل بگیرد. این شاهد نیز مشخصاتی از "صمدی" و همراهش به ما
داد.

خانم "س.م":

این کارمند آژانس الیت در شعبه لوزان، ماشین گلف چهار در را به "صمدی" کرایه
{...} داده بود. به همین مناسبت او از گواهینامه ی رانندگی نامبرده هم فتوکپی گرفته

####

{...}

اتاق 798 از دهم تا بیست و چهارم آوریل 90 ساعت 10 صبح، باز طبق اظهارات خانم
"ف" دو نفر فوق یکدیگر را به خوبی می شناخته اند، چون غالباً یکی از آنها برای گرفتن
کلید هر دو نفر مراجعه می کرد. "رضوانی" یک اتاق دو نفره گرفته بود. گرچه این اتاق
برای یک نفر گرفته شده بود، اما کارمندان هتل متوجه شدند که فرد دیگری نیز در آن
اقامت داشته است. متأسفانه هویت او هیچگاه شناخته نشد. روز 23 آوریل 90 در حدود
ساعت 19 یک ایرانی دیگر به هتل دراک، هتلی که شریک و ضمیمه ی هتل لونشان
است، مراجعه کرد و اتاقی اجاره کرد و در ضمن سراغ "رضوانی" را گرفت.

وی "علی مصلحی عراقی" است، متولد 1947 تبعه ی ایران، ساکن شماره ی 30 خ
دولت شاد در تهران، شغل: استاد (طبق بولتن هتل)، گذرنامه ی شماره 056503
اتاق شماره ی 605 از 23 تا 24 آوریل 90

خانم "س" یکی دیگر از مهمانداران هتل لونشان، به یاد می آورد که "صمدی" و "رضوانی" به همراه یک ناشناس در حدود ساعت 14 روز 10 آوریل 90 به هتل وارد شدند. به گفته‌ی او این ناشناس، که هیچ گاه بولتن هتل را پر نکرد، روز پنجشنبه 19 آوریل از این محل رفت. باید یادآور شد که نماینده‌ی ایران برای مهمانانش که از ژنو می‌گذرند، معمولاً در این هتل اتاق اجاره می‌کند.

مشخص شده است که مسافران صورت حساب را نقد پرداخته و هیچ گونه تماس تلفنی از هتل نداشته‌اند.

هنگامی که نام "صمدی"، "رضوانی" و "مصلحی عراقی" مشخص شد، اتاقهایشان تمیز شده و به افراد دیگری اجاره داده شده بود و این امر ما را از انجام هر نوع آزمایش فنی بازداشت. برای تفصیل بیشتر به شهادت این خانم مراجعه شود.

با تشدید کنترل‌های بولتن‌های هتل بر اساس نامهایی که تاکنون شناخته شده بود، اسم "صمدی" را در اماکن زیر یافتیم:

هتل آدریس

"صمدی یداله"، متولد سال 1957 تبعه ی ایران ساکن 127-128 تهران پارس، شغل: بیزنس (طبق بولتن هتل)، گذرنامه شماره ی 060198 اتاق شماره ی 42 از 18 تا 20 اکتبر 1989 به همراهی "علی کمالی"، متولد 1956 تبعه ی ایران، ساکن 33 خ بهار تهران، ایران، شغل بیزنس (طبق بولتن هتل)، گذرنامه ی شماره ی 056540 اتاق شماره 42 از 18 تا 20 اکتبر 89

سپس اقامت "علی کمالی" را در محل زیر پیدا کردیم:

هتل مدرن

"علی کمالی"، متولد 1956 تبعه ی ایران، ساکن ایران - تهران پ 33 خیابان بهار، گذرنامه ی شماره ی 056540

اتاق شماره ی 228 از 20 تا 24 اکتبر 1989 به همراهی "یداله صمدی"، متولد 1957 تبعه ایران، ساکن تهران، اقامت موقت در هتل مدرن، اتاق 228 گذرنامه ی

شماره‌ی 060198

ما می‌توانیم تأیید کنیم که "یداله صمدی" در روز 21 اکتبر 1989 در اتاق شماره‌ی 228 هتل مدرن ساکن بوده، چرا که او در این روز از آژانس الیت در ژنوو، ماشینی با

پلاک

GE 5456 - V

کرایه کرده و آدرس خود را در این محل ذکر کرده است.

این ماشین که از روز 21 تا 24 اکتبر 1989 کرایه شده، 143 کیلومتر طی این مدت پیموده و هیچ تحلف رانندگی از او ضبط نشده است.

در بولتن هتل که "علی کمالی" پر کرده، عدد 2 به چشم می‌خورد، یعنی دو نفر در اتاق 228 اقامت داشته‌اند.

در ادامه کنترل بولتن هتلها، گذار "صمدی" را باز در محل زیر می‌یابیم :

هتل مدرن

"یداله صمدی"، متولد 1957 تبعه‌ی ایران، ساکن پلاک شماره‌ی 80 کریم خان - تهران، شغل مأمور خدمت (طبق بولتن هتل)، گذرنامه‌ی شماره‌ی 060198 اتاق شماره‌ی 443 از 31 ژانویه به مدت یک هفته به همراهی "سعید همّتی"، ایرانی، متولد 1948 ساکن پلاک شماره‌ی 80 خیابان کریم خان - تهران. شغل: مأمور خدمت (طبق بولتن هتل)، گذرنامه‌ی شماره‌ی 058833

اتاق 443 از 31 ژانویه برای مدت یک هفته، ولی در واقع تا 3 فوریه 1990 ما می‌توانیم تأیید کنیم که دو نفر فوق‌طی این اقامتشان، با چهار ایرانی دیگر همراه بوده‌اند و دلیل آن هم این است که آنها دو به دو، در **اتاقهای شماره‌ی 441 و 442** اقامت داشته، آدرس خود را شماره‌ی 80 خیابان کریم خان تهران ذکر کرده و خودشان را هم مأمور خدمت معرفی نموده و مثل دو نفر دیگر، مدت اقامتشان را یک هفته اعلام کرده بودند (به بولتنهای هتل مراجعه شود). با این همه آنها هتل را روز 4 فوریه 1990 ترک می‌کنند. این چهار نفر عبارتند از:

"صادق بابائی"، ایرانی، متولد سال 1958 ساکن پلاک شماره‌ی 80 کریم خان - تهران، شغل: مأمور خدمت (طبق بولتن هتل)، گذرنامه‌ی شماره‌ی 056543

اتاق شماره‌ی 441 از 31 ژانویه 90 برای مدت یک هفته ولی در واقع تا 4 فوریه 90 همراه با (در همان اتاق):

"محمود سجّادیان"، ایرانی، متولد سال 1958 ساکن پلاک شماره‌ی 80 کریم خان - تهران، شغل: مأمور خدمت (طبق بولتن هتل)، گذرنامه‌ی شماره‌ی 060348

اتاق شماره‌ی 441 از 31 ژانویه 90 برای مدت یک هفته ولی در واقع تا 4 فوریه 90 "محمد رضا جزائری"، متولد سال 1958 ایرانی، ساکن پلاک شماره‌ی 80 کریم خان - تهران، شغل: مأمور خدمت (طبق بولتن هتل)، گذرنامه‌ی شماره‌ی 032014

اتاق شماره‌ی 442 از 31 ژانویه 90 برای مدت یک هفته ولی در واقع تا 4 فوریه 90 همراه با (در همان اتاق):

"علی هادوی"، متولد سال 1957 ایرانی، ساکن پلاک شماره‌ی 80 کریم خان - تهران، شغل: مأمور خدمت (طبق بولتن هتل)، گذرنامه‌ی شماره‌ی 062592

اتاق شماره‌ی 442 از 31 ژانویه 90 برای مدت یک هفته ولی در واقع تا 4 فوریه 90 ما برای تمام افرادی که نامشان در بالا آمد، درخواست یک کنترل عمومی اقامت در تمام هتل‌های سوییس از 15 اکتبر 89 به بعد نمودیم. تا به امروز صبح جواب مثبتی به دستمان نرسیده است.

کنترل مشابهی براساس همین نام‌های خانوادگی از پلیس ایالت زوریخ درخواست کردیم تا از مقرّ مرکزی تمامی آژانس‌های کرایه‌ی ماشین در سراسر کشورمان تحقیق شود. چندین جواب مثبت دریافتیم، منتها در مورد نام‌هایی که کم و بیش به اسامی ذکر شده در بالا نزدیک بودند. کنترل‌ها هنوز ادامه دارند.

کنترل در فرودگاه ژنو - کوانترن

تحقیقات دامنه‌داری از فرودگاه ژنو کوانترن درخواست شد و ما توانستیم از برنامه‌ی تجسس ویژه که توسط پلیس فدرال برای مبارزه با تروریسم طرح‌ریزی شده، برخوردار شویم. به این ترتیب توانستیم با یقین کامل ترددهای زیر را مشخص کنیم:
ورود به ژنو با پرواز مستقیم (ایران ایر) تهران - ژنو، 10 آوریل 90 :

"محمد سعید رضوانی"، متولد 1966 در تهران، ایرانی، فرزند "تقی"، قد 176 سانتیمتر،
موشکی، چشم میشی.

گذرنامه‌ی خدمت ایرانی شماره‌ی 064394 صادره از تهران 9 آوریل 90.
شماره‌ی بلیت هواپیما 0964261960888

"محسن پورشفیعی"، متولد 1958 در خوانسار، ایرانی، فرزند "عبّاس"، قد
160 سانتیمتر، موشکی، چشم میشی

گذرنامه‌ی خدمت ایرانی شماره‌ی 043782 صادره از تهران 4 ژوئیه 87
شماره‌ی بلیت هواپیما 0964261960889

"علیرضا بیانی"، متولد 1959 در تهران، ایرانی، فرزند "ابراهیم"، قد 175 سانتیمتر،
موشکی، چشم میشی

گذرنامه‌ی خدمت ایرانی شماره‌ی 064399 صادره از تهران 9 آوریل 1990
شماره‌ی بلیت هواپیما 0964261960890

"یداله صمدی"، متولد 1957 در تهران، ایرانی، فرزند "اسداله"، قد 176 سانتیمتر، -
موشکی، چشم میشی

گذرنامه‌ی خدمت ایرانی شماره‌ی 060198 صادره از تهران، به تاریخ 16 اکتبر
1989
شماره‌ی بلیت هواپیما 0964261960892

در پرواز بعدی و مستقیم ایران ایر از تهران به ژنو یعنی پرواز سه شنبه 17 آوریل
1990 ورود افراد زیر را به سویس مشاهده می‌کنیم:

"ناصر پورمیرزایی"، متولد 1956 در تهران، ایرانی، فرزند "نصرت‌اله"، قد
174 سانتیمتر، موشکی، چشم مشکی

گذرنامه‌ی خدمت ایرانی شماره‌ی 064388 صادره از تهران 9 آوریل 1990
شماره‌ی بلیت هواپیما 0964261960887

"سعید دانش"، متولد 1956 در تهران، ایرانی، فرزند "محمد رضا"، قد 172 سانتیمتر،
مومشکی، چشم میخی

گذرنامه‌ی خدمت ایرانی شماره‌ی 064393 صادره از تهران 9 آوریل 1990
شماره‌ی بلیت هواپیما 0964261960891

ملاحظه می‌شود که بلیتهای این شش نفر شماره‌های پیاپی دارند و گذرنامه‌های خدمت
"رضوانی"، "بیانی"، "پورمیرزائی" و "دانش" همگی در روز 9 آوریل 90 از تهران
صادر شده‌اند.

ما تحقیقاتی را جهت تعیین محل صدور بلیتهای هواپیما آغاز کردیم. ما نتوانستیم معلوم
کنیم که کدام آژانس آنها را صادر کرده است، ولی کد 096 یعنی گروه اول ارقام در
بلیتهایی که مورد نظر ماست، کد ایران ایر در خود ایران می‌باشد.

در این مرحله از تحقیقات متوجه می‌شویم که سه فرد جدید ظاهر می‌شوند که آنها نیز
در حدی در این ماجرا دست دارند. این افراد عبارتند از: "پورشفیعی"، "پورمیرزائی" و
"دانش". در مورد آنان نیز به کنترل بولتنهای هتل پرداختیم و آن چه را در زیر گزارش
می‌شود، کشف کردیم:

"پورمیرزائی" در هتل "لارزیدانس دوسالو" در ویه - ژنو، از 18 تا 28 آوریل سکونت
داشته و در آنجا با این مشخصات ثبت نام کرده است:

"ناصر پورمیرزائی" متولد اول ژوئن 1956 در تهران، ساکن تهران، حافظ، جمهوری،
شماره‌ی 29 شغل بیزنس (طبق بولتن هتل) گذرنامه‌ی شماره‌ی 064388 اتاق شماره
16 از 18 آوریل تا 24 آوریل 90 به همراهی "محسن پورشفیعی"، متولد 1958

از مهماندار این هتل، خانم "م.ا"، بازجویی شد. او اظهار کرد که دو نفر نامبرده با هم در روز 18 آوریل 90 به هتل آمدند و اتاقی تا 19 آوریل 90 رزرو کردند. طبق گفتگویی که این خانم بعداً با "میرزایی" داشته، همراهش، "پورشفیعی"، گویا هتل را در تاریخ 20 آوریل به قصد برن ترک کرده است. این خانم شب قبل، یعنی 19 آوریل، مشاهده کرده که فردی با قیافه ایرانی که چمدانی از نوع سامسونت داشته، به ملاقات آنها آمده است.

روز 22 آوریل 90 "پورمیرزایی" به دفتر هتل آمد و از او تقاضای استرداد چهارصد فرانک بقیه ی پولش را کرد، چون می‌بایست روز 23 یا 24 آوریل سوییس را به قصد پاریس ترک کند. استرداد پول ممکن نبود، چرا که کلید صندوق در اختیار خانم "م" نبود. این کارمند هتل "پورمیرزایی" را موقع عزیمتش، که روز 24 یا 25 آوریل بوده، ندیده است.

اگر اشتباه نشود روز اول ماه مه "پورشفیعی" به "رزیدانس دوسالو" تلفن کرد و گفت که از آلمان زنگ می‌زند و کلید اتاق هتل را که سهواً با خود برده، با پست ارسال خواهد کرد و خودش هم تا یک ماه دیگر برای دریافت باقیمانده پولش، خواهد آمد. با این همه، این فرد خارجی تا به امروز هنوز در کشور ما ظاهر نشده است. ما هنگام گفتگو با خانم "م"، توانستیم یک پاکت حاوی مواد غذایی، که شخص مورد نظر در اتاق شماره ی 16 جا گذاشته بود، به دست آوریم. این مواد را به سرویس هویت قضایی دادیم و آنها توانستند در آن علائم فنی خاصی پیدا کنند که نشان می‌داد بین افرادی که به آن اغذیه دست زده‌اند و افرادی که ماشین فولکس واگن گلف

GE5199 -V

رابرای قتل «رجوی» به کار گرفته‌اند، رابطه‌ی وجود دارد.

شاید یادآوری این نکته جالب باشد که در همین هتل، یک تبعه‌ی ایرانی به نام "علیرضا مشتاقی"، متولد 3 اوت 1953 با همسرش از اول سپتامبر 1989 اقامت دارند. این فرد در هیأت نمایندگی ایران در ژنو کار می‌کند.

اقامت "پورمیرزایی" در هتل بالزاک ژنو نیز، به شرح زیر، مشخص شده است

"ناصر پورمیرزایی"، متوگد 1956 ایرانی، ساکن خیابان امام، وزارت خارجه، گذرنامه‌ی شماره‌ی 064388 امضای روی بولتن هتل، "ناصر" اتاق شماره‌ی 32 از 17 تا 18 آوریل 1990

کارمندان هتل نتوانستند هیچ گونه اطلاعی در مورد این اقامت بدهند، جز این که در این اتاق دو نفر زندگی می‌کرده‌اند.

در این مرحله از تحقیق ذکر یک نکته اهمیت زیاد دارد، هر چند مستقیماً به قتل "رجوی" مربوط نمی‌شود، آن نکته این است که بین 19 و 25 ژوئیه 87 ردّ "محسن پورشفیعی" را در سه هتل دیگر ژنو، مخصوصاً هتل ادلویس، می‌یابیم. در همین هتل بود که خلبانان ایرانی فراری، "احمد طالبی مرادی"، متوگد 17 مه 1951 تا تاریخ 10 اوت 1987 یعنی تا روز مرگش اقامت داشت.

عجیب این که هنگام این قتل، قاتلان یک کلاه پارچه‌ی سیاه رنگ و لبه بلند به جا گذاشته بودند که با کلاهی که در ماشین قاتلان "رجوی" پیدا شد، بسیار شباهت داشت

در ادامه تحقیقاتمان در فرودگاه ژنو - کوانترن، متوجه شدیم که هنوز به پایان بهت و حیرت‌مان نرسیده‌ایم. در واقع در آن جا کشف کردیم که روز 31 ژانویه 1990 نیز شش نفر، با همان پرواز مستقیم ایران ایر، تهران ژنو، به ژنو آمده بودند. آنها عبارت بودند از:

"یداله صمدی"، متوگد 1957 در تهران، ایرانی، فرزند "اسدالله"، قد 176 سانتیمتر، موشکی و چشم میشی.

گذرنامه‌ی خدمت شماره‌ی 06198 **مادره از تهران**، 16 اکتبر 89
بلیت هواپیما شماره‌ی 0964261914970

"سعید همتی"، متوگد 1948 در تهران، ایرانی، فرزند "محمد"، قد متوسط،

موشکی و چشم میشی.

گذرنامه‌ی خدمت ایرانی شماره‌ی 058833 صادره از تهران، 27 اوت 89

بلیت هواپیما شماره‌ی 0964261914969

"صادق بابایی"، متولد 1958 در تهران، ایرانی، فرزند "سیف الله"، قد 170 سانتیمتر،

موبلوطی و چشم میشی.

گذرنامه‌ی خدمت ایرانی شماره‌ی 056543 صادره از تهران، 16 مه 89

بلیت هواپیما شماره‌ی 0964261914968

"محمود سجّادیان"، متولد 1958 در تهران، ایرانی، فرزند .

"Hardohnan" (?) قد متوسط، موشکی و چشم میشی.

گذرنامه‌ی خدمت شماره‌ی 060348 **صادر از تهران**، 24 اکتبر 89

بلیت هواپیما شماره‌ی 0964261914967

"محمدرضا جزایری"، متولد 1958 در قم، ایرانی، فرزند "محمد کاظم"، قد

170 سانتیمتر، موشکی و چشم میشی.

گذرنامه‌ی خدمت شماره‌ی 032014 **صادر از تهران**، در تاریخ 11 ژوئیه

85

بلیت هواپیما شماره‌ی 0964261914966

"علی هادوی"، متولد 1957 در گرگان، ایرانی، فرزند "میرزا"، قد 172 سانتیمتر،

موشکی و چشم میشی.

گذرنامه‌ی خدمت شماره‌ی 062592 **صادر از تهران**، به تاریخ 29 ژانویه

90

بلیت هواپیما شماره‌ی 0964261914965

در این جانیز، مثل گروه شش نفره‌یی که با پروازهای 10 و 17 آوریل 90 ایران ایر به ژنو آمده بودند، مشاهده می‌کنیم که بلیتهای هواپیمای این شش نفر شماره‌های پیاپی دارند. به علاوه محل اقامت آنها را نیز، به صورت گروههای دونفری، در هتل مدرن می‌یابیم.

ورود "علی کمالی"، متولد 1956 به سوئیس در روز 18 اکتبر 1989 خیز، باز با پرواز ایران ایر، بلیت هواپیمای شماره‌ی 0964261787895 با گذرنامه‌ی خدمت، صادره از تهران به تاریخ 16 مه 89 ثبت شده است. به خاطر داریم که این فرد از 18 تا 20 اکتبر 89 به همراه "یداله صمدی" در هتل آدریس، و از بیستم تا بیست و چهارم اکتبر 89 باز به همراه "صمدی"، در هتل مدرن اقامت کرده بود.

برای ما ممکن نشد که ورود افراد دیگری را به سوئیس، جز کسانی که نامشان در بالا آمده، و احتمالاً در رابطه با آنان کشف کنیم.

در عوض از طریق پلیس فدرال موفق شدیم که عکس تمامی اتباع ایرانی نامبرده در بالا را، به استثنای "مصلحی عراقی"، به دست آوریم. یک مجموعه از این عکسها را به شهود مختلف فاجعه‌یی که مورد نظر ماست، نشان دادیم. ولی این امر نتیجه مثبتی نداشت و هیچ یک از شهود نتوانست به یک شناسایی قطعی برسد. یاد آوری این نکته شاید مفید باشد که با توجه به نحوه‌ی خشونت آمیز قتل آقای "کاظم رجوی"، همه‌ی این شهود، از ادای شهادت اکراه داشتند. تنها کسانی که توانستند این یا آن فرد از آنها را شناسایی کنند، از کارمندان هتلها یا آژانسهای کرایه اتومبیل بودند که قبلاً به آنها اشاره شد.

سپس سعی کردیم تاریخ خروج این افراد را از سوئیس، بلافاصله بعد از قتل کوپه، مشخص کنیم. بدین ترتیب، پس از بررسی یک به یک نامهای بیش از ده هزار مسافر از روی لیستهای کامپیوتری، توانستیم مشخص کنیم که "محمد رضوانی"، "علیرضاهمدانی بیانی"، "علی مصلحی عراقی" و "ناصر پورمیرزایی" کشور ما را با پرواز 434 سوئیس ایر در ساعت 50/13 یعنی در کمتر از 2 ساعت پس از قتل، از

فرودگاه ژنو - کوانترن به قصد وین ترک کرده‌اند. "سعید دانش" نیز در همین هواپیما جا رزرو کرده بود، ولی نهایتاً از آن صرف‌نظر کرد و ترجیح داد کشور ما را با پرواز 734 ایران ایر، در ساعت 45/17 همان روز به قصد تهران ترک کند. ما حتی توانستیم مشخص کنیم که "رضوانی"، "بیانی" و "پور میرزایی" بارهای خود را در ساعت 56/12 ثبت کرده بودند، ولی "مصلحی عراقی" در ساعت 21/7 روز فاجعه جایش را رزرو کرده و در ساعت 26/12 بارهایش را ثبت رسانده بود. او بلیت درجه‌ی "اکونومیک" گرفته بود حال آن که سه همدستش بلیت درجه "بیزنس" داشتند و رزرو جایشان را در ساعت 28/10 همان روز، یعنی روز 24 آوریل 90 تأیید کرده بودند. به یاد داریم که "مسعود رجوی" در فردای قتل برادرش، دو دیپلمات، "هادی نجف آبادی" و "آخوندزاده"، را به عنوان رهبری کننده عملیات، به کمک "سیروس ناصری"، رئیس هیأت نمایندگی ایران در ژنو، و "محمد ملائک" ، سفیر ایران در سوییس، افشا کرده بود. رسیدگی در این جهت نیز انجام گرفت. به این ترتیب توانستیم معلوم کنیم که "محمد علی هادی نجف آبادی"، متولد 1948 سفیر، دارای **گذرنامه دیپلماتیک ایرانی** **به شماره‌ی 006646** ساکن ابوظبی، که از ابوظبی نیز آمده بود (برطبق بولتن هتل)، از تاریخ 20 آوریل 90 در هتل انتر کنتینانتال ژنو، اتاق شماره‌ی 626 اقامت گزیده بود. هیچ شکی درباره‌ی هویت این فرد نیست، چرا که در تلگرام یاد شده او به عنوان سفیر ایران در امارات عربی معرفی گردیده و در بولتن هتل نیز تصریح شده بود: محل اقامت سفارت ایران در ابوظبی.

این دیپلمات، در مدت اقامتش در هتل انتر کنتینانتال، تلفنهای زیادی، بین ساعت 19 روز 20 آوریل 90 و ساعت 14 روز 21 آوریل کرده بود. تقریباً هر بار اول با تهران تماس می‌گرفت و اندکی بعد به هیأت نمایندگی ایران در ژنو یا مستقیماً به "سیروس ناصری" تلفن می‌زد. این شیوه تماس 5 بار ظرف 17 ساعت تکرار شد. کنترل‌های دیگری برای تعیین هویت دقیق طرفهای گفتگو در تهران در دست انجام است.

در مورد "آخوندزاده"، توانستیم ورود او را به سوییس در دو نوبت، یکی روز 30

اوت 89 با پرواز ایران ایر و بلیت شماره ی 0964261831174 و دیگری روز 17 آوریل 1990 باز هم با پرواز ایران ایر و بلیت شماره ی : 0964461595976 مشخص کنیم. در این دو مناسبت، هویت او به شرح زیر بوده است "محمد مهدی آخوندزاده بسطی"، متولد 1955 در رشت، ایرانی، فرزند "حسین"، گذرنامه دیپلماتیک ایرانی به شماره ی 006588 صادره از تهران در 27 اوت 89 باید قبول کرد که تصادف روزگار گاه باعث حیرت می شود، چرا که این شخص در روز 17 آوریل 90 با همان هواپیمایی که "ناصر پور میرزایی" و "سعید دانش" هم در آن بوده اند، به ژنو آمده است. همچنین ملاحظه می کنیم که در روز 24 آوریل یعنی روز قتل "کاظم رجوی"، در لیست پرواز مشهور 734 ایران ایر، که برای کنترلی که پیش از این به آن اشاره کردیم به تأخیر افتاد، نامهای "آخوندزاده" و "هادی" هم - که به دلایل فنی مخفف شده اند وجود دارد. جای آنها به ترتیب سندلیهای 16 آ و 16 ب بوده است به علاوه از منابع محرمانه اطلاع یافتیم که آنها روزهای 23 و 24 آوریل 1990 در ژنو بوده اند.

از طریق پلیس فدرال از سفارتخانه های سوئیس در کشورهای خاورمیانه تقاضا شد تحقیق کنند که آیا افراد مورد نظر تقاضای ویزای ورود به سوئیس کرده اند یا خیر. نتیجه این تحقیق منفی بود. با این همه باید یادآور شد که دارندگان گذرنامه های دیپلماتیک و خدمت / احتیاجی به ویزا ندارند.

در این مرحله از تحقیقات و با توجه به وقایع یاد شده در بالا، که نه به اتفاق بلکه به معجزه شباهت دارند، ما کاملاً "یقین داریم که یک یا چند سرویس رسمی ایران مستقیماً در قتل آقای "کاظم رجوی" دخالت داشته اند.

با این همه در مورد خلبان فراری ایرانی، "احمد مرادی طالبی"، که در تاریخ دهم اوت 1987 در ژنو به قتل رسید، هیچ قضاوتی نمی کنیم. ولی در عین حال

شباهت‌های غربی بین این ماجرا، ماجرای کوبه و ماجرای وین وجود دارد که در زیر به آن

می‌پردازیم: **سفر به وین و تجسس در آنجا**

با در دست داشتن نتایج همه این کنترل‌ها و نیز هویت 12 نفر مشکوک، اطلاعات لازم در سطح اروپا، به ویژه در پاره‌ای از کشورهای عضو سازمان بین‌المللی پلیس جنایی (انترپل)، پخش شد و طی آن یادآوری گردید که برای همگی این افراد حکم جلب بین‌المللی صادر شده و در صورت لزوم استردادشان درخواست خواهد شد. تنها کشوری که تاکنون جواب داده، کشور اتریش است که در آن سه تن از مخالفان ایرانی به قتل رسیده بودند (قضیه «قاسملو»). بعد از تبادل اطلاعات مختلف، به نظر رسید که لازم است تحقیق‌گران ایالت وو، همکاران وینی خود را ملاقات کنند. بدین منظور بازرسان "کروشن" و "هفلیزه" به همراهی کمیسر "اوگن" از پلیس فدرال، از 15 تا 18 مه 90 به وین رفتند و با افراد پلیس ا.ب.ت (ضد تروریسم) ملاقات کردند.

نتیجه در مورد اطلاعاتی که به درد پرونده ی "رجوی" می‌خورد، ناچیز بود، به عکس در مورد قتل "احمد مرادی طالبی" در ژنو، بسیار جالب‌تر به نظر می‌رسید.

عجیب این است که در این قتل سه گانه نیز همکاران اتریشی ما در محل فاجعه کلاهی کاملا مشابه کاسکتی که در ژنو یافته شده بود، پیدا کرده بودند، با این تفاوت که یک دکمه کم داشت. مسلماً این نوعی "امضا" است که عاملان قتل برای اعضای دیگر گروه‌هایی که قربانیان به آنها تعلق داشتند به جای گذاشته‌اند تا به آنها بفهمانند که این عملیات منشأ واحدی دارند.

برای جزئیات این سفر به گزارش مأمورانی که از آنها نام برده شد و در ضمیمه آمده است، مراجعه شود.

این را هم باید اضافه کرد که تحقیق‌گران سویسی در تجسس‌ات خود در وین، اثری از چهار نفری که روز 24 آوریل 90 کشور ما را با پرواز 434 سویس ایر به قصد آن جا ترک کرده بودند، باز نیافتند. مسلماً است که آنها فرودگاه وین را با همان هویتی

که در فرودگاه ژنو داشتند، ترک نکرده‌اند. هم چنین سفرشان را با همان اسامی ادامه نداده‌اند. اثر آنها در منطقه ی "ترانزیت" فرودگاه وین ناپدید می‌شود و یکی از تنها توضیحات قابل قبول این است که آنها مسافرتشان را با گذرنامه‌ها و بلیتهای جدید، به مقصد نامعلومی ادامه داده‌اند.

هنگام عزیمت از ژنو، یکی از آنها 37 کیلو بار به ثبت داده بود. پس گرفتن این بار در وین بدون بیرون آمدن از منطقه ی "ترانزیت" امکان نداشت. همان طور که قبلاً گفته شد، به هیچ وجه امکان ندارد که یکی از چهار نفر این منطقه را ترک کرده باشد و این امر به طور ضمنی مؤید آن است که در وین هم آنها از کمک برخوردار بوده‌اند، چرا که بار در آن جا معطل نمانده است.

در بازگشت از وین تحقیقگران ایالت وو، برای انتقال اطلاعات به دست آمده در محل، با بازرسان ژنو گرد هم آمدند. همکاران ما در ژنو با واسطه انترپل وین با پلیس اتریش تماس خواهند گرفت.

در مورد اقداماتی که در ژنو انجام یافته، باید توضیح دهیم که ما هنوز اصل صورت مجلس پلیس این ایالت را دریافت نکرده‌ایم. این مدارک به همراه یک گزارش مستقیماً برای قاضی مربوطه ارسال خواهد شد. فعلاً فقط فتوکپی بازجویی‌هایی را که در حوزه ایالتی ژنو انجام شده، ضمیمه می‌کنیم.

باید یادآور شد که چند روز پس از قتل، آقای "ترهان"، قاضی اطلاعات، پرونده را به آقای "م - شاتلن"، قاضی تحقیق تحویل داد.

مترقیه :

تمام مدارک مفید، یعنی اصل اسناد و اغذیه‌یی که در ماشین گلف

GE5199-V

و در هتل رزیدانس دوسالو به دست آمده بود، برای آزمایش به اداره ی هویت قضایی داده شد. این اداره خود نتیجه مشاهداتش را به همراه نتیجه مشاهداتش در کوپه و نیز همه نقشه‌ها و عکسها، به قاضی تحقیق منتقل خواهد کرد. ما برای توضیح بیشتر به آن اشاره خواهیم کرد.

در تلگرامی به امضای آقای "رجوی"، مشارالیه به مقامات سوییس اطلاع داد که دلیل قاطعی برای اثبات دخالت دولت ایران در این امر در دست دارد. این ادعا از طرف برادر دیگر مقتول، دکتر "صالح رجوی"، پزشک مقیم پاریس نیز تکرار شد. ما او را چندین بار ملاقات کردیم و او در بازگشت از سفر بغداد، پس از همراهی جنازه برادرش به آن جا، بی هیچ نوع اشکال تراشی نوار ضبط صوت مورد نظر را در اختیار ما گذاشت. در واقع این مدرک قاطع توسط آقای "رضا مکتبی"، نماینده ی مجاهدین {منافقین} خلق در فرانسه، در حضور آقای "صالح رجوی" به ما داده شد. این نوار، که همراه با متن پیاده شده آن به ما داده شد، ضبط یک گفتگوی تلفنی بین یکی از اعضای دولت در تهران و هیأت نمایندگی ایران در ژنو است. این که طرفهای گفتگو با احتیاط زیاد و با کلمات پوشیده صحبت می کنند، قابل درک است. با این همه در آن به دکتر "کاظم" و ماشین گلف اشاره شده است. این نوار و هم چنین مقاله یی از یکی از روزنامه های تهران به پلیس فدرال داده شد تا به ترجمه ی رسمی آن اقدام کنند. این مدارک به گزارش حاضر ضمیمه شده اند.

خانم "رجوی" برای دومین بار، روز ده مه 1990 استماع شد، از او در مورد رفت و آمدهای احتمالی خانواده اش و بخصوص شوهرش، در مراحلی که گذار ایرانیان متهم را به سوییس قید کردیم، سؤال شد یعنی:

بین 18 و 24 اکتبر 1989

خانواده "رجوی" در تانه بودند. با این همه در روز 22 اکتبر 89

"کاظم رجوی" برای مدت پنج شش روز به پاریس رفت.

بین 31 ژانویه و 4 فوریه 1990

"رجوی" ها در محل اقامتشان بودند.

بین 10 و 24 آوریل 1990

تمام خانواده به طور معمولی در تانه اقامت داشته اند. مقتول و همسرش بعد از ظهر روز

هیجدهم و بیست و سوم آوریل به ژنو رفتند. به علاوه روز 17 آوریل

آقای "رجوی" برای بازدید و معاینه اتومبیلش به لوزان رفت.

با توجه به آن چه گذشت، نمی‌توانیم توجیه کنیم چرا قاتلان در اکتبر 87 یا در اواخر ژانویه - اوائل فوریه 90 وارد عمل نشدند، حال آن که فرض بر این است که با این هدف به ژنو آمده بودند.

در تمام مدت تحقیقات، امضاکنندگان زیر در تماس دائم با خانواده ی "رجوی" باقی ماندند. چنین بود که چند روز بعد از فاجعه و به درخواست خانواده، ما مراقبت و تدابیر امنیتی را در مورد آنها در تانه تشدید نمودیم. در واقع خانواده می‌ترسید که اینک آنها را مورد حمله قرار دهند. هیچ حادثه‌یی که مؤید این ترس باشد روی نداد تا اواخر ماه مه، که خانم "رجوی" از طریق وکیلش آقای "لوب"، در لوزان، افزایش تدابیر امنیتی را برای خودش و دخترش درخواست نمود. در واقع او، در حالیکه با دخترش به محلی رفته بودند که شوهرش یک ماه پیش به قتل رسیده بود، از حضور دو فرد مشکوک نگران می‌شود. پس از آن، او یکی از این دو فرد را که به طور بارز و آشکار او را تعقیب می‌کرده، در فرودگاه ژنو - کوانترن می‌بیند. به دنبال این خبر ما از پرسنل ژاندارمری کوپه درخواست کردیم که مراقبت و گشت خود را در محله افزایش بدهند. در مورد جزئیات این امر به مدارک ضمیمه مراجعه شود.

باید توضیح داد که خانواده آن مقتول در روز شش ژوئن محل سکونت خود را عوض کردند.

در اوایل ماه مه، پیامی از طریق تلکس به انترپل تهران ارسال کردیم و در آن درخواست نمودیم در مورد "صمدی" و "رضوانی"، که آنها را به عنوان "شهود مهم و حتی دخیل در این قتل" معرفی کردیم، تحقیقاتی صورت بگیرد. ما به عمد گذرنامه‌های خدمت ایرانی آنها و تمام جزئیاتی را که قبل ذکر شد، مسکوت گذاشتیم. ما می‌خواستیم که در مرحله ی اول انترپل تهران با ما وارد تماس شود تا بعد، وقتی مذاکرات شروع شد، قاطعیت بیشتری به خرج دهیم. جوابی در اواخر ماه مه 1990 دریافت کردیم حاکی از

این که این دو مظنون را سرویسهای ما نمی‌شناسند. از

محل اقامت فعلی آنها خبری نداریم. و آنها از ایران به سوییس خرخته بلکه قطعا از عراق به آن جا رفته‌اند. چون احتمالا" باید از خرازی‌های خود مجاهدین {منافقین} باشند. از طرف دیگر اطمینان می‌دهند که به محض این که ما بازگشت آنها را به اطلاع مقامات ایران برسانیم. پلیس ایران به احضار و استماع آن مبادرت خواهد نمود.

در پیام دیگری که روز اول ژوئن با تلکس به انترپل ایران فرستاده شد، اطلاعات تکمیلی را در مورد "صمدی" و "رضوانی" دادیم و خاطرنشان کردیم که هر دو آنها دارنده ی گذرنامه‌ی خدمت که توسط مقامات ایرانی صادر شده بوده‌اند، و شماره گذرنامه‌ها و تاریخ و محل صدورشان را ذکر کردیم. هم چنین اضافه کردیم که آن دو نفر با پرواز مستقیم ایران ایر و با بلیتهایی که توسط این شرکت هواپیمایی در ایران صادر شده، به سوییس آمده بودند. ما همچنین آدرس آنها را در ایران، آن طور که در بولتنهای هتل در ژنو قید شده بود، یادآوری نمودیم و از انترپل تهران خواهش کردیم که تمامی تحقیقات لازم را برای شناسایی و تعیین محل "صمدی" و "رضوانی" انجام دهد تاکنون هیچ جوابی دریافت نکرده‌ایم.

به عنوان نتیجه، با آن که تأیید می‌کنیم که افراد نامبرده همگی در ماجرای کوپه دست داشته و از حمایت تدارکاتی یک یا چند سرویس رسمی ایران برخوردار بوده‌اند، هنوز برایمان ممکن نیست مشخص کنیم که هر یک از آنها چه قدر و تا چه درجه در این امر دست داشته است. به هر حال مشخص کردیم که "یدالله صمدی" سرنخ اساسی و شاید عامل اصلی اجرای این ماجرا بوده است.

محل امضاء: بازرس "ژاکلمن"، بازرس "هفلیزه"، بازرس "کروشن" و سربازرس "بزاسون"

هتن پیاده شده مکالمات تلفنی «حاج امین» از عناصر اطلاعاتی با «کریم‌آبادی» سرکنسول در ژنو:

- بله

- الو

"کریم آبادی": بفرمایید

"حاج امین": سلام علیکم؛ احوالتون؟

"کریم آبادی": خیلی ممنون

"حاج امین": آقای "کریم آبادی"؟

"کریم آبادی": بفرمایید

"حاج امین": حالتون چطوره؟

"کریم آبادی": متشکرم

"حاج امین": "حاج امین" هستم تهران

"کریم آبادی": آقای؟

"حاج امین": "حاج امین"

"کریم آبادی": حال شما چطوره؟

"حاج امین": قربان شما برم؛ شما خوبید؟

"کریم آبادی": قربان شما

"حاج امین": آقا طاعات قبول باشه

"کریم آبادی": هم چنین مال شما

"حاج امین": شما چطورید آقا؟

"کریم آبادی": شکر خدا خیلی ممنون مشغولیم؛ می خواهیم افطار کنیم

"حاج امین": الان ساعت افطاره ما زنگ زدیم؟

"کریم آبادی": بله

"حاج امین": پس بد موقع شد؟

"کریم آبادی": نه خیلی هم خوبه

"حاج امین": جلدًا می گوی؟

"کریم آبادی": واللّه خوبه

"حاج امین": واللّه من یک موردی بود؛ من از اداره هستم

"کریم آبادی": آها؛ آها

"حاج امین": مفهومه

"کریم آبادی": آره؛ آره؛ آره

"حاج امین": عرضم به حضورت که

"کریم آبادی": بله به مادرش که سالمه میگم که حتما به شما یک تلکس بزنه

"حاج امین": این هر جفتشون یا...

"کریم آبادی": نکنه این مورد دیگه یی یه؟

"حاج امین": من این... که گفتم در رابطه با کار امروز بود

"کریم آبادی": آره! آره

"حاج امین": همین

"کریم آبادی": گذاشتم که تماس بگیرند

"حاج امین": می دونم؛ من منظورم این بود که الان این و ایستاده بنده خدا منتظره، پیش

منه؛ من در رابطه با این دکتر "کاظم" رو می گم

"کریم آبادی": آره، آره

"حاج امین": متوجهی چی می گم

"کریم آبادی": آره؛ آره؛

"حاج امین": چون روی تلویزیونهای این ور و اون ور اینم انعکاس پیدا کرد خبرش

"کریم آبادی": آره؛ آره، آره

"حاج امین": نگفتند که کار کی بوده؟

"کریم آبادی": نه (صدای خنده) حالا من می گم یه طوری با شما تماس بگیره، مشکل

شما حل بشه

"حاج امین": آها؛ قضیه اش این بود که من گفتم چیزو

"کریم آبادی": آره

"حاج امین": این رو با حاجی صحبت کردم. حاجی گفتش که احتمالا" این با یک

مورد؛ چون گفتید گیر و پیچ

"کریم آبادی": نه، نه، نه، نه، کاملاً؛ آره

"حاج امین": آقای دکتر

"کریم آبادی": بله من می گم با مادرش تماس بگیره مشکلش حل بشه

"حاج امین": مسئله قانونی که شما حل کردید؟

"کریم آبادی": بله مشکل نداره

"حاج امین": یعنی بنده خدایی که دکتر "کاظم" رو

"کریم آبادی": دیگه مشکلی نداره، اصلاً

"حاج امین": پیش خودتون

"کریم آبادی": مشکلش حل شده

"حاج امین": می دونی نگرانی حاجی چی بود؟ چون مثل این که این دوستای جنوبی شما

"کریم آبادی": آها

"حاج امین": مال کشور جنوب رو می گم

"کریم آبادی": بله؛ بله

"حاج امین": اینها یه خبر نگران کننده تلکس زده بودند

"کریم آبادی": بله

"حاج امین": این حاجی دراومد گفت این اونجا ممکنه که... اون دوتایی ام که این بنده خدا گفته کسی از آنها چیزی متوجه نشده قضیه دکتر کاظم

"کریم آبادی": - نه درسته

"حاج امین": قضیه دکتر "کاظمه"؟

"کریم آبادی": نه درسته، الان دیگه مشکل نداره

"حاج امین": یعنی قضیه یی که من الان می خوام بگم

"کریم آبادی": آره

"حاج امین": می دونی اون ماشین گلف شون، مفهومه؟

"کریم آبادی": بله

"حاج امین": یعنی من مطمئن باشم؟ می دونی کدوم قضیه رو می گم

"کریم آبادی": بله بله

"حاج امین": ماشین شون پیش خودتونه؟

"کریم آبادی": بله

"حاج امین": دست خودتونه؟

"کریم آبادی": بله

"حاج امین": پس در فکر حلّ مشکل این بنده خدا هستید؟

"کریم آبادی": جان؛ من می گم این زنگ بزنه مشکل بنده خدا حل شه

"حاج امین": پس شما به ملائک می گی مساله رو بگه به این بنده خدا یه زنگی بزنه

"کریم آبادی": انشاءالله

"حاج امین": کاری چیزی نداری شما؟

جناب آقای "خاتمی"!

در لیست رسمی اعلام شده ی پلیس سوئیس از طریق اینترپل اسامی ذیل به عنوان تحت

تعقیب رسماً اعلام شده اند:

1-یدالله صمدی

2-ناصر پورمیرزایی

3-محسن پورشفیعی

4-محمود سجّادیان

5-سعید دانش

6-علیرضا بیانی همدانی

7-محمّد سعید رضوانی

8-علی هادوی

9-سعید همّتی

10- علی مصلحی عراقی

با انتساب محدودیت شدید شرعی و دسترسی غیر طبقه بندی شده و به احتمال مثبت

95٪ هویت "یدالله صمدی"، "رضا یوسفی"؛

هویت "ناصر پور میرزایی"، "ناصر رضوی"؛

هویت "محسن پور شفیعی"، "محسن قائمی"؛

و هویت "محمود سجادیان"، "محمود امانی" می باشد .

جناب رئیس جمهور !

اما بد نیست با سوابق مشعشع و نیز وضعیت فعلی عناصر این لیست بیشتر آشنا شوید.

ریاست محترم شورای عالی امنیت ملی !

"علی هاشمی" با نام تشکیلاتی "هاشم علوی" معتمد تمام عیار حضرت تعالی؛ از سران

عملیتهای "جیمزباند"ی و سوپر اطلاعاتی! به مسلسل بستن "کاظم رجوی" (آنهم با

استفاده از 13 پرسنل رسمی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با گذرنامه های

دیپلماتیک جعل شده! در مرکز وزارت خارجه مان) در ژنو پایتخت سوئیس در حال حاضر با

حکم مستقیم حضرت تعالی جانشین رئیس جمهور در ستاد مبارزه با مواد مخدر می باشد

"علی هاشمی" در سال 1364 مشغول گرفتن لیسانس انگلیسی بود. مدت ها در

سفارتخانه های ایران در کشورهای مختلف از جمله آلمان، سوئیس، چین و... دارای سمت

و مسئولیت رسمی بوده است.

اینکه کی و چگونه تا دکترا پیش رفته در جای خود محلّ مذاقه است؛ اما در هر حال

نامبرده نیز در مقطعی معاون امنیت وزارت اطلاعات بوده است. خواهر نامبرده شوهری به

نام "مجتبی جبل عاملی" از پرسنل وزارت اطلاعات! داشته که با نام مستعار "علی غیائی"

همواره مورد التفات ویژه ی مأموریتی، ساپورتهای گوناگون مالی و جایگاهی "علی

هاشمی" این برادر وفادار و هوادار! بوده است .

برای مثال در سال 1369 "علی غیاثی" با حکم مأموریت برادر زن عزیز به ایستگاه اطلاعاتی آلمان فرستاده شد. جالب است که نامبرده با هدایت "وحید جلالیان" و دخالت مستقیم "مرتضی غلامی" در سفارت جمهوری اسلامی در بن اسلحه‌ی یوزی مورد استفاده در عملیات اطلاعاتی برلن (قهوه‌خانه‌ی میکونوس) را بر سر قرار از پیش طراحی شده برده بود. مدافع سرسخت نهضت آزادی و در سرویس آلمان که عکسش را دادند و خواستند ... و

از آنجا که جناب "مجتبی جبل عاملی" یا همان شوهر خواهر محترم یا همان جناب "علی غیاثی" در فروردین ماه امسال فوت نموده و دستش از دنیا کوتاه می‌باشد، گندهای دیگری که مستقیماً و با بی‌مسئولیتی کامل و بی‌تعهدی "علی هاشمی" در اماکن مختلف داخل و خارج از کشور رویتان گلاب ترسیم فرموده‌اند، تنها با تذکر این نکته که آخرین سمتش هم جانشینی ستاد مبارزه با مواد مخدر یعنی معاونت مستقیم "علی خان! هاشمی" بوده است این مبحث را باز نشده و خوشبو، بسته نگه می‌دارم!

"علی هاشمی" دارای شبکه‌ای در مطبوعات با محوریت "مهدی رحمانیان"، "سحر نمازی‌خواه" و "مهدی افروزمنش" است. بخشی از هدایتها و سوخته‌های اطلاعاتی را می‌توان در این ارتباطات ریشه‌یابی و تحلیل نمود. پاتوق اصلی نامبرده، شوهرخواهر و مرتبطینش روزنامه‌ی همبستگی بوده و هست. مؤسسه‌ای نیز تحت عنوان "داریوش" در سطح تشکیل، ریاست، معاونان و شورای علمی از ارادتمندان "علی هاشمی" محسوب می‌گردند.

"علی هاشمی" بعد از مرگ مشکوک "سعید امامی"؛ از جانب حضرت‌تعالی به عنوان معاون امنیت وزارت اطلاعات منسوب گردید و صراحتاً در روز حضور در دفتر تیمسار "نصیری" (رئیس معدوم ساواک که اگر پستش ماندنی بود، نه به "سعید اسلامی" می‌رسید و نه به "هاشم خان علوی") گفت چون "سعید اسلامی" اینجا کار می‌کرده باید با شلنگ آب وصل به کر! از سقف تا سطح دفتر را آب بکشیم تا از

نجاست او پاک شود!

جناب رئیس جمهور!

حضرتعالی به عنوان رئیس ستاد مبارزه با موادّ مخدّر با علم و آگاهی و اختیار کامل، جانشین خود در این ستاد را (که کلّیه‌ی هماهنگی‌های بین مدیران، کارشناسان و نیروهای عمل‌کننده از سازمانها، وزارتخانه‌ها و ارگانهای عضو و مرتبط با شما در این ستاد یعنی مجمع تشخیص مصلحت، قوه‌ی قضائیه‌ی، مجلس شورای اسلامی، هیئت دولت، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، نهاد ریاست جمهوری، وزارت کشور، نیروی انتظامی، وزارت اطلاعات، سازمان زندانها، دادستانی کل، دادگاههای انقلاب اسلامی، گمرک، ارتش، بسیج، سپاه پاسداران انقلاب، وزارت آموزش و پرورش، وزارت علوم و تحقیقات، بهزیستی، وزارت بهداشت و درمان، وزارت امور خارجه، صدا و سیما، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان تربیت بدنی، سازمان تبلیغات، کمیته‌ی امداد و... با عالیترین دسترسی‌های استراتژیک امنیتی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی انجام می‌دهد) "علی خان هاشمی" انتخاب و به کار گرفته‌اید که...

روزنامه‌ی صبح اقتصاد - 3/9/1383 :

دکتر {؟} "علی هاشمی" دبیر ستاد مبارزه با موادّ مخدّر... در پاسخ به سؤال یکی از خبرنگاران مبنی بر ارتباط برخی از مدیران با عوامل قاچاق موادّ مخدّر گفت: شایعات در این زمینه زیاد است ولی با اطمینان اعلام می‌کنم که مسئولان و مدیران ارشد کشور در عرضه‌ی موادّ مخدّر نقشی ندارند، سلامت مدیران ما بیش از انتظار جهانی است. دلیل آن هم اعتقادشان به مبارزه با پدیده‌ی قاچاق موادّ مخدّر است.

وی افزود: مخالفت با ترانزیت موادّ مخدّر نشان دهنده‌ی این واقعیت است که همه‌ی مسئولان عالیرتبه... تأکید دارند که برای مدیرانی که در امر موادّ مخدّر دخالت داشته... باشند، اشدّ مجازات در نظر گرفته شود

روزنامه‌ی همبستگی - 26/7/1383 :

دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر گفت: ظرف دو ماه آینده قانون جدید مبارزه با مواد مخدر که قویترین قانون بعد از انقلاب است، به ستاد ابلاغ می‌شود. دکتر "علی هاشمی"، جانشین رئیس جمهور و دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر... تصریح کرد: سیاست پیشگیری و مصون‌سازی اقشار سالم جامعه و مقابله با قاچاقچیان حرفه‌ای و اصلی مواد مخدر، از ویژگیهای اصلی قانون جدید است.

روزنامه صبح اقتصاد - 3/9/1383 :

"علی هاشمی" {جانشین رئیس جمهور در ستاد مبارزه با مواد مخدر} ... گفت: من اطلاعی ندارم ولی اگر شما اطلاعاتی دارید که نشان می‌دهد مدیران ما در این زمینه تخلف کرده‌اند، اطلاعات خود را ارائه کنید. اگر کسی اطلاعات موثقی دارد، ولی اعلام نکند مدیون است...

ریاست محترم قوه‌ی مجریه!

از آنجا که مطمئنم اطلاعاتم موثق است و هیچ علاقه‌ای هم ندارم مدیون باشم به بخشهای کوچکی از تخلفات ایشان و باند همراهشان اشاراتی خواهم داشت!

یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقق :

جالب اینجاست که نامبرده {علی هاشمی} نیز در مطبوعات (برای نمونه در روزنامه‌ی ایران شنبه (2/8/1383) به عنوان اوج برنامه‌های انجام شده‌ی خویش نطق! می‌فرماید:

در دوره‌ی ریاست جمهوری "خاتمی" به منظور ایجاد تحولات نظری و عملی در ... مبارزه با مواد مخدر ... و در راستای کاهش تهدیدات ملی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مرتبط با موضوع مواد مخدر و ایجاد فرصتهای مناسب به منظور ارتقای سطح چانه‌زنی در جهت تأمین منافع و اهداف ملی، ستاد مبارزه با مواد مخدر با

تعیین استراتژی بین‌المللی مبارزه با موادّ مخدّر اقدامات متعدّدی را به اجرای گذارده است. هر چند که... هنوز از ظرفیتهای موجود به طور کامل بهره‌برداری نشده است لیکن باید در نظر داشت اقدامات بین‌المللی و منطقه‌ای بر کاهش بحران موادّ مخدّر در سطح ملّی، فعالیت‌های منسجم دیپلماتیک در راستای استراتژی تعیین شده در زمینه‌ی موضوعات مقابله با تولید، قاچاق، ورود، توزیع و مصرف موادّ مخدّر تأثیر به‌سزایی دارد. بر همین اساس تعامل با دولت مرکزی افغانستان به منظور کاهش تولید، ورود و قاچاق موادّ مخدّر در... حال انجام است

سطح مراودات دیپلماتیک برای گسترش و تقویت همکاریها با کشورها و سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای بسیار افزایش یافته است. به نحوی که این رویکرد منجر به امضای یادداشت تفاهم همکاری با بیش از 34 کشور گردیده و پیش‌نویس یادداشت تفاهم همکاری در زمینه‌ی مبارزه با موادّ مخدّر با 35 کشور نیز تهیه و مراحل بررسی خود را به منظور امضای نهایی، پشت سر گذاشته است.

در این خصوص طیّ 7 ساله‌ی گذشته این ستاد در راستای سیاستهای کلان جمهوری اسلامی ایران در زمینه‌ی کنترل و مقابله با موادّ مخدّر، اقدام به اعزام هیأت‌های عالی و تخصصی مرگّب از اعضای ستاد و همچنین پذیرش هیأت‌های خارجی در سطوح مشابه با هدف ارتقای سطح روابط دیپلماتیک کشورمان با سایر کشورها و نیز برگزاری و شرکت در کنفرانسها و مجامع بین‌المللی با موضوعات مختلف در زمینه‌ی موادّ مخدّر و اعتیاد، نمونه است. {!؟}

با توجه به اهمیّت ارتباط با سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای هم‌اینک با دفتر مقابله با موادّ مخدّر و جرم سازمان ملل، تعاملات گسترده‌ای وجود دارد.

در زمینه‌ی UNODC فاز یک پروژه‌ی مشترک جمهوری اسلامی ایران و دفتر کنترل و مقابله‌ی موادّ مخدّر، موسوم به پروژه‌ی نوروز، با هدف کاهش تقاضا، معاصدت قضایی، ابتکارات ملّی و مقابله با عرضه با موفقیت روبه‌پایان بوده و طرّاحی و تدوین فاز دوّم این پروژه با بهره‌گیری از تجارب بدست آمده از فاز یک

پروژه‌ی مذکور، در دستور کار ستاد قرار دارد. در این راستا و با توجه به اهمیت سازمان همکاری‌های اقتصادی (اكو) و ظرفیت‌های موجود در آن ارتباطات مداومی نیز با این وجود دارد DCCU سازمان و واحد...

نشریه‌ی الوطن العربی - 4/7/1997

کشور بی طرف سوئیس که بیشتر نمایندگانش چند روز پیش خواستند گفتگوهای انتقادی با ایران متوقف گردد و تا پیش از گشوده شدن پرونده‌ی ترور "کاظم رجوی" در ژنو (7 سال پیش) سفیر این کشور به ایران بازنگردد...

اخبار رسیده از سوئیس گویای آن است که مدارک و اسناد به دست آمده، مسئولان بلند پایه‌ی { وزارت اطلاعات } ایران را به دخالت در این ترور متهم می‌کند. "الوطن العربی" آگاهی یافته است که تحقیقات پرونده‌ی سوئیس، نام و عکس 13 آدمکش حرفه‌ای را که در برنامه‌ریزی و اجرای ترور "رجوی" دست داشته‌اند، در بردارد و افزون بر این، نام کنونی آنها و ستمهایی که در حال حاضر در تهران دارند، شناسایی شده است...

جناب آقای " خاتمی"!

پس چطور و در ازای چه امتیازاتی به عنوان حقّ السّکوت با ایران به توافق رسیدند؟ پاسخ منطقی به سؤال فوق یکی از دو مورد ذیل را تأیید خواهد نمود :

حفظ عوامل 13 گانه یا حداقل عناصر محوری آنها به عنوان جاسوسان حرف گوش کن برای سرویس اطلاعاتی سوئیس یا دقیق‌تر اروپا اهمیت کلیدی داشته است.

برخی مسئولان سیاسی عالیرتبه به زد و بندهای سیاسی یا اقتصادی در ازای مسکوت ماندن پرونده تن داده باشند.

آقای " خاتمی "!

نفر کلیدی بعدی در لیست 13 نفره‌ی جانیان تحت تعقیب در لیست اینترپل سوئیس، در حال حاضر با هویت " صابر تهرانی " در کنار شما مشغول خدمت می‌باشد.

ریاست محترم شورای عالی امنیت ملی !

" صابر تهرانی " چشم اطلاعاتی جنابعالی و در عین حال تروریست بین‌المللی تحت تعقیب اینترپل با نام فامیلی اصلی " جودمردی " ترک اردبیلی رشد کرده بر نردبان " ری شهری نیک " و قائم مقام (صوری و در حقیقت) معاون امنیتی وزارت اطلاعات می‌باشد. از طرف مهندس " میرحسین موسوی " مسئولیت در امور تعزیرات حکومتی داشت . او را به حق پدرخوانده‌ی ترورهای ناموفق و ردّپا بر جای گذاشته‌ی سیستم عملیات اطلاعاتی جمهوری اسلامی باید برشمرد!

برادرش قبلاً " در ت.م وزارت بود اما بیرون زد و احتمالاً " در شرکتهای حمل و نقل پوششی وزارت راه به نیابت از " صابر " مشغول کار اقتصادی است.

" علی باطنی "؛ " قاسم حقّی "؛ " علی هادوی "؛ " اکبرخوش کوشک "؛ " محمود

محبوبی " { مدیر کلّ موادّ مخدّر اشرار معاونت امنیت و مدیر کلّ وقت اطلاعات تبریز }؛

" مرتضی وحیدی "؛ { قائم مقام اداره‌ی التقاط (منافقین خلق) }؛ " محسن مهدوی " { با نام

اصلی " مرتضی حیدری " از مسئولین ایستگاه اطلاعاتی پاریس }؛ " میثم " { قائم مقام

" حبیب الله داداشی " (مسئول حفاظت وزارت اطلاعات) { با نام اصلی " محمد

تبریزی آقایی (اصل) { مدیر کلّ اکراد؛ مدیر کلّ بندر عباس؛ مهندس صنایع، رفیق صمیمی

" مجید چوپان " } که از جانب شما به عنوان عضو تیم دوّم بازجویی انتخاب شده بود و

پس از انجام مأموریت موفقیت آمیز شما با آن همه سوابق عملیاتی روی حداقل اکراد

اپوزیسیون در داخل و خارج کشور با خروج از وزارت اطلاعات اکنون

در شرکت نوین سازان (قطعات ایران خودرو) در کنار "سیدرضا زارعی" {با نام اصلی "محمد رضا جزایری" از دیگر فدائیان "صابر تهرانی" ("جو دمردی")} به فعالیت اقتصادی! مشغول می‌باشد. خدا قوت شما را هم پشت گوش خود دارد. دست مریزاد حضرتعالی را لابد باید امثال بنده بگوییم! "وحید جلالیان" سفیدروی چشم زاع، مسئول وقت ایستگاه اطلاعاتی آلمان {که باز از جانب جنابعالی با وجود پرونده‌دار بودن در اینترنتل حداقل روی کیس میکونوس، به عنوان بازجوی سری دوم به کارگیری شد!} که جالب است می‌دانید که او هم از وزارت اطلاعات بیرون زده و شرکت دارد و کار اقتصادی می‌کند {با نوچه‌اش «مهدی»...!}؛ "سید جواد موسوی" {با نام اصلی "نگارنده"، یار غار "وحید جلالیان" (سراستیش آلمان!؛ معاون حراست رئیس سازمان انرژی اتمی ایران ("غلامرضا آقازاده")، استاندار وقت اردبیل، نویسنده‌ی طومار به رهبری و...}؛ معاون بهداری وزارت دکتر "مهدوی" (یادآور پزشک "احمدی"!) و افرادی نظیر آنها؛

فدائیان جان بر کف "صابر {جو دمردی} تهرانی" در ادارات، وزارتخانه‌ها، شرکتها و حتی نهادهای دیگرند. حمایت بعثه‌ی "ری شهری نیک" و حضرت "حجازی" دفتر هم که بالای سرش است.

جنابعالی چرا به او فرموده‌اید تا من رئیس جمهور هستم، تو هم در {معاونت} امنیت وزارت بمان؟! چرا یک جانی تحت تعقیب اینترنتل باید مدال افتخار شما را بر سینه زده و با حمایت شما در امنیت بماند؟

روزنامه‌ی کیهان - 19/10/1381

به گزارش واحد مرکزی خبر پیش از ظهر امروز طی مراسم در مجموعه‌ی فرهنگی سعدآباد که با حضور وزیران اقتصاد و دارایی، جهاد کشاورزی، بازرگانی، نیرو و سایر مسئولان برگزار شد، حجّت الاسلام والمسلمین «سید محمد خاتمی» رئیس جمهور با اعطای لوح‌های سپاس و نشان‌های دولتی به برگزیدگان و

برجستگان کشور از خدمات آنان در عرصه‌های علمی و پژوهشی، ورزشی و مدیریتی تجلیل کرد.

وی همچنین با تجلیل از خدمات علمی و تحقیقاتی مرحوم دکتر "احمد بیرشک"، به خانواده‌ی آن مرحوم نشان درجه یک دانش اعطا کرد. اسامی شانزده برگزیده و دریافت کننده‌ی نشانهای دولتی در رشته‌های مختلف به این شرح است:

"حسین رضا زاده" نشان شجاعت درجه یک، "پرویز شاکری" نشان ایثار درجه دو، "مهدی کرباسیان" نشان خدمت درجه دو، "علی رضا دبیر" نشان شجاعت درجه دو، "مجتبی شمس پور" نشان پژوهش درجه سه، "غلامرضا رجبی" نشان پژوهش درجه سه، خانم "اشرف بروجردی" نشان مهر درجه سه، "سید ضیاءالدین شجاعی برهان" نشان لیاقت و مدیریت درجه سه، "حسین حریری" نشان لیاقت و مدیریت درجه سه، "**محمد آقایی تبریزی**" **نشان کار و تولید درجه سه**،

"علی اکبر زحمتکش" نشان سازندگی درجه سه، "وفا تابش" نشان سازندگی درجه سه، "هادی ساعی" نشان شجاعت درجه سه، "**ماجر تهرانی**" **نشان شجاعت درجه سه**، "احمد پناهی" نشان لیاقت و مدیریت درجه سه.

لیبراسیون - 18/1/1993

11 آگوست 1987 در هتل "ادل وایس" ژنو، جسد یک خلبان فراری به نام "احمد مرادی" پیدا شد. قاتلان با به جاگذازدن یک **کلاه کاسکت بیس بال** در اتاق او جنایت خود را امضا کرده بودند... یکی از قاتلان به نام "محسن پورشفیعی" دوباره به سوئیس باز می‌گردد. شاید او در خودرویی بود که داتسون { "کازم" } رجوی " را موقع ترک ویلایش در تانه تعقیب می‌کرد.

در حالیکه داتسون به تانه نزدیک می‌شد، یک خودروی گلف با خشونت سررسیده ... و به صورت اریب، حائل شده و اولین گلوله شلیک میشود. ماشین دوم هم

برای بلوکه نمودن خودروی "رجوی" و جلوگیری از هرگونه فرار سر می‌رسد. دو قاتل هر یک مسلح به مسلسل یوزی کالیبر 9 میلیمتری در طرفین داتسون قرار می‌گیرند. یکی از آنها از فاصله‌ی نزدیک قربانی خود را به گلوله می‌بندد. همدست او هم با قرار دادن کاسکت بیس بال آبی لبه دراز، جنایت را امضا می‌کند، درست مثل همان کلاهی که در هتل "ادل وایس" یافته شده بود...

پلیس به سرعت نتیجه گرفت اعضای کماندو از تهران با پاسپورت‌های سرویس (خدمت) که تنها از طرف وزارتخارجه‌ی حکومت ایران صادر شده‌اند، به سوئیس آمده‌اند. دارندگان پاسپورت‌های فوق از گرفتن ویزا معاف هستند. آنها خود را به عنوان "مأموران خدمت" معرفی نموده‌اند.

آدرس مسکن آنها در تهران غالباً یکی است: شماره پلاک 40 خیابان کریمخان تهران. این محل همزمان وابستگان به وزارت امور خارجه و وزارت اطلاعات را در خود پناه می‌دهد. قاضی "رولاند شاتلن" در یکی از گزارش‌هایش افشا می‌کند که پاسپورت‌ها همه در یک روز و با یک تاریخ در تهران صادر شده‌اند... همه‌ی مظنونین با پروازهای مستقیم ایران ایر از تهران به ژنو آمده بودند. بلیط‌های هواپیمایی آنها، شماره‌های ردیف و پشت سرهم دارند. گویا مخفی کاری بیشتر برایشان مشکل بوده است. {؟!}

امنیت استان وو، همچنین به سفیر ایران در ابوظبی "محمدعلی هادی نجف آبادی" ... و یک دیپلمات دیگر "آخوندزاده‌ی بسطی" کاردار سابق رژیم ایران در لندن که قبلاً "بدلیل ارتباط با تروریست‌ها در لندن اخراج شده بود مظنون می‌باشد. اینکه چند روز قبل برای نظارت بر قتل به سوئیس آمده بودند، همان روز قتل، سوئیس را با همان پرواز در ظاهر بر حسب اتفاق ژنو تهران ترک کردند... آنها در این پرواز صندلیهای

16A , 16B

را اشغال نموده بودند... در وین کاسکت بیس بال دیگری کمتر از یک سال قبل 13 ژوئیه 1989 در محل قتل «عبدالرحمن قاسملو» و دو معاونش رها گردیده شد...

گلف مربوطه در نزدیکیهای فرودگاه پیدا شد. خودروی دیگر... سرویس‌های مخفی آمریکایی مستقر در ژنو به کمک یک سیستم فوق‌العاده‌ی ماهواره‌ای... همکاران سوئیسی خود را در جریان قرار می‌دهند. آنها به سوئیسی‌ها اطلاع می‌دهند که خودروی مذکور در داخل هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل در "کونش" Conche (محلّه‌ای اعیان نشین در ژنو) مخفی شده است.

تهران دارای 20 هزار مترمربع محوطه و زمین مصونیت‌دار در آنجاست... قاضی "شاتلن" سریعاً حکم بازداشت بین‌المللی 13 عضو گروه کماندویی را به جریان می‌اندازد. تعقیبها علیه سفیران ایران در امارات و دیپلمات دیگر محتاطانه رها شدند. اینترپل تهران به درخواستهای اطلاعاتی دادگستری سوئیس جواب می‌دهد که این 13 نفر احتمالاً "جدا شدگان از مجاهدین خلق هستند که از عراق به سوئیس آمده‌اند و نه ایران!

آقای " خاتمی "!

هرگز از خود پرسیده‌اید که این "صابر" خان مسلسل به دست در ژنو چرا باید اینگونه عمل کند؟ همان "صابر"ی که با تیم 13 نفره‌ی کماندویی با پاس وزارتخارجه و ماشینهای علنی، "کاظم رجوی" را در روستایی که مرتباً از آن به ژنو تردد داشت به مسلسل می‌بندد و فیلمبرداری هم می‌کند!

واشنگتن پست - 21/11/1992

موردی که روشن‌ترین رابطه را با رژیم تهران دارد، ترور "کاظم رجوی" در 24 آوریل 1990 است. "رجوی" هنگامی که از خرید بازمی‌گشت توسط افراد مسلح در 2 خودرو مورد حمله واقع شد. 6 گلوله به او اصابت کرد.

پس از این واقعه، پلیس سوئیس و قاضی "رولان شاتلن"، 13 ایرانی را به دست داشتن در این توطئه متهم نمودند. اکثر آنان با پاسپورتهای دیپلماتیک که همزمان در تهران صادر شده بود و روی آن عبارت "برای مأموریت" نوشته شده بود به سوئیس

وارد شده بودند. طبق گزارش قاضی "شاتلن" اکثر آنها چند ماه قبل از ترور با پروازهای تهران به ژنو، توسط ایران ایر و با بلیطهایی که شماره‌ی سری آنها پی‌درپی بود به سوئیس وارد شده بودند. عده‌ای از این افراد کمتر از دو ساعت پس از انجام قتل از ژنو به وین پرواز کردند...

نشریه‌ی تایم 1994/3/21 - "کنت تیمرمن":

روز 24 آوریل 90 "رجوی {کاظم}" 56 ساله در حال رفتن به خانه‌ی خود به محلی در حومه‌ی ژنو به نام کوپه بود. کمی به ظهر مانده بود که یک فولکس واگن گلف، جلوی ماشین وی پیچید و شیشه‌ی جلوی ماشین وی را زیر رگبار گلوله قرار داد. دو مرد مسلح از یک خودروی دیگر بیرون پریده و 5 گلوله در سر "رجوی" خالی کردند. یکی از قاتلین خم شد و یک کلاه بیس بال آبی تیره در محفظه‌ی متصل به داخل در ماشین قرار داد.

این سوئمن باری بود که پلیس یک کلاه بیس بال در صحنه‌ی قتل یک ایرانی پیدا می‌کرد.

به فاصله‌ی کمی بعد از قتل، پلیس فولکس واگن را در فرودگاه کونترن (Cointrin) ژنو پیدا کرد. مقامات فرودگاه، هواپیمای پرواز 45 و 5 دقیقه بعد از ظهر "ایران ار" را به مدت 2 ساعت در فرودگاه متوقف نمودند و همه‌ی مسافران را شناسایی کردند. بازپرسها اکنون متقاعد شده‌اند که چندین نفر از اعضای گروه مهاجم در هواپیما بوده‌اند، همینطور دو نفر از دیپلماتهای ایرانی که مشکوک به دست داشتن در این قتل می‌باشد. با مطالعه‌ی لیست مسافران و مقابله آن با دفاتر ثبت هتلها و سوابق پلیس، بازپرسان احتمالاً "اسامی 13 نفر را که تصور می‌رود در این توطئه شرکت داشته‌اند شناسایی کرده‌اند.

تمام این افراد با پاسپورتهای جدید خدمت که بسیاری از آنها در یک تاریخ در

تهران صادر شده بوده است به سوئیس آمده‌اند. بیشتر آنها آدرس شخصی خود را {خیابان} کریم‌خان پلاک 40 ذکر کرده‌اند که یکی از ساختمانهای وزارت اطلاعات می‌باشد. همه‌ی این 13 نفر با پرواز "ایران‌ار" آمده و بلیطهایی دارند که در یک روز صادر شده است و شماره‌ی سری آنها پشت سرهم می‌باشد. سوئیس احکام توقیف بین‌المللی برای آنها در 15 ژوئن 1990 صادر نموده است.

در 15 نوامبر 1991 پلیس فرانسه دو نفر از افراد مظنون را در پاریس دستگیر نمود. فرانسه در ماه اوت گذشته به سوئیس اطلاع داد که به زودی یک تقاضای استرداد مجرمین به آن کشور اعطا خواهد شد. اما در 19 دسامبر، نخست وزیر فرانسه "ادوار بالادور" {Edouard Balladur}

به طور ناگهانی اعلام کرد که به خاطر "دلایلی در رابطه با منافع ملی"، دو نفر به نامهای "محسن شریف اصفهانی" و "احمد طاهری" اخراج و به تهران فرستاده شده‌اند. فرانسه هیچ گونه توضیح دیگری در این باره نداده است. مشاور "شارل پاسکوا" {challes pasqua}

وزیر کشور می‌گوید: "نخست‌وزیر شرایط را براساس بعضی از واقعیات سنجیده است و تصمیم به اقدام مناسب در این باره گرفته است..."

ریاست محترم قوه‌ی مجریه!

بقیه‌ی افراد تحت تعقیب مورد اشاره در لیست فوق‌الذکر نیز به یمن توجهات ویژه‌ی سرویسهای جاسوسی اروپا و نگاه خاص شما به مسائل، وضعیت بهتری دارند: "علی باطنی" با نام اصلی "بیات" بعد از عملیات گانگستری در ژنو، به اتریش رفته و بعدها در بوسنی و هرزگوین یک ماه دستگیر و بازجویی امنیتی گردید.

"ناصر رضوی" به لطف توجهات حضرت‌تعالی، آزادانه و با بودجه‌ی بیت‌المال مسلمین به کشورهای عربی با نام سرکشی به ایستگاههای اطلاعاتی در رفت و آمد است. "رضا محمدی" با نام مستعار "صادق بابایی" در مجارستان و بوسنی و هرزگوین و... در ایستگاههای اطلاعاتی به رفت و آمد و استقرار مشغول جهانگردی و

ایرانگردی‌اند.

"مسعود وزیری" نوچه‌ی "صابر جودمردی" و "علی هاشمی" دارای حضور در ایستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران در کشور بوسنی هرزگوین بوده است. "احمد طاهری" معروف به "محمود امانی" با پاسپورت دیپلماتیک دارای هویت "محمود سجادیان" و قابل پیگیری ردپاهای سوخته شده‌ی فراوان در سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی ایران در کشورهای مختلف اروپایی و در عین حال، حالیه مسافر به بسیاری از همان کشورها می‌باشد!

"محمود امانی" (با اسم اصلی "احمد طاهری") و "مرتضی اصفهانی" (با اسم اصلی "قبه") درست در زمانی که "صابر تهرانی" و "رضا زارعی" در آلمان کار می‌کردند، سوار بر یک مرسدس در نزدیکی برج ایفل دستگیر می‌شوند و البته بلافاصله آزاد شدند "مرتضی قبه" معروف به "مرتضی اصفهانی" {برادر "قبه" متهم معروف پرونده‌ی شهردار وقت تهران "غلامحسین کرباسچی"} به یاد شهید "کمالی" نام مستعار "علی کمالی" را برای خود انتخاب کرد. اکنون تحت ظلّ توجهات حضرت‌عالی در ایستگاه اطلاعاتی ایران در "یونان" زندگی می‌کند. نامبرده روابط نزدیک با "سعید امامی" داشته، و مسئولیت هماهنگی‌های ساخت فیلم مرسدس "مسعود کیمیایی" را برعهده داشت. نامبرده با پاسپورت دارای هویت "محسن شریف اصفهانی" در 15 نوامبر 1992 در پاریس بازداشت شده و پس از چندی رسماً آزاد گردیده بود!

"محمد رضا جزایری" با نام مستعار "سید رضا زارعی" اکنون در شرکت نوین سازان (قطعات ساز ایران خورو) کار می‌کند.

"صابر نظری" با نام مستعار "بهبودی" رفیق صمیمی "علی اکبرباوند" معروف به "مجتبی بابایی" {از تیم مالیخولیائی‌ها!} شاغل در ایستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی در آلمان که رسماً توسط دولت آلمان اخراج گردید. پس از آن در سال 1379

رسمای مدیر کل حراست وزارت راه و مشاور وزیر راه (حجتی) گردید.

نویه سوریشر سایتونگ - 28/4/1997

"کاظم رجوی" ... وکیل دادگستری و استاد {تروریست} دانشگاه ژنو، هفت سال پیش در کوپه... سوئیس به قتل رسید. بنابر گفتهی "شاتلن" دادستان منطقه... نشانههای آشکاری وجود دارد که یک یا چند مجموعهی امنیتی ایرانی در این قتل دست داشتهاند. به گفتهی او هر 13 نفر مظنون به قتل همگی دارای گذرنامههای دیپلماتیک ایرانی بودهاند و فرماندهی اصلی این قتل که دستور آن را صادر کرده است، بلافاصله پس از انجام این جنایت از ژنو به وین که در آنجا ردپای او مفقود شده گریخته است... دادستانی باید از دولت ایران کسب اطلاع کند که چگونه 13 ایرانی دارای گذرنامههای دیپلماتیک برای کشتار به سوئیس فرستاده شدهاند؟

نشریهی فوکوس - 6/5/1997

هفت سال پیش "کاظم رجوی" در شهر کوپه حوالی ژنو مورد اصابت چندین گلوله قرار گرفته و به قتل رسید. در آن هنگام بازپرس ویژهی پرونده شواهد کافی در دست داشت که با استناد به آنها می توانست عامل جنایت را که از سوی... ایران اعزام شده بودند، رسوا کند. اما با این وجود، مقامات سوئیس در این مورد سکوت کرده و پرونده را از جریان انداختند. بر طبق تحقیقات پلیس سوئیس تروریستها حداقل 13 نفر بودهاند که همگی با گذرنامههای دیپلماتیک ایرانی با پرواز مستقیم از تهران به سوئیس آمده بودند. در ادامهی تحقیقات آمده است که مسئولین گروه ترور، بلافاصله پس از ارتکاب جرم از ژنو به وین فرار کرده و در آنجا نیز هیچ ردپایی از آنها به دست نیامد.

ریاست محترم جمهور!

"محمد علی هادی نجف آبادی" مستندا دارای ارتباط با ساواک بوده است و از

نزدیکان به بیت شیخ "منتظری" محسوب می شده و می شود.
"محمد علی هادی نجف آبادی" طبق اسناد ساواک، دارای ارتباط با هادیان خود در سازمان اطلاعات و امنیت ستمشاهی در عراق و پاکستان بوده است. {احتمالا" دایی "محسن میردامادی" است.} ارتباط بسیار نزدیکی با واحد نهضت‌های آزادیبخش جریان دفتر شیخ "حسینعلی منتظری"، "سید مهدی" و "سید هادی هاشمی" و تیم عملیات ویژه‌ی وزارت اطلاعات در دوران وزارت "ری شهری" داشته است.
شوهر خواهر "علی هاشمی" با نام اصلی "مجتبی جبل عاملی" مدتی در سفارت ایران در سوریه بود و بعد جانشین او در ستاد مبارزه با مواد مخدر.

جناب آقای " خاتمی"!

درباره‌ی دیگر مرتب‌ترین تیم آدمکش فوق‌الاشاره باید تأکید کنم :
شبکه‌ی پیچیده‌ی "صابر" سری در راه آهن (جناب "سعید نژاد") و سری در هواپیمایی ملی! و سرهای کوچکتری در زوایای دیگر وزارتخانه‌ها دارد. **هشدار!**
"علیرضا رضایی" معاون فعلی امنیت وزارت اطلاعات. مسئول دفتر "علی اصغر حجازی" (در دورانی که نامبرده نماینده‌ی وزارت اطلاعات در امور مربوط به جنگ تحمیلی بوده است) و دارای ساپورت "ری شهری" و جایگاهی به همراهی "صابر جودمردی" در بعثه‌ی رهبری (امور حج) می باشد. احتمالا" دارای فامیلی با "علی ربیعی" است و در مقطعی مدیر کل "ربیعی" در دوران معاونت پارلمانی او بوده است. 8 سال مدیر کل اطلاعات استان خراسان بوده و مورد توجه "واعظ طبسی" است.
در بازرسی دفتر رهبری نیز از معاونان "ناطق نوری" به شمار می رود. در کیس معروف قتل "برازنده" مستقیما دارای نقش بوده است و...

"علی باقری" از دیگر نوچه‌های "صابر تهرانی" (با نام اصلی "جودمردی") طلبه‌ای سطح پایین در معاونت بررسی، مسئول تهیه‌ی بولتن مسائل خارجی و امور نهضتی مربوط به معاونت اطلاعات خارجی بوده و مدتی در معاونت ویژه و نیز

دادگاه تخلفات اداری فعال بود. با "محمدعلی خان ابطحی" در سواحل مدیترانه (لبنان) به عنوان رفقای صمیمی و همسفر، سابقه‌ی کار داشته؛ مدتی نیز در مرکز اسناد تاریخی فعال بوده است و کتاب سبز رنگ "روحانیت و ساواک" را با همکاری حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی منتشر نمود.

در دوران "علی یونسی" معاون پارلمانی وزیر شد. قد کوتاه، سیه چرده و پرادعا است. پس از انتخابات مجلس هفتم، وزیر اطلاعات ("یونسی") مجبور به جابجایی او گردید. "مرتضی غلامی" - (رفیق صمیمی "صابر تهرانی" {"جودمردی"} و "هاشم علوی" {"علی هاشمی"} -) مسئول امور کنسولی سفارت ایران و تحویل دهنده‌ی اسلحه‌ی یوزی مورد استفاده در میکونوس توسط "بنی هاشمی" بوده است.

"مرتضی وحیدی" قائم مقام فعلی "بیات" {"با نام مستعار "علی باطنی" چشم اطلاعاتی حضرتعالی و مدیر کلّ التقاط (منافقین خلق) معاونت امنیّت وزارت اطلاعات} مرتبط مستقیم با "قاسم میرزایی" (از مرتبطين جریان "سید مهدی هاشمی" معدوم) حاضر در دفتر بازرگانی جمهوری اسلامی ایران در امارات متّحده‌ی عربی بوده است.

احتمالاً "برادر دو شهید است و در جلسه‌ی عمومی سخنرانی وزیر اطلاعات ("دری نجف آبادی") برخاسته و جلوی وزیر ایستاد و به او حمله کرد و مزدش را هم در دوران "یونسی" گرفت و به ایستگاههای اطلاعاتی در کشورهای خلیج فارس رفت و آمد دارد...

"اسماعیلی" رئیس سازمان اطلاعات استان تهران و قبلاً "مدیر کلّ اداره‌ی کرمانشاه" بود. ظاهراً به دلیل درگیری با وزیر "یونسی" (و یا در حرکت‌های معادلات به راست راست) از تهران به گرگان منتقل گردید. دارای گرایش شدید و رادیکال به شعارهای شما می‌باشد.

"احمدزاده" معاون فرهنگی وزارت اطلاعات بوده است .

دکتر "فیروزآبادی" معاون فنی وزارت اطلاعات در تمام دورانها تا سال 1381

احتمالاً" دارای نسبت فامیلی با رئیس ستاد کل نیروهای مسلح و احتمالاً" عراقی الاصل.
 "حسین عبداللّهی" قائم مقام اداره‌ی جمهوریخواهان.
 "اکبر عبداللّهی" از مسئولین نخست‌وزیری و معاون حضرت‌تعالی در دوران وزارت
 ارشاد و مدّتی نیز مسئول پروژه‌های نیشکر بوده است.
 "میرعلی نگارنده" معاون ستاد تعزیرات حکومتی غیردولتی در اواخر سال 1368
 (احتمالاً) "برادر" جواد نگارنده" با نام مستعار "جواد موسوی" {مدیر کلّ اطلاعات
 تبریز و معتمد جنابعالی در وزارت اطلاعات!} که در ریاست جمهوری مشغول به بریدن و
 دوختن! است نیز با این شبکه در مرتبط می‌باشد.
 "علی منفرد" با نام مستعار "امیر شهیدی" مسئول قسمت چپ در اداره‌ی اطلاعات سپاه
 بود و پس از ورود به وزارت با تأیید و حکم "ری شهری" معاون امنیّت وزارت اطلاعات
 گردید. بیشتر ژست ایدئولوگها را گرفته خود را تئوریک نیز می‌داند. رفیق طیف "محسن
 قمصری" و جریان خطّ سوّم اصفهان به شمار می‌رود. در اواخر جنگ نماینده‌ی عالی
 اطلاعات در غرب کشور گردید و به این دلیل دارای آشنایی با سرتیپ "هدایت الله
 لطفیان" و دیگر مرتبّطین قرارگاه کربلا (ارومیّه) می‌باشد. شاغل در وزارت خارجه و
 مشاور "کمال خرازی" است. به همراهی "احمد شیبانی" {احتمالاً" دارای هویت
 "وردی‌نژاد" برادر "فریدون" خان} و "سید محمد هاشمی" - {با اسم مستعار "سید
 محمد موسوی‌زاده" سرمایه‌گذار کلان و مولتی‌میلیونر امروزی، معاون وقت "ری شهری"
 دارای سابقه‌ی مدیریّت در ضدّجاسوسی (شوهر "معصومه ابتکار" معروف به "مری")}
 دارای شرکت بزرگ اقتصادی که با آسیای میانه کار تبادل و ترانزیت انجام می‌دهد
 می‌باشد.
 آشغال کلّه‌هایی نظیر "صابر تهرانی"، "هاشم علوی"، "میثم" {با نام اصلی "نائب"
 معروف به "روحانی"}، "مهدی قوام"، "فاضل" (وزارت بازرگانی)، "احمد نیاکان"،

"وحید جلالیان"، "قاسم میرزایی" و نظائر آنها همگی مدیون حمایت‌های بیدریغ "علی منفرد" می‌باشند و نامبرده به عنوان بازجوی اصلی و ناجی "عبدالله شهبازی" (با معاونت "صابر تهرانی" ("جو دمردی")) به شمار می‌رود.

"عبدالله شهبازی" از کادرهای اصلی حزب توده بود در حدّی که به عنوان جانشین "احسان طبری" در روسیه روی او بحث می‌شد. در ضربه‌ی ابتدای دهه‌ی شصت دستگیر شد. با این استدلال که قلم شیوا و خوبی دارد و توّاب است توسط "علی منفرد" و "صابر تهرانی" از سیکل طبیعی رسیدگی به اتهامات خارج شد و مجموعه‌ی بازجوییها و اعترافات تیمسار "فردوست" در همان زندان در اختیارش قرار گرفت که حاصل آن در شکل علنی و اعلامی دو جلد کتاب معروف جستارهایی در تاریخ معاصر بود بعد تحویل مجموعه‌ی معاونت بررسی شد و "نادر" معروف به زاغ مسئول تداوم توبه دادنش گردید. آخرین کتب منتشره‌ی معروف او کتاب‌های زرسالاران یهود... می‌باشد "احمد شیانی" کشف و شریک "علی منفرد" نیز در معاونت خارجی، مدیر کلّ کشورهای همجوار شرقی بود. عملیاتی و رادیکال است. نیروی "صابر تهرانی" تعریف می‌شود. مدّتی مشاور وزیر نفت بود. با آمدن جناب "یونسی" به وزارت اطلاعات بازگشت. مدّتی رئیس ایستگاه اطلاعاتی ایران در پاریس بود. "علی منفرد" همچنین مدّت کوتاهی معاون اطلاعات خارجی وزارت (قبل ازدوران "نوراللهیان") بوده است.

نشریه ملّیت - 2000/7/17:

"شکری الک داغ"

(Elekdag Surru)

نام جاسوسان سازمان اطلاعات در دادنامه‌ی دادستان دادگاه امنیتی ترکیه... "حمزه کلش" در آنکارا آمده است. در میان اسامی مذکور می‌توان به "محسن کارگر آزاد"، "مجید شادکار"، "محمد رضا بهروز منش" و "اسماعیل قرچه‌داغی" اشاره

کرد...

حضرت آقای "خاتمی"!

اما درباره‌ی حضرت شوهر معاون فعلی شما خانم "ابتکار"، یعنی "سید محمد موسوی زاده" با نام اصلی "سید محمد هاشمی":

ماهنامه‌ی آتلانتیک - دسامبر 2004 :

(Mark Bowden) "مارک باودن":

... از نظر جوانانی که مسئول محوطه‌ی سفارت بودند، آن روزها مسرت بخش و حتی رمانتیک بود: {"ابراهیم" اصغرزاده" با همسر آینده‌اش "ظاهره رضازاده" آشنا شد و ازدواج کرد.

"معصومه ابتکار" هم "محمد هاشمی" - یکی از رهبران گروگان‌گیرها - را ملاقات و در نهایت با وی ازدواج کرد... گروگان‌گیرهایی که در تشکیلات دولت مانده و در نظام روحانیت به ناز و نعمت دست یافته‌اند، از سوی بسیاری از ایرانیان "فرصت طلب" نامیده می‌شوند که وسوسه‌کننده‌ترین نمونه‌ی این برجسب {"سید" محمد هاشمی" است که در مقام معاون اول وزارت اطلاعات و امنیت {"ری شهری نیک" به تازگی بازنشسته شده و همسر او "معصومه ابتکار" است... "هاشمی" را در دفتری به دور از خیابانهای پرهیاهو و شلوغ بخش مرکزی تهران، ملاقات کردم. آن روز یک روز سرد، بارانی و غم‌انگیز بود و او طبق معمول با استکانهای کوچک چای از من پذیرایی کرد و درحالی که در مقابل یک نقشه‌ی جهان نشسته بود، با شور و هیجان به گفتگو پرداخت.

با گذشت سالها، "هاشمی" چاق شده و گونه‌هایش برجسته و ریش خود را در روی گونه، بیش از پیش خالی کرده بود. لبهایش غنچه‌ای و موهای خاکستری رنگ پریشتی داشت.

"هاشمی" با اعتماد به نفس و حتی مغرورانه نه تنها از کاری که او وسایر

گروگان‌گیرها انجام داده بودند بلکه از نحوه‌ی کارشان هم دفاع می‌کند... نقش کلیدی "هاشمی" در اشغال سفارت، آینده‌ی شغلی خوبی را برای وی در پی داشت. در اوایل سال 1979 او دانشجوی دانشگاه پلی تکنیک تهران بود که پس از خروج {"ستم" شاه} از کشور، کلاس درس را ترک و به طور تمام وقت در اختیار انقلاب قرار گرفت... پس از خاتمه‌ی بحران گروگان‌گیری و آزادی آمریکائیه‌ها، "هاشمی" و چند تن دیگر از دست اندرکاران همراهش در سپاه، به تأسیس وزارت اطلاعات و امنیت رژیم جدید همّت گماشتند...

در حالیکه مصاحبه من با شوهر او {"ابتکار" یعنی "محمد هاشمی"} در حال پایان بود، متوجه شدم هنوز تمایل به حرف زدن با من دارد و من فکر کردم شاید سخن گفتن او، انگیزه‌ی پنهانی دیگری را بازتاب دهد. چرا که از لحن او چنین برمی‌آمد که او و همسرش پول زیادی را در پروژه‌ی بلند پروازانه‌ی یک اقامتگاه به نام بهشت جم واقع در ساحل دریای خزر سرمایه‌گذاری کرده‌اند. "هاشمی" بروشورهای زیبا و تبلیغات پر آب و رنگ برای این سرمایه‌گذاری را به من نشان داد که به زبان انگلیسی نوشته شده بود. به نظر می‌رسید هدف از این بروشورها، جذب جهانگردان داخلی و خارجی است. او با گستاخی پیش بینی کرد که به زودی یخ روابط میان ایران و جهان غرب از جمله ایالات متّحده‌ی آمریکا ذوب خواهد شد. پروژه‌ی این اقامتگاه به نظر می‌رسید تا حدّ زیادی بر این نظریه‌ی مشکوک استوار باشد.

"هاشمی" در حالی که ماکت مفصّل پروژه - مجموعه‌ای از آپارتمانهای مدرن، هتل، ویلا، رستوران، دریاچه و سایر ویژگیهایی که در رأس این شبه‌جزیره قرار داشت - را به من نشان می‌داد، کاملاً "هیجان‌زده گفت: "شاید ظرف چند سال آینده، ما آمریکائیهایی را که به گروگان گرفته بودیم دعوت کنیم تا به ایران بیایند و در این اقامتگاه میهمان ما باشند!"

من سؤال کردم: "آیا اجازه خواهید داد هر وقت خواستند به کشورشان بازگردند؟" ... ابتدا اخم کرد و سپس از خنده روده‌بر شد و بعد به انگلیسی به من گفت: "شوخی می‌کنید!"

جناب آقای "خاتمی"!

"ابوالقاسم مصباحی" برادر همسر دوّم جناب "حمید انصاری" که با معرفی "سید محمد هاشمی" با نام مستعار "موسوی‌زاده" به عنوان منبع وزارت اطلاعات (با توجه به تسلّطش بر زبان فرانسه و ارتباطاتش با برخی سرویسهای جاسوسی) به بخشهایی از شبکه‌های امنیتی جمهوری اسلامی مستقیم یا غیرمستقیم دسترسی پیدا کرد. به عنوان شاهد "ث" و با حمایت "سید ابوالحسن بنی‌صدر" در دادگاه پرونده‌ی قتل "شرفکندی" و همراهانش در قهوه‌خانه‌ی میکونوس شهادت داد.

ضمائم اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکونوس:

"مصباحی" در روز 27 سپتامبر 1996 با حضور دادستان عالی گفت: ... در آن زمان "محمد موسوی‌زاده" معاون "ری‌شهری" وزیر وقت اطلاعات با یک کپی از فرمان قتل {"هادی خرسندی"} به دوسلدورف آمد. در آن جا من در حضور او با فرمانده‌ی مسئول این سوء‌قصد و معاونش ملاقات کردم. چون هر دو عرب بودند، فارسی نمی‌دانستند و فرانسه صحبت می‌کردند، من در مذاکرات آنها با "موسوی‌زاده" مترجم بودم و فرمان قتل را ترجمه نمودم. ما به زبان فرانسوی حرف می‌زدیم که من بر آن مسلّط بودم.

"موسوی‌زاده" در این صحبت اشاره کرد که فرمان قتل باید به اجرا درآید و هر تأخیری گناه است. من بعداً در تدارکات دیگر این سوء‌قصد شرکت داشتم. در اتریش، پول و عکس قربانی که از طریق سفارت ایران در وین فرستاده شده بود را به تیم دادم. به علاوه من در گرفتن دستور اجرای سوء‌قصد (چه اجرای عملیات) از وزارت اطلاعات در تهران و انتقال آن به تیم همکاری نمودم. به این صورت که در این

زمان - باز هم به دلیل زبان - به خواست فرماندهی تیم، لغت به لغت به تهران اطلاع دادم که "ما می خواهیم فردا جشن به راه بیاندازیم". من خود پاسخ را از "موسوی زاده" دریافت نمودم و به تیم دادم که "جشن بگیرید. امیدوارم خوش بگذرد." در شب اجرای قتل من به طور ناشناس به پلیس انگلستان تلفن کردم و به صورت زیر سوء قصد جاری را اطلاع دادم: "فردا ساعت حدود 6 صبح دو نفر عرب چاق یکی از آنها بسیار چاق، پیاده خیابانی را که در آن خانه ی "هرندی" {"هادی خرسندی"} قرار دارد طی خواهند کرد. (من آدرس را دادم.) آنها می خواهند در حدود ساعت هشت "هرندی" را به قتل برسانند.

زمان سوء قصد حدود ساعت هشت تعیین شده بود. چون "هرندی" همیشه تقریباً در این زمان از خانه خارج می شد. در این عملیات یک زن هم دست داشت. پلیس با مراقبت در ساعت شش به درست بودن اطلاعات پی برد و سپس سوء قصد کنندگان را در ساعت هشت دستگیر نمود و اسلحه ها را نیز پیدا کرد. در مجموع هفت نفر دستگیر شدند، پنج نفر به طور مستقیم در رابطه با عملیات و دو نفر از جمله آن خانمی که گفتم.

یک ماه بعد من به رئیس تیم که آزاد شده و در سوئد بود برخورد کردم: در این ملاقات او به من گفت که "موضوع از طرف ایرانی ها لو رفته است." ... در زمان ماجرای "خرسندی" من پاسپورت سبز (دیپلماتیک) داشتم.

تایم - 1994/3/21:

(Trimmerman Kenneth) - "کنت تیمرمن":

"عبدالرحمن قاسملو" 59 ساله رهبر اکراد جدایی طلب در 11 جولای 1989 برای مذاکره در مورد یک توافقنامه ی خودمختاری با فرستادگان رئیس جمهور... اسلامی به وین رفت. به مدت دو روز "قاسملو"، معاونش "عبدالله قادری آذر" 37 ساله و "فاضل رسول"

(Fadhil Rasoul)

38 ساله که یک کرد عراقی مقیم وین

است و به عنوان میانجی در مذاکرات حضور داشته است در آپارتمان یکی از دوستان خود با مقام وزارت کشور، "محمد جعفری صحرارودی" و نیز "لاجوردی" معروف به "حاجی مصطفوی" که یک مأمور اطلاعاتی است به مذاکره پرداختند. یکی ایرانی دیگر (سوّمین نفر) نیز به نام "امیر منصور بزرگیان" برای محافظت جلوی در ایستاده بود در روز دوّم مذاکره، تقریباً در ساعت 15/7 دقیقه بعد از ظهر، پلیس، "صحرارودی" را در حالی که در خیابان ایستاده بود و بازوی خود را که از آن خون جاری بود در دست گرفته بود و فریاد می‌زد "کمک کمک" پیدا کرد.

او به پلیس گفت که یک نفر به آپارتمان در طبقه بالا هجوم آورد و به طرف وی تیراندازی کرد. در حالیکه "صحرارودی" با آمبولانس روانه‌ی بیمارستان شد، پلیس وارد آپارتمان گردید. جسد تیرباران شده‌ی "قاسملو" در صندلی و نیز جسد‌های دو دستیار وی بر زمین افتاده بود. قاتلین یک **کلاه بیس جال آبی** بر روی لباس "قاسملو" انداخته بودند.

"صحرارودی" مجروح که ظاهراً با گلوله‌ای کمانه کرده مجروح شده بود آنقدرها هم که نشان می‌داد مبهوت نبود. یکی از شهود بعداً گفته بود که قبل از آمدن پلیس او در پیاده‌ای با مردی صحبت می‌کرده است که با مشخصات "مصطفوی" تطبیق می‌کرد. آن مرد با یک موتور سوزوکی قرمز محل را ترک کرد. ظاهراً آن مرد اسلحه‌های قاتل را حمل می‌کرده است.

فردای آن روز دو هفت تیر مجهّز به صدا خفه‌کن، به همراه یک بادگیر خون‌آلود و کاغذ خرید یک موتور سوزوکی که "صحرارودی" 6 ماه پیش خریده بود، در زباله‌دانی پیدا شد. در صحنه‌ی قتل هیچ چیز قابل درک نبود. هیچ اثری از وارد شدن به زور مشاهده نمی‌شد. به نظر می‌رسد که اثاثیه‌ی اتاق بعد از جنایت مرتّب شده بود.

یکی از مقامات بلند پایه‌ی دولت اتریش می‌گوید: "بزرگیان" و "صحرارودی" به ما

گفتند که "شخصی با زور وارد اطاق شده است و بر روی آنها آتش گشوده است." آنها **دروغ** گفته بودند. تمام شواهد نشانگر آن بود که قاتلین در زمان وقوع جنایت در داخل اطاق بوده‌اند.

در ظرف چند ساعت، پلیس سلاحهای قتل را کشف کرد و یکی از مظنونین ("بزرگیان") را در گمرک، دیگری را در بیمارستان و هویت سوّمی را نیز می‌دانست. آنها نوار ضبط شده‌ی مکالمات را قبل از قتل و صدای تیراندازی را در اختیار داشتند. تا صبح چهاردهم جولای آنها از "بزرگیان" و "صحراودی" بازجویی به عمل آورده بودند و به اندازه‌ی کافی تفاوتهایی مهم در گفته‌های آنها یافته بودند که برای حبس کردن هر دو کافی بود.

با این وجود آنها گزارش کرده بودند که برای توقیف "بزرگیان" که روز بعد از جنایت آزاد شد و مستقیم به سفارت ایران رفت، هیچ دلیلی وجود ندارد. "صحراودی" روز 21 جولای بعد از بهبود زخم گلوله‌ی خود به سفارت برده شد. پلیس طبق روال پاکت محتوی مبلغ نه هزار دلار و پاسپورت سیاسی "صحراودی" را که دیده شده بود او مدت کوتاهی بعد از قتل به "بزرگیان" داده است به وی مسترد نمود. روز بعد "صحراودی" از طرف پلیس تا فرودگاه اسکورت گردید و از آنجا به تهران پرواز کرد. در تهران طبق گزارشات مثل یک قهرمان از وی استقبال شد و از آن موقع وی به درجه‌ی سرتیپی در سپاه پاسداران ارتقاء یافت و رئیس واحد اطلاعات (شعبه‌ی عملیات پنهان) گردید.

4 ماه بعد از جنایت، دادستان کلّ اتریش حکم توقیف "صحراودی"، "بزرگیان" و "مصطفوی" را صادر کرد.

پلیس به نمایش محاصره‌ی سفارت ایران دروین با فرض اینکه "بزرگیان" ممکن است هنوز هم در آنجا باشد دست زد، اما این محاصره چند هفته بعد به آرامی پایان یافت.

در ژانویه 1992 مقامات اتریش یک تحقیق 16 صفحه‌ای را به تهران فرستادند که در آن پیرامون جنایت سؤالاتی شده بود. ایرانیها هرگز به آن جوابی نداده‌اند...

فرانکفورتر آگماینه - 19/1/1998 :

... متن زیر به قلم "کریس کوچرا" روزنامه‌نگار فرانسوی و نویسنده‌ی کتاب "رؤیای از دست رفته‌ی استقلال" است. این نویسنده‌ی فرانسوی، آخرین ساعات زندگی سیاستمدار کرد ایران، "عبدالرحمن قاسملو" را به تصویر کشیده است:

"عبدالرحمن قاسملو" کرد ایرانی و مخالف نظام جمهوری اسلامی در روز سیزدهم

جولای 1989 به همراه دو تن از هم‌زمانش در وین اتریش به ضرب گلوله از پای

درآمد. "قاسملو" دبیر کل حزب دمکراتیک کردستان در ایران

(IDPK)

بود که از ده سال پیش نیروهایش در حال نبرد مسلحانه با ارتش ایران بودند.

پس از تماسهای متعددی که در ماه نوامبر 1988 و ژانویه 1989 میان مخالفان کرد

و دولت ایران برقرار شده بود، "قاسملو" یک بار دیگر روابط خود را با نمایندگان دولت

ایران از سر گرفت. یکی از این نمایندگان "محمد جعفری صحرارودی" نام داشت. او

معاون اطلاعات خارجی سپاه پاسداران انقلاب بود.

خود وی نیز در جریان تیراندازی منجر به قتل "قاسملو" زخمی شد، اما پلیس اتریش به

"صحرارودی" اجازه داد که پس از بهبودی، بیمارستان را ترک نماید. "صحرارودی"

پس از ترک بیمارستان به سفارت ایران در اتریش پناه برده و در روز 22 ژوئیه، این کشور

را ترک کرد. یک ایرانی دیگر به نام "بزرگیان" که در اصل بادیگارد شخصی بود، مدتی

توسط پلیس بازداشت شد. اما حکم بازداشت وی نیز لغو شد و بدین ترتیب او نیز توانست

به تهران بازگردد. مرد سوّم "حاج مصطفی لاجوردی" رئیس سرویس مخفی ایران در

کردستان، نیز به همان سادگی توانست خاک اتریش را ترک نماید.

افرادی که در جریان دیدار میان نمایندگان دولت ایران و رهبر کردها حضور

داشتند، این جریان را بر روی نوار کاست ضبط کرده بودند. پلیس اتریش نوار کاستهای مربوط به این ملاقات را مصادره کرده و پس از مدتی آنها را به حزب

IDPK

تحویل داد. "عبدالله حسن زاده" دبیر کل حزب دموکراتیک کردستان به اینجانب (نگارنده‌ی متن {"کریس کوچرا"}) شخصا اجازه داده است، این نوارها را گوش کنم. این نوارها در حقیقت اسنادی فوق‌العاده و منحصر به فرد محسوب می‌شوند... "فاضل رسول"، میانجی کرد عراقی با توجه به موقعیت طرفین گفتگوها می‌گوید: "یا شما می‌توانید پیمانی با هم امضا کرده و بدون بروز جنگ به گفتگوهایتان ادامه دهید، یا جنگ ادامه می‌یابد که باز هم مجبورید گفتگوها را شروع کنید. پس بهتر است همین الان با هم توافق کنید. الان زمان از هر حیث برای این کار مساعد است. سه سال دیگر شرایط به گونه‌ای دیگر خواهد بود. توازن قوا تغییر کرده و شرایط تازه‌ای حکمفرما می‌شود" این آخرین حرف اوست. پس از آن صدای تکان خوردن میز و صندلی به گوش می‌رسد. ... کمی بعد صدای خفیف 4 شلیک گلوله شنیده می‌شود. دیگر چیزی شنیده نشد

پروفیل - 28/4/1997 :

روز 25 ژوئیه 1989 ... "فرانس لوشناک" وزیر کشور اتریش... به طور کامل واقعه‌ی قتل رهبران کردها را تشریح کرد... از دستگاه قضایی کشور انتقاد کرد، زیرا به اعتقاد وی سیستم قضایی قصد نداشت حکم بازداشت یکی از مظنونین اصلی را که در سفارت ایران در وین به سر می‌برد صادر کند. این شخص همان "منصور بزرگیان" و یکی از کسانی بود که احتمالاً در کشتار رهبران کرد شرکت داشته است... پس از سخنان "لوشناک"، "روبرت لیشال" وزیر دفاع (وقت) اتریش این پرسش را مطرح کرد که چگونه ایرانی مجروح که به احتمالی قوی قربانی این حادثه نبوده... توانسته است به راحتی از اتریش فرار کند؟ "اگمونت فورگر"، وزیر دادگستری در پاسخ به این پرسش مدعی شده بود که

ایرانی مورد نظر که همان "محمد صحرارودی" یکی از اعضای سرویس اطلاعاتی ایران می‌باشد، مدت‌ها تحت نظر قرار گرفته است، ولی هیچ نشانه‌ای مبنی بر مظنون بودن او به دست نیامده است... پس از برگزاری این جلسه‌ی شورای وزارت... در روز 22 آگوست 1989 حکم بازداشت "بزرگیان" (که در سفارت ایران در وین مخفی شده بود) به جرم همدستی در جنایت با "صحرارودی" زخمی شده، صادر شده بود، ولی مدتی بعد، این حکم به درخواست برخی مقامات لغو شد. "فورگر" علت لغو حکم بازداشت "بزرگیان" را ذکر نکرد... در عین حال تأکید کرد که حکم بازداشت مظنون سوّم نیز صادر شده است... براساس اطلاعات موجود "بزرگیان" یکی از عاملان اصلی سوءقصد به جان کردهای مخالف دولت ایران در روزی سی‌ام نوامبر از اتریش خارج شد. مراحل خروج او را ایرانیان به طریقه‌ای بسیار محرمانه انجام دادند.

فوکوس - 6/5/1997 :

... "امیر منصور بزرگیان" یکی از افسران سپاه پاسداران ایران توانست به سفارتخانه‌ی ایران در وین پناه ببرد و پس از آن به خاطر کاهش میزان تدابیر امنیتی در اطراف سفارت، توانست از سفارتخانه خارج شده و به ایران بگریزد. دوّمین مظنون حادثه "محمد صحرارودی" در 22 ژوئیه 1989 در حالیکه از سوی پلیس اتریش اسکورت می‌شد به یک فرودگاه رسانده شده و از آنجا به تهران پرواز کرد. پس از خروج متهمین و در تاریخ 28 نوامبر 1989 حکم بازداشت سه ایرانی مظنون صادر شد...

ریاست محترم شورای عالی امنیت ملی !

"محمد جواد نوگنبدانی" معروف به "جعفری" و مشهور به پسوندش "صحرارودی" و نفر حاضر در جلسه‌ی "قاسملو" در وین بوده است. نامبرده در نمایندگی ولیّ فقیه در سپاه (جانشین ستاد) مشغول می‌باشد. "محمد

جعفری " قبل از " وحیدی " رئیس اداره‌ی اطلاعات سپاه بود و روحیه‌ی عملیاتی داشته است.

جناب آقای " خاتمی " !

" غفّار حاجی سالم " با نام مستعار " حاج غفور " مسئول کلّ حراست صدا و سیما در دوران " علی لاریجانی "؛ معاون طرح و برنامه‌ی قوه‌ی قضائیه، مدرّس در دانشگاه " امام حسین (ع) "، مسئول عملیات و قتل " عبدالرحمن قاسملو " و همراهانش در وین.

رئیس محترم شورایعالی امنیت ملی !

در این ارتباط جهت تحقیقات بیشتر بد نیست توجهی داشته باشیم به:

" حسین زیبایی نژاد " با نام مستعار " نجات " از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (جناح راست سازمان) از مسئولین امنیتی سپاه پاسداران؛ در قرارگاه «نارالله» و در حال حاضر شاغل در سپاه حفاظت ولی امر می‌باشد.

رئیس محترم جمهور !

نفر سوّم نیز در ارتباط با کلاه بیس‌بال آبی و احتمالاً " جناب " میثم " } " محمد آقایی تبریزی " { از مرتبّین مستقیم شبکه‌ی " صابر خان تهرانی " باشد.

ضمائم اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکونوس :

" منوچهر گنجی " در مورد ترورهای دیگری که از آنها مطلع بود هم شهادت داد. او گفت در 1988 حداقل 18 نفر از افراد سازمان ما در ایران بازداشت شدند. سپس فردی به نام " کبیری " (از مسئولین زندان اوین) اظهارتمایل کرد که در مقابل دریافت پول، ترتیب آزادی آنان را بدهد. بدین ترتیب ما پذیرفتیم در ترکیه که امکانات امنیتی داشتیم با او ملاقات کنیم. از طرف ما در ماه مه 1989 سرهنگ " عطاءالله بای احمدی " به ترکیه رفت. برای امنیت به پلیس ترکیه اطلاع دادیم. سرگرد " عباس قلی‌زاده " محافظ " بای احمدی " بود. چند هفته پس از این ملاقات، افراد سازمان که در زندان بودند، به استثنای دو نفر، همگی آزاد شدند.

از طرف "کبیری" تقاضای ملاقات در دوبی شد. همچون بار گذشته او اصرار داشت من هم حضور داشته باشم. "بای احمدی" تنها به دوبی رفت. او ساعت 50 و 4 دقیقه وارد دبی شد و ساعت 5 صبح به هتل رسید. ساعت 50 و 8 دقیقه جسدش را مأموران نظافت هتل پیدا کردند. "کبیری" در میان افراد ایرانی بود که ساعت 11 همان روز دوبی را به قصد ایران ترک کردند. عکس او را مأموران دوبی به سرگرد "قلی زاده" نشان دادند. او "کبیری" را شناسایی کرد. پس از بازگشت "کبیری"، 16 نفر آزاد شده مجدداً بازداشت و عده‌ای از آنان اعدام شدند.

سرگرد "قلی زاده" را دو سال پس از این ملاقات در ترکیه ربودند، شکنجه کردند و کشتند. دو نفر به اتهام این قتل در ترکیه در زندان هستند... "بای احمدی" را نمی‌خواستند بکشند، بلکه می‌خواستند من را بکشند اما من نرفتم و او کشته شد... "فریدون فرخزاد" می‌خواست مرا به آلمان بیاورد. من او را از سازمان کنار گذاشتم که او را کشتند... من از "فرخزاد" خواستم برای ما هفته‌ای یک ساعت در پاریس برنامه‌ی رادیویی تهیه کند. او نیز پذیرفت. پس از آن اطلاع یافتیم که با "مرتضی رحیمی مؤحد"، "مرتضی غلامی"، "فرید زاده"، دکتر "جواد قدرت" و اعضای دیگر سفارت جمهوری اسلامی در بن ملاقاتهایی دارد. "فرخزاد" در ژانویه 1992 در دفتر من در پاریس گفت که از او خواسته‌اند بگویند چه کسانی در سازمان هستند و چه کسانی به "گنجی" نزدیک‌اند. از او خواستم رابطه‌ی خود را با آنها قطع نماید. اما او به این تماسها ادامه داد. به این علت در 11 فوریه 1992 او را از سازمان کنار گذاشتم و همکاری خود را با او خاتمه دادم و خواستم دیگر به پاریس نیاید. بعدها یک ویدئو کاست از او دیدم که ریش گذاشته بود و کراوات نداشت و از رژیم طرفداری می‌کرد. این ویدئو کاست را تهیه کرده بودند تا بعداً ادعا کنند او طرفدار رژیم بود. و از طرف مخالفان کشته شده است "ریگه"

(Riege) مأمور پلیس جنایی هامبورگ که برای شهادت در مورد ترور «محمدی» خلبان "رفسنجانی" شهادت می‌داد، درباره‌ی "فرخزاد" گفت: خانواده‌ی

"محمدی" معتقدند، "فرخزاد" که رابطه‌ی نزدیک با برادر "محمدی" داشته، آدرس مخفی "محمدی" را به مقامات کنسولگری ایران در هامبورگ داده است. اما "فرخزاد" در بازجویی خود به ما گفت به کنسولگری ایران رفت و آمد دارد، ولی آدرس "محمدی" را به مقامات کنسولگری نداده است.

حضرت آقای "خاتمی"!

"اکبر فکور" با نام احتمالاً "مستعار" کبیری"، مسئول عملیات کمیته‌ی مرکز و معاون عملیات "ابراهیم رحمانی" مسئول شعبه‌ی 7 دادستانی. عنصر عملیاتی، کوتاه قد، ورزیده، شجاع و کمی کچل. در سال 64 مدّت کوتاهی رئیس زندان اوین بود. با حمایت "رحیم صفوی" فرمانده کلّ سپاه از طریق "سید احمد هوایی" شرکتی به نام حفاظ گستر افق را اداره می‌کنند.

"عطاءالله بای احمدی" را در دبی در خرداد ماه 1368 به قتل رساند
بله و "عطاءالله بای احمدی" در جولای 1989 در دبی به قتل رسید.

جناب آقای "خاتمی"!

آقای "محسن کنگرلو" هم به عنوان طراح کلیدی و به کارگیری کننده‌ی نفرات عملیاتی در کیس حذف "اویسی" و کیسهای مشابه - که اجمالاً در قضیه‌ی مباحث مربوط به ایران - کنترا در کتاب نخست خود «شود اشباح» به آنها پرداخته بودم و شائبه‌ی جدی هدایت توسط سیا در آن عملیاتها وجود دارد - بوده است که در دسترس شماست!
و از مدافعان شما!

مهندس "میرحسین موسوی" کلت اهدایی "مک فارلین" به خود را تحت عنوان هدیه‌ای ناقابل به "محسن کنگرلو" داد.

"کنگرلو" مشاور "مصطفی تاجزاده" - فارغ‌التحصیل ایالات متّحده‌ی آمریکا و از مؤسّسین سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بوده است که تاکنون همانند اینجانب حتی فاقد دیپلم است.

چون در بسیاری از موارد تحقیقی جدی، دخالت منابع سیا در ترور "اویسی"

مطرح است و طراح اصلی عملیات به قتل رساندن "غلامعلی اویسی" و برادرش "غلامحسین" نیز شخص "کنگرلو" بوده است، از حضرتعالی انتظار می‌رود این سرخط اصلی زنده را جهت آگاهی افکار عمومی و زدودن غدد سرطانی مرتبط با شبکه‌های امنیتی جاسوسی مورد جراحی و رسیدگی یا حداقل اطلاع‌رسانی قرار دهید.

"غلامعلی اویسی" و برادرش در فوریه‌ی 1984 با واسطه‌ی طراحی عملیات "محسن کنگرلو" در فرانسه به قتل رسیدند.

تایم - 11/11/1996

... در ماه مارس گذشته مأموران بلژیکی، "کشتی ایران کلاهدوز" را در "بندر آنتورپ" مورد جستجو قرار دادند و در صندوقهایی که از سوی یک شرکت مواد غذایی ایرانی حمل می‌شد، قطعات خمپاره‌انداز کالیبر پیچیده‌ای را یافتند که بیش از 630 متر برد دارد. گلوله‌های این سلاح که حاوی 125 کیلوگرم ماده‌ی منفجره‌ی

TNT

هستند، ماسوره‌ی زمانی دارند که آنها را در هوا منفجر می‌کند تا ترکشهای مرگبار به شعاع صدها متر پرتاب شوند و تعداد قربانیان به حد اکثر برسد.

مجله‌ی بین‌المللی اطلاعات و ضد اطلاعات - 1/10/ 1997

(Carlwege, Anthony) - "آنتونی کارل وج":

... در طبقه‌ی سوم سفارت ایران در آلمان، بیست کارمند {قسمت} اطلاعات خارجی کار می‌کردند که فعالیت‌های تروریستی در اروپا را تحت ریاست "جمشید تفرشی" هماهنگ می‌کردند. اخیراً مراکز عمده‌ی عملیاتی در بلغارستان... و ایتالیا... ایجاد شده است... اقدام به بعضی عملیات دیگر مانند تلاش برای قتل "مریم رجوی" (رئیس شورای اپوزیسیون {محارب}) در پاریس به کمک یک خمپاره‌انداز با کالیبر بالا از جمله ی حرکتهای فوق است ...

از زمان پناهندگی "ابوالقاسم مصباحی" (گاهی اوقات او را "فرهاد" می خوانند)...
اطلاعات قابل ملاحظه‌ای... در اختیار سازمانهای اطلاعاتی غرب قرار گرفته است...

"هاشمی رفسنجانی" - 29/11/1382 در مصاحبه با خبرنگار روزنامه‌ی کیهان :
اولین برخورد منفی که با او {"سعید امامی (اسلامی)"} داشتیم در مسائل اروپا بود ...
که چیزی فرستاده بودند که سیاست خارجی را مخدوش و برای ما دردسر درست کرده
بود. خودشان هم به ما نگفتند. یکی از کسانی که با اینها مخالف بود و از وزارت اطلاعات
بیرونش کرده بودند، مطلع شده بود {!؟} که به من گفت و من هم قضیه را پیگیری کردم.
آن وقت هم برای او دادگاه اداری تشکیل دادیم و از معاونت به مشاورت منتقل شد.
تنزل رتبه گرفت. یعنی دادگاه حکم داد. من فقط گفتم که او را محاکمه کنید. دادگاه
حکم داد و من هم قبول کردم. مواردی از این قبیل در وزارت اطلاعات بود که من
نمی پسندیدم.

حضرت آقای "خاتمی"!

در بحث انتقال موشک به اروپا قرار بر تجمع سران مجاهدین خلق و سخنرانی خود
" رجوی " بود.

کشتی حامل موشک 5مایل بعد از بندرعباس که جدا شد ناوگان آمریکا مستقر در
خلیج فارس به پنتاگون و پنتاگون تا 5میلی ساحل اروپایی کشتی به ناتو اعلام می کند که
کانتینر دارای بار وزارت اطلاعات در کشتی است.
حتی شماره‌ی کانتینر را هم می دانستند !

ضمائم اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه می‌کونوس :

درمورد ترور "علی اکبر محمدی" هم "ریگه" شهادت داد: بعد از ترور "علی اکبر

محمّدی " در هامبورگ، تحقیقات به دایره‌ی "حفاظت دولتی" که من در آن زمان کارمندش بودم و مسئول رسیدگی به جرایم سیاسی است محوّل گردید. به دنبال تحقیقات ما معلوم شد که "محمّدی" در رژیم سابق خلبان یک شرکت هواپیمایی متعلّق به خانواده‌ی سلطنتی و در رژیم فعلی خلبان سران دولت و سرخلبان "رفسنجانی" رئیس وقت مجلس بوده است. وی با یک هواپیمای جت به عراق فرار کرد و بعد در آلمان پناهنده شد و با خانواده‌اش در هامبورگ زندگی می‌کرد. در 17 ژانویه 1987 دو نفر ناشناس او را به ضرب 6 گلوله کشتند و فرار کردند. در همین روز یک اسلحه‌ی مارک "لاما" و یک صدا خفه‌کن، مشابه سلاح به کار گرفته شده در ترور میکونوس و در روز 24 ژانویه یک سلاح کمری "براونینگ" در چند خیابان پایین تر از محلّ ترور پیدا شد. در تحقیقات معلوم شد که با این سلاحها به "محمّدی"، شلیک شده بود. مأمور پلیس آلمان در مورد نقش مقامات ایران در این ترور گفت: کنسول ایران در گفتگویی که چند روز پس از ترور با وی داشتم اظهار داشت که "محمّدی" اسناد مخفی را از ایران خارج کرده و در اختیار عراق قرار داده است و خائن می‌باشد. ما از آدرس دقیق او اطلاع داشتیم اما ما او را نکشتیم.

ضمائم اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکونوس :

... کمیسر پلیس "هورست هوفمن"

(Horst Hoffmann)

در دادگاه شهادت داد: از طرف پلیس سوئد براساس نامه‌ی "شورای پناهندگان و مهاجرین ایرانی" مطلع شدیم که ایران در ترور "غلام کشاورز" دست داشته است. دولت قبرس بنابر قوانین جاری در آن کشور مجاز نبود آثار جرم مربوطه به آن را به خارج بفرستند. به این جهت من همراه چند متخصص برای بررسی این پرونده و تحقیقات دقیق تر به قبرس سفر کردیم. در آن جا همه‌ی پرونده‌ها و وسایل ضبط شده را بررسی کردیم. در تحقیقات مشخص شد که روش کار و سلاحهای این ترور مشابه ترور میکونوس بوده است. صدا خفه کن‌های بکار برده شده در ترورهای "کشاورز" و ترور "محمّدی" و

ترور "میکونوس" مشابه بودند. این صدا خفه کن ها ساخت کارخانه های معروف نمی باشند. آزمایش این صدا خفه کن ها نشان داد که هر سه از یک لوله ی واحد و در یک کارگاه ساخته شده اند و در اسلحه ها برای نصب صدا خفه کن تغییراتی داده شده است.

اسناد رسمی منتشره ی دادگاه میکونوس در آلمان :

پنج شنبه هفده سپتامبر (26/6/1371) 1992 ساعت 50 و 22 دقیقه، سه مرد پشت سرهم به طرف در ورودی رستوران میکونوس {برلین} رفتند. نفر اول، "امین"، بیرون رستوران، جلوی در ایستاده تا مانع ورود هر مزاحمی شود. "بنی هاشمی" جلو در، یقه اش را تا زیر دماغ بالا کشید و وارد رستوران شد و به دنبال او نفر سوم "رحال". هر دو از سالن گذشتند و به اطاق پشتی رفتند. نه نفر از افراد اپوزیسیون دور دو میز به هم چسبیده در سمت چپ اطاق نشسته بودند. دو نفر تازه وارد پشت سر اولین و دومین نفر ایستادند.

"بنی هاشمی" ساک حاوی مسلسل را بالا آورد و از آن سو تا این سوی میز را هدف رگبار مسلسل ساخت. مسلسل پس از شلیک 26 گلوله در سه رگبار خاموش شد. "رحال" با اسلحه ی کمری، یک گلوله به مغز و دو گلوله به شکم "شرفکندی" و یک گلوله به مغز "اردلان" خالی کرد. در کمتر از چند ثانیه روی هم 30 گلوله شلیک کرد. قاتلان به طور دقیق از ترتیب نشستن قربانیان اطلاع داشتند و پس از ورود به اطاق بدون مکث به آنها شلیک کردند. به همان سرعتی که آمده بودند از رستوران خارج شدند و همراه نفر سوم که در مقابل در ایستاده بود به سوی اتومبیلی که انتظار آنها را می کشید دویدند، سوار شدند و گریختند. تمام عملیات چند دقیقه بیشتر طول نکشید.

حاصل عملیات:

"صادق شرفکندی" (دکتر "سعید") دبیر اول حزب دمکرات کردستان ایران .
"فتاح عبدلی" عضو کمیته‌ی مرکزی و مسئول حزب در اروپا .
"همایون اردلان" مسئول حزب در آلمان، در جا به قتل رسیدند .
"نورالله محمدپور دهکردی" ("نوری") در بیمارستان درگذشت. "عزیزالله طیب
غفاری" عضو سازمان فدائیان خلق و صاحب رستوران مجروح شد و چهار نفر دیگر
آسیبی جسمی ندیدند.
گروه ضربت پس از انجام موفقیت آمیز ترور در وسط شهر برلین، سالم به پایگاه‌های
خود بازگشت.

تیم ضربت متشکل بود از :

"عبدالرحمان بنی‌هاشمی" (معروف به "شریف" مسئول تیم و مسلسلچی، ایرانی؛)
"عباس حسین رحال" (معروف به "عماد عمش" و "راغب" شلیک کننده‌ی تیرهای
خلاص، لبنانی؛)
"سید محمد یوسف امین" (معروف به "ابومحمد") و "بهشتی" نگهبان جلوی در،
لبنانی؛

"فضل الله حیدر" (معروف به "ابوجعفر"، راننده‌ی اتومبیل فرار، لبنانی؛)
"محمد" رابط تیم با گروه عملیات، ایرانی؛

اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه می‌کونوس :

{ابتدا} پلیس جنایی ایالت برلن

(Landeskriminalamt)LKA

مسئولیت بررسی قتل را به عهده گرفت و...

یک روز پس از ترور، در 18 سپتامبر 1992 دادستان کل آلمان عالی ترین مرجع دادستانی کشور، مسئولیت {قضایی} رسیدگی به ترور میکونوس را به علت اهمیت ویژه اش به عهده گرفت.

مسئولیت تحقیق به بخش تحت مدیریت "هانس. کورت "

(Hans J. Kurt)

در دادستانی فدرال آلمان محول گردید. تحقیقات زیر نظر دادستان عالی "برونو

(Bruno Jost) یوست" انجام شد. در نتیجه انتقال مسئولیت از دادستانی

ایالت برلن به دادستانی کل فدرال، پرونده از اختیار پلیس ایالت برلن خارج شد و

مسئولیت رسیدگی به موضوع را پلیس جنایی آلمان

(Bundeskriminalamt) BKA

به عهده گرفت.

در این اداره زیر نظر دادستان عالی در کمیسیون ویژه میکونوس با 25 نفر عضو تشکیل گردید. همه امکانات پلیس جنایی در اختیار این کمیسیون قرار گرفت که در دورانی بیش از 70 عضو داشت.

اسناد رسمی منتشره ی دادگاه میکونوس:

تیم ترور عملیات را با موفقیت به پایان رساند... همان شب "بنی هاشمی" به فرودگاه رفت. تنها هواپیمایی که توانست بگیرد به مقصد استامبول بود. با آنکه در استامبول امکان پرواز با هواپیمای ایران ایر وجود داشت به دلیل مشکلاتی که پیش آمده بود با خودرو به آنکارا رفت و از آنجا با شرکت هواپیمایی ترکیه به ایران پرواز کرد. "محمد" نیز از آلمان خارج شد... "حیدر" در 25 سپتامبر ساعت 14:05 دقیقه برلین را به مقصد بیروت ترک کرد، بدون آنکه فرصت کند خانه ی خود را مرتب نماید... و اسناد شخصی خود را بردارد. "دارابی" روز یکشنبه 27 سپتامبر به ایران پرواز کرد.

اسناد رسمی منتشره ی دادگاه میکونوس :

روز 22 سپتامبر، حدود ساعت 11 صبح زیر یک ماشین در کنار یک نمایشگاه

خودرو، نزدیک رستوران میکونوس یک ساک حاوی یک مسلسل یوزی کالیبر 9
میلیمتر، یک اسلحه‌ی کمری لاما مارک کالیبر 65 / 7
XA

دو صدا خفه کن، یک کلاه پشمی، یک شال و سه پوکه‌ی فشنگ پیدا شد.
پس از مدّت کوتاهی کارشناسان پلیس جنایی آلمان تشخیص دادند که از این اسلحه‌ها
در رستوران میکونوس استفاده شده است. بعداً معلوم شد که اسلحه‌ی کمری در سال
1972 توسط ارتش شاهنشاهی {ستمشاهی} ایران از اسپانیا خریداری شده است. بر روی
خشاب اسلحه‌ی لاما اثر یک کف دست مشخص گشت. تا 14 اکتبر فعالیت پلیس هیچ
نتیجه‌ی چشم‌گیری نداشت جز چند مصاحبه و اطلاعاتی مطبوعاتی.

اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکونوس :

"رحال" به ... خانه‌ی دوّم { "کاظم دارابی" } رفت. این خانه در "محله‌ی ویلمر دورف"
Wilmerdorf خیابان دتملدر
Detmolder پلاک 64
در نزدیکی میدان بوند
Bundesplatz قرار دارد.
"شریف" به آنها پیوست و "دارابی" نیز آمد... سپس با خودروی بنز خود "بنی‌هاشمی"؛
"رحال" و "امین" را به یک خانه‌ی مخفی در "خیابان زنفتن برگر"

Senftenbergerring

که برای این کار در نظر گرفته شده بود منتقل کرد. تیم تا روز بعد از ترور در این خانه
مستقر بود...

خانه‌ی "خیابان زنفتن برگر" در حاشیه‌ی شمالی شهر برلن قرار دارد و "محمد
نقی اشتیاقی" ... ساکن آن بود. "اشتیاقی" برای مدّتی به ایران رفته و کلید خانه را به "بهرام
برنجیان" یکی دیگر از افراد... داده و "برنجیان" آن را در اختیار «دارابی» گذاشت.

اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکونوس:

دادگاه شعبه‌ی یک دادگاه عالی برلن در 28 اکتبر 1993 کار خود را شروع نمود.
هیأت قضّات متشکّل از 5 قاضی بود

رئیس هیأت قضات Frithjof Kubesh " فریدیف کوبش " .
معاون رئیس دادگاه Zastrow " زاستروف " .
مخبر هیأت قضات Alban " آلبان " .
قاضی Noeldeke " نول دکه " .
قاضی Klemt " کلمت " .

هیأت قضات را دو قاضی جانشین همراهی می کرد :

Spiegel " اشپیگل "

Ubaczek " اوباجک "

در اوت 1994 "زاستروف" به علت بیماری فوت کرد. و ترکیب هیأت قضات به صورت ذیل درآمد:

"فریدیف کوبش"، رئیس هیأت قضات

" نول دکه"، معاون رئیس دادگاه

"آلبان"، مخبر هیأت قضات

"اشپیگل"، قاضی

"کلمت"، قاضی

سه منشی:

Alliger " آلیگر "

Lehmann " لهمان "

Schroeder " شرودر "

نیز هیأت قضات را همراهی می کردند.

نمایندگان دادستانی کل در این دادگاه "برونو یوست" و "رولاند گئورگ"

Georg Roland دادستانهای عالی بودند. در چندین جلسه دادگاه، دادستان فدرال

"کورت" مسئول بخش هشت دادستانی کل فدرال نیز در جایگاه دادستانی حاضر شد.

شاکی اصلی در این دادرسی، دادستانی کل آلمان بود و شاکیان خانواده‌ی ترورشدگان به عنوان شاکیان خصوصی شکایت کردند. وکلای شاکیان خصوصی عبارت بودند از: (Axel Jeschke) "اکسل یشکه" و (Otto Schily) "اتو شیلی" وکیل "رسول قادری" برادر "شرفکندی"

(Hans -Joachim Ehrig) "هانس - یوآخیم اریگ" وکیل "کزال عبدلی" همسر "عبدلی"

(Wolfgang Wieland) "ولفگانگ ویلاند" وکیل "شهره بدیعی" همسر "دهکردی". "یشکه" سالها همکار هفته‌نامه‌ی اشپیگل بود... آمدن "اشمید باوئر" وزیر وقت دفتر صدر اعظم و هماهنگ کننده‌ی سازمانهای اطلاعاتی آلمان به دادگاه و ارائه‌ی گزارش گروه کار ایران در BfV نتیجه‌ی فعالیت‌های او بود...

در جلسه‌ی که "طیب غفاری" صاحب رستوران شهادت داد و روزهای شهادت (Klaus Grunewald) "کلاوس گرونه والد" (Schmidbauer Brend) "برند اشمید باوئر" بنی صدر، "مصباحی" و طبعاً روز اعلام حکم، دادگاه بیشترین تعداد تماشاچی را در "خود جای داد..."

ضمائم اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکنونوس :

... در روزهای اواخر سپتامبر و اوایل اکتبر 1992 مأموران

Bundesnachrichtendienst } BND

یا همان خدمات اطلاعات فدرال. این سازمان مسئول فعالیت‌های اطلاعاتی خارج از آلمان است و این نکته بسیار مهم است و توجه به آن در مقوله‌ی حاضر حیاتی است: { اطلاعاتی در مورد قاتلان ترور میکنونوس به دست آوردند. این اطلاعات در روزهای مختلف تلفنی و سرانجام در نامه‌ی رسمی در 6 اکتبر در اختیار کمیسیون ویژه‌ی میکنونوس و دادستانی قرار

گرفت. در 4 دسامبر 1992 از طرف رئیس دفتر صدراعظم آلمان، طی نامه‌یی به دادستان عالی "یوست" اطلاع داده شد که نامه‌ی 6 اکتبر نمی‌تواند در پرونده باقی بماند چون: "علنی شدن اطلاعات موجود در آن نوشته به زیان آلمان خواهد بود. زیان علنی شدن آن، **به خطر افتادن** روشهای اطلاعاتی بکار گرفته شده در خارج از آلمان و **جان منابع** می‌باشد که از طریق آنها اطلاعات این نوشته بدست آمده است و برای BND اطلاعاتی شناسایی فعالیت‌های تروریستی بین‌المللی و همچنین علیه افراد و مؤسسات در خاک آلمان دارای اهمیت ویژه می‌باشد." {!!؟}

در تاریخ 5 دسامبر به جای این نامه، نامه‌ی دیگری برای انضمام به پرونده در اختیار دادستانی گذاشته شد:

با بکارگیری وسائل امنیتی به

BND اطلاعاتی رسیده است که در ارتباط با سوءقصد علیه جان چهار ایرانی

اپوزیسیون مقیم خارج از کشور در تاریخ 17/9/92 در رستوران میکونوس برلن می‌باشد. این اطلاعات در 6 اکتبر 1992 در اختیار کمیسیون ویژه‌ی میکونوس قرار داده شد. دانسته‌های به دست آمده با به کارگیری وسائل اطلاعاتی، حاوی مطالب زیر بود: دو لبنانی به نام‌های "راغب"

(Raqip) (شنیده شده) و "یوسف" (شنیده شده) جزو تیم بوده‌اند.

آنها باید به حزب الله نزدیک باشند. این دو ساکن یک خانه‌ی پناهندگی در راینه/ وستفالن می‌باشند.

"راغب" و شخصی با ملیت ایرانی به قربانیان تیراندازی کرده‌اند. "راغب" با یک اسلحه‌ی کمری و ایرانی با یک مسلسل. "یوسف" لبنانی در هنگام سوءقصد در ورودی رستوران میکونوس بوده است. شخص ایرانی باید بلافاصله بعد از جرم، آلمان را ترک کرده باشد.

"راغب" در هنگام تیراندازی دستکش به دست نداشته و اکنون می‌ترسد که پلیس

اثرانگشت او را بر اسلحه‌ای که بعد از ترور بدور انداخته‌اند بیابد و باعث دستگیری او گردد. "راغب" و "یوسف" برای گریز از دستگیری در نظر دارند با پاسپورت‌های غیر جعلی به لبنان فرار کنند.

"راغب" و "یوسف" در انتظار تحویل مدارکی هستند که واسطه‌ی آنها در برلن بنام "محمود" (شنیده شده) "علیان"، تهیه کرده است. تاریخ تحویل پاسپورت‌ها که قرار بود در 1 اکتبر 92 انجام گیرد به علت مشکلاتی که در فراهم کردن آنها پیش آمد به روز 12 اکتبر 92 تغییر پیدا کرده است. در روز 12 اکتبر دو نفر به نامهای "محمد" (شنیده شده) {=} "عطریس" و "حسین" (شنیده شده) {=} "شهبو" به راینه آمدند و دو پاسپورت لبنانی به نامهای "محمد عطریس" و "حسین شهبو" به "راغب" و "یوسف" دادند. این دو در همان روز در یک مغازه‌ی عکاسی برای پاسپورت عکس انداختند."

مسئولین این سازمان و کمیسر پلیس که هر دو نامه را خوانده بودند، شهادت دادند که این دو نامه جز در مورد اطلاعاتی که می‌تواند منجر به لو رفتن منبع شوند کاملاً مشابه هستند. علیرغم خواست مکرری که برداشتن و تعویض این نامه برانگیخت و علیرغم خواست مکرر و کلای مدافع، دفتر صدراعظم هیچگاه اجازه نداد نامی 6 اکتبر در اختیار دادگاه قرار گیرد. یادداشتهای دادستان کل از اطلاعاتی که BND تلفنی طی چند روز در اختیار او گذارده بود در اختیار دادگاه گذاشته شد

{با توجه به مطالب رسمی مطروحه‌ی فوق قطعاً می‌توان نتیجه‌ی کارشناسی گرفت که

BND اطلاعات خود را از تقاطع اخبار منابع مختلف بدست آورده بوده است و به همین دلیل در بخشی از تحلیلهای فنی کارشناسان مطبوعاتی آلمان هم به صراحت اشاره شده که منابع مختلف فوق قطعاً بیش از منابعی هستند که در جریان انتقال پاسپورت بوده‌اند. برای مثال فرانکفورتر آگماینه سایتونگ در 11/4/1997 در این باره نوشت: {

BND نام مجرمین و اطلاعات دیگر را باید از یک مقام عالیرتبه‌ی امنیتی ایرانی بدست آورده و در اولین مراحل تحقیق در اختیار دادستانی قرار داده باشد. احتمالاً "هنوز مقامات بلندپایه‌ی ایرانی دیگری در لیست جاسوسان حقوق بگیر BND قرار دارند!"

ضمائم اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکنونوس:

{بازجویی از "ابوالقاسم مصباحی" معروف به "فرهاد":}

سؤال: دانسته‌هایی که شما در دو روز گذشته در مورد ترور در رستوران میکنونوس و مطالب مربوط به آن در اختیار گذاشتید از کجا بدست آورده‌اید؟

جواب: در مورد سؤال میکنونوس، من اطلاعاتم را در مجموع از پنج منبع کسب کردم که به خاطر خطر عظیمی که برایشان وجود دارد از آنها به عنوان شماره‌ی یک تا پنج نام می‌برم...

منبع شماره‌ی یک من در شورای امنیت ملی کار می‌کند ...

منبع شماره‌ی دو شخصی است که به آقای "ری شهری" بسیار بسیار نزدیک است. با ایشان در یک مجموعه کار می‌کند...

منبع شماره‌ی سه یک مقام عالیرتبه‌ی وزارت اطلاعات (مدیر کل فعلی و یکی از اعضای سابق ایستگاه وزارت اطلاعات در لبنان... کار می‌کرد. در زمان سوء قصد میکنونوس این شخص به ایران بازگشته بود و در شغل فعلیش خدمت می‌کرد. او یکی از دوستان نزدیک "بنی‌هاشمی" رهبر تیم است)

منبع شماره‌ی چهار... عضو وزارت اطلاعات نمی‌باشد... در سوء قصد میکنونوس او رابطه‌ی مستقیم با {"اصغر" ارشد" و {"علی" کمالی" داشت.

منبع شماره‌ی پنج... در مرحله‌ی شناسایی عملیات {واقعه‌ی میکنونوس} فعال بود.

بازجویی "ابوالقاسم مصباحی"

1996/9/27

ضمائم اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکونوس:

گزارش گروه کار ایران در

Bfv {اداره‌ی حفاظت از قانون اساسی آلمان

(Bundesamt für Verfassungsschutz) که مسئول اطلاعات داخلی

{ آلمان است .

در سال 1993 بند چهارم :

عضو اطلاعاتی سفارت {جمهوری اسلامی در آلمان} که تاکنون مسئول تعقیب و مراقبت اپوزیسیون بوده، "مرتضی غلامی" می‌باشد که احتمالاً در ترور کردها در برلن به عنوان رهبر {مسئول اصلی} دست داشته است. وی زودتر از موعد مقرر به ایران بازگشته است. وظیفه‌ی او را "علی اصولی" به عهده گرفته است.

ضمائم اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکونوس :

"گرونده والد" مدیر بخش ایران در

Bfv در 14 اکتبر 1994 در دادگاه، به صحت همه‌ی نکات مطرح شده در گزارش

اداری

Bfv شهادت داد و براساس اطلاعات

Bfv گفت "دارابی" ... با دوتن از کارکنان سفارت ایران در بن به نام‌های "جوادی"

و "مرتضی غلامی" رابطه‌ی منظم داشته... این دو از مأموران شناخته شده‌ی وزارت

اطلاعات ایران برای

Bfv می‌باشند .

"گرونده والد" از "دارابی" به عنوان عامل اطلاعاتی... نام برد و تأیید نمود که "وزارت اطلاعات

ایران در اوایل سپتامبر، قبل از سوءقصد، یک تیم به برلن فرستاد، این تیم با عوامل مستقر در برلن به

توافق رسید، اطلاعات جمع‌آوری نمود و نقشه‌ی عملیات قتل را به طور نهایی طرح‌ریزی کرد. ...

"مصباحی" معروف به شاهد "ث" در چند جلسه‌ی غیرعلنی و علنی شهادت داد و گفت "دارابی" را

چندین بار در جلسات افراد اطلاعاتی ایران در بن و هامبورگ دیده است

ضمائم اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکنونوس:

در روز ۸ اکتبر، یکی از سازمانهای اطلاعاتی انگلیس که در زمان جدایی دو آلمان در برلن مستقر بود به پلیس جنایی آلمان خبر داد اطلاعاتی در اختیار دارد که لازم می‌داند پلیس جنایی آلمان از آنها مطلع شود. (این سازمان اولین بار در دادگاه به اسم سازمان خدمات اطلاعاتی بریتانیا

BSSO معرفی شد. اما بعداً کمیسر پلیس که در مذاکرات با آن مأموران حضور داشت، اطلاع داد که این نام غلط است. کمیسر پلیس گفت: مأموران این سازمان از ذکر نام آن خودداری کردند.) همان روز کمیسر ارشد پلیس جنایی آلمان "بینز" (Binz) همراه با دو تن از مقامات این سازمان رفتند. این مسئولان در مورد دو نفری که "امین" درباره‌ی آنها صحبت کرده بود، اطلاعاتی در اختیار کمیسر "بینز" گذاردند: ... "حسن علی شحرور" ... با "عزالدین" همکار "حمادی" ها در ماجرای هواپیمارمایی

TWA

در سال 1985 در ارتباط بوده است... "کاظم دارابی" بنابر اطلاعات مطلقاً موثق، مأمور سازمان اطلاعاتی ایران می‌باشد. افسر فرماندهی وی در سفارت ایران در بن مستقر است... "دارابی" یک رابط به نام "یوسف علوش" ساکن خیابان ویندهورست ... Windhorst

می‌باشد.

ضمائم اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکنونوس :

{بازجویی از «مصباحی»:

سؤال: آیا نام مرکز تحقیقات استراتژیک برای شما آشناست؟

جواب: بله من در این مؤسسه قبل از 1988 کار می‌کردم. از نظر سازمانی زیر نظر دفتر رئیس جمهور قرار دارد. رئیس آن به طور رسمی، "خوئینی‌ها" ولی عملاً "حجاریان" است. کادرهای رهبری آن اکثراً آدمهای وزارت اطلاعات می‌باشند. سفرهای آنها به خارج از کشور زیر پوشش دفتر رئیس جمهوری است. در حال حاضر "دیپلماسی مخفی" را این افراد پیش می‌برند. ارزیابی وضعیت سیاسی قبل و بعد از

عملیات تروریستی از جمله وظایف آنهاست. این مؤسسه باید در برلین هم فعال بوده باشد.

بازجویی "ابوالقاسم مصباحی"

1996/1/16

ضمائم اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکنونوس :

در ماه مارس 1993 چند ماه بعد از واقعه‌ی میکنونوس، یک مجاهد {منافق خلق} به پلیس جنایی آلمان مراجعه کرد و اطلاعاتی در اختیار آنها گذاشت. پلیس در اوائل ماه ژوئن 1993 حدود شش ماه بعد از ترور، تقریباً تمامی افراد اپوزیسیون که به نوعی با واقعه در رابطه بودند را دوباره بازجویی کرد.

موضوع رابطه با "نجاتی" و "صدیقی" دوباره زنده شد. این اطلاعات به دادگاه آمد و همراه با اطلاعات دیگری که بعضی از شاهدان دیگر دادند، علنی گردید. ارتباطات این تیم و تیمهای دیگر با افراد دیگر اپوزیسیون علنی نشد.

در سال 91 "نجاتی"، از جمله با شخصی به نام "عبدالرحیمی" از اعضای فدائیان اکثریت تماس گرفت و فرزندش که در ایران مانده بود را به آلمان نزد پدر و مادرش آورد. "عبدالرحیمی" حاضر نشد در دادگاه به سؤالهای مصرانه‌ی رئیس که در عوض این کار "نجاتی" از او چه خدمت یا خدماتی خواست پاسخ دهد. آن طور که "حمزه فراحتی" در شهادت خود گفت "نجاتی" با واسطه‌ی "عبدالرحیمی" تلفنی با او تماس گرفت و از او خواست یکدیگر را ببینند. او این موضوع را با "دهکری" مطرح نمود. "دهکردی" با طرح موضوع در اجلاس هماهنگی و تأیید دیگر اعضا پاسخ داد: "رابطه باشد بهتر از آن است که نباشد." سرانجام "فراحتی" با آنها قرار گذاشت و در هتل "ویلمرزدورف" به ملاقاتشان رفت.

در آنجا با حضور "نجاتی" به گفتگو با "نادر صدیقی" پرداخت. موضوع مذاکره آن طور که "فراحتی" در دادگاه شهادت داد، بازگشت افراد اپوزیسیون و به خصوص از جمله خود "فراحتی" به ایران بود. در هنگام شهادت "فراحتی"، دادستان از او سؤال

کرد آن طور که من اطلاع دارم، شما دکتر دامپزشک هستید، آیا فکر می کنید دولت ایران آنقدر به تخصص شما احتیاج دارد که برای بازگرداندن شما دست به این کارها بزند؟ "حمزه فراحتی" در جلسه‌ی اجلاس هماهنگی منعقد در رستوران میکونوس در مورد این ملاقات و گفتگوهای انجام شده گزارش داد. در این جلسه تا آن جا که از شهادتها معلوم شده است، "جعفری"، "دستمالچی"، "دهکردی"، "طیب غفّاری"، "فراحتی"، "فرجاد آزاد" و چند نفر دیگر حضور داشتند.

"فراحتی" کارت ویزیت "صدیقی" از دفتر مطالعات استراتژیک را به همه نشان داد. حداقل "دهکردی" شماره‌ی تلفن او را بر روی یک مقوّا یادداشت نمود. بنا به شهادت "فرجاد" و "فراحتی" در دادگاه، جلسه به این نتیجه رسید که این رابطه نباید قطع شود و "دهکردی" پیشنهاد داد مذاکرات باید علنی صورت گیرد و حتی تلویزیونی ضبط گردد. رابطه‌ی تلفنی "فراحتی" و "نجاتی" از آن پس ادامه یافت. "دستمالچی {پرویز}" در مورد اجلاس هماهنگی و تصمیمات آن در مورد مذاکره گفت.

واقعیت این است که آقای "فراحتی" خودش تصمیم به گفتگو با آقای "صدیقی" می گیرد و آن را با آقای "دهکردی" و عده‌ی دیگری از دوستانش در میان می گذارد و با آنها صلاح و مصلحت می کند. ایشان بعدا می رود و با آقای "صدیقی" گفتگو می کند. در برلین در حدود سه چهار سال پیش کمیته‌ای تحت عنوان «کمیته‌ی هماهنگی برلن» بوجود آمده بود. هدف کمیته عبارت بود از هماهنگ کردن فعالیت‌های ضد رژیم. اما این کمیته عملاً از میان رفته بود و فقط بعضی از افرادش از روی عادت (و از جمله خود من) روزهای چهارشنبه شب همدیگر را در رستوران میکونوس می دیدیم و درباره‌ی مسائل گوناگون حرف می زدیم. بنابر دعوت آقای "دهکردی" آقای "فراحتی" روزی به آن جمع آمدند و در مورد گفتگوهایشان با "صدیقی" حرف زدند. همین و بس. اما همه می دانستند و می دانند که من با اینگونه تماس‌ها مخالف بودم و هستم.

(نشریه‌ی راه آزادی - شماره‌ی - 36 مهرماه 1372)

و "فرجاد" گفت: "من همچنین در دادگاه توضیح دادم که آنها در برلین نیز به ما در "کمیته‌ی همبستگی" پیام فرستاده بودند که با سفیر و نمایندگان رژیم وارد بحث و مذاکره شویم که ما در آنجا تصمیم گرفتیم که هیچ سازمانی به تنهایی در این مورد اقدامی نکند و کمیته‌ی هماهنگی از طریق یک سخنگو موضع‌گیری کند که "نوری دهکردی" بود (راه آزادی - ش - 36 مهرماه 1372)

بعدها خود "صدیقی" نیز وارد ماجرا شد و در این میان سعی کرد دستان خود را بشوید و آش خود را بپزد.

دو نامه از او (خطاب به تمامی طرفهای مذاکره) در نشریه‌ی نیمروز به چاپ رسید. چون هیچ‌گاه این دو نامه تکذیب نشد می‌توان پذیرفت که آنها را خود او نوشته و یا از طرف "دفتر مطالعات استراتژیکی وابسته به دفتر رئیس جمهور" می‌باشند.

"صدیقی" در اولین نامه‌ی خود "اکنون نوبت من است که سخن بگویم" نوشت:

تقریباً از همان ماههای نخستین سال 71 مراحل مقدماتی و تدارک آرام و بی‌سروصدای میزگرد وسیع با شرکت طیف متنوعی از نمایندگان سازمانها و گروهها و چهره‌های منفرد اپوزیسیون به اتمام رسیده بود. این کار می‌بایست در یکی از حلقات این سلسله‌ی وسیع که از تاجیکستان و تاشکند و باکو تا برلین و سوئد گسترش یافته بود به مرحله‌ی علنی ارتقاء می‌یافت. در این میان با توجه به آنکه دوستان مخاطب ما در برلین ظاهراً بیشترین آمادگی را از خود نشان می‌دادند، تصمیم گرفتیم همین مکان را به عنوان نقطه‌ی عزیمت خود قرار دهیم... از این رو در تیرماه همان سال به اطلاع مخاطبین برنامه دیالوگ رساندیم که آماده‌ی عبور به مرحله‌ی علنی و شرکت در مذاکرات تلویزیونی هستیم... تا اینکه حادثه‌ی لعنتی برلین همچون آواری مهیب بر سر نه تنها قربانیان بلکه بر سر برخی از چهره‌های اپوزیسیون که می‌توانستند نقش کلیدی در پیگیری دیالوگ داشته باشند فروریخت.

نیمروز؛ شماره‌ی 288 آبان 1373)

"صدیقی" در نامه‌ی دوّم در تأیید و اصلاح گفته‌های "فراحتی" در دادگاه نوشت:
"... در تیرماه سال 71 یعنی سه چهار ماه قبل از حادثه‌ی ترور از ژنو با ایشان تماس گرفته و گفتم که در اوّلین تماس‌های اسفند ماه 70 آمادگی برای مذاکرات تلویزیونی نبود و اکنون با توجّه به هماهنگی‌های لازمه در مرکز این آمادگی را داریم و تلفن محلّ اقامت خودم در ژنو را به ایشان داده و در انتظار پاسخ نهایی نشستم."
نیمروز؛ شماره‌ی 289 آبان 1373)

ضمائم اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکونوس :
... وی {شاهد "موسوی زاده"} خود را مطلع از وقایع پشت پرده و دارای اخبار ویژه که سازمان در اختیارش گذاشته معرفی کرد. بعد از سؤال و جواب رسمی به مأموران پلیس گفت اطلاعات مهم را می‌خواهد به طور خصوصی بگوید و نمی‌خواهد گفته‌هایش یادداشت شوند. این گفته‌ها را مأمور پلیس بعداً به صورت یک یادداشت پیوست بازجویی او نمود: ... "یادداشت
موضوع: گفته‌های شاهد "موسوی زاده" خارج از بازجویی 13/5/93. شاهد مطالب زیر را بعد از بازجوییش گفت؛ مطالبی که نمی‌خواست در بازجویی خود افشا کند، چون مربوط به اطلاعاتی است که از سازمانش مجاهدین {منافقین} خلق در ایران به دست آورده است.

2- ... در پایان بازجویی او به "نجاتی" به عنوان واسطه اشاره کرد. او ادعا نمود که این شخص یک واسطه‌ی رژیم می‌باشد که جلسه‌ی 17/9/92 در رستوران میکونوس را سازمان داده است. بازماندگان سوءقصد همه اعضای اپوزیسیون می‌باشند و این نظر را داشته‌اند که با رژیم همکاری کنند. جلسه در رستوران میکونوس در خدمت این هدف بود. "نجاتی" به آنها حقّه زد و قاتلان را به رستوران آورد.
"دستمالچی" و افراد دیگر اپوزیسیون هیچگاه اعتراف نخواهند کرد که "نجاتی"

هم دعوت شده بود چون از نظر سیاسی خواهند مرد. دلیل دیگر این است که قتل چهار نفر به گردن آنها خواهد افتاد چون در تله افتادند. تغییر روز قرار را "نجاتی" سازمان داده بود تا تعداد افراد شرکت کننده را تا حدّ ممکن تقلیل دهد.

3- با ملاحظه‌ی پرونده‌ی عکسها گفت تصویر شماره 17... شبیه "منصور نجاتی" می‌باشد.

امضاء "بینز"

#ضمائم اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکونوس:

در سال 1991 به دنبال کوششهای رژیم ایران برای تماس با افراد اپوزیسیون "منصور نجاتی"، "نادر صدیقی" و "حسین اولیا {ئی}" به اروپا آمدند. اولین بار که نام "نجاتی" در خارج از کشور (جز در صحبت‌های خصوصی) مطرح شد به دنبال مقاله‌ی "پاسخهای علنی... به دعوت‌های مخفی" بود.

اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکونوس :

پس از اعلام حکم، دادستانی برای "عبدالرحمن بنی‌هاشمی" فرمانده‌ی تیم ضربت، "اصغر ارشد" و "علی کمالی" مأموران وزارت اطلاعات به جرم سازماندهی ترور تقاضای بازداشت کرد. این تقاضاها پذیرفته شد و از طرف بازپرس قرار بازداشت آنها صادر گردید. قرار بازداشت "عبدالرحمن بنی‌هاشمی" در 14/5/1997 به امضای دکتر "ولست"، قاضی دیوانعالی قضایی رسید. چند عکس "بنی‌هاشمی" مربوط به 1990 در سوئد به پرونده‌ی او اضافه شد. در یکی از عکس‌ها او در کنار "محمد هادوی مقدم" دیده می‌شود. پلیس سوئد او را با نام "حسن پورزمانی" می‌شناخته است. او در همان سال به جرم تدارک سوء قصد علیه سفیر عربستان سعودی در سوئد از آن کشور اخراج شد. طی این بازجویی "مصباحی"، روشن شد فردی به نام "حسن پورزمانی" که در وزارت بازرگانی ایران

اشتغال داشت، "بنی هاشمی" است.

سند پلیس جنایی آلمان 15/7/1992-5-6: در چهارچوب عملیات تعقیب و مراقبت به "حسن پور" 29/7/90 که بعدها در رابطه با برنامه ریزی ترور تاجر سعودی از سوئد اخراج شد در نزدیک خانه‌ی "امیر قاضی" که در منطقه‌ی مسکونی "واستراس" (Vasteras)

در 110 کیلومتری استکهلم واقع است با خودروی شخصی اش شناسایی شد. در این کنترل همچنین معلوم شد که "حسن پور" با خودروی شخصی اش یک مورد اسکورت سفید رنگ، سفارت و ادارات وابسته به دولت عربستان سعودی را زیر نظر داشته و خودروی دیپلمات سعودی را تعقیب می کرده است.

در این زمان مأموران امنیتی سوئد اطلاعاتی مبنی بر برنامه ریزی یک ترور از سوی سازمان امنیت ایران علیه یک دیپلمات سعودی به دست آورده بودند.

فردی به نام "حسن پور زمانی" که در وزارت بازرگانی ایران اشتغال داشت از 29/7/90

"حسن پور" در تعقیب و مراقبت کمک می کرد.

در تاریخ 2/8/90 دو ایرانی به نامهای "غلامی" و "رشیدنیا" که پاسپورت‌های دیپلماتیک داشتند، وارد سوئد شدند. این دو نفر احتمالاً "متعلق به گروه ضربت (Hit-Kommando)

بوده‌اند. از طریق کنترل تلفن معلوم شد که آنها منتظر وسایل لازم برای عملیات هستند. همه‌ی افراد شرکت کننده در این آماده‌سازی در تاریخ 4/8/90 از سوئد اخراج شدند. عکس "سید خلیل حسینی" نیز جزو این مجموعه است. وی در ترور "محمدی" در هامبورگ در 1987 شرکت داشت. "ابوالقاسم مصباحی" در تابستان 1997 این افراد را با اطمینان صددرصد شناسایی کرد.

در اواخر ماه اوت 1997 مجموعه عکسهای ذکر شده به همه‌ی حاضرین در رستوران در شب ترور نشان داده شد...

نشریه‌ی تایم 11/11/1996

یک گزارش سرّی اداره‌ی ضدّ جاسوسی آلمان با صراحت به دخالت مستقیم یک شاخه از واحد عملیات برون مرزی اطلاعات ایران در کشتار رستوران میکونوس اشاره می‌کند...

ریاست محترم شورایعالی امنیت ملی !

"محمدرضا ابوالقاسمی" با نام مستعار "مهدی ریاحی" داماد آیت‌الله "داوودی" که از او به نام برگ آس عملیات ویژه نام برده می‌شود. با توجّه به تحقیقات پژوهشی اینجانب "بنی هاشمی" یا "شریف" مطرح در کیس میکونوس اگر خود نامبرده نباشد؛ در ارتباط مستقیم با نامبرده است!... در همین زمینه

"مصطفی پور قناد"، روحانی با نام مستعار "ذوالفقار!" مسئول عملیات ویژه‌ی وزارت اطلاعات و به کارگیرنده‌ی "عبدالرحمن بنی‌هاشمی" یا همان "مهدی ریاحی" در غائله‌ی قتل‌های قهوه‌خانه‌ی میکونوس و مسئول عملیات‌هایی همچون:

جناب رئیس جمهور ! :

همچنین "ایوب" منبع معاونت اطلاعات خارجی وزارت اطلاعات، از عناصر واحد اطلاعات سپاه و شاغل در وزارت خارجه؛ دارای روابط نزدیک با "مصطفی پورمحمدی"، "مهدی ریاحی" ... با توجّه به تحقیقات پژوهشی محقق می‌تواند هویت اصلی "سید خلیل حسینی" را دارا باشد...

ضمائم اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه میکونوس:

"عبدالرحمن بنی‌هاشمی" به‌عنوان رئیس تیم ترور "شرفکندی" انتخاب شد.
"بنی‌هاشمی" اروپا را خوب می‌شناخت. زبان انگلیسی و کمی آلمانی می‌دانست. دوره‌های مختلف عملیات تروریستی دیده و در لبنان از رهبران عملیات بود. ترور "مراد طالبی" خلبان هواپیمای فانتوم در ژنو در 10/8/1987 تحت فرماندهی او انجام شد و در تدارک ترور سفیر عربستان سعودی در سوئد در 1990 شرکت داشت.

"بنی‌هاشمی" افراد مناسب برای تیم ضربت را شخصا انتخاب کرد.

دیلی تلگراف - 4/5/1997

همانگونه که شواهد و مدارک تهیه شده طی جلسه‌ی محاکمه‌ی افراد مظنون برلین نشان می‌دهد، سفارت ایران در بن به منزله‌ی کانون برنامه‌ریزی عملیات اطلاعاتی - امنیتی و تروریستی ایران در اروپا فعالیت می‌کند. مقامات آلمان در تلاشی برای مهار کردن فعالیت‌های اطلاعاتی - امنیتی ایران 4 دیپلمات ایرانی را از خاک آلمان اخراج کرده‌اند. لیکن مطابق با ارزیابی‌های اطلاعاتی - امنیتی غرب، ایرانیان هنوز بزرگترین کانون تمرکز عوامل اطلاعاتی خود را در سفارت ایران در بن مستقر کرده‌اند. 6 مقام بلند پایه‌ی امنیتی ایران، از طبقه‌ی سوّم ایران در بن، شبکه‌ی مستقر در اروپا متشکل از جاسوسان مختلف... را تحت کنترل و نظارت دارند.

السیاسة - 29/12/1996

... دولت آلمان در اگوست 1995 به اخراج دو تن از دیپلماتهای ایرانی به نامهای "علی اصولی" از کنسولگری بن و "جلال عباسی" از کنسولگری فرانکفورت مبادرت ورزید. نامبردگان عوامل دستگاه امنیتی سازمان اطلاعات بودند...

نشریه‌ی آرش - اسفند - 1372 فروردین 1373

روز 17 مارس 94

"اشمید باوئر" وزیر اطلاعات آلمان در دادگاه برلین حاضر و به سؤالات... پاسخ داد
س: آقای "مطلق تفرشی" در ژوئیه‌ی 92 به ایران انتقال داده شده است؟
{ "اشمید باوئر": "این را باید از طرف کمیسیون کنترل مجلس پرسید و من هم باید به آن مراجعه کنم.

س: آیا بعد از ترور، کسانی از دیپلماتهای ایرانی در ارتباط با جریان میکونوس،

انتقال داده شده‌اند یا نه؟

{ا.ب:} من نمی‌دانم و...

س: آیا می‌دانید که کسی به اسم "غلامی" از سفارت به ایران برگردانده شده؟

{ا.ب:} فقط او نبوده یک فرد دیگر هم بود...

س: آیا جاسوس ایرانی که به طرف شما آمده، جانش در خطر است؟

{ا.ب:} نمی‌توانم جواب بدهم زیرا در چهارچوب اظهارات من نیست.

ریاست محترم جمهور!

"مهرداد عالیخانی" با نام مستعار "صادق عالیخانی" رفیق صمیمی "نادر صدیقی" (با نام مستعار "محمدعلوی") و تحت امر "وحید جلالیان" و "سید جواد موسوی" و "مصطفی پورقناد" در پرونده‌ی میکونوس با نام مستعار "منصور نجاتی" و نیز "محمد" در هماهنگی با "بنی‌هاشمی" نقش محوری داشته است.

جناب آقای "خاتمی"!

در این زمینه بد نیست با هم نامه‌ی نامبرده به آقای "شاهرودی" را بخوانیم:

بسمه تعالی

حضور ریاست محترم قوه‌ی قضائیه جمهوری اسلامی ایران

حضرت آیت‌ا... «شاهرودی» دامّ عزّه سلام علیکم

احتراما، به استحضار می‌رساند، اینجانب "مهرداد عالیخانی" فرزند "علی اصغر"، متهم

ردیف دوّم کیفرخواست پرونده‌ی موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای در مورّخه‌ی

23/1/1384 طیّ هفت صفحه یادداشت، از مسؤل صلاحیتدار در سازمان قضائی نیروهای

مسلّح درخواست مرخصی نوبه‌ایی (رأی باز) نموده‌ام که متأسّفانه تا این تاریخ پاسخی

دریافت نداشته‌ام. لذا از آنجائیکه براساس سوابق قبلی (محتملاً) این بار نیز پاسخی

دریافت نخواهم کرد بدین جهت عین مرقومه‌ی مذکور (پیوست) حضورتان ایفاد

می‌گردد

حضرت آیت‌الله... "شاه‌رودی"

چنانچه جسارت نباشد، عاجزانه درخواست می‌نمایم، یادداشت این حقیر به سازمان قضائی را مطالعه، و سپس اگر صلاح دانستید، استدلال مسئولین مربوطه در عدم موافقت با درخواست اینجانب را مطالبه فرمائید، تا النهایه برای حضرت‌تعالی بیشتر مشخص شود که مسئولین یادشده در سازمان مزبور چگونه سالها با چنین استدلالاتی اجازه نداده و نمی‌دهند این پرونده سیر طبیعی (قانونی) خود را طی کند، و ما 2 نفر متهم باقیمانده در زندان از تمامی حقوقی که قانون برای چنین محکومیتی پیش بینی نموده است بهره‌مند گردیم.

والسلام - "مهرداد عالیخانی"

84/2/11

{امضاء و اثر انگشت نیز مهر و امضای افسر نگهبان مورّخه‌ی همان روز}

بسمه تعالی

1- تا حدود پایان سال 83 همواره ریاست محترم (قبل و فعلی) سازمان قضائی نیروهای مسلح، و همچنین معاون محترم دادستان نظامی تهران (جناب آقای "سیدرضا میری") تأکید می‌نمودند، مجوز مرخصی ما (یعنی آقای "سید مصطفی کاظمی" و این حقیر) فقط با دستور کتبی ریاست محترم قوه‌ی قضائیه به سازمان قضائی امکان‌پذیر خواهد بود، که الحمدلله در مورّخه‌ی 26/12/1383 ریاست محترم قوه‌ی قضائیه این امر را کتبا به سازمان مزبور ابلاغ فرموده‌اند.

2- ریاست محترم قوه‌ی قضائیه در همان یادداشت فوق‌الذکر متذکر شده بودند، وثیقه‌ی مناسبی (قبل از اعزام ما به مرخصی) توسط سازمان قضائی اخذ گردد، که در روز پنج‌شنبه مورّخه 27/12/1383 وثیقه‌ی مورد نظر (برابر آنچه سازمان مذکور برای هر دو نفر اعلام کرده) سپرده شده است.

3- براساس آئین‌نامه‌ی اجرائی سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور که توسط دفتر قوانین و مقررات در تابستان سال 80 انتشار یافته، در مورد محکومین به حبس بیش از 15 سال و حبس ابد، به شرط تحمّل 4 سال از مدّت محکومیت در

یکی از زندان‌های بسته و یا نیمه باز، در زندان باز نگهداری می‌شوند.

4- پس از طیّ مراحل قانونی (یعنی موافقت مسئولین مربوطه، سپردن وثیقه) از حدود ساعت 16 مورّخه 27/12/1383 لغایت حدود ساعت 50/15 دقیقه مورّخه 4/1/1384 (در واقع هفت روز) در مرخصی بسر برده‌ام، و قبل از پایان وقت اعلام شده از سوی مسئول ذیربط، در ندامتگاه حضور پیدا کرده‌ام.

5- تا قبل از استفاده از مرخصی یاد شده و بازگشت به ندامتگاه، پاره‌ایی از مسئولین سازمان قضائی در سلسله مراتب بالاتر خود، مستمراً تاکید می‌نمودند، اولاً "چنانچه اینان به مرخصی فرستاده شوند باز نمی‌گردند، ثانیاً روی مرخصی رفتن این دو نفر، از سوی جریانات سیاسی هیاهوی تبلیغاتی خواهد شد.

الف) اگر حقیر قصد متواری شدن داشتم، نیازی به مرخصی نبود و این کار عملاً "طیّ چند سال گذشته امکان‌پذیر بوده است. در این رابطه می‌توان از ریاست‌های محترم ندامتگاه، تمامی افسران نگهبان، مأمورین مربوطه و نیز جناب آقای «میری» (که به صورت نوبه‌ایی از ندامتگاه‌هایی که پس از دادگاه ما در آن بسر برده‌ایم بازدید بعمل می‌آورند و به امکانات و محدودیت‌های آن آشنایی کامل داشته و دارند)، تحقیق فرمائید.

ب) حقیر بدلیل شرکت در پاره‌ایی از عملیات‌های خارج از کشور (تا قبل از بازداشت مورّخه 9/10/77) با صدور چند حکم جلب بین‌المللی (از منطقه‌ی آسیای میانه و قفقاز تا اروپا) تحت تعقیب پلیس بین‌المللی قرار دارم. لذا با عنایت به آنچه که پس از دستگیری در داخل کشور (از جمله تحمّل 701 روز سلّول انفرادی، 15 ماه و پنج روز عدم ملاقات با خانواده، 5 ماه و یک هفته قطع تماس تلفنی با منزل و...) بر سرم آمده، طبیعی است جرأت نکنم به نزدیکی صد کیلومتری مرزهای کشور نزدیک گردم، زیرا آگاهم چنانچه توسط مرزبانان یکی از کشورهای همسایه دستگیر، شناسایی و نهایتاً تحویل یکی از کشورهای اتّحادیّه اروپا شوم، حدّ اقل باید مانند برخی از آن افرادی که در آن عملیات‌ها (که تازه نه به اندازه‌ی این حقیر، بلکه به

مراتب کمتر) مسئولیت داشته‌اند اما هم اکنون بیش از ده سال است در زندان بسر می‌برند و محکوم به چهار بار حبس ابد (بدون عفو و بخشودگی) شده‌اند، محاکمه و زندانی شوم، و اگر ارفاق کنند و مورد عطوفت اروپایی آنان قرار گیرم، حداقل به همان چهار بار حبس ابد که مرتب‌ترین من در آن عملیات محکوم شده‌اند محکوم گردم. آیا منطقی تحمل این 4 بار حبس ابد در داخل کشور (که از مزایایی چون عفو احتمالی، دیدار با خانواده و... برخوردار است) با آن 4 بار حبس ابد (غریبانه‌ی اروپایی) قابل مقایسه است؟ هر چند هم که حقیر از فهم مسائل عاجز و ناتوان باشم، آیا درک تمایز شرایط موجود (یعنی زندانی بودن در داخل کشور) با شرایط مشابه در خارج از کشور، نیاز به عقل و خرد دارد؟

به همین دلیل موضوعی مانند فرار به خارج از کشور را عین سم مهلک می‌دانم، و فراتر از آن، در طی سالهای گذشته همواره نگران بوده‌ام که مبادا در این زدوبندهای سیاسی با اتحادیه‌ی اروپا، مرا تحت عنوان یکی از عوامل خودسر، (این بار) به خارجیان تحویل دهند.

و یا فرضاً چگونه بپذیریم فرار کنم و در گوشه‌ایی از کشور پنهان گردم؟ کدام سوژه‌ایی را از بدو پیروزی انقلاب تا بحال می‌توان سراغ داشت، با همه‌ی امکانات سازمانی که در اختیار داشته، توانسته است از تور اطلاعاتی نظام جمهوری اسلامی ایران خارج، و به فعالیت پنهانی و یا حتی زندگی عادی ادامه داده باشد؟

ج) اینکه گفته می‌شود با صدور مجوز مرخصی برای اینان، از سوی جریان‌های سیاسی سروصدا خواهد شد، ارزیابی صحیحی نیست. زیرا مشخص است افرادی که این موضوع را مطرح می‌کنند، نه با دقت، این پرونده را مطالعه کرده‌اند، و نه مکتوبات - مصاحبه‌های مطبوعاتی و اظهارنظرهایی که بعضاً از سوی خانواده مقتولین و یا عناصر سیاسی داخل و خارج از کشور پیرامون این پرونده مطرح شده - را بطور جدی، مستمر و هدفمند دنبال کرده‌اند، که از این طریق توانسته باشند به یک

جمع‌بندی روشن، مستند و محکمی برسند. آقایانی که معتقد هستند اعزام ما به مرخصی سروصدا خواهد کرد، واقعات همان فضای سالهای قبل، که مسئولین قضائی و نیز (به اصطلاح) تیم بازجویی اولیه پرونده (که کماکان سایه خود را غیررسمی بر سرما حفظ کرده‌اند) برای جامعه و مسئولین امر بنا به سلیقه خود ساختند، باقی مانده‌اند.

دلیل آن این است که وقتی مسئولین فعلی سازمان قضائی خود اظهار می‌دارند، تشکیل و پیگیری این پرونده در زمان مسئولیت آنان نبوده و حتی تا به حال دو صفحه از این پرونده را مطالعه نکرده‌اند، حال کسی که دو صفحه‌ی این پرونده را مطالعه نکرده و یا آنچه پیرامون این پرونده گفته شده و می‌شود را تعقیب ننموده و نمی‌کند، پس براساس چه اخبار و اطلاعات دریافتی (که ارزیابی نیز شده باشد) تحلیل می‌کند که استفاده‌ی اینان از مرخصی تبعات و عواقب سوء برای نظام، و نیز مسئولیت برای دست‌اندرکاران قضائی دارد؟ (موضوعی که نهایتاً می‌تواند خبرش مانند خبر استفاده‌ی مرخصی سایر زندانیان سیاسی شناخته شده، در برخی از مطبوعات درج گردد.

در اینجا برای نشان دادن چگونگی فضای موجود در بین خانواده‌ی مقتولین و وکلای آنان و... به چند نکته‌ی کوتاه اشاره می‌کنم.

زمانی که (مورخه‌ی) 19/8/1381 پرونده از سوی شعبه‌ی 34 دیوانعالی کشور با صدور رأی نقض بلاارجاع (برای کلیه‌ی متهمین موجود در پرونده) به سازمان قضائی ارسال شد، طولی نکشید خانواده‌ی مقتولین از طریق سایت‌های اینترنتی (برخی از جریان‌ات سیاسی داخل کشور) در جریان امر قرار گرفتند و اطلاع یافتند که، قرار است همه متهمین این پرونده به زودی آزاد شوند.

وقتی در مصاحبه‌ایی از خانم "سیما صاحبی" (همسر مرحوم "محمد جعفر پوینده") سؤال کردند، نظر شما در این رابطه چیست؟ پاسخ داد: این متهمین چه آزاد شوند و یا در زندان بمانند، برای ما هیچ فرقی نمی‌کند، ما از آن ابتدای امر هم، نه به

دنبال اینها، بلکه در پی کشف حقیقت بوده‌ایم، (نقل به مضمون) و یا خانم "شیرین عبادی"، در روزشنبه 24 بهمن ماه سال 83 در پاسخ به اظهارات ریاست محترم جمهوری، که بیان داشتند، من امنیّت خانم "عبادی" را تضمین کرده‌ام و... (نقل به مضمون) واکنش خود را با مکتوب کردن و نیز چند مصاحبه نشان داد. او در تاریخ فوق الذکر در مصاحبه با رادیو فرانسه اعلام کرده: متّهمین پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای در بازجویی‌ها (که مورد مطالعه ما و کلای خانواده‌ی مقتولین نیز قرار گرفته) اعتراف کرده‌اند، می‌خواسته‌اند مرا در خیابان بوسیله طپانچه مورد هدف قرار دهند و از بین ببرند و چون این امر مصادف با شروع ماه (مبارک) رمضان شده، به بعد موکول گردیده (و بعد هم متّهمین در همان ماه رمضان دستگیر و نهایتاً این مسئله منتفی می‌شود) و هم اکنون به غیر از متّهمین ردیف اوّل و دوّم، همه‌ی متّهمین این پرونده که نیروهای عملیاتی بوده‌اند، آزاد و در سرکار سابق خود مشغول هستند (نقل به مضمون)

صدها از این مصاحبه‌ها و مکتوبات (یعنی بیش از هزاران صفحه) در خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران موجود است، که دقیقاً نشان می‌دهد نگاه اینان به متّهمین این پرونده چگونه بوده و هست، وقتی خانواده‌ی مقتولین، و کلای آنان و نیز جریانات سیاسی داخل و خارج از کشور خبر دارند که همه متّهمین (به غیر از ردیف اوّل و دوّم) آزاد شده‌اند، و هیچ اعتراضی به آزادی 16 نفر متّهم، از کلّ 18 نفر متّهم ذکر شده در کیفرخواست، (حتّی آزادی مباشرین محکوم به اعدام، که یک نفر از آنان نیز به...) تا بحال کجا دیده و شنیده شده که روی استفاده از مرخصی متّهم و یا متّهمینی هیاهوی تبلیغاتی شده باشد؟ جریانات سیاسی همواره روی این موضوع که چرا به فلان متّهم مرخصی داده نمی‌شود، یا کم داده شده، و یا چرا مرخصی او تمدید نمی‌گردد، حرف داشته‌اند، اینان که نمی‌آیند این ابزاری که (به اصطلاح) همفکران و هم‌زمانشان مانند "منوچهر" و "اکبر محمّدی"، "اکبر گنجی"، "عبّاس عبدی"،

"عبّاس امیر انتظام"، "احمد باطبی"، "دکتر فرزاد حمیدی"، "مهران لهراسی"، "ناصر زرافشان"، دکتر "سید هاشم آغاجری"، "رضا علیجانی"، "تقی رحمانی"، "هدی صابر" و.. مستمراً مورد استفاده قرار می‌دهند، به زیر سؤال ببرند و آنرا نفی کنند.

(د) متحمل است گفته شود، بعید نیست اینان به هنگام استفاده از مرخصی، در نزد عناصر غیر خودی به مطلبی اشاره کنند و نهایتاً موضوعی روی آنتن قرار گیرد و باز مجدداً مثل گذشته روی پرونده هیاهوی تبلیغاتی انجام شود. چنین احتمالی نیز منتفی است. چرا که اگر قرار بود اینگونه گردد، تا بحال همه‌ی امکاناتش مهیا بوده، و اگر اتفاق نیفتاده دلیلش عدم صدور مجوز مرخصی نبوده است.

من که ادّعایی برای هواداری از نظام جمهوری اسلامی ایران ندارم، اما شما مسئولینی که اداره‌ی نظام را بعهدہ دارید، واقعا حیف نظام جمهوری اسلامی نمی‌دانید که آنرا در مقابل مثلاً "فرار و چند مصاحبه‌ی احتمالی یک فردی مانند حقیر، که نزدیک به هفت سال در زندان باقی مانده، و در واقع پوسیده، و شبیه یک مرده‌ی متحرک گردیده، آسیب‌پذیر ارزیابی می‌کنید، مگر جریانات (کوچک و بزرگ) سیاسی و یا عناصر منفردی چون آقایان "حسینعلی منتظری"، "عبداله نوری"، "یوسفی اشکوری"، "عبّاس عبدی"، "ناصر زرافشان"، "اکبر گنجی"، "عمادالدین باقی"، "قاسم شعله سعدی"، "محمد محسن سازگارا"، "مسعود بهنود"، "عبّاس امیرانتظام" و... (با آن همه سابقه‌ی کار سیاسی و سازمانی)، از بدو پیروزی انقلاب اسلامی تا این مقطع زمانی توانسته‌اند در راستای آنچه که می‌خواستند به نظام جمهوری اسلامی تحمیل کنند موفق شدند، که حالا این حقیر بی‌بضاعت که در هیچ شرایطی قابل مقایسه با هیچکدام از آنها نیستم، بخوام تجربه‌ی آنها را تکرار کنم؟ حتی اگر من، تعهدی نسبت به هیچ بخشی از این نظام نمی‌داشتم، همان تجربه‌ی فوق‌الذکر به عقل ناچیز من هشدار می‌دهد، چنانچه فرد بخواهد در مقابل یک سیستم بایستد و سرکشی کند، سرانجام کار او تباهی، و نهایتاً پودر خواهد شد.

انشاء... برادران مسئول با لطف و محبت خود به این امر توجّه خواهند داشت

که، (فعلاً" با وجود چنین حکم سنگینی) نیاز است ما بتوانیم از آن حق و حقوقی که در قانون پیش بینی شده، برخوردار شویم. الان نزدیک به هفت سال است در زندان بسر می‌بریم و در این مدت بسیاری از آشنایان ما از دنیا رفته و همچنین (خدای ناکرده) خواهند رفت، و یا برخی ازدواج کرده و یا خواهند نمود، و ما به دلیل شرایطی که داشته‌ایم، نتوانسته‌ایم در مراسم مربوطه شرکت نمایم.

بطور مثال یکی از نزدیکان برای روز پنج شنبه 22/2/84 مراسم جشن ازدواج دارد، و حقیر درخواست مرخصی برای شرکت در جشن یاد شده را دارم، و یابراساس یادداشت کتبی بهداری اوین، سینوس‌های سرحقیر، نیاز به عمل جراحی دارد. شایان ذکر است در فروردین ماه سال 82 طی هماهنگی‌های بعمل آمده از سوی معاون محترم دادستان نظامی تهران (آقای "میری")، برادران عملیات سازمان قضایی طی چند نوبت مرا به بیمارستان فجر (ارتش) برده‌اند، اما به جهت توصیه‌های قبلی مسئولین امر به برادران عملیات (یعنی عمده کردن مسائل امنیتی) پزشکان مرا در حداقل زمان ممکن بطور سطحی معاینه کرده‌اند. فرضاً می‌خواستند چند دندان معیوب را خالی و سپس پر کنند، چون برای این کار باید چند جلسه به کلینیک دندانپزشکی رفت و آمد می‌شد، برادران عملیات به پزشک مربوطه گفتند، در حداقل زمان ممکن این کار را انجام بدهند، و او نیز ظرف کمتر یک ساعت بدون آنکه عصب‌های مربوطه را از بین برد، دندان مرا پر کرد. با چنین مداوایی، هر بار که مقداری آب سرد صرف میشود، درد دندان آغاز می‌گردد، و همچنین چندین بیماری دیگر دارم، که نیاز به مراجعه‌ی متعدد به پزشک متخصص است، و یا جهت دریافت حق و حقوق خود در یک قطعه زمین به مساحت 154 متر در حومه‌ی شهریار، باید به دادگستری شهرستان شهریار به منظور ارائه‌ی یک دادخواست مراجعه نمایم و... در هر صورت جهت رسیدگی به چنین کارهایی و یا مواردی که در آینده پیش می‌آید و در واقع برای ادامه‌ی زندگی (فعلاً" با چنین حکم سنگینی) ضرورتاً به مرخصی نیاز می‌باشد، بدین جهت عاجزانه استدعا می‌کنم، با عنایت به صدور مجوز

مرخصی از سوی ریاست محترم قوه قضائیه، وجود وثیقه، قانونی بودن مرخصی ما، و نیز عدم وجود زمینه‌ایی برای هیاهوی تبلیغاتی از سوی جریان‌های سیاسی در رابطه با استفاده ما از مرخصی، عدم دلیلی برای فرار و... با درخواست مرخصی نوبه‌ایی (رای باز) اینجانب موافقت فرمائید. والسلام

"مهرداد عالیخانی" - 23/1/84

"مهرداد عالیخانی" - مجموعه یادداشتهای مصاحبه با محقق:

سال 1369 11 صفحه بولتن به عنوان دیالوگ و مفاهمه درباره‌ی استراتژی برخورد با ضد انقلاب خارج از کشور تهیه کردم. که یک نفر بعد از مدت‌ها 1371 بود نزدیک دو سال بعد آمده بود که آقا {"رهبری"} فرمودند من چه کار می‌توانم بکنم. عالیست لب حرف بولتن این بود که اگر اپوزیسیون دست به اسلحه نبرند، می‌توانند امید به بازگشت داشته باشند. و ما با سرخوردگان اپوزیسیون تماسهای بازگشت را تنظیم کنیم.

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

"مجتبی بابایی" {"علی اکبر باوند"} از 20/2/1378 شروع کرد از من ریز عملیات برلین {قهوه‌خانه‌ی میکونوس} را می‌خواست. گفتم من اتهام 4 فقره قتل است. در 21/2/78 با من اتمام حجّت کرد در پرونده هم هست. گفتم اتهام مشخص است. از 21/2/78 تا 9/8/78 حدود شش ماه تمام من افاق تعزیر بودم و کتک و شکنجه. از 17/4/78 دست بندزدن قپانی شروع شد. از یک ربع شروع شد به یک ساعت و نیم رسید. 701 روز انفرادی بودم. 15 ماه و یک هفته هم قطع ملاقات و رادیو و تلویزیون..."

"نیازی" روبروی خانه‌ی "فلاحیان" با من و "موسوی" صحبت می‌کرد. در راه انتقال به بازداشتگاه حشمتیه 10/10/77 به "سیامک" {"خسرو براتی"} زنگ

زدم که خارج شود از کشور. او هم می‌رود ترکیه ولی گیر می‌کند و تحویل سفارت می‌دهندش و در فرودگاه بلافاصله دستگیر می‌شود.

من از 6/10/77 تا 24/11/77 حتی درباره‌ی 4 قتل هم چیزی ننوشتم تا چه برسد به مباحث دیگر. بعد هم تأکید کردم فقط که «دری» گفته ولی من نکردم. انکار کامل در حالیکه "ایرج {آموزگار}" و "براتی" و دیگران تمام جزئیات را هم داده بودند. هر چند بی‌فایده بود ولی باز هم زیربار نمی‌رفتم. علاوه بر دستگیر شده‌ها از 13/10/77 یک سری احضارها شده بود و به شرط همکاری و بیان خیلی جزئیات کیسه‌های قبلی آزاد شده بودند بی‌سروصدا ولی اطلاعات داده بودند. تا 20/2/78 من هیچ کیس دیگری را باز نکرده بودم هر چند می‌گویم مقاومت بی‌فایده بود. "آموزگار" معاون من بود. همه چیز حتی جزئیات کیس اتوبوس ارمنستان را می‌دانسته. اتوبوس را خریده بود. اصلاً هم انگیزه‌ای در حفظ آن نداشت. همه چیز را گفته بود. باز من مقاومت می‌کردم. من به "فراتی" در 18/5/78 گفتم من حالا مرگ را می‌بینم از همه چیز بریده‌ام و نشستم و گفتم. بعدها هم وقتی "عبدالکریم احمدی" را دیدم گفتم خیلی چیزها را می‌دانم همه را می‌گویم... همین الان آقا "رضا" به واللّه قسم اگر در همان حال قرار بگیرم می‌گویم... من که در اسرائیل و آمریکا که دستگیر نشده بودم. در مملکت اسلام و زیر سایه‌ی ولایت فقیه دستگیر کردند. برای چه باید حفظ می‌کردم؟ چرا؟ چه چیز را حفظ می‌کردم؟ اینکه هیچ. نه که باز جوها خل و چل بودند چنان دروغهای شاخداری هم طبق میل آنها و غیر میل آنها نوشتم. آنقدر تک نویسی در مورد "پور محمدی"، "محمد هاشمی"، خود "هاشمی"، "فائزه"، "مکارم شیرازی"، "فلاحیان"، فک و فامیل‌هایشان نوشتم... چه انگیزه‌ای داشتم که نویسم. از 20/2/78 تا 3/3/78 یک ریز فقط کتک خوردم و شلاق تا روز 3/3/78 تازه "فراتی" آمد بالای سرم. تازه دادستان را دیدم.

در اتاقهای بغل صدای زن "سعید" و زن {صیغه‌ای} "موسوی" را در می‌آوردند، پشم و کرک آبر آدم می‌ریزد. فیل باشی منفجر می‌شوی، من که جای خود

خیلی‌های دیگر که همه چیزی را برای خلاصی خودشان گفته بودند. "اصفهان‌ی" کلّ کیس "مهدی نحوی" را؛ "مجیدی" کلّ مباحث ترانزیت موادّ مخدّر را و... من چه انگیزه‌ای داشتم که نگویم... من تا 17/5/78 دروغ نوشته بودم.. "اکبر خوشکوک" {خوشکوشک} در 21/4/78 بریده بود. بدبخت حق داشت تاو لهای تعزیریش را با شلاقهای بعدی می‌ترکاندند. با فرقون می‌آوردند و می‌بردندش. به من می‌گفت: تو از اوّل نفوذی بودی... مگر با "فلاحیان" و "سعید" و دیگران (ازبزرگان) لواط نمی‌کردیم و از این حرفها... بازجوها از من کیفیت زنایم با محارم، ترور رهبری و شرّ و ورهای اینجوری...

در تیم دوّم که آمدند به "وحید {جلالیان}" (آلمان) گفتم الان بزنی می‌نویسم. نزنید تکذیب می‌کنم. در نوشته دادگاهی ام هم هست که از 5/12/77 ضرب و شتم آغاز شده بود (ولی از 21/2/78 تا 9/8/78 یک ضرب زیر شلاق تعزیر بودم) تا 3/12/78 تحت فشار بازجوها، فضا سازی، ارباب و.. تمام اوراق بازجویی را نوشتم. در حالیکه حتی یک برگش ارزش ندارد. به «عبدالکریم احمدی» و «سرمدی» گفتم که هیچکدام از نوشته‌هایم ارزش ندارند... "احمدی" می‌گفت خود "فلاحیان" گفته وضع "عالیخانی" خراب خراب است...

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق:

به دلیل معرفی دقیق 4 نفر اصلی در میان 9 نفر حاضر در رستوران میکونوس و تأکید بر نفر تیرانداز که با توجه به محدودیت مکانی بسیار سخت بود فقط باید آن 4 نفر مدنظر به قتل برسند، پس از بازگشت مورد تویخ شدید قرار گرفتم. "وحید جلالیان" که به همراه "جواد موسوی" به پیشوازم آمدند، گفتند قطعا دادگاهی خواهی شد. چرا زمانی که همگی یک جا جمع بودند همه را نزدی {نکشتی} من استدلال کردم که فقط این 4 نفر موضع مقابله‌ی مسلحانه و تحارب با نظام داشتند و

نه بقیه. یا زمانی که تمام تلاشم را برای نجات راننده‌ی اتوبوس انجام دادم و موجب شد عملیات ناموفق بماند، مورد بازخواست "سعید اسلامی" و دیگران قرار گرفتم. حتی در بحث اول (میکونوس) "پورقناد" رسماً و کتبا شکایت کرد. اما در این پرونده («قتل "فروهر"») برای تشکیلاتی و مأموریتی عمل کردن مورد توبیخ قرار دارم!

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

به جان "سیدالشهدا"، من یک بار برای زنده نگهداشتن راننده، یک بار برای نکشتن نفرات بی ربط در "میکونوس" توبیخ و محکوم شدم. این بار بدلیل کشتن آدمهای بی ربط! شما جای من چه می گویی؟ اصلاً خرابتر از این حرفهاست بزرگوار!

ریاست محترم شورایعالی انقلاب فرهنگی!

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بودند جنایتکاران تروریستی که پس از کشتار مردم بی پناه این سرزمین و زنان و مردان مؤمن و معتقد به اسلام و پس از ارتکاب جنایات گوناگون، خود را به سواحل امن اربابانشان در اروپا و آمریکا رساندند و به فتنه گری هایشان ادامه دادند.

بعد از بریدن سرهای مستضعفین امت اسلامی با کاشی آنهم به نشانه‌ی تلاش برای تجزیه‌ی کشور، به قهوه‌خانه‌ها و کافی شاپهای جهان اول خزیدند و خمر خون آلوده‌ی مزدوری‌شان را به سلامتی صاحبان جنایتکار خود سرمی کشیدند.

صدها سرکرده‌ی ساواک ستمشاهی، شکنجه‌گران خون آشام، محاربین دژخیم گروههای راست و چپ، اذتاب سرویسهای جاسوسی غرب و شرق، مزدوران اسرائیل و حزب بعث، خائنین به ملت و آرمانهای شریف آن، برخلاف همه‌ی معاهدات قانونی بین‌المللی و انسانی با فرار از مرزهای جمهوری اسلامی ایران خود را در اروپا و آمریکا دارای امنیت می‌یافتند.

پس از تجاوز "صدام" با حمایت قریب به سی کشور مختلف به خاک کشورمان، و

شهادت بهترین و کیفی‌ترین نیروهای مدافع عزّت و شرف دینی و ملی‌مان، حقّ مشروع و طبیعی مردمان بود که جانیان متجاوز، در هر نقطه‌ای از جهان احساس ناامنی کرده منتظر انتقام الهی فرزندان غیور این آب و خاک باشند.

اما در این میان، عناصری مشکوک و مجهول‌السابقه و یا معلوم‌الحال منشعب از منافقین خلق با پیچیده‌ترین رفتارهای دوگانه و ظاهر فریب خود را در صف انقلابیون و منتقمین و منافق‌کشان قرار دادند تا شبکه‌های مالی، نظامی، امنیتی و انسانی ایجاد کرده و در دل امنیتی‌ترین نهادها، لانه کرده، چون موریانه از درون نظام، به جان آن بیفتند.

مفاسد اخلاقی، اقتصادی، امنیتی و سیاسی این طیف امروز آنچنان هویداست که جوانی چون بنده با کنار هم گذاشتن مختصری از معلومات آشکار و غیرطبقه‌بندی شده پازل خیانت و خبثت ایشان رابه رئیس جمهور

کشورش متذکر می‌گردد. با صدای رسا و متقن اعلام می‌دارم که بخشی از این منافقان خطرناک تحت امر سرویسهای جاسوسی اروپا و آمریکا محورهای اصلی جریان بی‌کفایت تحت امر حضرتعالی در امنیتی‌ترین بخشهای دفتر ریاست جمهوری، وزارت اطلاعات، وزارت امور خارجه، وزارت نفت، وزارت راه و امثال آن می‌باشند.

حضرتعالی مدال شجاعت بر سینه‌شان نشانده و یا در سمتهای کلیدی جایگاهشان داده و بر مال و جان و ناموس بخشی از مظلومترین شهروندان مسیطر گردانیده‌اید و این است که از یک سو تازیانه‌ی جفاهایشان برگرده‌ی جوانان مظلوم نشسته و در سوی دیگر با هویت‌های دوّم یا سوّم‌شان ژست اصلاح‌طلبی گرفته، گارد مخالفت با نهادهای اسلامی و در رأس آن ولایت فقیه از خود بروز دهند!

جنایتکارانی که اگر مدیریت ولایت فقیهی (که اینگونه با آن در مسیر خواست اربابان اروپایی - آمریکایی‌شان به مبارزه برخاسته‌اند) نمی‌بود و از حمایت نفوذیهای خود در بیت او برخوردار نمی‌بودند به جرم بی‌فضلی، بی‌سوادی، بی‌عرضگی، فساد و جنایت

بایستی سالها قبل محاکمه می‌شده و به سزای اعمال

کثیف خود می‌رسیدند.

شهید "سید اسدالله لاجوردی" (رحمة الله و رضوانه علیه) در وصیتنامه‌ی الهی خود چه آگاهانه متذکر گردید:

خدایا تو شاهدی چندین بار به عناوین مختلف، خطر منافقین انقلاب را - (همانها که التقاط به گونه‌ی منافقین خلق سراسر وجودشان را و همه‌ی ذهن و باوران را پر کرده و همانا ریاکارانه برای رسیدن به مقصودشان دستمال ابریشمی بسیار بزرگ، به بزرگی مجمع‌الاضداد به دست گرفته‌اند؛ هم "رجایی" و "باهنر" را می‌کشند و هم به سوگشان می‌نشینند؛ هم با منافقین خلق پیوند تشکیلاتی و سپس...! برقرار می‌کنند، هم آنان را دستگیر می‌کنند و هم برای آزادیشان و اعطای مقام و مسئولیت بدانان تلاش می‌کنند و از افشای ماهیت کثیف آنان سخت بیمناک می‌شوند، هم در مبارزه علیه آنان (و در حقیقت برای جلب رضایت مسئولین و نجات بنیادی آنان) خود را در صف منافق‌کشان می‌زنند و هم در حوزه‌های علمیه به فقه و فقهت روی می‌آورند تا مسیر فقه را عوض کنند) - به مسئولین گوشزده کرده‌ام... گفته‌ام که خطر اینان به مراتب زیادتر از خطر منافقین خلق است. چرا که علاوه بر همه‌ی شیوه‌های منافقانه‌ی منافقین، سالوسانه در صف حزب‌اللّهیان قرار گرفته... صفوف مقدم را غاصبانه به تصرف خود درآورده‌اند، به گونه‌ای که عملاً "عقل و اراده‌ی منفصل برخی تصمیم‌گیرندگان قرار گرفته‌اند...

مطابق با اسناد غیرقابل انکار، دولتهای اروپایی با توجه به دارا بودن نفوذ اطلاعاتی و جاسوسی در عالی‌ترین رده‌های اطلاعاتی، عملیاتی و امنیتی جمهوری اسلامی، در بسیاری از موارد با هدایت و طراحی عملیاتی‌های از پیش طراحی شده در کشورهای خود که منجر به قتل و آدمکشی، انفجار و دیگر اقدامات تروریستی و محکوم و ضدبشری روی ایرانیان ساکن در کشورهای خود و بویژه اپوزیسیون محارب جمهوری اسلامی دست زده‌اند و در قدم بعدی جهت باج خواهی و امتیازگیری‌های اقتصادی، با وعده‌ی چشم‌پوشی و اغماض به اهداف خود نائل

می‌گردند. جالب اینجاست که ردپای نفوذیها غالباً به وضوح قابل تشخیص بوده و حتی در همین زمان می‌باشد.

در مورد برخی پناهنده شدگان به کشورهای غرب که ادعای عضویت در وزارت اطلاعات یا دیگر نهادهای اطلاعاتی را داشته یا دارند (که در جای خود قابل بررسی است) سؤالی که به ذهن متبادر می‌شود اینکه چرا فقط یک طیف خاص که نزدیک به گرایش سیاسی راست یا سنتی تعریف می‌شوند، مورد افشاگری قرار می‌گیرند. برای نمونه، مجموعه اطلاعاتی که توسط "حمیدرضا ذاکری" هر از چندی به روی سایتها می‌رود!

چطور باند اطلاعاتی "علی هاشمی" حتی یک بار مورد نقل و یا بررسی واقع نمی‌شوند. آیا نباید نتیجه‌ی عاقلانه‌ای گرفت که ارتباط عجیب این پناهندگان در یک سناریوی...

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

تا سال 68 منابع را در هتل استقلال برای انهدام و حذف و کمک در کیس‌ها توجیه می‌کردیم. مگر قابل انکار است خود "بهزاد نبوی" روی "فرخ نگهدار" در انگلیس توجیه شده بود که "فرخ" پیغام داده بود نظام پلیسی است و جذب ندارد.

ضمائم اسناد رسمی منتشره‌ی دادگاه می‌کونوس :

پس از تأسیس وزارت اطلاعات، بخش قابل توجهی از نیروهای دارای انگیزه‌ی عملیات انتقام از جنایتکاران فراری، تحت نظارت مستقیم وزیر اطلاعات {"نیک" معروف به "ری شهری"} با نام "شورای عملیات ویژه" سازماندهی شدند. شرط این سازماندهی نیز عضویت نیروها در وزارت اطلاعات بود...

{شورای عملیات ویژه، امکانات فراوانی اعم از پول، وسایل، ساختمان، تجهیزات، شناسنامه‌ها، پاسپورتها و ابزار جعل و امثال ذلک را به اعضای عملیات

ویژه ترزیق نمود که بسیاری از آنها همچنان به عنوان موتورهای روشن اما بدون حرکت و بعضاً با حرکت در مسیر عکس منافع ملی قابل شناسایی و تعقیب قضایی اند.

رئیس محترم قوهی مجریه!

در این زمینه و برای نمونه و از باب اتمام حجت، از جناب آقای "سید رضا فلاّح" از معاون‌های اصلی جناب "یونسی" و رئیس ستاد وزارت اطلاعات که از دوستان صمیمی جناب "ری شهری" و از همکاران او در دادگاه ارتش بوده است، مجموعه یادداشت‌هایش را تحت عنوان "تشریح کیس‌های عملیاتی" مطالبه و چون داعیه‌ی مطالعه و پژوهش دارید، آن را همچون شنود اشباح نبینید - تا به گوشه‌ای پرتابش نمائید و از شدت خشم وزارتین ارشاد و اطلاعات را در جهت جمع‌آوری اش بسیج نمائید - حتی با مختصر تورقی در آن ببینید، دوستان فعلی حضرتعالی که معمولاً "در بعثه و تحت عبای جناب "ری شهری" گردهم می‌آمدند چه عملیاتهای انفجار، ترور، حذف فیزیکی، آدم‌ربایی و امثال ذلک در داخل و خارج از کشور انجام داده‌اند، که به عقل جن هم نمی‌رسیده و آنها را با افتخار به عنوان کیس‌های موفق اطلاعاتی در دانشکده‌ی فعلی اطلاعات به پرسنل جدید تدریس می‌کنند.

- کیس حذف "احمد مفتی‌زاده" و شمس (شورای مرکزی سنت)

- کیس برخورد با "ابراهیمی" و مهاجرین خلق (طرفداران خزعبلات "علی شریعتی")

- کیس بیهوشی و ربایش "علی اکبر قربانی" رابط سازمان منافقین با میت (سرویس اطلاعات ترکیه) و همزمان مجموعه بمب‌گذاریهای امنیتی در ترکیه.

- کیس استفاده از بارداری همسر "اوقلی" در تبدیل وی به جاسوس دوپل .

- کیس بمب‌گذاری در کتاب رمان سپید دندان برای حذف "ملاحسن شیوه‌صلی" و به

کشتن دادن "رمضانی" و "صدیقی" حاملان کتاب برای وی در عراق.

جناب آقای "خاتمی"!

"قاسم میرزایی" احتمالاً دارای هویت اصلی "وخشند" معاون عملیات ویژه وزارت اطلاعات در دوران "ری شهری" رفیق صمیمی و نزدیک "سعید حجاریان کاشی" با نام مستعار "سعید مظفری"؛ دارای مسافرت به کشورهای مختلف و ایستگاههای اطلاعاتی در پایتختهای اروپایی جهت هماهنگی های عملیاتی! اخراج شده رسمی از سفارت ایران در لندن. شاغل در ستاد وزارت روی اروپا و آمریکا. به حراست هما رفت و مدیر کل حراست هما گردید. در پرونده انتقال مرفین از طریق فرودگاه مهرآباد دارای نقش بوده و با او برخورد شد. درحراست هما با "یاسر" (با نام اصلی "جواد عبا بافها") کار می کرد. سناریوی مباحث مربوط به قتلهای مشکوک 1377 تقریباً با محوریت اطلاعاتی و تور پهن شده نامبرده قابل تجزیه و تحلیل دقیق پژوهشی می باشد.

"قاسم میرزایی" به عنوان شاه کلید موجود در بازرسی ویژه ریاست جمهوری تحت امر برادر از آمریکا برگشته‌ی حضرتعالی جناب "علی خاتمی" در کنار "خسرو قنبری تهرانی"، "علی ربیعی"، "عرب سرخی" (مشاور "فریدون وردی نژاد" در معاونت امنیت واحد اطلاعات سپاه و از اعضای سازمان منافقین انقلاب اسلامی) با وجود اطلاعات دقیق و منابع رده بالا در دفتر وزیر وقت ("دری نجف آبادی") نه تنها از بروز فاجعه جلوگیری نکرده بلکه به ضرس قاطع می توان گفت با هماهنگی کامل همان منابع جهت رسیدن به اهداف مشکوک خود به سازماندهی، تهییج و عملیات اطلاعاتی اقدام نمود!

اهمیت ارتباط نامبرده در معاونت آموزش وزارت اطلاعات با "سعید حجاریان کاشی"، "محسن خوشخو"، "اصغر هاتفی" و "رضا ناطق نوری" نیز در همین زمینه قابل توجه است. از سوی دیگر "قاسم میرزایی" از مرتبترین نزدیک جریان مشکوک و نفوذی واحد نهضت‌های آزادیبخش تحت امر "سید مهدی هاشمی" بویژه "صابر تهرانی" (با نام اصلی "جودمردی") و "علی هاشمی" (مشهور به "هاشم رشتی" یا

همان "هاشم علوی" { به شمار می‌رود که ضربات جبران‌ناپذیری به امنیت ملی جمهوری اسلامی وارد آورده‌اند.

تیم عملیاتی و رادیکال تحت امر او به عنوان یکی از نقاط اصلی معیوب و سرطانی در پیکره‌ی وزارت اطلاعات متأسفانه همچنان حضوری فعال دارند:

1- "قاسم حقی": که از کلیه‌ی مراحل به اصطلاح عملیات! اطلاعاتی!! به قتل رساندن "کاظم رجوی" (آنهم با استفاده از ماشینهای سفارت جمهوری اسلامی و پاسپورت‌های دیپلماتیک و بلیط‌های با شماره سریال منظم پرواز ایران ایر تهران ژنو، ژنو تهران!) در نهایت حیرت و بلاهت! فیلمبرداری کرده بود و فیلم را در پرواز هواپیمای توقیف شده به "محمدعلی هادی نجف آبادی" تحویل داده بود و نوجهی تمام عیار "صابر تهرانی" و مانند او اصالت ترک دارد، به شمار می‌رود. و در حال حاضر به یمن توجهات حضرت‌عالی رئیس ایستگاه اطلاعات ایران در دبی می‌باشد.

2- "محمد کریمی" برادر شهید "داود کریمی".

3- "امیر محسنی" اهل نازی‌آباد از مسئولین قدیمی واحد تعقیب و مراقبت (ت.م) وزارت اطلاعات.

4- "احمد شجاعی" معروف به "احمد کبابی" از نیروهای واحد اطلاعات سپاه.

5- "صابر نظری" معروف به "بهبودی".

6- "اکبر خوشکوشک" با نام اصلی "بیداری".

7- "صادق ملک" اهل ابن‌بابویه‌ی شهرری.

8- "مصطفی صفری" با نام مستعار "کمالی" اهل شهرری.

او شاغل در اداره‌ی عراق و کسی بود که نامه‌ی خیلی محرمانه‌ی وزارت اطلاعات را که منسوب به "سعید اسلامی" بود به دست "محمد خوئینی‌ها" مدیر مسئول روزنامه‌ی سلام رساند و پس از چاپ آن با شکایت وزیر اطلاعات حضرت‌عالی، جناب "یونسی"، منجر به تعطیلی سلام و غائله‌ی عجیب موسوم به کوی دانشگاه گردید. رابطه‌اش با "سعید حجاریان کاشی" از رابطه‌ی مرید با مراد هم

آنطرف تر است. نامبرده ظاهرا از وزارت اطلاعات اخراج شده است.

9- "محمد صداقت" با نام اصلی "شیرازی" که اکنون تحت امر "صابر جودمردی" {"تهرانی"} و التقات ویژه‌ی حضرت‌تعالی در پاریس ایام به کام می‌گذراند و ظاهرا فعالیت اطلاعاتی در سفارت جمهوری اسلامی در فرانسه دارد!

10- ...

نقطه‌های اصلی اشتراک "قاسم میرزایی" و نفرات فوق‌الذکر تحت امرش در چند محور قابل اشاره‌ی دقیق و مستند است:

1- جمله‌گی از ارادتمندان و فدائیان شیخ ساده لوح "حسینعلی منتظری" و دارای ارتباطات عملیاتی غیرقابل انکار با واحد نهضت‌های آزادیبخش! سپاه و با روحیه‌ی به شدت رادیکال امنیتی و به اصطلاح گانگستر می‌باشند.

2- جمله‌گی دارای گرایش ضد "اکبر هاشمی رفسنجانی" و در عرصه‌ی امنیتی ضد "فلاحیان" آنهم غالباً بی‌منطق و متعصبانه می‌باشند و به این دلیل تقریباً به تمام گرایش‌های ضد "هاشمی" سمپاتی دارند و به همین جهت مدافعان نهضت به اصطلاح آزادی، طیف پاتریس لومومبا! در چپ، جبهه‌ی به اصطلاح مشارکت اسلامی، به اصطلاح طیف "علی اصغر حجازی" و "ری شهری" در دفتر رهبری، همواره در تعامل با این طیف مرموز و پیچیده بوده و هستند.

3- در پرونده‌ی قتل‌های مشکوک، هر یک به عنوان قطعه‌ای از پازل ضدیت با ولیّ فقیه و مشروعیت حکومت دینی، نقش آفرینی نیمه علنی در مهندسی افکار عمومی و اجرای جنگ روانی داشته‌اند که می‌توان آن را انتقامکشی روح شیطانی "سید مهدی هاشمی" متجسس در باند به جامانده‌اش، از رهبری و نیروهای وفادار به ولایت فقیه برشمرد.

"قاسم میرزایی" پس از خوشرقصی‌اش برای به اصطلاح جبهه‌ی دوّم خرداد آنهم تحت عبا و لوای حضرت‌تعالی و موفقیت‌اش در متلاشی ساختن مدیریت وزارت اطلاعات و انهدام معاونت امنیت با استفاده از "صابر جودمردی" - "علی هاشمی" و

ماfiای جنایتکارشان در وزارت اطلاعات، از جانب شما! به عنوان یک مسئول دفتر بازرگانی، اتوکشیده و ادکلن زده با تاسی به ظاهر سازی حضرتعالی! به امارات متّحدهی عربی مسافرت و در آن کشور در کنار "حسین توکلی" با نام مستعار "حسین محمّدی" به پول شویی و جابجایی‌های کلان مالی مشغولند.

نکته‌ی کم‌دی و خنده‌آور عملکرد "قاسم میرزایی" در سناریوی قتل‌های سال 1377 افشای سی‌دی گلچین شده‌ی وزارت اطلاعات از نحوه‌ی بازجویی مالیخولیائی‌های تحت امر حضرتعالی، از کانال مسئول دفتر شما "محمّد علی خان ابطحی" می‌باشد که در جای خود ارزش نگارش دهها مقاله را دارد. رفیق صمیمی دیگرش "امیر رحمانی" مدیر کلّ حراست فیزیکی و املاک (ساختمان‌های) وزارت که مدّتی هم مسئول حراست پرسنل! سازمان انرژی اتمی گردید. نسخه نوار گلچین شده‌ی نحوه‌ی بازجویی از متّهمان قتل‌های زنجیره‌ای (تحت مسئولیت "مهدی قوام‌هنر" ("قوامی") را "قاسم میرزایی" به "صابر نظری" (معروف به "صابر ترکه") داده؛ نامبرده که رفیق صمیمی و همکار "رضا ملک" بوده آن را به "احمد شجاعی" (معروف به "احمد کبابی") رسانده و از این طریق به "سعید منتظری" رسیده که در مسیر تحلیلهای غلط بانده جنایتکار "مهدی هاشمی" قرار گرفته است. "قاسم میرزایی" (بازرسی ویژه‌ی ریاست جمهوری) نوار را به "صابر تهرانی" در معاونت امنیت داد و نامبرده آن را نوار را به "احمد شجاعی" داد که از طریق نامبرده درز نمود.

چون تهیّه کننده در حدّ چند ثانیه در هر نسخه که به نهادها و قوای مختلف ارسال شده بود اختلاف تصویری قرار داده بود با تطبیق نسخه‌ی پخش شده مشخص گردید نسخه‌ای که در اختیار دفتر رئیس جمهور بوده است، دارای نشتی اطلاعاتی بوده و درز کرده است

کتاب خاطرات سیاسی " محمدی ری شهری "

(66-1365) مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی:

... در تاریخ 19/4/1366 نخستین جلسه دادگاه ویژه روحانیت تشکیل شد.

برگزیده‌ای از متن کیفرخواستی که در این دادگاه ارائه شد به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم ریاست محترم دادگاه ویژه روحانیت

در این پرونده آقای "مهدی هاشمی" فرزند "سید محمد" شماره شناسنامه‌ی

1746 متولد سال 1323 اهل قهدریجان ساکن قم متأهل دارای دو فرزند، با سابقه‌ی

کیفری بازداشت موقت از تاریخ 20/7/65 متهم است به "محاربه، افساد، ایجاد فتنه،

رعب و وحشت در بین مردم" از طریق ذیل :

- 1- سازماندهی و رهبری گروههای متعدد ترور، آدم‌ربایی قبل و بعد از انقلاب
- 2- تلاش در تأسیس و اداره‌ی سپاه خود مختار و مستقل لنجان سفلی و تغذیه‌ی تدارکاتی و تسلیحاتی آن و ایجاد درگیری با کمیته‌ی انقلاب اسلامی محل که منجر به کشته و زخمی شدن دهها نفر گردید.
- 3- خارج کردن بیش از 280 قبضه سلاح و مهمات و اموال بسیاری از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و جاسازی و اختفاء آنها.
- 4- ایجاد شبکه‌ی نفوذ در ارگانها و ادارات مختلف و سرقت اسناد و مدارک طبقه‌بندی شده و کسب اخبار و اطلاعات.
- 5- به انحراف کشاندن جوانان و تشکل و سازماندهی افراد مسأله‌دار و افراطی و اخراجی از ارگانها و نهادهای انقلاب اسلامی.
- 6- تلاش در تضعیف رهبری انقلاب و قائم مقام رهبری و ایجاد اختلاف و تفرقه‌ی بین مسئولین.
- 7- ایجاد سوء ظن و بدبینی نسبت به مسئولین و نظام جمهوری اسلامی به وسیله‌ی نشر اکاذیب و افتراء و تهمت در قالب اطلاعیّه و شبنامه‌های بی‌نام و نشان با

عناوین و امضاهاى جعلی.

8- مخالفت و اقدام علیه سیاستهای خارجی جمهوری اسلامی که منجر به اختلال در روابط و مناسبات خارجی کشور شده است که از عواقب آن کشته شدن صدها نفر بر اثر درگیری‌های نظامی بوده است...

...از قبل از انقلاب قتلها و جنایات مرموزی در منطقه‌ی قهدریجان و اصفهان و حوالی اتفاق افتاده و هر کدام به نحوی به "مهدی هاشمی" و گروهش منتسب می‌باشد و لیکن آنچه که براساس محتویات پرونده و اقراریر و اعترافات صریح شخص وی توسط گروه او صورت گرفته است، بشرح زیر می‌باشد:

الف) قتل‌های قبل از انقلاب... 1- قتل "جهان سلطان آقایی" ... 2- قتل "رمضان مهدی‌زاده" ... 3- قتل "شیخ قنبرعلی صفرزاده" ... 4- قتل "سید ابوالحسن موسوی شمس آبادی" ...

ب) قتل‌های بعد از انقلاب :

1- قتل مهندس "امیرعباس بحرینیان" - متهم ... نهایتاً... می‌گوید: بهنگام اوج‌گیری اختلافات سپاه و کمیته در اصفهان که به صورت یک ماجرای عمومی درآمده بود، من یک شب در راه دزفول به "جعفرزاده (محمد حسین)" گفتم مهندس "بحرینیان" در این اختلاف محور اصلی است و اگر او زده شود، ماجرا تمام خواهد شد. او نیز همین عقیده را داشت. به او گفتم برو اصفهان با دوستان دیگر نیز همکاری کنید و ترتیب زدن {کشتن!} او را بدهید. او رفته بود با "حسن ساطع" و "حسن ساطع" نیز با آقای "امید نجف‌آبادی" که حاکم شرع اصفهان بود، مقدمات را فراهم کرده بود و توسط چند نفر که دو نفرشان بنام "مهدی‌زاده" و "جعفرزاده" که عضو واحد اطلاعات سپاه لنجان بودند، قتل "بحرینیان" را انجام داده بودند.

2 و 3 و 4- قتل "عباس قلی حشمت" و دو فرزندش بنامهای "همایون" و "سعید"

ریاست محترم دادگاه

با توجه به دلایل و مستندات کیفرخواست، روشن شد متهم با سازماندهی و رهبری گروههای ترور و آدمربایی و کشتن افرادی قبل و بعد از انقلاب و انباشتن سلاح و مهمات، ایجاد شبکه‌ی نفوذ در نهادها و ارگانهای مختلف، سرقت اسناد و جمع‌آوری اخبار طبقه‌بندی شده و ایجاد تشیکلات به اصطلاح حزب‌الله و سازماندهی افراد مسئله‌دار و انحرافی، در صدد کسب قدرت و رسیدن به حاکمیت و جایگزینی تشکیلات جدید در راستای افکار انحرافی خویش و با فتنه‌انگیزی ایجاد رعب و وحشت در جمهوری اسلامی، سبب بروز اختلالاتی خطرناک در نظام جمهوری اسلامی گردیده است.

علیهذا با عنایت به مراتب فوق و با توجه به :

- 1- اقرار و اعترافات صریح متهم .
 - 2- اقرار و اعترافات سایر متهمین .
 - 3- مصاحبه‌های انجام شده توسط متهم .
 - 4- صورتمجالس کشف سلاح و مهمات و گزارشات مصور مربوط به آن.
 - 5- گزارش مصور ویدئویی کشف اجساد مقتولین.
 - 6- طومار و گزارشات مردمی مندرج در پرونده .
 - 7- اعلامیه‌ها، مهرها، وسایل جعل اسناد و مدارک سرقت شده‌ی منعکس در پرونده
 - 8- سایر محتویات پرونده .
 - 9- و باستناد ماده‌ی 199 قانون مجازات اسلامی، قانون حدود و قصاص و مواد 10-12-20-21-34-35-86-87-88-140 قانون مجازات اسلامی تعزیرات، مجرمیت نامبرده محرز و مسلم است و از مصادیق بارز محارب و مفسد فی الارض می‌باشد.
- از آن دادگاه محترم تقاضای مجازات وی را طبق موازین شرعی و قانونی دارم.

ضمناً در مورد سایر متهمین و مرتبطين وی پرونده‌هایی مجزاً تشکیل و در دادگاه جداگانه‌ای مطرح خواهد شد. دادستان دادرسی ویژه روحانیت.

"علی فلاحیان"

روزنامه‌ی همبستگی 24/10/1383 :

... در قضیه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای با برخوردی که صورت گرفت، آیا تضمینی بوجود آمد که این قضیه تکرار نشود؟ "کوچک زاده" در خصوص نظر رئیس جمهوری در این زمینه که در قضیه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای چشم فتنه کور شد و امکان تکرار آن در آینده نیست، گفت: این ادعای آقای "خاتمی" است و ایشان می‌تواند ادعا کند. وی تصریح کرد: در قضیه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای چهره‌ی نظام مشوه شد و دشمنان فایده‌اش را بردند... بنده معتقدم که قبل از وقوع قتل‌های زنجیره‌ای نظام دست‌های جنایتکاری را در بدنه‌ی خود کشف و مجازات کرد... این اتفاق در جایی مهمتر از وزارت اطلاعات رخ داد و نمونه‌ی آن، جنایاتی بود که از سوی "مهدی هاشمی" صورت گرفت که مرتبط با "منتظری" بود. ... این قتل‌ها توسط خود نظام و با اصرار "امام" جلوی‌ش گرفته و "مهدی هاشمی" محاکمه شد. "کوچک زاده" گفت: حرکت "امام" در آن زمان موجب تقویت نظام شد ولی در مورد قتل‌های زنجیره‌ای نحوه‌ی اطلاع رسانی در مورد قتل‌های زنجیره‌ای به گونه‌ای عمل شد که نظام تضعیف شد...

بعد از قتل‌های زنجیره‌ای توسط رؤسای دو قوه مطرح شد، آمریکا به آرزوهایی که 20 سال دست نیافته بود، رسید؛ رئیس دو قوه گفتند که در درون نظام جنایت می‌شده و دشمنان از آن استفاده کردند.

جناب آقای "خاتمی"!

پاراگراف آخر صحبت جناب آقای "کوچک زاده" به نظر اینجانب کاملاً غلط است. اتفاقاً آمریکا از لاپوشانی، دورویی و دروغ‌گویی مسئولان یک نظام است که

به آرزوهای خود دست یافته و از آن استفاده می کند.

هرگز در سیره‌ی بزرگان دین مان بویژه حضرت "رسول الله"، حضرت "امیرمؤمنان" و اولاد طاهرینش (علیهم السلام) دروغ و نفاق جایی نداشت و معیار مشروعیت اعمال همه‌ی معتقدین به تمسک ثقلین بویژه در عرصه‌ی حاکمان، انطباق با آن سیره علی قدر استطاعتناست. چه زیبا فرموده‌اند که "العدل اساس الملك" و "العدل اساس الاحکام" و...

اما دو پاراگراف اول صحبت‌های جناب "کوچک زاده" کاملاً صحیح و قابل توجه عمیق تر می باشد.

رئیس محترم جمهور !

در کیس "سید مهدی هاشمی" و باند آدمکش او، کسانی مثل "میثم" {"تائب"}، "مرتضی" {"احتمالاً"} {"وحیدی"}، "حسین عبداللهی" {"بعدها قائم مقام اداره‌ی کل جمهوریخواهان"}، "محمود محبوبی" {"مدیر کل مواد مخدر و اشرار معاونت امنیت"}، "صابر تهرانی" و دیگران کارهای پیگیریها را انجام می دادند.

در عقبه‌ی جریان "سید مهدی هاشمی" داخل وزارت روی عناصر عملیات ویژه و در رأس آن "قاسم میرزایی" زوم شده بود. چطور "قاسم" دارای بهترین روابط با بازجوهای کیس خود مثل "صابر تهرانی" و "میثم" {"تائب"} گردید در حدی که مثلاً "صابر" و "قاسم" دارای کارواش شراکتی در میدان نوبنیاد هستند؟

نشریه‌ی امید جوان - 3/8/1383 :

"خوئینی‌ها" در 1320 در قزوین به دنیا آمد. او در تمام سالهای تحصیلی اش در قزوین که قریب 20 سال به طول انجامید را به دور از فعالیت‌های سیاسی گذراند... اما این دوری در نهایت با سفر به قم پایان یافت. "خوئینی‌ها" در قم در درس "امام خمینی" (ره) حاضر شد و این حضور نه از روی اتفاق که بر اثر توصیه‌های مؤکد استاد مورد وثوقش در قزوین صورت گرفت.

ارتباط میان "خوئینی‌ها" به عنوان یک طلبه‌ی ساده و گمنام با "امام خمینی" (ره) - که در آن ایام به "حاج آقا روح‌الله" شهرت داشت - منجر به ورود او به عرصه‌ی سیاست شد. سالهای دهه‌ی 40 سالهای آشنایی تدریجی "خوئینی‌ها" با سیاست است. در همین مرحله می‌توان دو نکته‌ی دقیق در ارزیابی شخصیتی "خوئینی‌ها" دید. یکی این که "موسوی خوئینی‌ها" اصولاً "چهره‌ی منفرد و به دور از روابط گسترده بوده است. این موضوع دقیقاً به منش شخصیتی و روان‌شناسی فردی وی برمی‌گردد. این یک واقعیت است که اکثر چهره‌های مؤثر سیاسی - چه در ایران و چه حتی در خارج از ایران - دارای روابط عمومی قوی و ارتباط گسترده با افراد و محافل گوناگون هستند، اما به نظر می‌رسد "موسوی خوئینی‌ها" چه از نظر شخصی و چه از نظر توصیه‌های زاهدانه‌ای که در ایام طلبگی به او شده بود {!؟} - که حتی منبر رفتن را هم برای او {!؟} جایز نمی‌دانسته است - از این امتیاز یا توان محروم بود... شاید بتوان گفت سالهای حضور علنی و فعالیت بارز وی - یعنی سالهای 57 تا 67 به مدت یک دهه - خرق عادت‌ی از سوی او محسوب می‌شود.

دومین مطلب هم این است که نوع تعامل و ارتباط میان "خوئینی‌ها" با "امام" راحل (ره) که از نوع مرید و مرادی بوده است، دقیقاً نکته‌ای است که سالها بعد باعث ایجاد لایه‌ای از روحانیون جوان پیرو "امام" شد... به هر حال "خوئینی‌ها" دهه‌ی چهل را صرف آشنایی با مبارزه و مبارزین کرد و روز به روز به ارادت خویش نسبت به «امام» می‌افزود و یک سال - در سالهای 45 و 46 را مخفیانه در نجف به سرآورد تا همچنان از محضر "امام" استفاده کند. دهه‌ی پنجاه برای "خوئینی‌ها" به مثابه یک روحانی جوان و مبارز، دهه‌ی بسیار تعیین کننده‌ای بود. او که مقدمات علمی و نظری اسلامی را کسب کرده بود و اتصال خوبی با "امام خمینی" (ره) و بیت آن حضرت که پیشگام مبارزه‌ی واقعی علیه نظام

شاهنشاهی بود، برقرار کرده بود به سرعت مسیر رشد سیاسی اش را طی کرد...
 "خوئینی‌ها" مسجد قائمیّه‌ی پل سیمان {شهرری} را کانون نشر افکار خود ساخت
 در همین سالها، "خوئینی‌ها" که روحیه‌ای رادیکال داشت - و هنوز هم دارد - با
 جریانهای رادیکالتر ارتباط یافت و حتّی با نیروهای سازمان مجاهدین خلق تعامل پیدا کرد.
 نگاه سازمان مجاهدین خلق، نگاهی اسلامی - مارکسیستی به مسائل بود و ضمن اعتقاد به
 بنیادهای اندیشه‌ی اسلامی نگاهی ماتریالیستی هم به وقایع داشتند همین نکته در رابطه با
 گروهکی به نام «فرقان» وجود داشت.
 "فرقان" نام گروهی بود که از حوزه‌های علمیه سربرآوردند و به شدّت متأثر از نگاه
 مجاهدین بودند. به همین دلیل تحلیلهای خاصی از مفاهیم دینی ارائه می کردند که
 رگه‌های مارکسیستی داشت.
 "علی اکبر گودرزی" سرکرده‌ی این گروه بود. در حوزه طلبه و روحانی بود. همچنین
 "حبیب الله آشوری" - مؤلف کتاب مشهور "توحید" - نیز از نظر فکری با این گروه
 نزدیک بود که هر دو اینها بعدها اعدام شدند.
 "خوئینی‌ها" با "آشوری" ارتباط داشت و از او در بعضی جلسات تفسیر قرآن مسجد
 "جوستان" استفاده می کرد {؟!} همین او بعدها سبب ساز شایعات {؟!} پیرامون
 "خوئینی‌ها" شد.
 "خوئینی‌ها" در همین ایام توسط ساواک دستگیر می شود. بازجویی‌های او نیز بسیار
 قابل تأمل است. نوع اظهار نظرهای "خوئینی‌ها" پیرامون "بهشتی" و "رفسنجانی" و... پس
 از انقلاب بحثهای زیادی را برانگیخت.
 "خوئینی‌ها" در این بازجویی‌ها به شدّت به "هاشمی"، "بهشتی"، "مطهری" و... حمله
 می کند و آنها را سازشکار و غیرانقلابی می داند.
 برخی این اظهارات "خوئینی‌ها" را به سبب تلاش او برای فریب دادن دستگاه می دانند
 و برخی دیگر این مطالب را اعتقاد "خوئینی‌ها" به عنوان چهره‌ای رادیکال ارزیابی
 می کنند.

به هر حال "خوئینی‌ها" ابتداء به اعدام و بعد به 15 سال زندان محکوم شد. این محکومیت به شدت باعث اشتها "خوئینی‌ها" در میان مبارزین شد. اما... وی تحت فشار سازمانهای بین‌المللی به همراه 343 نفر دیگر از زندان آزاد شد... پس از پیروزی انقلاب، "موسوی خوئینی‌ها" که به واسطه‌ی رابطه بسیار نزدیک با مرحوم "سید احمد خمینی" از نیروهای معتمد "امام" ارزیابی می‌شد با فرمان "امام" به نمایندگی آن حضرت در صدا و سیما منصوب شد... مهمترین واقعه‌ای که نقطه‌ی عطف زندگی سیاسی این روحانی پر حرارت و پرنفوذ شد، موضوع فتح لانه‌ی جاسوسی {آمریکا} است... در انتخابات مجلس اول... با رأی خوبی به مجلس راه یافت... به کمیسیون سیاست خارجی رفت... یک دوره نایب رئیس اول و یک دوره نایب رئیس دوم بود... یک سال پس از پایان مجلس اول یعنی در تابستان 1364 "خوئینی‌ها" به سمت دادستان کل کشور برگزیده شد.

روزنامه‌ی سلام - 30/2/1377 :

... آنان که از مرحوم "بازرگان" عذرخواهی می‌کنند در حقیقت خود، "بازرگان"‌های کوچکی بوده و هستند که از درک انقلابی محروم بوده و هستند. مرحوم "بازرگان" مردی متدین و شریف بود، ولی از درک انقلاب ناتوان بود و به همین دلیل هم نمی‌توانست با "امام" همراه شود. مرحوم "بازرگان" در اوایل سال 57 که "امام" اعلام کرده بود "شاه" باید برود و اصلاحات و انتخابات آزاد "شاه" را قاطعانه رد کرده بود، آن مرحوم با این موضع "امام" مخالف بود و آن را اشتباه می‌دانست. یعنی هنوز آن مرد محترم درک نکرده بود که مبارزات مردم و رهبری نهضت تا کجا پیش رفته است و کار رژیم به پایان رسیده است و پذیرفتن اصلاحات و انتخابات آزاد "شاه" یعنی بر باد دادن رنج طاقت فرسای پانزده سال مبارزات ملت مسلمان ایران. مرحوم "بازرگان" پس از پیروزی انقلاب هنگامی که حضرت "امام" به توصیه‌ی امثال مرحوم "شهید مطهری" و "شهید بهشتی" پست نخست‌وزیری را به وی

پیشنهاد کردند، نمی‌پذیرفت؛ یعنی با توجه به اینکه "بختیار" هنوز خود را نخست وزیر ایران می‌دانست و امر و نهی می‌کرد و تسلیم انقلاب نشده بود، "بازرگان" حاضر نبود نخست وزیر انقلاب شود. یعنی خود را مرد شرایط انقلاب و مدیریت دوران انقلاب نمی‌دید و جالب است که بدانید در پی اصرارهای فراوان سرانجام با توسل به استخاره، این مسئولیت را قبول کرد. بدیهی است فردی با چنین خصوصیات نمی‌تواند، با "امام" و انقلاب، این راه را تا آخر طی کند.

خلاصه آنکه انقلاب نسبت به نظام سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و حتی اقتصادی رژیم شاه، چنان توفنده و ویرانگر بود که چهره‌های برجسته‌ای همچون "بازرگان" خود را مرد آن عرصه نمی‌دید. اکنون سوگند به همان خدایی که گفته‌اید همه او را می‌پرستیم دور از انصاف است، امروز مردان بزرگی را که در آن روزگار پر از اضطراب و التهاب و پر از ترور و انفجار وارد میدان شدند و کشور را نگه داشتند {؟!}، ضد انقلابهای وابسته به بیگانه را سرکوب کردند و صدها کار بزرگ و کوچک انجام دادند، مورد بی‌مهری قرار دهیم.

ریاست محترم شورای عالی انقلاب فرهنگی!

مگر جزوهای رسمی گروهک فرقان: پیاده شده‌ی تفسیرهای قرآن جناب "خوئینی‌ها" نبود.

روزنامه‌ی سلام - 14/4/1378 :

از اصفهان تماس می‌گیرم. خواستم مطرح کنید شاید گروه "سعید اسلامی" با گروه باند "مهدی هاشمی" ارتباط داشتند. لطفاً یک بررسی بشود.

سلام {به مسئولیت "محمد خوئینی‌ها":} باند یا گروه "مهدی هاشمی" از ساخته‌های دست همین "سعید اسلامی" ها در وزارت اطلاعات بود. امروز کدام باند و کدام "مهدی هاشمی"؟ عده‌ای هر کجا کم می‌آورند، موضوع را به باند "مهدی هاشمی" نسبت می‌دهند، تا هم خود را صاحب تحلیل نشان دهند، هم بر

بی‌عرضگی خود سرپوش بگذارند و هم برای سرکوب هر مخالفی بهانه‌ی مناسبی در دست داشته باشند. خدا می‌داند که "سعید اسلامی" و همفکران آدمکش او در این سالها چه جنایاتی مرتکب شده‌اند که قتل‌های زنجیره‌ای یکی از آن جنایات است.

"علی فلاحیان" - 24/8/1379 در مصاحبه با محقق:

{گلپور:} یک نکته‌ی بسیار پرسروصدا و قابل تأملی هست و آن ورود برخی از افراد یا منابع وزارت اطلاعات به مقوله‌ی ترانزیت مواد مخدر که حتی در این بحث آنطور که اشاره می‌شود دلیل دستگیری یا حداقل احضار رسمی "سعید اسلامی" توسط آقای "نیازی" بود.

{"فلاحیان":} این یک مطلب خیلی مهمی اساساً نبوده و نیست. برای اینکه وقتی می‌خواهند شبکه‌ها و باندهای بین‌المللی را شناسایی کنند یا می‌خواهند نفوذ بکنند، در باند اشرار به منظور اینکه آن فرد نفوذی بتواند اطمینان جلب کند تا آنها به اهدافشان برسند و همه‌ی عناصر را شناسایی کنند، یک مقداری ورود در آن بحث معنی پیدا می‌کند. مثل اینکه ما بعضی وقتها به افرادی پول می‌دهیم که مواد را برون بخرند، تا فروشنده را زنجیروار بشود شناسایی کرد.

چون وزارت اطلاعات موظف بود باندهای بین‌المللی را بشناسد ناچاراً مجبور بود نفوذی‌هایش را مجبوراً کمک بدهد که در ترانزیت دستگیر هم نشوند و هم اعتماد آنها را به توانایی‌های خودشان جلب کنند. مثلاً در منطقه‌ی سیستان و بلوچستان بسیاری از سران اشرار را که جنایات عدیده از قتل و آدم‌ربایی و تجاوز و... کرده بودند "سعید اسلامی" و بخشی از نیروهای وزارت با دستگیری و حتی حذف نابود کردند. خوب در راستای این که آنها سرقرار بیابند یا در تله بیفتند یا نفر عمل کننده بتواند به آنها دسترسی پیدا کند. آنها که در شبکه‌ی باندهای ترانزیت بین‌المللی اند احمق که نیستند! لازم است اعتمادشان جلب شود. معمولاً هم منابع یا پرسنل ما

بعد از اینکه وارد عملیات و معامله می شدند، حتی بعضا بعد از رد کردن چند محموله موفق می شدند به درون نفرات نشان شده‌ی اشرار نفوذ کنند و طراحی عملیات بر خورد بشود. به نظر من این بحث بهانه بود. مثل اینکه الان باید با منافقین مبارزه کرد. معلوم است برای نفوذ باید کار اطلاعاتی کرد. معنا ندارد بنشینیم آنها هر غلطی خواستند انجام بدهند. اما اینکه بعدا بی انصافی بشود و بگویند مثلا "وزارت اطلاعات خودش ترانزیت می کند نامردی است..."

{ "گلیور": } در صحبت با بعضی افراد در مقوله‌ی ترانزیت برایم سوالی پیش آمد و آن اینکه اگر آقایان دوّم خرداد می خواستند واقعا با این مقوله برخورد کنند چرا با آقای "حسین توکلی" یا همان "حسین محمدی" که اتفاقا قرابت به بیت آقای "طاهری" و خود آقای "جهانگیری" وزیر و دیگران دارد، برخورد نشد؟ مگر غده‌های سرطانی (به تعبیر آنها) فرق دارند؟

{ "فلاحیان": } ببینید. بله "حسین محمدی" هم خیلی از اشرار را زد. عرض می کنم لازمه‌ی نفوذ، جلب اعتماد است. اگر واقعا قرار بر این باشد که با نامردی اتهام بزنند بله خود این بهانه را آقای "محمدی" هم داشت.

البته "محمدی" خودش از جناح راست سازمان مجاهدین بود. وقتی هم رفت مدیر کلّ اطلاعات اصفهان شد به آقای "طاهری" و "جهانگیری" نزدیک شد و آنها رویش خیلی کار کردند ولی جذب کننده‌ی اصلی اش شیخ "عباسعلی {روحانی}" بود. این طرفیها هم با او برخورد کردند. بنابراین جذب آنها شده بود و موضعگیریهایش افتاده بود آنوری. وقتی هم دوره اش تمام شده بود و خواستم عوضش کنم، همه‌ی آنها یعنی آقای "طاهری" و "جهانگیری" و... همه موضع داشتند و دعوا راه افتاد. حتی فکر می کنم در جلسه‌ی تأمین آقای "جهانگیری" حاضر به شرکت نبود.

{ "گلیور": } آقای "جهانگیری" سمتش چه بود؟

{ "فلاحیان": } استاندار اصفهان بود. همه‌ی حرفشان این بود که چون مدیری

طرفدار ماست اینها دارند حذفش می کنند. آنها همه‌ی نگاهشان به "حسین محمدی" بود و بنابراین بعدها هم جذبش کردند. اول بردندش شهرداری. بعد هم وزارت معادن و فلزات. الان هم کار اقتصادی می کند. و در دهنش هم مزه کرد... البتّه آقای "جهانگیری" اینها آنوقتها چپ بودند، بعد که کارگزارانی شدند "محمدی" هم رفت آنجا.

رادیو دولتی لندن (بی.بی.سی) - 22/12/1378 :

"سعید حجاریان {کاشی}" در سال 1331 خورشیدی به دنیا آمد. او از رهبران دانشجویان پیرو خطّ "امام" بود که در سال 1358 سفارتخانه‌ی آمریکا را به اشغال خود درآوردند.

آقای "حجاریان" در حین تحصیل، از فعّالان راه‌اندازی روزنامه‌ی سلام بود و پس از اخذ لیسانس مکانیک توانست در 1372 در رشته‌ی علوم سیاسی با مدرک فوق لیسانس فارغ‌التحصیل شود و پس از آن در این رشته، تحصیل در دوره‌ی دکترا را آغاز کرد. پایان‌نامه‌ی او با عنوان "موعودگرایی در انقلاب ایران و روسیه" یک بررسی تطبیقی از این دو انقلاب است.

"سعید حجاریان" در حین تحصیل، مسئولیتهای خطیری در نهادهای مختلف جمهوری اسلامی به عهده گرفته است.

او در سالهای اولیه‌ی پس از انقلاب ایران بعنوان نماینده‌ی "آیت‌الله منتظری" تلاش کرد از شدت اعدامهای سیاسی در ایران پرتنش آن روزها بکاهد.

او از مؤسّسین وزارت اطلاعات بوده ولی در زمان ریاست جمهوری "اکبر رفسنجانی" از این وزارتخانه خارج شد. گفته می‌شود سابقه فعّالیّت اطلاعاتی او در شناسایی عاملین قتل‌های زنجیره‌ای مؤثر افتاده است

ریاست محترم جمهور!

"علی خاتمی" برادر حضرتعالی در ایام گذراندن دوره‌ی کارشناسی ارشد خود در رشته‌ی مهندسی صنایع یک سال و نیم در "فورت لی" نیوجرسی، به فعالیت‌های تجاری و بازرگانی اشتغال داشته است.

رفیق صمیمی "قاسم میرزایی" و "صابر تهرانی" و شریک با آنها در برخی مباحث ویژه‌ی امنیتی است.

آقای سید محمد خاتمی!

"علی ربیعی" حداقل با نام مستعار "عباد"، مشاور امنیتی ملی حضرتعالی نیز مرتبط با شبکه‌ی "صابر"، "قاسم" و "هاشم" است. او نیز برادری شاغل در دانشگاه عالی فرماندهی و ستاه سپاه {احتمالا} با نام اصلی "جعفر" {دارد. "فریدون وردی‌نژاد"، شوهرخواهر و برادرش، سمپاتها و نیروهای "عباد" تعریف می‌گردند. در دورانی که "علی اصغر حجازی" معاون "ری شهری نیک" در بررسی وزارت اطلاعات بود، "علی ربیعی" نیروی تحت امر او در اداره‌ی کل داخلی بود و پس از رفتن "محمدی گلپایگانی"، "عباد" پست او یعنی معاونت امور حقوقی و پارلمانی را به اشغال خود درآورد

در حقیقت "عباد"، "صابر" و "میثم" {حفاظت با نام اصلی "محمد تبریزی آقایی" و فعلا} شاغل در ایران خودرو {مثلت مورد اتکای حضرتعالی در پرونده‌ی رسیدگی به جرائم "سعید اسلامی" (البته با پر شدن کیفرخواست از جرائم تیم "موسوی" دوّم خرداد!) خود به عنوان تروریستهای بین‌المللی تحت تعقیب باید به دستگاه قضایی عدالت محور سپرده شوند. در زمانی که "عباد" مدیر کل اطلاعات کردستان بود، با "میثم" {اصل "تبریزی"} در پرونده‌هایی ویژه گره خورد که بعدها با عملیاتهای گانگستری "صابر" تکمیل گردید... "مجید مجیدی" {مدیر کل هماهنگی "ربیعی"}، "امیرخراسانی" یا همان "جمشید"، "سعید احمدی" باز با مستعار "جمشید" {البته "جمشید" کافی شاپ صادقیه}، "مجتبی جبل عاملی" {مدیر کل صدا و سیما} گیلان، مدیر وقت روابط عمومی صدا و سیما و مدیر وقت روابط عمومی سازمان منطقه‌ی آزاد چابهار {با نام

مستعار "علی غیاثی" شوهر خواهر مرحوم! دکتر "علی هاشمی" که نمی دانم بالأخره لیسانسش را توانسته بگیرد یا خیر؟! "علی اکبر حجازی" (برادر "علی اصغر" دفتر رهبری) {رایزن سابق ایران در اتریش و معاون فعلی جناب "محمدی عراقی" رئیس سازمان فرهنگ و ارتباط اسلامی} در سوابق امور مربوط به مثلث فوق الاشاره، جای توجه دادستانی جدی و امنیتی دارند.

رئیس محترم شورای عالی امنیت ملی!

"احمد دشتی" با نام مستعار "احمد محسنی"، همشهری شما، و دارای حمایت همه جانبه حضرت تعالی. انصافا پررو و گنده گوست. مدیر ساده‌ی آسیای میانه و روسیه در معاونت ضد جاسوسی و مدرس عادی طراح اطلاعاتی در دانشکده‌ی اطلاعات بوده است. به یمن دفاع از سیاستهای بیطرفانه‌ی حضرت تعالی در دفتر تحکیم وحدت و به اصطلاح جنبش! دانشجویی زورکی، پس از ادغام دو معاونت فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی توسط جناب "علی یونسی"، مسئول معاونت جدید التاسیس گردید. چهار نعل طرفداری از رابطه‌ی با آمریکا نموده، صراحتا "هوشنگ امیراحمدی" را از سرمایه‌های اصلی نظام در آمریکا معرفی می کند و به ساپورتش مشغول می باشد.

آقای "خاتمی"!

"علیرضا محسنی" با نام مستعار "بشیر" {احتمالا "کمالی"} معاون کوتاه مدت امنیت در دوران "ری شهری". در دوره‌ی ریاست "محمد هاشمی" بر سازمان صدا و سیما، معاون پژوهشی سازمان بوده است. بعد از جابجایی "سعید امامی" مجدداً به معاونت امنیت آمد؛ ولی به دلیل درگیری‌های شخصی با "علی یونسی" وزیر، عذرش خواسته شد. نقل کرده است که خواب دیده در اتوبوسی سبز رنگ "سعید اسلامی" را منور دیده و مطمئن است که او را شهید کرده اند! و...

جناب رئیس جمهور!

مهندس! "حمید صنوبری" اولین مدیر کل {رئیس سازمان} حفاظت وزارت

اطلاعات و مورد اعتماد شدید شیخ "محمد درون پرور" ملقب به "نیک" {با نام‌های مستعار "محمدی" و "ری شهری"}، دادستان ارتش، وزیر اطلاعات و سرپرست بعثه‌ی دفتر رهبری (امور حجّاج ایرانی) بوده است. باجناب شهید "کجویی" است. بارها نقل شده که آن شهید به اطرافیانش در مورد "حمید صنوبری" و انتسابش به آن شهید و احتمال سوءاستفاده از این بحث هشدار می‌داده است.

چون سواد ششم ابتدایی قدیم داشته و به تمسخر یا مطایبه او را مهندس می‌خوانده‌اند به همین نام {مهندس "حمید"!} معروف شده است. در طول دوران وزارت "ری شهری"، معاون حفاظت او بوده است. با "ناصر سرمدی آشنا" - (با نام مستعار "حمید سرمدی پاریسی" و نام اصلی تر ترکی...! اصالتا مراغه‌ای؛ مدیر کلّ وقت اطلاعات استان مازندران، نوچه‌ی "بشیر" {با نام اصلی "علیرضا محسنی" مسئول "علیرضا معیری" سفیر وقت ایران در پاریس!}، رفیق صمیمی "محمدعلی خان ابطحی" و "عبدالکریم احمدی" و ارادتمند دست بر سینه‌ی "مصطفی تاجزاده" و "میرحسین موسوی") که بعدها از جانب حضرت‌عالی، عضو کمیسیون ریاست جمهوری در رسیدگی به قتل‌های مشکوک گردید و به پاس خدماتش با تأکید و دستور حضرت‌عالی به عنوان رسمی سفیر جمهوری اسلامی ایران در دوشنبه‌ی تاجیکستان به استراحت مشغول می‌باشد!- در جنگ‌های شمال به شکار می‌رفته است.

یک برادر مهندس "حمید"؛ "عبّاس صنوبری" نفوذی سازمان مجاهدین خلق در سپاه پاسداران و اکنون عضو شورای اطلاعات! تحت امر "مریم رجوی" مستقر در عراق، در کنار "زهره عطریانفر" و "جواد قدیری کفرانی" و امثال ذلک به چکمه‌ی لیبی آمریکائیه‌ها مشغول است.

برادر دیگر "مهندس حمید" (احتمالاً با اسم اصلی "جواد") در اسناد وزارت اطلاعات شاغل است.

خواهر "مهندس حمید" همسر "محسن سلطانی شیرازی" با نام مستعار "محسن شریفی" مسئول حراست دفتر مقام رهبری (و فتوکپی تقریباً برابر اصل "پورنجاتی" از

لحاظ چهره!) که مدت‌ها رئیس دفتر "ری شهری" بوده است می‌باشد.
"مهندس حمید" رفاقت ریشه‌ای با قالب نفرات باند "قدیری"، "کشمیری" در
کمیته‌ی مستقر در اداره‌ی دوّم و ضدّ کودتای نقاب (پایگاه "شهید نوژه") داشته و دارد از
جمله "خسرو قنبری تهرانی"، "سعید حجّاریان کاشی"، "محمد کاظم پیرو رضوی"
داشته و دارد. در آن زمان هشدارهایی جهت عدم تحویل متهمان زن گروه‌های راست
(سلطنت طلب) جهت بازجویی به نامبرده داده شده بود.

ریاست محترم جمهور!

"مسعود صدر الاسلام" با نام اصلی "طاهری"؛ برادر شهید "طالب طاهری" یکی از سه
شهید کمیته‌ای معروف شکنجه شده توسط منافقین خلق.
شاغل در معاونت امنیّت وزارت اطلاعات و رئیس اطلاعات نیروی انتظامی جمهوری
اسلامی در دوران سرّتیپ "هدایت‌الله لطفیان" دارای سابقه‌ی بالای عملیات روی منافقین
خلق بویژه زندانیان!... پس از جابجایی از ناجا به وزارت اطلاعات بازگشت و به عنوان
مشاور "علی یونسی"، زیر بیرق "باقریان" یکی از نوچه‌های "صابر جودمردی" (معروف
به "تهرانی") به سینه‌زنی مشغول بوده است! "باقریان" مسئول فعلی بازرسی وزارت
اطلاعات، قد کوتاه و کمی تا قسمتی کوسه و خوش چهره! و داماد {...} نماینده‌ی
مجلس شورای اسلامی است!

جناب آقای "خاتمی"!

یکی دیگر از افراد رشد کرده‌ی بادکنکی در نظام امنیّتی کشور جناب آقای "تائب" با
اسم مستعار "روحانی".

مسئول فعلی کلّ اطلاعات سپاه! است. طلبه‌ی ساده و احتمالاً "فرزند خواهر آیت‌الله
"راستی کاشانی" است. شوهر دختر آقای "علی اکبر حسینی" (مجری برنامه‌ی اخلاق در
خانواده و نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی) است. متولد 1340. در سالهای 64-

65 روی جریان اکثریّت کار می‌کرد. مدّتی معاون ضدّ

جاسوسی اداره‌ی اطلاعات قم بود. سپس به مشهد رفت. مدتی قائم مقام بررسی بود. "سعید طباطبایی" متهم عضو اکثریت، همسری به نام "شیدا بهزادی" (اهل اصفهان) داشت که زیر فشار بازجویی "تائب" بر حسب ظاهر روایت با جوراب خود، خودکشی کرد. فاقد القبای لازم در شئون اجتماعی و مدیریتی است. مبانی فکری اش توهم توطئه بوده و رشدش مدیون حمایت‌های بی دریغ صنفی جناب "علی اصغر خان حجازی" # "هاشمی رفسنجانی" - 29/11/1382 در مصاحبه با خبرنگار روزنامه‌ی کیهان: {"رحمانی": "آن شبهه این است که می‌گویند درباره‌ی "سعید امامی" که با عملکردش به تشدید دشمنی اروپا کمک کرد به محاکمه‌ی اداری و تنزل رتبه اکتفا کردند، در حالیکه آقای "هاشمی" در یک مورد که پای خانواده‌ی خودشان در میان بود، یک معاون روحانی وزارت اطلاعات را ظرف 24 ساعت عوض کردند. این شبهه بی جواب باقی ماند که قضیه‌ی معاون وزارت اطلاعات چیست؟ {"هاشمی رفسنجانی": "کذب است. آن معاون با آقای "فلاحیان" اختلاف داشت و وزیر می‌خواست او را عوض کند که آنها خیال می‌کنند من گفتم.

حضرت رئیس جمهور!

"تائب" ("میثم") معاون کوتاه مدت ضد جاسوسی سردستگیری بدموقع "اصغر فخریه کاشان" معاون ارزی بانک مرکزی {با غضب شدید وزیر {"فلاحیان"} سوت شد گوشه‌ی منزل.

جالب است که "کاشان" وقتی 4 یا 5 روز بعد از بازداشت از زندان بیرون رفت، به جای منزل خود یا آشناهایش یگراست رفت به دفتر رئیس جمهور {آقای "هاشمی رفسنجانی"} و گفت من متهم و هدف نبودم. به دنبال دستگیری پسر آقای "هاشمی" هستند و سؤالاتشان حول این محور دور می‌زده است.

بعدها زمان آقای "درّی" قرار شد به سرکار خود برگردد ولی خودش نپذیرفت. اما این احتمال که "جواد آزاده" یا "مجتبی بابایی" را {بعد از اینکه جانشین "مرتضی رضایی" در اطلاعات سپاه و نهایتاً به عنوان "روحانی" رئیس اطلاعات سپاه شد؛} با هویت‌های دیگر {تحت امرصوری سردار "آقامیری" در کیسهایی بویژه در دستگیری "عزت‌الله سخّابی" که منجر به نامه‌نگاری‌اش به رئیس مجلس { "کروبی" } گردید بسیار بالاست شواهدی هم وجود دارد.

چون حتّی در همان کیس خانم "ایزابیل" # که اصولاً فراتر از بنیه‌ی سیستم اطلاعاتی کشور بود و کودنی و گيجی "تائب" را هم اگر مسامحتاً نادیده بگیریم نمی‌شد به سرانجام صحیحی برسد. "جواد آزاده" در معاونت او و تأثیرگذار روی او بود. علی‌القاعده این ضعف بانندگرایی و عدم نظارت دقیق در این مورد خاص به نظر بنده چالش جدّی و نقطه‌ی ضعف سپاه خواهد بود و در آینده خود را نشان خواهد داد.

"علی فلاّحیان" - 24/8/1379 در مصاحبه با محقّق:

{ "گلپور" : ... در مورد آقای "میثم" یا همان معاون شما که داماد آقای "حسینی"

اخلاق در خانواده است؟

{ "فلاّحیان" : اینها سه چهار نفر از بچه‌های تند چپی بودند که ولیّ فقیه اینها می‌شود

گفت همین "میثم" است.

{ "گلپور" : چپ به چه مفهومش؟

{ "فلاّحیان" : به مفهوم عامّ کلمه. "میثم" طلبه بود و به دلیل اینکه یک مقداری با

آقای "هاشمی" ارتباط داشت و همچنین دورانی که در مشهد بود، آنجا ناچاراً می‌رفت

خدمت آقا { رهبری } گزارش می‌داد یا همان که داماد آقای "حسینی" بود؛

بالاترین سطوح اقتصادی راست و چپ با او کار می‌کردند و جلسه می‌گرفتند و برخی وزراء کشور گریم می‌کردند و به محلّ اقامتش می‌رفتند؛

بعضی کیسهایی که یک مقداری حساسیت داشت به او داده می شد که مثلا" این کار را برساند به یک سامانی بدون سر و صدا. منتها ایشون دقیقا از همان کاری که به او داده می شد که به خوبی و بدور از جنجال سیاسی رسیدگی بشود، خوب می فهمید که خوب حالا باید از آن نهایت استفاده را کرد! فرض در همان کیسی که آن جلسه سؤال کردید، با نظر خود آقای "هاشمی" به ایشان داده شد. پیگیری شد. او رفت کیس را با جاهای دیگر مطرح کرد و مثلا" افرادی بیرون از مجموعه ی قانونی مثل بازرسی کل کشور یا مثلا" دفتر آقا. بالأخره تلاش می کرد که اینجوری رشد بکند. خوب آن کیس هم جنبه های حساسیتش بسیار بالا بود. آقای "هاشمی" خودش سفت معتقد بود که باید پیگیری بشود و افراد خلافکارش هر که هستند با آنها برخورد بشود. بعد "میثم" رفت کیس را باز کرد. افشاء که شد اصل کار خراب شد. یک عده ای از افراد کیس حساس بودند. تیز بودند. متوجه حساسیتها شده بودند. خراب کرد. بعد او رفت پیش آقای "هاشمی" مثلا" می گفت که من می خواهم کیس را جمع کنم، آقای "فلاحیان" نمی گذارد و بعد می رفت به دفتر آقا درست متناقض می گفت. به آقا یک چیز، به آقای "هاشمی" یک چیز به من به عنوان مسئول مستقیم یک چیز می گفت. بنابراین وقتی این بچه بازیها را در آورد کیسها را از او گرفتند. مسئله ی آنچنانی هم پیش نیامد. منتها تلاش کرد که کیس را از دست ندهد، نهایتا تصمیم شد سر و ته آن را یک جور هم بیاورد. همان چیزی که ما می گفتیم بعدها به نام خودش رفت این کار را مثلا" به خیال خودش منت سر آقای "هاشمی" می گذارد و یا مثلا" به نام دفتر آقا تمام می کند. حال آنکه کیس به آن دقیقی و مهمی را خراب کرد. بعد از این ماجرا که دید یک مقداری با این ور آن ور رفتن توانست ما را اذیت کند، شروع کرد قلدری کردن که خوب من هم قلدرتر از او. ما به ملاحظاتی تحمل کردیم کیس خرابتر نشود. دیدم می گوید من خودم به همه جا مرتبط هستم. ما هم گفتیم تو نمی توانی مرتبط باشی. از این به بعد اگر اولین ارتباط را برقرار کنی، من بر کنارت

می کنم. ایشان اولین ارتباط را که گرفت شاید باورش هم نمی شد، بر کنارش کردیم. برای من هم خیلی پرهزینه جلوه می داد. بعد از برکناری اش هم پیشنهاد شد جاهای ما بگذاریمش بویژه از طرف دفتر. ولی چون ما دیگر اطمینانی به او نداشتیم و او را انسان صادقی نمی دانستم جایی هم نگذاشتیمش.

بحث به آقای "هاشمی" هم بر نمی گشت. آقای "هاشمی" می گفت تو پدرانه و دلسوزانه برخورد می کنی در کیس. من به ایشان می گفتم نه خیر کیس خراب می شود. چون عناصری دنبال یک سری کارها بودند. یک کیس اطلاعاتی تا زمانی که تمام نشده، نباید افشا بشود و او احمقانه کیس را با افشای ارتباط با بستگان فلان مسئول خراب کرد...

رئیس محترم شورای عالی امنیت ملی !

طیف چپهای امنیت را می توان در دو طیف زیر تجزیه و تحلیل کرد :

الف) طیف "پرویز عطایی" و "میثم" {"تائب"} و "مجتبی بابایی" و امثال آن .

ب) طیف "صابر تهرانی" و "وحید جلالیان" و امثال آنها .

اگر به خروجهای بازخریدی وزارت دقت کنید، بسیاری از افراد مربوط به طیف دوّم بعد از تحولات دوّم خرداد بیرون زدند.

اگر واقعا مأمور بیگانه نبوده و به دنبال تصفیّه‌ی وزارت اطلاعات از انحرافهای! پیش آمده بودند چرا از آن بیرون زده اند و به کسب درآمدهای رانتی در مؤسّسات غالبا پوششی مسأله دارند؟

جناب آقای "خاتمی" !

در ابتدای دهه‌ی شصت و درست در اوج اقتدار سپاه به عنوان تنها نهاد امنیتی قابل اتکا در کشور، غائله‌ای در منطقه‌ی 10 سپاه به راه افتاد که در چند طیف اصلی قابل تحلیل و تجزیه می باشد:

1- طیف رزمندگان مخلصی که نسبت به بی تدبیری‌ها و بی کفایتی‌ها "محسن رضایی" و هم باندهایش در جنگ و جبهه اعتراض داشتند .

2- طیف باند خط سوّم اصفهان با محوریت "سید مهدی هاشمی" و عناصر مرتبط با واحد نهضت‌های آزادیبخش سپاه که در جهت تحکیم جایگاه "شیخ حسینعلی منتظری" در این غائله حاضر بودند.

3- طیف سیاسی موسوم به چپ، بعدها پیشتازان امنیتی نظامی در دفاع از جریان موسوم به دوّم خرداد گشتند. همانند "دوز دوزانی"، "گنجی"، "وردی نژاد"، ("شیبانی") و...

اصولا" در دیدگاه استراتژیک چپ بویژه حزب توده و اولاد نامشروعش دو تفکر جدی قابل اشاره‌ی مستند و تاریخی می‌باشد: نخست راهکارهای قهرآمیز، مسلحانه و اراهبی. دوّم راهکار نفوذ و تحکیم حضور عوامل و حقوق‌بگیرانی که ظاهر و شعارهای خود را با سیستم هدف، منطبق نشان می‌دهند.

برای مثال "هادی خانیکی" که در سازمان مجاهدین خلق در رقابت با "مسعود رجوی" داعیه‌ی رهبری داشت یا...

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

در {معاونت} بررسی {وزارت اطلاعات} با مجموعه‌ای که "پورنجاتی" کار می‌کرد، طیف "اکبر گنجی"، "عباس عبدی"، "قاسم تبریزی"، "نادر صدیقی" { "محمد علوی" } و دیگران رفقای صمیمی "سعید حجّاریان" بودند. یک "کریمی" نامی بود {احتمالا" "حسین"} که استاد جامعه‌ی مدنی بود و با "نادر صدیقی" حشر و نشر داشت... حتی نامه‌ای به "خاتمی" {حضرتعالی!} زدند که "سعید حجّاریان" و "نادر صدیقی" آموزش در آمریکا ببینند. که تا حدّی که من می‌دانم خاتمی پی‌نوشت کرده بود: با "حجّاریان" صحبت شود... "نادر صدیقی" فکر می‌کنم نامادری‌اش مترجم زبان ایتالیایی بوده است.

روزنامه‌ی آریا - 17/4/1378 :

روزنامه‌ی سلام به نقل از یکی از خوانندگانش نوشت: "لطفا توضیح بدهید آقای

"سعید حجاریان" قبل از پیوستن به جرگه‌ی مطبوعات، در وزارت اطلاعات چه نقشی در طراحی جنایتهای قبلی داشتند؟
سلام: آقای "حجاریان" در زمان جناب آقای "ری شهری" در وزارت اطلاعات بوده است و پس از ایشان، تعداد زیادی از نیروهای باسابقه و کیفی از قبیل آقای "حجاریان" از وزارت اطلاعات بیرون آمدند.

روزنامه‌ی حیات نو - 11/8/1381 :

... {"سعید حجاریان کاشی"} گفت: ... یکی از انتقادات من به آقای "خاتمی" این است که ایشان سیاستمدار نیست و صرفاً اندیشمند است و همیشه به سیاستمدارها انتقاد می‌کند. "حجاریان" گفت: به نظر من معنا ندارد رئیس جمهور سیاستمدار نباشد. رئیس جمهور باید سیاست‌ورزی کند. باید تدبیر مدن کند. "خاتمی" باید احساس کند که مسئول پروژه‌ی دموکراتیزاسیون است و با پذیرش این نقش برای خود پروژه را پیش برد. "خاتمی" دغدغه دارد، ولی از ابزار لازم برای رفع دغدغه‌های خود استفاده کند. وی با اشاره به اینکه "خاتمی" از نظر اجرایی فرصت سوز ولی فرهنگ ساز است افزود: یک بار فال حافظی برای "خاتمی" گرفتم. غزلی به این مطلع آمد:

ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی

اسباب جمع داری و کاری نمی‌کنی {!؟}

جناب رئیس جمهور!

آقایانی که به دنبال مسموم کردن شیرینی‌های اهدایی به عناصر ضدانقلاب نظیر "مدنی" بودند و امروزه سردمدار مبارزه با خشونت و عملیتهای حذفی فیزیکی‌اند و شاید البته محتاج تمرین و ممارست در منزل!

آقای دادستان قاضی القضاتی که شبانه دستور حذف فیزیکی اشرار منطقه‌ی جنوب تهران می‌داد و شرط می‌گذاشت که مباشرین به چنگال مجموعه‌ی خودش

گرفتار نشوند ورنه تکذیب خواهد کرد و بعدها از حذف فیزیکی شهروندان در روزنامه‌اش به عنوان فتنه و کارهای خوارج یاد می‌کرد!

آقای سید "محمد خاتمی"!

"اکبر حجازی‌فر" معروف به "اکبر طاهری"، پادو و نوچه‌ی "سعید حجاریان کاشی".

در مقطعی مدیر کلّ التقاط (امور سازمان نفاق) در معاونت امنیّت بوده است. در حال حاضر مدّرس در دانشکده‌ی اطلاعات بوده به شدّت سیگاری، و در طول سال (زمستان و تابستان) کت و شلوارپوش؛ لاغر؛ عصبی و بدعق می‌باشد. با پیگیری‌های اینجانب، عامل اصلی طرح شایعه‌ی نگارش شنود اشباح توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی در جاهای مختلف بوده است.

جناب "علی خان ربیعی" مشاور امنیّت ملّی حضرت‌تعالی که در گرفتن دیپلم خود حاضر به پذیرش انواع مفاسد و تقلّب گشته بود، کتاب "زنده باد فساد" و "مطالعات امنیّت ملّی" درباره بحرانهای اجتماعی و سیاسی، بی‌ثباتی‌های مزمن، منابع کم، مدیریّت ضعیف، ناامنی‌های فرهنگی و اجتماعی و آثار به جا مانده از استعمار و امثال آن می‌نگارد و به عنوان دبیر ستاد ارتقای سلامت نظام اداری کشور و مبارزه با فساد به سخنرانی می‌پردازد. "ربیعی" در کتاب زنده باد فساد این اعتقاد را بروز می‌دهد که: کشورهای جهان سوّم خصوصیات مشترکی دارند که یکی از آنها همین مسأله‌ی فساد است. اصولاً "سطح فساد از طبقه‌ی پایین‌تر اداری شروع می‌شود و هر چه مراتب اداری بالاتر رود سطح فساد نیز بیشتر می‌شود و نهایتاً حضرتش پیشنهادات و راهکارهای لازم را برای مبارزه با فساد در نهادهای گوناگون متذکّر می‌گردد!

این پیام حضرت‌تعالی (به عنوان "خاتمی" رئیس‌جمهور) را به همایش ارتقای سلامت و مبارزه با فساد اداری قرائت می‌کند که "بیماری مهلک فساد اجتماعی و اداری صرفاً با بخشنامه و تبلیغات سیاسی درمان نمی‌شود."

"علی خان ربیعی" در حالی این جملات ظاهراً زیبای شما را می‌خواند که

خودش "نوجه زدگی" و "آقازدگی" را از عوامل فساد در جامعه برمی شمرد.

به راستی اگر خود شما جناب "خاتمی" مبتلای به این عامل فساد یعنی "نوجه زدگی" نبودید پیام شما را جناب "ربیعی" می خواند؟! جناب "ربیعی" که فرزند خود "صالح" را با رانت خود این سو و آن سو می کشد، برای درمان همسرش در کلینیکهای لندن، خواهر همسر خود را با بودجه تنخواه‌های وزارت اطلاعات و شورای امنیت به انگلستان می کشاند، بیماری آقازدگی ندارد؟! یا خانم زدگی؟! جالب اینجاست که از باب نمونه موتور هزار سی سی مورد استفاده در ترور مشکوک "حجاریان" حکم به امضای "قریشی" معاون جناب "ربیعی" در شورای امنیت ملی داشت و در همان شورا مسئولیت پیگیری این اقدام جنایتکارانه با پیگیری مجدانه‌ی ایشان (تأکید می کنم درست در همان شورا!) و با تقسیم کار امنیتی و قضایی و با محوریت معاونت‌هایش و از جمله جناب "قریشی" توسط نامبرده صورت می گرفت.

قدرت سازماندهی و مدیریت ضد فساد را عشق است! هبذا!

روزنامه‌ی صبح امروز در مورخه‌ی 23/12/1378 خود نوشت

وی { "ربیعی" } در مورد اینکه راکبین { تیراندازی کنندگان به عضو شورای شهر تهران } با موتور 1000 سی سی تردد می کرده‌اند، گفت: احتمال اینکه آنها با کارت جعلی تردد کرده باشند، بسیار زیاد است. {؟!}

همین آقای "عباد" { "علی ربیعی" } مگر با طیفش و با هدایت "امیر شهیدی" { "علی منفرد" } و با استفاده از "منصور" و "موسوی" "سعید شاهسوندی" را از اعدام حتمی نجات ندادند و چند صد هزار دلار برای راه اندازی کتابفروشی اش در آلمان و خروج و اسکانش هزینه نکردند؟

امثال اینها با این سطح برادری با مجاهدین خلق و نجات دانه درشت‌هایشان و فک و فامیلها و هم تشکیلات‌هایشان شده‌اند، مردمسالار، امثال "سعید امامی" و نیروهایش شدند نیروهای جاسوس و در عین حال! خودسر. اگر در مورد این اتهامات از "سعید

اسلامی "اعاده‌ی حیثیت نشود که فکر نمی‌کنم مفهومی برای شرافت در این آقایان بتوان جستجو کرد.

رئیس محترم شورای عالی انقلاب فرهنگی !

آقای "نادر صدیقی" پروفیسور مقاله‌نویس در روزنامه‌های زنجیره‌ای و دارای هویت "محمد علوی" که زیر مجموعه‌ی "سعید حجاریان کاشی" است. دارای روابط بسیار نزدیک کاری با "حسین شریعتمداری" است. در دورانی که "علی اکبر باوند" ("مجتبی بابایی") مسئول ایستگاه آذربایجان بود، هر دوی آنان با بخشی از عناصر چپنی و نیروهای سرهنگ "دودایف" و برخی سران آذربایجان وارد مذاکره شدند. خود "نادر صدیقی" پیام آور "سعید حجاریان" به پرسنل عملیات امنیت بود که لاتها و اراذل و اوباش را می‌خواستند دشمن گرم. ولی خط ندهید سیاسی‌ها و عقبه‌دارهای خارجی را بزنند!

"جواد عبابافها" معروف به "یاسر" رفیق صمیمی "قاسم میرزایی" و نوچه‌ی او در حراست هما (هواپیمایی ملی ایران) در حال حاضر مشاور "حاجی" (وزیر) و مدیر کل حراست آموزش و پرورش می‌باشد.

جناب آقای "خاتمی" !

عملیات ویژه‌ی امنیتی توسط اولین مسئول آن یعنی "حمید نقاشیان" راه‌اندازی شد. توسط یکی از نیروهای حزب اللهی به نام حاج "رضا صابری" سر و سامان معقول گرفت. از حوالی 63-64 تیم "احمد شجاعی" آمدند و حوالی ابتدای 67 دوباره حاج "رضا صابری" آمد. معاونی به نام "کمال" بود که VIP فرودگاه باید باشد. "محمد کریمی" برادر "داود" در تیم "احمد شجاعی" بوده و هست .

شهید "شاهچراغی" با نام مستعار "احمدی"، معاون وزیر راه و رئیس سازمان هواپیمایی کشوری، فارغ‌التحصیل از آمریکا، رئیس دانشکده‌ی اطلاعات و در زمان

"ری شهری" معاون اطلاعات خارجی بوده است.
{احتمالا "حسین" نوروژی؛ روحانی مدیر کلّ فعلی اطلاعات قم که قبلا "مدّتها در ایستگاه اطلاعاتی یمن کار کرده بوده است.

ریاست محترم شورای عالی امنیت ملی کشور !

یادآوری می‌کنم بعد از "شهیدی"، "بشیر" و بعد از "بشیر"، "هاشم علوی" ("علی هاشمی") معاون امنیت وزارت اطلاعات بوده‌اند.

دکتر "حسین اولادی" برادر زن دکتر "محمد رضا تاجیک" (با نام مستعار دکتر "بخشی" یا "بخشیان" رئیس وقت دانشکده اطلاعات) از مرتب‌ترین نزدیک "حسین شریعتمداری" می‌باشد.

دکتر "تاجیک" پس از دوّم خرداد 1376 با اتمام تحصیلات خود در انگلستان به ایران بازگشته، مشاور شخص شما شد و در دفتر مطالعات استراتژیک حضرت تعالی به هدایت مسیرهای تحقیقاتی مشغول است.

"علوی تبار" در اتحادیه‌ی انجمن اسلامی دانش آموزی شیراز با اسم اصلی "سیمین" فعالیت می‌کرد.

جناب رئیس جمهور !

معمولا "لایه‌ی فاسد وزارت اطلاعات در امور ضدّ امنیتی اقتصادی دارای لایه‌ی پوششی بسیار قوی در وزارت راه بوده و هستند و "احمد خرم" (که رسماً سابقه‌ی جنبش مسلمانان مبارز دارد) زیر بلیط آنها و شرکتهای پوششی آنهاست.

برای مثال "صابر نظری" با اسم اصلی "بهبودی" مشاور رسمی وزارت راه است .

جناب آقای "خاتمی" !

تا به حال از خانم معروف به "زهرا رهنورد" نپرسیده‌اید چرا هویت و نام اصلی خود یعنی "زهرا کاظمی" را به فراموشی سپرده است؟ مگر ایشان برای اخذ دکترای خود از امتیاز ویژه‌ی استفاده از تبصره‌ی دانشگاه راه‌اندازی شده به دستور "امام" جهت مقابله با مدرک‌گرایی استفاده نکرده است؟

در آمریکا مشغول به چه کاری بوده است که پس از انقلاب نام "رهنورد" را برگزیده است. چرا در بعضی آثار هم "زینب بروجردی" نام مستعار اوست؟

جناب آقای "خاتمی" !

به طیف فوق‌الذکر، لابی عجیب افراد تحت هدایت جناب آقای "ری شهری نیک" را نیز می‌تواند برشمرد که در زمان‌های حساس به کمک آنها شتافته‌اند:

{احتمالا} "محمد" {حسین طارمی}؛ روحانی؛ دارای روحیه‌ی دیپلماتیک؛ در حال حاضر معاون بررسی دفتر رهبری. سفیر معروف ایران در چین، همچنین عربستان، احتمالا" ترکیه و... بوده است. همسرش در سانحه‌ی رانندگی در مدینه‌ی النبی مرحوم و در همانجا دفن گردید. در مقطعی به عنوان کاندیدا جهت ریاست برصدا و سیما مطرح بوده است. حوالی سال 1370 به وزارت اطلاعات رفته و مسئول معاونت بررسی گردید. مدیر کلی به نام "مقدم" داشته که او را با خود به داخل بیت رهبری برده است. که این "مقدم" و "بشیر" معروف دارای روابط بسیار نزدیک با مؤسسه مطبوعاتی نشر آوران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هستند...

"رضا (ناطق) نوری" فرزند "محمد"، برادرزاده‌ی "اکبر ناطق نوری" آموزش دیده‌ی نوهد، اطلاعاتی دارای گرایش چپ. در معاونت بررسی وزارت اطلاعات در دوران "علی ربیعی" احتمالا" با نام مستعار "نوروزی" تحت مسئولیتش بوده است. "عباس نوراللهیان" ("حقیقی نیک"!) معاون ویژه وزارت اطلاعات در دوران "ری شهری" روحانی ریزنقش و معاون آموزش دانشکده‌ی اطلاعات ("امام باقر(ع)"); مشاور فعلی دفتر رهبری.

"ابراهیم زادگان" با اسم مستعار "هدایت"، احتمالا" باجناب "اصغر مینائی" {از معاونان "رحمانی فضلی"} که سالهای آخر عمر تیمسار "فردوست" مسئولیت نامبرده را عهده‌دار بود.

"ابراهیم زادگان" اکنون مسئول باشگاه خبرنگاران جوان صدا و سیما می‌باشد. به شکل تخصصی! روی فراماسونری و جریانات ارامنه و مسیحیت دارای سابقه‌ی کار

اطلاعاتی است.

برادر زن نامبرده با نام "حمید صفری" از نزدیکان "اکبر ناطق نوری" و اهل نازی آباد { نیز دارای ارتباطات امنیتی است.

"مجتبی خامنه‌ای" در ساپورت "حجازی" و عناصرش مثل "تائب"، "نیازی"، "طارمی" و... محور تأثیرگذاری در بیت شده است. از طرفی به دلیل تأثیرگذاری خانواده‌ی "حداد عادل" (خانواده‌ی همسرش) در معادلات قدرت پس از فضای دوّم خرداد، این محور پررنگ‌تر گردیده است.

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

کیس "مهدی نحوی" را "مصطفی تهرانی" مدیر کلّ مشهد { معاون اطلاعات ناجا در زمان حاضر } (1383) و با هماهنگی "سعید اسلامی" که امضای نهایی "موسوی نژاد" هم پای نامه زده بود، تعریف و اجرا شد. من { "موسوی" } اعتراض داشتم که بابا طرف خانواده دارد. خانواده‌اش نمی‌توانند بعداً "سربلند کنند ولو اینکه اثبات بشود محارب و اعدامی است. انفجار در حرم "امام رضا(ع)" چیز دیگری است.

جناب رئیس جمهور!

تیمسار "ترابی‌پور" سالها مسئول حفاظت اطلاعات ارتش بود. از اعضای انجمن حجّتیّه بوده است و در انتخاب سال 76 به کلّیه‌ی مرتبّین خود اعلام کرد که به "ناطق نوری" رأی دهید چون نظر رهبری این است.

نامبرده زمینهایی را در اختیار مسئولین دفتر رهبری یعنی آقایان "گلپایگانی"،

"حجازی" و "ری شهری" قرار داد که دارای حرف و حدیث فراوان می‌باشد.

گوئیا ساخت شهرکی که خلاف مقرّرات محیط زیست و شهرداری تهران (بدلیل دارا بودن مثبت هزار و هشتصد متر ارتفاع از سطح دریا) در مناطق مرتفع شمال تهران بوده با اعطای سهم مسئولان فوق مجاز می‌گردد!

رئیس محترم جمهور!

بد نیست به دو نمونه از عملکرد سرویس اطلاعاتی شوروی که در رابطه با جناب "ری شهری نیک" قابل اشاره است بپردازم:

مورد اول:

"بیژن کبیری" سرهنگ کلاه سبز در ارتش ستمشاهی. در دوران انقلاب پادگان کلاه‌سبزه‌ها را تحویل مردم داده بود و پس از انقلاب معاون فرماندهی تیپ نوهه بود. پدر او قبل از انقلاب مسئول سازمان حزب توده در زنجان بود و عموی او فرماندهان نظامی فرقه‌ی دمکرات آذربایجان که پس از شکست آن فرقه اعدام شده بود و خود او هوادار شدید حزب توده بود. بعدها به حزب توده و سازمان مخفی آن حزب موسوم به "نوید" پیوسته بود... برادر او نیز مسئول سازمان مخفی حزب توده در زنجان شده بود. "کبیری" مستقیماً زیر نظر "مهدی پرتوی" رئیس نوید فعال بود. "کبیری" بدلائیل خاص شخصیتی و عملیاتی مورد اعتماد افراد زیادی در ارتش بود اما در عمق، فدایی حزب توده و روس محور بود.

... حزب توده نمی‌خواست که "کبیری" - که منبع مهمی بود - شناسایی شود. از طرفی سیاست استراتژیک حزب توده در آن مقطع در مورد نفوذی‌ها و بویژه "کبیری"، سرویس دادن به "ری شهری نیک" رئیس دادگاه ارتش بود تا از یک سو موقعیت آنها نزد وی و موقعیت وی نزد رهبری انقلاب اسلامی بهتر گردد.

خط انتقال داده‌ی شده‌ی حزب توده از طرف مسکو به "کبیری" این بود که پس از انتقال اطلاعات شبکه‌های مسلح طرفدار آمریکا در ارتش به "ری شهری نیک"، قبل از زمان سرکوب و دستگیری به بهانه‌ای از آنها جدا شده و کنار رود تا عدم دستگیری او توجیه شود. "کبیری" تعداد زیادی از شبکه‌های نظامی مخالف و برانداز جمهوری اسلامی را لو داد.

پس از سرکوب سه گروه از این شبکه‌ها، دیگر صلاح "نوید" این نبود که "کبیری"

آزادانه سرکار سابقش برود. زیرا شک همه را برمی‌انگیخت. پس با او امر نوید باید خود را به عنوان شخصی که تحت تعقیب حکومت است و زندگی مخفی دارد، نشان می‌داد. او موضوع را با "ری شهری نیک" در میان گذاشت. به این خاطر "ری شهری نیک" از ستاد ارتش خواست که "کبیری" را محرمانه به عنوان مأموریت به دادگاه ارتش بفرستند ولی از نظر ظاهری وانمود کنند که "کبیری" متواری شده است. بنابراین "کبیری" در محل کار حاضر نشده، تنها با "ری شهری نیک" تماس گرفت.

هویت جعلی و حساب بانکی جعلی او را آماده کرده، ماشین و خانه در اختیارش گذاشتند و با همسر و فرزندش به زندگی مخفی پرداخت. در ارتش هم شایع بود که موفق به فرار شده در نتیجه اعتماد گروه‌های سلطنت طلب به او بیشتر شد.

"کبیری" شخصی را در ایلام می‌شناخت که در کار قاچاق مرزی آدم بود و از طریق این شخص با جریانی برخورد کرد که پی برد سرنخ این جریان به "قطب زاده" برمی‌گردد و سرانجام با "قطب زاده" ملاقات کرد. معرف "کبیری" بسیار مورد اعتماد "قطب زاده" بود. "کبیری" خود را به عنوان یکی از اعضای شورای مرکزی یک سازمان گسترده‌ی نظامی که افسران زیادی در اختیار دارد، معرفی می‌کند. اعتماد "قطب زاده" جلب می‌شود. صحبت‌هایی در ارتباط با کودتا و چگونگی انجام آن صورت می‌گیرد. "قطب زاده" خواهان دیدار با مسئول سازمان نظامی "کبیری" می‌شود. "کبیری" ماجرا را به مسئول خود در سازمان نظامی یعنی "پرتوی" می‌گوید.

راهکار "پرتوی" این است که از "عطاریان" استفاده کنید و به "ری شهری نیک" نیز همین پیشنهاد را بدهید و موافقت او را نیز جلب کنید.

از سوی دیگر مدتی بود که "عطاریان" به دستور حزب با "نیک" ارتباط مستقیم و جداگانه برقرار کرده بود، ولی ظاهراً "کبیری" از این مسئله اطلاع نداشت.

به هر حال، ماجرا به طور کامل با "ری شهری" در میان گذاشته می‌شود و "ری شهری نیک" نیز بدلائل نامشخص! با این طرح موافقت می‌کند. "کبیری"، "عطاریان" را به عنوان مسئول سازمان خود به "قطب زاده" معرفی می‌کند. "قطب

زاده " نیز اعتماد می کند و طرح خود را توضیح می دهد و می گوید که رئیس یکی از ارکان ستاد ارتش - احتمالاً " رکن 3 یا رکن 5 - با او ارتباط دارد و آنها به امکانات توپخانه‌ی اطراف تهران و خانه‌ای در جماران مشرف به خانه‌ی { "امام } خمینی " و... مجهز هستند و با خارج از کشور ارتباط دارند.

با "اولاف پالمه" تماس گرفته و با آیت الله العظمی "شریعتمداری" و بازار هماهنگ هستند.

"قطب زاده" طرح نهایی کودتا را به این شرح ارائه می دهد که جلسات شورای عالی دفاع هر چند وقت یک بار در خانه‌ی { "امام } خمینی " برگزار می شود. آنها در همان زمان خانه را با توپخانه می کوبند و مراکز حسّاس را تصرف می کنند. "شریعتمداری" نیز در رادیو تلویزیون این عملیات را تأیید می کند و کودتا صورت می گیرد. یعنی یک کودتای واقعی که { "امام } خمینی " و مسئولان کشته می شوند و یک کودتای ظاهری که به هواداری و خونخواهی از "امام" ، کودتاچیان را مثلاً "سرکوب کرده اند و نهایتاً "شریعتمداری" به طرفداری از کودتاچیان و "قطب زاده" ؛ از صدا و سیما صحبت می کند و "قطب زاده" می گفت با آیت الله "زنجانی" نیز تماس گرفته و تأیید او را هم دارد. "کبیری" و "عطّاریان" گزارش این عملیات را به "ری شهری نیک" می دهند و او نیز ماجرا را به { "امام } خمینی " می رساند. { "امام } خمینی " نمی پذیرد و خواستار سند می گردد.

"ری شهری نیک" از "کبیری" می خواهد که حرفهای "قطب زاده" را ضبط کنید. بار دیگر "کبیری" و "عطّاریان" با کیف "ضبط صوت" به منزل "قطب زاده" می روند و بعد می فهمند که دستگاه خراب بوده و گفته‌ای را ضبط نکرده است. مجبوراً بار دیگر می روند و این بار متن صحبت‌های خود با "قطب زاده" را ضبط کرده و "ری شهری نیک" آن را به { "امام } خمینی " تحویل می دهد.

"قطب زاده" در سه مرحله سه وجه پانصد هزار تومانی به "کبیری" و "عطّاریان"

می‌دهد و آنها، این مبالغ را به "ری شهری" می‌دهند. "قطب‌زاده" از آنها خواسته بود که در جنوب، یکی از بنادر را شناسایی کنند که برای آنها از خارج اسلحه بفرستند و بلافاصله امکاناتی نیز از سوی "ری شهری نیک" در اختیار "کبیری" و "عطاریان" گذاشته می‌شود. در لحظه‌ی قطعی، تصمیم جمهوری اسلامی به جمع کردن قضیه می‌گردد که همه را دستگیر می‌کنند... "قطب‌زاده" انکار می‌کند. به دستور "ری شهری"، "کبیری" را به عنوان زندانی با "قطب‌زاده" روبرو می‌کنند که "قطب‌زاده" مجبور به اعتراف می‌شود. بعد از این جریان دوباره "کبیری" مخفی می‌شود. ظاهراً یک گاوداری و چند میلیون تومان سرمایه از طریق "ری شهری نیک" در اختیار "کبیری" قرار گرفته و از سوی نیز به واحد اطلاعات سپاه جهت همکاری معرفی می‌شود... که شبکه‌ی دیگری را نیز ضربه زده باشد...

مورد دوم: در مرداد ماه 1359

"کیانوری" در جلسه‌ی مشترک خود با "رحمان هاتفی" {معروف به "حیدر مهرگان"} "مهدی پرتوی" و "علی خدایی" مطرح می‌کند که یک جریان براندازی و بمب‌گذاری را شناسایی کرده و تاکنون هر اطلاعاتی از آنها به دادستانی داده است، نتوانسته‌اند درست برخورد کنند. حتی چند نفر را هم دستگیر کرده‌اند، ولی موفق نشده‌اند تا ریشه، جریان را پیگیری کنند. آنها نیز به کارشان ادامه می‌دهند و نیز می‌گویند که اکنون شخصی ساواکی که با شبکه‌ی براندازی وابسته به خارج رابطه دارد، شناسایی شده که قرار است در نماز جمعه بمب‌گذاری کنند! "کیانوری" می‌گوید که شخصاً با {شهید} قدوسی "دادستان صحبت کرده است که چون شما ناتوان هستید اجازه دهید که آنها یعنی {گروهک} حزب توده این کار را تمام کنند و {شهید} قدوسی نیز موافقت کرده و از این رو قرار شده {مهدی} پرتوی "مسئله را سازماندهی کند که این شخص را دستگیر کرده و در بازجویی آن با دادستانی مشارکت داشته باشند. قرار بر این شد که نوید {سازمان مخفی و نظامی گروهک محارب حزب توده} به اتفاق دادستانی، این شخص را دستگیر کند، اما

بازجویی از او را به تنهایی انجام دهد. شخص "کیانوری" یک باغ را به عنوان محلّ حبس و بازجویی انتخاب کرد. همان شب منزل آن شخص را تحت نظر قرار دادند که این فرد ساواکی بمب گذار در نماز جمعه! فرار نکند.

صبح روز بعد "کیانوری" تلفنی با "پرتوی" قرار می‌گذارد. روز بعد "پرتوی" سوار بر ماشین و همچنین همراه با افراد مسلّح از سازمان مخفی خود سرملقات "کیانوری" حاضر می‌شوند و "کیانوری" آنها را مستقیماً به محلّ دادستانی انقلاب می‌برد! در آنجا "کیانوری" ماشین دادستانی را سوار می‌شود و "پرتوی" و دیگران با ماشین متعلّق به نوید به دنبال آنها. در مقابل درب خانه‌ی ساواکی مورد نظر، "کیانوری" و نماینده‌ی دادستانی و پاسدارای، همچنین "پرتوی" و دوستانش دنبال آنها پیاده می‌شوند.

"کیانوری" محل را نشان می‌دهد. پس از بازرسی محل و انبار، آن فرد را در ماشین دادستانی می‌گذارند. چند ماشین دادستانی و همچنین ماشین سازمان مخفی {گروهک} حزب توده به دنبال هم می‌روند. وقتی به محلّ دادستانی می‌رسند، "کیانوری" آنها را ترک می‌کند. "پرتوی" و دوستانش را منتظر می‌گذارند که آن فرد را از دادستانی برای بازجویی تحویل بگیرند تا آنها به مدّت 24 ساعت از او بازجویی کنند و پس از کسب اطلاعات، او را به دادستانی بازگردانند. عصر آن روز فرد ساواکی را تحویل "پرتوی" می‌دهند و رسید می‌گیرند و یک پاسدار را نیز همراه او می‌فرستند، چون "کیانوری" مکان را مشخص نکرده بود. "پرتوی" از خانه‌ای که قصد داشتند برای چاپخانه‌ی مخفی استفاده کنند ولی محلّ آن لو رفته بود و معلوم شده بود که در اختیار گروهک حزب توده بوده است و نیز زیرزمین آن مجهز به اکوستیک بوده، استفاده می‌کند. زندانی را با چشم بند همراه یک پاسدار به آنجا می‌برند. از ماشین شخصی که صاحب آن مکان بود استفاده می‌کنند. سلاحها نیز در صندوق عقب همان ماشین بود. بازجویی را در زیرزمین خانه شروع می‌کنند. در همان ابتدای بازجویی، کمیته‌ی آن محل به خانه هجوم برده، توضیحات افراد را مؤثّر نمی‌بینند و

تمام افراد را با همان ساواکی به کمیته‌ی انقلاب می‌برند.

در حین بازرسی خانه توسط کمیته، "پرتوی" از فرصت استفاده کرده و به اعضای سازمان مخفی می‌گوید که نام مستعار بدهند و بگویند از دادستانی مأموریت دارند و سخن دیگری نگویند. آنها را به کمیته می‌برند و پس از آن دو روز، به اوین منتقل می‌شوند. در روزنامه‌ها می‌نویسند که شبکه‌ی مخفی حزب منحلّه‌ی دموکرات را دستگیر کرده و اسامی کافر - نامهای مستعار - را به عنوان اعضای حزب دموکرات منتشر می‌سازند. "علی کتانی" با آن فرد ساواکی حدود یک هفته در یک سلول زندانی می‌شوند و آن ساواکی که نمی‌دانست "علی کتانی" نیز با آن گروه بازجویی بوده است، دوست و صمیمی می‌شوند. "کتانی" اطلاعاتی از آن فرد می‌گیرد و سپس طی یک نامه به دادستانی می‌دهد. فرد ساواکی در همان دوران اعدام می‌شود.

از سویی، "عمویی" مرتباً برای آزادی افراد سازمان مخفی به دادستانی می‌رود و با {"شهید} لاجوردی" صحبت می‌کند.

{"شهید} لاجوردی" می‌گوید که این افراد باید محاکمه شوند چون اعمال غیرقانونی انجام داده و اسامی مستعار داده‌اند.

پس از دو ماه از دستگیری، یک نفر از این گروه توسط یک پاسدار زندانبان شناسایی می‌شود... پس از عکس گرفتن و انگشت‌نگاری و ثبت مشخصات با گذشت چهار ماه زندان همه آزاد می‌شود (از جمله خود "علی کتانی"، "عبّاس خردمند"، "مهدی پرتوی").

بعدها در دوره‌ی بازجویی‌های پس از دستگیری اعضای گروهک توده در سال 1362 مشخص شد که ساواکی مورد اشاره، عضو اداره‌ی هفتم ساواک و مسئول نصب دستگاه استراق سمع در سفارت شوروی زمان طاغوت بود.

از این رو برای "کیانوری" مهم بود که در این رابطه اطلاعات را خود {گروهک}

حزب توده به دست آورده و به اربابانش در شوروی بدهد.

جناب آقای "خاتمی" !

"کیانوری" در نامه‌ای تحت عنوان ارزیابی ما از شرایط که در 75 صفحه روی پرونده‌اش در اختیار "مرتضی هاشمی" در وزارت اطلاعات است و با تمام وجود از حضرت‌تعالی و باند مورد حمایت شما به عنوان پتانسیل اصلی در رفرم دفاع می‌کند و به اپوزیسیون و محاربین خارج از کشور (بویژه چپ‌های اروپایی محور) خطّ حمایت از شما و آراء سیاسی‌تان را پررنگ می‌کند.

"بابک امیرخسروی" عضو مرکزیت توده و عضو حزب دمکراتیک مستقر در فرانسه که با "حسن شریعتمداری" و "بیژن حکمت" و امثالهم بر علیه حکومت فقاقت و مبانی جمهوری اسلامی به کار مشغولند، در پاسخ به این سؤال که چرا از "خاتمی" دفاع می‌کنند، گفت: "خاتمی" بهترین سرپل امروز و فرداست.

زمانی که در سال 77 "سعید حجاریان کاشی" مشاور عالی‌رتبه ی حضرت‌تعالی در مقاله‌ای به عنوان تفسیر ما از ولایت (منتشر شده در هفته‌نامه‌ی منافقین انقلاب اسلامی عصر ما) به بیان مواضع و استراتژی طیف حمایت‌گران شما پرداخته بود، "فرخ نگهدار" عنصر مطرح جریان چپ و مورد حمایت سوسیال دمکراتها در مقاله‌ی تحلیلی خود بر مطلب "حجاریان" نوشت: فاصله‌ی ما با شما حداکثر 5 سال است و در نفی اسلامیت و دین محوری 5 سال دیگر به بنده و همفکرانم خواهید رسید.

تا چه دیوید که خاتم ز سلیمان طلبید

یا چه گبرید که آزارِ مسلمان طلبید

خلق دیوانه و از محنتِ دیوان در بند

وین عجبر که ز دیوان، زر دیوان طلبید

خون رهبان که شود کشته، ز رهبان خواهید

راه رهبان که بود مرده، ز رهبان طلبید

به سنان از سرمیدان سر مردان جوید
بخدنگ از بن پیکان، سر نیکان طلبید
خوک شکلید و حدیث از خر عیسی رانید
دیو طبعید و همه ملک سلیمان طلبید
تا در آفاق زیند آتش بیداد به تیغ
آتش از چشمه‌ی خورشید درخشان طلبید
قیمت دل شناسید و ز هر قصابی
دل پر خون و جگر پاره‌ی بریان طلبید
همچو شیطان همه در غارت ایمان کوشید
لیک این مان بترست از همه، کایمان طلبید
خبر یوسف گمگشته ز گرگان پرسید
صبر ایوب بلا دیده ز کرمان طلبید
آن سیاوش که قتلش به جوانی کردید
خونش ای طایفه، امروز ز پیران طلبید
تاختن بر سر بیژن ز پی زال برید
وانگه از زال، زر سام نریمان طلبید
دخل هر ماهه‌ی انجم ز طبایع خواهید
خرج هر روزه‌ی اجرام، ز ارکان طلبید
دیه‌ی خون نریمان ز کریمان خواهید
حاصل ملکت ساسان ز خراسان طلبید!؛

بخش دوّم :

قتلهای زنجیره‌ای

ترک مال و ترک نام و ترک جان
در ره معشوق اوّل منزل است

روزنامه‌ی سلام - 26/1/1377 :

... سلام: ... دولت و ملت باید هوشیار باشند که **"اولا"** عناصری که نه **"خاتمی"** و جبهه‌ی **"خاتمی"** را قبول دارند و نه جبهه‌ی انحصار را، در این قلعه نفوذ نکنند... و **"ثانیا"** گروهی که طرفدار مکتب خشونت و **"نصرت به رعب"** هستند را نیز ناکام بگذارند و دست فتنه‌گرها را باز نکنند.

روزنامه‌ی سلام - 1/2/1377 :

سلام... تمام نهادهای وابسته به قدرت در دوره‌ی چهارم بسیج شد که یک جناح را از صحنه‌ی سیاسی کشور حذف کند و شرایط داخلی و خارجی هم کمک کرد تا جریان حاکم پیروز شد.

ولی در دوره‌ی هفتم ریاست جمهوری، با وجود اینکه باز هم مهمترین بخش‌های قدرت حاکم بر کشور برای پیروزی یک فرد خاص بسیج شدند، با این حال شکست خوردند و مردم به بهترین شکل، قدرت و اراده‌ی خود را در برابر مراکز قدرت نشان دادند...

روزنامه‌ی سلام - 1/2/1377 :

یادداشت سیاسی ... دوّم خرداد از یک منظر نفی خشونت و راههای غیرقانونی بود. شاید همه‌ی صاحب‌نظران بر این دیدگاه اتفاق نظر دارند ولی باید توجه کرد که نفی خشونت تنها به نفی و محکوم کردن افراد خشن در جناح مخالف محدود نمی‌شود. نفی خشونت به معنای پرهیز از مقدمات خشونت هم هست. بخشی از مسئولیت قتل‌ی که به واسطه‌ی تحریک کردن قاتل از طرف مقتول رخ داده به عهده‌ی مقتول است ... آنان که قصد مقایسه‌ی وضعیّت فعلی با چهار دهه‌ی قبل را دارند و بصورت

بسیط نسخه‌های انقلابی می‌پیچند، درک واقعی از جامعه ندارند. جامعه‌ی امروز ما بیش از تعداد با سوادان دهه‌ی سی، افرادی با تحصیلات دانشگاهی دارد. در چنین جامعه‌ای مطلقاً امکان سرکوب چون چهاردهه‌ی قبل وجود ندارد. تحولات اساسی اجتماعی مانع کاربرد موفق چنین شیوه‌هایی است. بدین خاطر هیچگاه نباید بکارگیری چنین شیوه‌هایی را ناآگاهانه تشویق کنیم...

آنان که فکر می‌کنند دوّم خرداد پایان کار است و سریع باید به نتیجه {چه نتیجه‌ای؟!} رسید، سخت در اشتباهند... دوّم خرداد تنها ابتدای راه است. راهی که زمینه را برای حضور مؤثر اجتماعی فراهم می‌کند. اگر بیش از یک قرن است که برای حاکمیت قانون مبارزه می‌کنیم {همذات‌پنداری با کدام طیف مشروطه خواه؟!} حتماً مشکلاتی وجود داشته که موفقیت حاصل نشده و قطعاً این مشکلات چنان است که تحقق چند ماهه و حتی چند ساله‌ی این هدف را غیرممکن می‌کند.

فرصتی پیش روی ماست. آیندگان ما را مسئول خواهند دانست. در غیاب نهادهای مدنی قوی از جمله احزاب، وظیفه‌ی کلّیه‌ی صاحب‌نظران است که بار مسئولیت این راه را بر دوش گیرند تا خدای نکرده، آنچه را که به دست آمده به امید دستاوردهای بیشتر، دستاوردهایی که در کوتاه مدّت تحقق نیافتنی است، از دست ندهیم. {!}

ریاست محترم شورای عالی امنیت ملی !

بنده بنا بر برخی مستندات و شواهد و قرائن و با توجه به عناصر بی‌ربط دستگیر شده در پرونده، سایه‌ی "صابر تهرانی" را در متلاشی نمودن اداره‌ی کلّ التقاط معاونت امنیت وزارت اطلاعات می‌بینم که می‌تواند ناشی از تیات مختلف او اعم از حذف رقبای کاری در بحث مقابله با سازمان منافقین و یا هماهنگی با منافقین باشد.

در هر دو صورت او به هدف خود رسیده و با تأیید و تأکید حضرت‌تعالی نه تنها به ریاست این اداره‌ی کل رسید بلکه قائم مقام معاون امنیت نیز گشت.

چینش نیروهای گلچین شده و همکار او در جنایتهای بین‌المللی آنهم به عنوان

عملیاتهای اطلاعاتی (البته با استفاده‌ی علنی از امکانات وزارتخارجه و پاسپورتهای خدمت!) نظیر "علی باطنی" و... خود گواه روشنی بر این نیت کثیف می‌باشد. برای مثال اخراج "برزگر" (مدیر کل فرق و مذاهب) توسط "جواد آزاده"، دستگیری بی‌ارتباط "مجیدی" و "صداقت" به عنوان دو مدیر کل قویّ معاونت امنیت پس از راکد شدن سطح پرونده روی "موسوی" (باز به عنوان مدیر کل التقاط) و زهر چشم گرفتن از بسیاری پرسنل قوی این مجموعه به طرق احضار، بازداشت یا به رخ کشیدن تک نویسی‌های جعلی و غیر جعلی، معاونت فوق را عملاً "پوکانده و متلاشی کرد و سپس با تلاش پاک و بی‌غرض! دوستان صمیمی شما، یعنی "علی هاشمی" و "صابر جودمردی" از نو و مطابق با خواست شما طراچی و مسئولیت گذاری شد.

جناب آقای "خاتمی"!

"مهدی ریاحی" که از سال 72 تا سال 77 بدلائل مشخصی از وزارت اطلاعات فاصله گرفته بود. چون قبلاً رئیس منابع معاونت اطلاعات خارجی بود و اشراف روی بخشی از منابع داشت، مورد توجه "موسوی" قرار گرفت. "مهدی ریاحی" به اینجانب شخصاً اعلام کرد: "موسوی" به منزل ما آمد و سر بسته عنوان کرد اگر بخواهیم کار قوی و تمیز بکنیم پای کار هستی یا نه؟ من {"مهدی"} چون می‌دانستم که او به شدت به "خاتمی" ارادتمند است و روابطش با طیف چپ است و از طرفی با تجربه‌های زمان جنگ و بعد از آن؛ روی حکم رهبری از لحاظ جواز شرعی آن تأکید گفتم: اگر آقا {رهبری} صلاح بدانند و خودش بخواهد تا {ترور تمیز} خود "خاتمی" هم هستم مثل آب خوردن. چون می‌دانستم در هر دو بعد {حکم رهبری و حمایت او از جریان "خاتمی"} ناامید می‌شود این جمله را گفتم.

بعدها فهمیدم متأسفانه با حمایت مستقیم وزیر این کارها را به جای منابع با بدنه‌ی وزارت اطلاعات انجام داد.

"مهدی ریاحی" در بخش دیگری از اظهاراتش به اینجانب افزود: "تقریباً سه روز قبل از دستگیری "موسوی" مجدداً منزل اینجانب آمد. از او سؤال کردم چرا اینکار را کردی؟ گفت: "دری" {وزیر اطلاعات} گفته، اما حالا می گوید من نیستم... تحلیل اصلی "موسوی" آن شب این بود که ورای این مدنی ها، امنیتی ها هستند که با این حذفها، آنها از دور و بر "خاتمی" کنار می روند و کار مملکت روی غلطک می افتد. دلیل هم داشت به این عنوان که سر قتل اوّلی اطلاعاتیه درست کردند. در قتل دوّمی: نامه نگاری کردند؛ ولی در نوبت آخری شروع کردند اسمها را هم از پای نامه پس گرفتند...

به نظر من دلیلی نداشت که بدون هماهنگی اوّلیه با وزیر، حتی جلسه ای با من در اوّل بحث می گذاشت...

به نظر من آنچه که وزیر نمی فهمید این بود که برخی روشهای اطلاعاتی مثل کورتون است. اگر محدود و به جا چند بار هم استفاده شود مفید است. ولی اگر متداوم بشود پوکی استخوان می آورد.

مثلاً "فرض کنیم عده ای از منافقین {خلق} در پاکستان با نهایت کار رعایت حفاظت، خانه های تروریستی امن ایجاد کردند و هر از چندی نفوذهای عملیاتی می کردند. خود دولت پاکستان هم در مسیر سیاست حمایت از آنها نبود. منافقین هماهنگی هایشان با سرویسهای دیگر بود. خوب حالا فرضاً "بنده و بخشی از منابعم با یک عملیات اطلاعاتی در یک شب همه ی خانه تیمی ها را همزمان هدف قرار دادیم. جوری شد که "ضیاء الحق" اذعان می کرد ما باید بیاییم آموزش ببینیم... یا در زمان اوج جنگ فلان خلبان پدر سوخته، هواپیمای جنگی ما را با موشک فونیکس به عراق برده و با هدایت سیا از کشور خارج کرده و در کمپهای حفاظتی تحت مراقبت آمریکائیها زندگی می کرد. تا اینکه کشته شد. تقریباً همه هم می دانستند که این قتل انتقام آن خیانت است. حالا فرض کن روزی ثابت هم بشود که من به عنوان یک ایرانی اطلاعاتی این کار را کردم. این افتخار آور است در دنیا و آخرت. فرض کن کسی

که آمده "صیاد شیرازی" را در تهران ترور کرده و حالا در یک گوشه‌ی دیگری در اروپا و آمریکا با حمایت ابرقدرتها زندگی می‌کند. حالا فرض کن اصلاً" شده مدیر مسئول یک ماهنامه، خبرنگار. یک آدم فرهنگی. من همین الان حاضریم با مرگ خودم انتقام آن جنایتش را بگیریم. اینها فرق دارد با این روشی که آقای "درّی" آن هم ناهماهنگ و بدون احکام معقول و منطقی در پیش گرفت. خوب فاجعه‌اش را هم دیدیم و حالا حالاها خواهیم دید که چه ضربه‌ای زده شد به مجموعه‌ی اطلاعات کشور... من با افتخار اعلام می‌کنم که شبکه بود دختر باکره‌ی ایرانی شکار می‌کردند با وعده و وعید و خر کردن اطرافیانش می‌بردند ازاله می‌کردند و چند هفته حیثیتش را جمعی لکه‌دار می‌کردند، چون شیعه بود. چون ایرانی بود. من با همان ردهایی بسیار محدود با یک عملیات با وجود بادیگارد دار بودن و حفاظت پیشرفته و دلالتی‌های اطلاعاتی و... جاروشان کردم در کشورهای خودشان. من شهادت بهترین دوستانم را در جنگ دیدم. خودم نسبت به مامشات وزارت در برخورد با زالوها و فراریهایی که دستشان تا آرنج به خون بهترین زنها و مردهای این مملکت آلوده بود، انتقاد داشتم اما وقتی فهم و درک مدیرها عاجز از یک سری بدیهیات باشد اینطور گند می‌خوره..."

ریاست محترم جمهور!

"مصطفی صفری" از پرسنل وزارت اطلاعات کسی بود که نامه‌ی طبقه‌بندی شده‌ی "سعید اسلامی" را به "موسوی خوئینی‌ها" داد که باعث شکایت "یونسی" از روزنامه‌ی سلام و وقایع مشکوک تیر 78 در کوی دانشگاه شد. اهل شهرری است. همکار و رفیق صمیمی داشته و دارد به نام "صادق ملک". از عناصر رادیکال و دست به اسلحه بوده است. در خرداد سال 1377 دفتر وزیر ("درّی") او را خواسته به همراه دو نفر دیگر. به او مطرح می‌کنند که "سروش" را بزن {به قتل برسان!}

نامبرده بلافاصله نزد "قاسم میرزایی" رفته و از این طریق شورای امنیت ملی و رئیس جمهوری {حضرتعالی!} را در جریان می‌گذارد با هماهنگی "قاسم" قرار بر خروجش از تهران می‌شود 20 روز بعد مجدداً "خزائی" {مسئول دفتر "درّی"} او را خواسته است.

نکته‌ی جالب اینکه در ماه رمضان سال قبلش در منزل همسرش در حوالی میدان ولیعصر به عنوان سخنران "محسن کدیور" دعوت شده بود!

باز هم جالب است که پیغام "خزائی" را بار اول "پورمحمدی" به "ملک" رسانده بوده است و جالبتر اینکه دو نفر همراه "ملک"، نیز "قاسم حقّی" و "صابر نظری" بوده‌اند.

سؤال مهم: گرای "موسوی" یا "ملک" را به عنوان عناصر عملیاتی چه کسانی به

"درّی" داده بودند؟ چون او که وزارت و پرسنلش را نمی‌شناخت!

جناب آقای "خاشمی"!

مطابق با اسناد غیرقابل انکار و مصاحبه‌های مستقیم بنده در ابتدای روی کار آمدن آقای "درّی" از تمام تیمهای عملیاتی مختلف قدیم {که علی‌القاعده غالباً چپ یا "منتظری" چی بوده‌اند} دعوت به جلسه شده بود. سیستم هم فشل شده بود. مثلاً در خود ساختمان وزارت، خودرو دزدی شده بود.

... سؤال کلیدی حلّ معمّای قتل‌های 9گانه یا رسماً 4گانه این است که "موسوی" با چه انگیزه‌ای در طراح‌ی و اجرا قرار گرفت؟ در آن شرایط! چرا به جای اینکه حفاظت ناجا یا استانداری فارس را بگیرد، ماند و چنین عمل کرد؟ ولو با هماهنگی "درّی" ... به نظر می‌آید تحلیلهای روزنامه‌ی سلام و "خوئینی‌ها" که تقابل مافیای قدرت با رأی ملت؛ هیچ مدرک و سرنخ و مستمسکی نداشتند پس متصوّر هست که سناریویی طراح‌ی کردند تا ولو با قربانی کردن "موسوی" به صحّت آن تحلیلها برسانند.

چون حقیقتاً بغض به آقای "رفسنجانی هاشمی" را غالب اینها دیگر بیمارشان کرده بود. به بسیاری از متّهمین احضار شده پیشنهاد شد که شما عملیاتیهای قبلی را بگویید و شهادت بدهید "هاشمی" در جریان بوده تا بچه‌ها را نجات دهیم.

در یک مورد دقیق "میثم" و "سرمدی" صراحتاً این مطلب را با یکی از متّهمین با

سناریوسازی پس از آن نیز مطرح کردند با این تعبیر که تا پای بزرگان باز نشود شما له خواهید شد...

از آن طرف روند دستگیریه‌ها اصلاً "منطقی نبود و طبق همان لیست هشتاد و هشت تایی عمل می‌شد. چون قانوناً ولو با شبهه، تنها 48 ساعت حق نگهداری متهم آن هم بدون تعزیر هست...

آقای "درّی نجف آبادی" در سیکل تعریفی امنیتی؛ از "حمید سرمدی" خواسته بود که "مولوی عبدالحمید" را به قتل برسانید. "سرمدی" پذیرفته بوده است. پس آقای "سرمدی" دارای سابقه‌ی این کار بوده است و همچنین شما به چنین آدمی به عنوان عضو کمیسیون سه نفره اعتماد کرده‌اید که "علی الملفک السلام" در تاریخ 6/10/77 آقای "درّی نجف آبادی" از ساعت 45/10 تا 15/4 به همراه "آشنا" داماد و معاونش هم با "صادق" و "سعید اسلامی" جلسه داشته است که منجر به جلسه‌های بعدی "صادق" در حوزه‌ی وزارت شده که حساسیت شدید "حمید سرمدی" را در پی داشته بوده است. براساس یادداشت 5صفحه‌ای "خسرو قنبری" {تهرانی} که بعد از احضار به دادسرای نظامی تهران در پاسخ به توضیح مناسبات خود با "سید مصطفی {موسوی} کاظمی" که در آن به این مضمون آمده بود:

"... من دیدم "موسوی" سرخورده بود، ولی چون به عنوان کارشناس مناقضین، آدم مطلعی بود، در سفر آقای "خاتمی" به آمریکا از دانش او استفاده کردیم... در جلسه‌ای در حضور "قاسم میرزایی" گفته بود چرا به هشدار می‌دهم که راجع به "پیروز دوانی" داده بودم توجهی نکردید؟... خطّ کشتار در وزارت ادامه دارد و تنها کسی که می‌تواند این کشتی را به ساحل برساند، "خاتمی" است. اشاره کرد که می‌خواهند "مولوی عبدالحمید" را بکشند که من {یعنی "خسرو قنبری"} به شورای امنیت ملی گزارش کردم و حفاظت او را بالا بردیم.

خبر حمله به اتوبوس مسافران آمریکایی را {قبل از وقوع!} به من اطلاع داده بود

که با معاون ضدّ جاسوسی وزارت "خلیل" صحبت کردم. ...

به سادگی می توان مشاهده کرد که چندین جلسه بین "موسوی" و "خسرو" قبل از انجام قتلها بوده است. پس علی القاعده سؤالاتی که پیش می آید اینکه حداقل با وجود این یادداشت، که ارتباط "موسوی" را با مجموعه‌ی آقای "خاتمی" در این حد به نمایش می گذارد،

1- چرا جلوی قتل "پیروز دوانی" با وجود اطلاعات دقیق "موسوی" گرفته نشد؟

2- چرا پس از قتل "دوانی" با توجه به اطلاعات "موسوی" ریشه‌یابی نشد؟

3- چرا با وجود در جریان بودن "خلیل" معاون ضدّ جاسوسی وزارت اطلاعات جلوی حمله به اتوبوس آمریکائیا گرفته نشد؟

4- چرا پس از حمله با اطلاعات موجود "موسوی" پیگیری و ریشه‌یابی نشد؟

5- چرا قتل‌های قبل از "فروهر" که به تعبیر عناصر امنیتی فنی بوده، جنازه کشف نشده و یا در صورت کشف جنازه، حتی پزشکی قانونی نتوانسته قتل بودن را تشخیص دهد اما پس از این مقطع قتل‌های به دستور آقای "موسوی" با نهایت قساوت و با ضربات متعدّد و به جای گذاشتن آثار قتل و جنازه‌ها صورت پذیرفته است؟

6- اگر آقای "خاتمی" و تیمش در مورد معاونت امنیتی فرضا در تعارض با خطّ آقای "درّی" قرار داشتند چرا نفر و منبعشان در این سطح خود به آتش بیار اصلی معرکه تبدیل شده است؟

7- چرا تیم‌های بازجویی چه تیم "مهدی قوامی"، "جواد آزاده"، "مجتبی بابایی" و چه تیم "حمید سرمدی"، "صابر تهرانی"، "میثم تبریزی" به بازجویی درست و اصولی در این زمینه اقدام نکردند؟ مثلاً چرا از "موسوی" دلیل این اطلاعات دادن به "خسرو"، "عباد" و دیگران سؤال نشد؟

8- اگر "موسوی" با شعارهای رادیکال جناح راستی و درهماهنگی با کسی به جز وزیر خود بوده است (مثلاً "سعید اسلامی") و شعار آن فرد مقابله‌ی با دوّم خرداد یا دفاع از ولایت فقیه بوده است و "موسوی" چنین انگیزه‌ی بالایی در این بحث داشته

است، چرا دو دستی همه‌ی معلومات را حتّی قبل از انجام، تقدیم نیروهای دوّم خرداد، آنهم رادیکال‌ترین آن جریان نموده است؟

9- اگر "موسوی" انگیزه‌ی دفاع از دوّم خرداد و سگان‌داری "خاتمی" را داشته است.

چرا پیشنهاد حذف اعضای کانون نویسندگان را در دستور کار (حتّی اگر با پیشنهاد "درّی" یا مشاوران دیگر بوده باشد) قرار داده است و کسی مثل او که از لحاظ شخصیتی چنین ارادتمند شعارهای دوّم خرداد بوده چطور با چنین خشونتی وارد عمل شده است؟

10- چه اتفاقی در این جلسات افتاده است که "موسوی" منزجر از قتلها و سرخورده از وزیر و سیستم و غیره از این رو به آن رو شده که جهت پایان دادن به این سرخوردگی این چنین سب‌عانه آنهم با استفاده از سه معاونت و 7 اداره‌ی کل در بدنه‌ی وزارت اطلاعات عملیات می‌کند؟!

11-

و سؤالاتی فراوان از این نوع !

با توجّه به زنده ماندن "موسوی" چرا حتّی اکنون به شکل معقول و فارغ از جنجالها به دنبال پاسخ چنین سؤالی نمی‌روید؟

حدّاقّل در جهت دفاع از منبعی که در این سطح برایتان کار کرده است؟

چون باجگیری مطرح بود، اسم اصلی "خسرو براتی" را آوردند. چون با همین اسم در کیس گردنه‌ی حیران در پلیس راه ثبت شده بود و...

انتخاب معاون وزیر یعنی "سرمدی" توسط حضرت‌عالی به عنوان رئیس جمهور در

کمیسیون سه نفره با وجودی که مسئول معاونت امنیّت بوده از دو بعد بیانگر **حقایق**

تلخی است: **نخست اینکه** تردیدهای شما روی آقای "درّی" جدّی بوده و به نامبرده

حدّاقّل اعتماد لازم را نداشته‌اید که در این صورت باید پرسید با چه حجّتی؟ چه معلومات

و آگاهی‌هایی وجود داشته است که این بی‌اعتمادی را ایجاد نموده بود؟

دوّم: روی پرسنل معاونت امنیّت تردیدی جدّی وجود نداشته است که رئیس آنها به عنوان عضو کمیسیون سه نفره از وزارت اطلاعات انتخاب شده بود. بعدها اعلام شد که اصلی ترین نقش موجود در هر چهار فقره قتل پاییز 77 مربوط به پرسنل همین معاونت تحت امر آقای "سرمدی" بوده است که هم او هم قائم مقامش "موسوی" با فشار خود شما و مشاورانتان در این سمتها قرار گرفته بودند.

چه به دلیل نخست و چه به دلیل دوّم، نوعی اطلاعات دقیق یا منابع رده بالا که به جناب حضرتعالی و دفتر بازرسی ویژه‌ی شما اطلاع‌رسانی می‌کرده‌اند، قطعی به نظر می‌آید و سؤال بسیار مهم و خطرناکی که بروز می‌کند باز هم اینکه چرا با وجود چنین منابع و معلومات دقیقی جلوی انجام قتلها گرفته نشد؟ چه سناریویی طراحی شده بود؟!

جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای - گزارش بازجویان دور اوّل (مالیخولیائی‌ها!)

... پس از خودکشی "سعید امامی"، جلسه‌ی سران در تاریخ 1/4/78 به دستور مقام معظم رهبری در حضور ایشان تشکیل و کارشناسان پرونده برای ادای توضیحات به جلسه فراخوانده شدند. این جلسه که حدود سه ساعت ادامه داشت با سخنان مقام معظم رهبری در ابتدا آغاز و در آن به سؤالات و ابهامات سران محترم قوا پاسخ داده شد. مطالب مهمّ قابل توجهی توسط مقام معظم رهبری به شرح ذیل بیان گردید:

" آقایان سران قوا که امشب شما را دعوت کرده‌ام بخاطر بحث و مسئله‌ی مهمّی است که دیروز به آقای "خاتمی" گفتم و خواستم ایشان جلسه بگذارند و شما را دعوت کنند. امروز نگران شدم شاید دیر شود و لذا گفتم شما امشب اینجا تشریف بیاورید و به گزارش دوستان گوش دهید و هر چه سؤال دارید طرح کنید تا مسئله روشن شود. این آقایان به تنهایی نمی‌توانند این بار سنگین را حمل کنند. همه باید کمک کنند... چه شما بتوانید این پرونده را به نتیجه برسانید و چه نتوانید در

محکمه‌ی دل من حکم صادر شده است!

در مورد مرگ "سعید اسلامی" هم یک احتمال را هر چند ضعیف باشد می‌دهم و آن اینکه شاید به او گفته باشند به بهانه‌ای مثل خودکشی سعی کن تو را به بیمارستان بیاورند تا تو را به نحوی نجات دهیم و بعد در بیمارستان او را کشته باشند. به هر حال روی این احتمال کار کنید."

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

از خرداد ماه و پیگیری "صادق ملک" در شورای امنیت استارت زده شده بود. حول و حوش شهریور ماه قصه‌ی "دوانی" پیش آمده بود... کسانی هم مثل "شمس الواعظین" و "حاجی" و بعضی نویسندگان چپ مطرح کردند که کار سرویسهای خارجی است و حتی موساد را هم اسم بردند. بعد آقا هم خطّ خارجی را مطرح کرد بعد هم اینها برای اثبات این خطّ آن فاجعه را بار آوردند.

جناب آقای "خاتمی"!

پیرو نامه‌ای که از بازرسی رئیس جمهور "قاسم میرزایی" و "خسرو تهرانی" خطاب به حضرتعالی زده بودند؛ در 1377/6/3 نامه‌ای به وزارت اطلاعات می‌زنید که سرنوشت سوژه ("پیروز دوانی") را مشخص کنید. "درّی" در نامه‌ای با امضای رئیس حوزه‌ی وزارتی ("خزائی") جواب می‌دهد: ما اطلاعی نداریم... شما نیز پی‌نوشت می‌کنید به این مضمون که یا حقیقت پوشانده می‌شود یا اشراف اطلاعی ندارند که در هر دو صورت موجب نگرانی است. بازرسی کلّ کشور... بازرسی ویژه... که موضوع به بازرسی احاله می‌شود تا ظاهراً "تحت پیگرد قرار گیرند... حال آنکه شواهد نشان دهنده‌ی وجود اطلاعات قبلی و دقیق می‌باشد.

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

بین ما در یک تور اطلاعاتی بودیم. من نمی‌توانم خیلی صریح با سند و مدرک حرف بزنم اصولاً "قبل از دستگیری ما روی سوابق و ارتباطات و کیسهای قبلی کار

می شده است. مثلاً "روز قبل از قتل" پوینده"، "حمید سرمدی" {معاون امنیّت} از طریق "محمد صداقت" {دوست و همکار "صادق"} من را خواست در پارکینگ در ماشین پیش او نشستم. در حالیکه روی فرمان ماشین می زد گفت "صادق" من قسم می خورم راننده‌ی اتوبوس {نویسندگان قانون عازم ارمنستان} تو بودی... چون راننده‌ی اتوبوس را در آن زمان بنده با یک اسم مثل "سیامک" یا "بهنام" به همه‌ی افراد معرفی کرده بودیم و سالها گذشته بود. و خوب اگر کسی که مستقیم در کیس بوده با اینها همکاری می کرد که می دانست راننده من نیستم. اینها می دانستند راننده، منبع من است و نه من. ولی "حمید {سرمدی}" بر چه اساسی حالا قرآن جلوی من نبود ولی مثل اینکه روی قرآن می زد، روی فرمان می زد و قسم می خورد ما می دانیم راننده هم تو بودی. البتّه صحبتها مفصل بود ولی همین یک تگّه در ذهن من جیلنگی صدا کرد که روی ما دارد درباره‌ی کیسهای قدیم کار می شود و مهمتر اینکه این کار از یک مجموعه‌ی بیرونی است و مطمئن بودم در اطرافیانم منبع گرفتند...

چون در 17/9/77 "حمید سرمدی" به "صداقت" گفت می خواهد تحقیق کند که راننده‌ی اتوبوس ارمنستان که بوده است؟

"سرمدی" به قرآن قسم می خورد که همه چیز را "احسان {امینی}" قبل از شهادتش گفته است. و قسم می خورد که من راننده بودم و اخیراً هم که با وزیر جلسه داشتم... در حالیکه اگر فرضاً "احسان" به نحوی به او اطلاعات داده بود که باید "حمید" می فهمید من راننده نبودم و راننده منبع من بود. پس مطمئنم که در تور اینها بودیم... اینکه "عباد" و "سرمدی" و دیگران گفته اند "احسان امینی" قبل از شهادتش همه چیز را گفته است به دلایل فنی دروغ است. پس چرا حداقل با دارا بودن منبعی مثل "علی ناظری" در تیم عمل کننده گذاشتید "پوینده" به قتل برسد؟!

همین الان هم جناب "خاتمی" که وزارت اطلاعات در خدمت شماست. برای بازجویی بی طرفانه و فنی از "خسرو تهرانی"، "قاسم میرزایی"، "مصطفی کاظمی"، "صابر جودمردی"، "علی هاشمی" و... جهت اقناع افکار عمومی دارای وجدان و

شرف دیر نیست.

همین الان متهم اصلی بلکه شاه کلید حلّ معمای پرونده قتل‌های زنجیره‌ای یعنی جناب «موسوی» زنده است چرا ریشه‌یابی علمی و قانونی نمی‌شود؟ چه جوابی برای مردم ایران دارید؟

پیاده شده‌ی سخنرانی "مصطفی پورمحمدی" - آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی:
... این مسأله در سطح ملی مطرح شد و بسیاری از این نمد کلاهها بافتند. در اواخر دوره‌ی "هاشمی" {"رفسنجانی"} وزارت عملیات خارجی علیه ضدانقلاب و منافقین داشت که مشکلاتی در سیاست خارجی پدید آورد و تدابیری برای کاستن این عملیات در نظر گرفته شد از جمله {ی آن عملیاتها} فرستادن مواد منفجره به اروپا.
این مسأله اسفند 1374 اتفاق افتاد. در سال 75 "سعید اسلامی" از معاونت کنار نهاده شد. چون تذکر قبلی هم به ما داده شده بود. "کاظمی" مسئول اصلی این مسئله‌ی بلژیک بود و دادگاهی شد. در سال 76 وی {"سعید اسلامی"} وارد معاونت بررسی شد.
"کاظمی" از بچه‌های چپ و رفقای "منتجب‌نیا" و "لاری" در شیراز بود و در زمان "فلاحیان" بر اثر پی‌گیری "حائری" بالأخره به تهران منتقل شد و مدیر کل التقاط (ضد منافقین) شد. در کارش هم موفق بود. در قبل از جریان دوّم خرداد بحثی در شورای اطلاعات مطرح شد که تمام سوژه‌های ضدّ نظام با ستاد دوّم خردادها ("خاتمی") هماهنگ شده‌اند. آقای "فلاحیان" در چند سخنرانی گفتند اگر "ناطق" انتخاب نشود، مشکل امنیتی در کشور بوجود خواهد آمد. قرار شد دیگر در سخنرانیها گفته نشود، ولی حداقل پرسنل وزارت با مسائل آشنا باشد. "سعید اسلامی" (مورد فرهنگی)، {"جواد"} آزاده"، (راستیهای خارج نشین) و "فلاح" (معاونت ویژه) {"شیخ حسینعلی"} منتظری" ...

تمام پیش‌بینی‌ها تقریباً محقق شده است اکنون و آقای "خاتمی" رئیس جمهور

شد و ما ضمن ملاقات به ایشان گفتیم که استقبال جوانان را دریابید و فرصت خوبی است تا ضریب امنیتی ما هم بالا رود. ایشان هم بلافاصله گفتند شما که می‌گفتید با انتخاب من ضریب پایین می‌آید که ما منظور خودمان را توضیح دادیم و ایشان بارها گله کرد. آقای "دری" وزیر شد. معاون امنیت را آقای "خاتمی"، "کاظمی" معرفی کرد که "دری" پذیرفت و در نهایت "سرمدی" پذیرفته شد که در عین حال در جلسه‌ی معرفی اعضاء قبل از این انتخاب، آقای "خاتمی" در ضمن معرفی شدن "کاظمی" گفت: بله ایشان را می‌شناسم و ارادت دارم.

در این مدت هم کل وزارت دست به عصا راه می‌رفت و مرتب هم خبر می‌رسید که دشمنان فعالیت را شروع کرده برخی دفاتر را آمریکاییها فعال کرده‌اند. خدمت آقا (رهبری) رسیدیم. ایشان در اوائل سال 1377 گفتند که من احساس می‌کنم دشمن اکنون فعالیت و بانشاطتر شده مواظب باشید. قتل "فروهر"ها اتفاق افتاد. تحلیل ما این بود که کار اطلاعات نیست. چون کارنامه‌ی این افراد دست معاونت امنیت است و اینها هم افراد دوّم خردادی سرسخت هستند و راستی‌ها هم به لحاظ مذهبی و زیر ذرّه‌بین بودن، اساساً این کار را نمی‌کنند و کسی نمی‌تواند چنین دستوری بدهد. ناگهان بعد از صحبت‌های آقا در نماز جمعه، آقای "خاتمی" صحبت تندی کرد و اوضاع تلخ شد. با اینکه هنوز مشخص نبود کار وزارت است، ایشان فلش را به طرف وزارت گرفت.

میزان تبلیغاتی که قبل از انتساب این ماجرا در نسبت دادن آن به وزارت و بچه‌های حزب‌اللهی شد حاکی از نوعی آمادگی، اطلاع یا برنامه‌ریزی از این ماجراست.

"قربانعلی دری نجف‌آبادی" - یادداشت‌های صحبت با محقق :

من به "موسوی" گفتم نمی‌توانم به رهبری نگوییم. گفتند اگر باز بشود جر

می خورد. حرفهای زشتی زدند { "موسوی" و "صادق" } به آقا رفتیم و گفتیم. آقا فرمود شرعا و قانونا وزیر رئیس جمهور هستید، بروید و به آقای "خاتمی" بگویید.

ریاست محترم شورای عالی امنیت ملی !

کسی که به نام دکتر "مهدوی" { یادآور نام "پزشک احمدی" ! } با موتور هند 100 رفت و آمد می کرد و حتی در جایگاه اتهام قتل "سعید اسلامی" هم بر افواه افتاد و وثیقه‌ی یک میلیارد و یکصد میلیونی گذاشت. تنها دارای فوق دیپلم بیهوشی است. در فقره‌ی قتل "مجید شریف" از امکانات او استفاده شده بود. نامبرده دارای انحصار ورود چند قلم دارو به کشور می باشد... قبلا "هم در جاده‌ی ساوه سال 75 کار کرده بود... روی "پیروز" هم کار کرده بود...

"حسام الدین آشنا" طلبه‌ی حوزه و از دانشجویان دانشگاه "امام صادق (ع)" داماد "قربانعلی درّی نجف آبادی" دارای روابط بسیار نزدیک با "خسرو قنبری تهرانی"، "سعید حجاریان کاشی" و "محسن امین زاده" بوده و در دوران وزارت اطلاعات "درّی" مسئول معاونت ویژه گردیده بوده است. در حال حاضر در صدا و سیما بویژه شبکه‌ی العالم فعال می باشد ...

"خسرو قنبری تهرانی" ظاهرا مشاور رئیس جمهور است. اما تمامی امور مربوط به وزارت اطلاعات را پیگیری می کرد. حتی زمان احضار برخی نیروها به دفتر وزیر اطلاعات، "علی خاتمی" و "عباد" و "خسرو" بازجویی می کردند.

آقای رئیس جمهور !

آیا برایتان سؤال مطرح نشده که نتیجه‌ی رفاقت صمیمی "خسرو تهرانی" با "آشنا" چه بود؟

"علی فلاحیان" - 3/8/79 در مصاحبه با محقق :

مشخص و اعلام شده { معلوم } بود که وزارت اطلاعات علیه منافقین و ضد انقلاب که زمینه و سابقه‌ی رسمی و علنی فعالیت ضد نظام داشتند و اصولا

از طریق منابع، عملیاتهای مختلف صورت می‌دادند. سؤالی که پیش می‌آید خب با وجود بیان "موسوی" یا "کمالی" {"بشیر"} و چون در مباشرین و مطلعین {ارتکاب قتل‌های مشکوک}، آقای "خاتمی" منبع داشته. چرا با جلسه‌ی آقای "هاشمی"، "یزدی" یا حتی جلسه با خود آقا، جلوی این قتلها را نگرفت؟

به نظر سناریوی افرادی بود که زمینه‌ی افراطی عملیاتی داشتند و حتی "دری" را هم بازی دادند. با این شدت عملیات کردن و با کارد زدن با پرسنل، واقعا سؤال برانگیز است. به نظر شاه کلید "موسوی" وبعد از او هم "عباد" است... حالا وقتی بپذیریم "دری" را بازی داده‌اند، "موسوی" یا مورد بهره‌برداری شده، یا بازی "دری" را خورده یا "دری" را بازی داده... در هر حال به نظر عمیق‌تر از سطح "دری" و "موسوی" باید تحقیق شود... برایم یادآور فتنه‌ی منافقین {خلق} بود. چون مثلاً "مسعود رجوی" در روزنامه‌ی "مجاهد" 36مقاله نوشته بود ضد قیام و مشی مسلحانه، درست در زمانی که برای انجام آن استراتژی می‌بستند...

جناب آقای رئیس جمهور!

اصولاً پرونده، حلقه‌ی مفقوده‌ای نداشت. بسیاری از دستگیریهای انجام شده ارتباطی به قتلها نداشتند. چون از ابتدا خود "موسوی" ریز آنچه انجام شده را اعلام نموده بود و ادعاهایش هماهنگی وزیر در این زمینه بوده است. اما پس از این مرحله عده‌ای را به دلایل مالی، عده‌ای را به بهانه‌ی ارتباط با باندهای خلاف و ترانزیت مواد مخدر و دیگر موضوعات نامربوط دستگیر و به پرونده چسبانده‌اند، تا زمینه‌ی لازم تسویه حسابها فراهم گردد.

پیاده شده‌ی سخنرانی "مصطفی پورمحمدی" - آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی:
"موسوی" دستگیر شد کمیته {ریاست جمهوری} نامه را نوشت. وزارت مخالف بود و {حتی} تغییر واژه‌های {پیشنهادی} بچه‌های اطلاعات را هم قبول نکردند.

ریاست محترم شورای عالی امنیت ملی !

بازجوها به دنبال روشن شدن قضیه‌ی قتلها نبودند و چون حلقه‌ی مفقوده‌ای نداشت. دنبال چه بوده‌اند؟ آنها انتقام کشیدند یا نوعی تسویه حساب به دلیل تعهد به جایی بود. چون تمام آنهایی که عملیاتی‌های در اروپا داشتند، انتقام پس دادند... یعنی حضرتعالی بعد از روی کار آمدن دستور دادید تمام عملیاتی‌های وزارت در اروپا تعطیل شود... به نظرم در این راستا تمام کسانی که قبلاً در اروپا عملیاتی هم داشتند، اعلام شد که منهدم شدند و زن و بچه‌هایشان هم تقاص پس دادند...

"علی فلاحیان" - 3/8/79 در مصاحبه با محقق :

اینها {تیم رئیس جمهوری} آمدند یک سری آدمی که می‌دانستند اینها مالیخولیائی هستند و در وزارت هم کنار گذاشته شده بودند چون کار بازجویی توی اطلاعات معمولاً مالیخولیا پرور هم هست. این دیوانه‌ها شروع کردند بچه‌های خوب وزارت اطلاعات را که می‌دانستند اینها یک عناصر به درد بخوری هستند و بنیه‌ی وزارت اطلاعات هستند، تمام اینها را زیر اتهام بردند. بعد عده‌ای از ایشان را دستگیر کردند و شکنجه کردند. وحشتناک‌ترین کارهایی که در تاریخ ایران اینقدر شکنجه نبوده و حتی کشتند "سعید اسلامی" را. ابتهت و دیوانگی آنها در اینجاست که هر کسی را این طیف دستگیر می‌کنند مخیر می‌کردند بین دو راه که یا مرگ شنیع یا مرگ راحت را!

رئیس محترم جمهور !

اینکه "مهدی ریاحی" در آذر ماه 1378 دستگیر شد نشان می‌دهد که براساس روال قضایی یا اعتراف "دری" یا حتی روی حساسیت یا اعترافات متهمین دیگر نبوده است. پس حتی خود "مهدی" هم در تور سناریونویسانی بوده است که از قبل اطلاعات داشته‌اند. چون اگر «دری» اعتراف کرده بوده که بازداشت "مهدی" بی‌معنی می‌شده است.

جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای - گزارش بازجویان دور اول (مالیخولایی‌ها!)

در بازداشتگاه نیز با دستگیری "امین" و مواجهه‌ی او با "موسوی"، "امین" حاضر شد اقدامات محفل را پس از دستگیریها اعلام کند. وی که یک هفته بود از پاریس که در آن بعنوان مسئول شبکه‌ی امنیتی مستقر بود، بازگشته بود و اطلاعات خود را از دیدار با بقیه‌ی اعضا محفل به دست آورده بود...

{سؤال بی‌پاسخ اینکه اگر این گل واژه‌های بافته شده‌ی "جواد آزاده" صحیح باشد، پس چرا اصولاً "چنین آدمی از پاریس به تهران برگشته است؟!}... با انجام کنترل دو هفته‌ای نسبت به "مهدی ریاحی" که نام اصلی او "محمدرضا ابوالقاسمی" بود، مشخص شد وی بیش از 4 سال است به وزارت نمی‌آید؛ اما از همه‌ی امکانات مثل تردد و دریافت حقوق و مزایا برخوردار است.

... با اینکه متوگد 1344 است ثروت بسیار زیادی دارد. دهها میلیون تومان فقط در حساب بانکی...

پس از دستگیری "مهدی ریاحی" در 13/9/78 وی با خوف بسیار زیادی که نمی‌توانست آن را مخفی کند، طی 24 ساعت اول، محلّ اختفای تسلیحات و مهمات با ارزشی که در جاسازی‌های ماهرانه‌ی خود در محلّ سونا و جکوزی خود در ویلای کلاردشت، زمینهای کشاورزی در آبیگ قزوین که در زیرزمین مخفی کرده بود اعتراف نمود و حاضر شد محلّ اختفای دو موشک ضدّزره

PRG18 در منزل خود (درلوله‌ی سیمانی و در جداره‌ی دیوار) و خرج گود آمریکایی 15 پوندی که درون شش کتاب قطور جاسازی شده و پیش برادر زنش بود را معرفی نماید. خاطرنشان می‌گردد "موسوی" و "صادق" چند ماه قبل از آن به وجود این موشکها نزد "مهدی ریاحی" اعتراف کرده بودند...

ریاست محترم شورایعالی امنیت ملی !

این طیف به دنبال انتقام‌گیری از "فلاحیان" بودند. حالا با گرایشهای مختلف... سیاسی‌ها هم از طریق بحث "فلاحیان" دنبال انتقام از آقای "هاشمی رفسنجانی"

بودند. از اینجا به بعد دیگر فقط بی دینها و چپها و مالیخولیائی‌ها نبودند. گرایش ضدّ "هاشمی" در راست هم اضافه مشد. چون خود "فلاحیان" هم بارها برای راست و با راست درگیری ایجاد شده بود. راست هم سهم خواهی کرد و امثال "نیازی" و "فراستی" در این خلاء، رشد بادکنکی کردند.

ریاست محترم جمهور !

"موسوی" کارشناس عالی‌رتبه‌ی امنیّت بوده است. کودک که نبوده تا نفهمد در صورت عدم هماهنگی جدّی با وزیر نمی‌شود دست به چنین کارهایی زد. ضمن اینکه درگیر شدن سه معاونت و هفت اداره‌ی کل بدون، این هماهنگی ولو در شکل غیررسمی آن ممکن نبوده است. با توجه به دسترسی‌های قوی‌تری از وزیر که داشته چرا چنین ادّعاهایی نداشته است؟

"مصطفی تاج‌زاده"، "محمود حسینی" {که استاندار سیستان و اصفهان بوده است و بیش از یک دهه طول کشید تا ليسانس بگیرد و در باند "طاهری" است} در تهیّه‌ی مینوت اطلاعیه برای "عباد" نقش محوری داشته‌اند.

سؤای که آقای "علی ربیعی (عباد)" در جریان رسیدگی به شکایتش از اینجانب { "گلپور" } ترجیح داد از اساس پاسخ ندهد این بود که چطور از روز دستگیری "موسوی" و "صادق" یعنی 9/10/1377 تا روز صدور اطلاعیه‌ی 15/10/1377 و براساس چه اوراق و چه اعترافات و چه مستندات سه صفت، "خودسر"، "کج اندیش" و "عامل دست بیگانگان" را به آنان نسبت داد؟ براساس کدام اوراق بازجویی؟

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

77/10/8 که به حفاظت می‌رفتم، "عباد" به "سرمدی" فحش می‌داد و ناسزا می‌گفت ولی دروغ می‌گفت. چون من که 8/9/77 پیش او رفتم و گفتم. چون او در مصاحبه دروغ گفت که نمی‌دانستیم تا اینکه یکی از آنها شب به منزل ما آمد و ما فهمیدیم. حال آنکه "نیازی" حکم دستگیر من را یکشنبه 6/10/77 صادر کرده بود.

اگر از طریق من فهمیده بودند که دو روز قبلش حکم نباید صادر شده باشد. پس دقیقا منبع داشتند و ما در تور بودیم... او از کانال "صابر" و "قاسم" می دانست.

جناب آقای "خاتمی" !

باید اذعان داشت که "موسوی" در تاریخ 8/10/1377 به همراه "عباد" پیش شما آمده است.

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

روز سه شنبه 8/10/77 به ملاقات آقای "خاتمی" رفتیم چون عدای از فرهنگستان آمده بودند آقای "خاتمی" گفت اینها را بینم و برگردم. رفت و آمد و من هم مفصل به او گفتم...

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

دوشنبه 7/10/1377 "موسوی" در معیت "مجید خراسانی" {پارلمانی وزارت که الان شورای امنیت است} به درب خانهی "عباد" می روند. "عباد" سرپایی گفت صبح بیاید. صبح سه شنبه

77/10/8 "عباد" "موسوی" را نزد "خاتمی" می برد. حول و حوش ساعت 2

"موسوی" به میدان 7 تیر آمد و گفت: "عباد" را

دیدم شب منتظر توست. من هم نرفتم. "عباد" گفته بود "صادق" را فردا می گیرند. احتمالا "دنبال حلّ مسأله بودند. حفاظت هم گفته بود یک هفته "موسوی" به مرخصی برود.

"علی خاتمی" و قائم مقامش "قاسم میرزایی" در دفتر بازرسی ریاست جمهوری از کانال "صابر تهرانی" روی "علی ناظری" سوار بوده اند.

رئیس محترم شورای عالی انقلاب فرهنگی !

اگر "سحر س" معروف به "سحرع" واقعا "مطالب مورد اشارهی" علیرضا نوریزاده" را به او داده است، چرا حتی به اشاره به حرف نخست فامیلی اصلی یا پوششی اش اشاره نمی شود؟ اگر واقعا "جواد آزاده" با حمایت و لابی "علی اصغر حجازی" این

مطالب را کانالیزه به "نوریزاده" نرسانده است، چرا فقط به کد انگلیسی بودن و مشخصات ظاهری همسر "محمّدی گلپایگانی" اشاره می کند، حال آنکه از اساس خانم نامبرده ذیل تعاریف قانونی و شرعی، همسر موقت "موسوی" بوده است و نه "سعید اسلامی". کدهای دقیق تری نیز در اثبات اینکه "نوریزاده" از اساس، حتی یک مکالمه‌ی تلفنی هم با "سحر س" نداشته است؛ اما بخشهایی از تک نویسی های زیر شکنجه اش (که نه تنها اصالت حقوقی ندارد، بلکه به دلایل فنی روشن، اساساً غلط است) از کانال اربابان واقعی "نوریزاده" در قلب سیستم امنیتی جمهوری اسلامی، به طرق کانالیزه‌ی معمول به "نوریزاده" تحمیل رسانده شده است!

"غلامحسین محمّدی گلپایگانی" با نام مستعار "علوی"، روحانی مسئول فعلی دفتر مقام معظم رهبری می باشد.

ظاهراً دارای همسری با تابعیت انگلیسی می باشد که پس از استقرار در ایران تلاش داشته وارد سازمان انرژی اتمی گردد که با ممانعت وزارت اطلاعات مواجه شده و این مطلب به عنوان نقطه‌ی ضعفی از نامبرده در دستان عناصری چون "مهدی قوام"، "جواد آزاده" و حتی شخص "حجازی" قائم مقامش مورد استفاده قرار می گیرد. حتی عده‌ای از نیروهای هوادار جناب "حجازی" در توجیه اینجانب؛ از این مطلب که تصاویر او (با لباس جینز) و همسرش در کیش نیز موجود است قصد بهره‌برداری داشتند. این شبهه‌ی جدی حتی در صورت صحت به نظر اینجانب از اساس بلاشکال است. اما اینکه حرفهای دیگری راجع به هویت خانم مورد نظر و ارتباطاتش موجود باشد باز می تواند بررسی شرعی و حقوقی گردد.

بوی گند باج خواهی از این مطلب در قسمتهایی از مطالب منتشر شده به قلم "علیرضا نوریزاده" (در لندن تحت عنوان روایت "سحر" که با هدایت تیم "جواد آزاده"، "مهدی قوام" تهیه شده بود و به دلایل فنی بخشهای عمده‌ای از آن دارای اشکالات اساسی است) به صراحت به چشم می خورد که بی پاسخ مانده است.

"مهدی ریاحی" - 15/6/1379 مصاحبه با محقق:

{ "ریاحی": "ببینید آن موقعی که بحث قتلها پیش آمد یک حساسیتی در سطح وزارت اطلاعات پیش آمد که چه کسانی این کارها را کردند و خوب ما هم چون در جریان این چهار تا قتل نبودم؛ طبیعی بود که عکس العملی نشون ندهم. یک مدتی گذشت راجع به یکی از سوژه‌هایی که من در جریانش بودم یک بحثی مطرح شد. بعد هم به من اطمینان دادند که این مورد مشکل ندارد. مجوز داشته و هم در جریانند و این هم تقریباً منتفی شد. حتی بعضی‌ها به من پیشنهاد می‌کردند که حالا که این همه شلوع پلوغه، شما هم یک چند وقت نباش حالا که رفتی دو روز بیشتر تهران نیستی. این دو روز را هم نباش... گفتم مگر من خلافی کردم که نباشم و بودم برای دستگیریهای آخر که همه‌ی بچه‌ها را گرفتند. در تاریخ 13 آذر 78 دم خانه‌مان آمدند جلو گفتند که ماحکم داریم و اینجور. من اول که از ماشین پیاده شدند خودشان هم دیدند من یک لحظه فکر کردم شاید منافقین باشند. اسلحمو کشیدم، مسلح کردم. بعد دیدم نه بحثشون نظامی نیست. آمدند حکم به من نشان دادند. حکم را دیدم. گفتم حالا می‌خواهند راجع به اون کیس سؤال کنند... ما را دستگیر کردند و بردند. حالا فکر کردیم دو ساعت بازجویی می‌کنند تمام می‌شود. به من گفته بودند که آقا {رهبری} فرمودند راجع به این کیس سازمان {قضایی نیروهای مسلح} حق ندارد ازش سؤال کند. شما هم جواب ندهید. عین آن صحبتی که کسی هم که کرده الان هنوز هست و قبول می‌کند که این را گفته.. یک چند دقیقه‌ای راجع به آن کیس سؤال کردند و بحث تمام شد. آوردند سر صحبت‌های جدیدی را باز کردند با من. من شوکه شدم. صحبت از بهایی و جهود و منافق و صهیونیست و... بحث‌های منکراتی و نمی‌دانم بحث‌های اینطوری. دیگه این آخرها من می‌گفتم دیگه این چیز که شما می‌گویید از نظر عقلی هم جور در نمی‌آید. من 17 ساله بودم 18 ساله بودم آدمم در سیستم اطلاعات. حالا قبلش هم که در جنگ بودم سال 59؛ 16 سالم بود. چه جوری می‌شود که در این سالها که از آن زمان یک روز هم تنها نبودم. اینقدر روابط عمومی‌ام با رفقایم قوی

است که همیشه سه چهار نفر با من هستند، در تهران در مسافرتهايم... چطور من که در جمع به این شلوغی تشکیلاتی بودم توی آن سن وارد شدم کی بهایی شدم؟ کی جهود شدم؟ کی منافق شدم؟ همه‌ی اینها با هم تناقض دارد. 300 سال سن می‌خواهد که آدم بشود همه اینها را باشد. یعنی برود چند سالی بهایی بشود بعد مثلاً " جهود بشود. بعد این رشته و آن رشته... به من می‌گفتند که شما گوشت آدم می‌خوری؟... گفتم مگر در کلّ کره‌ی زمین چند نفر آدم‌خوار داریم...

جناب آقای "خاتمی" !

با توجه به تحقیقات مستند بنده، آنچه مورد اشاره‌ی "ریاحی" است، به قتل رسیده شدن "پیروز دوانی" با شلیک اسلحه‌ی کمری توسط او در نزدیکی ساختمان اصلی وزارت اطلاعات است که شخص "درّی نجف آبادی" مدّعی بود به دستور رهبری حکم آن را داده است و بعدها ماهها پس از تحقیقات، "درّی" مسئولیت آن را برعهده گرفته و ثابت گردید که از اساس ارتباطی با رهبری نداشته، بلکه در سیکل گردشکار یک پرونده - که باز به نظرمی آید برای باز شدن گره از کار "درّی" در رده‌ی سرّی ساخته شده باشد - این قتل صورت پذیرفته است.

"مهدی ریاحی" - 15/6/1379 مصاحبه با محقق:

{ "ریاحی" : "... "سعید حجاریان" اشراف دارد بر "شریعتمداری" بازرگانی. اشراف دارد به خود آقای "خاتمی". حالا نوجهی دست سؤمّش "مهدی قوام" هست. "قوام" را می‌گذارد بازجو. "قوام" هم می‌ره آن "مجتبی" روانی فاسد را به عنوان سربازجو انتخاب می‌کند... اگر کار "موسوی" و هدایت قتلها تا صدور آن اطلاعیه که خواستند با آن وزارت اطلاعات را خواستند متلاشی کنند، فاز اوّل یک سناریو بدانیم... من فکر می‌کنم یک طراحي دیگری هم بعدش در فاز دوّم انجام دادند که بکشاند این قضیه را به اسرائیل. من آنچه را که می‌فهمم قشنگ نمی‌توانم بیان کنم. ولی سعی می‌کنم بگویم... اینها درست بعد از قصّه‌ی قتلها این کار را شروع نکردند. یک چند

ماهی طول کشید تا این فاز دوّم را شروع کردند. این فاصله احساسم این است که به طرّاحی گذشت وقت.

الان که شما مرور می کنید آن ایّام بین فاز اوّل و دوّم طرح آنها، برای بهره برداری از قتل‌های زنجیره‌ای برای نابودی وزارت {اطلاعات} یعنی با دستگیری اینها و رفتن آقای "درّی" و شروع آن درگیری‌هایی که اینها آن فاز دوّم را آغاز کردند. در این فاصله که نگاه می کنی می بینی که اینها در وزارت مواجه شدند با یک جریانی که این جریان اجازه‌ی ورود وزیری به سلیقه‌ی آقای "خاتمی" و رفقاییش را به تشکیلات نمی داد. مثلاً" درست یادم هست جلسه‌ای بود همان روزهایی که آقای "یونسی" آمد و آن اطلاعیه را داده بودند؛ یک جایی جمع شدیم هشت - ده نفر از بچه‌های جاندار وزارت که چیزی طوماری بنویسم خدمت آقا و امضا هم جمع کنیم به این مضمون که آقای "درّی" را که می خواهی برداری برادر که هیچ. از اوّل هم به دلمان نچسبید. حالا که آمدند سر قتل‌های زنجیره‌ای این چنین معامله‌ای کردند، برای روی کار آوردن وزیر مورد نظرشان ، بدانند که ما هیچ طرفداری از متخلّفان نمی کنیم امّا اجازه هم نمی دهیم که هر کسی بیاید و وزیر ما بشود. اینجا نیروها باید بپذیرند که با وزیر کار کنند. می خواهم بگویم حتی یک بار آمدند سخنرانی از طرف آنها، بچه‌های استخوان دار وزارت موضع داشتند و مقاومت می کردند... حفاظت بعضی از ماها را نشان کرده بود.. فاز دوّم به این مفهوم که بتوانند این مجموعه را از سر راه بردارند...

رئیس محترم قوه‌ی مجریه !

روزنامه‌ی صبح امروز در روز شنبه 28/9/77 گزارشی با عنوان "نقطه چین‌های یک شب" ، ابتدا تا به قتل "شاپور بختیار" در پاریس پرداخته، به بهانه‌ی نگاه تاریخی در مورد آن قتل "افشار طوس" در سال 1332 قتل "کاظم سامی" در 1367 و قتل‌های "داریوش فروهر" و همسرش، "مجید شریف" ، "محمد مختاری" و "محمد جعفرپوینده" را در آذرماه مورد اشاره‌ی دقیق قرار داده است. حال آنکه در آن تاریخ که هنوز عاملان، اقدام به اعلام قضایی و امنیتی نکرده بودند و در ابتدای دی ماه تازه

دستگیر شدند. آنهم روی قتل 4 فقره و نه 5 فقره. پس یا صبح امروز با قاتلان هماهنگ بوده یا روی آنها کار اطلاعاتی می کرده و یا در گزینه‌ی معقول‌تر میان آنان منبع و مخبر داشته‌اند، پس چرا جلوی آن را با بعدیها را نگرفتند.

اینکه عده‌ای تحلیل می‌کنند "بختیار" تریاکی مفنگی که دیگر خطری برای نظام نداشت به نظر می‌آید چشمانشان را روی واقعیتها می‌بندند.

"بختیار" فعالیت محاربان‌اش را در مقطعی به شکل جدی از سر گرفته بود. پول و امکانات تزریق شده بود. به شکل مشخص من از طرح همه جانبه‌ی انفجار در پالایشگاه شیراز اسم می‌برم که در دقیقه‌ی نود کار بدلیل نفوذ قوی و عملیات درست انجام شده جایگزین و پولها و مواد منفجره ضبط شد. یعنی "بختیار"ی که در اواسط دهه‌ی 60 که مجبور شد خانه‌اش را بفروشد و پیش پسرش برود برای زندگی، چند وقت بعد پول کلان خرید مواد منفجره و عضوگیری اطلاعاتی برای خرابکاری‌های چندصد هزار دلاری می‌داد. پس انرژی جدیدی جدی به او تزریق شده بود نه اینکه او تزریقی بود و بی‌خطر... "علی ربیعی" ("عباد") فشار زیادی به "سرتیپ منتظری" وارد کرد که بر علیه من شکایت کند در بحث مصاحبه.

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

فردی که در مرقد "امام خمینی"، "هاشمی" را ترور کرد به نام "کوروش"... فامیلی‌اش الان یادم نیست. او عضو سازمان منافقین نبود بلکه به دلیل حضورش در روزنامه‌ی کار و کارگر و تحت تأثیر حرفهای مطروحه‌ی "ربیعی" و عناصر تحت امرش؛ بویژه فردی به نام "صلصالی" در سازمان برنامه و بودجه که با آمار و ارقام در مجموعه‌ی کار و کارگر تحلیل می‌داد که عامل همه‌ی این بدبختیها در اقتصاد، "هاشمی" است و به خیال خودش برای نجات ایران می‌رود و می‌گوید من "هاشمی" را می‌زنم. بعد از ترور، این آدم ("کوروش") دستگیر و در اختیار حفاظت ناجا

{ "نقدی" } بوده است. من { "موسوی" } بعد از بازجوییها گفتم این مجاهد خلق نیست. تحت تأثیر جوّ کار و کارگر بوده است... "عباد" زنگ زد که سیّد، اسم روزنامه و خانه‌ی کارگر و اینها را بیرون بیاور کار نشود...

جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای - گزارش بازجویان دور اوّل (مالیخولیائی‌ها!)
... { در } ترور... شهید بزرگوار "صیّاد شیرازی" اداره‌ی کلّ اطلاعات تهران به مسئولیت "راشد" مدیر کل و "سجّاد" مسئول امنیت آن به اتفاق "مسعود صدراسلام"، معاونت اطلاعات ناجا... تیم عملیاتی سازمان { مجاهدین خلق } را عناصری که از عراق به داخل آمده و پس از درگیری در نیمه‌های شب در راه آهن تهران با پلیس، سه روز بعد به ترور "صیّاد" پرداخته‌اند، معرفی می‌نمایند...

روزنامه‌ی خرداد - 20/10/1377:

{ "اکبر گنجی" } در مورد اینکه کمیته‌ی ویژه‌ی ریاست جمهوری باید تا کی به کار خود ادامه دهد، چنین گفت: کمیته‌ی ویژه‌ی ریاست جمهوری باید مسأله را تا کشف ریشه‌های خشونت و جنایت و مجازات قانونی آنان پیگیری کند. در ضمن باید تکلیف قتلها و جنایات گذشته ("زالزاده"، "حسین برازنده"، "امیرعلایی"، "تفضلی"، "میکائیلیان" و...) را نیز روشن کند.

ریاست محترم شورایعالی انقلاب فرهنگی!

... ببینید مثلاً" این را که در زیر فشار قپانی و تعزیر و کتک از زن "سعید اسلامی" اقرار می‌گیرند که 13 بار به اسرائیل رفته است... چون یک سناریو تعریف کرده بودند. یک متهمی هم به نام "فریده پژمان" که می‌خواستند داستانی بسازند که حالا در جای خود... درست همان زمان "اکبر گنجی" در روزنامه‌ی "سعید حجّاریان" این بحث را مطرح کرده با دقّت همین بازجوها. چطور ممکن است بدون هماهنگی و مدیریت بوده باشد؟...

"علی جنتی" به هر طریقی که می توانست از "اکبر گنجی" در بافتن داستانهای کتابش جهت محکوم نمودن آقای "هاشمی" و رهبری دفاع کرد و ساپورتش نمود.
"اکبر گنجی" در بحث ترور شخصیت "هاشمی رفسنجانی" مورد حمایت مستقیم "علی جنتی" بوده و هست.

"عبدالکریم احمدی" فامیل "محمد علی ابطحی" مسئول دفتر حضرتعالی که با اعتماد کامل به بازجوها به کار گرفته شد.

جناب آقای "خاتمی" !

"سید مصطفی کاظمی ارسنجانلی" با نام مستعار "سید موسوی" ولو اینکه گرایش فکری چپ داشته است اما به نظر بنده به دلیل رزمنده بودنش و انگیزه‌ی قوی دفاع از ارزشهای آرمانی (و نه لزوما اداری!) و نیز بدلیل اینکه کارشناس عالیرتبه‌ی امنیتی بوده و بچه که نبوده (مانند بنده!) تا نفهمد بدون هماهنگی با نظام امکان فرار از لو رفتن نیست؛ پس با وجود علم و فهم کامل به این دو بعد، سؤال کلیدی پیش آمده که چه بسا حضرتعالی بتوانید قبل از ترک صندلی قدرت ریاست جمهوری به عنوان مسئول اصلی این پرونده به آن پاسخی مناسب و قابل قبول ارائه فرمائید خود را می نمایاند:
"موسوی" با چه جریانی و در چه جایگاهی در این سناریو تعریف شده بود؟ اگر طبق ادعای خودش بواسطه‌ی خواست وزیر وقت ("دری نجف آبادی") وارد شده چرا حضرتعالی با تکریم و به‌به و چه چه در کلام و پرده‌پوشی و معامله و باج‌خواهی در عمل این نقش را لاپوشانی نمودید؟

و اگر "موسوی" در هماهنگی با مجموعه‌ی دیگری دست به این جنایات زده بوده، چرا اعلام نگردیده و به شکل اصولی ریشه‌یابی نگردید؟

پیاده شده‌ی سخنرانی "مصطفی پورمحمدی" - آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی:
داستان رسانه‌ای اوج گرفت تا اینکه "دری" مرا خواست و گفت: "عالیخانی" و

"موسوی" آمده‌اند و اعتراف کرده‌اند و من شنبه به آقا گفتم و دوشنبه به "خاتمی" گفتند و سه شنبه به من ...

بعد از این ماجرا از اینکه "موسوی" این کار را کرده بود و دوّم خردادی بود، خیالمان راحت تر شد. جلسه‌ای گرفتیم و او را دعوت کردیم. آمد و گارد گرفت و گفت یا حل شود والا...! ما هم گفتیم نه. بنابر حل داریم. بیا.

کار شما بود؟

- بله

با اجازه بود؟

- بله

با اجازه‌ی کی؟

- "درّی"

که در جریان بود؟ "اسلامی"؟ (چون گفتیم شاید متأثر از "اسلامی" هستند با او مشورت کرده‌اند.)

- نه... به هیچ وجه در جریان نبود. حتّی شاید خبردار هم نباشد

برای چه اینکار را کردی؟

- ما دیدیم ضدّ انقلاب با جبهه دوّم خرداد پیوند می‌خورد و چون جوانان جذب دوّم خرداد می‌شوند، جوانها متأثر از آنها می‌شوند و جلوی نظام می‌ایستند و ما به جنگ خیابانی می‌رسیم با آنها مثل حادثه‌ی سال 60 {منافقین}. برای اینکه ثابت کنیم 2 خردادی‌ها هم مثل سه خردادی‌هاست ما پیش دستی کردیم و بی‌ضررتر مثل "فروهر" ذلیل می‌شود تا دیگران هم تکلیف خود را بدانند.

تو فکر نکردی در این موضع که "خاتمی" مخالف بود؟

- گفت نه .

خدمت "خاتمی" رسیدیم که سناریویی طرّاحی شود که نه گردن اطلاعات باشد و نه بچّه حزب اللّهی‌ها. چون این دو بیرون متّهمند. حتّی آقای "سرمدی" هم گفت

مصلحت نیست ولی آقای "خاتمی" زیر بار نرفت. حتی کمیته‌ی تحقیق هم رفتند و قبول نکرد.

"خاتمی" با مهندس "موسوی {میرحسین}" مشورت کرده بود قرار گذاشته بودند. قضیه شفاف شود، من هم نامه‌ای به ایشان و آقا نوشتم و گفتم این بحران است؛ اما بحران خطرناک تر انتساب آن به وزارت و بچه‌های حزب اللهی است. متأسفانه آقای "خاتمی" دیشب صریح دروغ گفتند و گفتند 8 روز بوده کمیته‌ی ایشان. درحالی‌که تا زمان سه ماه پس از "یونسی" هم نظارت را ادامه داد. آقای "عباد" بعنوان مسئول دبیرخانه‌ی {شورای} امنیت در کار و کارگر مصاحبه کرد و گفت بر تمام کار اشراف و نظارت داشتیم و به {سازمان قضایی} نیروهای مسلح فرستادیم. {حمید سرمدی} در دوره‌ی دوم هم جزء بازجوها بود و اکنون هم نماینده‌ی رئیس جمهور در بازجوهاست. همین اخیراً دوستان نزد آقای "هاشمی شاهرودی" رفته‌اند که چرا دادگاه نمی‌فرستید؟ گفتند رئیس جمهور و "سرمدی" نماینده‌ی شان می‌گوید پرونده تکمیل نیست. ایشان { "خاتمی" } در {مجمع تشخیص} مصلحت نظام سه هفته پیش گفتند نظارت دارند.

"علی فلاحیان" - 3/8/79 در مصاحبه با محقق :

{ "گلیور" : } در مورد ازدواج آقای "موسوی" با سحر { ... } و این حرفهایی که "مجتبی بابایی" و "مهدی قوام" می‌زنند، چطور؟

{ "فلاحیان" : } والله در مورد این ازدواج نمی‌دانم که چطور این آشنایی ایجاد شد. نه اینکه نمی‌توانستم بفهمم، ولی آنوقت مسئله‌ی مهمی برایم نبود. چون خانواده‌ی خودش در جریان بودند و ازدواج مخفی یا فسادانگیزی نبود. منتها در آن زمان حفاظت وزارت روی مسئله خیلی حساس بود که چرا از یکی از خانه‌های وزارت جهت اسکان موقت این خانم توسط "موسوی" استفاده شده است. حفاظت این را خلاف می‌دانست نه ازدواج موقت "موسوی" با آن خانم را. توضیحاتی را هم که

"موسوی" در آن مقطع می‌داد به نظرم منطقی و معقول بود چون هماهنگ با مسئولین و در راستای کیسش بوده.

اما اینکه بازجوهای نفهم از او دو جلد هم اعتراف بگیرند و به هم بیافند، به نظرم مسخره است. به نظر من حتی خانم "اسلامی" هیچ اطلاعی از کارهای "سعید اسلامی" نداشت و هر چه زیر شکنجه اینها به او گفتند او نوشته. چه برسد به زن صیغه‌ای "موسوی" که حالا روی اضطراری آن هم علنی و با اطلاع خانواده‌ی "موسوی" چند روز با او بوده است...

"مهدی منتظری" - 27/8/1379 - مصاحبه با محقق :

{ "گلیپور" : } از لحاظ قانونی اگر متهمی مؤنث باشد، نحوه‌ی برخورد و بازجویی آن به شکل طبیعی و روال منطقی کار را می‌شود بفرمائید که آیا حتما حضور بازجوی زن لازم است؟ جایگاه قانونی اش به چه شکل است؟

{ "منتظری" : } هست. بله. ما خودمان وقتی متهمین زن داشته باشیم، از نگهبانان زن استفاده می‌کنیم. منتها بازجو همان بازجوی مرد است. در واقع به صورت زوجی هم برای رعایت مسائل شرعی بازجویی می‌کنند و از نظر نگهداریشان و ارتباط با اینها از نگهبانان زن استفاده می‌کنند.

{ "گلیپور" : } آیا از نیروهای ساحفاجا در نگهبانی یا محافظت یا در بحث رعایت شرعیات استفاده شد یا نه؟

{ "منتظری" : } در بازجویی هیچی. اما نگهبانی در اوایل که شکل عادی آوردن معمولی متهمین سازمان قضایی بود، در بندی بودند که مثلا " 4 نفر متهمین اینها بودند و 10 نفر متهمین ساحفاجا.

جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای - گزارش بازجویان دور اول (مالیخولایی‌ها!)

در دیداری که مقام معظم رهبری با مدیران وزارت اطلاعات در تاریخ 29/9/77

داشتند، این جنایات توسط ایشان به شدت محکوم شد و هشدارهایی در ضرورت ریشه‌یابی و شناسایی جنایتکاران در هر موقعیت که هستند ابلاغ گردید...

روزنامه‌ی خرداد - 7/11/1377 :

زمینه‌های تحقّق فجایع اخیر. {به قلم:} "قاسم شعله سعدی"

1- ضعف مدیریت قوه‌ی قضائیه ...

2- تقدیس قدرت و خشونت ...

3- عدم ضمانت اجرای تخلف از وظایف ...

4- اشتغال به کارهای حاشیه‌ای ...

5- عدم برخورد نسبت به زندانهای غیررسمی ...

6- کوچک شمردن جنایتهای بزرگ ...

{ردیف 7 در اصل مقاله دیده نمی‌شود}

8- وجود شکنجه و عدم برخورد با آن ...

از اوایل انقلاب این مصیبت وجود داشت. گاهی اتفاق می‌افتاد که از متهمی سراغ گرفته می‌شد و در پاسخ می‌گفتند که "زیر تعزیرست"، یعنی در حال تحمل شکنجه است تا اقرار کند. موکلّی داشتم که متهم به ارتکاب یک جرم عمومی بود نه سیاسی. وقتی در زندان به دیدار او رفتم متوجه شدم در اثر شکنجه تمام ناخنهای پایش افتاده‌اند. در لایحه‌ی دفاعیه‌ام به حاکم شرع نوشتم: "موکلّ من مجرم است. خواهش می‌کنم مجازات قانونی را در مورد او اجرا کنید." قاضی که از نحوه‌ی دفاع من متعجب شده بود گفت این اولین بار است که وکیل اقرار می‌کند که موکلش مجرم است، چرا؟ گفتم اگر او مجرم باشد، حداکثر مجازات او 74 ضربه شلاق است، درحالی‌که اگر او در حبس بماند، زیر شکنجه خواهد مرد...

"مهدی منتظری" - 27/8/1379 در مصاحبه با محقّق:

{ "گلپور": } آیا وضعیت متهمین بعد از تحویل یعنی زمان آزادی از ساحفاجا آزاد

می‌شوند یا نه؟

{ "منتظری": "اصلاً" هیچ ربطی در هیچ یک از مراحل نداشته. مثلاً "اینکه شما بیاید و یک خانه‌ای را از من اجاره کنید. شما در این خانه میهمانی می‌دهید. رفت و آمد دارید. فرش عوض می‌کنید شما. خانه‌ی کس دیگری می‌روید. ربطی به صاحبخانه ندارد. } "گلپور": { از منظر قانونی، در اختیار قرار دادن این بحث در ابتدای قضیه قانونی بوده است؟

" { "منتظری": "کجا یعنی؟

" { "گلپور": " بازداشتگاههای ساحفاجا

" { "منتظری": " سازمان قضایی اشراف بر بازداشتگاهها دارد و این سازمان قضایی هم برای متهمین خودش استفاده می‌کنند. از قدیم استفاده می‌کرده الان هم استفاده می‌کنند. متهمینی را که می‌خواهند محفوظ باشند و اطلاعاتشان درز پیدا نکند و کسی با آنها ارتباط غیرمتعارف نداشته باشد را می‌فرستند بازداشتگاه ما. یعنی چیز جدیدی نبوده و از ابتدا طبق روال معمول نه الان سالیان سال از سالهای 65-66 تا به حال روال معمولی بوده و هست و ادامه هم دارد و این پرونده را آوردند آنجا و بعد از مدتی هم گفتند که ما کلّ اینجا را یعنی می‌خواهیم اینجا در اختیار ما باشد که بعد ما دیدیم این شدنی نیست و آمدیم بخشی را جدا کردیم و گفتیم این برای شما مثل متهم‌های دیگری هم که دارند. نه آوردنشان به ما مربوط است نه بردنشان و نه بازجویی‌شان. نه آزادیشان نه تمدید قرارشان. هیچی. منتها اینها اختلافی با بقیه داشتند که اصلاً "جایشان هم مجزاً بود. یعنی دیواری کشیده شده بود و درب جدا.

روزنامه‌ی صبح امروز - :13/2/1378

رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح کشور اعلام کرد: هیچ تغییری در روند

رسیدگی به پرونده‌ی قتل‌های مشکوک حاصل نشده و این پرونده با قدرت و قاطعیّت و همان کار در حال پیگیری است. "محمد نیازی" که دیروز در جمع دانشجویان و استادان دانشگاه آزاد سمنان سخن می‌گفت، افزود: در مسیر رسیدگی به این قتل‌ها تاکنون همه‌ی عوامل، مباحران و اکثر طراحان شناسایی شده‌اند.

وی تأکید کرد: مهمترین مسأله در این قضیه، انگیزه و هدف این قتل‌هاست که در این شرایط خاصّ سیاسی اتفاق افتاده و هنوز این انگیزه‌ها معلوم نشده است. وی پرونده‌ی قتل‌های مشکوک را پرونده‌ی پیچیده‌ای دانست و گفت: مقام رهبری و ریاست جمهوری پیگیر آن هستند.

رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح کشور افزود: یک تیم مجرب اطلاعاتی کار بازجویی از متهمین را برعهده دارد.

به گفته‌ی وی جریان قتل‌های مشکوک، ضربه‌ی بزرگی به نظام زد و عاملان آن پس از رسیدگی به پرونده‌ی شان به مجازات اعمال خود خواهند رسید... در مورد اینکه عوامل بیگانه در این قتل‌ها دست داشته‌اند، اظهار نظر قطعی نمی‌توان داشت ولی قرائن به دست آمده نشان می‌دهد که این کار با هدایت بیگانگان انجام شده است... در این ارتباط دستگیری تازه‌ای انجام نشده است و در این رابطه 5 نفر از عاملان اصلی در بازداشت به سر می‌برند... تعیین زمان اتمام رسیدگی به این پرونده مشکل است ولی انشاءالله تا پایان امسال به نتیجه خواهد رسید... در فرصت مناسب اطلاعات مناسب را به اطلاع عموم خواهیم رساند.

"مصطفی موسوی" - یادداشت‌های مصاحبه با محقق :

بعد از امضای نامه‌ی 90 نفره‌ی نهضت آزادی من مسئول اداره‌ی راست بودم. "مهدی خلیلی" مخالف با دستگیری بود. "مجتبی بابایی" بود و "حسین شریعتمداری" هم بود و بازجویی می‌کرد. اتفاقاً بازجوی "عزت سخّابی" هم بود. هم "آقا" هم "هاشمی" هم روی "عزت سخّابی" و دستگیری‌اش حرف داشتند.. گفتند

مطالب را به وزیر فرهنگ { "خاتمی" } هم بگویید. رفتم شورای وزارت ارشاد. همین "امین زاده" هم بود. توضیح دادم مطالبی را. "خاتمی" گفت اگر اینطوری است حرف ندارم... "حسین شریعتمداری" همیشه به من می گفت التماس دعای مخصوص! بعد هم در آن مجموعه‌ی بعد از جریان "سروش"، من در آن جماعت از "سلیمی نمین" دفاع کردم. حرفش هم به "سعید" درست بود که موضع من با بقیه‌ی آنها فرق داشت... دربارهی حرفهای آقای "طاهری" هم اتفاقاً برعکس بود. چون در شورای اطلاعات سپاه شیراز تنها حزبی { طرفدار حزب جمهوری } من بودم و بعد از درگیری "دادخواه" و "حقیقی" که روی آقای "ربانی شیرازی" شنود کرده بودند و بعد از جارو شدنشان مسئول واحد شدم... دربارهی فقط بخشی از سوابق که به لطف خدا افتخار می کنم... زمان معاونت خارجی دکتر "احمدی"... آمریکا پول داد تا شورای مقاومت ملی تشکیل شد. از طریق "شاهپور بختیار" و "عبدالرحمن برومند"... مهمات و سلاحها از طریق کویت با کشتی به گناوه، بی بی حکیمه آمد که در کهکیلویه و فارس و چند جا استفاده بشود که کامل خنثی شد... در طول 7 سال بارها از بین منافقین در سطوح مختلف جذب نیرو شد و بارها رویشان بویژه در ستادهای اصلی عراق عملیتهای موفق داشتیم.

سال 1368 مدیر کل نمونه‌ی آقای "ری شهری" شدم. چنان عملیاتی روی منافقین کردیم که در آلمان فقط 2 تا منبع داشتیم، منافقین به خیال اینکه نفوذی بینشان هست 15 نفر را کشف کردند و بدون شلیک یک گلوله تشکیلات آلمان متلاشی شد... من مدیر کل شیراز بودم "حسین محمدی" نیروی عادی در نفوذ بود. الحمدلله آدمها رشد می کنند ولی به چه بهایی؟

عزیزترین روزهای زندگی ام زمان جنگ است و در عملیاتها. در خیبر، کربلای 4 کربلای 5 والفجر 8 و در مرصاد به لطف خدا در حالیکه خیلی ها قرارگاه التقاط را کرمانشاه زده بودند فرماندهی اطلاعاتی اسلام آباد - کربند - سرپل ذهاب بودم.

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

موقع انتقال به تهران از شیراز خدا شاهد است می ترسیدم. از جوّ و محیط کاری اینجا. زندگی اینجا و پیچیدگیهای اینجا و الان می بینم ترسم به جا بوده است.

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

من بعد از دستگیری، تفهیم اتهام شدم در 12/10/77 به عنوان مشارکت در قتل... در 12/2/78 با همان عنوان اول قرارم تمدید شد... در 12/6/78 باز همینطور تفهیم شدم به مشارکت در قتل. درست وقتی "عبدالکریم احمدی" (فامیل "ابطحی") شد قاضی و "حمید سرمدی" فعال مایشاء شد به من تفهیم کردند آمریت. چه انگیزه‌ای بوده؟ چرا جز در حکم آخر رسمی هیچ جای پرونده من آمر نیستم؟ چون گند دوی خردادیه‌ها در می آمد. "سعید" بنده خدا را که کشتند. آن همه شکنجه‌ی تعزیری بی ربط و با ربط هم که بود! "درّی" هم که قرار بوده از پرونده بیرون کشیده شود. پس خلاء آمریت با "موسوی" پر شد... پس من هم باید به "موسوی" گره می خوردم.

"رجبعلی طاهری" - مصاحبه با محقق :

بنده "رجبعلی طاهری" ... متولد 1315... بعد از انقلاب مؤسس و فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب در شیراز و فارس بودم... سپاه واحدی داشت به نام واحد اطلاعات و تحقیقات که در سطح کشور، اول آقای "بشارتی" مسئولش بود. بعدش آقای "محسن رضایی" بعد آقای "وحید شاهچراغی" معروف به "وحیدی" ... معاونم در سپاه، آقای دکتر "مسعود خاتمی" بود...
طیف "موسوی" {"سید مصطفی کاظمی"} در عملیات و بعد در اطلاعات بودند...
بعدها شنیدم که در اعدام "خسرو قشقایی" بود و در شنود تلفن نماینده‌ی "امام" در استان فارس، شهید "ربّانی شیرازی" و از این مسائل.
من یک مصاحبه‌ای هم با روزنامه‌ی نیم نگاه کردم که اگر آن را پیدا کنید، راجع به

"خسرو قشقایی" من گفتم که این قتل‌های زنجیره‌ای را اگر کسی بخواهد پیگیری کند، باید اولین حلقه‌اش از شیراز شروع می‌شد که این "خسرو قشقایی" را بازداشت کردند و اعدام کردند... نظام نمی‌خواست اینها را اعدام کند... ولی آنها کار خودشان را کردند... وقتی انقلاب ما پیروز شد آمریکا برنامه‌اش این می‌شود که باید ایران را تگه تگه و تجزیه کرد... لذا با خوانین فارس با "ناصر" و "خسرو قشقایی" تماس گرفتند که شما بیایید، ما کمکتان کنیم ضد "امام خمینی" و شیراز را هم خود مختار اداره کنید... همچنین پیشنهادی... اینها قبول نمی‌کنند و می‌آیند به "شهید چمران" می‌گویند و به مرحوم "ربّانی شیرازی"... من از طرف "امام" می‌رفتم با "ناصر" و "خسرو" تماس بگیرم که بیاورمشان تهران مصوبه‌ای شده بود... آنها را محاصره کرده بودند. من به آنها نامه نوشتم که شما بیایید پیش من. من می‌برمتان تهران. چون «امام» به شما امان داده است. «خسرو» بلند شد بیاید پیش من. تا آمد در شیراز، عده‌ای از اطلاعات سپاه رفتند و گرفتندش و نگذاشتند من... ملاقاتی با او بکنم و برخلاف قانون اسلام و دستور اسلام، اعدامش کردند

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

مسئول واحد اطلاعات سپاه شیراز "تقوی" بود {با اسم اصلی "مهدی دادخواه"} و بعد از او "کوچک زاده"

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

مطرح بود "مهدی دادخواه" و "حقیقی" در اطلاعات شیراز "ربّانی شیرازی" را شنود می‌کردند.

"عماد افروغ" و "کوچک زاده" در اطلاعات سپاه شیراز مجاهدین انقلاب اسلامی بودند.

جناب آقای رئیس جمهور!

فردی به نام شناسنامه‌ای فامیلی "گل و سنبل" که نام خود را به ("صادق) ذوالقدرنیا" تغییر داده است و الان مسئول حفاظت وزارت دفاع است، در بحث اعدام "خسروخان قشقایی" (که احتمالاً "حکم قضایی اش را از "بروجردی" نامی که داماد آقای "مدنی" بوده است) برخلاف توصیه‌ی "امام"؛ نقش اصلی را داشت. نامبرده شوهرخواهر "محمدباقر ذوالقدر" جانشین فعلی فرماندهی سپاه و در عین حال باجناب "محمد جواد نوگنبدانی" معروف به "جعفری" و مشهور به پسوندش "صحرا رودی" طراح و مجری جریان مشکوک ترور "قاسملو" در وین می‌باشد. این ازدواج نیز به زمان فعالیت‌های قبل از انقلاب او در تشکیلات سازمان مجاهدین انقلاب برمی‌گردد... دارای روابط بسیار نزدیک... با "مرتضی رضایی" و "محمد نیازی" در بخش‌هایی از مفاسد برخورد‌های قضایی است. "صادق ذوالقدرنیا"، جانشین "مرتضی رضایی" در وزارت دفاع یعنی مسئول حفاظت وزارتخانه است و باجناب "محمد جعفری صحرا رودی"!

جناب رئیس جمهور!

"وحید شاهچراغی" با نام مستعار "احمد وحیدی" عنصر اصلی اطلاعات سپاه در دوران "سبزوار رضایی میرفانند" - با نام مستعار "محسن" - و دارای رفت و آمد به وزارت اطلاعات می‌باشد. در حال حاضر معاون وزیر دفاع "شمخانی" است. در زمان عملیات مرصاد، به حکم "ری شهری"، با وجودی که مسئول اطلاعات سپاه "توسط" علیرضا محسنی "معروف به "بشیر" {احتمالاً "کمالی"} دستگیر شد بود؛ نامبرده به دلیل ارتباط بسیار نزدیک با "عماد مغنیه" با نام و هویت مستعار حاج "رضوان" یکی از مسئولین اصلی امنیت حزب الله لبنان، و دو معاونش "عزالدین" و "عطوی" توسط برخی دادگاه‌ها از جمله دادگاه رسیدگی به انفجار "آمیا" مرکز تجارت یهودیان در بوئنوس آیرس آرژانتین تحت تعقیب اینترپل قرار دارد. "وحیدی" از اعضای مرتبط با مجاهدین انقلاب اسلامی در شیراز و مدافع سرسخت "سید مصطفی کاظمی" معروف به "موسوی" عامل اصلی قتل‌های

مشکوک سال 1377 می‌باشد.

"فریدون وردی نژاد" معاون امنیّت او در واحد اطلاعات کلّ سپاه بود .

"علی فلاّحیان" - 3/8/79 در مصاحبه با محقّق :

در مورد "سیّد مصطفی موسوی" از نظر حفاظت اطلاعاتی که نگاه گردد با توجّه به شناختی که بنده از او دارم، بدون هماهنگی با مافوق اصولاً" کاری نمی‌کرد و چون متشرّع بود، ولو هر گرایش سیاسی داشته باشد، شدیداً ضابطه‌مند عمل می‌کرد. ضمن اینکه با توجّه به اینکه می‌گویند قائم مقام معاونت هم بود و حمایت سیاسی لازم دفتر رئیس جمهور محترم را هم داشت، همه رقم دسترسی‌های دیگر هم در پرونده‌های جدّی‌تر و کلان‌تر داشت. باید روزی "موسوی" بگوید که چرا و با هماهنگی چه مجموعه‌ای وارد این سیکل احمقانه شد؟

"صادق" هم فوق‌العاده خوب و منضبط بود و او اصولاً" اعتقاد داشت به عنوان کارشناس موضوع خودش، که اگر کسی فعّالیّت مسلّحانه بر علیه نظام کرد باید تاوان بدهد. ولی اگر کسی چنین فعّالیّتی یعنی ترور و تخریب و انفجار و امثال ذلک ندارد. ولو اینکه با آنها هم مرتبط باشد، نباید مورد توجّه جدّی و انتقام باشد. من به این دلایل مشخصّ معتقدم که جریان این قتلها اصولاً" به "سعید اسلامی" بر نمی‌گشت...

"موسوی" سینه چاک "خاتمی" بود. قرار بود حفاظت اطلاعات ناجا را "موسوی" لاری" برای او ردیف کند. به نظر من تحلیل "موسوی" این بود که نیروهای خارج از نظام مثل حزب ملّت و جبهه‌ی ملّی و جمهوریخواه‌ها و امثال ذلک آنقدر به دوّم خرداد و آقای "خاتمی" نزدیک شده‌اند که باید کاری کرد تا "خاتمی" را رها کنند و دست بشورند. از طرف دیگر هم حتّی در صورت افشا، "خاتمی" هم در ذهن او، نمی‌آید رفقای خودش را بگیرد. دقّت در این مطلب که آقای "خاتمی" و یا مجموعه‌اش در این باره می‌گویند "دوستان کج اندیش" هم مؤیّد همین محتواست.

"عباد" هم "موسوی" را در اعتراف توجیه می کند و حتی ضمانت هم می دهد.

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

در 77/1/6 پنج ساعت و نیم با شخص آقای وزیر {"دری"} صحبت کردم. در اردیبهشت همان سال "پیروز دوانی" به بنده پیشنهاد شد و حتی بعد از مدتی با دکتر "مهدوی" مطرح شد حتی تذکر اکید دادند "محمد صداقت" نفهمد! من هم آماده‌ی کار بودم ولی زمانی که دیدم "حمید سرمدی" در جریان قرار گرفته و هشدار می دهد، عقب کشیدیم... "موسوی" دوشنبه 18/8/77 سرو کله‌اش پیدا شد که بیا برویم پیش وزیر. به "موسوی" گفتم "حمید سرمدی" گفته: "صادق" با "دری" ملاقات نکن. پنج شنبه 21/8/77 "موسوی" گفت 9 صبح فردا بیا. جمعه 22/8/77 به خانه‌ی "دری" رفتیم. البته "موسوی" می گفت چند جلسه‌ی قبلی با "دری" داشته است. البته "دری" که زیرش زده است .

در روز 30/8/77 تا دقایقی قبل از قتل؛ با تیم‌ها و امکانات بودیم. قرار هم ربایش و تزریق بود که یک دفعه گفتند "موسوی" دستور داده با چاقو و کارد باید بخورد و به همراه زنش هم باید بخورد. چون بچه‌های عملیات در سال 75 هم روی زن "فروهر" مشابه کار می کردند و به دلیل همراهی یک خانم دیگر با او موقتاً به اجرای کیس نشده بودند، عادی به نظر می آمد. ولی در عین حال سؤال ایجاد کرد و تشکیک! که چرا با چاقو و چرا دقیقه‌ی نود با زنش!!

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

ما قتلها را انجام دادیم. چرا بین این همه پرسنل، آقای "دری" 30/9/77 فقط من و "صادق" را خواسته بود. فرضاً "طبق دروغ آقای "دری" تا آن زمان در جریان نبوده، حال آنکه 27/9/77 ما دو تا را منزل پذیرفته است. من روز 9/9/77 یک بار رفتم به او گزارش دادم. می خندید و شنگول بود. اگر جز برای این بحث بود، چرا من را

پذیرفت؟

خوب دیگر خودش مگر نمی گوید ما 30/9/77 که به او گفته بودیم این هم اگر درست باشد و او حسابش پاک بود چرا آن روز یا فردایش به سازمان حفاظت یا به دیگران گزارش نکرده بود؟

چرا در جلسه ی 1/10/77 در وزارت که درباره ی منافقین بود و آنقدر اهمیّت داشت که جمعه زنگ زدند که همه برویم، "سرمدی"، "اسماعیلی"، "پورمحمدی" و "مجیدی" (عراق) و "قائم پناه" در اتاق "درّی" بود شبانه آمد و گفت: جلسه را "پورمحمدی" ادامه دهد. چه اتّفاقی در این چند روزه افتاده بود؟ که حتّی می ترسید! حالا یک یادداشتی نوشتم که 32 دلیل اطلاعاتی در آن لیست کردم که "درّی" این جریان را آمریّت داشته که خواستی یادداشت را می دهم.

"فهیمة درّی نوگورانی" - 19/6/1379 در مصاحبه ی مرکز اسناد انقلاب اسلامی:
... در این مدّت {بین دستگیری تا فوت مرحوم "سعید امامی"} من برای آقای "هاشمی رفسنجانی" نامه نوشتم. برای آقا {رهبری} نامه نوشته بودم و همان اوّل دستگیری "سعید" من نامه ای را برای آقای "درّی" نوشتم و برایشان نوشتم شما بهتر از هر کسی می دانید که "سعید" در این جریانات هیچ دخل و نقشی نداشته و در آخرش هم نوشتم شما را به وجدان خودتان واگذار می کنم. که این نامه را من توسّط یکی از آقایان داده بودم ببرند وزارت. وقتی فرداش آمده بود گفت، (خود این آقا گفت که) آقای "درّی" آنقدر گریه کرده بود که چشمهایش قرمز بود و گفت ایشان {"درّی"} هیچ جوابی برای شما ندادند. گفتم من از ایشان جوابی نخواسته بودم. من ایشان را به وجدان خودشان واگذار کرده بودم و واگذار می کنم به خدا و این اتمام حجّت بود با هاشون. خب این نامه را من برایشون نوشته بودم و بعد برای آقای "شفیعی" قائم مقام وزیر، وقت گرفتم زمانی با ایشان ملاقات کردم. در خود وزارت با رئیس دفتر خود آقای وزیر که آن موقع عوض شده بود یعنی آقای "یونسی" و با

معاونت قضایی خود وزارت صحبت کردم.

یادم نمی‌رود که من همینطور با آقای «شفیعی» که صحبت می‌کردم و گریه می‌کردم خود آقای «شفیعی» اینقدر گریه می‌کرد و هی با دستمال اشکهایش را پاک می‌کردند که بله ما هم اختلاف نظر با آقا «سعید» داشتیم ولی این باعث نمی‌شود که تمام کارها و فداکاریهایی را که انجام داده نادیده گرفته بشود و به او تهمت بزنند... ما می‌دانیم که آقا «سعید» در این برنامه هیچ دخالتی نداشته.

با آقای «معین» که رئیس دفتر آقای «یونسی» بودند، من صحبت کرده بودم و ایشان چیزی که خودشان به من گفتند سی مورد از صحبت‌های من را در سی مورد نوشته بودند و بعد گفتند که من صحبت‌های شما را به آقای «نیازی» هم گفتم و آقای «نیازی» گفتند که جز یکی دو مورد تمام صحبت‌های ایشان بله حق است. درست می‌گویند. فقط بگوئید که در مورد آقای «درّی» صحبت نکنند. این بحثی بود که از همان موقع ایشان مطرح کرده بودند. فقط در مورد آقای «درّی» صحبت نشود چون من گفته بودم که آقای «درّی» اگر کاری هم شده بهترین کسی بوده که در جریان کار قرار داشتند چون از زمانی که ایشان آمده بودند مأموریتها را طوری کرده بودند که هر کسی در هر لحظه هر جا مأموریتی برایش پیش می‌آمد می‌خواست حتما به اطلاع وزیر برسد... ایشان گفته بود هر جایی باید هر کسی به دستور من مأموریت را انجام بدهد و من اطلاع داشته باشم و من در همان نامه هم برای آقای «معین» گفته بودم... آقای «شفیعی»... البته این افراد همه‌شان چه در زمان دستگیری «سعید» چه در زمان دستگیری من و بعد، همگی سکوت کردند و هیچ کس هیچ حرفی نزد و هر کسی هم از گوشه و کنار شنیدم توجیه آوردند که بنا به مصلحت نظام. منتها من خودم شخصا اینها را مصلحت نظام نمی‌دانم مصلحت نظام نیست که ظلم رواج پیدا بکند. پایه‌های نظام سست می‌شود. چون مملکت با کفر دوام می‌آورد ولی با ظلم دوام نمی‌آورد.

همان موقع آقای «شفیعی» برگشتند به من گفتند که آقای «درّی»... پرونده‌ی این

چهارنفر را خواستند چون من خودم اسم «فروهر» را از اول انقلاب همیشه

می‌شناختم ولی "مختاری" و "پوینده" اینها را در روزنامه‌ها اسمها را خوانده بودم و هیچ آشنایی نداشتم با این اشخاص. آقای "شفیعی" به من گفتند پرونده‌ی این چهار نفر را آقای "درّی" خواسته بوده و این پرونده‌ها به حدّی کثیف بوده و بد بوده که پرونده‌ها را پرت کرده بودند یک طرف و گفته بودند که چهار تا آدم پیدا نمی‌شود که اینها را سر جای خودشان بنشانند و حساب اینها را برسند. این را جلوی آقای "شفیعی" گفته بودند و بعد از قتلها هم آقای "شفیعی" گفتند آقای "درّی"، (نقل قول از او آقای "شفیعی" می‌آورم که) گفتند یک ساعت و خرده‌ای با من صحبت کردند و سعی کردند من را قانع بکنند که در جریان قتلها نبودند ولی من به ایشان گفتم که من دینم را به دنیا نمی‌فروشم و نمی‌توانم قبول بکنم شما در جریان نبودید و از واقعیت خبر دارم و کتمان نمی‌کنم. منتهاش به من درآمدند گفتند من نمی‌دانم آن دنیا آقای "درّی" جواب خدا را چی می‌خواهد بدهد.

و خود "سعید" هم به من گفته بود؛ اگر در همان زمان دستگیری آقای "موسوی"، "سعید" به من گفته بود که آقای "درّی" مسئولیت کار را می‌پذیرفت، خب جریان به این صورت در نمی‌آمد. به هر صورت وزیر بوده دستور وزیر بوده مراحل بعدی مسائلی که اتفاق می‌افتاد حل می‌شد و...

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

من آمر نبودم. روز 30/9/77 "محمد عزیزپور" و نیروهایش سر بیمارستان "امیراعلم" بودند. منتظر من بودند نه تحت امر من. اصولاً پرونده پیچیدگی خاصی نداشته است. مثلاً "من در حدّی بودم که به "رسولی" امر کنم؟... اما نقش‌های خودم را هم ولو در حدّ جزئی انکار نکردم...

من خودسر و محفلی عمل نکردم. اگر می‌خواستم این طور عمل کنم، آنقدر نیرو و تشکیلات شبکه‌ای داشتم که نیازی نباشد سروصدا کند و سه معاونت و 7 اداره‌ی کلّ وزارت درگیر بشوند. ولی احتمال پاسخگویی بعدی را هم نه من، حدّ اقل خیلی

دیگر از افراد نمی‌دادیم چون با هماهنگی می‌دانستیم در سطح عالی خودش...!

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

77/10/27 یکشنبه "نیازی" با "درّی" مواجهه‌ی حضوری می‌دهد ما متّهمان را.

77/10/28 "نیازی" 2 نوار بازجویی از "درّی" پر می‌کند. سه شنبه

29/10/77 "نیازی" به من گفت اولین فردی هستی که دارم می‌گویم به تو آقای "درّی"

گفت بچه‌ها با طناب من توی چاه رفتند... حتی 30/10/77 آقای "درّی" پیش بعضی از

معاونان مسئولیت خودش را در کار اعلام می‌کند.

"نیازی" در هفته‌ی بعد از آن نامه‌ای به "یونسی" می‌نویسد به این مضمون که پیرو

مذاکره‌ی قبلی حضوری به عنوان دادستان تهران، که با اطلاع قبلی وزیر اطلاعات 2 نوار

از او ضبط شده است.

جالب اینجاست که در گزارش "نیازی" هست، اما روی پرونده، دو نوار نیست .

سر همین اعتراف "درّی" بود که "نیازی" آمد با من هماهنگ کرد که کیس

درست بشود و بعد هم رفت با حرفهای من مصاحبه‌ی رسمی کرد و 77/10/29 ،

فولکس واگن را گفت.

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

بین آقای "محقق" . من که تا 27/11/77 در پرونده حتی یک کلمه نگفته بودم...

آقای "نیازی" هم که آمد قسم خورد در دادگاه و به "عقیقی" گفت و تکذیب کرد که

خودش گفته "درّی" اعتراف کرده و نگران نباش یک کیسی تعریف می‌کنیم.

ولی خدا شاهد است با "نیازی" یک کیس تعریف کردیم که منبع من 100 هزار دلار

بگیرد چون ورودش در {فرودگاه} مهرآباد قانوناً ثبت شده بود و بعد از زمان قتلها هم

خروج قابل پیگیری داشت. حتی از داخل دفتر خود "نیازی" با تلفن

09122165276 که در دست منبع بود زنگ زد و استندبای کردم او را. اینها که دیگر

یک استعلام مخابرات است. اگر فرض کنیم حرف "نیازی" درست است و من

دروغ می گویم آقای "نیازی" بگوید اطلاعاتی را که در مصاحبه‌ی 30/10/77 با صدا و سیما و خبرگزاری بیان کرده از چه کسی و به چه استنادی مطرح کرده است؟ بحث فولکس را. بحث آنچه در کیفیت عملیات و جزئیات بوده است را "نیازی" مگر در صحنه‌ی قتل در زمان حضور ما بوده که می دانسته است؟ من هم که تازه 27/11/1377 در پرونده شروع کردم به گفتن واقعیتها! "موسوی" هم که در صحنه نبوده و همه‌ی اصرارش به قصه‌ی آمریت "دری" بوده است. دقیقا قبل از مصاحبه‌ی من آخرین هماهنگی‌های کیس را در 30/10/77 در دفترش با او انجام دادم. در آخر صحبت‌هایمان هم بود که یک تلفن وصل شد به والله از پشت صندلی اش بلند شد به احتمال 90% "بطحی" بود که صحبت می کرد. گفت به ایشان سلام برسانید خدمت ایشان می رسم... ولی من "پیروز" و "شریف" را نمی توانم بگویم. بعدا "نمی توانم جمعش کنم... بعد هم قرار بود محور محاکمه‌ی ما روی ماده‌ی 226 برود و جمع بشود برود. قتل بدون دادگاه و دادرسی.

روزنامه‌ی اخبار - 1/77/1377 :

مسئول رسیدگی به پرونده‌ی قتل‌های اخیر در تشریح چگونگی قتل "داریوش فروهر" و همسرش گفت: قاتلان با همراهی یک نفر از آشنایان "داریوش فروهر" که احتمالا "جزو تشکیلات وابسته به وی بوده، ساعت 9 و 15 دقیقه‌ی شب به منزل وی مراجعه کرده‌اند. وی افزود براساس قرائن، موقع در زدن این فرد خودش را معرفی می کند و "فروهر" به لحاظ آشنایی با وی لباسهایش را پوشیده و به طور رسمی می آید و در را باز می کند و وی یکی از عوامل همراه خود را به عنوان کسی که مشغول تحصیل است به "فروهر" معرفی می کند و "فروهر" اجازه‌ی ورود می دهد. در این زمان، اول "فروهر" بعد آشنای وی و سپس نفر سوم وارد خانه می شوند. ولی نفر سوم در خانه را نمی بندد. "نیازی" اظهار داشت: در این زمان عواملی که بیرون بودند و مباشر قتل محسوب

می شوند وارد منزل می شوند و سپس وارد اتاق "فروهر" شده و با وی بحث سیاسی می کنند و در این بحث اوضاع را آرام نشان می دهند.
به گفته ی "نیازی"، قاتلان از "فروهر" می خواهند که اجازه دهد تا از خانه ی وی فیلمبرداری کنند و به خانم "فروهر" نیز گفته می شود که به طبقه ی دوّم رفته و لباس رسمی بپوشد تا از وی نیز فیلمبرداری کنند.

وی اظهار داشت: قاتلان پس از رفتن خانم "فروهر" به طبقه ی دوّم دنبال وی رفته و او را به قتل می رسانند و سپس مرحوم "فروهر" را روی صندلی نشانده و از پشت سر به وی حمله کرده و او را نیز به قتل می رسانند که این صحنه را نیروی انتظامی نیز تأیید کرده است... در مورد مرحوم "پوینده" و "مختاری" نیز قاتلان آنها را شناسایی کرده و کمین می کنند و به شکل ربایش و جلب آنان را دستگیر کرده و با یک اتومبیل فولکس واگن به نقطه ای برده و به قتل می رسانند و سپس جنازه شان را در جایی انداخته و متواری می شوند...

وی همکاری کمیته ی تحقیق قتلهای مشکوک و دادسرای نظامی را تنگاتنگ و خوب توصیف کرد...

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

.پاکدامن « کشیک دفتر وزیر گفت: «دری» گفته بیاید خانه ی من 77/9/27 - جمعه
موسوی « بیاید کیس فریب درست کند 77/9/29: - یکشنبه صبح

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

701 روز انفرادی بودم و بعد 15 ماه و 5 روز ملاقات نداشتم. چطور حتی یک حرف درست از این پرونده در نیامد؟

من که گفتم با حجّت شرعی "دری" و بدلیل اعتماد کامل به "موسوی" این قتلها را

انجام داده‌ام یا راست می‌گویم که گردن "درّی". یا دروغ می‌گویم که روال دارد قضایی. ولی من حتّی به عنوان یک نفر شهروند چرا این وضعیّت کج‌دار و مریز؟ مسئولان که خودشان می‌دانند.

"قربانعلی درّی نجف آبادی" - یادداشتهای صحبت با محقّق :
خواب دیدم در یک چاه عمیق 70-80 متری دارم سقوط می‌کنم که صدایی آمد که:
"تنها راه نجات ولایت "علی بن موسی الرضا(ع)" است که کمرم گرفته شد.
"نیازی" آمد و دو جلسه هم سؤال و جواب کرد... بعد از وقوع قتلها "سعید اسلامی"
پیش من آمد و از عملکرد "موسوی" دفاع می‌کرد... "روحانی" {دبیر شورای امنیّت} به
من گفت از 8 ماه قبل قتلها از ابتدای سال 77 دنبال حذف و جابجایی تو بوده‌اند."

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقّق :
اینکه آقای "عباد" و "سرمدی" و "یونسی" فرمودند ما خود سر بودیم، دروغ است.
سیاست وزارت اطلاعات برخورد با اعضای کانون نویسندگان است. مثلاً" در مهرماه
همان سال یعنی دقیقاً 6/7/1377 اعضای کمیته‌ی تدارک مجمع عمومی کانون
نویسندگان یعنی "محمد مختاری"، "محمد جعفر پوینده"، "علی اشرف درویشیان"،
"کاظم کردوانی"، "هوشنگ گلشیری" و "منصور کوشان" را احضار کردند. پوشش
دادگاه انقلاب هم بود. همین "حمید سرمدی" به شدّت پیگیری می‌کرد که چه کسی
پشت این احضارهاست. مگر افرادی مثل "احمدزاده"... یا "جعفرزاده" پشت برخورد
نبودند؟ حتّی زمانی که بنده به عنوان مسئول پرونده‌ی آنها خواستم پیگیری کنم گفتند
خودت را هم دستگیر می‌کنیم ها! دخالت نکن...

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقّق :
در احضار و دستگیری اعضای کانون نویسندگان چه بسا بین "درّی" و "رهبرپور"

هماهنگیهای لازم شده باشد که شواهدش هم ...

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

"محسن مهدوی" که «بهنود» را بر علیه منافقین هدایت می کرد هم به احضار کانون نویسندگان توسط دادگاه انقلاب اعتراض کرد گفتند دخالت نکن ربطی ندارد. او از کانالهای دیگر هم سعی کرد پیگیری کند ...

"مهدی ریاحی" - 15/6/1379 مصاحبه با محقق :

{ "ریاحی" : } در همان جلسه ای که { بعد از آزادی } با آقای "هاشمی رفسنجانی" بودیم، آقای "رفسنجانی" از همه ی بچه ها پرسید تو چند تا شلاق خوردی؟ یکی گفت 2 هزار تا. یکی گفت بیشتر. بعد به من گفت تو چند تا خوردی؟ گفتم نمی دانم چند تا خوردم ولی می دانم یک دانه اش را هم نباید می خوردم. فقط یک صحنه را من بگویم که در حالیکه پای من تاول زده بود زیرش اینقدر کیسه ی خون بود. از شلاقهایی که ساعت 2 شب تموم شده بود، از اتاق تعزیر آمدم نمی توانستم راه بروم. با زانو راه می رفتم. یکی از آنها به این آقا "جواد آزاده" گفت که آقا "جواد" این را ببریم، بهداری پوست پا را بچینند خونها را تخلیه کنند. گفت نه می بریم در اتاق با شلاق خالی می کنیم. بردند با همان حالت من را بستند پاهام را به تخت و با کابلی که زدند خون پاشید که لباسهای خودشان نجس شد. توی اون شرایط که پاهای منو اونجوری می زدند، تمام کبود شده بود و توی دمپایی نمی رفت و باد کرده بود می آوردند دوباره قپونی می کردند. قپونی تمام می شد برمی گشتیم اتاق تعزیر... به من فشار قپونی خیلی زیادی آوردند. یک جوری می شد که از 2 ساعت و نیم، دو ساعت و ربع که می گذشت با اینکه من توان جسمی ام در حد خودم خوبه بی هوش می شدم. یعنی دیگر هیچ دردی را احساس نمی کردم و گرم می شدم.... باور کنید اینقدر این دستهای من چون از پشت به هم نمی رسید، "جواد آزاده"، اون "مجتبی" را و "احمد"

بعضی وقتها سه نفری شون دستهای منو می کشیدند که استخوانهای من جریق جریق اش در می آمد؛ تا اینکه این قپونی را جا بیندازد. یا اینکه می خواباندند منو زمین. می آمدند روی کمرم تا این را جا می انداختند. و در موقعیتهایی که دستم رو قپونی می کردند و پاهام اون جوری بود که نماز نمی تونستم بخونم. یعنی با زانو باید می نشستم در اون هیری بیری دیگر دست بسته؛ می آمدند می زدند. انگار که مثلا " ما کیسه‌ی بوکس یک آدم بوکسریم که می خواد تمرین بکند. می گفت این دفعه محکم تر بود یا آن دفعه محکم تر بود. می زدند. تمرین می کردند. حالت‌های مختلف با مشت‌های خودش. اصلا " نه بازجویی می کردند نه چیزی. طوری شده بود که مثلا " از آنجا رد می شد در رو باز می کرد می آمد می گفت وایستا. یک چک (سیلی) تراپی دارم. وای می ایستاد 20 تا 30 تا چک محکم می زد بعد تودلم می زد. با لگد می زد با مشت می زد و بعد خودش خسته می شد و می رفت بعد یکی دیگر می آمد و می گفت در دلت زدند؟ نزدند! دوباره می زدند... بحث تعزیر حاکم شرع مثلا " می گفتند 50 تا حاکم شرع حکم داد. بعد از اینکه 50 تا را می زد. می گفت 20 تا دیگر. بعد که باز می شد نمی توانستم راه بروم می گفت افتادی؟! دوباره می خواباند 30 تا دیگر می زد و...

روی قتل‌های زنجیره‌ای خودشان می گفتند ما یک شبکه کشف کردیم که تنها کار مثبتشان قتل این چهار نفر بوده. گور پدر آنها. البته می دانستند که من در آن هم دخالتی نداشتم. فقط مستمسکی بود برای دستگیری. اصلا " تفهیم اّتهامی، بازجویی چیزی در این باره حداقل از من نشد... بارها با "مهدی قوام" که نقش او در برخورد با من مهربانی و تشویق من به همکاری بود، صحبت کردم. چون همیشه "جواد" و "مجتبی" و "احمد" در اتاق من می آمدند ولی "مهدی" بعضی وقتها می آمد سرکشی می کرد و می رفت آنچه برای من مسلم هست اینکه این پرونده ارتباطی به قتل‌های زنجیره‌ای نداشته. چون زمانی که قتلها شد و مطرح شد کسی که کشته بود، رفت گفت من کشتم. اون

کسی که دستور داده بود گفت من دستور دادم. همه افراد را هم گرفتند و در مقطع اوّل هم خیلی برخوردها خوب بود. تا اردیبهشت 78 اصلاً" یک کلمه از کسی اگر این کسانی که در قتل‌های زنجیره‌ای شرکت کرده، مباشر بوده یا معاون بوده یک ربع هم بازجویی نکردند که مثلاً" تو که کشتی چه طور کشتی با چه اسلحه‌ای کشتی.. اصلاً" ربطی به این قتلها نداشت. بازجوها می‌خواستند از افرادی که دستگیر می‌کنند راهکاری باز کنند که آن کسانی را که بعداً می‌خواهند بتوانند دستگیر کنند. کما اینکه بعد از اینکه ماها همگی آزاد شدیم تازه رفتند سراغ آن کسانی که در قتل‌های زنجیره‌ای شرکت داشتند و برای اوّلین بار از آنها بازجویی کردند. از خود ما که ربطی هم به آن پرونده نداشتیم، از قتل‌های زنجیره‌ای سؤال نکردند چون نبودیم؛ می‌دانستند.

حالا چه کاری را می‌خواستند تحت عنوان پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای بکنند آنچه را ما یقین داریم اینکه کار دیگری بود... یک خطی بعد از اردیبهشت 78 وارد می‌شود. اینکه چه کسی دستور داده مهم است. چون "جواد آزاده" شلوارش را هم نمی‌تواند بدون هماهنگی بالا بکشد. الان هم همین است چطور جرأت کرد این طور برخورد با پرسنل بکند یعنی برخوردی که با منافقین و تروریست‌های محارب نشده بود... مهم است.

"علی فلاّحیان" - 24/8/1379 در مصاحبه با محقق :

یکی از چیزهایی که خیلی مهم است، اینکه وزرای اطلاعات واقعا مظلوم واقع می‌شوند و در افکار عمومی کمتر نمود دارد. اینکه پرونده تا زمانی که اطلاعاتی است وزیر اطلاعات اختیار لازم را در پیگیریها دارد. اما از لحظه‌ای که کار قضایی آغاز می‌شود، پرونده از اختیار وزیر خارج می‌شود. یعنی قاضی همه کاره می‌شود. دیگر حتی اگر بخواهیم یک کار اطلاعاتی را ادامه بدهیم، حتما باید موافقت قاضی را بگیریم و در کار قضایی اش هم به هیچ وجه نمی‌شود دخالت کرد. علیرغم اینکه

می گویند وزارت اطلاعات یا بچه‌های اطلاعات خودشان هر کار می‌کنند. اما نکته اینجاست که معمولاً "قضات ناچار هستند از بازجوهای اطلاعات استفاده کنند. چون بازجوهای عمومی نمی‌توانند به کاری که فنی است رسیدگی کنند. رازش اینجاست که اشتباه ایجاد می‌کند. مردم می‌گویند خب بابا، اطلاعات است که بازجویی می‌کند، پس وزیر اطلاعات مسئول است. در صورتیکه نه خیر. وقتی بازجو، بازجویی می‌کند حرف رئیس خودش در اطلاعات را هم نمی‌پذیرد، حرف مدیر کلش را هم نمی‌پذیرد چه برسد به وزیر! مورد به مورد را با قاضی هماهنگ می‌کند. ادامه‌ی بازداشتها و اینها.

در پرونده‌ی مورد نظر هم همینطور بود. وقتی گفتند پرونده روی بچه‌های اطلاعات است، می‌توانستند این پرونده را بدهند به حفاظت وزارت تا کار اطلاعاتی‌اش را انجام دهد، به مرحله‌ی قضایی که رسید تحویل شود. یعنی قوه‌ی قضائیه با ضابطین حفاظت وزارت اطلاعات عمل بکند. اما به خاطر فشارهای آقای "خاتمی" پرونده را از وزارت اطلاعات بیرون کشیدند. و برخلاف قوانین، حتی خلاف قانون اساسی آقای "خاتمی" خودش شد مسئول پرونده. طبیعی است که باید از قاضی استفاده بکند. ایشان هم گفت همین آقای "نیازی". خب بعد هم بازجوها را که مطرح شد با مشاورینش صحبت کرد خود آقای "خاتمی". مشاورینش هم این بازجوها را به او معرفی کردند و آقای "خاتمی" هم این بازجوها را گذاشت روی کار و خیال می‌کرد قاضی یا بازجوها همه چیز را به او می‌گویند یا به دستور او عمل می‌کنند. {خنده} موارد فاجعه‌ای را که در این پرونده پیش آمده اگر آقای "خاتمی" بگوید من اطلاع ندارم و ما این را بپذیریم؛ پس شما که رئیس جمهور بودی و مستقیماً مسئول یک پرونده بودی نمی‌توانستی وقتی پرونده زیر نظر قاضی است در آن دخالت بکنی، دیگر از وزارت اطلاعات با این همه پرونده و گرفتاریهای کارهای اطلاعاتی‌اش چه انتظار می‌رود؟!

خب وقتی که عالم و آدم فهمیدند که اینها دارند شکنجه می‌شوند و یک نفر کشته

شد و دیگر مسائل، به زور توانستند پرونده را از دست "نیازی" بگیرند. این اشکالات در سیستم قضایی باید مرتفع شود...

"مهدی منتظری" - 27/8/1379 در مصاحبه با محقق :

{ "گلپور": } در مورد سایر متهمین چطور؟ متهمینی که در راستای رسیدگی به پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای دستگیر شدند و شکنجه‌های بسیار وحشتناک که خیلی‌هايش هم الان قابل بررسی و بیان شده است. ضرباتی هم که به تعبیر شما زد خیلی بدتر از ضربات خود قصه‌ی قتل‌ها شد. آیا متهمین تحویل ساحفاجا بودند یا خیر؟
{ "منتظری": } اصلاً هیچ موقع متهمین تحویل ساحفاجا نبودند. یعنی از روز اول تا آن زمانی که در بازداشتگاه ساحفاجا که این را هم بگویم بازداشتگاه ساحفاجا حتی از ابتدای کار آقایان آمدند درخواست کردند که گفتند کلاً این بازداشتگاه در اختیار ما باشد و ما گفتیم نه... ما که نمی‌توانیم متهمین را ببریم خیابان و رهایشان کنیم جای دیگری هم ما نداریم. ولی چون دیدیم مصر بر این قضیه هستند و آن ابتدا هم وضعیتی به گونه‌ی دیگری بود. یعنی حتی برای خود ما اینکه بخواهیم مخالفت کنیم، جور دیگری بود که اگر می‌گفتیم نه آقا؛ حمل بر چیز دیگری می‌کردند. گفتیم که خیلی خوب خواسته‌تان را تأمین می‌کنیم. شما می‌خواهید که مجزاً باشد و ما یک بخشی را مثلاً "دیوار می‌کشیم. جدا می‌کنیم از آن طرف. درب جدا و در اختیار خودتان که همین کار را کردیم یعنی فقط به لحاظ مکانی یک جا بود

{ "گلپور": } پس چرا اینقدر در تحلیل‌ها و صحبت‌هایشان خرج می‌کنند که متهمین

تحویل ساحفاجا بودند؟

{ "منتظری": } اصلاً به هیچ وجه. نه. متهمین در اختیار سازمان قضایی و آن بازجوها و قاضی‌های پرونده بودند و هیچ ارتباطی نداشت فقط می‌گویم که به لحاظ مکان که در اختیارشان گذاشته شده بود، مکانی بود که متعلق به ساحفاجا بود. مجزاً

شده بود و کلاً" درست در اختیار آنان بود.

{ "گلپور": } تحلیلی را بعضی مطرح می کنند که زمانی که بعضی از متهمین تحت

شکنجه قرار می گرفتند ساحفاجا حالا به دستور یک نهادی تجهیز

{دوربین گذاری} می کنند مکان را که از بعضی از نحوه های بازجویی فیلم می گیرد. این

درست است؟

{ "منتظری": } این یک ظلمی است... این چیزی که ساحفاجا به دستور کسی تجهیز

کرده بود، چنین چیزی صحّت ندارد.

اینجا توسط خود همین عوامل که بازجوها حالا اینکه تمام مراحل بازجویی را اینها

ضبط کردند و ما هم هیچ اطلاعی نداشتیم. هیچی. حالا این بعد مشخص شد که می گویم

به چه شکلی.

من رفته بودم اصفهان. پنجشنبه جمعه ای بود که رفتم اصفهان .

{ "گلپور": } به دلایل کار؟

{ "منتظری": } نه چون من اصفهانی هستم و رفتم سر به مادرم بزنم. شب جمعه بود.

یعنی روز تعطیلی بود فردایش. حدود ساعت 9 شب بود. آن موقعی بود که این

سروصداها درآمده بود که آقا اینطور است و شکنجه می شوند. بین وزارت اطلاعات و

سازمان قضایی کش و قوس ها بود و همینطور دستگاه قضایی. ساعت حدود 9 شب بود.

اینجا دفترم زنگ زدند به من گفتند که یک فاکسی از آقای "شاهرودی" آمده (رئیس

قوه قضائیه) که از این ساعت یا از این تاریخ که فاکس آمده بود، هیچ کس مجاز به

ارتباط با این متهمین نیست مگر نماینده ای که من معرفی می کنم که حالا فاکسش هم

شاید باشد. یا خودشان یا آقای "مروی". یکی از این دوتا... گفتم خیلی خب. فوری

معاون مربوطه ام را (معاون پشتیبانی عملیاتم را) پیدایش کند با من تماس بگیرد. او هم

ظرف مثلاً " پنج شش دقیقه {بعد} تماس گرفت و گفتم یک چنین فاکسی آمده که او در

جریان بود وبه او گفته بودند. گفتم الان سریع می روی بازداشتگاه و اگر کسی نیست از

عوامل بازجویی که هیچ. اگر هم هستند آقایان، خیلی محترمانه از آنها بخواهید که آنجا را

ترک کنند و هیچ کس هم حق ندارد حتی یک

سنجاق ته گرد با خودش ببرد. هیچی خیلی محترمانه اگر لازم بود بینی کیفی یا چیزی داشتند چنین کاری می‌کنی و هیچ کس هم مجاز نیست دیگر آنجا وارد شود تا نماینده‌ای که آقای "شاهرودی" معرفی می‌کنند.

بعد از آن هم مثلاً "چند دقیقه یا نیم ساعت بعد باز هم دفتر تماس گرفتند و گفتند که آقای "یونسی" هم با شما کار دارد. وزیر اطلاعات. من تماس گرفتم و گفتم کاری داشتید؟ گفتند: آره. قرار شد که هیچ کس با این متهمین ارتباط نداشته باشد تا نماینده معرفی کنند و دستور آقای "شاهرودی" است. من گفتم اتفاقاً فاکس کردند به دفتر من و نیم ساعت پیش دفتر من گفته. من هم دستورش را دادم و الان در حال اجراست. از صحبت ایشان بر می‌آمد که جلسه‌ای بوده آن شب و بعد از آن جلسه این فاکس زده شد. گفتم من این دستورش را داده‌ام. فقط شما به آقای "شاهرودی" بگوئید چون من الان نیستم و اصفهان هستم بگوئید که نماینده‌شان را معرفی کنند، که طرف حساب با دیگران چون ما کاره‌ای نیستیم؛ حالا فردا جمعه است ممکن است کسی نیاید ولی از پس فردا سازمان قضایی، مسئولین سازمان قضایی می‌آیند و بالأخره ما که هیچ ارتباطی هم با این کار نداریم و مسئولیتی هم نداریم؛ ما باید با اینها طرف شویم و این درست نیست. آن نماینده را معرفی کنند تا ما بگوئیم آقا هر کاری می‌خواهی بکنی که اتفاقاً همان شب نماینده را معرفی کردند. آقای "محمودی" نامی را. همین آقای (که الان رئیس حفاظت اطلاعات قوه قضائیه) است که بعد هم تغییر کرد. یعنی چند روز بعد یکی دیگر. که گفتیم هر جوری که آقای "محمودی" گفت. کسی که ایشان تأیید می‌کند و چیزی خواستند ببرند یا بیاورند تحت نظر ایشان. که معاون ما می‌رود آنجا که مثل اینکه باز جوها بودند و محترمانه درخواست کرد که تشریف ببرند و هیچ چیزی هم نمی‌برند.

{ "گلپور": "مورد اعتراض هم واقع شده بود این بحث؟ یعنی دوستان اشاره‌ای هم به

این بحث داشتند؟

{ "منتظری": "نه اگر هم بوده در حد چیزی نبوده که حالا مثلاً یک بگو مگویی

باشد. و اینکه تمام این فیلم‌ها را گرفته بودند ماند و اینها را کسی نتوانسته بود خارج کند.

{ "گلیور": " در حقیقت اینها موفق به خروج چیزی نشدند؟

{ "منتظری": " نه موفق نشدند و بعد که خب آمدند و پرونده و سوابق و مدارک و فیلم و اینها که فیلمها از مراحل بازجویی و تعزیر و اینها تهیه شده بود، 400 ساعت فیلم است.

{ "گلیور": " آیا سیستم فیلمبرداری با توجه به بحث مطرح تجهیز، معمولی بوده یعنی سیستم ویدئویی عادی بوده؟

{ "منتظری": " آره عادی بود.

{ "گلیور": " یعنی دوربین معمولی مصرف می کردند؟

{ "منتظری": " بله اینها که الان موجود است. یعنی چیزی است که قابل انکار نیست

{ "گلیور": " آنوقت در بحث مربوط به صفحات بازجویی چه طور؟

{ "منتظری": " آنها هم مانده است. همه هست. یعنی آنچه انجام شده موجود است و اگر چیزی خارج شده کپی یا نسخه‌ی دوّمش است یعنی اصل هست.

{ "گلیور": " بعدا این مورد توجه قرار گرفته یا نه؟ وضعیّت فعلی آنها کجاست؟

{ "منتظری": " در اختیار قوه‌ی قضائیه است. تحویل همان نماینده است.

{ "گلیور": " یعنی ساحفاجا دخالتی ندارد؟

{ "منتظری": " نه خیر هیچ چیز .

{ "گلیور": " پس چرا اینقدر اصرار می کنند که این خط را بعضا تعقیب بکنند؟

{ "منتظری": " برای تحت الشعاع قرار دادن اصل موضوع. والّا ساحفاجا نه سر پیاز بوده و نه ته پیاز. نه کاری توی قضیه داشته نه اوّل کار نه آخر کار هیچی ...

"علی فلاّحیان" - 24/8/1379 در مصاحبه با محقق :

... "نیازی" آدم کم تجربه‌ای است و ظاهرش متشرّع است اما استعدادش خیلی

پایین است. علیرغم قیافه‌ای که می‌گیرد، خیلی بی‌استعداد است در مسائل اطلاعاتی و این چیزها. خلاصه تیپ چماقی است تا تیپ فکری و تحلیلی. البته یک چیز دیگر هم به ذهنم می‌آید که فعلاً "چون برایم قطعی نیست، در همین حد کفایت می‌کند که احتمال یک نوع انتقام‌گیری از افراد یا از طرف دیگرش نوع وابستگی به یک جریان، او را به این ماجرا کشیده باشد. در هر حال یک مقدماتی چیدند و او را به این باور رساندند که اینها جاسوس و بهایی و فاسدند ...

جناب رئیس جمهور!

راستی نمی‌دانید: از تیم مالیخولیائی‌ها؟!

{ "محمد" نیازی " در سال 65 در بخش قیر و کازین شیراز در دفتر امام جمعه ("حجتی" که اکنون در قم و دارای گرایش دوّم خردادی است) منشی بوده و حتّی بحران ایجاد می‌کرده و بعد آمده در تهران حقوق می‌خوانده و جز ضعیف‌ترین دانشجویان بوده است ...

حضرت آقای رئیس جمهور!

آیا باور کردنی است که ندانسته باشید "یونسی" و "نیازی"؛ کمیته‌ی نظارت بر کارهای اضطراری فوق یا غیر قانونی را مثلاً" در ترانزیت‌های ویژه هدایت و نظارت می‌کردند.

"نیازی" مسئول کمیته‌ی ویژه‌ی ورود نظام در ترانزیت موادّ مخدّر بوده است. چطور به این بهانه برای "سعید" حکم جلب زد؟ اگر قاضی و دادستان دیگری بود قابل پذیرش بود، اما او با توجّه به توجیه بودن در بحث فلسفه‌ی ورود تشکیلات اطلاعاتی به مقوله‌ی ترانزیت موادّ مخدّر (انجام شناسایی و نفوذ در شبکه‌های عمده و جهانی) چرا عمل شده است؟

"محمد نیازی"، طلبه. حوالی سال 1360 در کلاردشت، امام جماعت بوده است. در سال 1361 با "محمد کاظم بهرامی" { که بعدها جانشین او و رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلّح! گردید. } که در اراک بود به کرمانشاه کفیل شده، به خوزستان رفته و سپس به تهران آمدند.

موتفا" شنیده شده که به دنبال ساخت خانه‌ای در منطقه‌ی سعادت آباد (حدودشش هزارمتری) در اواخر حضورش در سازمان قضایی به شکلی هفته‌ای چند بار پیگیری می‌کرد.

ریاست محترم شورایعالی امنیت ملی !

این را که دیگر می‌دانید "علی یونسی" متولد 1334 نهانند، از اعضای مرتبط با گروه "اباذر". در سال 1354 از کشور خارج شده و در شبکه‌ی مرتبط با شهید "محمد منتظری" به طیّ دوره‌های چریکی و نظامی توسط سازمان چپ‌گرای الفتح در سوریه، لبنان و فلسطین پرداخت.

پس از بازگشت نیز توسط ساواک دستگیر شد. در سال 1376 بالأخره دوره‌ی کارشناسی ارشد خود را در رشته‌ی علوم سیاسی (با دارا بودن کارشناسی علوم تربیتی) به پایان رساند.

ظاهراً "درجه‌ی اجتهادش را نیز از "آیت‌الله صانعی" تهیه کرده باشد. یکی از مهمترین دستاوردهایش در دوران مدیریت بر سازمان قضایی نیروهای مسلح، کشف جانور عجیبی به نام "محمد نیازی" بوده است که...

جناب آقای "خاتمی" !

بد نیست که حتماً "متذکر شوم به اصطلاح استدلالها و حرفهای "نیازی" در بحث ماده‌ی 226 و احکام شرعی مهدورالدم بودن مقتولان، نشان از سابقه‌ی ذهنی او در این بحث دارد که خود سر فصل تحقیقات جدی و مستقل در این زمینه و سوءاستفاده از ماده‌ی فوق در موارد مشابه قبلی می‌باشد. در کجای نظام قضایی دادستان نقش وکیل مدافع را می‌باید داشته باشد که او این نقش را در تریبون عمومی می‌پذیرد؟ چیزی جز تبانی است؟

فاجعه‌ی حضور "نیازی" و باند پلید و پیچیده‌ی او که سالهای اخیر در سازمان قضایی به جان نیروهای مسلح کشور افتاده‌اند نتیجه‌ی ای جز نفاق و نکبت و چاپلوس پروری توسط عدّه‌ای بی‌شرافت و بی‌حیثیت در پی نداشته و پس از این نیز

نخواهد داشت.

آقای رئیس جمهور!

من به دنبال پاسخ به سؤالات ذیل بارها پیگیر صحبت با "نیازی" یا اطرافیانش شدم:

1- با وجود عدم نقش "سعید اسلامی" در 4 فقره قتل رسماً اعلام شده‌ی پاییز 1377 چرا دستگیر شد؟ چون 18 متهم اصلی، احضار، دستگیر و بازجویی شده بودند و ربطی به او ندادند. جهت فلش حرفهایشان آقای "دری" بوده است.

2- اگر جرائم دیگری داشته که باز مستند حقوقی و قضایی رسیدگی به آنها چه بوده و نتیجه‌ی آن چه شده است؟ چون "نیازی" که بارها گفته بود تنها مسئول قضایی رسیدگی به این 4 فقره بوده است.

3- چرا آقای "نیازی" برای نخستین بار نظام امنیتی و قضایی کشور را در جهت امیال یک گرایش سیاسی مشکوک و رادیکال بامستند کردن آزار و شکنجه‌ی متهمان و قتل تحت فشار "سعید اسلامی" به پیچیده‌ترین چالش ممکن کشاند؟

4- سؤالاتی از این دست...

در پیگیری‌هایم توفیق یک جلسه‌ی مفصل چند ساعته (در معیت یکی از دوستان) با آقای "فراتی" دادستان پرونده را یافتم.

در اظهاراتی سراپا مایه‌ی شرمساری و روسیاهی سیستم قضایی، با استدلال اینکه "چطور در اداره‌ی آگاهی که کسی ضبط ماشین می‌دزدد چنان کتکی می‌خورد که به سرقت چند فقره خودرو اعتراف می‌کند در اینجا که چند فقره قتل اتفاق افتاده بوده و متهمان، اسلحه و پول غیر مجاز داشته‌اند..." سعی در توجیه اینجانب نمود... و وقتی گفتم گیرم همه‌ی حرفهای شما در مورد متهمان مرد این پرونده با فرض محال، پذیرفتنی! با چه مجوزی دو زن، تنها به جرم همسر متهمان بودن توسط بازجویان بی‌حیثیت و بی‌شرافت بازجویی، تعزیر و تغذیب شده‌اند؟ پاسخی برای گفتن نداشت...

وقتی به او گفتم که تا اینجا بی کفایتی و بی تدبیری شما را دلیل این جنایات می دانستم و اکنون صراحتاً می گویم بی تقوایی و بی دینی شما را می بینم و اگر یک ساعت زودتر شما و ریستان ("نیازی") از این پست خارج شوید، بیشتر به نفع شما در تخفیف عذاب دوزخ الهی خواهد بود به صراحت احکام تعزیر صادر شده در این پرونده را (حتی در حدّ یک سیلی تا چه رسد به شلاق و حکم قپانی!) منکر شد و گفت این را به حاج آقای "شاهرودی" هم عرض کردم که تمام احکام تعزیر این پرونده را آشیخ! "علی شوشتری" داده است و نه من که بنده هم با افتخار بیان کردم که این دیگر عذر بدتر از گناه است که "عباسعلی فراتی" مسئول و دادستان باشد و "علی شوشتری" حکم شلاق به دیوانگانی چون "جواد" و "مجتبی" داده باشد... "فراتی" به شدت از تدین و سلامت "مجتبی" بابایی {"علی اکبر باوند"} دفاع می کرد و بنده را به تجدیدنظر در تفکراتم فراخواند و...

در مسیر تجدیدنظر تفکرات و توجیحات زیادتر جلسه‌ی تکمیلی هیچگاه تا به امروز حاصل نگردید...!

ریاست شورای عالی انقلاب فرهنگی !

در مورد عناصر مرتبط با "نیازی" لازم به ذکر است "عبّاسعلی فراتی" از کشفهای، کشف تاریخی، جناب "محمد نیازی". اهل دامغان. دادستان نظامی استان تهران در زمان رسیدگی "نیازی" به پرونده‌ی قتل‌های مشکوک بوده است و بعدها جای خود را به "احمد شفیعی" داده و خودش ارتقاء گرفته؛ رئیس محاکم نظامی تهران شد. دو رفیق صمیمی و مرتبط با او "غلامعبّاس عبدی نژاد" و "غلامرضا صالحی" می‌باشند. چطور "جواد" و دیگر متهمین پس از دستگیری با حمایت "فراتی" رأی باز بودند؟ "صمد آقا جانی سپهری"، "محمد مصدق"، "سیدرضا میری"، "محمد کاظم" و "شکرالله بهرامی"، "علی شوشتری"، "عبّاسعلی فراتی"، "حدّادی" و دیگرانی از این دست نیز در مسیر یک رسیدگی عادلانه و حقیقی به دلیل تأثیرپذیری از شبکه‌ی

اطلاعاتی "صابر تهرانی" و "علی ربیعی" به عنوان اهداف مناسب، قابل دقت و توجه‌اند که چون مسئولیت این طیف پس از رسیدگی به جرائم باندها مرموز فوق در پیکره‌ی اطلاعاتی، برعهده‌ی سیستم قضایی است؛ فعلاً" به جزئیات این زدوبندها نمی‌خواهم پردازم!

در خانه اگر کس است یک حرف بس است .

"حسین نادری" مسئول پرونده‌ی "مظفر بقایی"، مسئول اداره‌ی راست که پرونده‌ی حزب زحمتکشان را برعهده داشت.

دکتر "غلامحسین الهام" با نام مستعار "مدرس" در دانشکده‌ی اطلاعات بوده، رفیق صمیمی و همراه دکتر "صادقی" با نام مستعار "راستگو" معاون سازمان بازرسی بوده است.

"مدرس" لابی دکتر "اصلانی" معاون حقوقی "حسین شریعتمداری" جهت حضور و تدریس در دانشکده‌ی اطلاعات به شمار می‌آید.

"علی فلاحیان" - 3/8/79 در مصاحبه با محقق :

... همین "عباد" و "حجاریان" و "امین زاده" سر اینکه آدم توی وزارت اطلاعات جابجا یا بالا و پایین بشود، حضور دارند. همچنین اتفاقی افتاده، نیامدند بگویند حفاظت دستگیر کن. بگیر. ببند. همینطور ایستادند همه‌ی این چیزها اتفاق بیفتد. این دیگر خیلی روشن است که حداقل کلیت داستان را ایشان { "سید مصطفی کاظمی" } در صحبت قبل از انجام این قلته‌ها به این‌ها گفته که قرار است چنین اتفاقاتی بیفتد. آدم شک‌برش می‌دارد که این یک سناریوی نوشته شده بود. بعد هم به "موسوی" بدبخت گفتند تو بیا اعتراف کن چون کسی فشاری به "موسوی" نیاورد. خودش آمد گفت. کشفی وجود نداشت. فکر می‌کنم مثلاً" به او قول دادند که بیا بگو. دو تا تبلیغات هم می‌شود و با تو کاری ندارند. تو را ول می‌کنند. یا اینکه به نظر من مهمتر اینکه اینها حتی به "دری" کاری نداشتند. در روزنامه‌هایشان هم نوشتند که ما به

توصیه‌ی دوستان کاری به آقای "درّی" نداشتیم به توصیه‌ی دوستان، انداختند گردن دیگری!

... به من آمدند گفتند که اگر تو آمدی به این طرف که آمدی اگر نیامدی، ما اینها را بحث می‌کنیم. یک سری گزارشاتی که به ما رسیده. حرفهایی که هست راجع به کارهای زمان شما. شما را لجن مال می‌کنیم. به همین صراحت. اینها بیشتر کسانی بودند از چپها. دور و بریهای آقای "خاتمی". البته هنوز انتخابات نشده بود و دولت آقای "هاشمی" سرکار بود. مثلاً "دقیقا در خاطر من هست که پیغامی آوردند که در آینده فلانی را می‌آوریم، محاکمه می‌کنیم و اعدام می‌کنیم ...

ریاست محترم جمهور!

به راستی آیا اینکه به ضرس قاطع اعلام می‌کنم: متهمان تا آذر 1378 دست "خاتمی" بودند و آنها هفته به هفته گزارش به "خاتمی" می‌دادند. تازه دعوای 1381 اوایل سال بروز کرد.

از جانب شما اساساً امکان انکار دارد!؟

"صادق مهدوی" - یادداشت‌های مصاحبه با محقق:

من {صادق} حدود 30 جلد در پرونده نوشته‌ام... ابتدا هم که هفته به هفته گزارش‌ها می‌رفت پیش "خاتمی" {توسط بازجوها} عکس‌العملشان و حرفهای "خاتمی" نشان می‌داد که دارند عشق می‌کنند که چه اعترافاتی بر علیه "هاشمی" و "فلاحیان" و دیگران دارند می‌گیرند. بعد از یک مدّت که قرار شد راجع به اتوبوس ارمنستان بنویسم نوشتم سیا یک میلیون دلار پول از طریق "نیرّه توحیدی" در اختیار من گذاشت... با جزئیات یک رمان تخیلی می‌نوشتم چون ولو یک شلاق کمتر بخورم غنیمت بود. چند هفته بعد گفتند پول را چطور به دست رساند گفتم "سعید حجاریان" پسر خاله‌اش را سر قرار به من داد. بعد هم گفت معنی ندارد ته درّه برود باید با بمب منفجر گردد که ظاهراً "خاتمی" اینها اینجایش را که خوانده

بودند عصبانی شدند... نه اینکه چه بلایی داشت سرما می آمد و چه شکنجه و تعزیری می شدیم به اینها بربخورد. آنچه می خواستند از درون پرونده دریابید در نیامد که گفتند به انحراف رفته و بعد که گذش در آمد.

آخر من چه پولی از خارج گرفتم با وجودی که مأموریتی؛ سفر به اروپا و کشورهای دیگر می رفتم. زمان دستگیری یک شلوار وصله دار پام بود و یک منزل 66متری بی سند در جنوب تهران!

جناب آقای "سید محمد خاتمی"!

اینکه چه بازجویان شریفی! را حضرت تعالی در این پرونده‌ی سراپا رذالت و خباثت بکار برده بودید به عنوان تیم مالیخولیائی‌ها به این ترتیب مرور می کنم:

یک

"مهدی قوامی هنر" با نام مستعار "مهدی قوام" مسئول بازجوهای مالیخولیائی در پرونده‌ی قتل‌های مشکوک.

در زمان "ری شهری" که معاونت امنیت با "علی منفرد" معروف به حاج "امیر شهیدی" بود، مشاور معاونت و شاغل در اداره‌ی کلّ چپ (جریان‌ات مربوط به حزب توده) بوده به همراه دو نوچه‌ی بیمارش "احمد شیخها" معروف به "احمد نیاکان" و "علی اکبر باوند" معروف به "مجتبی بابایی" در کنار "حسین شریعتمداری" و در رفاقت با "جواد عباسی کنگوری" روی کیسه‌های چپ نظیر گروهک پیکار و "حسین روحانی" و "احسان طبری" و دیگران کار می کردند. بعدها "قوام" مشاور مدیر کلّ جریان‌ات راست معاونت امنیت و مدّتی نیز مشاور در معاونت مردمی وزارت بود.

به دلیل اعتماد و حمایت بسیار عجیب شما از نامبرده تا مدّتها پس از افشای فجایع پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای مسئول حراست وزارت بازرگانی بود.

نیروی "علی ربیعی" معروف به "عباد" به شمار می رود و با تأیید مستقیم حضرت تعالی و معرفی "علی ربیعی" وارد پرونده‌ی قتل‌های مشکوک شد.

"مهدی قوام" روابط بسیار نزدیکی با "وحید جلالیان"؛ "جواد موسوی"؛ "فاضل"

(وزارت بازرگانی)؛ "احمد شیبانی" دارد.

به تیره‌ی "مهدی قوام"، بازجویان لواط لقب می‌دهند .

"مهدی قوام" را "حمید سرمدی" به "نیازی" پیشنهاد کرد. ریشه‌ی این پیشنهاد تلاش

"سرمدی" برای عدم افشای مواردی بود که به خودش برمی‌گشت. چون می‌دانست

"مهدی قوام" پخمه است و دوّم خردادی است و وامدار آن جریان.

حاج "کاظم {قادری}" و "معین" (قائم مقامش) هم "جواد آزاده" را لابی می‌کردند.

پیاده شده‌ی سخنرانی "مصطفی پورمحمدی" - آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی:

"مهدی قوام" (که اکنون مدیر کلّ حراست وزارت بازرگانی است) همین آقایی که

رئیس جمهوری {"خاتمی"} او را فرد مؤمن معرفی کرد. توسط کمیته {ی رئیس

جمهوری} یعنی "سرمدی" و "ربیعی" انتخاب شد و افرادی از بازجوها را به کار گماشت

. که حدود 7-8 سال بود به دلیل روش غلط کنار گذاشته شده بودند.

دو :

"جواد عباسی کنگوری" فرزند "منوچهر" با نام تشکیلاتی "جواد آزاده". (گفته

می‌شود دارای فرزندی به نام "آزاده" بوده که بعدها نامش را به "فاطمه" تغییر داده؛ به

همین دلیل) نام "جواد آزاده" را به عنوان مستعار برای خود برگزیده بوده است.

تحت امر "علیرضا محسنی" معروف به "بشیر کمالی" در واحد اطلاعات سپاه برخی

عملیاتهای ویژه را انجام می‌داد.

در واحد 4000 اطلاعات سپاه نیروی مستقیم "فریدون وردی نژاد" معروف به سردار!

"مهدی نژاد" بود.

با معرفی "مصطفی پورمحمدی" به وزارت اطلاعات منتقل گردید. مدتی در معاونت

ضدّ جاسوسی دارای مسئولیت روی اداره‌ی کشورهای عربی (143) بود.

پس از انتقال به معاونت اطلاعات خارجی نیز مدیر کلّ کشورهای عربی (عراق و

خلیج فارس) یا بخش معروف به 151 گردید .

در این معاونت تا قائم مقامی معاون، ("پورمحمدی") نیز رشد کرد!

"علیرضا نوریزاده" در مقطعی به عنوان منبع مستقیم او مورد هدایت و توجّهاتش! قرار داشت و ریشه‌ی این توجّهات دارا بودن روابطی نزدیک با "علی ربیعی" و نوچه‌هایش (به دلیل حضور مقطعی در معاونت امور پارلمانی (یازده)) قابل تجزیه و تحلیل می‌باشد.

"جواد عباسی کنگوری" {"جواد آزاده"!} مورد حمایت و توجّه ویژه‌ی حجت‌الاسلام "طارمی" {معاون وقت و کوتاه مدّت بررسی وزارت اطلاعات} و معاون فعلی بررسی دفتر مقام رهبری می‌باشد.

در 16/1/76 به عنوان معاون امنیّت از سوی "فلاحیان" منسوب و تا اواخر آبان سال 76 نیز در این سمت باقی ماند.

در این مدّت به دلایل نه چندان مبهم، اداره‌ی کلّ فرق و ادیان (به مدیر کلّی "برزگر" قدیمی‌ترین مدیر کلّ) معاونت امنیّت را متلاشی کرد. "برزگر" شواهد و قرائنی روی وابستگی‌های "جواد آزاده" به یکی از تشکیلات انجمن حجّتیّه داشت.

این شواهد توسط دو نیروی تحت امر "برزگر" با نامهای اداری "فتّاح" و "عابدی" قابلیت پیگیری و طرح داشته‌اند.

"جواد" با هماهنگی‌های گونه‌گون و استفاده از شرایط گذار انتخابات هفتم ریاست جمهوری، "جعفری" مدیر کلّ تعاون و رفاه! را جایگزین "برزگر" کرد. در جلسه‌ی معارفه‌ی "جعفری" هیچ یک از نیروهای اداره‌ی کلّ شرکت نکردند. "جواد" هم به این بهانه، همه‌شان را از معاونت امنیّت اخراج کرد که اداره‌ی کلّ فوق عملاً "متلاشی شد.

برخی کارشناسان دیگر نجات "کاتوزیان" معروف به "حمیدرسولی" (داماد آیت‌الله "مجتهدی" رئیس حوزه عملیّه‌ی تهران) را در پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای با وجود شرکت در دو قتل و صدور دوبار حبس ابد، به دلیل پیگیری‌های مجدّدانه‌ای "جواد آزاده" می‌دانند.

{ هر چند که عوامل مؤثر دیگری (که در جای خود جای بررسی دارد بویژه پیگیری شخص "مجتهدی" از شخص حضرتعالی "خاتمی" رئیس جمهور) نیز در این باره مطرح است اما این نظر نیز (با توجه به وضعیت پرونده و مطالب مطروحه در جزوه‌ی مالیخولیائی 80 صفحه‌ای) به واقعیت بسیار نزدیک است. }

"جواد آزاده" از دوستان نزدیک "حسین شریعتمداری" نماینده‌ی ولی فقیه در مؤسسه‌ی کیهان به شمار می‌رود.

در زمانی که معاون امنیت وزارت اطلاعات بود با قراردادی هر هفته بخشی از محصولات مؤسسه مثل هفته‌نامه‌ی زن روز را می‌خرید و در بین پرسنل معاونت توزیع می‌نمود. این روابط او را به "حسن شایانفر" (!) (شاغل وقت در زندان رجایی شهر) ("انبارداران) نزدیک که در مواردی از طریق نامبرده (یعنی مشاور فرهنگی "شریعتمداری") نیز توسط "جواد آزاده" استفاده‌هایی از جمله در بحث برهم زدن جلسه‌ی ختم "سیاوش کسرایی" در مسجد حجت "سهروردی" صورت گرفت.

{ لازم به توضیح است که "سیاوش کسرایی" شاعر و ادیب دارای سابقه‌ی توده‌ای، دارای رفت و آمد به شوروی و مسئولیت رادیو زحمتکشان افغانستان و مدتی نیز ساکن در وین بود که در سال 76 مرحوم شد. از سفارت ایران در اتریش نیز تلکسی زده شد که بزرگداشت یاد "کسرایی" برای نظام بار مثبت دارد، اما { "جواد آزاده" به دلایل نامعلوم با حساسیت بالا اعلام کرد که نباید برگزار شود و اتفاقا باید به هم بریزد! که از طریق هماهنگی با بخشی از نیروهای نزدیک به تحلیل‌های مؤسسه‌ی کیهان (و شخص "شایانفر") مراسم با زد و خورد و قیچی شدن سیم بلند گو و... به هم ریخت. افرادی مثل... خود شرح مبسوط این هماهنگی‌ها را برای محقق تعریف نمودند که...

قوی‌ترین مدافع او قائم مقام دفتر و مشاور امنیتی و اطلاعات بین‌الملل رهبری، "علی اصغر حجازی" می‌باشد که در پرونده‌ی رسیدگی به قتل‌های زنجیره‌ای فجایع جبران‌ناپذیر آفرید .

{ "حجازی" از طلبه‌های سطح پایین مدرسه‌ی حقّانی بوده که در جای خود قابل توضیحات بیشتر می‌باشد که به آن خواهم پرداخت. }

برادر "جواد آزاده" با نام "جلال عبّاسی" مدّتی در حراست یک شرکت هواپیمایی (آسمان یا کاسپین) کار می‌کرده و به برادرش در وزارت اطلاعات کمک می‌نموده است. در پرونده‌ی قتل‌های مشکوک سال هفتاد و هفت نیز با مراجعه به نیروهای ارزشی به دفاع از عملکرد "جواد" و "مهدی قوام" می‌پرداخت.

مدّتی در برخی ایستگاه‌های اطلاعاتی اروپا از جمله آلمان شاغل بوده است. در معاونت امنیّت، اداره‌ی چپ کار می‌کرد.

خواهر همسر "جلال" از اعدام شده‌های سازمان منافقین خلق با پیگیری‌های "سید مصطفی کاظمی" معروف به "موسوی" می‌باشد.

"جواد" با حمایتی نه چندان دور از ذهن! تا به امروز از پرونده‌ی شکایت تبرئه شدگان پرونده‌ی قتل‌ها به اتهام تعذیب و شکنجه در امان به سر برده و بنابر اطلاعات قابل توجّه به اطلاعات سپاه {در کنار سردار "آقامیری" و تحت امر جناب "روحانی" ("تائب")} منتقل گردیده است. "جواد آزاده" نامه‌ی 12 صفحه‌ای به عنوان "خاتمی" رئیس جمهور، نوشته و حضرت‌عالی را تهدید به افشاگریهایی در موارد مختلف نموده است، که از نظر پژوهشی با وجود ارسال نامه در بهار 1381 با سکوت شما تاکنون، مهر تأییدی بر موارد مطروحه‌ی ادّعایی زده می‌شود!

"جواد آزاده" مینوت اصلی جزوه‌ی مالیخولیائی هشتاد و چند صفحه‌ای معروف به جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای را تهیه کرده و از طریق یکی از افراد فامیل خود به نشر آن پرداخت. فرد مورد نظر ظاهراً "بهزاد نبوی" مراجعاتی داشته و جزوه را در اختیار نامبرده قرار داده است که تشویق به افشا می‌گردند.

با توجّه به اینکه نخستین بار جزوه از طریق سایتهای ضدانقلاب محارب نظیر سایت "بنی‌صدر" به شکل علنی منتشر گردید و در تمامی نسخ فوق چند صفحه‌ی

مهمّ مربوط به اطلاعات تیم‌های بازجویی بعد از مالیخولیائی‌ها و بخشی از سوابقشان محذوف می‌باشد می‌توان نتیجه‌های تحلیلی قابل توجّهی از شبکه‌ی افشا و ارسال این مینوت به خارج از سیکل تعریف شده‌ی اطلاعاتی گرفت که در جای خود هنوز هم از جانب شما ارزش پیگیری دارند.

"جواد آزاده" {"عبّاسی کنگوری"} دارای اختلافات خانوادگی مورد توجّه با همسرش می‌باشد و... "محمد" ... شوهر دخترش...

خود "جواد عبّاسی کنگوری" به یکی از دوستان صمیمی‌اش اعتراف کرده بود "سعید اسلامی" چیزی نگفته بود و حتماً سرویسیها {ی اطلاعاتی دیگر} او را کشته‌اند... جواد عبّاسی کنگوری «(فرزند) «منوچهر» اصلیت کرد معروف به "جواد آزاده" از اعضای معاونت 2000 اداره‌ی اطلاعات سپاه که تحت امر "مصطفی کمالی" برخی عملیاتهای ویژه‌ی سپاه را در آن معاونت انجام می‌داد. پس از تشکیل وزارت اطلاعات به معاونت ضدّ جاسوسی ملحق شد. در ابتدای دهه‌ی هفتاد به معاونت خارجی، بعدها بررسی و نهایتاً امنیت رفت. قریب هفت ماه معاون امنیت وزارت اطلاعات بود. از ضرورت عدم روی کار آمدن "خاتمی" در انتخابات خرداد 76 به شدت حمایت می‌کرد و می‌توان به جرأت اشاره کرد که پس از "سعید اسلامی" او در سخنرانیهای مختلف بالاترین رده‌ای از وزارت اطلاعات بود که صراحتاً در این زمینه، داد سخن سر می‌داد. سؤال اساسی بی‌پاسخ مانده اینکه چطور نیروهای موسوم به دوّم خرداد و در رأسشان حضرت "خاتمی" او را در این پرونده‌ی حسّاس و به تعبیر خود ملّی تحت امر "مهدی قوام هنر" فعّال مایشاء قرار دادند؟ برای مثال در معاونت پشتیبانی وزارت اطلاعات (موسوم به 19) پس از "سعید اسلامی"، "جواد آزاده" و سپس "پور فلاح" در آستانه‌ی انتخابات سال 76 سخنرانی نمودند که حرفهای "جواد آزاده" در قسمتهایی حتی تندتر از "سعید اسلامی" بر علیه "خاتمی" بود و با تحلیل عملکرد "سید محمد خاتمی" در دوران وزارت ارشاد، حضور او را در

پست ریاست جمهوری ختم همه‌ی آرمانها و ارزشهای انقلاب "امام" (ره) دانست. "جواد آزاده" در حوالی سال 64 و 63 در کرمان همین بلا را سرعده‌ای آورده‌اند. یعنی براساس فشار از متهمین بدبخت اعترافات جعلی گرفتند و سپس براساس آن قضات را فریب دادند و براساس تکنویسی‌های جعلی سراغ پرونده‌سازی برای دیگران رفت. "جواد آزاده" در کیسی جاسوسی مربوط به عربستان سعودی یکی از افراد را دستگیر کرد. اما منبع ضد جاسوسی باز هم گزارش داد که جاسوس همچنان سر قرار می‌آید که معلوم شد جاسوس از اساس فرد دستگیر شده ("ه.ع...") معروف به ("ه.ص...") نبوده است.

در کیسی مشابه که به سپاه بدر مربوط می‌شد، "جواد آزاده"، عده‌ای را از سپاه بدر دستگیر کرد و تحت فشارهای روحی و جسمی از همه اعتراف گرفت که جاسوس استخبارات (سرویس جاسوسی بعث عراق) می‌باشند. پس از مدت‌ها منبع ضد، مجدداً گزارش داد که جاسوس همچنان اطلاعات خود را به استخبارات می‌دهد!

"علی فلاحیان" - 3/8/79 در مصاحبه با محقق :

{ "گلیور" : } خیلی‌ها بویژه برادر "جواد آزاده" { "جلال عباسی کنگوری" } مطرح می‌کنند که "جواد" راست بوده از حیث خط و خطوط. آیا این صحیح است چون گویا در دوره‌ی کوتاهی هم معاون امنیت شد.

{ "فلاحیان" : } نه. "آزاده" اصلاً و از اول چپ بود و تا نهایت هم چپ بود. منتها چپ به صورت ارزشی. یعنی چهره‌ای که از خودش ساخته بود، یک چهره‌ی ارزشی چپ بوده است. ایشان تندترین سخنرانی را علیه آقای "خاتمی" قبل از انتخابات هم از زاویه‌ی کارهای آقای "خاتمی" در ارشاد داشت و توضیح می‌داد. دوستانش هم چپ بودند. هیچ وقت راست نبوده و واقعا هم مریض است...

سه:

"علی اکبرباوند" معروف به "مجتبی بابایی"، از بدو تأسیس اداره‌ی کلّ چپ در واحد اطلاعات سپاه در آنجا مستقر شد. تا اوایل 1365 جز تشکیل پرونده و بازجویی کار رسمی دیگری انجام نمی‌داد. پس از ورود به وزارت اطلاعات مورد حمایت "علی منفرد" با نام مستعار "امیر شهیدی" معاون امنیّت وزارت اطلاعات قرار گرفته و روی چپ (توده) کار می‌کرد.

پس از سال 65 به قسمت "فراماسونری" و کیس! "مظفّر بقایی" رفت و سر همین پرونده با "محسنی اژه‌ای" نماینده‌ی دادستان در وزارت اطلاعات درگیر شد. از سال 1368 مسئول اداره‌ی ملی - مذهبی‌ها شد و سناریوی ایداء و دستگیری فعّالان انتشار نامه‌ی معروف 90 امضائه خطاب به رئیس جمهور (در ابتدای سال 1369) را مستقیماً طراحی و هدایت نمود. در همین کیس نهایت استفاده را از "حسین شریعتمداری" با نام مستعار "معصومی" (رفیق صمیمی "مهدی قوام هنر"، "جواد عبّاسی کنگوری"، "خسرو قنبری تهرانی" (و معاونش در اطلاعات نخست‌وزیری ("حبیب الله بیطرف")) و امثالهم) در کنار "سیّد مصطفی کاظمی" معروف به "موسوی" می‌نماید. پس از درآمدن گند کیس به معاونت اطلاعات خارجی رفته، حدود سه سال در ایستگاه کشور آذربایجان مستقر بوده است. پس از گند زدن در ایستگاه آذربایجان و اصرار بر اسرائیلی بودن بسیاری از پرسنل سفارت جمهوری اسلامی ایران در آن کشور به تهران بازگشت داده شده و بالاجبار در بخش ضدّ جاسوسی به عنوان مسئول اداره‌ی اسرائیل فعّالیّت می‌نماید.

در مدّت کوتاه معاونت امنیّت "جواد عبّاسی کنگوری" (با نام مستعار "جواد آزاده") قائم مقام اداره‌ی کلّ فرق و ادیان بود.

"علی اکبر باوند" اصالتاً اهل منطقه‌ی خان دماوند است و ریشه‌ی رفاقت او با باند مالیخولیائی‌های دماوند بویژه "حسین شریعتمداری" به این مبحث برمی‌گردد.

برادری به نام "شاهرخ" دارد که به "حسین" معروف است.

در دوران فعالیتش به عنوان مدیر ضد جاسوسی اداره‌ی اسرائیل نه مورد پرونده‌ی جاسوس اسرائیل کشف! کرده بود که حتی یک مورد آن به تأیید معاون ضد جاسوسی وقت وزارت اطلاعات "حبیب‌الله داداشی" (بعدها مسئول حفاظت وزارت و نیز مسئولیت فرهنگی و معاونت ویژه و قبلها مدیر کل اطلاعات اهواز و از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) نرسید.

ملقب به "کرم موساد" است .

بعد از دستگیری "سعید امامی" و نبریدن! او، با شرط عدم دخالت "حمید سرمدی" در کارهایش، وارد پرونده‌ی بازجویی مالیخولیائی‌ها شد و جن بوداده‌ی خود "مصطفی فرقانی" گر را نیز وارد پرونده کرد.

به "علی ربیعی" نزدیک است. در سابقه‌ی بازجویی‌هایش به متهمی به نام "علیرضا اکبری" پیشنهاد داده بود رگ خود را برای خلاصی از او بزند. یا "عبّاس {...}" را خط داده بود داروی نظافت بخورد، تا نجات پیدا کند. که نامبرده در بیمارستان نجات داده شد اما حنجره‌اش صدمه‌ی شدید دید به طوری که تا مدتهای مدیدی امکان صحبت نداشته و به سختی تکلم می نمود. و به "عبّاس واجبی" ملقب گردید.

"باوند"، پس از دستور دادن به "خسرو براتی" با نام مستعار "سیامک" در زندان به لخت شدن کامل (در هماهنگی با "جواد عبّاسی کنگوری" و "مهدی قوام") از او خواست تا برای نجات از تعزیر، خود را به "سعید اسلامی" بچسباند تا عکس و فیلم! مستند! لواط کاری او را جهت اثبات به مسئولین تهیه کنند.

با شکایت برخی متهمین تبرئه‌ی شده‌ی پرونده‌ی قتل‌های مشکوک به 5 سال زندان و حداقل 70 ضربه شلاق محکوم شده که تا این لحظه اجرائی نشده است.

در زمان مسئولیت "مرتضی رضایی" در اطلاعات سپاه (با حفظ سمت ریاست بر سازمان حفاظت) با حمایت مستقیم جانشینش "نائب" (با نام‌های مستعار "میثم" و

"روحانی" مسئول بعدی اطلاعات سپاه { در کیس اخیر ملی مذهبی‌ها با نام مستعار {احتمالا"} "احمد فلاح" به عنوان سربازجو به کار گرفته شده است. یک شاهد در سپاه مستقیماً به بنده نقل کرد که "سحابی" تحت فشار تهدید به لواط و انجام آزمایش و افشاء در افکار عمومی توسط او تسلیم شده و همکاری را پذیرفته است. مشابه بلایی که بر سر برخی دستگیر شده‌های نامه‌ی 90 امضایی و "مظفر بقایی" آمده بود.

در کیس "مظفر بقایی" به دنبال اثبات وطنی نامبرده با سگها بوده است و ...

جناب رئیس سوگند خورده‌ی جمهور! چنین جانورانی آزادانه (حداًقل) در تنها پرونده‌ی تحت مسئولیت شما ترکتازی‌ها کردند و شما مست از قدرت، سکوت را ترجیح داده و می‌دهید...

"مجتبی بابایی" پس از دستگیری یکی از رانندگان مرتبط با بیت "امام خمینی" به عنوان جاسوس، پس از مدتی که نتوانست اتهام احمقانه‌ی خود را اثبات کند، در دفاع از کار خود به کارشناسان موضوع و مسئولین مربوطه عنوان می‌نمود که راننده‌ی فوق (العیاذبالله) با همسر حضرت "امام" رابطه {...} تا به اهداف جاسوسی خود برسد و در مراحل بازجویی چنین خطی را دنبال می‌نمود. این دیوانگی و مرض نامبرده، کار را به جایی رساند که وزیر وقت اطلاعات ("ری شهری") حسب ظاهر دستور داد دیگر حق بازجویی از متهمان را ندارد. جالب است که در پرونده‌ی موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای استراتژیست‌های دوّم خرداد، چنین عنصر کثیفی را مجدداً به کار بازجویی از متهمان گماشتند.

"هاشمی رفسنجانی" - 29/11/1382 در مصاحبه با خبرنگار روزنامه‌ی کیهان :
{ "رحمانی" : } یک شبهه‌ی دیگر... جمع دیگری در سال 69 متعاقب بیاتیه‌ای که منتشر کردند، دستگیر شدند...

{ "هاشمی رفسنجانی" : } ... گروهی را هم که وزارت اطلاعات گرفتند بدون اطلاع من گرفتند. گویا 90 نفر را گرفتند. من اصلاً با اینطور چیزها مخالف بودم. منتها

وزارت اطلاعات از این کارها می‌کرد. من کمک کردم که آقای "سحابی" آزاد شود. رهبری هم کمک کردند. "آیت‌الله خامنه‌ای" تعبیری کردند و من هم آن را برای اینها نقل کردم و گفتم که رهبری گفتند: "اینهایی که این کارها را می‌کنند خودشان زندان نبودند و نمی‌دانند زندان یعنی چه که افراد را مدت‌ها در زندان نگه می‌دارند. اگر زندان رفته بودند، این کارها را نمی‌کردند.

من به مسئولان گفتم سریعاً به اتهامات رسیدگی شود که پس از رسیدگی، اینها را آزاد کردند. برنامه‌ی هویت را از تلویزیون دیدیم و اصلاً "خبر نداشتیم. شما از آقای "شریعتمداری" {مسئول روزنامه‌ی کیهان} پرسید که چه کسی به او گفته که آن برنامه را بسازد. تیپ فکری من این گونه نبوده و نیست. به هر حال هنوز هم با ایذاء موافق نیستم...

ریاست محترم جمهور!

در جریانات عجیب پرونده‌ی کثیفی که برای "مظفر بقایی" تهیه کرده بودند هم در قالب شبنامه‌ی خطاب به "موسوی خوئینی‌ها" مسائل زشت برخورد با "بقایی" را منتشر کرده بودند که اگر آن زمان به شکل ریشه‌ای با امثال "مجتبی بابایی" برخورد می‌شد، هرگز به افتضاح شبنامه‌ی 80 صفحه‌ای منجر نمی‌شد. گرایش به "مصدق" و خطّ نفوذیهای جبهه‌ی ملی و توده‌ایهای نفتی بر علیه مرحوم "مظفر بقایی" در همان شبنامه‌ی اوّل واضح و هویداست.

همان خطّی که شهید مظلوم "آیت" را مسئول نظامی کودتای نوژه! معرفی می‌کرد و او را مرحوم "آیت" می‌خواند و بعدها هم شهید مظلوم "لاجوردی" را مرحوم "لاجوردی" معرفی می‌کرد. خطّ عناصر مشکوکی همچون "عبدالله شهبازی"، "علی منفرد"، "علی ربیعی"، "خسرو قنبری تهرانی"، "خسرو معتضد" و... "حسین محمدی" معروف به "عمار" از نزدیک شاهد سوءرفتارها و شرم‌آورترین اعمال "مهدی قوام" و "مجتبی بابایی" با "مظفر بقایی" در مورد وضعیّت مقعد! و مفعول نشان دادنش بوده است... تکرار آن جنایات روی "سعید اسلامی" و

اطرافیان و از آن خطرناک‌تر احتمال تکرار این فجایع در صورت عدم پیگیری مسئولیت‌زاست برای هر انسان با شرافتی، که امیدوارم شما جزو آن تعریف گردید! در قیاس با جریان "سعید اسلامی" جریان "مهدی قوام" نه قائل به اسلام و آموزه‌های آن و نه قائل به قانون و ضوابط آن بوده‌اند، حال آنکه...

"علی فلاحیان" - 3/8/79 در مصاحبه با محقق :

"مجتبی بابایی" را از معاونت امنیت به معاونت خارجی فرستادیم. مدتی در آذربایجان بود. گزارش نهایی ماهها کارش به ما این شد که سفیر و کاردار و اعضای سفارت همگی وابسته به موساد و تحت هدایت اسرائیل هستند. اصولاً بیمار است و هر تحوّل را ناشی از هدایت صهیونیستها می‌داند.

چهار :

"احمد شیخها" با نام مستعار "احمد نیاکان" از مالیخولیائی‌های تیم اول بازجویی از متهمین پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ی. با "مهدی قوام هنر" (معروف به "مهدی قوام" در اداره‌ی چپ (گروهک توده) واحد اطلاعات سپاه بود. جاه طلب، لمپن، نفهم و زبان‌باز بوده و هست. برادرزنش با نام {...} در معاونت بین‌الملل صدا و سیما شاغل بوده و به همین دلیل مدتی را مأمور از وزارت اطلاعات به صدا و سیما رفته، در روابط عمومی صدا و سیما مدیر کل بوده است. مقطع کوتاهی سرپرست بخش بررسی معاونت امنیت بود. مقطعی در ایستگاه اطلاعاتی ایران در ترکیه مستقر بود. حوالی اواسط سال 1371 از ترکیه به تهران بازگشت و کار بررسی می‌کرد. از سالها پیش در حدّ درگیری زبانی و شتم با "سعید امامی" ("اسلامی") درگیر بود...

پنج :

"مصطفی مرتضوی" با نام مستعار "فرقانی" معروف به "منتظر". اهل نازی‌آباد سمت مسجد "امام حسن (ع)"; مزدور بی‌جیره و مواجب "مجتبی بابایی" (با نام اصلی "علی اکبر باوند"). به او القابی نظیر "مصطفی" گر؛ جنّ بوداده؛ سادیسم اتو و

امثال ذلک هم داده‌اند.

مدتی مسئول دفتر "مجیدی" {"مهدی پرورده" پسر دایی و داماد "سید مصطفی موسوی"}؛ مدتی مسئول دفتر "خزائی" {بعدها رئیس دفتر "دری نجف آبادی" وزیر} و مدتی نیز مسئول اسناد بوده است.

شش:

حاج! "کاظم قادری" از عناصر اداری چپ که روی گروهک پیکار کار می‌کرد. مشاور "محمد شفیع" (قائم مقام تقریباً مادام العمر وزارت اطلاعات!) شاغل در ستاد وزارت اطلاعات و نهایتاً مسئول حفاظت وزارت اطلاعات بوده است. دارای نسبت فامیلی نزدیک با "جواد عباسی کنگوری" معروف به "جواد آزاده" بوده و به همراهی یکی از معاونانش با نام مستعار "معین" {رئیس دفتر "یونسی" و مسئول فعلی سازمان حفاظت وزارت اطلاعات} با هدایت و حمایت "علی اصغر حجازی"، "آزاده" را وارد تیم بازجویان نمود... به "ابونفیس" نیز ملقب است.

تلاش‌هایم برای مصاحبه با حاج! "کاظم قادری" به جایی نرسید. حتی با وجود طرح دقیق سؤالاتم ولو جهت توجیه شخص خودم و ضمانت عدم انتشار مطالب در صورت خواست وی.

جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای - گزارش بازجویان دور اول (مالیخولائی‌ها!):

با توجه به دستور ریاست محترم جمهوری به وزیر اطلاعات در خصوص همکاری با مسئولین پرونده، لیستی شامل نیازمندیهای تدارکاتی و نیروی انسانی به وزارت اطلاعات ارائه شده که وزیر اطلاعات با کارشکنی از انجام این مهم خودداری کرد... مخالفت صریح "یونسی" در خصوص پیشنهادات فوق و عدم همکاری وی با سازمان قضایی نیروهای مسلح در دستگیری اعضا "محفل" شرایطی را ایجاد کرد که دستگیریها ناقص انجام گیرد و فقط افراد زیر در این مرحله در هفتم مهرماه 1378 دستگیر شوند. این افراد عبارت بودند از:

- 1- "فهیمة درّی نوگورانی" همسر "سعید امامی" .
 - 2- "محمد شیرازی" با نام مستعار "صداقت" مدیر گروههای چپ در معاونت امنیّت.
 - 3- "مهدی پرورده" با نام مستعار "مجیدی" مدیر کلّ گروههای راست در معاونت امنیّت.
 - 4- "محمد رضا سلیمی" با نام مستعار "حییبی" مدیر کلّ سابق طرح و برنامه‌های معاونت امنیّت و مدیر کلّ جدید در معاونت حفاظت.
 - 5- "کریم اسدزاده" با نام مستعار "امین" مسؤل شبکه‌ی امنیّت در ایستگاه پاریس .
 - 6- "مسؤل دفتر معاونت امنیّت" قاسمعلی نصیری پور" با نام مستعار "قاسم مرشدی" .
 - 7- "مرتضی قبه" با نام مستعار "مرتضی اصفهانی" مسؤل شبکه‌ی امنیّت در مجارستان.
- دو نفر دیگر از متهمین با نامهای مستعار "صالح"، مدیر کلّ اطلاعرسانی وزارت و دیگری "شهشعانی" مدیر کلّ ضدّ جاسوسی عراق بودند، در فضای عدم تفاهم با آقای "یونسی" از لیست دستگیری‌ها خارج و مورد تحقیق و بازجویی قرار نگرفتند... بازجویی گروه دوّم دستگیر شده به دلیل اطلاع تمامی آنها از دستگیری خود توسط "یونسی" وزیر اطلاعات و فرصت قابل توجهی (9 ماه) که از زمان دستگیری گروه اوّل داشتند، سخت مشکل می نمود. {!}

جناب آقای "سید محمد خاتمی"!

متأسفانه یکی از مرتبطين نفرات فوق‌الاشاره‌ی مالیخولیائی با نام "حسین شریعتمداری" مورد حمایت و تشویق چشم‌های امنیّتی‌تان است که بد نیست نگاهی بر سوابق درخشان او بیاندازیم:

"حسین شریعتمداری" با نام مستعار "معصومی" دارای رفاقت محفلی با برخی

اطرافیان شما همانند "معمدی"، "توفیقی" و "سید صفدر حسینی" وزرای کابینه؛ تیم "حسین فدایی"، "امیر تهرانی" {معاون وقت حقوقی پارلمانی وزارت اطلاعات} بازجویان موقّق! واحد اطلاعات سپاه؛ "خسرو قنبری تهرانی"، "قاسم تبریزی" {دماوندی}، "سید محمود حسینی" {استاندار سیستان و اصفهان و...!}، "امیر حمزه‌ای" با نام مستعار "سعید مهربان" {از نیروهای تحت امر "ری شهری نیک" در بعثه‌ی رهبری و رفیق صمیمی "محمدعلی هادی نجف آبادی"، "علیرضا رضایی" (دفترکش "علی اصغر حجازی")

و رئیس همه شان، تحت تعقیب بین‌المللی؛ چشم اطلاعاتی امنیتی شما؛ حضرت "صابر خان جودمردی" ("تهرانی" اصل!!)، "مسعود حجاریان کاشی" {از فرماندهان دوره‌ی عالی جنگ و ستاد سپاه} و برادرش "سعید" خان، مغز منفصل و مدّعی حضرت‌تعالی؛ می‌باشد که این رفاقت محفلی در جریان سازی‌های مشکوک تیم نفوذی "سید مهدی هاشمی" در سپاه و بعدها وزارت اطلاعات یعنی تیمی تحت امر "صابر تهرانی" و "علی هاشمی" {جانشین و هم‌هی کاره‌ی شما در تنظیم سیاستهای کلان امنیتی} که از قضا مورد حمایت سرویس‌های جاسوسی اتّحادیه‌ی اروپا بویژه ام.آی. شش ملکه‌ی خرفت جزیره‌ی نحس، می‌باشند، به شدّت مؤثر است که حدیث آن اطول از حوصله‌ی فعلی بنده می‌باشد. الغرض خود دانید. بنده با فرض بر صحّت این نظر که حضرت‌تعالی قدرت لازم در جمع‌بندی این سوابق روشن را ندارید و به مصداق چو می بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشیند گناه است، خواستم مذنب نباشم و امیدوارم که مؤثر افتد.

امثال "شریعتمداری" با همه‌ی امکانات و شبکه‌ای که در آلمان و انگلستان دارد، با ولی نعمتان خود دروزارت اطلاعات از قبیل "سعید امامی" و هویت سازان همچون "ح. مهدیان‌پور" مورد تأیید مقامات عالی‌هی کشور چه کرد که بخواهد با شما و محفلی‌های تحت امرتان نماید؟

فعالیتهای اخوی گرامش { "حسن" آقا } در مسائل اقتصادی وزارت اطلاعات را

زمانی می‌توانید به مذاقه نظر فرمائید که اخوی‌های لابد گرام‌تر حضرت‌عالی، خود شریک تیم مشکوک "صابر" و "هاشم" و "قاسم" و امثال آنها نباشند.

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

همین "حاج حسین شریعتمداری" که بعدها با "مجتبی بابایی" گفتند من صهیونیستم؛ یک بار آمد حوالی نیمه‌ی دوّم 1371 در اتاق آقا "پرویز {جنتی}" پیش من که خود آقای "فلاحیان" مرا فرستاده و سپرده که دل "صادق مهدوی" باید به دست بیاید. یعنی به عنوان تشویق در کارهایی که بعدها گفتند علامت صهیونیست بودن من است {به نظر اینجانب اشاره‌ی او به هدایت کیس میکونوس بوده است}. ... بولتن 102 صفحه‌ای درباره‌ی "عزّت‌الله سخّابی" و ایران فردا را خودم چند روز قبل از دستگیری با موتور رفتم به "حسن شایانفر" دادم.

اگر سرویس اسرائیل میلیارد دلار هزینه کند که تبلیغ کند در رده‌های معاونت امنیّت وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی آدم داشته است ارزش برایش نداشته؟ چرا اینها میلیارد دلار به اسرائیلی‌ها از روی نفهمی و بی‌جیره مواجب حال می‌دهند؟

من که به واللّه هر وقت چه وزارت، چه کیهان با "حاج حسین شریعتمدار" جلسه بود، زجر می‌کشیدم از دود سیگار پشت سیگار کشیدنش... حتی یک بار برای رفع مشکل یک منبعم {"ف.ن"} که کار بیمارستانی برای نوزادش "شهرام" داشت رفتم پیش "حاج حسین" به تلفن خانمش دکتر "عصمت باروتی" زنگ زد حول و حوش برج 7 تا 8 همان سال 77 و تلفنی برای زنش کلّی از بنده که البتّه الان می‌گوید عضو زیتون و اسرائیلی، تعریف و تمجید کرد و خدایی هم خانمش مشکل آن بنده‌ی خدا را حل کرد.

من 9 اسفند 1340 دنیا آمدم. پدرم 1342 فوت کرده است. "مسعود امیرعالیخانی" پسر دایی پدرم بوده است. چطور می‌توانستم در حالیکه رابطه‌مان

بدلیل فوت پدرم کلاً قطع شده بود تحت هدایت و مرتبط با او بوده باشم. بگو اگر با این چرت و پرتها مشکلی از شما در افکار عمومی حل می شود باز هم بنویس. یکبار مادرم به خود "حسین" آقا زنگ زده و گفته همین را. "حسین" آقا جواب داده من چاره ای ندارم. باید موضع بگیرم!

"حسین آقا" از سال 64 تا سال 71 می آمد {زندان} "توحید" با متهمین برخورد و بازجویی داشت. ارتباط مستقیم با وزارت اطلاعات داشت. مشاور وزیر و مدیر کل اداره ی فرهنگی بوده است. از "حاج قاسم تبریزی" و "پرویز جنتی" معروف به "عطایی" و "عمار" {حسین محمدی} اینها مرتبایش بودند. "سید محمود دعایی" هم می آمد. هم با منابع برخورد می شد؛ هم آموزش داده می شد.

جناب رئیس جمهور !

از پیکاریهای دستگیر شده به همراه "حسین روحانی"، فردی به نام "قاسم عابدینی" بود که "حسین شریعتمداری" و "مهدی قوام" بازجویی می کردند. "عابدینی" دستش از کار افتاده بود، زیر فشار تعذیب... "حسین شریعتمداری" در حالیکه متهمین چشم بند داشتند بازجویی می کرد. تا 67 هم برخورد با متهم همراه با چشم بندشان بوده است... "پرویز جنتی" با نام مستعار "عطایی" و معروف به "پرویز رشتی" یا "پرویز شمال". زوج و رفیق صمیمی "حسین شریعتمداری" در پروژه های توّاب سازی و بازجویی های فنی حرفه ای. اهل چالوس و کاندیدای نمایندگی مجلس شورای اسلامی از همین حوزه. مشاور بررسی "ری شهری نیک" و رفیق صمیمی "علی اکبر باوند"، "تائب" و "علی منفرد" است.

در حال حاضر مدیر دپارتمان بررسی در اداره ی کل دانشکده ی اطلاعات ("امام باقر(ع)") است.

در واحد اطلاعات سپاه "عرب سرخی" ها، "حسین فدایی"، فجر اسلامی ها (با محوریت خود "محسن رضایی") و انجمن حجّتیها آنها شرکت داشتند.

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق:

"وحید جلالیان" (مسئول ایستگاه آلمان)، "سید مصطفی موسوی"، "محمد صداقت"، "مهدی خلیلی" (راست)، فکر کنم "قاسم تبریزی" بعد از سخنرانی سروش در بحث آلمان، می‌روند در کیهان هوایی پیش "سلیمی نمین" و با او و "شکوهی {علی}" صحبت می‌کردند. خیلی تند که آخر چه کاره‌ی مملکتید که خراب می‌کنید همه‌ی برنامه‌ریزیها و از این دست حرفها. "حسین شریعتمداری" هم می‌آید و می‌رود و می‌پرسد که آیا اینها نظر وزارت است، آنها هم می‌گویند نه خیر. نظرات شخصی است که "حسین شریعتمداری" به دفتر آقا گزارش و شکایت می‌کند... جالب اینکه "حسین شریعتمداری" به "حاج سعید اسلامی" زنگ زده بود که من به بقیه کار ندارم ولی این "سید موسوی" را بگو با اینها نباشد. خوب نیست. سید را می‌شناسم حیف است با اینها باشد. خود "سید موسوی" هم می‌گفت چرا "حسین شریعتمداری" اینقدر می‌گوید التماس دعای مخصوص!

ریاست محترم شورایعالی امنیت ملی!

برای من اوج اعجاب از عملکرد تیم تحت امر شما زمانی بود که هر دو منبع "صابر تهرانی" در این جریان از بین عملیات آنها نجات پیدا کردند: یکی "علی ناظری" که باید اعدام می‌شد یا ابد می‌گرفت. ولی از پرونده بیرون کشیده شد و دیگری "رضا روشنی" که باز باید اعدام می‌شد و نشد.

خود "رسولی" هم به دلیل همکاری و دادن اطلاعات عملیاتیهای دیگر قبلی، با وجود 2 فقره قتل عمد آزاد شد.

"امیر اکبری" با وجود حضور در کیس قتلها، چون منبع "صابر تهرانی" بانام اصلی "جودمردی" به حساب می‌آمده، حتی یک بار دستگیر نشده است.

در پرونده‌ی قتلهای زنجیره‌ای، اگر نظر حکومتی و دخالت سازماندهی شده‌ی حضرتعالی جناب آقای "خاتمی" و دوستان تحت امرتان نمی‌بود، به چه دلیل باید

شعار ریشه کنی غده‌ی سرطانی داد؛ اما بخشهایی از غده را که به عنوان منبع و مخبر با آنها هماهنگ بوده‌اید نه تنها حفظ نموده بلکه حتی هویت اصلی آنان را در مسیر دادرسی، برخلاف آئین قانونی مخفی نمودید؟ به چه دلیل برای مثال در همه‌ی موارد اعلام شده‌ی احکام و دادنامه‌های مربوط به این پرونده‌ی شاهکار جناب حضرتعالی، نامهای غیر واقعی و پوششی برای این جنایتکاران! خودسر!! محفلی!!! ایجاد کرده و آقای "گودرزی" را به نام "علیرضا روشن"؛ آقای "نجفی" را به نام "ایرج آموزگار"؛ آقای "سرمدی" را به نام "محمد عزیزی"؛ آقای "حق وردی" را به نام "محمود جعفرزاده"، آقای "کاند" را به عنوان "ابوالفضل مسلمی" و یا مثلاً "داماد حضرت آیت‌الله" مجتهدی تهرانی"، جناب "کاتوزیان" را با نام "حمید رسولی" و...ها با عناوین...! به افکار عمومی معرفی نموده‌اید؟ شما که می‌خواستید به سوگند قانون اساسی خود در مقابل خداوند و وجدان خود و مردم پایبند باشید چرا این چنین منافقانه عمل نمودید؟ تباری تا کجا؟ دروغ تا کی؟ تزویر تا چه حد؟

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

"ایرج آموزگار" و "امیر اکبری" و "مرتضی حقانی" با وجود درگیر بودن در قتل "پوینده" و "مختاری" به دلیل سابقه‌ی رفاقت با "صابر تهرانی" و همکاری با وی در دادگاه بدوی تبرئه شدند و عملاً "15 متهم که چهارده تا وزارتی و یکی غیروزارتی است. "مرتضی حقانی" رفیق صمیمی "مجتبی بابایی" بوده است و نوار تشییع جنازه‌ی "فروهر" را با "مجتبی" نگهداشتند. "امیر اکبری" هم حتی یک بار دستگیر نشد با وجودی که در کیس بوده است.

جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای - گزارش بازجویان دور اول (مالیخولیائی‌ها!) :

با کشف ماهیت محفل {؟!} در حقیقت کشف و اعلام جنایات انجام شده توسط نیروهای تحت امر «مهدی قوام»!} ... با تأکید مقام معظم رهبری بر مسئولیت پذیری

ریاست محترم جمهوری در تشکیل کمیته‌های تبلیغاتی و بررسی و حمایت کامل مجریان پرونده، افرادی توسط ایشان به جلسات سیاست‌گذاری دعوت شدند. مانند "یونسی" وزیر اطلاعات، "علی ربیعی" (عباد) از شورای امنیت ملی، "علی منفرد" و "خسرو {قنبری} {قنبری}" تهرانی "مشاورین ریاست جمهوری و آقای "نیازی" و یکی از کارشناسان پرونده که مقام معظم رهبری تأکید بر حضور آنها در جلسات داشتند دعوتی به عمل نیامد.

رئیس محترم جمهور!

آیا به راستی برای شما عجیب نیست که همه‌ی مطالب اوراق پرونده از طریق "مهدی قوام" به "عباد" منتقل می‌شده و حتی "علی افشاری" هم آنها را مطالعه کرده بود!

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق:

"علی افشاری" در اوین (بعد از دستگیری دی ماه 79) به خود من گفت: پرونده را داده‌اند خوانده‌ام. عجب... چرا پرونده‌ی این چنینی آنها با بازجویی‌های اینطوری را باید دیگران حتی افراد مرتبط با ضد انقلاب خوانده باشند؟

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق:

در بازجویی‌ها کلی اشاره شده بود به احکامی که از حکام شرع رسمی و غیررسمی در کیسهای قدیم گرفته شده بود. چرا از پرونده‌ی رسمی خارجشان کردند؟... مثلاً "سعید اسلامی" اینقدر خر بود و نفهم بود که بدون اذن شرعی لاتها را بکشد؟. "سعیدی سیرجانی" یا "احمد میرعلائی" یا... را بزند بکشد؟ یا "حمید" سمنان دو تا مکانیک را برای لواط بروند بزنند....

همین آقای "نیازی" نمی‌دانم سال 76 یا 77 بود "اصغری" (قائم مقام اداره‌ی کل

گرگان) را بعد از پیگیری قتل آن خانمها در گرگان احضار کرده بود، حتی "سعید اسلامی" را هم خواست ولی پرونده را بست و تبرئه شدند. گیر از قبلها بود.. گر حکم شود که...

بر سر جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای، روی شکایت وزارت اطلاعات دستور مستقیم آقا (ی "خامنه‌ای") جهت پیگیری هست. روی این پرونده، "جواد آزاده" 55 روز در بخش ششم زندان حشمتیه بازداشت بود (حالا بماند که سوئیت داشت و تلویزیون و یخچال و بوفه و...) چرا شکایت "علی باقری" از "جواد آزاده" به جایی نمی‌رسد؟ چون "نیازی" جلوی پرونده را گرفته است! چرا احکام انفصال و زندان و شلاقها اجرا نمی‌شود؟! جز 70 یا 75 ضربه‌ای که به دلیل فحشهایی که جلوی قاضی داد و قاضی جانباز بود و انگیزه داشت اجرا کرد که آن هم وقتی "نیازی" فهمید که شلاق اجرا شده است عصبانی شد و گفت من تحت فشارم چرا اینکار را کردی؟ دیگر چه شد؟ ضربه‌ای که دفتر آقا و امثال "نیازی"ها به رهبری می‌زنند، عمرا منافقین و محاربین بتوانند بزنند!

آقای "حجازی" الان که فهمیده چرا از "نیازی" حمایت می‌کند؟ چرا حمایت می‌شود که در شورایعالی قضایی بماند؟ دقت کنید در افراد دفتر: "حمید صنوبری"، "حجازی"، "گلپایگانی"، "نوراللهیان"، "تائب"، "ری شهری"، "طارمی"، "مقدم"، "همدانی" ریشه‌ی بسیاری از مفسد قضایی در عملکرد خود آنها و یا کسانی است که در چتر حمایت آنها عمل می‌کنند. غالبا هم آب به آسیاب کسانی می‌ریزند که ضد خود آقا هستند!

حالا اینکه روی بچه‌های آقا بویژه "مجتبی" چقدر تأثیر می‌گذارند و نقش او چیست و امثال ذلک باید مفصلاً بحث کرد.

ریاست شورایعالی انقلاب فرهنگی!

"دلیلی" بازپرس شعبه‌ی 9 بود. قاضی ویلچری و جانباز که در شعبه‌ی یک پرونده‌ی جزوه هشتاد صفحه‌ای را به او دادند. که حکم شلاق هم داد.

احکام مربوط به بازجوها تابستان 1382 تأیید شده است. 3 سال حبس . قانونا 7 روز بعد از ابلاغ باید تنفیذ نشود. پس چه شدند؟ چه لابی و جایگاه قدرتمندی این چنین مقابل قانون می ایستد؟! بوی گند تفکر عقبه‌های انجمن حجّتیّه و نگاه سوپر اطلاعاتیشان به فرقه‌ی ضالّه‌ی بهائیت از سرو ته جزوه‌ی 80 صفحه‌ای بلند است. چطور روی خطّ بازجوها دقّت و تحقیق نگر دیده است؟

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقّق :

ما اصلی‌ترین ضربه به تشکیلات بهائیت در شیراز را زدیم که 8 تا 16 متهم اصلی داشت و بولتن قوی آن مخزن اطلاعات ارتباطی‌شان بود... اینکه می‌گویم "مجتبی" {"بابایی"} کثیف است و دیوانه؛ در زندان که بازجویی می‌کرد به من می‌گفت "من در مشهد که درس می‌خواندم یک زن بهایی هم‌کلاس بود، نگاههایش مثل نگاههای زن "سعید" {"اسلامی"} بود! من بهایی شناسم.

نشریه‌ی نامه - آذر 1382 :

ساعت 30/11 چهارشنبه دوّم آذر 1367 شخصی که بر خود "غلام همّتی" نام نهاده بود، در واپسین ساعات کار طبابت دکتر "کاظم سامی" وارد مطب وی شد و از همسر ایشان که در روزهای زوج مطابق معمول، به تنظیم اوقات و امور مطب مشغول بود، براساس وقت قبلی تقاضای ملاقات با دکتر می‌کند.

در فاصله‌ی کوتاهی پس از راهنمایی وی به داخل مطب با شنیدن فریادهای دکتر، سراسیمه از طبقه‌ی بالا (منزل) به پایین (مطب) مراجعه کرده و آن مرد را دشنه بدست و خون‌آلود در کنار فرق شکافته و پیکر غرق به خون دکتر مشاهده می‌کند... در پی تحقیقات مسئولان امنیتی و انتظامی مشخص می‌شود که قاتل، فردی به نام "محمود جلیلیان" است که به دلیل تخلفات مکرر اداری، دورانی که دکتر "سامی"

ریاست سازمان هلال احمر را عهده دار بوده است، از این سازمان اخراج و پس از استعفای مرحوم "سامی" از ریاست سازمان و انتخاب دکتر "فیروزآبادی" مجدداً دعوت به کار می‌شود. روز پس از حادثه در ساعت 14:15 دقیقه جنازه‌ی مردی که علی‌الظاهر به دلیل خودکشی در حمام برلیان اهواز جان سپرده بود، پیدا می‌شود که حدود بیست روز بعد مشخص می‌گردد. وی ("محمود جلیلیان") همان "غلام همّتی" قاتل دکتر است!

یادداشت‌های تحقیق کتابخانه‌ای محقق :

در دسامبر 1894 یک افسر ستاد ارتش فرانسه به نام "آلفرد دریفوس" (Alfred Dreyfous) به اتهام جاسوسی برای سرویس‌های جاسوسی آلمان، توسط شورای جنگ کشور فرانسه به تبعید دائمی در جزیره‌ی شیطان - نزدیک گویان (Guyane) محکوم می‌گردد. علیرغم اعتراض "دریفوس" و اطرافیانش به حکم "شورای جنگ" پرونده را تمام شده اعلام می‌کنند. در مارس 1896 سرهنگ "پیکاور" (Piquart) رئیس وقت سرویس‌های مخفی فرانسه در می‌یابد که خیانت کار افسر دیگری به نام "ایسترازی" (Esterhazy) بوده است. برخی مسئولان دفتر ستاد ارتش به جای باز کردن مجدد پرونده، حکم صادره را بازگشت ناپذیر خوانده، "سرهنگ پیکاور" را برای مأموریت به مراکش فرستاده و برای تبرئه‌ی "ایسترازی" اسناد جعلی دیگری به پرونده می‌افزایند! تهیه در چنین روندی "ایسترازی" تبرئه، "پیکاور" روانه‌ی زندان و سرهنگ "هانری" (Henry) کننده‌ی اسناد جعلی خودکشی می‌کند. به موازات این رویدادها، جریان دفاع از "دریفوس" و فشار افکار عمومی (که تحت تأثیر مقالات و اطلاع‌رسانی روزنامه‌ها به ویژه نامه‌ی سرگشاده‌ی "امیل زولا" با عنوان "من متهم می‌کنم" در صفحه‌ی اول روزنامه‌ی "اورور" (L'Aurore) شکل گرفته بود) صف بندی سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای بوجود آورد که در یک طرف آن

مدافعان عدالت و رعایت حقوق متهمان در روند رسیدگی قضایی قرار داشتند و در طرف دیگرش مخالفان "دریفوس" یا همان طرفداران میهن پرستی افراطی و تقدّم مصالح و منافع دولتی بر تمام ارزشهای انسانی و وجدانی.

به دنبال انتشار نامه‌ی "زولا" تظاهرات‌های مختلفی علیه او و در دفاع از عملکرد قضایی و دفتر امنیتی ستاد ارتش صورت می‌گیرد و در فضایی کاذب که رسانه‌های رسمی سعی در ایجاد آن داشتند با تعریف سناریویی طرّاحی شده، "زولا" به یک سال زندان محکوم می‌شود و ناچار فرانسه را ترک می‌کند. با این وجود زیر فشار افکار عمومی، دیوان کشور فرانسه مجبور می‌شود تشکیل دادگاه تجدیدنظر را بپذیرد ولی در اوت 1899 شورای عالی جنگ برای بار دیگر "دریفوس" را محکوم می‌کند.

حکومت ائتلافی چپ به نخست‌وزیری «والدک روسو» با هدف پایان دادن به بحران ناشی از ماجرای "دریفوس" از رئیس‌جمهور جدید می‌خواهد "دریفوس" را عفو کند. "دریفوس" روز 19 سپتامبر 1899 مورد عفو قرار می‌گیرد. اما هفت سال بعد یعنی 12 ژوئیه 1906 دیوان، حکم صادره از طرف "شورای جنگ" را باطل اعلام می‌کند و از "دریفوس" اعاده‌ی حیثیت می‌شود.

در یک قرن که از پایان ماجرای فوق در فرانسه می‌گذرد بیش از یک هزار عنوان کتاب و دهها هزار عنوان مقاله درباره‌ی جوانب مختلف آن منتشر گردیده است. در واقع اهمیت ماجرای "آلفرد دریفوس" در تاریخ فرانسه بروز رویارویی دو درک از سلسله مراتب ارزشها یا دو نظام ارزشی است:

1- نظامی که فرد انسانی در آن دارای ارزش، شأن، حرمت و حقوق بدیهی دفاع کامل و علنی از خود در نظام قضایی است و این ارزش انسانی از تمام ارزشهای تعریفی جمعی مانند دولت، حزب، ملت، میهن و نظام؛ برتر و مقدّم تر قرار می‌گیرد.

2- نظامی که فرد انسانی و اراده و خواست او را تابع ارزشهای جمعی تاریخی و

اجتماعی می‌داند و در مواقع لزوم، فدا کردن حقوق، شأن، حرمت و حقوق بدیهی او در نظام قضایی جهت حفظ الزامات نهادهایی همچون دولت، حزب، قوا و ارکان نظام و... را کاملاً" موجه می‌شمارد.

سخنرانی "سعید امامی" در یازدهمین گردهمایی سراسری ائمه‌ی جمعه کشور {1375}:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ما دلی پر درد داریم و یکی از جاهایی که می‌توانیم درددل کنیم در حضور شماست. من انتظار داشتم با توجه به فرمایش مقام معظم رهبری حداقل نصف روز به ابعاد امنیتی، اطلاعاتی تهاجم فرهنگی پرداخته شود. چرا در دانشگاهها اسلام منهای روحانیت رشد پیدا می‌کند و کتابی مانند خدایان دوشنبه‌ها می‌خندند چاپ می‌شود؟ با طرح مسائلی در باب ولایت فقیه و اسلام فقهاتی، دیگر فاتحه بحثی که «امام» تحت عنوان حکومت اسلامی مطرح کردند را باید خواند. همان طور که مقام معظم رهبری فرمودند تهاجم فرهنگی تنها موضوع نگران کننده‌ای است که باید به آن توجه کنیم. این مسائل برای خارج کردن روحانیت از صحنه است. مبدا مسائل فرهنگی را فراموش کنیم که دچار مشکل می‌شویم. اگر با چند شعر "مولوی" و چند برنامه چیدن می‌خواهند روحانیت را از صحنه خارج کنند، چه کسی می‌خواهد دفاع از اسلام را به عهده بگیرد؟ ببینیم جایگاه روحانیت در حفظ دیانت مردم چگونه است؟ کتابی است که آقای دکتر "شایگان" نوشته است، ایشان مدتی شاگرد "علامه طباطبایی" بوده است - در این کتاب آورده است که اسلام ایدئولوژی نیست؛ اسلام جواب برای عصر حاضر ندارد؛ اسلام یک بحث دینی و قلبی است

ریشه‌های تهاجم فرهنگی

آیا تهاجم فرهنگی چیز جدیدی است که ما کشف کرده‌ایم؟ نه؛ تهاجم فرهنگی از صدر اسلام بوده است و هجوم‌هایی که علیه مسلمین در مدینه می‌شد از این نمونه است. ما از ابتدای انقلاب، تهاجم فرهنگی را داشته‌ایم امروزه ما 580 نشریه داریم که فقط 20 عدد از اینها در اختیار ماست و حرف ما را می‌زند. تهاجم فرهنگی در حال حاضر ریشه‌ها را نشانه گرفته است. ما دلایل بزرگی برای این حرف داریم. علت اصلی گسترش آن وحشت از اسلام است، تفکراتی که ما با آن روبرو هستیم عبارتند از: 1- تفکرات لائیسیم 2- تفکرات مسیحیت 3- تفکرات اسلام امریکایی 4- تفکرات یهودیت.

منافقین، اسلامشان اسلام آمریکایی است، آنها می‌خواهند ریشه آخوند را بزنند. تفکر لائیسیم می‌خواهد بنیان فکری ما را به هم بزند. در گزارش "گالیندوپل" آمده بود در ایران آزادی وجود ندارد؛ یعنی کسی نمی‌تواند دینش را عوض کند، زن نمی‌تواند بدون حجاب ظاهر شود، این نشان می‌دهد آنها با دین کار دارند نه با حکومت.

مسئول سابق ناتو اعلام کرده بود، بعد از کمونیست ما با یک جبهه‌ی گسترده‌ی بنیادگرایی اسلامی روبرو هستیم که به مراتب از کمونیست خطرناکتر است و ما برای حفظ دستاوردهای غرب باید با آن مقابله کنیم.

اما تفکر مسیحی: با کمال تعجب می‌بینیم حرکت‌های جدید پاپ مشخصاً روی اسلام است. آنها مدتها با پروتستانها اختلاف داشتند، بالأخره اطلاعیه‌ای صادر کردند مبنی بر اتحاد سه فرقه‌ی مسیحیت و حرف آخرشان ایجاد جبهه‌ی واحد علیه اسلام است. پاپ به یکی از کشیشان ایرانی گفته است شما هنگامی می‌توانید از مسیحیت طرفداری کنید که در مقابل جبهه‌ی اسلامی بایستید.

همین کشیشی که به دست منافقین کشته شد، در عرض دو سال ونیم 300 نفر مسلمان شیعه را مسیحی کرده بود. شما می‌بینید در مقابل مسیحیت چه جبهه‌ای باز

شده است؟

در جبهه‌ی یهودیت هم که گفتن ندارد. اسرائیل مرتباً کوشش می‌کند با ما تماس بگیرد تا حرکت اسلامی را در لبنان ساکت کند و جبهه‌ی واحد اسلامی را بشکند. ما در جبهه‌ی یهودیت مشکلات عدیده‌ای داریم.

و اما اسلام آمریکایی، شاید بعضی بگویند شما چرا اینقدر درباره‌ی مرجعیت حساسیت نشان می‌دهید؟ برای مثال اگر بین ما و امارات بر سر جزایر تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی جنگ در گرفت و مرجعی فتوا بدهد آنجا از اسلام خارج است، می‌دانید چه اختلافی میان مردممان خواهد افتاد؟

شاید بدانید که یکی از مراجع مقدار زیادی پول را که از عربستان، کویت و امارات وارد ایران شد، خرج کرد تا حکم ممنوعیت قمه‌زنی را بشکند.

طرح اسلام منهای روحانیت

طرح اسلام منهای روحانیت که متأسفانه در دانشگاهها مطرح است به یک معضل تبدیل شده است. تفکرات شریعتی نیز جوانان را آهسته آهسته به روحانیت بدبین می‌کند و عاقبت تبدیل به گروهکهای مسلح می‌شوند.

ما نهضت مهاجرین خلق در خوزستان را داشتیم که کتابهای «شریعتی» را می‌خواندند. سال سوم، حرکت مسلحانه را شروع کردند و سال چهارم به مناقین پیوستند. پس اسلام منهای روحانیت، مبنای مخالفت با حکومت است.

مثلاً "داریوش همایون" که وزیر اطلاعات شاه بود خطاب به سلطنت طلبها می‌گوید در تظاهراتی که پیش رو دارید، در قطعنامه‌ی آن از مجلس سنا و کنگره‌ی آمریکا بخواهید درباره‌ی حقوق بشر در ایران فکری بکنند.

یکی از عناصر بهایی ایران درباره‌ی تهاجم فرهنگی می‌گوید: "برای مقابله با نظام بهترین روش، نوشتن حقایق از دید خود آن است و این مهم از طریق انتشار کتب علمی و تاریخی مقدور است."

فرد دیگری به نام "بیژن حکمت" که از سران چپ است می‌گوید: "ما اصلاً"

اشتباه کردیم که از اوّل به کار سیاسی پرداختیم و این همه جوانهایمان به دست حزب الله خونخوار کشته شد؛ ما باید از ابتدا کار فرهنگی می کردیم."

"امیر طاهری" که زمانی سردبیر روزنامه‌ی کیهان بوده است و در حال حاضر به «عنوان عنصر سلطنت طلب در خارج فعالیت می کند، سیا به عنوان همگرایی گروهها در خارج طرحی را به او می دهد که باید در این محورها کار کند: -1 باید با آخوند مقابله کرد تا ستون ولایت فقیه خود به خود فرو بریزد. -2 ائتلاف نیروهای اپوزیسیون -3 تبلیغ آزادی بیان. -4 طرح جدایی مذهب از حکومت

بروز سستی و فساد در حامیان نظام

نکته‌ی دیگری که بستر تهاجم فرهنگی را فراهم می کند، بروز سستی و فساد در کسانی است که حامی نظام بودند. کسانی که امروز دم از اسلام منهای روحانیت می زنند، روزگاری در خط اوّل انقلاب بودند.

کسان دیگری که روزهای اوّل با انقلاب بودند، به خاطر مسائل جنسی و مالی از انقلاب جدا شدند. به یکی از استانها رفته بودم، دیدم یکی از مدیر کل ها به خاطر اینکه پیش زن رییس اداره اش برود، رییس اداره را مأموریت می فرستاد! در یکی از مدارس غیرانتفاعی، دیسکت کامپیوتری روابط جنسی در دست دانش آموز کلاس پنجم بود. بعد معلوم شد پدر این دانش آموز دکتر است و به خاطر اینکه پول بیشتری به آن مدرسه می دهد، فرزندش را در آن مدرسه پذیرفته اند.

یکی از معضلاتی که ما داریم ابتدال در صحنه‌ی فرهنگی است، مثلاً "شما اشعار کتاب عشق من کولی من از "سیمین بهبهانی" را نگاه کنید، ببینید چه شعرهایی دارد؟ همین خانم وقتی در مراسم عرق خوری می نشیند هیچ مردی به پایش نمی رسد...

"هاشمی رفسنجانی" - 29/11/1382 در مصاحبه با خبرنگار روزنامه‌ی کیهان:
... ائمه‌ی جمعه که جمع می شوند، یک بار به وزارت اطلاعات رفتند که آنها را توجیه

کنند و مسائلی را بگویند. بعضی از دوستان من وقتی که برگشتند، گفتند که "سعید اسلامی" آمد و خیلی به دولت بد گفت. در حالیکه معاون وزیر من بود. من گفتم حرفها را بگویند. اگر حرف ناحقی زده اصلاح کنم. الان یادم نیست که چه کردم.

"فهیمة درّی نوگورانی" - 19/6/1379 در مصاحبه‌ی مرکز اسناد انقلاب اسلامی:
"آقا سعید" در سال 1336 در شیراز به دنیا آمدند. تحصیلات ابتدایی‌شان هم در شیراز گذراندند، مدّتی هم در سنندج کردستان بودند. پدرشان به عنوان رئیس آموزش و پرورش و بعد هم رئیس دبیرستان فعالیت داشتند مدّتها.

البته خانواده‌ی "سعید" یک خانواده‌ی مذهبی نیست و نبودند... علیرغم اینکه ظاهراً مذهبی نبودند ولی یک سری خصوصیات داشتند که معمولاً همیشه از شون به خوبی یاد می‌شود و همه خاطره‌ی خوب از ایشون دارند بخصوص مادرشان که در سال 1369 در اثر سرطان فوت کردند (خانم "همارخ اعتماد")... علیرغم اینکه می‌گویم اعتقادات مذهبی نداشتند ولی خوب خیلی دست به خیر و خیر بودند. همشون هم می‌گفتند که اصلاً "سعید" اخلاق و رفتارش جدای از بقیه بود... شاید وضع خانواده‌اش، دخترعموها، پسرعموها و دیگران را الان بعنوان یک نقطه‌ی ضعف "سعید" الان دارند مطرح می‌کنند ولی من خودم به شدت پاش و ایستاده‌ام که کسی که خودش راهش را انتخاب کند و خودش دین را بفهمد خیلی چیزها را می‌فهمد که کسی که طوطی‌وار دین را از اوّل به او گفته باشند و یک نماز و روزه‌ای فقط می‌گیرد و هیچ احساسی ندارد و هیچ وقت فرق خوبی و بدی را آنطور که باید نمی‌تواند درک بکند، بلکه همیشه یک چیز سنتی بارآمده به نظر من ارزشی که برای آن یکی می‌دهم خیلی بیشتر است تا این سنتی و عادت‌ی بزرگ شده.

"سعید" به قول معروف از همان 15 سالگی که حدّ شرعی اعمال یک پسر است به هیچ عنوان نماز و روزه و واجباتش را غافل نبوده و خانواده همه می‌گفتند که در مراسم‌ها و جشن‌ها و پارتی‌های فامیل شرکت نمی‌کرد و مقید بود. بعد از اینکه

"سعید" دیپلم می‌گیرد، برای تحصیلات به آمریکا می‌فرستندش و اصلاً هم کاری به دایی ایشان که در سفارت ایران کار می‌کرد، نداشت چون اصلاً وقتی "سعید" رفته، دایی ایران بودند و کاری به "سعید" نداشتند.

از نظر درسی همیشه شاگرد اول بوده، ولی وضعیت خانوادگی ایشان مرفّه بودند. هیچ وقت یادم نمی‌رود که برایم تعریف می‌کرد می‌گفت خوب باباش مسئولیتی در آموزش و پرورش داشتند. راننده می‌رفته دنبال بچه که مثلاً "از خانه به مدرسه ببرش. می‌گفت زمستان بود و سرما شدید بود. پاها همه توی برف می‌رفت بعد یک بخاری تو کلاس ما بود؛ بچه‌ها می‌آمدند که کف (کفششان) سوراخ بود و یخ می‌زد این برفها. می‌لرزیدند و می‌ایستادند پشت این بخاری که خودشان را گرم کنند و به اصطلاح وضعیت خیلی خوبی نداشتند بچه‌ها در مدرسه. می‌گفت من نمی‌توانستم بپذیرم که در آن شرایط ماشین بیاید و من را به مدرسه ببرد. هر وقت ماشین می‌آمد به راننده می‌گفته من خودم می‌روم و خودش پیاده این مسیر را می‌رفته. می‌گفت به راننده آقای "ولیدی" اسمش بود، گفته هیچ وقت به بابایم نگو من پیاده می‌روم و می‌آیم چون عصبانی میشود و دعوا می‌کند... "سعید" تا قبل از آمریکا آمدن در یک خانواده‌ی مرفّه بود به قول معروف ورزش می‌کرده، تنیس بازی می‌کرده نمی‌دانم لباس یا بلوز رکابی می‌پوشیده خوب هیچ کدام اینها حرام و جرم که نیست آنهایی که الان این مطالب را بیان می‌کنند اگر قرار بر سرزنش افراد باشد به خاطر گذشته‌ها فکر نمی‌کنم کسی غیرقابل سرزنش باشد.

همه‌ی حتی بزرگان را هم باید سرزنش کرد بدلیل وضع خانوادگی، اطرافیان پوشش قبل از انقلاب و بچه‌ها و خواهر و برادرها و... من نمی‌توانم بپذیرم که "سعید" را الان مورد سرزنش قرار بدهند بگویند خانواده‌ات اینطور بوده پس تو ریشه‌ی اعتقادات قوی نداشتی یا نمی‌دانم فساد اخلاق داشتی... "سعید" دو سال قبل از انقلاب بلافاصله که دیپلم گرفته به آمریکا و در شهر "استیل واتر" اوکلاهما در رشته‌ی مهندسی هوافضا شروع به تحصیل می‌کند. بچه‌هایی که از همان زمان

"سعید" را می‌شناختند، چون من آن موقع هنوز آمریکا نرفته بودم، ولی آنهایی که از اوّل او را می‌شناختند همیشه به سالم بودنش و اینکه مثل بقیه‌ی ایرانیهایی که مثلاً "بودند جلف و لاابالی باشد، مثل آنها نبود. یواش یواش بدلیل همین زمینه‌های پاکی، بچه‌هایی که در انجمن اسلامی فعال بودند جذبش می‌کنند به جلسات، سخنرانیها و کلاسهای انجمن علاقه‌ی فوق‌العاده زیادی به خواندن کتاب داشت یعنی من در تمام طول عمرم هیچ کسی را ندیدم مثل "سعید" که اینطور عاشق کتاب خواندن باشد. گاهی موقعها می‌شد که تا ساعت دو بعد از نصفه شب سرکار بود ولی وقتی می‌آمد خانه برای استراحت یکی دو ساعت فقط مطالعه می‌کرد که چشمهاش قرمز می‌شد و من همیشه می‌گفتم به این چشمها اینقدر فشار نیار. می‌گفت استراحت من کتاب خواندن هست.

...خلاصه "سعید" به تدریج به جلسات انجمن کشیده می‌شد و بخاطر ادبیات خیلی قوی که داشت بقول معروف یواش یواش به جلسات بالاتر انجمن کشیده می‌شود و جزء سخنرانیهای دوره‌ای می‌شود و بعدها از اعضای فعال انجمن اسلامی می‌شود و بخاطر قدرت سخنرانی به ایالتهای مختلف هم سفر می‌کرد و فعالیت شدیدی داشتند تا تقریباً جزو سه چهار نفر اصلی انجمن اسلامی شده بود... آقایان دیگری که در انجمن بودند آقای "فرامرز دهکردی" بودند و خانم‌شان هم دکتر دارند. آقای "محمد بدر" آقای "مسعود دوج" برادری بودند به اسم "بهرام" چون آنجا معمولاً هم فامیل همدیگر را صدا نمی‌کردیم. همه را به اسم خواهر و برادر صدا می‌کردیم. کما اینکه بنده را به نام خواهر "فهیمه" یا "سعید" را همه به نام برادر "سعید" معمولاً صدا می‌کردند. آقای "سعید پروین" بودند و در حوزه‌ی علمیّه درس می‌خواندند و بعدها رئیس یک شرکت خصوصی موادّ شیمیایی شدند و معروف بودند به "سعید طلبه". برادری بود به اسم برادر "رحیم" که بعدها به سپاه رفتند و شیرازی هم بودند و به "رحیم" آرلینکتون می‌شناختیمش چون دکتراشان را در

آرلینکتون می گرفتند... من جزو آخرین سری بودم که در ایران ویزا گرفتم برای تحصیل و بعد از ما دیگر تسخیر لانه‌ی جاسوسی پیش آمده بود و به همین دلیل من در اوج شرایط اختلافات و بعد کودتا و جنگ عراق و شرایط دفاع از مظلومیت ایران با سخنرانیهای انجمن اسلامی و تظاهراتها و راهپیمایی‌ها و جلسات ثابت تفسیر قرآن ذره ذره با این دوستان و خود آقا "سعید" آشنا شدم. معمولاً "با سه چهار تا دختر دیگر بود که البته خیلی تقیدی به حجاب نداشتند ولی خوب در یک کشور غریب با هم اخت بودیم. من تنها محجبه‌ی او جمع بودم ولی معمولاً "چهار پنج نفری می رفتیم و در جلسات انجمن اسلامی شرکت می کردیم. جلسات خیلی پر رونق بود و بچه‌ها استقبال می کردند. بخصوص در او کلاهماستی، نورمن یا شهرهایی که بیشتر سخنرانی می گذاشتند. چون جمعیت ایرانی بیشتری داشت. خوب در همین جاها بود که نیروهای کنفدراسیون و مجاهدین (منافقین) خلق و اینها هم جلسه می گذاشتند. خوب ما هم جمع می شدیم که جلسات آنها رو به هم بزنیم. اعلامیه‌های انجمن اسلامی را پخش می کردیم. بارها شده بود که مینی بوس کرایه می کردیم و تمام بچه‌ها با هم به این ایالت آن هم ایالت هم می رفتیم برای سخنرانی‌ها، سمینارها، تظاهراتها. یعنی انگیزه‌ی دینی دفاع از یک سری ارزشها بود. یک سؤال هم بعضی از دانشجویهای آمریکایی از خود من می پرسیدند مثلاً "خانمهای هم سوئیتی خود من یا همکلاسی‌ها که اگر تو می گویی ایرانی و مسلمان هستی خوب دخترهای دانشجوی دیگر ایرانی و مسلمان هم هستند. چرا تو اینقدر با حجاب هستی؟ چرا آنها راحت رفت و آمد می کنند با مردها؟ یا مشروب می خورند؟ که من می نشستم برای اینها توضیح اصول عقاید خودم را وضعیت دستورات دینی و غیره و برای اینکه ملموس تر باشد برای آنها مثال می آوردم که افراد مذهبی خود شما ببینید چقدر مقید هستند یکشنبه‌ها کلیسایشان را حتما می روند یا مثلاً "راهبه‌هاشان چقدر رعایت می کنند ولی در عموم این عرف نیست و فرق دارد...

تا به قول معروف آشنایی ما با "سعید" بیشتر شد. مسأله‌ی خواستگاری او پیش

آمد... عرض کردم من تنها خانم با حجاب توی "تالسا" بودم. بین دخترهای دانشجوی دیگر خیلی هم سعی می‌کردم حالت خشکی داشته باشم که معمولاً دخترها دارند تا کسی فکری به ذهنش نزنند. یعنی همه جا یک حالت پسرانه‌ای می‌گرفتم که بتوانم گلیم خود را از آب بیرون بکشم. مسأله‌ی خواستگاری آقا "سعید" توسط یک زوجی که ما با هم خیلی رفت و آمد داشتیم توسط خانم ایشان مطرح شد... خانم آقای دکتر "نجم آبادی". من اول هم جواب رد دادم. البته همیشه بچه‌هام ("مهدی" من) می‌خنده و می‌گوید بابا همیشه خاطرات خوب و خنده‌آور برای ما به جا گذاشته. هر وقت خاطرات خواستگاری پیش می‌آمد، "سعید" خوب خیلی شوخی می‌کرد می‌گفت مادرت تمام امامزاده‌های آمریکا را شمع نذر کرد تا یک شوهر خوب مثل من گیرش بیاد. از این شوخی‌ها. ولی یکی دو بار که این مسئله رو به من مطرح کردند من رد کردم. چون قصدم ادامه‌ی تحصیل بود و اصلاً "نمی‌خواهم ازدواج کنم".

ولی بعد مثل اینکه یکدفعه خدا آدم را از درون متحول می‌کند فکر کردم واقعا من به عنوان یک زن مسلمان به عنوان یک دختر مسلمان چه هدفی دارم بالأخره که باید ازدواج کنم. یک مقدار این فکرها در سرم افتاد، بعد که یکدفعه خود "سعید" این مسأله را با من مطرح کرد. بعد از یکی از سخنرانها بود که خودش بنده را به عنوان خواهر "فهیمه" صدا کرد و خواستگاری را مطرح کرد و من هم به او گفتم باید فکر کنم بعد جوابتون را بدهم. در جلسه‌ی بعد که دیدم ایشان را؛ یکی از دوستانم را پیشنهاد دادم به ایشان گفتم فکر می‌کنم ایشان مناسب‌تر باشد که «سعید» برگشت گفت: من از شما خواستم زن من بشوید نخواستم برایم زن پیدا کنید. بعدها به من گفت که یک سری از بچه‌های خیلی متعصب و مذهبی شدید بودند بهش گفته بودند ایشان خلاصه به درد تو نمی‌خورد. رفتار خیلی مردانه‌ای دارد و با افراد برخورد می‌کند.

خلاصه شاید 9 ماه، 10 ماه از رفتنم به آمریکا گذشته بود که ما ازدواج کردیم. جریان اطلاع دادن به پدر و مادرامون هم خیلی جالب بود در اوج شرایط جنگ

بود. پدر و مادرم آبادان نبودند. می خواستم اطلاع بدهم. چون ما از طریق مخابرات اهواز خط می دادند به پالایشگاه و از آن طرف خلاصه منزل عمو اینها زنگ زد و می گفتم بابا بگویند بیان کار مهم دارم و با خیلی مشکلات آمدند و بعد هم نامه برایشان نوشتم که این چنین وضعیتی هست چون من از خانواده‌ی "سعید" هیچ چیز نمی دانستم. فقط می دانستم که پدر و مادرش فرهنگی هستند و به هر صورت به پدرم نوشتم خانواده‌ی ما هم فرهنگی است و اختلاف طبقاتی و تفاوتی چندانی هم نداریم و اینها

...اینکه می گویند دایی "سعید" باعث ازدواج بود، کذب محض است. چون خیلی

وقت پیش از اینکه "سعید" بیاید، برگشته بودند ایران زندگی می کردند...

وقتی به پدر و مادرم جریان را گفتم چون تک دختر خانواده بودم برداشتند یک سری به قول معروف بحثهایی که آدم باید اطلاع داشته باشد، مواظب باشد تحت تأثیر احساسات قرار نگیرد، به هر صورت یکسری هشدارهایی که پدر و مادر موظف هستند به بچه‌شان بدهند، برایم نوشتند. ولی گفتند ما که او را نمی شناسیم و شما خودت باید برای زندگی خودت تصمیم بگیری ولی با چشم و گوش باز... برای "سعید" البته خانواده‌اش اون تپیی را که می پسندیدند کاملاً" فرق داشت. بقول معروف شاید دوست داشتند هم تپیهای خودشان باشد بی حجاب یا اینکه خیلی پاییند به اعتقادات نباشد ولی خوب خود "سعید" سفت و سخت ایستاد که من می خواهم ازدواج کنم و من باید بیسندم... ما هیچ وقت راجع به خانواده‌ی او چون برایمان اهمیتی نداشت که بخوایم دقیق شوم چون مهم نبود برایم؛ ولی تا جایی که یادم هستم حدود دو سال قبل از اینکه "سعید" به آمریکا برود، دایی ایشان برگشته بودند ایران... آدم فوق‌العاده مسنی هستند الان هم. وقتی "سعید" می‌رود آنجا خودش یعنی "سعید" اینجا انجمن ایران و آمریکا می‌رفت و خودش از تهران تقاضا می‌کند و از آنجا پذیرش می‌دهند. من اگر پسر عموم آنجا برایم کارم را درست کرد و پذیرش گرفت فرستاد؛ "سعید" خودش به تنهایی اقدام کرده بود و رفته بود پذیرش

خودش گرفته بود و بعد رفت ادامه‌ی تحصیل در آمریکا بعد هم که سال 64 با هم دائما برگشتیم ایران و دیگر آمریکا نرفت...

"علی فلاحیان" - 3/8/79 در مصاحبه با محقق :

{ "گلپور" : { ربط دادن «سعید اسلامی» به پرونده چگونه بود؟ به دلیل ارتباط با آقای

"درّی" یا آقای "موسوی" یا خود قتلها؟

{ "فلاحیان" : { به این اتهامها دستگیرش نکردند. او را به اتهام ترانزیت موادّ مخدّر

دستگیر و احضار کردند. پرونده‌ای هم واقعا بود. چون در کیس نفوذ در باندها و شبکه‌ها

برای اینکه اعتماد اشرا و سران باندها جلب بشود، یک سری کارهای ردّ و بدل صورت

می‌گیرد. معمول هم هست که برای حذف اشرا باید بهشون نزدیک شد. بعد در یک

مورد از این نفوذهای اتهاماتی وارد می‌شود و اینها مسأله‌دار می‌شوند. اما اینکه آقای

"نیازی" که خودش در این جریانات دستی برآتش داشت و می‌دانست که و حتّی

ضابطه‌های جلسات هماهنگی را هم توجیه بود، این بهانه را پیدا کرد باید تعجب کرد...

خودش ساخته بود، یک چهره‌ی ارزشی چپ بوده است. ایشان تندترین سخنرانی را علیه

آقای "خاتمی" قبل از انتخابات هم از زاویه‌ی کارهای آقای "خاتمی" در ارشاد داشت و

توضیح می‌داد. دوستانش هم چپ بودند. هیچ وقت راست نبوده و واقعا "هم مریض

است...

جناب آقای "خاتمی" !

قطعا مستحضرید که با فشار غیرطبیعی اعضای کمیسیون جنابعالی به عنوان رئیس

جمهور و در هماهنگی "مهدی قوام" ("قوامی هنر") مجموعه‌ی حفاظت وزارت

اطّلاعات تحت امر حاج "کاظم قادری" اقدام به احضار و جلب "سعید اسلامی (امامی)"

و مرتب‌پیش‌گردید. چرا که ارتباط قضایی منطقی بین "سید مصطفی موسوی" و تیم

تحت امرش با "سعید اسلامی" در پرونده‌ی قتل‌های مشکوک

پاییز 1377 از حیث حقوقی و مستند وجود نداشته و حتی تا به امروز به وجود نیامده است.

ادّعی "سید موسوی" انجام عملیات قتلها به فرمان وزیر اطلاعات بوده است و هیچ یک از مباشرین و معاونین تحت امر "سید موسوی" با توجّه به جایگاه وی - حتی اگر ادّعی مضحک محفلی بودن آن قتلها را بپذیریم - احتیاجی به هماهنگی با "سعید اسلامی" به عنوان عضوی از حوزه‌ی مشاوران وزیر نداشته‌اند و خود "سید موسوی" در مسیر رسیدگی به اتهاماتش هماهنگی کامل با وزیر اطلاعات را مطرح می‌ساخت. در این زمان یعنی روزهای پایانی هفته‌ی اوّل بهمن ماه 1377 وزیر همچنان در جایگاه خود بود و حاج "کاظم" حفاظت معاون وی محسوب می‌شده و ایجاد این انحراف در مسیر رسیدگی آن هم با فشار "مهدی قوام" و "علی عباد (ربیعی)" هر چند بسیار ظریف و با توجّه به فضای ایجاد شده در مطبوعات مرتبط این رانت، دقیقاً هدفمند صورت می‌پذیرفت؛ اما همچنان گره‌گشای مهمی در حلّ معمای قتل‌های مشکوک سال 1377 به شمار می‌رود.

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقّق :

بود. "حاج سعید {اسلامی}" زنگ زد. نزدیک افطار. رفتم خانه‌اش. بنده 77/10/6 خدا می‌گفت: "دری" {وزیر اطلاعات} گفته برو با "صادق {مهدوی}" صحبت کن بین دستش در کار بوده یا نه؟

من برگشتم گفتم "حاج سعید" این حرفها چیه می‌زنه؟ مگه من چریک مریکم؟ من چه انگیزه‌ای دارم؟ من اگر اتّفاقی بیفتد همه چیز را بلافاصله می‌گویم. این فیلمها چیه در می‌آره؟...

آقای "گلپور"! من کار ندارم به خطّ و ربطت. ولی اگر واقعا محقّقی من بدم می‌آید در تاریخ کند بخورد. بالأخره زمان می‌گذرد و هیچ ماهی هم پشت ابر نمی‌ماند

"سعید {اسلامی}" در این جریانات ما نبود. به این داستان، کیس قتلها مربوط نبود. از طریق من بعد از کارها که انجام شده فهمید. بعد هم "سعید" آدم متشرعی بود... یک بار سر قصه‌ای می‌خواست از من مثلاً "تقدیر کند. یک عطر" تی رز" خریده بود. بعد هم گفت شخصی از جیب خودم خریدم. چرا تاریخ را گند می‌زنید؟ یک شب کشیک بودم در وزارت او هم بود. نصف نوشابه که اگر من می‌خوردم یکباره سر می‌کشیدم تا صبح خوردنش را طول داد بدون حکم شرعی کاری می‌کرد؟

"فهیمة درّی نوگورانی" - 19/6/1379 در مصاحبه‌ی مرکز اسناد انقلاب اسلامی:
...نامه‌ای که من فرستاده بودم برای آقای "رفسنجانی" توسط یکی از محافظین ایشان که با یکی از دوستان ما دوست بودند... شخصی به اسم "رحمانی" تماس گرفتند و قرار ملاقاتی گذاشتند که با من صحبت کنند در این رابطه که من چون احساس می‌کردم به قول معروف تحت مراقبت هستم، خانه‌ی یکی دیگر از دوستان قرار گذاشتم و... قرار شد نیم ساعت با ایشان حرف بزنم ولی ایشان سه ساعت تمام با من شروع کردن به حرف زدن... به من گفتند ایشان دست راست آقای "هاشمی" هستند و خیلی از کارهای آقای "هاشمی" را ایشان انجام می‌دهند... به من گفتند انتظار نداشته باشید که کسی کاری انجام بدهد چون از دست کسی کاری بر نمی‌آید... شما انتظار از آقای "هاشمی" اینها هم نداشته باشید کاری برای "آقا سعید" انجام بدهند... سه بار هم خب من خودم خدمت جمع آقا "خوشوقت" رسیدیم.

... من نامه‌ای را که برای آقا نوشته بودم می‌خواستم توسط ایشان بفرستم. منتهی ایشان قبول نکردند و به من گفتند که آقا، "آقا سعید" را بهتر از هر کسی می‌شناسند و احتیاج به نامه‌ی شما نیست. منتهی آقا نمی‌توانند در این مسأله پا پیش بگذارند چون تمام جریانها قرار است به ایشان ختم بشود... و صلاح نیست اصلاً" و نامه هم نبرید بهتره. برای اینکه نامه به هر صورت دست هر کسی برسد خلاصه صلاح نیست که پای آقای این وسط پیش کشیده بشود ولی بدانید که آقا هم ناراحت هستند و کلی

صحبت کردند...

"هاشمی رفسنجانی" - 29/11/1382 در مصاحبه با خبرنگار روزنامه‌ی کیهان :
{ "هاشمی رفسنجانی" : "... وظیفه‌ی مطبوعات است که مسئله را حل کنند خیلی حرف بیخودی است در مورد آقای "سعید امامی" و باند او، من که ایشان را نمی‌شناختم. جز اینکه می‌دانستم معاون وزارت است. مثل خیلی از مدیران که من ماهیت آنها را نمی‌شناختم، اعتماد می‌کردم. چون اینها از اول انقلاب آمدند و بودند و اسرار کشور را می‌داستند. بالأخره به خیلی‌ها اعتماد می‌کردیم که از نزدیک آنها را نمی‌شناختیم و نمی‌توانستیم هم بشناسیم. اگر می‌خواستیم بشناسیم، باید از همین وزارت بشناسیم و اینها به ما می‌گفتند...

"مهدی منتظری" - 27/8/1379 مصاحبه با محقق :

دایی "سعید اسلامی" به نام "سلطان محمد اعتماد" وابسته‌ی نظامی ارتش زمان طاغوت در ایالات متحده‌ی آمریکا بود. در اسناد بدست آمده از سفارت آمریکا حضور وی در قرارگاه سیا در ویتنام نشان داده می‌شود!
پدر "سعید اسلامی" هم قبل از انقلاب توده‌ای بود. اما تا حدّ مدیر کلی آموزش و پرورش استان کردستان هم توسط نظام طاغوت بالا رفت!

جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای - گزارش بازجویان دور اول (مالیخولیاها!) :

تا اوایل اسفند ماه، هیئت اولیه منتظر نظریه‌ی مسئولین قوای اجرایی و قضایی بودند. از ناحیه‌ی ریاست محترم جمهوری تمایلی به ملاقات دیده نشد، اما آقای "هاشمی شاهرودی" آنها را به نشستی دعوت کردند که این جلسه حدود 5 ساعت به طول انجامید.
آقای "شاهرودی" براساس گزارش هیئت بازخوانی، کلّ پرونده را پوچ

اعلام نمود. صحبت‌های مستدلّ ۵ ساعته، ایشان و معاون وی آقای "مروی" را دچار سوالات اساسی نمود... از جمله اتفاقاتی که طیّ یک هفته افتاد، مراجعه‌ی آقای "مروی" معاون اوّل قوه‌ی قضائیه به محلّ نگهداری متّهمین، برگزاری جلسه با کارشناسان و ملاقات یکی از متّهمین بود. وی در سلول "فهیمة درّی نوگورانی" همسر "سعید امامی" حاضر شد و با زیر سؤال بردن سفرهای "فهیمة" به اسرائیل با او بحث را آغاز نمود... روز بعد به دستور آقای "شاهرودی‌گک" این متّهمه به همراه "کریم اسدزاده" ("امین") به دفتر ریاست محترم قوه‌ی قضائیه دعوت شدند و بدون حضور دادستان یا کارشناسان پرونده آقایان "شاهرودی" و "مروی" با آنها ملاقات کردند. "امین" ضمن پذیرش بعضی از مسائل، قسمت‌های مهمّی را نپذیرفت. جلسه‌ی 4 ساعته با "فهیمة درّی نوگورانی" بر اصرار او بر جرایم و جنایات قبلی خود و اعضاء محفل و عناصر مهمّی چون "فلاحیان" افزود و در واقع کلیه‌ی نظریات گروه اوّل کارشناسی را تأیید نمود. {در فساد فکری، حماقت و نهایت بلاهت "مهدی قوام هنر" و دوستانش (حدّاقل دربارهی دیدگاهشان پیرامون مطالب طرح نموده در جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای) همین بس که می‌گویند هیچ یک از آنان و دادستان پرونده ("عباسعلی فراتی" احمق تراز آنها) در جلسه نبوده‌اند. اما می‌گویند که در آن جلسه چه حرف‌هایی زده شده و کلیه‌ی نظریات آنها در جلسه‌ی چند ساعته‌ی فوق تأیید شده است!}

مشخص نیست به چه دلیل و چرا در لحظات پایان این مواجهه به دستور آقای "مروی" کارشناسان اوّلّه موظّف به خروج از محلّ بازداشتگاه برای همیشه شدند. این اوّلین ضربه‌ای بود که در فضا و شرایطی ناباورانه برایشان وارد شد. ولی علیرغم اعتراضی که به نوع برخورد با خود داشتند، 48 ساعت بعد را در سازمان قضایی نیروهای مسلّح به جمع‌بندی، تایپ و تکمیل گزارش نهایی خود گذراندند و گزارش در 52 صفحه‌ی اصلی و حدود 1600 صفحه‌ی پیوست مستند به سه نسخه جهت مقام معظم رهبری، ریاست محترم جمهوری و ریاست محترم قوه‌ی قضائیه تهیّه و

در تاریخ 10/12/78 ارسال گردید.

"مهدی منتظری" - 27/8/1379 در مصاحبه با محقق:

...آمریکائیا اصولاً "سازمان CIA, FBI, DIA (که مربوط به پنتاگون است که) آنها بهتر از سازمان اطلاعاتی ما و هماهنگ تر عمل می کنند. کمک به هم می دهند و اهداف هم را تأمین می کنند.

اینها در خصوص خارجی ها (چه در داخل کشورشان چه خارج) حساسیت بسیار دارند و شدیداً "کار می کنند و حتی از یک مواردی که به نظر ما دستگاه امنیتی که در این زمینه تجربه و تخصص داریم و خیلی کم اهمیتی جلوه می کند، آنها از این هم نمی گذرند و از هر امکان و فرصتی ولو ناچیز آنها سعی می کنند که استفاده کنند کما اینکه داشتیم... بنابراین آمریکا در بهره برداری از کسانی که سفر می کنند یا به شکلی اقامت دارند یا مشغول تحصیل یا کار هستند از اینها بهره برداری می کنند و روی اینها کار می کنند. خصوصاً مراکز تجمع دانشجویی یا تشکیلات دانشجویی.

در رابطه با کشور خودمان مثل انجمن اسلامی، اینها با یک محاسبه کاملاً درست و دقیق وارد می شوند که از دو حال خارج نیستند: یا نیروهای مخالف نظام (اپوزیسیون) یا نیروی موافق نظام. اگر موافق هستند که برمی گردند و در آن نظام رشد می کنند و بالا می روند ولو آنکه نظام هم دست نشاندهی آمریکا باشد. زیرا دو حال بیشتر ندارد: یا نظام موافق آمریکاست یا نه در مقابل آمریکاست. به هر حال اگر این نیرو رشد کند و بالا برود، آمریکا عوامل خوبی دارد.

و یا اینکه نیروهای مخالف (اپوزیسیون) هستند که بالأخره اینها یک امکان اطلاعاتی و نیروهای بالقوه و بالفعل هستند. خصوصاً اگر در یک کشوری انقلابی، جنبشی یا حرکتی باشد که به هر حال این احتمال وجود داشته باشد نظام آن کشور بخواهد تغییر کند و اگر تغییر کند، کی {چه کسی} بر سر کار می آید؟ اپوزیسیون می آید خصوصاً"

اپوزیسیونی که اکثریت آن نیروهای مخالف را تشکیل دهد و در ایران که انقلاب اسلامی بود مسلّم است که اگر نظام شاهنشاهی سرنگون می‌شد چه کسانی در دست می‌گرفتند؟ انجمن اسلامی‌ها. پس شدیداً مورد نظر آمریکا بود که حالا هم از کسانی که در انجمن اسلامی هستند، یعنی نیروهای متدین ریشه‌دار که چه بهتر آنها را به دام اندازد و یا اینکه نیروهایی را هدایت کنند و نفوذ بدهند به داخل.

به نظر من آقای "سعید اسلامی" با سابقه‌ی خانوادگی که داشت یعنی خانواده‌ی خیلی موجّهی نداشت. یعنی خانواده‌ای که اصالت و ریشه‌ی مذهبی داشته باشند. پدرش توده‌ای بود (توده‌ای توّابی که مورد اعتماد رژیم {"ستم"} شاه" قرار گرفته بود و تا سطح مدیر کلّی یک استان هم رسیده کرده بود) به هر حال این از وابستگی و وضعیّت اعتقادی خانواده. بقیه‌ی اعضای خانواده هم همینطور اعم {"!؟"} از زن و مرد، سوابق توده‌ای داشتند و آن زمانی که "سعید اسلامی" می‌رود آمریکا یکی از دائی‌هایش سرتیپ ارتش بوده که وابسته‌ی نظامی ایران بوده در آمریکا. یعنی از نظر زمانی هم دایی آنجا بوده و ایشان می‌رود آنجا و یک سال یا دو سال که حداقل یک سال قطعی است "سعید اسلامی" می‌رود به آنجا و در آنجا وضعیّت روبه‌راهی نداشته است و وضعیّت خانوادگی این چینی و محیط آمریکا هم که فاسد. در ایران که کشور اسلامی بود این طور بود با توجه به وضعیّت خراب آمریکا وضعیّت خوبی نداشته است.

جالب است زمانی که در ایران بوده است و انقلاب می‌شود، آقای "سعید اسلامی" در آمریکا متحوّل می‌شود! به فرمایش "امام" یک موجی آمد همه را متحوّل کرد. زیرا نه کسی کلاس عقیدتی برای این ملت گذاشته بود که آموزش دهد و نه از جهت علمی یک بار مذهبی آنچنانی داشتند. واقعا معجزه بود یک مملکتی بود... و به تعبیر حضرت

"امام" یک موجی آمد و همه را تنظیم کرد و اینکه در آمریکا همچنین موجی وجود نداشته! به هر حال اینجا مردم ولو اینکه سمت و جهت دیگری داشتند دیدیم که به فرمایش حضرت "امام" صفهایی که در سینماها یا مراکز فساد

تشکیل می‌شد، یکدفعه آمد سمت رفتن جبهه. متأثر از محیط شدند از شرایط {؟!}

ولی اینکه یک آدمی با آن زمینه برود آمریکا که هیچ اثری هیچ سرو صدایی از اسلام و انقلاب نیست، متحوّل شود! یعنی می‌آید و می‌رود به داخل انجمن اسلامی. یعنی آدمی که اینجا این وضعیّت و بعد می‌رود آنجا و آنجا هم وضعیّت مناسب نداشته است اینجا؛ در ایران انقلاب می‌شود و او در آنجا (آمریکا) متحوّل می‌شود و می‌رود توی انجمن اسلامی و متحوّل می‌شود. این را حالا در کنار آن عملکرد سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا در خصوص تشکیلات دانشجویی خصوصاً انجمن اسلامی {?!}... در ایران انقلاب است و پیش‌بینی‌های آن چنانی می‌شود و دایی‌اش هم وابسته‌ی نظامی داشته است. یعنی قبل از رفتن به CIA ایران در آنجاست و دایی سابقه‌ی همکاری با آمریکا زمانی که در ایران بوده است و در اسنادی که در لانه‌ی جاسوسی بود این سابقه محرز است. یعنی دایی در دست آمریکا بوده و چهره‌ی شناخته شده‌ای بود و چهره بود و نکته‌ای که به آن اشاره بکنم اینکه آمریکا غیر از بهره‌برداری از این کسان که تردّد می‌کنند یا اقامت دارند از خود آنها دنبال شناسایی وابستگان آنها هستند که به نحوی برای آمریکا قابل بهره‌برداری باشند.

یعنی یک نفری در آمریکاست علاوه بر اینکه سراغ خودش می‌رود از طریق او هم سراغ اینکه وابستگانش در کجا هستند، فامیلش، رفیقش در نیروهای مسلّح یا فلان وزارتخانه آنجایی که مورد نظر و هدف آمریکاست. طبیعی است که آقای "سلطان محمّد اعتماد" که خودش هم عامل CIA است، بیاید و سراغ بقیّه را بگیرد.

{ "گلپور": در خصوص سندی که ارتباط او {دایی "سعید اسلامی"} با CIA بوده است لطفاً اطلاعات بیشتری بفرماید.

{ "منتظری": در یک مأموریتی در ویتنام رفته بود، زمان فکر کنم بعد از آتش بس یا شکست آمریکا در ویتنام. آنجا در ویتنام جنوبی همکاری با قرارگاه سیا داشته. اینجا در ایران هم که بوده با افسران اطلاعاتی ایستگاه CIA در سفارت آمریکا در اینجا

مرتبط بوده است و اطلاعات می گرفتند از او.

{ "گلپور": " آیا نسخه‌ای از این سند برای استفاده در کتابم هست یا خیر؟

{ "منتظری": " نه خیر. اینها سندهای طبقه‌بندی بالا برخوردار است. مطلب مهم فقط

آقای «سعید اسلامی» است. خب پس آقای "سعید اسلامی" آن سابقه در ایران. آن سابقه

با مقیمین و CIA در آمریکا. آن عملکرد و آن دایی‌ای که داشته و عملکرد و برخورد

خارج از کشور و توجه به تشکلهای دانشجویی خصوصاً انجمن اسلامی. حال "سعید

اسلامی" با همه‌ی این شرایط می‌آید از همه‌ی راههایی که وجود داشته می‌توانسته برود؛

بیاید همه را بگذارد کنار. حتی آن راهی را که در آنجا می‌رفته و بیاید و فقط برود در

انجمن اسلامی. این خیلی قابل توجه و تأمل است. {؟!} این یک نکته که آقای "سعید

اسلامی" آنجا بوده تا انقلاب پیروز می‌شود بعد از انقلاب می‌آید به ایران.

{ "گلپور": " عذر می‌خواهم سابقه‌ی حضور در کنفدراسیون هم داشت یا نداشت؟

{ "منتظری": " نه. کنفدراسیون را من نمی‌دانم. ولی آدمی که دنبال عیش و نوش بوده

آنجا. حالا کنفدراسیون را الان در خاطر من نیست...

{ "گلپور": " این بحث که فرمودید قبل از انقلاب حضورش در آنجا به تعبیر شما

دنبال عیش و نوش بوده چیزی که تأیید کند این را، چقدر سندیت دارد؟

{ "منتظری": " حالا ببینید این می‌تواند تأییدی بر این مطلب باشد و هم در زمینه‌ی

همان مسائل اخلاقی که مثلاً" داشته است. یکی از راههای برقراری ارتباط با افراد همین

است که یک خانمی را اول بفرستند

{ "گلپور": " عرضم اینست که تحوّل او را شفاف‌تر کنیم که آیا قبل از انجمن

...اسلامی اینگونه که فرمودید بود و بعد متحوّل شد یا

{ "منتظری": " اینکه قطعی بوده است. ببینید من از ایران شروع کردم که در همچنین

خانواده یا پدر و مادر و بستگانی بود.

{ "گلپور": " ببخشید یک وقت بحث ما تحلیل امنیتی است؛ ولی وقتی رعایت

مباحث فقهی و شرعی یعنی شواهد شرعی که می‌شود {فرق می‌کند} یک وقت یک نفری در خانواده‌ای با همه‌ی این توصیفات شما (اگر باشد!) ولی شرعاً خود فرد آدم سالمی است. از این جهت...

{ "منتظری": } خب اگر بله امکان هم هست. ولی خوب چطور در یک کشوری که اسلامی است و در زمان { "ستم شاه" هم مسجدها بود و این صدای اذان از رادیو به گوش می‌رسید و قرآن هم وجود داشت توی خانه هم شاید این قرآن بوده، همه‌ی این مسائل بوده و چشمش هم به جایی می‌افتاد یک رنگ و بویی از اسلام می‌دید. چطور این تحوّل اینجا ایجاد نشد و در آمریکا که یک محیط کاملاً فاسد و محیطی که هیچ سمت و جهت و رنگ و بویی از این قضیه ندارد، آنجا آدم متحوّل بشود؟ {!!} حالا اسمش را تحوّل نگذارید و بگویید این آدم آمده و رفته توی انجمن اسلامی. یعنی بگوییم آقای "سعید اسلامی" که هیچ سر و سَرّی با انجمن اسلامی نداشته چطور توی ایران که انقلاب می‌شود می‌رود به انجمن اسلامی. این نکته قابل توجّه است. {!}

آقای "سعید اسلامی" می‌آید در ایران بعد از انقلاب سال 58 تا 60 خلاصه بعد از انقلاب. نکته‌ی قابل توجّه اینکه در ایران هم یک آدم تحصیلکرده‌ی عالی در خارج از کشور یعنی آمریکا، از تمام جاهایی که می‌توانسته اشتغال پیدا کند، همه را رها می‌کند و می‌آید سر از دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری در می‌آورد. دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری یک تشکیلات و یا سازمان در واقع خیلی آشکار و شناخته شده‌ای مثل سایر دستگاههای دولتی نبود در آن زمان. دستگاه اطلاعاتی‌ای بود که برای عموم مردم که شناخته شده نبود... وقتی یکی از خارج می‌آید با آن وضعیّت و سوابق و اینجا هم که می‌آید می‌رود در جایی که خلاصه از همه جا ناشناخته‌تر و پنهان‌تر که یک دستگاه اطلاعاتی است سردر می‌آورد. {!}

بعد مأموریتی پیدا می‌کند و می‌رود به نمایندگی ایران در سازمان ملل در نیویورک و جالب اینکه بعد از مدّتی «سعید اسلامی» به عنوان یک عنصر نامطلوب اخراج

می‌شود. این امر از دیدگاه امنیتی یک مسأله‌ی بسیار بزرگ است یعنی در واقع وقتی از دیدگاه امنیتی نگاه می‌کنیم با آن سوابق آقای "سعید اسلامی" مطنویت ارتباط با دستگاه اطلاعاتی آمریکا را خیلی قوی می‌کند. این مسأله از دید اطلاعاتی به معنای این است که آمریکا دارد عنصر خود را تطهیر می‌کند. یعنی عنصری را که در انجمن اسلامی دارد و مورد غضب آمریکاست و آمریکا آن را طرد کرده است و هیچ شک و شبهه‌ای هم ندارد.

{ "گلیور": مسأله‌ی اخراجش بر چه اساسی بود؟ }

{ "منتظری": بعنوان اینکه آنجا فعالیت خلاف مقررات آمریکا داشته است.

برمی‌گردد ایران و بعد وزارت اطلاعات تشکیل می‌شود و آمدنش به وزارت اطلاعات طبیعی است. چون دستگاههای اطلاعاتی در هم ادغام شدند. در وزارت اطلاعات منتها همان زمان که می‌آید به وزارت اطلاعات هنوز هم توی پرونده‌اش نوشته شده. کسانی که نظر می‌دادند نظر مثبتی برای ورودش به وزارت اطلاعات نداشتند. ولی می‌آید و مراحل را طی می‌کند و جالب اینکه در وزارت اطلاعات با وجود این تأکیداتی که شده تماما در قسمتهای اطلاعاتی بوده است و نهایتاً هم می‌شود معاون امنیتی وزارت اطلاعات

{ "گلیور": این تأکیدات از زاویه‌ی چه افراد یا تشکیلاتی بوده است؟ }

{ "منتظری": همان قسمتهای گزینش آنها }

{ "گلیور": منظور «سعید حجاریان» و بحث ژورنالیستی که می‌شود؟ }

{ "منتظری": حالا بله. مثلاً "سعید حجاریان" در موردش این نظر را داده است و

آقای "ری شهری" این نظر را داده‌اند و گفتند به من. دقیقاً خاطر من نیست ولی گفتند تردید امنیتی { بوده } و می‌آید می‌شود معاون امنیتی یعنی مسئول امنیتی کشور

آن وقت این مسائل تا اینجا .

در طول مدتی که آقای "سعید اسلامی" در معاونت امنیتی وزارت اطلاعات بوده عملکردهای متفاوت داشته که حالا من به جزئیات نمی‌خواهم بپردازم ولی 3 محور

کلی‌اش را می‌گویم. عملکردی که آقای "سعید اسلامی" داشته در واقع اینها مؤید
3محور شانتاژ و فشاری که آمریکا و خصوصاً آمریکا علیه جمهوری اسلامی داشته است.
یکی تروریسم دولتی. یکی نقض حقوق بشر. یکی قاچاق مواد مخدر...

یعنی آقای "سعید اسلامی"، عملکرد خود را در آن مدت که به لحاظ حیطة و حفاظت
مطلب هنوز مقتضی و اقتضاء کند به جزئیات پرداخته شود، ولی کلیتاًش در این سه محور
می‌گنجد و... و هر کاری که در این زمینه صورت می‌گرفته سند و مدرکی هم دست
دشمن داده می‌شده بدون اینکه کسی این طرف متوجه بشود یا شاید آنجایی هم که
مشخص می‌شد به عنوان عملیاتی که با شکست مواجه شده یا این اشکال را پیدا کرده
است، طبیعی جلوه می‌کرد که همین قتل‌های زنجیره‌ای یکی از نمونه‌های بارز است. یعنی
هم تروریسم دولتی و هم حقوق بشر.

یعنی آمریکائیاها قبل از اینکه خود نظام به این موضوع پردازد، همان موقع که این
سروصداها بلند شد که کی {چه کسی} ناپدید شد و کی کشته شد؛ آمریکا از شورای
امنیت درخواست کرد که گروه تحقیق بفرستد به ایران {؟!}. باز می‌بینیم که این بخشی از
این سناریوی کلی است. بالأخره این یک سناریوی کارگردانی شده است که "سعید
اسلامی" می‌آید و در چنین کارهایی می‌کند و بعد آمریکا گروه تحقیق می‌خواهد بفرستد
اینجا و طبیعی است که ایران نمی‌پذیرد که از آمریکا بیاید و از سازمان ملل اقدام می‌کند.
وقتی که ما مخالفت کردیم قطعنامه صادر می‌شود مثل قضیه‌ی لیبی. یعنی یک قطعنامه‌ای
صادر می‌شود که آنوقت دست آمریکا با پشتوانه‌ی قانونی باز می‌شود برای هر اقدام. وقتی
ما مخالفت کردیم مرحله بعدی چیست؟ مثلاً "یک حمله‌ی نظامی. یک اولتیماتوم. یک
صف آرائی.

به نظرم صرف تحلیل نیست. هم قرائن و شواهد قوی و هم تجربیاتی که من ...
در کارهای اطلاعاتی و اطلاعات حاشیه‌ای و جانبی و متنی که در رابطه با عملکرد افراد و
دستگاه‌های مختلف دارم برای من شکی نیست که آقای "سعید اسلامی" در واقع هدایت
شده از جانب سرویس آمریکا بود و این اقدامات هم یک سناریویی بود

که آمریکا نوشته بود برای سرنگونی جمهوری اسلامی و به دست آقای "سعید اسلامی" کارگردانی و در اینجا اجرا می‌شد... {۱۴}

یادداشت‌های تحقیق کتابخانه‌ای محقق :

در کتاب مجموعه‌ی مقالات ارائه شده در همایش توسعه و امنیت عمومی (پنجم تا هفتم اسفند 1375) منتشره در زمستان 1376 مقاله‌ای تحت عنوان "امنیت و ثبات اجتماعی در برنامه‌های آمایش سرزمین، ایجاد قطبهای جدید اقتصادی و سیاستهای جابجایی جمعیت" به قلم "سلطان محمد اعتماد" وجود دارد که نشانگر آشنایی عمیق و معلومات بالای نویسنده در مقوله‌های جغرافیایی طبیعی و مدیریت استراتژیک می‌باشد...

جناب رئیس جمهور !

جالب است که "سلطان محمد اعتماد" هم دستگیر و چند ماهی بازجویی و تعذیب گردید!

آقای "خاتمی" !

اصولا "امثال" امیر شهیدی " { "علی منفرد" } و "شیبانی" از ابتدا با قدرتمند شدن "سعید اسلامی" مشکل داشتند.

روی "سعید اسلامی" ("امامی") و "احمدی" ("شاهچراغی") همواره افرادی از چپ اما و اگر داشتند که چون اینها در آمریکا درس خوانده‌اند، پس احتمال جاسوسی شان بالاست. خیلی هم مبنا نداشتند. بیشتر تحلیل می‌کردند. خوب "احمدی" که شهید شد و هواپیمایش افتاد... "سعید" هم ...

حال آنکه صرف درس خواندن در آمریکا که موجب بروز مالیخولیای عده‌ای از ارادتمندان امنیتی شما نسبت به "سعید اسلامی" شد که اگر محور قرار بگیرد، کسانی مثل "مصطفی تاجزاده"، درس خوانده در ایالت کالیفرنیا، "کمال خرازی" پس از تحصیل در انگلیس درس خوانده در تگزاس، "عارف" درس خوانده در کانزاس و... را

چگونه می‌توان استشنا کرد؟...

جالبتر نیز آنجاست که می‌بینیم در سخنرانی قبل از دوّم خرداد "سعید اسلامی"، آدمهای اصلی که به او گیر دادند، "صابر تهرانی" و نوچه‌هاش بودند...

"فهیمة درّی نوگورانی" - 19/6/1379 در مصاحبه‌ی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ایشان {"سعید اسلامی"} همانطور هم که قبلاً" گفتم هیچ وقت راجع به کارشان با من صحبتی نمی‌کردند. بعدها فهمیدم که در زمان وزارت آقای "ری شهری" ایشان مدیر کلّ آسیا و اروپا بودند و مأموریت‌های زیادی داشتند به خارج از کشور و بعد از مدّتی ارتقا پیدا کردند و در معاونت بررسی مسئول شدند. فکر کنم 66 یا 67 باید بوده باشد. چون من احساس می‌کردم که به هر صورت کارایی‌شان بالاتر رفته که خوب قبلاً" نبود. مثلاً" چون دیسک کمر داشت و یک بار دو سه هفته استراحت مطلق، دکتر داده بود می‌دیدم آقای به اسم «حاج قاسم مرشدی» یک سری نامه‌ها و کارهای آقا "سعید" را به منزل می‌آورد و او امضا یا پاراف می‌کرد. احساس می‌کردم که به هر حال بالاتر رفته است. بعداً فهمیدم "حاج آقا مرشدی" مسئول دفتر ایشان بوده است.

بار سوّم که به مکه مشرف شدم. در سال هفتاد و هفت بود که به اتفاق بچه‌ایم رفتم و وقتی که برگشتم که این قتلها اتفاق افتاده بود. من وقتی برمی‌گشتم در هواپیما روزنامه را باز کردم و از این قتلها اطلاع پیدا کردم. خب وقتی هم که برگشتم همون طور که گفتم ایشان {"سعید امامی"} هیچ وقت راجع به مسائل کاریشان صحبت نمی‌کرد، ولی خیلی گرفته بود. سردردهاشون بیشتر شده بود. خیلی ناراحت بودند... من نمی‌دانستم که ایشان از چه مشکلی رنج می‌برند و خودشان هم هیچ مسأله‌ای را مطرح نمی‌کردند چند هفته قبل از دستگیری‌شان که خیلی ناراحت بودند. فقط یک شب برگشتند به من گفتند که... آدم دیگر حتّی به دو چشم خودش هم نمی‌تواند اطمینان داشته باشد... اگر موقعیتی پیش بیاید آدم را به زمین هم

می‌اندازند و خنجر از پشت می‌زنند. از این مسئله خیلی ناراحت بودند. من جریان دستگیری آقای "موسوی" یعنی همان آقای "مصطفی کاظمی" را هم در روزنامه خواندم. خب ما با هم ارتباط خانوادگی داشتیم من که از مگه برگشته بودم با خانم ایشان تلفنی صحبت کرده بودیم و ایشان گفته بودند که مأموریت هستند. من در مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر کار می‌کردم یک سال قبل از دستگیریم را. رفته بودم کتابخانه که در کتابخانه خبر اطلاعاتی به عنوان وزارت اطلاعات چاپ شده بود و مسائل دستگیری‌های وزارت اطلاعات.

عصر که منزل آمدم خیلی باناراحتی به آقا "سعید" گفتم: "سعید" این چیزها چیه؟ این حرفها کدامه؟ مگر آقای "موسوی" مأموریت نبود؟ این برنامه‌ها چه ربطی به شماها دارد؟... ایشان به من گفت بله یک همچین جریانی صحّت دارد و باناراحتی گفت البتّه اطلاعاتی از طرف وزارت کار هست. وزارت اطلاعات نمی‌خواسته این اطلاعاتی را بدهد ولی یک جریانهایی پشت پرده بوده که از طرف وزارت اطلاعات این اطلاعاتی داده شد و تهدیدهایی بوده تا این اطلاعاتی داده شده. خب من آن موقع خیلی ناراحت شدم. گفتم پس شما اطلاع داشتید از این برنامه و به من خبر ندادید. به من گفتند تو فکر کردی این یک ماهی که من از این رو به آن رو شده بودم، جریان چه بود؟ خب یک سری از مسائل اینطوری در اداره اتفاق افتاده و من خیلی ناراحت بودم و نمی‌خواستم بروز بدهم. ولی ناخودآگاه در رفتار من اثر گذاشته بود و بعد یکی دو بار همینطور به عنوان درد دل به من گفتند خیلی زجر می‌کشم خیلی ناراحتم... یه وقت بچه‌ها به من که می‌رسند هی نیش و کنایه می‌زنند که فلانی تو هم در این جریان دست داشتی و حالا مثلاً "هیچ خبری از تو نیست و کاری نمی‌کنی و هی می‌گم بابا من اصلاً" توی این برنامه نبودم. توی این جریان دست نداشتم ولی باز بعضی‌ها خلاصه همچین جوّی در وزارت راه انداختند و من هیچ دخالتی در این برنامه نداشتم...

گفتند بله، سید { "مصطفی موسوی" } این کارها را انجام داده و یکدفعه هم

می گویم چند هفته قبل از دستگیری ایشان (چون مسائل اداری را مطرح نمی کردند ولی
خب دیگر موقعیتی شده بود که فکر می کنم اصلاً "طاقت برای خودشان هم طاق شده
بود،) به من گفتند که آقای "موسوی" خودش رفته ظاهراً پیش آقا {رهبری} بوده‌اند
بچه‌ها. آقا صحبتی داشتند که ایشان وقتی برمی گردد منقلب شده و می گوید که من
خلاصه می‌روم و خودم را معرفی می‌کند و بچه‌ها ازش همه سؤال می‌کنند تو خود وزارت
اطلاعات سؤال می‌کنند که آیا تو خودت کردی این کار را یا آقا "سعید" دستور داده که
ایشان خودشان در می‌آیند و می‌گویند که "سعید" در این مسأله دخالتی نداشته... و جلوی
همه‌ی بچه‌ها در می‌آید این حرف را می‌زند... بعد هم ساکشون را می‌بندند و شب به
خانه‌شان خبر می‌دهند و خلاصه فردا می‌روند و خودشان را تسلیم می‌کنند... به آقا
"سعید" برگشتم گفتم آیا واقعا شما هیچ دخالتی نداشتی. حتی نیامدند با شما مشورت هم
بکنند؟... مطمئنی؟ به من گفتند من همان موقعی که آقای "موسوی" مدیر کل من بودند
و صحبت می‌کردند کلی اختلاف نظر داشتیم. من فقط حرمت سید بودنش را نگه
می‌داشتم. موقعیایی من دستوری می‌دادم ایشان خلاف آن دستور عمل می‌کرد... در همان
زمان که من {معاون امنیّت و مسئول او} بودم ایشان خیلی از کارها را خلاف نظر من
انجام می‌داد. حالا که اصلاً رئیسش نیستم او بیاید از من بپرسد و نظر من را بخواهد؟...
این اواخر خیلی رفت و آمد داشت تو دفتر خود آقای "درّی" و مرتّب آنجا رفت و آمد
می‌کرد...

البته دو هفته‌ی آخر قبل از دستگیری، من می‌دیدم ایشان حتی سردرد خیلی بدرجوی
هم که داشتند سرکار می‌رفتند. در صورتی که قبلاً "خب استراحت می‌کردند. به ایشان
گفتم که چرا شما برای چه این همه بقول معروف خدمت کردید الان هنوز هم می‌گویید
نیش و کنایه به شما می‌زنند با این وضع بلند می‌شوید و می‌روید سرکار؟ شما از وقت من
و خودتون و بچه‌ها زدید کار کردید دستمزد چه به شما دادند؟ که همه‌اش می‌گفتند نه
من به خاطر خدا بوده و ان شاء الله اجرم را خدا می‌دهد

منتهی جو به حدی بد شده در وزارت که اگر یک روز من به وزارت نروم می گویند "سعید" را هم دستگیر کردند. من بخاطر اینکه نشان بدهم از چیزی باک ندارم بلند می شوم و می روم...

تقریباً چهل روز بعد از دستگیری آقای "موسوی" و "صادق" بود که من سرکار بودم خب ما برای پنج شنبه اش حالا یک سه شنبه ای بود اوایل بهمن {1377} که ایشان را دستگیر کردند. سه شنبه ایشان سر کار من زنگ زدند و از من خداحافظی کردند و برای پنج شنبه اش چون من پدرم عملی کرده بودند و به اصطلاح حالشون خیلی بد بود بعد آمده بودند تهران. برای دیدن ایشان یک تعداد زیادی شاید 20-30 تا میهمان خودشان زنگ زده بود دعوت گرفته بودند برای شب پنج شنبه و بعد سه شنبه اش از اداره به من حالا فکر می کردم از اداره است، ولی ظاهراً از اداره نبود از همان سازمان قضایی بوده (بعدها فهمیدم) با من تماس گرفتند و گفتند که دارم می رم مأموریت و می خوام ازت خداحافظی کنم که من دلم اصلاً "یکدفعه هُری ریخت. گفتم نکند شما هم از آن مأموریت های آقای "موسوی" می خواهید بروید؟! پشت تلفن خندیدند گفتند نه نگران نباش تا مهمونی پنج شنبه برمی گردم. یعنی اینقدر اطمینان داشتند. خب خداحافظی کردند و گفتند من زنگ زدم خانه هم خداحافظی کردم.

من چهارشنبه شبش خواب دیدم ایشان رفتند کربلا و گفتند رفتم کربلا و می خواهم با نیروهای "امام حسین(ع)" باشم... من چهارشنبه این خواب را دیدم که وقتی تا پنج شنبه صبح نیامدند... به دلم برات شد که اتّفاقی برای ایشان افتاده. پنج شنبه شب میهمانها آمدند و خب خیلی تعداد زیادی هم بودند ما همینطور هی می رفتم و می آمدم هر کس هم که می رسید می گفت آخه چه جوهره؟ چه مأموریتی؟ که دیدم از اداره با من تماس گرفتند و گفتند آقا "سعید" (یک بنده خدایی از اداره تماس گرفت و گفت) حاج خانم نگران نباشید ما دنبال کارهای آقا "سعید" هستیم. من اصلاً "یک دفعه جا خوردم که مگر برای "سعید" اتّفاقی افتاده. ایشان هم نمی دانست من خبر

ندارم. فکر می‌کردند من اطلاع دارم همینطور ماند. یک مکثی کوتاه کرد که نه یک مسئله‌ی کوچکی برایشان پیش آمده شما نگران نباشید. ما دنبال کارهاشان هستیم. من از ایشان تشکر کردم و قطع کردم و دیگر فقط فکر مشغول بود که حتما برای ایشان هم با آن سابقه‌ای که برای من گفته بودند مسأله‌ای ایجاد شده.

بلافاصله دوباره از دفتر وزیر به من تماس گرفتند که آقا "سعید" یک سخنرانی برایشان پیش آمده با آقای "دری" رفتند تا یک چند روز دیگر نمی‌آیند. گفتند به شما اطلاع بدهیم. من گفتم ولی من تلفن جور دیگری داشتم. گفتند نه شما هم هر چه از طرف ما به شما گفته می‌شود باور کنید. چیزهای دیگر را خیلی دنبالش نباشید و ایشان برمی‌گردند. گفتم آقای "دری" هم هستند با "آفاسعید"؟ گفتند نه آقای "دری" برگشتند ولی "آقا سعید" برای سخنرانی ماندند. گفتم مطمئنید سخنرانی است، مسئله‌ی دیگری نیست؟ گفتند بله شما مطمئن باشید. من فقط خدا می‌داند که آن شب را چطوری با این حالتی که داشتم {گذراندم}

شبه خود "آفاسعید" به من تماس گرفتند شنبه شب و گفتند که منتظر من نباش که من دیگر اختیارم را از دست دادم پشت تلفن و با گریه به ایشان گفتم مگر شما به من نگفته بودید که در این جریانات دست ندارید؟ پس این حرفهایی را که می‌زنند سر چیه؟ که ایشان با حالت گریه پشت تلفن شروع کردن گریه کردن و به من گفتند که درست این عین عباراتیه که ایشان گفتند به خدا قسم به پیر به پیغمبر، روح من هم از این جریان خبر نداشته و خیلی سخت است آدم بیست سال خدمت کند و اینطور به او تهمت بزنند. این را گفتند و تلفن قطع شد. خب ما دیگر هیچ اطلاعی نداشتیم تا در واقع ۵ ماه بعد که دیگر... ما فقط یک ملاقات داشتیم یک هفته قبل از عید بود. دوشنبه‌ای که عید نوروز سال 78 می‌شد ما پنج‌شنبه‌اش، شبش از سازمان قضایی که من اتفاقا خانه نبودم زنگ زده بودند من سرکار بودم. زنگ زده بودند اینها به بچه‌ها گفته بودند... از سازمان قضایی... که بعد از ظهر بیاید سازمان قضایی... اولین و آخرین ملاقات در واقع بود که ما بعد از دستگیری‌شان داشتیم... من قبل از اینکه این

ملاقات باشد خودم با "نیازی" یک ملاقاتی داشتم. زنگ زده بودم وقت گرفته بودم و رفته بودم و خیلی با گله و ناراحتی که این همه "آقا سعید" خدمت داشته. این همه چی داشته این برنامه‌ها چیه؟ خود آقای "نیازی" آنجا درآمد و به من گفت که شما دعا کنید ان شاء الله درست میشود. ما هنوز مدرکی از "آقا سعید" نداریم و البته آقا "سعید" هم می‌گوید اینجا الان راحت‌ترم چون بیرون خیلی نیش و کنایه به او می‌زدند و می‌گویند اینجا که هستم خیلی راحت‌ترم. اقلًا از آن کنایه‌ها راحت شدم و... سازمان قضایی که رفتیم بعد از یک مدتی که معطل شدیم بردند طبقه‌ی بالا... حاج "قاسم" زحمت کشیدند و ما را بردند سازمان قضایی... یک دفعه دیدم "سعید" با پنج شش نفر دیگر آمدند که خب من این افراد را نمی‌شناختم... خیلی لاغر شده بودند یعنی فکر می‌کنم در عرض این یک ماه و نیم 17-18 کیلو وزن کم کرده بودند... نیم ساعتی صحبت کردیم و بعد هم بلند شدند رفتند...

"سعید امامی" فرزند "علی اکبر" متولد 1336 شیراز معروف به "سعید اسلامی"؛ شخصاً دارای قریب به 300 عملیات موفق بر علیه ضد انقلاب، اشرار، متجاوزین به نوامیس، شبکه‌های قاچاق مواد مخدر و امثال ذلک داشت. در یکی از عملیاتها، معاونش شهید شد. بارها در عملیاتها در جایگاهی که بالاترین ریسک شهید شدن را داشت، قرار می‌گرفت و برخلاف برخی مدیران امنیتی، نیروهای دیگر را جلو نمی‌انداخت! در معاونت‌های امنیت و بررسی مشغول بود.

با هماهنگی سرتیپ "مهدی منتظری" و برخی عناصر نیروی هوایی ارتش، در عراق چند بار روی منافقین خلق و پایگاه‌هایشان عملیات موفق داشت. روحیه‌ی بشاش و پرطنزی داشت و حتی در جلسات رسمی متلکها و تگه‌هایش را صراحتاً بیان می‌کرد. در نشریات "محرمانه"، "نور" و بولتن "مرصاد" مطلب می‌نوشت. و ارتباطات محاربین و اپوزیسیون در خارج از مرزها و داخل کشور را موشکافی و تحلیل می‌نمود. در زمان "فلاحیان" پس از افشای تلاش ناهماهنگ برای ترور "مریم رجوی"

در اروپا به معاونت بررسی منتقل گردید و از فروردین 1376 تنها به عنوان مشاور در حوزه‌ی وزارتی فعال بود.

"سعید اسلامی" از بدو ورود به وزارت اطلاعات در معاونت اطلاعات خارجی، مدیر کل کشورهای شرق و غرب بود. به عبارت بهتر در دوره‌ی شخص "ری شهری" تا رده‌ی مدیر کلی اطلاعات رشد داشته است. باز به عبارت روشن‌تر مدیر کل معاون (وقت اطلاعات خارجی) "ری شهری"؛ مرحوم "احمدی" {با نام اصلی "شاهچراغی" که در حادثه‌ی سقوط هواپیمایش به عنوان رئیس سازمان هواپیمایی کشوری شهید شد.} بوده است.

"احسان امینی" با نام اصلی "فراهانی" مسئول عملیات معاونت امنیت در دوران "سعید اسلامی" که در درگیری با اشرار شهید شد.

خرداد - دوشنبه 26/3/1378 :

ابهام در پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای

عامل قتل‌ها مرد

گروه سیاسی - رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح دیروز اسامی چهارتن از عاملان قتل‌های اخیر را اعلام کرد.

به گزارش ایرنا، "محمد نیازی" اظهار داشت: عاملان اصلی با توجه به تحقیقات انجام شده، "مصطفی کاظمی"، "مهرداد عالیخانی"، "خسرو براتی" و "سعید امامی" هستند. وی افزود: "برخی از افراد بازداشت شده از نیروهای اطلاعاتی و بعضی نیز دارای شغل آزاد هستند."

"نیازی" توضیح بیشتری در خصوص مشخصات افراد یاد شده ارائه نکرده است ولی اعلام کرد: "با وجود مراقبت‌های ویژه‌ای که از "سعید امامی" یکی از عوامل اصلی و محوری این قتل‌ها به عمل می‌آمد، وی روز شنبه در زمان استحمام در

بازداشتگاه با خوردن داروی نظافت خودکشی کرد."

رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح گفت: "وی پس از اقدام به خودکشی، بلافاصله به بیمارستان تخصصی منتقل شد. ولی تلاشهای پزشکی برای نجات وی مؤثر واقع نشد. وی اضافه کرد: "با توجه به مدارک موجود و اعترافات صریح "سعید امامی"، وی هیچگونه راه فراری نداشت و اگر با این اتهام‌ها به دادگاه می‌رفت حکم او اعدام بود. "نیازی" اظهار داشت: "ابعاد گسترده‌ی قتل‌های اخیر هنوز کامل نشده است و تحقیقات و اعترافات صریح متهمان یک مرحله‌ی اساسی از این پرونده را به پیش برده است."

وی گفت: "انگیزه‌ی طراحان این قتل‌ها این بوده که نظام را در عرصه‌ی بین‌المللی و داخلی با مشکل مواجه کرده و مسئولان نظام و دولت را با این گونه مسائل درگیر کنند." رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح، این پرونده را بسیار پیچیده توصیف کرد و افزود: "کسانی که کار قضایی کرده‌اند، می‌دانند که مراحل رسیدگی به پرونده‌ی قتل‌های عادی بیش از این طول می‌کشد. چه رسد به این گونه پرونده‌ها که از پیچیدگی وسیعی برخوردار است."

وی اظهار داشت: "ماهیت متهمان این پرونده و بعضی از افرادی که اطلاعاتی بودند کار رسیدگی به این پرونده را سخت و پیچیده‌تر کرده بود ولی ما موفق شدیم، رسیدگی به پرونده را با موفقیت پیش ببریم."

"نیازی" تصریح کرد: "در طول مدت رسیدگی به این پرونده، پیگیری و تحقیقات وسیعی در کمال دقت صورت گرفته و افراد مختلفی تحت تعقیب قرار گرفته‌اند." وی اظهار امیدواری کرد که با ادامه‌ی تحقیقات و رسیدگی دقیق به این پرونده، ابعاد مختلف این جنایات روشن شود.

رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح افزود: "تاکنون تعداد 23 نفر به عنوان متهم در این پرونده تحت تعقیب قرار گرفته‌اند که بعد از تحقیقات لازم برخی از آنان با سپردن وثیقه آزاد شده‌اند. 33 نفر نیز به عنوان مطلع و گواه در این پرونده مطرح هستند." "نیازی" اعلام کرد: در جریان تحقیقات، سه نفر دیگر نیز اخیراً دستگیر شده‌اند که نتیجه متعاقباً اعلام خواهد شد.

ابرار - چهارشنبه 2/4/78 :

گزارش پزشکی قانونی درباره‌ی مرگ "سعید امامی"

دکتر "توفیقی" رییس سازمان پزشکی قانونی کشور در گفت‌وگو با واحد مرکزی خبر، علّت مرگ "سعید امامی" یکی از متهمان پرونده‌ی قتل‌های مشکوک را تأثیر سریع ماده‌ی سمّی "ارسنیک" موجود در داروی نظافت عنوان کرد. دکتر "توفیقی" افزود: جسد "سعید امامی" در روز شنبه 29 خردادماه پس از فوت در یکی از بیمارستانهای تهران برای انجام تحقیقات و معاینات دقیق همراه با پرونده‌ی پزشکی تحویل پزشکی قانونی شد، که پس از بررسی‌های ظاهری، نمونه‌برداری و کالبدشکافی و دریافت نتایج آزمایشگاه سم‌شناسی و آسیب‌شناسی برای ما دقیقاً محرز شد که علّت اصلی مرگ "سعید امامی" مسمومیت شدید با ماده‌ی سمّی "ارسنیک" بوده، که از موادّ موجود در داروی نظافت است. رییس سازمان پزشکی قانونی زمان استفاده از این ماده را 4 روز قبل از فوت در روز 26 خردادماه اعلام کرد و گفت: "سعید امامی" پس از اقدام به خودکشی سریعاً به بیمارستان انتقال داده شده بود، چون وی در ساعاتهای اولیّه‌ی انتقال به بیمارستان قادر به تکلم بود.

دکتر "توفیقی" افزود: اقدامات پزشکی 4 روز به طول انجامید ولی در روز 29 خرداد به دلیل نارسایی تنفسی ناشی از تأثیر ارسنیک، "سعید امامی" در همان بیمارستان فوت می‌کند

وی تصریح کرد هیچگونه علایم دیگری دال بر مرگ "سعید امامی" مشاهده نشد.

روزنامه‌ی صبح امروز - پنج شنبه 3/4/1378 :

به گزارش تهران تایمز

شخص تهیه کننده‌ی پودر بهداشتی برای "امامی" دستگیر شد.

فردی که پودر بهداشتی برای "سعید امامی" تهیه کرده بود، دستگیر شده است. یک منبع آگاه در گفت‌وگو با تهران تایمز گفت: "امامی" در زندان تحت مراقبت ویژه قرار داشت به همین دلیل بود که وی موفق نشد در دو مورد قبلی دست به خودکشی بزند. به هر حال، بسیار دشوار است تصوّر کرد که یک زندانی با مصرف پودر بهداشتی خودکشی کند.

او افزود: این فرد که پودر بهداشتی را برای "امامی" تهیه کرده بود اکنون دستگیر شده است و مورد بازجویی قرار خواهد گرفت تا مشخص گردد که آیا کشتن "امامی" به منظور از بین بردن شواهد بوده است؟

"سعید امامی" با مصرف پودر بهداشتی هنگامی که در حمام عمومی {!؟} زندان تهران مشغول {!؟} استحمام بود، در روز شنبه خودکشی کرد.

صبح امروز - پنج شنبه 3/4/1378 :

جنازه‌ی "سعید امامی" به خاک سپرده شد .

خانواده متهم اصلی قتل‌های سیاسی و دوستان وی مراسم عزاداری برگزار کردند :
جنازه‌ی "سعید امامی" متهم اصلی قتل‌های سیاسی که شنبه‌ی گذشته بر اثر اقدام به خودکشی در بیمارستان جان سپرد، سه شنبه (پریروز) از سوی پزشکی قانونی تحویل خانواده‌ی وی شد و همان روز در بهشت زهرا دفن شد.

جنازه‌ی "امامی" در حالی تحویل خانواده‌ی وی شد که بدن او از دو ناحیه‌ی شکم و گلو مجروح بود. گزارشها حاکی است؛ شکم "امامی" پاره بود و در زیر گلو

وی سوراخی وجود داشت که مستقیماً به حنجره‌ی وی وصل بود که احتمالاً " برای خارج شدن گاز آرسنیک بوده است. جراحات بدن "امامی" ناشی از تلاش پزشکان برای نجات جان وی پس از اقدام به خودکشی و نیز کالبد شکافی پزشکی قانونی بود. جسد متهم اصلی قتل‌های سیاسی در حالی به خانواده‌ی وی تحویل شد که حدود 150 نفر سیاهپوش اعضای خانواده او را همراهی می‌کردند.

پدر "امامی" در مراسم دیروز حضور داشت و گفته شد که وی تا روز قبل از آن اطلاعی از وضعیت فرزندش نداشت، زیرا به او گفته شده بود، فرزندش به مأموریت رفته است. مراسم خاکسپاری "امامی" با خواندن زیارت عاشورا برگزار شد و همسرش در این مراسم سخنرانی کرد.

مراسم ختم متهم اصلی قتل‌های سیاسی عصر روز گذشته در مسجد "حجّت بن الحسن (عج)" برگزار شد. گفته می‌شود که در این مراسم نیز همسر "امامی" سخنرانی کرده است فردا (جمعه) نیز مراسم شب هفت "سعید امامی" در یکی از مساجد تهران برگزار می‌شود.

روزنامه‌ی خرداد - چهارشنبه 2/4/1378 :

تهران تایمز: "سعید اسلامی" کیست؟

روزنامه‌ی انگلیسی زبان تهران تایمز سرمقاله‌ی خود را با مقایسه‌ی مرگ مشکوک "مظفر بقایی" و "سعید امامی" به بررسی سوابق "امامی" در قبل و بعد از انقلاب و در دوران 8ساله‌ی وزارت اطلاعات اختصاص داده و نوشته است: " اکنون نیز عنصری که با نفوذ در وزارت اطلاعات مراحل رشد را طی می‌کند و تا رده‌ی معاونت امنیت این نهاد حساس پیش می‌رود و هشت سال در این معاونت می‌ماند به سهولت می‌تواند اطلاعات ذی‌قیمتی را مدفون کند. شبکه‌ای را که این فرد در این مدت

هدایت کرده است را باید بزرگترین شبکه‌ی جاسوسی قرن خواند. "سعید امامی" که به عنوان "اسلامی" شناخته می‌شده است، از یک خانواده‌ی شیرازی که نیاکانش یهودی بوده‌اند به آمریکا می‌رود و در آمریکا وی با آژانس یهود ارتباطات گسترده‌ای برقرار می‌کند. بلافاصله بعد از بازگشت به ایران وارد شبکه‌ی اطلاعاتی کشور می‌شود. در حالی که یک بار در گزینش، صلاحیتش مورد قبول قرار نمی‌گیرد. وی از ابتدای شکل‌گیری وزارت اطلاعات به عنوان عنصر فعال عمل می‌کند و می‌تواند بر خیلی از مراکز تعیین‌کننده‌ی کشور نفوذ کند و عواملی را در جایگاه‌های حساس به کار گمارد. حال چگونه است که چنین فردی که توانست تا آستانه‌ی ایجاد یک بحران جدی در کشور پیش رود و..."

سلام: وزیر سابق اطلاعات مسئول است .

روزنامه‌ی سلام ستون یادداشت صفحه‌ی اوّل خود را به خودکشی "سعید امامی" ("امامی") اختصاص داده است و با اشاره به این که وی دو سال پس از انقلاب از آمریکا به ایران آمد و به وزارت اطلاعات پیوست، گفته است: "علی رغم مخالفت رییس جمهوری وقت {"هاشمی رفسنجانی"} و برخی دیگر از مقامات عالی کشور (مبنی بر این که وی در بخش امنیت به کارگیری نشود) شخص وزیر وقت وی را در این پست حساس (معاونت امنیت وزارت اطلاعات) هم چنان حفظ می‌کند.

آیا با وجود آن سابقه و تأکیدات مسئولان و مقامات عالی کشور، اصرار وزیر وقت بر حفظ عنصری که امروز تنها بخشی از مفاسد وی کم و بیش به گوش مردم رسیده است، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آیا می‌توان پذیرفت که وزیر وقت در این مورد و جرایمی که به دلیل این انتصاب صورت گرفته است، بی‌تقصیر می‌باشد و نباید مورد بازخواست قرار گیرد؟ به خصوص که در دوران آن وزیر و این معاون حوادث مهمی چون اقدام برای فرستادن اتوبوس حامل گروهی از روشنفکران و دگراندیشان به قعر درّه و قتل‌ها و بازداشت‌های مشکوک صورت گرفت... باید وزیری که چنین فردی را تا این حد ارتقا داده است که به آن اقدامات انجامیده و

ادامه‌ی آن در دولت فعلی به قتل‌های اخیر انجامیده است، توضیح دهد که آیا در جریان اقدامات چنین معاونی بوده یا نبوده است؟ اگر بی‌اطلاع بوده این بی‌اطلاعی جرم بدتر از گناه است و باید مورد بررسی و بازخواست قرار گیرد.

باز هم سلام: پیش بینی فرجام پرونده قتل‌ها

سلام در یادداشت روز صفحه دوّم هم براساس فرجام پرونده‌ی مشابهی در سال 75 که اعضای باندی 13 نفره متشکل از چهار نفر قاضی و پرسنل دادگاه انقلاب اسلامی، پنج افسر نیروی انتظامی، دو تن از اعضای ارشد وزارت اطلاعات و سه تن از افسران ارشد سپاه که در شبکه فروش اطلاعات سری به بیگانگان، قاچاق موادّ مخدر و فراری دادن افراد ممنوع‌الخروج شرکت داشتند، سرانجام پرونده‌ی قتل‌های محفلی را پیش بینی کرده است.

سلام می‌افزاید: "پرونده‌ای که پای چند افسر ارشد سپاه و وزارت اطلاعات و قاضی و کارمندان دادگاه‌های انقلاب در کار بود و مسلّمًا از ابعاد پیچیده، گسترده و بی‌رحمانه‌ی پرونده دوّم برخوردار نبوده به محاق فراموشی سپرده شد، چگونه باید انتظار داشت که همین مسئولان و هم ردیفان آنان پرده از راز و رمز بی‌شمار و بانیان و اسرار پشت پرده‌ی جنایات محفلی بردارند و افکار عمومی را متقاعد سازند؟".

روزنامه‌ی اطلاعات - 1/4/1378 :

حجّت الاسلام و المسلمین {!؟} "نیازی" با اشاره به همکاری ارگانهای اطلاعاتی کشور در تحقیقات این پرونده خاطرنشان کرد: مسئولان عالی‌رتبه‌ی کشور از جمله مقام معظّم رهبری، رئیس جمهوری و رئیس قوه‌ی قضائیه در جریان لحظه به لحظه روند این تحقیقات هستند... با توجه به حسّاسیت موضوع، عامل اصلی {!؟} تحت مراقبت ویژه بود، ولی فرد متّهم در حمام بازداشتگاه از حیای مأمور، سوءاستفاده کرده و در یک لحظه با خوردن موادّ بهداشتی حمام، اقدام به خودکشی می‌کند که سهل انگاری مأمور این متّهم نیز در دست پیگیری است...

"سعید امامی" از زمانی که موضوع هدایت و دخالت بیگانگان در قتل‌های مشکوک تهران مشخص و معلوم شد که وی یکی از عوامل اصلی این دسیسه‌ی بزرگ بوده است، اقدام به خودکشی کرد... اگر روزنامه‌ای برخلاف مصالح ملی با نوشته‌های خود روند تحقیقات را با مشکل روبرو کند پس از تذکر با آن برخورد قانونی خواهد شد. {!!!}

روزنامه‌ی کیهان - 13/5/1378 :

گزارش دادسرای نظامی تهران از سوی روابط عمومی سازمان قضایی نیروهای مسلح به این شرح انتشار یافت...

"... متعاقب بازداشت آقای "سعید امامی" در مورخ 5/11/77 که نقش هدایتگری و برنامه‌ریزی این توطئه را برعهده داشته است و پیشرفت تحقیقات و روشن شدن بسیاری از مسایل پرونده و بدست آمدن برخی سرنخها در خصوص ارتباط وی با بیگانگان، نامبرده که دریافته بود مسئولین پرونده چهره‌ی واقعی او را شناخته‌اند و احساس می‌کرد هیچگونه راه فراری از چنگ عدالت اسلامی {!؟} ندارد، بارها در صدد خودکشی برآمد و از زمان اولین اقدام وی جهت خودکشی در تاریخ 13/2/78 تا زمان مرگش، شش بار دست به خودکشی زد که توسط مأمورین مراقب نجات پیدا کرده است و گزارش کلیه‌ی موارد آن در پرونده مضبوط می‌باشد و مسئولین نظام نیز در جریان اقدام به خودکشی‌های متعدد نامبرده قرار داشته و موضوع آخرین اقدام وی برای خودکشی در تاریخ 26/3/78 نیز در همان روز به مسئولین از جمله شخص رئیس جمهور محترم اطلاع داده شده است... به لحاظ اهمیت پرونده و لزوم حفظ چنین متهم حساسی و جلوگیری از خودکشی وی تدابیری به شرح ذیل از سوی مسئولین رسیدگی اتخاذ شده بود:

الف) گماردن مأمور مراقب بطور 24 ساعت جهت نظارت بر حرکات و سکنات نامبرده در داخل و خارج سلول،

ب) نصب دوربین در داخل سلول متهم جهت کنترل وی از بیرون،
 ج) قراردادن یکی دیگر از متهمین پرونده { "خسرو براتی" } در کنار وی که یک بار
 نیز این متهم موفق می‌شود نامبرده را پس از اقدام به خودکشی نجات دهد،
 آخرین بار نیز در تاریخ 26/3/78 مأمور مراقب زندان طبق روال بازداشتگاه،
 متهم را جهت استحمام دلالت می‌نماید. لیکن به لحاظ محذورات اخلاقی { چه اخلاقی! } برای
 لحظاتی در انجام مراقبت خود سهل انگاری نموده و چشم از متهم برمی‌دارد و متهم نیز با
 سوءاستفاده از این موقعیت اقدام به خوردن داروی نظافت می‌نماید که بلافاصله مأمور
 متوجه اقدام وی شده و سریعاً متهم را منتقل و افسر نگهبان و مسئولین بازداشتگاه را مطلع
 می‌نماید و فوراً متهم جهت مداوا به بهداری زندان و سپس به بیمارستان تخصصی اعزام
 می‌گردد که علیرغم تلاش بی‌وقفه و مراقبتهای ویژه‌ی پزشکان متخصص در طی
 72 ساعت، بلحاظ شدت جراحات داخلی و تأثیر سموم داروی مصرف شده، وی در تاریخ
 29/3/78 فوت می‌نماید {؟!} و جسد مشا‌رئ‌الیه توسط مسئولین بیمارستان جهت انجام
 تشریفات قانونی تحویل پزشکی قانونی می‌شود... لذا با عنایت به مراتب فوق هیچگونه
 شبهه‌ای در خصوص خودکشی "سعید امامی" وجود نداشته و خصوصاً با توجه به گزارش
 پزشک قانونی، پرونده‌ی بالینی متهم، محتویات و گزارشات موجود در پرونده‌ی
 بازداشتگاه متهم، انجام معاینه‌ی محل، احضار و انجام تحقیقات از کلیه‌ی مأمورین و
 مسئولین ذیربط در بازداشتگاه و مجموع بررسیهای بعمل آمده پیرامون قضیه، خودکشی
 "سعید امامی" به وسیله خوردن داروی نظافت قطعی و مسلم است. {?!}

نشریه‌ی گزارش امروز - شماره‌ی 31 {به نقل از نشریه‌ی پیوند - مرداد 1378} :
 می‌گویند او { "سعید امامی" } از یک خانواده‌ی شیرازی بود. نیاکانش یهودی بوده‌اند
 و دایی او به نام "سلطان محمد اعتماد" در رژیم گذشته وابسته‌ی نظامی سفارت ایران در
 آمریکا بوده است. "سعید امامی" بیشتر سالهای زندگی خود را نزد

او در واشنگتن گذرانده بود {!؟}

او تا سال 62 در دفتر حفظ منافع ایران در آمریکا فعالیت کرد و سپس دو سال پس از انقلاب به ایران آمد. او کوشید به دستگاه امنیتی و اطلاعاتی بپیوندد، اما "سعید حجاریان"، مدیر کل وقت اطلاعات، به دلیل سوابق خانوادگی وی اجازه نداد که مقام مهمی در تشکیلات به او بدهند «حجاریان» در برگی گزینش او تأکید کرد که به هیچ وجه نباید او را در مسائل امنیتی وزارت اطلاعات به کار گرفت.

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق:

"سعید" روزی حداقل سه وعده تعزیر شدید می شد. چون مدتی با "خسرو براتی" هم سلول بود به او درد دل می کرد که ای کاش زمانی که قرار بود به آموزش و پرورش برود، قبول می کرد و می رفت.

چند بار هم از شدت فشار از "خسرو براتی" خواست که او را به هر شکلی بکشد تا خلاص شود...

"مهدی ریاحی" - 15/6/1379 مصاحبه با محقق :

{ "ریاحی" : "... من یک مدت زیادی با { "خسرو" } براتی " هم سلول شدم. این آخریها که دیگر این گروه جدید آمدند... اینطوری که از "براتی" شنیدم، "سعید اسلامی" در جریان این قتلها نبوده و "براتی" یک مقطعی با "سعید اسلامی" هم سلول بوده طبیعتاً با هم حرف می زدند. "براتی" می گفت این را می بردند هر روز با پاهای آتش و لاش و بدن آنجوری و می آوردند. خیلی به من التماس می کرد که من را بکش. با یک لحافی چیزی. دوباره فردا می آیند و من را می برند، دیگر طاقت شلاقها را ندارم. خیلی دلش می خواست که خودکشی بکند.

اینها حرفهای "براتی" بوده که به من گفت. علت خودکشی هم این بود که این فشارهای خیلی زیادی رویش گذاشتند. بعد می گفت اگر آن موقعی که ما وضعمان

خوب شده بود، با "براتی" هم سلول شدم می گفت اگر "سعید" می دانست یک روزی این طوری می شود شاید هیچ وقت در فکر این حرفها نمی افتاد...

آن طوری که من می دانم "سعید اسلامی" در جریان این قتلها نبوده. حتی خودکشی اش "براتی" می گفت موقعی که داروی نظافت را می دادند به ما ماسک ضد گاز شیمیایی می زدند. بعد دو نفر از جلومان می ایستادند. دستهایمان را هم باید می زدیم به دیوار یعنی هیچ امکان این نبود... همان موقع دورین هم بوده. حالا "براتی" حرفهایی که راجع به خودکشی توی آن زندان به من گفت. گفت من رفتم خودم نظافت کردم آمدم. بعد "سعید" رفت وقتی که آمد داخل یک سرفه ای کرد و یک کمی که خورده بود بالا آورد و آمدند از این اتاق بردندش. این تیکه راجع به خودکشی "سعید" حالا این بعدا خوب شده یا آن یک ذره ای که خورده بالا آورده این اقدام به خودکشی او را تأیید می کند... ولی فشاری هم که روی "سعید اسلامی" گذاشته بودند، در حجم و دفعات شکنجه اصلاً با بقیه قابل مقایسه نبوده و صحبتی که "براتی" می کرد هر روز و هر روز فشار رویش هم بیشتر می شد. فکر کنم مجموعاً از همه بدتر با "سعید" برخورد و تعزیر شد...

جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای - گزارش بازجویان دور اول (مالیخولیائی‌ها!) :

هوشیاری و دقت نظر "سرمدی" که همه‌ی مدیران او در امنیت با آگاهی و برنامه‌ی قبلی در قتلها نقش داشته‌اند جای تأمل است!

1- "موسوی" مدیر کل بررسی وقایع مقام او از عناصر اصلی قتلهای سیاسی.

2- "صداقت" مدیر کل گروههای چپ و مسئول مستقیم "صادق" از مطلعین قتلها.

3- "صادق" جانشین اداره‌ی کل چپ و پرسنل محبوب "سرمدی" از عناصر اصلی شبکه.

4- "رسولی" مدیر کل پشتیبانی عملیات امنیت ...

5- "مجیدی" مدیر کل گروههای راست در امنیت ...

6- "قاسم مرشدی" مسئول دفتر "سرمدی" ...

7- "اکبر خوشکوشک" مشاور عملیاتی "سرمدی" ...

"مهدی منتظری" - 27/8/1379 در مصاحبه با محقق:

{ "گلپور": } در مبحث قتل "سعید امامی" چه قدر بررسی کارشناسی و پزشکی قانونی روی این بحث صورت گرفت؟ اصلاً "صورت گرفت یا خیر. چون من سند متعلق به فوت آقای "سعید امامی" را در بهشت زهرا هنگامی که اسم و مشخصات می‌آید، علت مرگ را آن طرف حاضر نمی‌شود بنویسد می‌نویسد: نامعلوم و این هم سندش موجود است. { "منتظری": } آن را چون در اختیار ما نبود، من اطلاعی ندارم. حالا بعد دیگر مراحل پزشکی قانونی و اینکه کالبد شکافی شد یا نشد، من اطلاع ندارم. از بیمارستان به آن طرف اینکه چه شد و چه نشد را، من دقیقاً اطلاع ندارم.

روزنامه رسالت - 1/4/1378 :

"یونسی" وزیر اطلاعات امروز... با اشاره به خودکشی "سعید امامی" مشهور به "سعید اسلامی"، از متهمان اصلی پرونده‌ی قتل‌های اخیر در موقع استحمام تأکید کرد و وزارت اطلاعات به محض اطلاع از خودکشی وی گروهی را مأمور رسیدگی و مشخص کردن علت و انگیزه‌ی خودکشی کرد که براساس گزارش این گروه پرونده‌ی بالینی بیمارستان و تحقیقات سایر کارشناسان، "سعید امامی" در یک لحظه فرصت پیش آمده در موقع استحمام خودکشی کرده است.

"یونسی" تصریح کرد: خودکشی "سعید امامی" اگر چه برای بسیاری از اطلاعات پرونده‌ی قتل‌های اخیر یک ضربه بود، ولی به مسیر رسیدگی و تحقیقات پرونده آسیبی وارد نخواهد کرد... فرد خودکشی کرده و سایر متهمان اطلاعات زیادی را ارائه کردند که در زمان لازم قاضی مربوط و مرجع قضایی به اطلاع عموم خواهند

رساند... {چقدر هم رساندند!}

"علی فلاحیان" - 3/8/79 در مصاحبه با محقق :

{ "گلیور" : } در مجموعه‌ی خاطرات شما ردی از وضعیّت استقرار "کشمیری" یا "کلاهی" بعد از انفجارهای سال 60 بوده یا این حسّاسیّت؟ ...
{ "فلاحیان" : } "کشمیری" را فکر می‌کنم در اروپاست. حتی همین "سعید اسلامی" خانه‌های آنها را در آلمان پیدا کرده بود. انگیزه داشت...
{ "گلیور" : } نمی‌شود نتیجه گرفت که به دلیل این پیگیری و نزدیکی که ممکن بود، ماهیّت یک خطّ نفوذ را آشکار کند مورد هدف قرار گرفت در این جریان؟
{ "فلاحیان" : } واللّه تا زمانی که اونهایی که کشتندش او را ...
{ "گلیور" : } مگر روی قاتل مشخص می‌شود، امید داشت؟
{ "فلاحیان" : } آره. 3 نفرند. در فیلم هست که به او اصلاً می‌گویند که تو دارو بخور و معلوم نیست که حالا دارو خورده باشد یا اینکه بهانه‌ای بوده که بیاورندش در بیمارستان و می‌گویند در بیمارستان کشتند او را. چون در بیمارستان هم می‌گویند که باز همین سه نفر آمدند، بالای سرش قبل از مرگ.
حتی بعد آمدند مخچه و قلبش را درآوردند که نتوانند آزمایش پزشکی قانونی بکنند که مبادا کشف بشود چه جوری مرده است...

"مهدی منتظری" - 27/8/1379 در مصاحبه با محقق:

... همان زمانی که آقای "سعید اسلامی" خودکشی کرد که در آن موقع من به کسانی که دست اندر کار قضیه بودند، گفتم که آقا پرونده‌ی این قضیه بسته شد. یعنی شما چیزی از این قضیه پیدا نمی‌کنید و متأسفانه آنها هم دچار انحراف شدند و کسانی که کار را دنبال می‌کردند به سمت و سویی رفتند و یک کارهایی کردند که افتضاح‌تر از خود قتل‌های زنجیره‌ای بود که اصلاً مسیر با کج‌بینی که داشتند و دگم

بودن افراد که در قضیه بودند و هر چه بیشتر کنکاش کردند سرخ اصلی از دست رفته بود و کسانی که با "سعید اسلامی" همدست بودند، بعید است خودشان ارتباطی یا مثلاً "حتی دانسته {باشند} چه جریانی پشت قضیه است...

{ "گلپور": "اینجا نکته‌ای که پیش می‌آید اثبات نقش مستقیم "سعید اسلامی" در قتلها است که این اصلاً" به اثبات نرسید!

{ "منتظری": "برای اینکه "سعید اسلامی" باقی نماند که به اثبات برسد کار اوست. دنبال نشد.

{ "گلپور": "از نظر تحلیل‌های امنیتی شما چه نکات ویژه‌ای در این بحث وجود دارد؟ یعنی آیا ما باید بحث را کلاً" گردن عنصری بیاندازیم که تا این مرحله آمد و خودکشی کرد و پرونده بسته شد یا اینکه با این تحلیلها بپذیریم که آنها (یعنی آمریکائیا) در مرحله‌ی خطرناک دست به تصفیه زدند؟!}

{ "منتظری": "من بعید می‌دانم. چون خیلی پیگیری کردم و خودم حساس بودم و چیزی به دستم نیامد. البته حرف زیاد زده می‌شود. می‌گویند در بیمارستان آمپول چی زده‌اند که مستندی ندارد...}

{ "گلپور": "تردیدهایی که در مورد بحث نحوه‌ی خودکشی این فرد بیان می‌شود چگونه؟ اینکه مطرح کرده‌اند که میزان داروی نظافت با توجه به استفاده مگر دیگر چقدر می‌مانده است؟...}

{ "منتظری": "اصلاً" استفاده نکرده بود. این را من بررسی کردم. حتی نگهبانهای زندان هم خیلی مراقب این بودند. حتی توی حمام که می‌رود اینها در را باز می‌گذرانند و خود نگهبان می‌ایستد جلوی درب که این اقدامی نکند. چون می‌دانید که داروی نظافت می‌دانستند مضر است. می‌گویند که درب را ببند که من می‌خواهم خود را نظافت کنم. این می‌آید و اینطرف در از بالای در که کوتاه بوده و می‌بیند که حالت غیرطبیعی دارد نگاه می‌کند. می‌بیند دارد چیزی می‌خورد. درب را باز می‌کند و می‌رود داخل و می‌بیند که شروع کرد به دست و دهانش را شستن و می‌برند

بهداری زندان و بهداری زندان معاینه می‌کند. در آن زمان تحویل سازمان قضایی بود که از بازداشتگاه ساحفاجا {سازمان حفاظت اطلاعات ارتش} استفاده می‌کردند که بدنامی‌هایش هم به پای ما نوشته شد. ما هیچ دخالتی نه در کار داشتیم نه در ارتباط با متهم. به لحاظ حالا اینکه ما وارد جریان خطی و سیاسی نیستیم. از یک طرف حسن ماست و از یک طرف این مصیبت‌ها را دارد.

که می‌رساندش و پزشک زندان می‌گوید ببرند به بیمارستانی که مخصوص مسمومیتها است و می‌برندش به "بیمارستان بوعلی" و آنجا که بالای سرش بودند که حالش رو به بهبود بوده ولی فردا حالش به هم می‌خورد و نهایتاً منجر به ایست قلبی می‌شود که من این مسئله را خیلی تعقیب کردم و کنکاش کردم که از آنجایی که دارو را خورده تا آنجایی که مرده ما حتی به مورد مشکوکی هم نرسیدیم.

{ "گنپور": " فشارهایی را که گروه بازجویی کننده به متهم یا متهمین وارد می‌کردند می‌توانست انگیزه‌ی خودکشی باشد یا نه؛ واقعا تحلیل امنیتی بکنیم که دست به خودکشی زده است؟

{ "منتظری": " اگر نگوئیم که تنها عاملش بوده این می‌تواند یکی از عواملش باشد یعنی می‌تواند تسریع کند این کار را.

روزنامه‌ی خرداد – 1378 / 4/ 1 :

سخنگوی دولت... "عطاءالله مهاجرانی" ... ضمن اشاره به خودکشی "سعید امامی" افزود: "ایشان از فرصتی استفاده کردند، ولی این اشکال و ابهام باقی می‌ماند. که کسی که در یک موقعیت بسیار فوق‌العاده قرار دارد و بایستی مجموعه‌ی تدابیر به گونه‌ای دقیق تنظیم شود تا وی سالم بماند، چگونه خودکشی می‌کند؟... خودکشی وی به این معنی نیست که پرونده بسته شده و هر موقع که دادستان نظامی تشخیص دهد، اطلاعات بیشتری به مردم داده خواهد شد... این پرونده بدون دخالت عامل

خارجی نبوده است؛ ولی چگونگی آن را دادستان نظامی پاسخگوست."

جناب آقای "خاتمی" !

بنده مطمئنم دستگیری زن "سعید اسلامی" از این بابت بود که پیگیر وضعیت شوهر مرحوم خود شده بود. چون خانواده‌ی پدر "سعید" جرأت پیگیری یا طرح شکایت نداشتند.

سرتیپ "منتظری" در یکی از جلسات مصاحبه‌اش با شخص اینجانب گفت روز خودکشی "سعید" پدر او را که دستگیر کرده بودیم تحت‌الحفظ و از بیم صدمات احتمالی به دم‌خانه‌اش رساندیم. چون ترسیدیم فتنه دامنه‌دارتر باشد. پس پدر "سعید" که خودش دستگیر شده بوده، خانواده‌ی مادرش هم اهل پیگیری نبودند. فرزندانش هم که کوچکتر از آن بودند که توان این امر را در چنان فضایی داشته باشد. اما همسر "سعید" توان پیگیری یا حداقل طرح مطبوعاتی برخی مسائل مشکوک در پرونده‌ی همسرش بویژه جریان مرگ عجیب و باورنکردنی‌اش را دارا بوده است.

یکی از پرسنل حفاظتی درگیر در پرونده به بنده بارها تأکید نمود که دستور داشته است همسر "سعید اسلامی" را از مصاحبه با هر خبرنگاری منع نماید و حتی در این راستا خبرنگار روزنامه‌ی همشهری که قصد مصاحبه با وی را داشت برخورد تند و تهدیدآمیزی صورت پذیرفت و زمانی که گزارشات مبنی بر قطعیت پیگیری جریان مرگ "سعید" توسط همسرش به مسئولان پرونده رسید، دستور جلب وی صادر شد نه به دلیل ارتباط منطقی قضایی با اتهامات مطروحه در پرونده.

#روزنامه‌ی همبستگی - 25/9/1383:

{شما آقای "خاتمی" که می‌فرمائید:} ... جان انسان، هر کسی که باشد چه فاسق چه فاجر، چه حنیف، این جان، مقدّس است. اینکه فلان کس اخلاقش بد است یا آدم فاسد و یا مضرّی است نباید نسبت به مرگش بی‌توجه بود و کمتر تأثر و حسّاسیت داشت. این اخلاق قرآنی و نگاه به انسان در نظر قرآن و در نظر تربیت شدگان قرآن است...

ریاست محترم جمهور !

شما که شعارهای فریبدهی فوق را در رسانه‌ها سر می‌دهید چطور برای 4 فقره قتل هفتاد و هفت سینه چاک کردید و کمیسیون پشت کمیسیون گذاشتید اما در بحث برخورد با زن "سعید امامی" یا قتل خود او افکار عمومی را نامحرم دانستید؟ درست در حالی که بعدها به دستور حفاظت وزارت اطلاعات آنچه مربوط به "سعید اسلامی" بود جمع‌آوری شد. از معاونتها و مراکز مختلف. سخنرانیها، فیلمها، سوابق مهم و...

رئیس محترم شورای عالی امنیت ملی!

در مورد "سعید اسلامی" با توجه به سابقه‌ی رفاقت با افراد ذیل "سبزعلیان" (شاغل وقت در دفتر حفاظت منابع ایران در آمریکا) "سعید رجایی خراسانی" (حافظ وقت منافع ایران در آمریکا) "حسین محلاتی" (شاغل در بنیاد مستضعفان واحد آمریکا) "سیروس ناصری" (سفیر وقت ایران در سوئیس) "مسعود مدرّس" (رئیس دفتر ایرنا در آمریکا و مدیر مجموعه‌ی تلویزیون آفتاب) "دکتر حقیقت" (شاغل در دفتر مطالعات وزارت خارجه) "مجتبی امیری" (شاغل در دفتر حفاظت منافع) "دکتر شیوا" (مدیرعامل مؤسسه مالی و اعتباری بنیاد) تلاش زیادی جهت انجام مصاحبه نمودم؛ که متأسفانه از جانب ایشان رد شد و یا عملاً توفیق انجام آن فراهم نیامد!

نشریه‌ی نامه - آذر 1382 :

{ "پرستو فروهر": "ما با مسأله‌ی اساسی‌ای که روبرو شدیم آن بود که کلّیه‌ی اعترافات "سعید امامی" که از طرف آقای "نیازی" که مسئولیت رسیدگی به این پرونده را

برعهده داشته و عنوان نموده که او دارای نقشی کلیدی در این قتلها بوده است و حتی بعد از خودکشی، اگر با مجموعه‌ی اعترافاتش به پیشگاه دادگاه هم فرستاده می‌شد، حکمی که برایش صادر می‌شد اعدام بود، علیرغم چنین اظهاراتی، از این پرونده حذف شد. من خودم شخصا از قاضی مربوطه پرسیدم که به چه دلیل؟ ما وقتی پرونده را خواندیم و کلای پرونده اعلام نقص کردند. یکی از نقایصی که وکلا اعلام کرده بودند، حذف شدن اعترافات "سعید امامی" بود و خود قاضی پرونده هم در ابتدا روی این پرونده نقایصی را اعلام کردند که از جمله‌ی آن نقایص، یکی حذف شدن اعترافات "سعید امامی" بود. بعد از اینکه گفتند پرونده تکمیل شده و ما برای بازخوانی این پرونده‌ی به اصطلاح تکمیل شده رفتیم، حتی یک بند از اعترافات "سعید امامی" را به این پرونده اضافه نکرده بودند. قاضی در برابر پرسشهای من اظهار داشت که من اعترافات ایشان را خواندم، هیچ ربطی با مسأله‌ی قتلها نداشت و تشخیص من این است که لزومی به خواندن این اعترافات از سوی شما و کلای شما وجود ندارد که این البته واقعا نقض قانون است. اعتراف بقیه‌ی متهمین این پرونده که مربوط به سال 79 است، یعنی اعترافات حتی "کاظمی" را قبل از سال 79 از پرونده حذف کردند و در اعترافات هم ما در هیچ جا به نقش "سعید امامی" در قضیه نمی‌رسیم. مگر اینکه "کاظمی" عنوان کرده که "سعید امامی" تحلیل‌های داشته که آنها را به صورت نوشته به آقای "درّی" می‌داده است. آنها نقش را به "درّی" می‌دهند. "درّی" را هم که می‌دانیم رأی براءت وی صادر شد و حتی این رأی براءت را به ما ابلاغ نکردند و برای اینکه همان موقع ما می‌توانستیم روی رأی براءت تقاضای تجدیدنظر کنیم و بنابراین به طور رسمی به ما ابلاغ نشد. خواستند که قضیه بگذرد و پای ایشان از پرونده به صورت کامل خارج شود...

#روزنامه‌ی اطلاعات - چهارشنبه 21/11/1377:

رییس جمهور استعفای وزیر اطلاعات را پذیرفت .

تهران - خبرگزاری جمهوری اسلامی :

حجّت الاسلام والمسلمین "سید محمد خاتمی" رییس جمهوری دیروز استعفای
حجّت الاسلام والمسلمین "درّی نجف آبادی" از وزارت اطلاعات را پذیرفت. متن پاسخ

رییس جمهوری به استعفای آقای "درّی نجف آبادی" به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

حجّت الاسلام والمسلمین جناب آقای "درّی نجف آبادی"

وزیر محترم اطلاعات.

اینک که پس از حدود یک سال و نیم تلاش و خدمت در وزارت اطلاعات تصمیم به
استعفا و قطع همکاری با دولت در وزارت اطلاعات گرفته‌اید، ضمن سپاسگزاری از
زحمات و خدمات فراوان جناب عالی و تقدیر از تلاش ارجمند همکاران عزیزمان در
وزارت اطلاعات که پاسداران ارزشهای انقلابی، امنیت ملی و حقوق و حرمت شهروندان
بوده و هستند، استعفایتان را می‌پذیرم. البتّه مطمئناً دولت و ملت در جای دیگر و به
صورتی مناسب از دانش، تجربه و توان جناب عالی بهره خواهد گرفت، ولی از جناب
عالی می‌خواهم که تا هنگامی که بررسیهای اینجانب به نتیجه برسد و نامزد وزارت
اطلاعات انتخاب و به مجلس محترم شورای اسلامی معرفی شود، مسئولیت سرپرستی
وزارت اطلاعات را به عهده داشته باشید. در همه حال و همه جا برایتان آرزوی موفقیت
می‌کنم.

"سید محمد خاتمی"

رییس جمهوری اسلامی ایران

همچنین متن استعفای حجّت الاسلام والمسلمین "درّی نجف آبادی" از وزارت اطلاعات

بدین شرح است:

برادر گرامی جناب حجّت الاسلام والمسلمین آقای "خاتمی" دامت برکاته.

ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران سلام علیکم و رحمه الله
با تبریک دهه‌ی مبارک فجر و بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، احتراماً
همانگونه که جنابعالی واقفید، پذیرش مسئولیت سنگین وزارت اطلاعات از ابتدا بنا به
درخواست و اصرار حضرتعالی و شرایط حساس آن دوران و احساس وظیفه‌ی شرعی و
تکلیف الهی صورت گرفت. بدون تردید پذیرفتن چنین وظیفه‌ای نمی‌توانست عاری از
انگیزه‌ی الهی و حسن اعتماد مقام معظم رهبری (مدظله العالی) ریاست جمهوری اسلامی
محترم و نمایندگان گرانسنگ ملت شریف باشد.

اینجانب علیرغم کم‌لطفی‌ها و بی‌مهری‌های برخی محافل و افراد، با اقتدار و با توکل به
امدادهای خداوند و عنایات حضرت "بقیة الله (عج)" تلاش کردم تا وزارت اطلاعات در
مسیر اصلی خود، گام برداشته و خود را از کارهای حاشیه‌ای و فرعی جدا سازد و با تکیه
بر اصول و ارزشها و آرمانهای "امام" راحل (رض) و وظایف شرعی و قانونی و معیارهای
قابل قبول به سمت هدفهای مطلوب و خداپسندانه‌ی خود حرکت نماید. همکاری مدیران
دلسوز و فداکار وزارت و همدلی پرسنل سخنگوش و تلاشگر و بی‌توقع، قطعاً هموار
کننده‌ی چنین مسیری در طول یک سال و نیم گذشته بوده است.

از همین فرصت استفاده نموده و از تمامی همکارانم که صادقانه بنده را در این راه
کمک نمودند صمیمانه تشکر نموده و از خداوند متعال برای همه‌ی آنها حسن توفیق
مسألت می‌نمایم.

باید عرض کنم آنچه در یک سال و نیم گذشته در وزارت اطلاعات به وقوع پیوسته در
یک جمله اصلاح زیر ساختها، تصحیح رویه‌ها و شیوه‌ها، ترمیم ساز و کارها، کیفیت
گرایی در کارها، ارتقای معنوی و انسجام درونی نیروها و تشکیلات، تدوین و توضیح
سیاستها و ارائه‌ی روشهای خداپسندانه، دلسوزانه، منطقی و قانونمند در کارها و وظایف
محوّله بوده است. (حجم بسیار بالای بخشنامه‌ها و

دستورالعملهای صادره، گوشه‌ای از این تلاش صادقانه است.)

حادثه‌ی دلخراش و تأسف بار اخیر که هرگز مورد رضایت مجموعه کارکنان خدوم و زحمتکش وزارت اطلاعات نبوده و نیست و هر انسان شرافتمندی {!} را آزار می‌دهد و بنده نیز به شدت مخالف آن بوده و هستم و متأثر شدم، موجب شد تا حملات و تهاجم بی‌رحمانه و خصمانه‌ی دشمنان و معاندین از خارج و داخل به صورت غیرمنصفانه و برخلاف مصالح و منافع ملی طی چند هفته‌ی اخیر نسبت به دستگاه عظیم اطلاعاتی و امنیتی کشور و نیروهای مخلص و سختکوش و ایثارگر آن صورت گیرد.

این وقایع، علی‌رغم بی‌حرمتی‌ها، ناسپاسی‌ها و با صرف نظر از حقوق خود که جبران آن را به خدای سبحان واگذار نمودم، اینجانب را مصمم کرد برای ایجاد فضای مناسب و شرایط لازم در جهت انجام وظیفه‌ی قدرتمند این وزارتخانه مهم و حساس از مقام خود کناره‌گیری نمایم، تا شاید با کنار رفتن یک خدمتگزار، فضای مناسب و شرایط لازم برای ادامه‌ی فعالیت کارآمد و قدرتمند این وزارتخانه فراهم گردد و از طرف دیگر شاهد تضعیف و هجمه به نظام و ارکان اقتدار آن نباشم و دشمنان کینه‌توز و دوستان ناآگاه بیش از این بهانه‌گیری ننمایند و جامعه‌ی اطلاعاتی و امنیتی کشور با اقتدار و عظمت در مسیر حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی و پاسداری از خط ولایت و امامت و اصول جمهوری اسلامی ایران و حقوق شهروندان عزیز حرکت نماید.

البته سعی بنده در این مدت همواره بر انجام وظیفه، در کلیه‌ی زمینه‌ها و اجرای حق، عدل، قانون و پاسداری از قانون اساسی و اعمال رویه‌های خدایسندانه و تلاش در سلامت و اقتدار نظام اطلاعاتی و تقویت امنیت ملی و ایجاد فضای سالم برای خدمت و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی کلیه‌ی علاقه‌مندان و آحاد ملت بزرگ و پیشرفت کشور عزیزمان بوده است که امیدوارم خداوند متعال قبول فرماید.

اکنون همان‌گونه که شفاها عرض نموده و شما نیز متعاقب آن اظهار لطف

فرموده‌اید، مجدداً استعفای خود را کتبا" تقدیم می‌نمایم. امید است، برادری که این مسئولیت خطیر و این امانت سنگین را عهده‌دار خواهد شد، با پشتوانه‌ی الهی، رهبری، جناب عالی و مردم در انجام وظایف حسّاس خود موفق باشد.

اینجانب نیز هر کجا باشم، خدمتگزاری کوچک و صدیق برای این ملت بزرگوار و سربازی فداکار برای "امام" راحل "قدّس سرّه الشّریف" و رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله "خامنه‌ای" (مدظله‌العالی) و برادری برای دولت خدمتگزار و شخص جناب عالی خواهم بود. رجاء واثق دارم بنده را مشمول دعای خیر خود قرار دهید بر خود لازم می‌دانم از الطاف خداوند متعال و عنایات حضرت «بقیة‌الله عج» و مقام معظم رهبری و شخص جناب عالی و علماء، مراجع بزرگوار تقلید، بزرگان کشور عزیزمان و مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، شورای عالی امنیت ملی، شورای هماهنگی اطلاعات کشور، مجلس خبرگان و نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و هیأت محترم وزیران و قوه‌ی محترم قضاییه و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران و کلیه شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ملت شریف، شهیدپرور و سربلند ایران اسلامی و کارکنان خدوم، زحمتکش، فداکار، ولایی و مردمی وزارت اطلاعات و همه‌ی کسانی که در این مدت در این امر خطیر با بنده همراهی و همکاری نموده‌اند صمیمانه قدردانی و سپاسگزاری نمایم.

تذکر این نکته را نیز لازم می‌دانم که تاریخ بلند تشکیلات اطلاعاتی در دنیا و تاریخچه‌ی کوتاه اما عبرت آموز آن در کشورمان نشان می‌دهد که مدیریت عالی اجرایی کشور به شدت نیازمند مجموعه‌ای است برگزیده و کارآزموده که بنا به فرموده‌ی امام "امیرالمؤمنین علی(ع)" در بیان تلخ حق گویاتر باشد و به جای اغفال تصمیم‌گیرندگان با واقع بینی و آینده‌نگری خطرات طرحها، سیاست‌گذاریها، تصمیمات و اقدامات خام و عجولان دستگاه‌های مختلف را گوشزد کرده و راه اداره کشور را با نور آگاهی و آینده‌نگری و پیش‌بینی و پیشگیری از حوادث و خطرات روشن سازد.

مطالعه‌ی اسناد و گزارشهای متعدّد و تجربه مرا به این باور رسانده است که اگر دیده‌بانی و دغدغه‌های کارشناسان امین و عمیق نظام اطلاعاتی در بسیاری از امور، جدّی گرفته شود، بسیاری از نگرانی‌ها وجود نخواهد داشت و یا کاهش خواهد یافت. در پایان توفیقات روزافزون برای همه‌ی خدمتگزاران به اسلام و کشور و ملت عزیز را از خداوندمنان مسئلت می‌نمایم.

ملت‌مس دعای خیر

"درّی نجف آبادی"

"هاشمی رفسنجانی" - 29/11/1382 در مصاحبه با خبرنگار روزنامه‌ی کیهان: ...من چیزهای بی‌ربطی از او {"سعید امامی"} می‌دیدم. مثلاً "می‌دانم که "امامی" و بان‌ش **یک پل به دفتر رهبری** زده بودند و علیه دولت در آنجا بدگویی می‌کردند. ولی من چون نمی‌خواستم چیزی را از رهبری مخفی کنم و اگر چیزی بود، بایستی می‌گفتم و حقّ رهبری است که همه چیز را بدانند حساسیت نشان نمی‌دادم...

جناب آقای "خاتمی" !

در این باره باید متوجّه بود زمانی که "حجازی" مسئولیت معاونت خارجی را دوره‌ی وزارت اطلاعات "ری شهری" به عهده داشت، هم "جواد آزاده" و هم "سعید اسلامی" در اداره‌ی جمع‌آوری معاونت مشغول بودند و "جمال اصفهانی" قائم مقام "نورالّهیان" (به عنوان رئیس اداره‌ی ضدّ جاسوسی) بود.

و زمانی هم که مسئولیت معاونت بررسی را داشت، "عباد"، مدیر کلّ بررسی‌های داخلی و "پورنجاتی" مدیر کلّ بررسی‌های خارجی بودند.

"مهدی صفری" رفیق صمیمی "عباد" یا "مهرنوش جعفری" در مجموعه‌ی "پورنجاتی" ...

"حجازی" در 1363 به ضدّ جاسوسی که مشغول بوده رابط با رئیس جمهور

(آقای "خامنه‌ای") می‌شود.

"فهیمة درّی نوگورانی" - 16/6/1379 در مصاحبه‌ی مرکز اسناد انقلاب اسلامی :
...من سوابق "سعید" را بعداً در زندان فهمیدم. من حتّی اینکه همسرم معاون وزیر هست
اطّلاعی نداشتم... تا همین اواخر. خانواده‌ها هم کسی اصلاً" اطّلاع نداشت ایشان در
اطّلاعات هستند. بعد از اعلام خبر فوت ایشان در روزنامه‌ها تازه همه فهمیدند او کجا
کار می‌کرده است... نمونه‌ای را به یاد ندارم که ایشان محض خودش یا خانواده‌اش
بخواهد کاری انجام داده باشد. شما الان می‌بینید اگر کسی مدیر کلّ یک بخشی باشد
خیلی به راحتی بلافاصله برایش راننده می‌گذارند. خودرو می‌گذارند. محافظ دارد و.. تا
سال 69-70 اصلاً" ماشین نداشتم. مقید به بیت‌المال بودند. یک بار یک رازی را به من
گفته بودند که بعد از دو ماه مأموریتشان بود در سال 69 ولی من دیگر الان نیازی
نمی‌بینم که این راز حفظ بشود. چون از جان خودش مایه گذاشت، ولی زمانی که باید
دیگران برایش مایه می‌گذاشتند. هیچ کس برایش مایه نگذاشت:

مادرشان سرطان گرفتند و ما 6 ماه تمام مادر را آوردیم تهران با خودمان زندگی
کردند. چون همه در تلاش این بودند که ایشان را بفرستند خارج مداوا بکنند. ولی خود
مادر خلاصه قبول نمی‌کردند و ما آوردیم ایشان را پیش یک دکتر گیاهی و بعد می‌گفتند
دلّم می‌خواهد به خاطر اینکه شماها معتقد هستید و این اعتقادات را دارید دلّم می‌خواهد
سرطانم خوب بشود که همه ببینند کار دست خود خداست و به خارج بردن و این ور و
آنور بردن نیست. یعنی اعتقاداتش اینطوری شده بود. خب در این دو ماه آخر
"سعید" خانواده‌ی آقا { "خامنه‌ای" } را برده بود لندن و دو ماه تمام با این خانواده
زندگی کرد و به حدّی خود آقا "مجتبی" پسر آقا { داماد آقای "حدّاد عادل" } و
مادرخانمشان شیفته‌ی اخلاق "سعید" شده بودند که حتّی تا قبل از دستگیری "سعید" هم
مرتباً خود آقا "مجتبی" زنگ می‌زدند به "سعید" که چرا

نمی آیی و با ما رفت و آمد نمی کنی؟... من در طول این دو ماه، مادر مریض ایشان را با دو تا بچه‌ی کوچیک خودم داشتم. یکبار آقا "سعید" زنگ نزدند. چون گفته بودند که منتظر تلفن نباش. چون من جایی هستم که نمی توانم حتی زنگ بزنم. فقط می دانستم ایشان مأموریت هستند. به من گفته بودند من تلفن می کنم به کسی که رابط است و از حال ما به شما خبر می دهد که خوب من حتی آن شخص را هم نمی شناختم که کی هست. ماهها بعد از اینکه برگشتند از این مأموریت توی تلویزیون، آقای "محمدی گلپایگانی" رئیس دفتر آقای "خامنه‌ای" را به من نشان دادند گفتند ایشان شخصی بوده که با شما تماس می گرفته و از حال مادرش می پرسید و به ایشان می گفت و از حال "سعید" به ما خبر می داد. ولی تا جایی که به من می گفتند "سعید" مثلا "مادرشون حالشون خوب نیست و ظاهرا روزهای آخر را دارد می گذرانند. ظاهرا اینها را به ایشان نگفته بودند بالعکس گفته بودند نه می گویند حال مادرشان خوب است که ایشان هم بتواند کارش را آنجا درست انجام بدهد و با خیال راحت... مسأله‌ای روهم می خواهم ذکر کنم. "سعید" می گفت یک موقع هایی بنده خدایی از همین خانواده حتی من لباسهایم را می گذاشتم یک گوشه که مثلا "می روم بیرون و می آیم بشورم. برمی داشتند و می شستند که البته من می گفتم چرا حاج خانم؟ چرا شما لباسهای منو می شورید؟ می گفتند نه تو مثل پسر ما می مونی. یعنی همچین آدمی بود "سعید" خب دو ماه با این افراد با خانواده‌ی خود آقا زندگی کرده بود. اگر مسأله داشت اگر لغزشی داشت بالأخره اینها می فهمیدند و چه جور بگویم اینها شیفته‌ی تدین و اخلاقش بودند. من خودم که در مشهد، مادر خانم آقا را که رفته بودم زحمت کشیدند برای دیدن ما آمدند توی هتل بودیم. ما را دعوت کردند خانه‌شان چقدر از "سعید" برای من تعریف کردند. در صورتی که "سعید" هیچ چیزی به من نگفته بود... من بچه‌هام را با مینی بوس و اتوبوس این و آن ور می کشیدم کوپنها را برمی داشتم قند و شکر و روغن. فقط خدا می داند من در تمام طول مدتی که بعدا فهمیدم معاون وزیر بوده من فقط یک بار او را با راننده‌اش دیدم. معمولاً با

موتور این طرف و آن طرف می کرد.

ریاست محترم جمهور!

ورود به مقوله‌ی رسماً اعلام شده نیز کارنامه‌ی بسیار ناموفقی از حضرت تعالی به نمایش می‌گذارد:

دادگستری جمهوری اسلامی ایران

دیوانعالی کشور

دادنامه

شماره‌ی تجدیدنظر: 16-25/9399

شماره‌ی دادنامه: 129/16

تاریخ رسیدگی: 28/4/83

موضوع رسیدگی: اعمال ماده‌ی 2 اختیارات رئیس قوه‌ی قضائیه

دادنامه‌ی مورد اعتراض:

1- دادنامه‌ی شماره‌ی 132 مورّخه‌ی 4/3/81 شعبه‌ی پنجم دادگاه نظامی یک تهران.

2- دادنامه‌ی شماره‌ی 965/81 مورّخه‌ی 3/11/81 شعبه‌ی 34 دیوانعالی کشور

مرجع رسیدگی: شعبه‌ی 16 دیوانعالی کشور

هیئت شعبه: آقایان "علی رازینی" رئیس و "سید فخرالدین موسوی ننه کران" مستشار

خلاصه‌ی جریان پرونده:

نظر به اینکه آقای "سید مرتضی علیزاده طباطبائی" وکیل تعدادی از محکوم علیهم در

پرونده‌ی کلاسه‌ی 79/335/45/7 دادرسی نظامی تهران معروف به پرونده‌ی قتل‌های

زنجیره‌ای نسبت به دادنامه‌ی شماره‌ی 132 مورّخه‌ی 4/3/81 شعبه‌ی پنجم دادگاه نظامی

یک تهران و دادنامه‌ی شماره‌ی 965/81 مورّخه‌ی 3/11/81 شعبه‌ی 34 دیوانعالی

کشور طیّ لایحه‌ای تقاضای اعمال ماده‌ی 2 اختیارات رئیس قوه‌ی قضائیه را نموده است

ذیلاً "گزارش اجمالی پرونده‌ی مزبور

باستحضار می‌رسد:

1- متعاقب کشته شدن چهار نفر بنام، "داریوش فروهر"، "پروانه مجد اسکندری"، "محمدعلی مختاری" و "محمدجعفر پوینده" با پیگیری مراجع انتظامی و اطلاعاتی و شکایت اولیاء دم بدوا پرونده در دادگستری تهران تشکیل و سپس بدلیل وجود شواهدی مبنی بر دخالت برخی از پرسنل وزارت اطلاعات در حوادث مزبور قرار عدم صلاحیت به صلاحیت سازمان قضائی نیروهای مسلح صادر می‌شود و دادسرای نظامی تهران با پیگیری موضوع و جلب متهمان سرانجام در تاریخ 28/4/79 علیه هجده نفر بشرح زیر مبادرت به صدور کیفرخواست می‌نماید:

- 1- "سید مصطفی کاظمی" فرزند "علی" به اتهام آمریت در چهار فقره قتل .
 - 2- "مهرداد عالیخانی" فرزند "علی" به اتهام آمریت در چهار فقره قتل .
 - 3- "علیرضا روشن" فرزند "محمدعلی" به اتهام مباشرت در قتل "محمدعلی مختاری" و "محمدجعفر پوینده" .
 - 4- "محمود جعفرزاده" فرزند "محمد" به اتهام مباشرت در قتل "داریوش فروهر" .
- "علی (مصطفی) محسنی" فرزند "عباس" به اتهام مباشرت در قتل "پروانه مجد اسکندری" .
 - 6- "حمید رسولی" فرزند "حسن" به اتهام معاونت در قتل "داریوش فروهر" و "پروانه مجد اسکندری" .
 - 7- "مرتضی حقانی" فرزند "ابوالقاسم" به اتهام معاونت در قتل "محمدعلی مختاری" و "محمدجعفر پوینده" .
 - 8- "محمدعزیزی" فرزند "اسماعیل" به اتهام معاونت در قتل "داریوش فروهر" و "پروانه مجد اسکندری" .
 - 9- "ایرج آموزگار" فرزند "محمدحسن" به اتهام معاونت در قتل "داریوش فروهر" و خانم "مجد اسکندری" و "محمدجعفر پوینده" .
- "ابوالفضل مسلمی" فرزند «عباس» به اتهام معاونت در قتل "داریوش فروهر" و

" پروانه مجد اسکندری " .

11- "محمد حسین اثنی عشر" فرزند "نظرعلی" به اتهام معاونت در قتل آقای "داریوش فروهر" .

12- آقای "علی صفائی پور" فرزند "نعمت الله" به اتهام معاونت در قتل " پروانه مجد اسکندری" .

13- "علیرضا اکبریان" فرزند " احمد" به اتهام معاونت در قتل "داریوش فروهر" و خانم "مجد اسکندری" .

14- "مرتضی فلاح" فرزند "ابراهیم" به اتهام معاونت در قتل "داریوش فروهر" و « پروانه "مجد اسکندری" .

15- "مصطفی هاشمی" فرزند "اسماعیل" به اتهام معاونت در قتل "داریوش فروهر" و " پروانه مجد اسکندری" .

16- "علی ناظری" فرزند "خیرعلی" به اتهام معاونت در قتل "محمد علی مختاری" و "محمد جعفر پوینده" .

17- "اصغر سیاح" فرزند "موسی" به اتهام معاونت در قتل "داریوش فروهر" و " پروانه "مجد اسکندری" .

18- "خسرو براتی" فرزند " لطف الله" به اتهام معاونت در قتل "داریوش فروهر" و " پروانه مجد اسکندری" و "مختاری" و "پوینده" .

2- پرونده به شعبه ی پنجم دادگاه نظامی یک تهران ارجاع می شود و دادگاه طی جلسات متعددی با حضور متهمان و بدون حضور اولیاء دم مقتولین، به موارد اتهام رسیدگی نموده و سرانجام در تاریخ 5/11/79 طی دادنامه ی شماره ی 437 مورخه ی 5/11/79 مبادرت به اتخاذ تصمیم می نماید که اجمال تصمیمات اتخاذ شده بشرح زیر است:

الف - متهمان ردیف اول و دوم "سید مصطفی کاظمی" و "مهرداد عالیخانی" به جرم صدور چهار فقره دستور قتل به چهار فقره حبس ابد محکوم گردیده اند .

ب - متهمان ردیف سوّم تا پنجم به ترتیب زیر به قصاص نفس محکوم شده‌اند :
"علیرضا روشن" دو فقره قصاص بجرم قتل عمدی "محمد علی مختاری" و "محمد
جعفر پوینده"؛

"محمود جعفرزاده" به یک فقره قصاص بجرم قتل "داریوش فروهر"
و "علی محسنی" به یک فقره قصاص بشرط تودیع نصف دیه کامله از سوی اولیاء
دم خانم "پروانه مجد اسکندری" به جرم قتل عمدی نامبرده.

ج - در مورد متهمان ردیف ششم "حمیدرسولی" و ردیف هشتم "محمد عزیزی" و
ردیف چهاردهم "مرتضی فلاّح" که بر طبق کیفرخواست صادره، متهم به معاونت در
قتل بوده‌اند با توجه به اینکه نامبرده واسطه‌ی ابلاغ اوامر و دستورات متهمان ردیف اوّل و
دوّم به رده‌های پایین‌تر بوده‌اند، دادگاه جرم آنان را نیز آمریت در قتل تلقی کرده و
"حمیدرسولی" را به دو فقره حبس ابد در رابطه با امر به قتل "فروهر" و "اسکندری"
و "محمد عزیزی" را نیز دو فقره حبس ابد در رابطه با قتل "فروهر" و "اسکندری"
و "مرتضی فلاّح" را به دو فقره حبس ابد در رابطه با امر به قتل "پوینده" و "مختاری"
محکوم نموده است.

د - سه نفر از متهمان: ردیف 7 "مرتضی حقّانی"، ردیف 9 "ایرج آموزگار" و
ردیف 13 "علیرضا اکبریان" تبرئه شده‌اند.

ه - در مورد هفت نفر باقیمانده، اتهام معاونت در قتل احراز گردیده و بشرح زیر به
مجازات حبس محکوم می‌گردند:

متهم ردیف 10 "ابوالفضل مسلمی" بجرم معاونت در قتل "فروهر" و "اسکندری" به
هشت سال حبس.

متهم ردیف 11 "محمد حسین اثنی عشری" به جرم معاونت در قتل دو نفر فوق به
هفت سال حبس.

متهم ردیف 12 "علی صفائی پور" نیز بجرم معاونت در قتل دو نفر مزبور به هفت

سال حبس.

متهّم ردیف 15 "مصطفی هاشمی" نیز بجرم معاونت در قتل همان دو نفر به

هشت سال و نیم حبس.

متهّم ردیف 16 "علی ناظری" به جرم معاونت در قتل "پوینده" و "مختاری" به دو

سال و نیم حبس.

متهّم ردیف 17 "علی اصغر سیّاح" بجرم معاونت در قتل "پوینده" به شش سال

حبس.

متهّم ردیف 18 "خسرو براتی" بجرم معاونت در قتل "پوینده" و "مختاری"

به ده سال حبس.

3- محکوم علیهم و وکلای آنان به دادنامه‌ی مزبور اعتراض می‌نمایند و

تجدیدنظرخواهی آنان در شعبه‌ی 34 دیوانعالی کشور مطرح می‌شود که شعبه‌ی مزبور با

صدور دادنامه‌ی شماره‌ی 532/80 مورّخه‌ی 26/4/80 دادنامه‌ی بدوی را به لحاظ

نقائص تحقیقاتی نقض نموده و جهت رسیدگی مجدّد به شعبه‌ی صادرکننده‌ی رأی اعاده

می‌کند. اجمال استدلالات شعبه‌ی دیوانعالی کشور در این مورد به شرح زیر است:

الف - وجوه برخی اشکالات شکلی در دادنامه و صورتجلسات دادگاه بشرح مذکور

در بندهای 1 و 2 و 4 و 9 دادنامه.

ب - عدم رعایت ماده‌ی 125 قانون آئین دادرسی و تلقینی بودن تحقیقات محکمه از

متهّمان.

ج - اینکه جرم قتل جنبه‌ی حق الناس دارد و تعقیب و مجازات متهّم به قتل منوط به

شکایت اولیاء دم است و در این پرونده شکایت اولیاء دم در مرحله‌ی تحقیقات مبهم و

غیرمنجز است و در جلسه‌ی دادگاه نیز هیچیک از آنان شرکت ننموده‌اند و در نتیجه

شکایتی از اولیاء دم در دادگاه مطرح نشده است و با وجود عدم حضور اولیاء

دم در دادگاه و عدم شکایت آنان رسیدگی و صدور حکم به قصاص، خلاف موازین شرعی است.

د - در مورد متهمان ردیف اول و دوم در اینکه آمر به قتل بوده‌اند یا مأمور ابلاغ، تحقیقات ناقص است.

ه - مجازات آمر به قتل و معاون قتل دائر مدار شکایت اولیاء دم و رسیدگی به اصل قتل می‌باشد و با توجه به اینکه بر طبق آنچه در بند ج بیان شد اولیاء دم نسبت به قاتلین شکایت ندارند، صدور حکم در مورد معاونین نیز موجه نمی‌باشد.

و - مأمورین به قتل با توجه به شرایط شغلی و روابط آنان با آمریت، در شرایط تشخیص عدوانی بودن اقدامات خود نبوده‌اند و اقدامات انجام شده از نظر آنان جرم نبوده است و به تعبیر دیگر به لحاظ اقوی بودن سبب از مباشر، آمرین مستوجب قصاص نفس می‌باشند نه مأمورین و در نتیجه حکم قصاص مباشرین و حبس آمرین منطبق با موازین شرعی و قانونی نیست.

4- با توجه به رأی دیوان، پرونده به شعبه 5 دادگاه نظامی یک تهران اعاده می‌شود و دادگاه مزبور در تاریخ 31/5/80 با این استدلال که ایرادات مذکور در دادنامه غالباً ایرادات ماهوی است که لازمه‌ی آن نقض دادنامه و ارجاع به شعبه‌ی هم عرض است و لذا احتمالاً "عبارت... ارجاع به همین شعبه در ذیل دادنامه‌ی مزبور سهوالقلم می‌باشد و اینکه بر فرض منظور قضات دیوان گرفتن نقص تحقیقاتی باشد لازم است موارد نقص مشروحا و مشخصاً ذکر شود، پرونده‌ی امر به شعبه 34 دیوانعالی کشور اعاده که شعبه‌ی مزبور طی دادنامه شماره 1543/80 مورّخه‌ی 29/11/80 قاضی شعبه‌ی پنجم دادگاه را ارشاد به تأمل در دادنامه‌ی قبلی دیوان نموده و پرونده را اعاده می‌کند. سپس به بهانه‌ی احتمال پایان مدّت ماموریت قاضی رسیدگی کننده در شعبه‌ی پنجم دادگاه نظامی یک تهران، پرونده معوق می‌ماند و سرانجام با تصریح ریاست محترم قوه‌ی قضائیه بر باقی بودن ماموریت قاضی

مزبور و ابلاغ آن در تاریخ 30/2/81 پرونده مجدداً به جریان افتاده و شعبه‌ی پنجم دادگاه بدون انجام تحقیقات مورد نظر شعبه‌ی 34 دیوان و حتی بدون تشکیل جلسه‌ی دادرسی با بقاء بر نظر قبلی خود اقدام به صدور دادنامه‌ی شماره‌ی 132 مورخه‌ی 4/3/81 می‌نماید که اجمالاً "بشرح زیر می‌باشد:

الف - متهمان ردیف اول و دوم "کازمی" و "عالیخانی" همانند دادنامه‌ی قبلی هر کدام به جرم آمریت در قتل، به چهار فقره حبس ابد محکوم می‌شوند.

ب - متهم ردیف سوم "علیرضا روشن" با استحصاب اعلام شکایت اولیاء دم در مرحله‌ی تحقیقات و عدم ثبوت گذشت آنان به دو فقره قصاص نفس در رابطه با قتل "پوینده" و "مختاری" محکوم می‌شود. ولی چون اولیاء دم "داریوش فروهر" و خانم "اسکندری" صریحاً اعلام گذشت و انصراف از شکایت نموده بودند، مجازات قصاص متهمان ردیف 4 و 5 "جعفرزاده" و "محسنی" منتفی و هر کدام به ده سال حبس بعنوان جنبه‌ی عمومی قتل محکوم می‌گردند.

ج - متهمان ردیف 8 و 6 و 14 آقایان "رسولی"، "عزیزی"، "فلاح" همانند دادنامه‌ی قبلی و با اصرار بر شمول عنوان آمریت در قتل هر کدام به دو فقره حبس ابد محکوم می‌شوند.

د - متهمان ردیف 7 و 9 و 13 که قبلاً "تبرئه شده و اعتراض از سوی دادستان و شکات واصل نشده بود حکمشان قطعی گشته و نیاز به صدور حکم جدید نیست.

ه - در خصوص هفت نفر متهمان به معاونت در قتل، اتهام معاونت در قتل مورد تأکید قرار گرفته و بشرح زیر محکوم شده‌اند:

اولاً "متهمان ردیف 16 و 17 و 18 حکمشان تغییر نیافته و همانند دادنامه‌ی قبلی به ترتیب به 5/2 و 6 و 10 سال حبس محکوم شده‌اند.

ثانیاً "متهمان 10 و 11 و 12 و 15 که قبلاً" در رابطه با معاونت در قتل "داریوش فروهر" و "پروانه اسکندری" محکوم گردیده بودند با توجه به گذشت و انصراف اولیاء دم از شکایت به استناد ماده‌ی 612 قانون مجازات اسلامی بشرح زیر محکوم

گردیده‌اند:

- متهمان ردیف 10 و 15 "مسلمی" و "هاشمی" هر يك به چهار سال حبس و پنج سال محرومیت از خدمت در وزارت {اطلاعات} (بجای 8 و 5/8 سال حبس).
- متهمان ردیف 11 و 12 "اثنی عشری" و "صفائی پور" هر يك به سه سال حبس و پنج سال محرومیت از خدمت در وزارت (بجای 7 سال حبس حکم قبلی).
- 5- دادنامه‌ی فوق مجدداً از سوی آقای "منصور سلطانی" وکیل "سید مصطفی کاظمی" و "هوشنگ اطهری" وکیل "مهرداد عالیخانی" و "سید مرتضی عزیزاده طباطبائی" وکیل 13 متهم دیگر مورد اعتراض قرار می‌گیرد و نتیجتاً پرونده، مجدداً در شعبه‌ی 34 دیوانعالی کشور مطرح و منجر به صدور دادنامه‌ی شماره‌ی 965/81 مورخه‌ی 13/11/81 می‌گردد که اجمالاً به شرح زیر است:
- 1- محکومیت "مهرداد عالیخانی" و "سید مصطفی کاظمی" بعنوان آمریت در قتل تأیید شده است.
- 2- محکومیت متهمان ردیف 6 و 8 و 14 ("رسولی" و "عزیزی" و "فلاح") به حبس ابد بعنوان آمریت با این استدلال که آنان واسطه‌ی ابلاغ امر بوده‌اند و نه آمر و عمل آنان حداکثر در حدّ معاونت تلقی می‌شود نقض گردیده است.
- 3- محکومیت متهم ردیف سوم «علیرضا روشن» به قصاص با توجه به اینکه نامبرده در اجرای امر آمر قانونی اقدام نموده و عمل وی مشمول ماده‌ی 57 قانون مجازات اسلامی است نقض گردیده است.
- 4- محکومیت‌های تعزیری در مورد نه متهم دیگر (4 و 5 و 10 و 11 و 12 و 15 و 16 و 17 و 18) عیناً تأیید شده است.
- { ردیف‌گذاری اشتباه بوده و در اصل سند ردیف 5 وجود ندارد! }
- 6- آقای "سید مرتضی عزیزاده طباطبائی" وکیل سیزده تن از محکوم علیهم (بجز محکومان ردیف اول و دوم و سه نفر تبرئه شده) طی مشروح‌های خطاب به هیئت

تشخیص دیوان و طرح استدلالاتی، دادنامه‌ی قطعی شده‌ی فوق را، مبنی بر اشتباه دانسته و تقاضای نقض دادنامه‌های اخیر صادره از شعبه‌ی پنجم دادگاه عمومی و سی و چهارم دیوانعالی کشور می‌کند که موضوع در شعبه‌ی دوّم تشخیص مطرح می‌شود و شعبه‌ی مزبور طیّ دادنامه‌ی شماره 477/2 مورّخه‌ی 29/3/82 با این استدلال که بر طبق تبصره‌ی 2 ماده‌ی 3 قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، رسیدگی به جرائم در صلاحیت محاکم نظامی از شمول این قانون خارج است؛ قرار عدم صلاحیت به صلاحیت شعبه‌ی دیوانعالی کشور صادر می‌نمایند که پرونده به کلاسه‌ی 9/9007-16 در دیوانعالی کشور ثبت و به این شعبه ارجاع می‌گردد و شعبه طیّ دادنامه‌ی شماره‌ی 511/16 مورّخه‌ی 21/10/82 با توجّه به فسخ شدن ماده‌ی 235 قانون آئین دادرسی عمومی و انقلاب از تاریخ 23/9/81 و عدم صلاحیت محکوم علیه و وکیل وی در مورد اعتراض به احکام قطعی و عدم اعلام اشتباه از سوی مقام قضائی صالح (ریاست محترم قوه قضائیه یا دادستان کلّ کشور) موضوع را غیرقابل طرح در دیوان اعلام می‌نماید.

7- همچنین وکیل مزبور در تاریخ 14/4/82 با ارسال لایحه‌ی مشابهی تقاضای دادرسی می‌نماید که به کلاسه‌ی 16-21/9013 ثبت و بدلیل سابقه به شعبه‌ی 16 دیوان ارجاع می‌گردد و تاکنون منتهی به صدور رأی نشده است.

8- آقای "سید مرتضی طباطبائی" وکیل 13 متهم پرونده مجدداً با ارسال لایحه‌ای به محضر ریاست محترم قوه‌ی قضائیه و طرح ایراداتی به شرح زیر:

اولاً - اینکه روند رسیدگی شعبه‌ی 5 در مورد رفع نقائص مورد نظر شعبه‌ی 34 دیوان و صدور رأی در شعبه‌ی 34 مبنی بر نقض بلاارجاع و امضای رئیس و مستشاران و سپس عوض کردن آن برخلاف روال معمول و اصول دادرسی بوده است.

ثانیاً - در رأی صادره در شعبه‌ی 34 در دو بند مبنی بر نقض دادنامه‌ی بدوی، نوع نقض (یعنی نقض جهت رسیدگی در آن شعبه یا شعبه‌ی هم عرض یا نقض

بلاارجاع) مشخص نشده است.

ثالثاً - در یک بند دادنامه‌ی مزبور مجازات‌های متهمین به معاونت مبنی بر حبس‌های طولانی مدّت تأیید شده است که با توجه به عدم شکایت برخی از اولیاء دم و رضایت برخی دیگر غیرمتناسب می‌باشد.

رابعاً" با توجه به تصریح شعبه‌ی دیوان بر اینکه اتهام مباشرین قتل مشمول ماده‌ی 57 می‌باشد مجازات آمران به حبس سنگین، فاقد وجاهت قانونی است.

علیهذا با عنایت به موارد فوق و خدمات محکوم علیهم تقاضای اعمال ماده‌ی 2 اختیارات رئیس قوه شده است و پرونده در قوه‌ی قضائیه مورد بررسی قرار گرفته و ریاست محترم نهاد قوه‌ی قضائیه پس از ذکر گزارش مبسوط جریان پرونده خطاب به ریاست محترم قوه‌ی با ذکر اشکالات دادنامه‌های صادره از شعبه‌ی 34 دیوانعالی کشور و شعبه‌ی پنجم دادگاه نظامی یک، تقاضای اعمال ماده‌ی 2 اختیارات رئیس قوه را نموده است که ذیلاً" ایرادات مطرح شده عیناً نقل می‌شود:

اولاً" ایرادات دادنامه‌ی شماره 132 مورّخه‌ی 4/3/81 شعبه‌ی پنجم دادگاه نظامی یک تهران:

1- با توجه به اینکه پرونده به استناد بند ب ماده‌ی 7 قانون تجدیدنظر آراء دادگاهها مصوّب 1372 به شعبه‌ی مزبور اعاده گردیده بود، دادگاه موظّف به تکمیل تحقیقات و رفع نقائص اعلام شده از سوی دیوان از جمله دعوت از اولیاء دم و استماع نظر آنان مبنی بر شکایت یا عدم شکایت و تحقیق در مورد میزان دخالت متهمان ردیف اوّل و دوّم در آمریّت و سایر موارد مذکور در دادنامه‌ی قبلی شعبه‌ی 34 بوده است. که در این زمینه اقدام ننموده است و مطابق نظر قبلی خود اقدام به صدور دادنامه نموده است که این امر مغایر با موازین قانونی و رویه‌ی جاری دادگاهها و دیوانعالی کشور می‌باشد. چون در زمینه‌ی رفع نقص، تبعیّت دادگاه تالی از رأی دیوان، الزامی است و صدور رأی اصراری نیز فقط در صورت نقض پرونده و ارجاع آن به شعبه‌ی هم عرض تجویز شده است و تسرّی بما نحن فیه، فاقد وجاهت

قانونی است.

2- شعبه‌ی پنجم دادگاه نظامی بدون تشکیل جلسه‌ی رسیدگی و دعوت از شکات و متهمان و اولیاء دم مبادرت به رسیدگی و صدور حکم نموده است که این امر مغایر با مقررات شکلی دادرسی است و بخصوص اعلام ختم دادرسی بدون رسیدگی به پرونده همانگونه که در رأی دوّم شعبه‌ی 34 نیز آمده است قابل قبول نمی‌باشد.

3- با توجه به اینکه از نظر موازین شرعی و قانونی رسیدگی به اتهام قتل منوط به شکایت و مطالبه‌ی اولیاء دم می‌باشد و رسیدگی به اتهامات معاونین جرم نیز مبتنی بر رسیدگی به اتهام مباشرین است، لذا محاکمه‌ی متهمان به جرم مباشرت یا معاونت در قتل بدون دعوت اولیای دم به جلسه‌ی دادگاه و اخذ نظریه‌ی صریح آنان در مورد شکایت یا عدم شکایت دارای ایراد است و جای تعجب است که قاضی محترم شعبه‌ی 5 علی‌رغم تذکر این نکته در رأی نخست دیوان و استدلال بر آن، از کنار مسئله بی‌تفاوت عبور نموده است.

4- به این نکته که متهمان به معاونت قتل، کارمندان بخش عملیات یک سیستم اداری بوده و در اجرای اوامر رده‌های بالاتر خود اقدام نموده‌اند و با توجه به شرایط اداره‌ی مربوط و نحوه‌ی روابط آمر و مأمور، در مقامی نبوده‌اند که صحت و سقم اوامر رده‌های بالاتر را ارزیابی نمایند و در نتیجه هیچکدام از آنان با داشتن انگیزه‌ی معنوی و روانی مجرمانه، مرتکب قتل نشده‌اند، توجه نگردیده است.

با اینکه بر طبق شرع و قانون، شهود زور که موجب قصاص به ناحق شده‌اند محکوم به قصاص می‌شوند و مباشر قصاص نمی‌شود و طبق قاعده‌ی فقهی مسلم در مواردی که تأثیر سبب در عمل اقوی از تأثیر مباشر باشد، همانگونه که عرف عمل را مستند به سبب می‌کند، شرع و قانون نیز سبب را مستحق مجازات می‌شناسند و مباشر به مجازات اصلی آن جرم، محکوم نمی‌گردد و در روایت صحیح از "امام صادق علیه‌السلام" در مورد اینکه برده‌ای به دستور مولی مرتکب قتل شود سؤال

شده که امام نظر به قصاص مولی داده‌اند و بعنوان استدلال بر حکم مزبور فرموده‌اند " و هل عبدالرجل الا کسوطه و سیفه " که برخی از فقها از عموم تعلیل در این روایت استفاده نموده‌اند که در هر جا مباشر در حد سوط (تازیانه) و سیف (شمشیر) برای آمر باشد و به تعبیر روشنتر ابزاری برای اجرای اراده‌ی آمر تلقی شود و در نتیجه اراده‌ی عدوانی مؤثر در قتل، اراده‌ی آمر باشد قاعده‌ی کلی قصاص مباشر و حبس آمر مجری نبوده بلکه آمر قصاص گردیده و مباشر از قصاص معاف می‌گردد.

بهر حال در این مورد و موارد مشابه که اجزاء ما دون یک سیستم اداری اوامر متعارف رده‌ی بالاتر را اجرا می‌نمایند تخلف رده‌ی بالاتر از موازین شرعی و قانونی و سوءاستفاده از موقعیت اداری خود برای ارتکاب جرم نایستی موجب مسئولیت مرتکب، آن هم در حد مجازات قصاص گردد. در همین راستا ماده‌ی 57 قانون مجازات اسلامی نیز مقرر می‌دارد (مأموری که امر آمر را به علت اشتباه قابل قبول و به تصور اینکه قانونی است اجرا کرده باشد فقط به دیه محکوم خواهد شد) به نظر می‌رسد عمده‌ی ایراد دادنامه‌ی بدوی مبادرت به صدور حکم بدون توجه به این نکته اساسی است. ثانیاً ایرادات دادنامه‌ی شماره‌ی 965/81 مورّخه‌ی 3/11/81 شعبه‌ی 34 دیوانعالی کشور:

1- با توجه به اینکه قضات شاغل در نظام جمهوری اسلامی قضات منصوب در سلسله مراتب ولایت می‌باشند و اختیارات آنان محدود به حدود اذن اعطاء شده به آنان است و با عنایت باینکه در ذیل صفحه‌ی 8 دادنامه‌ی دیوان تصریح شده است ریاست محترم قوه‌ی قضائیه دستور فرموده‌اند که پرونده به شعبه‌ی دیگری غیر از شعبه‌ی 34 ارجاع شود و معاونت دیوان به استناد رویه‌ی جاری برخلاف این نظر، پرونده را به شعبه‌ی 34 ارجاع نموده است به نظر می‌رسد که قضات شعبه‌ی 34 شرعاً حق ورود و رسیدگی به پرونده را نداشته‌اند و بایستی یا اعلام معذوریت از رسیدگی نمایند و یا استدلال معاون دیوان رابه نظر ریاست قوه‌ی رسانده و در صورت موافقت و اذن معظم له، به رسیدگی ادامه دهند. لذا اصل رسیدگی در شعبه‌ی مزبور

از نظر صلاحیت شعبه مخدوش است.

2- نام قضات رسیدگی کننده به پرونده‌ی مذکور در صدر دادنامه، با امضات ذیل دادنامه مغایر است {!!؟} و این امر نیز موجب بروز شبهه در نحوه‌ی صدور رأی می‌گردد بنحوی که حتی در برخی از لوایح و کلاء آمده است "در این پرونده بعد از صدور رأی در راستای رأی قبلی شعبه‌ی 34 و نقض بلاارجاع بسیاری از بندهای دادنامه‌ی بدوی و ابلاغ آن به سازمان قضائی دادنامه تغییر یافته است" و بهر حال اینگونه بی‌دقتی‌ها موجب کاهش اعتبار دیوانعالی کشور و زیر سؤال رفتن احکام صادره خواهد بود.

3- مطالعه‌ی متن گزارش دادنامه و مقایسه آن با رأی، موید قوی‌تری بر تناقض و ناهماهنگی صدر و ذیل دادنامه است زیرا متن گزارش در مقام ردّ استدلال در دادگاه بدوی و اصرار بر نظریات قبلی شعبه‌ی 34 است در صورتیکه در رأی دیوان احکام صادره در مورد یازده نفر از 15 متهم پرونده عیناً تأیید شده است و ایراداتی که در ضمن گزارش مطرح شده در زمان صدور رأی اعمال نگردیده است.

4- در خصوص متهمان ردیف سوّم، هشتم، نهم و چهاردهم دادنامه، دیوان حکم بدوی را نقض نموده است بدون اینکه مشخص نماید که منظور نقض بلاارجاع است یا نقض بدلیل نقص تحقیقات یا نقض ماهوی که در نتیجه پرونده با ارجاع به شعبه‌ی قبلی یا هم عرض رسیدگی شود و از این نظر نتیجه‌ی رسیدگی مشخص نیست. در گزارش مزبور پس از ذکر ایرادات دادنامه‌های بدوی و دیوان، موارد زیر بعنوان پیشنهاد مطرح شده است:

1- نسبت به محکومیت متهمان ردیف‌های 3 و 8 و 14 آقایان "علیرضا روشن" "محمد عزیزی" و "مرتضی فلاح" که توسط دادنامه‌ی دیوان نقض شده ولی نوع نقض مشخص نشده است، به نظر می‌رسد منظور قضات شعبه‌ی دیوان، نقض بلا ارجاع بوده است. زیرا همین که قضات شعبه پس از اعلام نقض دادنامه‌ی بدوی

اقدام به ارجاع آن به شعبه‌ی سابق یا شعبه‌ی هم عرض نکرده‌اند از مصادیق نقض بلاارجاع است. زیرا اصل نقض، مسلّم است ولی ارجاع شدن آن ثابت نیست و در نتیجه، این اقدام منصرف به نقض بلاارجاع است. بهرحال باید در این مورد تعیین تکلیف شود.

2- در مورد محکومیت متهمین ردیف‌های 6 و 18 "حمید رسولی" و "خسرو براتی" چون محکومیت آنان به مجازات از جنبه‌ی عمومی جرم موجّه بوده رأی بدوی واجد اشکال نیست و اظهار نظر موردی ندارد. النّهایه آنان را مستحق ارفاق می‌داند که می‌توان از طریق عفو اقدام و مساعدت نمود.

3- راجع به محکومیت متهمین ردیف 1 و 2 آقایان "سید مصطفی کاظمی" و "مهرداد عالیخانی" صرف نظر از مطالب معنون در این گزارش محکومیت به حبس ابد در مورد آنان موجّه می‌باشد و موجبی برای اظهار نظر نیست.

4- نسبت به محکومیت متهمین ردیف‌های 4 و 5 و 10 و 11 و 12 و 15 و 16 و 17 به ترتیب آقایان "محمود جعفرزاده"، "علی (مصطفی) محسنی"، «ابوالفضل مسلمی»، "محمد حسین اثنی عشری"، "علی صفائی‌پور"، "مصطفی هاشمی"، "علی ناظری" و "اصغر سیاح" که بعنوان معاونت در قتل به حبس تعزیری محکوم شده‌اند نظر به اینکه مشارالیه‌م مشمول مقررات ماده‌ی 57 قانون مجازات اسلامی هستند و محکومیت آنان به غیر از دیه موجّه به نظر نمی‌رسد و از طرفی اولیاء دم نیز در این خصوص مطالبه‌ی دیه نکرده‌اند فلذا با وضعیّت موجود، احکام تعزیری صادره متناسب نیست و پیشنهاد می‌شود یا احکام تعزیری متناسب با رعایت جهات مخفّفه صادر و یا در صورت قبول احکام صادره در مورد آنان نقض بلاارجاع گردد.

ریاست محترم قوه‌ی قضائیه در تاریخ 17/4/83 با پیشنهادات مزبور موافقت نموده‌اند و پرونده به دیوانعالی کشور ارسال شده و بدلیل وجود سابقه به شعبه‌ی شانزدهم ارجاع گردیده است.

هیئت شعبه در تاریخ بالا {28/4/1383} تشکیل گردید. پس از قرائت گزارش آقای "علی رازینی" عضو ممیز و اوراق پرونده و نظریه‌ی کتبی آقای "امینی" دادیار دیوانعالی کشور اجمالاً "مبنی بر صدور رأی شایسته در خصوص دادنامه‌ی تجدیدنظر خواسته، مشاوره نموده چنین رأی می‌دهد.

بسمه تعالی - رأی دیوان

اولاً - در خصوص تصمیمات اتخاذ شده در مورد چهار نفر زیر :

متهم ردیف اول "مصطفی کاظمی" فرزند "علی" به اتهام آمریت در چهار فقره قتل،
متهم ردیف دوم "مهرداد عالیخانی" فرزند "علی" متهم به آمریت در چهار فقره قتل،
متهم ردیف ششم "حمید رسولی" فرزند "حسین" متهم به معاونت در دو فقره قتل
"داریوش فروهر" و "پروانه مجد اسکندری"،
متهم ردیف هجدهم "خسرو براتی" فرزند "لطف الله" متهم به معاونت در چهار فقره قتل،

موضوع بندهای 2 و 3 پیشنهادات مطرح شده در گزارش قوه‌ی قضائیه (مندرج در صفحه‌ی 11 گزارش) صرف نظر از استدلال مندرج در بندهای مزبور و صرف نظر از استدلالات مندرج در لایحه‌ی وکیل محکوم علیهم از آنجا که در این موارد اعلام اشتباهی از سوی مقام صلاحیتدار قضائی صورت نگرفته است، شعبه مواجه با تکلیفی نمی‌باشد و احکام صادره از سوی شعبه‌ی پنجم دادگاه نظامی یک تهران و شعبه‌ی 34 دیوانعالی کشور به قوت خود باقی است.

ثانیا - در خصوص یازده متهم به شرح زیر: متهم ردیف سوم "علیرضا روشن" متهم ردیف چهارم "محمود جعفرزاده"، متهم ردیف پنجم "علی (مصطفی) محسنی" هر سه نفر متهم به مباشرت در قتل، متهم ردیف هشتم "محمد عزیزی" متهم ردیف دهم "ابوالفضل مسلمی"، متهم ردیف یازدهم "محمد حسین اثنی عشری" متهم ردیف دوازدهم "علی صفائی‌پور" متهم ردیف چهاردهم "مرتضی فلاح"، متهم ردیف پانزدهم "مصطفی هاشمی" متهم ردیف شانزدهم "علی ناظری"

و متهم ردیف 17 "اصغر سیاح" که هر شش نفر بر حسب کیفرخواست متهم به معاونت در قتل می‌باشند، با توجه به موارد زیر:

- 1- عدم شکایت صریح اولیاء دم نسبت به آنان و اعلام گذشت صریح نسبت به برخی از آنان و عدم شرکت اولیاء دم، در جلسه‌ی محاکمه‌ی متهمان مزبور علی‌رغم ابلاغ وقت رسیدگی که دلالت بر اعلام انصراف عملی نسبت به شکایت احتمالی دارد.
- 2- انتساب اقدامات ارتكابی به متهمان ردیف اول و دوم بعنوان اقوی بودن سبب از مباشر و عدم احراز سوءنیت هیچیک از متهمان در حد ارتكاب بزه قتل و معاونت در قتل.
- 3- شمول ماده‌ی 57 قانون مجازات اسلامی نسبت به اعمال ارتكابی توسط آنان از جهت جنبه‌ی عمومی جرم و با عنایت به استدلالات مبسوط مندرج در گزارش نهاد قوه‌ی قضائیه، اعتراض و کیل محکوم علیه‌ی و نهاد قوه‌ی قضائیه را نسبت به دادنامه‌های شماره 132-4/3/81 شعبه‌ی پنجم دادگاه نظامی یک تهران و 965/81-3/11/81 شعبه‌ی 34 دیوانعالی کشور وارد دانسته و به استناد بند الف ماده‌ی 6 قانون تجدیدنظر آراء دادگاهها احکام صادره در مورد آنان در رابطه با جنبه‌ی عمومی قتل و معاونت در قتل، نقض بلاارجاع می‌گردد. بدیهی است در صورتیکه اولیاء دم مطالبه‌ی دیه نمایند یا اتهام دیگری غیرقتل و معاونت در رابطه با اعمال ارتكابی، متوجه متهمان باشد موضوع قابل رسیدگی و صدور حکم طبق موازین می‌باشد.

شعبه‌ی شانزدهم دیوانعالی کشور

رئیس - "علی رازینی" مستشار - "سید فخرالدین موسوی ننه کران"

هفته‌نامه‌ی شما - پنج‌شنبه 10/6/1379 :

قتل‌های زنجیره‌ای 4 مصاحبه و سخنرانی در عرض 10 روز !

آقای "خاتمی" رئیس جمهور در مصاحبه‌ی آغاز هفته‌ی دولت درباره‌ی سؤالی که از جریان پیگیری ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای از او شد گفت:

پس از قتل آقای "فروهر" و همسرش، من تصمیم گرفتم که با این قضیه برخورد کنم و رهبری هم تأیید کردند و مطمئن هستم که اگر حمایت ایشان نبود، نمی‌شد پیگیری کرد و از همان وقت جوسازی‌ها، هم در درون بعضی دستگاه‌ها و هم در سطح جامعه شروع شد و بنده به خدا توکل کردم و پیش رفتم و معتقد بودم که کانون فساد است که از آنجا این امواج پلید بیرون می‌آید و باید با آن برخورد کرد.

من هیأتی تشکیل دادم و به محض این که معلوم شد مسأله از کجاست و دست اندرکاران قتل‌ها چه کسانی هستند یعنی ظرف مدت هفت، هشت روز کار به سازمان قضایی نیروهای مسلح واگذار شد و دیگر هیأتی از جانب رئیس جمهور وجود نداشت. {!؟}

وی گفت: کشف ماجرا با همکاری خود وزارت اطلاعات انجام شد و من می‌توانم اطمینان بدهم که دستگاه اطلاعاتی ما دستگاهی خدوم، مؤمن و در خدمت انقلاب است. در پی این صحبت آقای "نیازی" رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح در سخنرانی در همایش این سازمان در مشهد مطالبی به شرح زیر بیان کرد.

رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح... "نیازی" روز چهارشنبه مورخ 4/6/79 در همایش مسئولین سازمان قضایی نیروهای مسلح در مشهد مقدس با اشاره به اهمیت و حساس بودن پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای، برخوردهای مختلف و دخالت‌های غیرقضایی صورت پذیرفته در رسیدگی به این پرونده را یادآور شده و در خصوص اظهارات برخی افراد دست‌اندرکار مبنی بر اینکه تنها یک کمیته از طرف رئیس جمهور در این پرونده نقش داشته آن هم به مدت یک هفته، آن را تعجب‌آور خواند و چنین اظهاراتی را بدون مطالعه و برخلاف واقعیت‌ها ذکر کرد و گفت: در این پرونده چند کمیته یا گروه رسیدگی تشکیل گردید که در سه مورد رئیس جمهور

محترم نقش اساسی داشته است. وی در ادامه افزودند: اولین کمیته‌ی ویژه‌ی قضایی، امنیتی در تاریخ 24/9/79 تشکیل شد و رسماً از سوی دفتر ریاست جمهوری اعلام گردید. این کمیته در تاریخ 12/10/77 و حدود یک ماه پس از تشکیل، اطلاعیه صادر کرد و در خصوص اقدامات خود در رسیدگی به این پرونده اطلاعات مهمی را بیان داشته است که در آنها آمده است، کمیته تا حصول نتیجه نهایی به اقدامات و فعالیت‌های خود ادامه خواهد داد.

در مورخ 26/10/77 در مصاحبه‌ی آقای "ربیع" با ایرنا نام اعضاء کمیته اعلام گردید. در مورخ 26/11/77 هیأت با رییس جمهور ملاقات و گزارش کار خود را ارائه می‌دهد و در همان تاریخ روزنامه‌ی صبح امروز طی مصاحبه‌ای با آقای "یونسی" به عنوان رییس کمیته‌ی تحقیق مطالبی را منتشر می‌کند.

حجت‌الاسلام و المسلمین "نیازی" همچنین افزود: این جانب به عنوان دادستان پرونده در آن مقطع بارها به جلسه‌ی کمیته‌ی رییس جمهوری دعوت شده و مسایل پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای در آن کمیته مورد بحث و بررسی قرار گرفته و مستندات آن نیز وجود دارد.

ایشان با اشاره به این که اساساً ارسال این پرونده از دادگستری به سازمان قضایی بنابر توصیه‌ی کمیته‌ی رییس جمهور صورت پذیرفته است، گفت: در مدتی که پرونده در سازمان قضایی تحت رسیدگی بود این جانب با عنایت به نقش مستقیم و مؤثری که رییس جمهوری در پیگیری پرونده داشتند تقریباً به طور مرتب و هفتگی گزارش اطلاعات پرونده را به اطلاع ایشان می‌رساندم که چنین امری در هیچ پرونده‌ی قضایی مسبوق به سابقه نیست.

رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح در ادامه‌ی سخنانش گفت: در اولین جلسه‌ی سران نظام نزد مقام معظم رهبری که پس از خودکشی "سعید امامی" در خصوص این پرونده تشکیل گردید، ایجاد دو کمیته به تصویب رسید. یکی کمیته برای سیاستگزاری در مورد روال پیگیری پرونده و یک کمیته نیز برای اطلاع رسانی

پرونده در دبیرخانه‌ی شورای عالی امنیت ملی که زیر نظر رییس جمهور قرار دارد. ولی متأسفانه مسئولین امر هیچ یک از این مصوبات رابه اجرا درنیاموردند والا بسیاری از مشکلات کنونی اساسا پیش نمی‌آمد.

وی در ادامه‌ی سخنان خود با اشاره به تشکیل کمیته‌ی دوّم که در ارتباط با این پرونده تشکیل و اعضاء آن با ابلاغ کتبی رؤسای محترم قوه مجریّه و قضاییه کار خود را شروع کردند گفت: این کمیته که مسئول بازخوانی پرونده بود به مدت 45 روز پرونده‌ها را در اختیار داشت و نهایتا براساس گزارش این گروه که از نظر ما {!؟} بحث‌های فراوانی دارد که در جای خود می‌بایست مطرح شود، رسیدگی به این پرونده از مورخ 16/11/78 به گروه جدید قضایی و اطلاعاتی که توسط رؤسای قوای قضاییه و مجریه انتخاب شدند واگذار گردید.

... "نیازی" با یادآوری تشکیل کمیته‌ی سوّم در خصوص پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای گفت: این کمیته که با مشارکت رییس جمهور تشکیل و نماینده رییس جمهور در آن نقش فعال دارد در حال حاضر مسئولیت رسیدگی به این پرونده را برعهده دارد و حدود هفت ماه از فعالیت آن می‌گذرد و زیر نظر مستقیم رییس جمهور محترم و آیت الله "شاهرودی" رییس محترم قوه‌ی قضاییه قرار دارد.

ایشان اظهار داشتند: جای تعجب است که برخی درصدد هستند نقش چشمگیر رییس جمهور و کمیته‌های منتخب ایشان را در این پرونده بدون توجه به واقعیات و مستندات موجود پوشیده بدارند. رییس سازمان قضایی با انتقاد از برخوردهای دو گانه در این زمینه گفت: اشکال این پرونده آن است که از یک رانت اطلاعاتی برخوردار است والا اگر کسی واقعا تخلف کرده به جای جنجال آفرینی و متهم کردن دیگران بهتر آن است که در مرجع صالح مورد رسیدگی قرار گیرد، ... از آنجایی که اطلاعات پرونده با امنیت ملی {!؟} سروکار دارد، همواره سعی نمودیم نسبت به آن سکوت اتخاذ نماییم و اصولاً بنا به فرافکنی را از جانب هیچ کس صحیح نمی‌دانیم و همه‌ی کسانی که در آن پرونده نقش داشته‌اند می‌بایست نقش خود را بپذیرند و اگر

بنا هست واقعیت‌های پرونده بازگو شود، لازم است همه جانبه و کامل بیان شود.

در پی مطالب آقای "نیازی"، آقای "علی ربیعی" بعنوان مشاور امور اجتماعی رییس جمهوری و به گفته‌ی خودش نزدیکترین فرد به رییس جمهور سخنانی در این باره گفت: من با رعایت محدودیت‌های فردی به سؤالات شما پاسخ می‌دهم و نمی‌توانم مانند افرادی که احساس مسئولیت نمی‌کنند حرف بزنم. اگر قرار بود من از رانت اطلاعاتی استفاده کنم حرف‌های زیادی برای گفتن داشتم.

وی با انتقاد از کسانی که غیر مسئولانه و گاهی مسئولانه درباره‌ی قتل‌ها، نادرست سخن می‌گویند، گفت: اگر قرار باشد خلاف واقعیت گفتن‌ها ادامه یابد، واقعیت‌هایی را منتشر می‌کنم. اگر چه امروز به دلیل مصالح نظام {؟!} آنها را کتمان کرده‌ام.

"علی ربیعی" مشاور رییس جمهور دیروز پس از مدت‌ها در یک کنفرانس مطبوعاتی با چنین جملاتی مشخص ساخت که استراتژی "پاسخگویی محدود" را در پیش گرفته است.

وی در مورد آمران قتل‌های زنجیره‌ای به یک تحلیل اکتفا کرد و گفت:

"این قتل‌ها می‌تواند سه عامل داشته باشد، نگاه آجدانی به مقوله‌ی فرهنگ،

مدیریت‌های ناکارآ و عدم نظارت بعلاوه‌ی مدیریت‌های ماجراجو و سوّم نقش

هدایتگرانی که هدفشان برهم زدن نظام سیاسی است" او دو مورد اوّل را یک واقعیت و

عامل سوّم را "یک احتمال" نامید که ممکن است به عوامل خارجی ارتباط داشته باشد

اما "ربیعی" دیروز در مقابل سؤالات صریح فراوانی قرار داشت که همه‌ی آنها از چند

و چون پرونده قتل‌ها و اظهارات اخیر "نیازی" در مقابله با رییس جمهور می‌پرسیدند.

مشاور اجتماعی "خاتمی" در این مورد، صریحا گفت: اینکه رییس جمهور

فرموده‌اند که تنها یک کمیته زیر نظر ایشان بوده است، کاملاً صحیح است. وی تأکید کرد: من به عنوان مشاور رییس جمهوری، از روز اوّل همراه با "خاتمی" در کنار این پرونده بودم. مطالبم را روز به روز یادداشت کرده‌ام. اگر مباحث بیشتری مطرح شود، قطعاً آنها را منتشر خواهم کرد. اگر موارد بیشتری خلاف واقعیت گفته شود، من مسایلی را که به خاطر مصالح نظام تاکنون آنها را بیان نکرده‌ام، منتشر خواهم کرد. "ربیع" در مورد کمیته‌ی تحت نظر "خاتمی" گفت: نطفه‌ی این کمیته قبل از آخرین قتل شکل گرفت و از بدو شکل‌گیری جلسات متعدّدی را داشت و در روزهای اوّل هم خودش را علنی نکرد. منتهی آرام آرام، بحث این کمیته در محافل مطبوعاتی مطرح شد و معلوم شد که چنین کمیته‌ای تشکیل شده است. وی افزود: از زمان آغاز به کار کمیته تا مرحله‌ی کشف نزدیک به دو ماه طول کشید. بیان رییس جمهور از آنجا صحیح است که پس از آخرین مراحل کشف، پس از زمان اندکی محدود همان هفت یا هشت روزی که آقای "خاتمی" گفتند کمیته عملاً "منحل شد".

عضو کمیته‌ی تحقیق پرونده‌ی قتل‌ها با اشاره به یادداشت‌های روزانه‌ی خود در دی ماه 77 گفت: طی جلسه‌ای که در منزل آقای "یونسی" وزیر اطلاعات تشکیل شد، محورهای اطلاعاتی انحلال کمیته‌ی تحقیق را مشخص کردیم. کار به جایی رسیده بود که اطلاعاتی بدهیم و کمیته را منحل کنیم.

"ربیع" افزود: در همان اثنا، آقای "نیازی" با من صحبت کردند و گفتند که اگر کمیته اعلام انحلال کند، کار ما با مشکل روبه‌رو می‌شود چرا که، مردم تصوّر می‌کنند که رییس جمهور دیگر پشت این پرونده نیست و با این جوّی که در جامعه هست، ما با مشکل مواجه خواهیم شد و درخواست کرد که انحلال کمیته را اعلام نکنیم.

و تأکید کرد: پس از آن که نظر آقای "نیازی" را به رییس جمهور منتقل کردم، ایشان هم متقاعد شدند که انحلال کمیته اعلام نشود و در نتیجه "انحلال رسمی" کمیته تحقیق اعلام نشد اما در آن کمیته دیگر فعالیت‌ی در مورد پرونده‌ی قتل‌ها نداشتیم.

عضو کمیته‌ی تحقیق پرونده‌ی قتل‌ها، در مورد ادامه‌ی روند رسیدگی به این پرونده و نقش رییس جمهوری در آن گفت: ما هیچ فردی را برای فعالیت در کمیته‌ی بازجویی به آقای "نیازی" معرفی نکردیم. صرفاً پس از اینکه ایشان افرادی را برای همکاری با خود انتخاب کرد، یکی از افراد را به رییس جمهور معرفی کردند که مورد تأیید آقای "خاتمی" قرار گرفت. اما من تأکید می‌کنم که بعنوان نزدیکترین فرد به رییس جمهوری، نه هیچگاه کسی را معرفی کرده‌ام، نه یک خط از این پرونده را خوانده‌ام، نه حتی می‌دانم که تا همین الان متهمان در کدام بازداشتگاه زندانی بوده‌اند.

"ربیع" تصریح کرد: حتی اسامی برخی از اعضای تیم بازجویی را ما اخیراً متوجه شده‌ایم. مثلاً "یک فرد از یک سازمانی به این پرونده پیوسته بود. در مورد پیوستن افراد به این گروه هم، ما هیچگونه اطلاعی نداشتیم. وی افزود: از این مرحله به بعد، دادستان وقت نظامی تهران ("نیازی") به شکل شفاهی به رییس جمهور گزارش میداد. در مرداد 78 با نظر رییس جمهور، اولین گزارش کتبی به استحضار مقام معظم رهبری و رؤسای قوای مجریه و قضاییه رسید.

مشاور اجتماعی رییس جمهور تأکید کرد: در واقع، پس از مطالعه‌ی این گزارش و سایر اطلاعاتی که در مورد روند پیگیری پرونده وجود داشت، ابهاماتی برای رییس جمهور در مورد نحوه‌ی پیگیری پرونده بوجود آمد. ضمن اینکه "یونسی" وزیر اطلاعات هم تذکراتی را در مورد روند پیگیری در جلسات مختلف ارائه داد.

"ربیع" افزود: رییس جمهور مراتب نگرانی خود را به اطلاع مقام معظم رهبری رساندند و از ایشان خواستند که چند نفر به بازجویان اضافه شوند. این امر با موافقت رهبری روبه‌رو شد و قرار شد تا چند نفر به بازجوها اضافه شوند. تا این نگرانی‌ها از بین برود وی گفت: دلیل افزایش چند نفر به تیم بازجویی آن بود که اگر این افراد، حرف تیم قبلی را تأیید کردند، امری مثبت است، و اگر تأیید نکردند، نظام زمان را از دست ندهد.

عضو کمیته‌ی تحقیق پرونده قتل‌ها تأکید کرد: این افراد که از آنها به عنوان گروه دوّم نام برده می‌شود، اساساً وظیفه‌ی بازجویی نداشت، بلکه فقط وظیفه داشت تا روشهای به کار برده شده و چند مورد شاخصی که گروه بازجویی اوّل را مطرح کرده بود، نظیر بمب‌گذاری در مشهد و ترور چند شخصیت را "مطالعه‌ی موردی" کند و صحّت و سقم آن را مشخص سازند.

وی افزود: از آنجا که رفتن افراد جدید منوط به تأمین نظر گروه اوّل بازجویی شده بود، مکانیزم بسیار پیچیده‌ای طی شد تا افرادی به بازجوها اضافه شوند.

"ربیع‌ی" توضیح داد: در اینجا وزارت اطلاعات به عنوان مسئول اطلاعاتی کشور معتقد بود که طبیعتاً باید چنین پرونده‌هایی را پیگیری کند. اما چون متهمان از خود وزارت بودند، پرونده دچار ابهام شده بود و رییس جمهور برای آنکه این مسأله را میان دستگاه اطلاعاتی و قوه‌ی قضاییه و پیگیری یک موضوع اطلاعاتی - قضایی را هماهنگ کند، "بناچار" جلسات هماهنگی می‌گذاشت.

وی تأکید کرد: رییس جمهور تنها می‌خواست تا پیگیری پرونده را تسهیل کند. توافق وزارت اطلاعات و دستگاه قضایی، وقت زیادی را از رییس جمهور گرفت و بر اثر این توافق چهارتن از پرسنل وزارت اطلاعات مسئول بازخوانی پرونده و بررسی روش عملکرد تیم اوّل بازجویی شدند.

مشاور اجتماعی رییس جمهوری افزود: نتیجه‌ی فعالیت گروه بازخوانی پرونده که در سه نسخه تقدیم رهبری، رییس جمهوری و رییس قوه قضاییه شد، این بود که از نظر این گروه، روشهای بکار گرفته شده در بازجویی، روشهای درستی نبوده است. آنان همچنین "انحراف در بازجویی" را اعلام کردند و گفتند که این مسایل از مسیر کشف قتل دور شده است و به مسیر دیگری افتاده.

سوّمین مسأله آن بود که به دنبال مطالعات موردی اعلام شد که موارد ادّعایی نظیر بمب‌گذاری فلکه‌ی آب مشهد و ترور و قتل برخی افراد نمی‌تواند کار این گروه باشد.

"ربیعی" تأکید کرد: پس از این گزارش، کار گروه بازخوانی تمام شد و این گروه دیگر فعالیتی نداشت نظام هم به این نتیجه رسید که روند پیگیری پرونده مسیر درستی را طی نکرده است.

عضو کمیته‌ی تحقیق پرونده‌ی قتل‌ها تصریح کرد، اگر پیگیری رییس جمهوری نبود، قطعاً نه کشف "اولیّه‌ای" وجود داشت و نه خبری از "بازخوانی" بود. این هم به لحاظ این بود که رییس جمهور، در واقع به دنبال تسهیل در رسیدگی به پرونده و نیز حرکت آن در مسیر درست بود اما این به آن معنی نیست که رییس جمهور مسئول پرونده بوده است. وی سپس به پخش فیلم اعترافات متهمان قتل‌های زنجیره‌ای در مجلس پنجم اشاره کرد و گفت از آنجا که نظر گروه بازخوانی این بود که "پرونده دچار انحراف شده است" گروهی مشخص شد تا این فیلم را ببینند و نظر دهند. همان کسانی که آن روزها در روزنامه‌هایشان بنده و چند نفر دیگر را متهم کردند که از پخش این فیلم جلوگیری کرده‌ایم، اما امروز از سمت دیگری مدعی شده‌اند. البته بنا به نظر ما و تأیید رییس جمهوری از پخش این فیلم در صدا و سیما جلوگیری شد اما در مجلس و برخی مراکز به شکل غیررسمی پخش شد.

"ربیعی" با اشاره به "تشکیک جدی سران نظام نسبت به عملکرد گروه اول بازجویی" افزود: به همین دلیل، قضیه به جلسه‌ی سران سه قوه کشیده شد و در اسفند 78 موضوع در آن جلسه مطرح شد. در این جلسه مقرر شد که قاضی را شخص رییس قوه‌ی قضاییه مشخص کند و یک مسئول اطلاعاتی از سوی وزارت اطلاعات معرفی شود.

وی در مورد انتخاب مسئول اطلاعاتی پرونده گفت: پس از صحبت‌های وزیر اطلاعات با رییس جمهوری، از میان افراد متعدّد، یکی از معاونین سابق وزارت اطلاعات که عضو کمیته سه نفره تحقیق هم بود، در کنار قاضی مشغول به کار شد. همه‌ی تحقیقات اطلاعاتی هم طبق قانون و اجازه‌ی قاضی پرونده، انجام گرفت.

مشاور اجتماعی رییس جمهور افزود: در این مرحله، طبق تصمیم قاضی پرونده متهمانی که "جرمشان، قتل نبود" و به جرم‌های فرعی دستگیر شده بودند، عمدتاً آزاد شدند و افرادی که جرمشان "مختص قتل" بود، بازداشت ماندند.

"ربیعی" با اشاره به مصاحبه‌ی تلفنی خود با "سرمدی" که به گفته‌ی او، شنبه شب انجام شده است، خبر داد: حدود دو ماه است که مسئول اطلاعاتی، "سرمدی" هم در این پرونده نقشی ندارد و پرونده کاملاً در اختیار قوه قضاییه است.

وی تأکید کرد: کسانی که مدعی‌اند رسیدگی به این پرونده باید مختص قوه قضاییه باشد، امروز این فرصت برای دستگاه قضایی هست که به کار خود ادامه دهد، محاکمه کند، دادگاه برگزار کند. این دیگر وابسته به تشخیص رییس قوه قضاییه و قاضی پرونده است. می‌توانند برگزاری دادگاه را به تعویق بیندازند و هر کسی را که خواستند بازداشت کنند و در این زمینه، هیچ منعی وجود ندارد.

وی تأکید کرد: اتهام جاسوسی در این پرونده وجود ندارد و پرونده با کیفرخواست قاضی جدید به دادگاه می‌رود.

"ربیعی" در مورد کمیته‌ی سیاست‌گذاری و تبلیغات پرونده‌ی قتل‌ها که گفته می‌شود زیر نظر او فعالیت داشته است، گفت: تشکیل این کمیته را تأیید می‌کنم، بعد از انحلال کمیته‌ی تحقیق اولیه، قرار است کمیته‌ی سیاست‌گذاری با حضور من، وزیر اطلاعات، آقایان "نیازی" و یک نفر دیگر از وزارت اطلاعات تشکیل شود. اما در همان جلسه‌ی کمیته‌ی سیاست‌گذاری، مسئولان قضایی رسماً اعلام کردند که اگر این کمیته دخالت کند، ما خودمان را کنار می‌کشیم و بدین ترتیب، کمیته‌ی سیاست‌گذاری عملاً در آن مرحله تعطیل شد.

وی تصریح کرد: ما از تلاش‌ها و اقدامات شجاعانه‌ی آقای "نیازی" متشکریم اما این مسأله در حافظه‌ی تاریخی ملت می‌ماند و من به ایشان می‌گویم که مسئول پرونده "خاتمی" نیست.

"ربیعی" تأکید کرد: "خاتمی" هیچ مسئولیتی در این پرونده نداشته، او حتی

قدرت تعیین بازجو نداشته، از افراد بازجو اطلاعی نداشته، نتایج بازجویی‌ها را بررسی نمی‌کرده و دستور بازداشت افراد را نمی‌داده است. مسئول پرونده کسی است که چنین قدرت و اختیاراتی را دارا می‌باشد.

وی در مورد شکایت متهمان پرونده از نحوه‌ی بازجویی گفت: در بازجویی افراد، روش‌های درستی به کار گرفته نشده، من معتقدم که نظام باید فرصتی برای این افراد قایل شود تا آنان بتوانند طرح شکایت کنند. آنان به عنوان یک شهروند ایرانی حق دارند که به هرداد گاه صالحه‌ای شکایت کنند و به پرونده‌شان رسیدگی شود و حرف آخر را هم محکمه باید بزند. "ربیعی" تصریح کرد: در این پرونده "ضعیف کشی" نباید صورت بگیرد و جامعه نباید احساس ضعیف کشی کند.

عضو کمیته‌ی تحقیق پرونده قتل‌ها درمورد میزان اختیارات رییس جمهور در کمیته‌ی اوّل گفت: کمیته‌ی تحقیق اوّل را رییس جمهوری با تأیید مقام معظم رهبری تشکیل دادند و سؤال من این است، چرا کسانی که در صورت نقد مقام معظم رهبری هزار تا جیغ می‌کشند، تشکیل این کمیته را غیرقانونی می‌دانند؟

وی افزود: اصولاً "تشکیل کمیته‌ی تحقیق از وظایف رییس جمهوری بوده است و او حق دارد برای پیشگیری از جرم، کمیته‌ای تشکیل دهد و این جزو وظایف وزارت اطلاعات، وزارت کشور، شورای امنیت و شورای عالی امنیت ملی است که همگی زیر نظر "خاتمی" فعالیت می‌کنند

#همبستگی - یکشنبه 4/3/82:

معاون اسبق وزارت اطلاعات:

قتل‌های زنجیره‌ای یک فاجعه است ولی دیگر تمام شده است.

معاون اسبق وزارت اطلاعات گفت: بدترین و گسترده‌ترین تصفیه مدیران بعد از دوّم خرداد 76 رخ داد.

به گزارش ایسنا "پورمحمدی"، معاون اسبق وزارت اطلاعات که در جمع

دانشجویان دانشگاه یزد سخن می گفت، با بیان این مطلب، استفاده از جوانان را در تصمیم گیری‌ها، سرنوشت‌ساز ذکر کرد و افزود: قدرت تصمیم‌گیری چون امروز به مراتب از جوان 20 سال پیش بیشتر است، چرا که در اوّل انقلاب جوانان ما تجربه کافی نداشتند و فضا و امکانات برایشان مهیا نبود ولی تا این حد پیشرفت داشتند و مطمئناً جوان امروزی خیلی بیشتر می‌تواند پیشرفت کند.

وی در بخش دیگری از سخنانش به ارایه لوایح دو گانه از طرف رییس جمهوری اشاره کرد و افزود: من حس نمی‌کنم که کارهای ما با نبود این اختیارات مختل شده باشد، مگر طی این سالها که اختیارات نبود، کارهای مملکت مختل بوده است؟

معاون اسبق وزارت اطلاعات در پاسخ به سؤال مبنی بر ابهامات از قضیه قتل‌های زنجیره‌ای اظهار داشت: از این قضیه چهار - پنج سال گذشته و ما هنوز می‌خواهیم در مورد آن بحث کنیم؟ من نمی‌خواهم با بحث کردن در مورد آن در زمین دیگران بازی کنم و وارد این توطئه شوم.

وی افزود: در اینکه این قضیه یک فاجعه و جنایت بود، بحثی نیست اما چه کسی پاسخ می‌دهد که چرا میلیون‌ها ساعت از عمر نسل امروز را صرف این حادثه و حوادث مشابه کردیم؟

"پورمحمدی" افزود: ما دیگر نمی‌خواهیم انسانها را به تباهی وقتشان دعوت کنیم، بدتر از این فاجعه در دنیا اتفاق می‌افتد و برایش زمان تعیین می‌کنند و زمانی که پس از دو سه ماه که پرونده بسته شد دیگر کسی پیرامون آن حرفی نمی‌زند، قتل‌های زنجیره‌ای یک فاجعه است ولی دیگر تمام شده است.

"پورمحمدی" تصریح کرد: البته حق می‌دهم که این سؤال مطرح است چون ابهام وجود دارد و ما آن ابهام‌ها را حل نکردیم.

روزنامه‌ی ایران - 23/9/1383 :

...به گفته‌ی دکتر "حسین مهرپور" رئیس هیأت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون

اساسی، "دستاورد 7ساله‌ی این هیأت شش جلد قطور و هزار و پانصد صفحه گزارش از مکاتبات این هیأت با رئیس جمهور و دستگاه‌های حکومتی است." ... "مهرپور" می‌گوید: "تنها کاری که رئیس جمهور در حال حاضر می‌تواند انجام دهد، اعلام و تذکر است و هیچ ابزار دیگری در دست نیست." {؟!}

جناب آقای "خاتمی" !

این مطلب که دیگر اظهر من الشمس است و اگر همه‌ی بهانه‌های شما درباره‌ی فقدان سازوکار عملی قانونی صحیح باشد؛ باز هم به نظر می‌آید شما حتی در استفاده از این به اصطلاح تنها ابزار خود یعنی اعلام و تذکر نیز حداقل خائفید. چرا که اگر مردم کشور، واقعیتها را آنگونه که هست بدانند دیگر به نام دارا بودن رأیشان نمی‌شود به تمنیات خود، قبیله، عشیره و باند خطرناک و جانی تحت لوای خود رسید!

از شما بعنوان طراح و صاحب شعارهای زیبا بر لفظی همچون "پاسخگویی مقتدر"، "برخورد با انحرافها"، "سالم و صادق باقی ماندن" و امثال آن پیرامون عملکردهای همین مجموعه بویژه نزدیکان صمیمی شما در میان آنان توضیحاتی را مطالبه دارم. امیدوارم این مطالبه نیز در مسیر تحولات ملی و جهانی در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی تعریف گردد.

نشریه‌ی نامه - آذر 1382 :

... ماشین ترور به راه می‌افتد:

"پیروز دوانی" - شهریور 1377 :

"مجید شریف" - 28آبان 1377 :

1 آذر 1377 : - "داریوش فروهر" - "پروانه اسکندری"

"محمد مختاری" - آذر 1377 :

"محمد جواد پوینده" - آذر 1377:

این ماشین قبل از "نیز قربانیانی بسیاری گرفته بود: "ابراهیم زال زاده"، "محمد برازنده"، "کاظم سامی" و...

#روزنامه‌ی کیهان - 24/9/1377:

رهبر انقلاب در دیدار روز گذشته‌ی روحانیان و مبلغان با ایشان ... تأکید کردند: ... این قتل‌هایی که در کشور انجام می‌گیرد - که البته بار اول هم نیست؛ این بار آن را تشدید کرده‌اند - کارهایی که برخلاف احساس امنیت ملی است. یک ملت در داخل خانه‌ی خود باید احساس امنیت کند. نظام اسلامی، نظامی مقتدر است. دشمن برای اینکه این اقتدار را بشکند، می‌خواهد عجز این نظام و عجز دولت و عجز مسئولان امنیتی و قضایی را تلقین کند چه کار می‌کند؟ از یک طرف با واسطه یا بی‌واسطه، جنایت را مرتکب می‌شود؛ از یک طرف هم انگشت اتهام را به خود نظام متوجه می‌کند! یعنی به خیال خود با یک تیر دو نشانه بزند!

تبلیغات این روزهای رادیو بیگانه را نگاه کنید؛ دنیا را از جنجال پر کرده‌اند. البته آن روزی که منافقین - که آلت دست‌های آشکار خودشان بودند - جنایت می‌کردند و جنایت را برعهده می‌گرفتند، هیچ حرفی نبود؛ لیکن امروز که اینها هم از همان جنایت‌هاست، رادیوهای بیگانه جنجال راه انداخته‌اند!

کشتن شهروندان، جنایت نسبت به اشخاص - آن شخص هر که باشد - از غیرطریقی که خود دستگاهها بر حسب حکم قانون و با اقتداری که دارند، باید انجام بدهند، عملی برخلاف امنیت است. بنده از دستگاههای دولتی خواستم، باز هم الان می‌خواهم - هم دستگاههای دولتی مثل وزارت کشور و وزارت اطلاعات، هم دستگاه قضایی - که به طور جدی این قتل‌های چندگانه‌ی را که در طول تقریباً یک ماه اخیر اتفاق افتاده است، دنبال کنند. مطمئناً اگر تحقیق و دنبال کنند، سرنخها را به دست خواهند آورد.

بدون شك، مستقیم و یا غیرمستقیم، دست دشمن در کار است. دشمن است که می‌خواهد در کشور امنیت نباشد. دشمن است که می‌خواهد به این بهانه فضای ناامن درست کند. از آن طرف جنایت سازماندهی می‌شود، از آن طرف هم بوقهای تبلیغاتی آن را چند برابر بزرگتر از آنچه که هست، جلوه می‌دهند و قلمهای مزدور هم از آنها تبعیت می‌کنند!

جرم قلمهای مزدور هم کمتر از آن رادیوهای بیگانه نیست. چون نتیجه می‌گیرند که در کشور امنیت نیست. این هم متمم کارهای دشمن است...

روزنامه‌ی کیهان - 13/5/1378 :

ذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد :

الف) این سازمان {قضایی نیروهای مسلح} تلاش دارد تا حد امکان اطلاعات مربوط به پرونده را در فرصتهای مناسب به استحضار عموم برساند، لیکن طرح برخی جزئیات و ارائه‌ی بخشهایی از مطالب و اطلاعات موجود در پرونده به دو دلیل امکان‌پذیر نیست: اول آنکه تحقیقات دادسرا تمام نشده است و طرح برخی مسائل به ادامه‌ی تحقیقات لطمه وارد می‌آورد و دوم اینکه با توجه به ابعاد مختلف پرونده، بخشی از اطلاعات آن به مسائل امنیتی و مصالح کشور ارتباط پیدا کرده است که طرح آن موجب خدشه به امنیت کشور {؟!} خواهد شد. لذا شرعا و قانونا مجاز به افشای آن نخواهیم بود و مسلما توقع و انتظار مردم فهیم ایران نیز افشای اطلاعاتی که دشمن بتواند از آن در جهت ضربه زدن به امنیت ملی کشور بهره‌برداری کند، بر ملا گردد نمی‌باشد.

ضمنا در مورد مطالبی که تاکنون اعلام شده است مستندات قانونی وجود دارد {؟!} که ان‌شاءالله در زمان مقتضی به اطلاع مردم بزرگوار ایران خواهد رسید...

روزنامه‌ی خرداد - 17/4/1378 :

"محمد نیازی" دیروز در مراسم بهره‌برداری از ساختمان سازمان قضایی نیروهای مسلح استان یزد، افزود: "عاملان قتل‌های اخیر با نام دین و حکومت اسلامی، چنان ضربه‌ای به اسلام زدند که هیچ منافقی نمی‌زد."

وی ادامه داد: این عده دست به کارهایی زدند که خیلی‌ها را دچار تردید کرد و هم اکنون نیز این تردید وجود دارد.

"نیازی" افزود: اوایل تصور می‌شد که چند حزب الهی و انقلابی تعداد ضد حزب الهی و انقلابی را کشته‌اند. ولی این طرحی بود که نظام را با بحران جدی مواجه ساخت. وی گفت: "اگر تیزهوشی و تلاش نیروهای مخلص اطلاعات در کشف این طرح نبود، معلوم نبود الان چه بلایی بر سر این مملکت آمده بود." وی افزود: "طرح آنها این بود که میان سران نظام، رهبری و ریاست جمهوری اختلاف ایجاد کنند."

رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح گفت: "عاملان این قتل‌ها به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی و ضد انقلاب، دست به اعمال ننگین زدند."

وی افزود: "اینها نمونه‌ای از خطرهایی است که کشور ما را تهدید می‌کند و در این میان وظیفه‌ی ما است که چهره‌ی نفاق و کسانی که شعارهای قشنگ می‌دهند ولی باطن آنها مملو از کینه است را بشناسیم."

وی گفت: "نیروهای اطلاعاتی و سربازان گمنام" امام زمان" (عج) به علت ملاحظه‌ی مسائل امنیتی از گفتن همه‌ی مطالب معذورند و الا می‌شد به نقش مثبت آنها در مبارزه با دشمنان قسم خورده پی برد. ..."

وی افزود: "امروز از روزهایی است که شدیدترین شب‌ها و تردیدها در حال ایجاد شدن است."

وی گفت: "در این میان کسانی هم خالصانه نمی‌گویند من مخالف اسلام و نظام

هستم بلکه به ظاهر از قرآن دفاع می کند و به نام خدا به جنگ خدا می آید." رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح افزود: "اینان به اسم دفاع از کشور، مصالح نظام را زیر پا می گذارند و در این میان وظیفه‌ی ما است گول ظاهر کسانی را نخوریم که برای ایجاد شبهه و تردید دست به این اعمال می زنند... منافق کسی نیست که بر علیه ما {!؟} جنگ رسمی اعلام کند بلکه امروز منافق در لباسهای دیگری ظاهر می شود و مناسب با مقتضیات زمان و شرایط موجود حرکت می کند."

ریاست محترم جمهور !

اگر آقای "نیازی" افکار عمومی جامعه را گل اندیش فرض نکرده باشد؛ چنین گل واژه‌هایی بر زبان جاری نمی ساخت. اگر عاملان قتلها به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی، دست به اعمال ننگین زده‌اند پس چرا نیروهای اطلاعاتی از گفتن همه‌ی مطالب به علت "ملاحظه‌ی مسائل امنیتی" معذورند. مگر دست زدن به اعمال ننگین! دارای طبقه‌بندی است.

آیا ایشان هم به دلیل "ملاحظه‌ی مسائل امنیتی" دست به آن همه اعمال ننگین درباره‌ی متهمین که قلم از بیان آن بر خود شرم می کند، زده‌اند؟ باید بر مردمی که سازمان قضایی نیروهای مسلح‌اش و امروزه سازمان بازرسی کل قوه‌ی قضائیه‌اش در اختیار و تحت ولایت چنین آی کیوهای بالاست چنانکه گویا در دو پاراگراف آخر خود را توصیف می کند، زارزار گریست!

حضرت مستطاب !

شما تا پایان آذر ماه 1378 یعنی قریب به یکسال تمام که کلیه‌ی فجایع تعزیر و شکنجه و تعدی به متهمین مربوط و نامربوط در آن زمان اتفاق افتاد مسئول پرونده بوده و با صراحت و سربلندی! آن را اعلام می نمودید:

روزنامه‌ی همشهری 6/5/1378:

"سید محمد خاتمی" ... گفت: به عنوان نمونه عرض کنم که آن جریان خطرناک و

منحرف که در درون وزارت اطلاعات کشف شد و رئیس جمهوری تصمیم گرفت تا قاطعانه با آن برخورد کند، بیشترین تأکید از سوی مقام رهبری بود که فرمودند قضیه تا آخر پیگیری شود. که اگر این حمایتها نبود، امروز با مصیبت‌هایی مواجه می‌شدیم... امروز هم برخورد با آن قضیه از مهمترین اولویتهای دولت است و به امید خداوند و با تأییدات رهبر معظم انقلاب و حمایت شما مردم تا پیدا کردن آخرین ریشه‌های فساد و قطع کردن آن پیش خواهیم رفت... این فساد توسط خود وزارت غیور اطلاعات کشف شد و با همکاری قوه قضائیه تا حصول نتیجه پیگیری خواهد شد.

رئیس شورای عالی امنیت ملی اظهار داشت: از پیش می‌دانستم که کشف این جریان تاوان سنگینی دارد و بنده منتظر بحران آفرینی‌ها بوده و هستم. اما با خدای خود و شما ملت پیمان می‌بندم تا کشف و دفع آن عامل فساد پیش خواهیم رفت... آن کشف آنقدر بزرگ بود که به دادن این تاوانها می‌ارزید...

روزنامه‌ی اخبار اقتصاد - 25/9/1378 :

"سید محمد خاتمی" رئیس جمهوری دیروز پس از تقدیم لایحه‌ی بودجه‌ی سال آینده‌ی کشور به مجلس، در جمع خبرنگاران در خصوص پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای گفت: "پرونده‌ی بسیار سنگین و پیچیده‌ای است. امیدواریم که هر چه زودتر نتیجه‌ی مطلوبی که مردم را راضی کند، به دست آید."

به گزارش ایرنا، وی در پاسخ به این پرسش که "گفته می‌شود شما در جریان پرونده‌ی قتل‌ها نیستید؟" تصریح کرد: "خیر. من در جریان هستم." "خاتمی" گفت:

"جریان پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای مسئله‌ی مهمی است و در اختیار سازمان قضایی نیروهای مسلح است. دوستانی که آنجا هستند، افراد درستی هستند و همه تلاش می‌کنند."

جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای - گزارش بازجویان دور اول (مالیخولائی‌ها!) :

... با توجه به آخرین اظهار نظر جناب آقای "خاتمی" در خصوص بی‌اطلاع بودن

ایشان از روند پیگیری‌ها در پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای که آن نیز به سعایت بعضی بدخواهان صورت گرفته بود مقام معظم رهبری پیگیری پرونده را به رؤسای محترم قوه‌ی اجرائیه و قضائیه سپردند که این دو بزرگوار با مدیریت مستقیم، مسئولیت بیشتری نسبت به قبل پذیرند. با ارسال گزارش خدمت ریاست محترم جمهوری، توقع این بود که حداقل در اولین فرصت، کارشناسان پرونده {جنایتکاران کثیفی مثل "مهدی قوام هنر"، "علی اکبر باوند"، "جواد عباسی کنگوری" و "احمد شیخها"} فراخوانی شوند و مشکلات اجرایی آنها در تعمق بخشیدن به محتوای پیگیری‌های اطلاعاتی مرتفع شود. پاسخ کتبی ریاست محترم جمهوری که گزارش را زیر سؤال برده بود، مانند پتکی بر سر کارشناسان پرونده وارد شد. در این گزارش به صرف خوش سابقه معرفی شدن "مهدی ریاحی" به عنوان یک نیروی عملیاتی که طبیعی است تعدادی سلاح نیز با خود داشته باشد، همه‌ی مستندات {!؟} با کم لطفی به فراموشی سپرده شد. با تحقیق بیشتر مشخص شد "خسرو قنبری تهرانی" مشاور ریاست جمهوری که از عوامل اولیه‌ی وارد کردن "مهدی ریاحی" به دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری بوده است، چنین نظریاتی را به قلم آقای "خاتمی" جاری کرده است!

این فشارها به همراه فشاری که از ناحیه‌ی "علی ربیعی" و "پورنجاتی" و "امین‌زاده" بعد از مخالفت با پخش فیلم اعترافات {!} متهمین به آقای "خاتمی" وارد شد در یک جمله توسط ایشان جمع‌بندی شد که پرونده به انحراف رفته است! متأسفانه این بیان شیطنت آمیز با مکر عناصر مرموز و مشکوک از زبان آقای "خاتمی" که با تمام تلاش قول ریشه‌یابی فتنه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای را داده بود جاری شد!

این نگاه بدبینانه و انعکاس آن خدمت مقام معظم رهبری منجر به تشکیل جلسه‌ی دیگری در حضور ایشان با شرکت سران قوا، ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح و وزیر اطلاعات گردید. در این جلسه که در تاریخ 1/9/78 برگزار شد، مجدداً مقام معظم رهبری با تأیید اصل کیس درخواست ریاست جمهوری

مبنی بر تعیین هیئت جدیدی جهت بازخوانی پرونده را پذیرفتند... پس از چند روز، ازلیست 10 نفره‌ی تهیه شده توسط "علی یونسی" 2 نفر به نام‌های مستعار "صابر تهرانی" (با نام اصلی "جودمردی") و "میثم" (با نام اصلی "محمد تبریزی آقایی") همانگونه که مستنداً اشاره کردم هر دو از حضرتعالی جناب "خاتمی" نشان لیاقت و شجاعت!!! دریافت کرده اند! معرفتی و نفر بعدی نیز توسط ریاست محترم جمهوری به نام "جواد موسوی" با نام اصلی "جواد نگارنده" تعیین گردیدند... این سه نفر پس از ملاقات با رؤسای دو قوه به محل نگهداری متهمین آمده، خواندن پرونده‌ها و بازیابی فیلمهای مخفی بازجویی را از رمضان سال 1378 به مدت 45 روز آغاز نمودند... فضای مسمومی ایجاد شد که... تردد کارشناسان اولیه‌ی پرونده به وزارت اطلاعات... "یونسی" (وزیر اطلاعات)... به حفاظت دستور ممنوع‌الورود اعلام کردن کارت تردد کارشناسان اولیه‌ی پرونده به وزارت را صادر کرد...

نشریه‌ی نامه - آذر 1382 :

{ "پرستو فروهر" : } من در رابطه با اهداف {قتل‌های سال 77} معتقدم اصلاً "قصه‌ی تضعیف به اصطلاح دولت "خاتمی" نبود. بلکه در عمل شاهد آن بودیم که دولت "خاتمی" را تحکیم کرد... من اعتقادم بر این است که اهداف قتلها در رابطه با تضعیف دولت "خاتمی" نبود. امروزه شاهد هستیم که تشکیل کانون اطلاعات موازی دقیقاً به علت پیگیری خونخواهی عزیزان ما بود.

دادنامه‌ی 437-5/11/1379 دارای کلاسه پرونده‌ی 7/45/335/79 :

مرجع رسیدگی : دادگاه نظامی یک تهران؛ شعبه‌ی پنجم به ریاست "محمد رضا عقیقی" و مرجع تعقیب آن دادسرای نظامی تهران می‌باشد .

متن دادنامه‌ی شماره‌ی 437-5/11/1379 شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک :

... هرگونه اقدام مغایر قانون، نتیجه‌ی اخلال در نظم لازم در جامعه را - خواسته یا ناخواسته - در پی دارد و مآلاً "موجب هرج و مرج و تضعیف و وهن نظام کشور

می‌گردد.

2- قتل عمدی نفس محترمه از مصادیق اعلاّی جنایات و خلاف بین قانون و شرع است و از معاصی کبیره تلقی شده و خداوند متعال اولیای دم را سلطان بر استیفای قصاص از قاتل قرار داده و به علاوه کفّاره‌ی جمع نیز بر ذمه‌ی قاتل مستقر می‌گردد. بدیهی است قتل‌های دفاعی (در شرایط تحقّق دفاع مشروع) و قتل‌های کسانی که طبق حکم دادگاه صلاحیتدار قانونی (با رعایت کلیه‌ی حقوق از جمله حقّ داشتن و کیل مدافع و اعمال طرق عادی و فوق‌العاده اعتراض در دیوان عالی کشور و نیز ممنوعیت صدور حکم غیابی در صورتی که موضوع اتهام از حقوق الله باشد.) محکوم به قصاص نفس یا اعدام گردند از قاعده‌ی کلی مزبور مستثنی است.

3- چون جمهوری اسلامی ایران دارای تشکیلات قضایی است و قاضی (حتّی اگر مجتهد مطلق باشد) برای اشتغال به امر قضا باید از جانب رئیس محترم قوه قضائیه به نیابت از سوی ولی معظّم فقیه در پستی از پست‌های قضایی نصب گردد و در چارچوب قوانین قضاوت کند، تنها مقامی که حق دارد حکم به کشتن کسی (که مرتکب جرم موجب قصاص نفس یا اعدام شده باشد) صادر کند، قاضی دادگاه صلاحیتدار است که پس از قطعیت حکم، رسماً به مرحله‌ی اجرا گذاشته می‌شود و جز قاضی صالح در دادگاه صلاحیتدار هیچ مقامی حتّی چنانچه واجد درجه‌ی اجتهاد باشد، نمی‌تواند حکم به قتل بدهد. زیرا بدیهی است که احراز یا عدم احراز شرایط قانونی و شرعی بزه موجب قتل، از امور موضوعی و منوط به تشخیص قضایی و مستلزم لمس ماهیت قضیه و استماع و بررسی مدافعات متّهم با رعایت جمیع شرایط و مقرّرات است و مجتهد و مفتی در مقام فتوی، شأن تشخیص موضوع را ندارد...

نشریه‌ی نامه - آذر 1382 :

گزارش به ملت {به قلم:} "پرستو فروهر"

ارجاع پرونده {ی قتلها} به دادسرای نظامی برخلاف ادعای مسئولان تنها پس از دستور کتبی رئیس قوه قضائیه {یزدی} انجام گرفته بود و هیچ مدرکی دال بر پایه‌های قانونی این ارجاع در پرونده موجود نبود.

بسیاری از صفحه‌های بازجوئیها و دیگر مدارک از پرونده، خارج شده بود. از جمله بازجوئیهای "سعید امامی"؛ یکی از متهمینی که زمانی از سوی دادستان نظامی تهران، متهم اصلی این جنایتها معرفی شده بود. همینطور گزارش بالینی در مورد چگونگی مرگ او نیز ضمیمه پرونده نبود. در اعترافات دیگر متهمان، نقش "سعید امامی" در این جنایتها بسیار مبهم باقی مانده بود، اما هیچ سؤالی که روشن کننده این نقش باشد از سوی بازجویان مطرح نشده است.

متن دادنامه‌ی شماره‌ی 437-5/11/1379 شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک :

... براساس کیفرخواست فاقد شماره‌ی مورخ 28/4/79 صادره از دادسرای نظامی تهران و اصلاحیه‌ی مورخ 22/10/79 آن، متهمان این پرونده و اتهام هر یک بدین شرح است:

- 1- آقای "سید مصطفی کاظمی" فرزند "علی" بازداشت با قرار بازداشت موقت، متهم است به آمریت در قتل آقایان "داریوش فروهر"، "محمدعلی مختاری نیشابوری"، "محمد جعفر پوینده" و خانم "پروانه مجد اسکندری"
- 2- آقای "مهرداد عالیخانی" فرزند "علی اصغر"، بازداشت با قرار بازداشت موقت، متهم است به آمریت در قتل مقتولان فوق‌الذکر.
- 3- آقای "علیرضا روشنی" فرزند "محمدعلی"، بازداشت با قرار بازداشت موقت متهم است به مباشرت در قتل آقایان "محمدعلی مختاری نیشابوری" و "محمد جعفر پوینده"
- 4- آقای "محمود جعفرزاده" فرزند "محمد" بازداشت با قرار بازداشت موقت، متهم است به مباشرت در قتل آقای "داریوش فروهر"

- 5- آقای "علی (مصطفی) محسنی" فرزند "عبّاس"، بازداشت با قرار بازداشت موقت، متهم است به مباشرت در قتل خانم "پروانه مجد اسکندری"
- 6- آقای "حمید رسولی" فرزند "حسین" آزاد با توثیق وثیقه، متهم است به معاونت در قتل آقای "داریوش فروهر" و خانم "پروانه مجد اسکندری"
- 7- آقای "مرتضی حقّانی" فرزند "ابوالقاسم" آزاد با معرفّی کفیل، متهم است به معاونت در قتل آقایان "محمدعلی مختاری نیشابوری" و "محمد جعفر پوینده"
- 8- آقای "محمد عزیزی" فرزند "اسماعیل" آزاد با معرفّی کفیل متهم است به معاونت در قتل آقای "داریوش فروهر" و خانم "پروانه مجد اسکندری"
- 9- آقای "ایرج آموزگار" فرزند "محمد حسین" آزاد با معرفّی کفیل، متهم است به معاونت در قتل آقای "داریوش فروهر" و خانم "پروانه مجد اسکندری" و آقای "محمد جعفر پوینده"
- 10- آقای "ابوالفضل مسلمی" فرزند "عبّاس"، آزاد با معرفّی کفیل، متهم است به معاونت در قتل آقای "داریوش فروهر" و "پروانه مجد اسکندری"
- 11- آقای "محمد حسین اثنی عشر" فرزند "نظرعلی" آزاد با معرفّی کفیل، متهم است به معاونت در قتل آقای "داریوش فروهر"
- 12- آقای "علی صفایی پور" فرزند "نعمت اله"، آزاد با معرفّی کفیل، متهم است به معاونت در قتل خانم "پروانه مجد اسکندری"
- 13- آقای "علیرضا اکبریان" فرزند "احمد"، آزاد با معرفّی کفیل، متهم است به معاونت در قتل آقای "داریوش فروهر" و خانم "پروانه مجد اسکندری"
- 14- آقای "مرتضی فلاح" فرزند "ابراهیم"، آزاد با معرفّی کفیل، متهم است به معاونت در قتل آقای "داریوش فروهر" و خانم "پروانه مجد اسکندری"
- 15- آقای "مصطفی هاشمی"، فرزند "اسماعیل"، آزاد با معرفّی کفیل، متهم است به معاونت در قتل آقای "داریوش فروهر" و خانم "پروانه مجد اسکندری"
- 16- آقای "علی ناظری" فرزند "خیرعلی" آزاد با معرفّی کفیل، متهم است به

معاونت در قتل آقایان "محمد علی مختاری نیشابوری" و "محمد جعفر پوینده"
17- آقای "اصغر سیاح" فرزند "موسی"، آزاد با معرفی کفیل متهم است به معاونت
در قتل آقای "داریوش فروهر" و خانم "پروانه مجد اسکندری" و آقای "محمد جعفر
پوینده"

و سرانجام

18- آقای "خسرو براتی" فرزند "لطف الله" آزاد با معرفی کفیل، متهم است به
معاونت در قتل آقایان "داریوش فروهر"، "محمد علی مختاری نیشابوری"، "محمد جعفر
پوینده" و خانم "پروانه مجد اسکندری"

متن دادنامه‌ی شماره‌ی 437-5/11/1379 شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک :
متهم ردیف 6 {"حمید رسولی"} در برگ 1776 اقرار دارد: "بنده به متهم
ردیف 8 {"محمد عزیزی"} دستور دادم که در این عملیات حذف
تحت امر آقای "موسوی" عمل کند... دخالت خود را در قضیه‌ی قتل "فروهر" و
همسرش یعنی در حد صدور دستور به مسئول اداره‌ی عملیات تحت امر خود برای اجرای
دستورات آقای "موسوی" با اعتقاد به این که دستور آقای "دری" هم پشت سر او است...
قبول دارم و انکار نمی‌کنم... بعد از حذف "فروهر" و همسرش فردا صبح آن روز متهم
ردیف 8 در محل کار شفاها به من گزارش داد که دیشب "فروهر" و زنش را زدیم و با
کارد زدیم" و نیز در مقام آخرین دفاع باز اعتراف کرده: "به رئیس اداره‌ی عملیات
دستور داده‌ام در جریان حذف مقتولان با آقای "موسوی" همکاری کند و هر دستوری
ایشان به آنها می‌دهد اجرا کند." (برگ 1884)

متن دادنامه‌ی شماره‌ی 437-5/11/1379 شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک:

متهم ردیف 8 {"محمد عزیزی"} در برگ 1784 و 1745 نزد این دادگاه اقرار
نموده: "در قضیه‌ی حذف "فروهر" و همسرش من به دستور مدیر کل مافوقم آقای

"رسولی" به آقای "موسوی" وصل شدم... آقای "موسوی" به من گفت برای اینکه دسترسی به من ممکن است مشکل باشد، شما برای اقدام درباره‌ی این حذفها با آقای "صادق مهدوی"، هماهنگ کنید و هر چه ایشان گفت و هر سوژه‌ای که معین کرد حذف کنید... چند روز بعد آقای "صادق" با من تماس گرفت و جای دیگری قرار گذاشتیم (در میدان اختیاریه) و گفت باید "فروهر" حذف شود و اسمی از همسرش نیاورد. بعد از گرفتن آدرس از "صادق" جدا شدیم و رفتیم برای شناسایی آدرس... وقتی به "صادق" گزارش کردم که "فروهر" از منزل کم بیرون می‌آید به نظرم روز شنبه 30/8/77 بود که آقای "صادق" گفت هر طور شده باید وارد منزل "فروهر" شوید و خودش و همسرش را با کارد حذف کنید... بعد از تیم بندی نفرات وارد منزل "فروهر" شده و مبادرت به حذف او و همسرش نمودند... من به سر تیمها دستورات لازم را داده‌ام و در صحنه هم هر چه سر تیم بگوید افراد تیم باید عمل کنند... از نظر کلی دستور مدیر کلّ خودم آقای "حمید رسولی" برای من ملاک بود."

جناب آقای "خاتمی" !

با توجه به اظهار نظر متهم ردیف 8 چرا برای قاضی محترم این سؤال ایجاد نشده که کجای این تیم‌بندی‌ها و عملکرد ضدانسانی با شرح وظایف سازمانی وزارت اطلاعات تطابق دارد؟ طبق چه ضابطه‌ای برخلاف تمام مواد شرعی و عقلی مندرج در قانون تشکیلات وزارت اطلاعات چنین سیکل کثیفی در عمل به اوامر سر تیم‌ها بسته شده بوده است؟ این سیکل چه قربانیان دیگری داشته است و از کجا معلوم در آن سیکل‌ها وزیر یا معاونانش حاضر نباشند با قسم، نقش خود را انکار کنند؟ آیا طبق همین اظهارات مورد تأیید قاضی، استدلال نهایی او در صدور حبس ابد برای آمر باطل نمی‌شود؟ ولو آمران دم دست!؟

متن دادنامه‌ی شماره‌ی 437-5/11/1379 شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک :

متهم ردیف دهم آقای "ابوالفضل مسلمی" به جرم معاونت در قتل آقای "داریوش

فروهر" و خانم" پروانه مجد اسکندری" مستندا به بند 1 و 3 ماده‌ی 43 و بخش دوّم ماده‌ی 47 و صدر ماده‌ی 57 و ذیل ماده‌ی 207 قانون مجازات اسلامی به تحمّل هشت سال حبس تعزیری محکوم است.

متن دادنامه‌ی شماره‌ی 437-5/11/1379 شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک :
متّهم ردیف یازدهم آقای "محمد حسین اثنی عشر" به جرم معاونت در قتل آقای "داریوش فروهر" مستندا به بند 3 ماده‌ی 43 و صدر ماده‌ی 57 و ذیل ماده‌ی 207 قانون مجازات اسلامی به تحمّل هفت سال حبس تعزیری محکوم است.
12- متّهم ردیف دوازدهم آقای "علی صفایی پور" به جرم معاونت در قتل خانم "پروانه مجد اسکندری" مستندا به مواد مذکور در بند 11 بالا به تحمّل هفت سال حبس تعزیری محکوم است.

متن دادنامه‌ی شماره‌ی 437-5/11/1379 شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک:
متّهم ردیف پانزدهم آقای "مصطفی هاشمی" به جرم معاونت در قتل آقای "داریوش فروهر" و خانم "پروانه مجد اسکندری" مستندا به بند 3 ماده‌ی 43 و بخش دوّم ماده‌ی 47 و صدر ماده‌ی 57 و ذیل ماده‌ی 207 قانون مجازات اسلامی به تحمّل هشت سال و نیم حبس تعزیری محکوم است.

متن دادنامه‌ی شماره‌ی 437-5/11/1379 شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک :
متّهم ردیف شانزدهم آقای "علی ناظری" به جرم معاونت در قتل آقایان "محمد علی مختاری نیشابوری" و "محمد جعفر پوینده" مستندا به بند 3 ماده‌ی 43 و بخش دوّم ماده‌ی 47 و صدر ماده‌ی 57 و ذیل ماده‌ی 207 قانون مجازات اسلامی و با رعایت بند 5 ماده‌ی 22 قانون مزبور به لحاظ وضع خاصّ وی به تحمّل دو سال و نیم حبس تعزیری محکوم است .

متن دادنامه‌ی شماره‌ی 437-5/11/1379 شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک :
متهم ردیف هفدهم، آقای "اصغر سیاح" از اتهامات معاونت در قتل آقای "داریوش
فروهر" و خانم "پروانه مجد اسکندری" به لحاظ عدم احراز گناهکاری وی و عدم
کفایت دلیل مقنع وجدان علیه نامبرده مستندا به اصل 37 قانون اساسی تبرئه می‌شود و به
جرم معاونت در قتل آقای "محمد جعفر پوپنده" به استناد بند 3 ماده‌ی 43 و صدر ماده‌ی
57 و ذیل ماده‌ی 207 قانون مجازات اسلامی به تحمل شش سال حبس تعزیری محکوم
است.

اصل سی و هفتم {قانون اساسی ج.ا.ا.}:
اصل، برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود. مگر اینکه جرم او در
دادگاه صالح ثابت گردد.

ماده‌ی 22 {قانون مجازات اسلامی} دادگاه می‌تواند در صورت احراز جهات مخففه،
مجازات تعزیری و یا بازدارنده را تخفیف دهد و یا تبدیل به مجازات از نوع دیگر نماید
که مناسبتر به حال متهم باشد. جهات مخففه عبارتند از
1- گذشت شاکی یا مدعی خصوصی
2- اظهارات و راهنماییهای متهم که در شناختن شرکاء و معاونان جرم و یا کشف
اشیایی که از جرم تحصیل شده است مؤثر باشد.
3- اوضاع و احوال خاصی که متهم تحت تأثیر آنها مرتکب جرم شده است از قبیل
رفتار و گفتار تحریک‌آمیز مجنی علیه یا وجود انگیزه‌ی شرافتمندانه در ارتکاب جرم
4- اعلام متهم قبل از تعقیب و یا اقرار او در مرحله‌ی تحقیق که مؤثر در کشور جرم
باشد.

5- وضع خاص متهم و یا سابقه‌ی او
6- اقدام یا کوشش متهم به منظور تخفیف اثرات جرم و جبران زیان ناشی از آن

تبصره‌ی 1 - دادگاه مکلف است جهات تخفیف مجازات را در حکم صریحا قید کند.
تبصره‌ی 2 - در مورد تعدّد جرم نیز دادگاه می‌تواند جهات مخفّفه را رعایت کند.
تبصره 3 - چنانچه نظیر جهات مخفّفه‌ی مذکور در این ماده در مواد خاصّی پیش بینی شده باشد، دادگاه نمی‌تواند به موجب همان جهات دوباره مجازات را تخفیف دهد.

ماده‌ی 57 - هرگاه به امر غیرقانونی یکی از مقامات رسمی، جرمی واقع شود، آمر و مأمور به مجازات مقرر در قانون محکوم می‌شوند ولی مأموری که امر آمر را به علّت اشتباه قابل قبول و به تصوّر اینکه قانونی است اجرا کرده باشد، فقط به پرداخت دیه یا ضمان مالی محکوم خواهد شد.

ماده‌ی 207 - هرگاه مسلمانی کشته شود، قاتل قصاص می‌شود و معاون در قتل عمد به سه سال تا 15 سال حبس محکوم می‌شود.

ماده‌ی 43 - اشخاص زیر معاون جرم محسوب و با توجّه به شرایط و امکانات خاطی و دفعات و مراتب جرم و تأدیب از وعظ و درجات تعزیر، تعزیر می‌شوند:
1- هر کس، دیگری را تحریک یا ترغیب یا تهدید یا تطمیع به ارتکاب جرم نماید و یا به وسیله‌ی دسیسه و فریب و نیرنگ موجب وقوع جرم شود.
2- هر کس با علم و عمد، وسایل ارتکاب جرم را تهیّه کند و یا طریق ارتکاب آن را با علم به قصد مرتکب ارائه دهد.
3- هر کس عالما، عامدا وقوع جرم را تسهیل کند .

تبصره‌ی 1 - برای تحقّق معاونت در جرم وجود وحدت قصد و تقدّم و یا اقتران زمانی بین عمل معاون و مباشر جرم، شرط است.

تبصره‌ی 2- در صورتی که برای معاونت جرمی مجازات خاص در قانون یا شرع وجود داشته باشد، همان مجازات اجرا خواهد شد.

ماده‌ی 47- در مورد تعدّد جرم هرگاه جرایم ارتكابی مختلف باشد باید برای هر یک از جرایم مجازات جداگانه تعیین شود و اگر مختلف نباشد، فقط یک مجازات تعیین می‌گردد و در این قسمت تعدّد جرم می‌تواند از علل مشدّده‌ی کیفر باشد و اگر مجموع جرایم ارتكابی در قانون عنوان جرم خاصی داشته باشد، مرتکب به مجازات در قانون محکوم می‌گردد.

تبصره - حکم تعدّد جرم در حدود و قصاص و دیات همان است که در ابواب مربوطه ذکر شده است.

متن دادنامه‌ی شماره‌ی 437-5/11/1379 شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک :
پیش از حلول وقت رسیدگی، کلّیه‌ی اولیای دم مقتولان، طیّ لایحه‌ای که در تاریخ چهارشنبه 30/9/79 به این دادگاه واصل شده، به طور دسته جمعی و هماهنگ، تمامی وکلای خود را (که تا روز قبل از وصول لایحه‌ی مزبور نیز با حضور در دفتر محکمه، پرونده را برای مطالعه و تهیّی یادداشت در اختیار داشته‌اند) عزل و اعلام کرده‌اند، چون نقایص مورد نظر آنها رفع نشده‌اند، از شرکت در جلسات دادرسی خودداری خواهند کرد. این دادگاه با ملاحظه‌ای این که شکایت خانم "پرستو فروهر" (در برگ 79 پرونده) و شکایت آقای "آرش فروهر" و تقاضای صریح قصاص قاتلان والدین خود و اشدّ مجازات درباره‌ی سایرین (در برگ 175 پرونده) و نیز شکایت و تقاضای خانم "نصرت الزّمان داراییان" مبنی بر مجازات قاتلان دخترش "پروانه مجد اسکندری"، (در برگ 18 و 699 پرونده) و شکایت آقای "سیاوش مختاری" و تقاضای صریح وی بر قصاص مباشران و اشدّ مجازات برای آمران قتل پدرش (در برگ 479 و 482 و 483 و 523 پرونده) و همچنین شکایت خانم "مریم

حسین زاده تنباکویی" (همسر آقای "محمدعلی مختاری نیشابوری") به قیومیت از سوی آقای "سهراب مختاری نیشابوری" (فرزند محجور مقتول) و تقاضای صریح قصاص برای عاملان قتل شوهرش و اشد مجازات برای آمران و سایر متهمان (در برگ 490 و 524 پرونده) و شکایت دوشیزه "نازنین پوینده" و تقاضای صریح قصاص کلیه دست اندرکاران قتل پدرش (در برگ 569 پرونده) و شکایت و تقاضای صریح آقای "میرزا حسن آخوندی اشکذری" (پدر آقای "محمد جعفر پوینده" که "محمد جعفر" بعدا نام خانوادگی خود را تغییر داده) مبنی بر قصاص قاتلان فرزندش (در برگ 684 پرونده) و سرانجام شکایت خانم "صدیقه صاحبی" همسر آقای "محمد جعفر پوینده" (که هر چند طبق ذیل ماده 261 قانون مجازات اسلامی در قصاص و عفو و اجرا، اختیاری نداشته صریحا تقاضای قصاص قاتلان شوهر خویش را نموده (در برگ 545 و 546 و 568 پرونده) موجود بوده است) و عدم شرکت آنان در جلسه دادرسی به منزله گذشت از شکایت مطروحه‌ی قبلی نسبت به بعد حق الناسی موضوع تلقی نمی گردد و با استصحاب بقای آنها بر شکایات پیشین، عدم حضورشان را در جلسه رسیدگی مورخ 3/10/79 مانع یا موجب تأخیر دادرسی تشخیص نداده و در وقت مقرر با انعقاد جلسه رسیدگی چون آقای "حبیب اعرابی" وکیل تسخیری متهم دو ردیف با ابلاغ قانونی اختاریه (و اعلام احتیاطی تلفنی توسط آقای مدیر دفتر این محکمه به وکیل همکار دفتر وکالت او) بدون اعلام جهت یا جهات رد قانونی و نیز بدون اعلام عذر موجه احتمالی در جلسه حاضر نگردیده بود، برای جلوگیری از اطاله رسیدگی فی المجلس آقای "منصور سلطانی راد" وکیل تعیینی متهم ردیف اول را به سمت وکیل تسخیری متهم ردیف دوم نیز انتخاب و نصب نمود و پس از استماع نظر و استدلال معاون محترم دادستان نظامی تهران، چون علنی بودن دادرسی را موجب اخلال در امنیت و نظم عمومی تشخیص داد، مستندا به بند 3 ماده 327 قانون آیین دادرسی کیفری و اصل 165 قانون اساسی، قرار دادرسی غیرعلنی را صادر نمود و وارد رسیدگی به منوال مقرر در

ماده‌ی 24 به بعد قانون تشکیل دادگاههای جنایی گردید و طیّ دوازده جلسه در تاریخهای منعکس در پرونده و با تنظیم جمعا 128 برگ صورت‌مجلس دادرسی و صرف بیش از 45 ساعت برای محاکمه و با وصول 114 برگ لوائح دفاعیه و آخرین دفاع از سوی برخی متّهمان و وکلای مدافع آنان در تاریخ 29/10/79 ختم رسیدگی را اعلام نمود.

نشریه‌ی نامه - آذر 1382 :

{ "پرستو فروهر" : } در مورد انگیزه‌ی این قتلها که در اطلاعیه‌های بعدی سازمان قضایی نیروهای مسلّح ارتباط با سازمانهای جاسوسی بیگانه و یا توطئه بر علیه سران نظام مطرح شد، در هیچ بازجویی موجود در پرونده از سوی متّهمان بیان نشده است و این خود نشانگر جوسازیهای هدفدار از سوی مسئولان پرونده می‌باشد.

در مورد شیوه‌ی قتل پدر و مادرم مدارک و شواهد همچنان در تناقض با اعترافات متّهمان باقی مانده است...

نشریه‌ی نامه - آذر 1382 :

{ "پرستو فروهر" : } ... علی‌رغم آنکه حتی قاضی پرونده بر چند مورد از این نقصها {ی موجود در پرونده} صحّه گذاشته بود؛ با هیچ یک از موارد نقص برخوردی افشاگرانه و ریشه‌ای نشد. قاضی پرونده در مورد بازجوییهای "سعید امامی" که حذف آن از پرونده را خود وی نیز از موارد نقض اعلام کرده بود، به من گفت که این بازجوییها را خوانده و هیچ ارتباطی با موضوع پرونده ندارد و بنابراین از نظر وی لزومی برای آنکه ما این اعترافات را بخوانیم وجود ندارد. در مورد روند غیرقانونی ارجاع پرونده به دادسرای نظامی به اصل ولایت فقیه استناد کرد و هیچ پرسشی را مجاز ندانست. در مورد مجموعه‌ی مدرکهای تصویری از صحنه جنایت در خانه‌ی پدر و مادرم، شامل بیش از صدعکس و دونوار ویدئویی که از پرونده حذف شده بود، گفت: گم شده {!؟}

در بقیه‌ی موردها نیز با اصرار بر اینکه ربطی به جرم مطرح در پرونده نداشته و یا در محدوده‌ی کیفرخواست نمی‌گنجد، نقایص پرونده را نادیده گرفت... مسئولان قضایی پرونده از پیش بردن هدفشان که بستن این پرونده‌ی ملی بود باز نایستادند. دادگاه پشت درهای بسته به محکومیت مأموران اجرایی قتلها رأی داد و از بررسی ریشه‌ای این جنایتها سرباز زد و این چه تعبیری می‌تواند داشته باشد جز آنکه عده‌ای مأمور فدا شدند تا دستور دهندگان این جنایتها از دستهای عدالت و چشمهای عدالتخواه مردم دور بمانند. اما به عبث پنداشتند زیرا که این روند هیچ‌گونه پذیرشی در میان مردم نیافت و هرچه تلاش کردند رسوایی این نمایش در نزد افکار عمومی بیشتر شد.

متن دادنامه‌ی شماره‌ی 437-5/11/1379 شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک :

دادگاه... نسبت به برخی نقایص تحقیقاتی که رأساً به نظر دادگاه رسیده یا در لوایح اعتراضیه‌ی واصله از جانب وکلای طرفین مطرح گردیده و به تشخیص دادگاه مؤثر و وارد بوده (و از جمله لزوم تبیین و بررسی درباره‌ی صحت یا عدم صحت اظهارات و ادعای متهمان ردیف اول و دوم که صدور دستور قتلها را به وزیر سابق اطلاعات } "دری نجف آبادی" { نسبت داده‌اند و اظهار نظر مقتضی قضایی درباره‌ی این اتهام) قرار رفع نقایص و تکمیل تحقیقات صادر و نقایص دیگر مورد ایراد وکلای طرفین را (که یا خارج از اتهامات مقیده در کیفرخواست بوده و دادگاه طبق نص صریح ماده‌ی 1 از مواد الحاقی به قانون آیین دادرسی کیفری نسبت به آنها نه تکلیف رسیدگی داشته و نه چنین حقی را؛ و یا اگر مرتبط با چهار فقره قتل موضوع کیفرخواست بوده، از چنان اهمیتی برخوردار نبوده که در تشخیص و رأی دادگاه مؤثر باشد) مردود اعلام کرده است و پرونده در هفت جلد مشتمل بر 1491 برگ برای اجرای قرار رفع نقایص به دادرسی نظامی تهران فرستاده شده و آقای بازپرس محترم آن دادرسی (که دارای ابلاغ خاص برای این پرونده بوده) تا جایی که توان

داشته در اجرای تصمیم این دادگاه اقدام و از جمله نسبت به اتهام حجّت الاسلام والمسلمین آقای "قربانعلی درّی نجف آبادی" وزیر سابق اطلاعات مبنی بر صدور دستور قتل‌های موضوع کیفرخواست، به لحاظ عدم کفایت دلیل در تاریخ 24/8/79 قرار منع تعقیب صادر نموده که چون مورد موافقت آقای معاون محترم دادستان نظامی تهران (دراظهار نظر به همان تاریخ) قرار نگرفته پرونده در تاریخ 25/8/79 از سوی آقای بازپرس نزد دادستان محترم نظامی تهران فرستاده و با پی‌نوشت مورّخ 26/8/79 یکی دیگر از معاونان محترم ایشان نزد معاونت محترم ارجاع این سازمان ارسال شده و با ارجاع آن در تاریخ 28/8/79 برای رسیدگی به شعبه‌ی سوّم دادگاه نظامی یک تهران (به قائم مقامی دادگاه نظامی دو)، دادگاه مرجوع‌الیه با تحقیق از آقای "قربانعلی درّی نجف آبادی" (که مشاراًلیه به قید سوگند صدور هرگونه دستور قتل را انکار و ادّعی متّهمان ردیف 1 و 2 را تکذیب نموده) و نیز تحقیق از حجّت الاسلام والمسلمین آقای "نیازی" رئیس محترم سازمان قضایی نیروهای مسلّح (که ایشان نیز ادّعی متّهم ردیف 2 مبنی بر نقل قول از آقای "درّی نجف آبادی" توسط خود در زمان تصدّی ریاست دادرسی نظامی تهران را تکذیب کرده‌اند) طیّ دادنامه‌ی شماره 836 مورّخ 28/8/79 با تأیید نظر آقای بازپرس دایر به منع تعقیب آقای "درّی نجف آبادی" حلّ اختلاف و پرونده را اعاده نموده‌اند که در تاریخ 1/9/79 پرونده در هشت جلد مشتمل بر 1581 برگ به این دادگاه برگردانیده شده و در تاریخ 2/9/79 با تشکیل جلد نهم دستور تعیین وقت دادرسی و احضار متّهمان و دعوت اولیای دم مقتولان و وکلای طرفین و معاون محترم دادستان صادر و مطابق آن اقدام و وقت دادرسی به روز شنبه 3/10/79 ساعت 30/8 صبح معین گردیده است.

نشریه‌ی نامه - آذر 1382 :

{ "پرستو فروهر" : مجموعه‌ی بازجوئیهای "مصطفی کاظمی" و "مهرداد

عالیخانی "از متهمان اصلی این پرونده، تا قبل از سال 79 از پرونده خارج شده بود بازجویی دیگر متهمان به تاریخ زمستان 77 تنها خلاصه به چند سطر اعتراف به شرکتها در قتلها بود که آنان نیز یکی پس از دیگری به قید کفالت آزاد شده بودند. "صطفی کاظمی" و "هرداد عالیخانی" با ذکر دلایل و شواهد گوناگون مدعی شده‌اند که دستور این قتلها را از وزیر وقت اطلاعات گرفته‌اند. آنها همچنین برای اثبات سازمانی بودن این جنایتها و نقش فرمانبری خویش از موردهای مشابه دیگری از جنایت بر ضد دگراندیشان نام برده‌اند. از جمله از توطئه‌ی اتوبوس ارمنستان.

در این موارد تحقیقات اساسی انجام نشده بود. این گفته‌هایشان هر یک شواهدی را ذکر کرده‌اند. مسئولان پرونده، چنین اعترافهای هولناکی را نادیده گرفته و حتی یک سؤال در این موردها در پرونده موجود نبود.

برداشت حاکم بر مجموعه‌ی متهمان حاکی از آن است که قتل برای آنان راهی قانونی و مشروع برای خاموش کردن مخالفتهای سیاسی دگراندیشان بوده است. این برداشت پرورش فکری و سازمانی خاصی را طلب می‌کند. اما مجموعه‌ی تحقیقات موجود در پرونده از کنار این مسئله‌ی کلیدی بدون هرگونه تحقیقی در جهت ریشه‌یابی گذشته است.

حتی یکی از متهمان "روشن" عنوان داشته که از نظر او قتلی اتفاق نیفتاده و فقط "حذف دو عنصر خائن و کثیف" (پدر و مادرم) بوده که طبق دستور انجام شده، این متهم به دلیل نبود {دله‌ی} کافی در مورد حضور مؤثر در صحنه‌ی جنایتها تبرئه شده است.

متن دادنامه‌ی شماره‌ی 437-5/11/1379 شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک :

ادعای او { "موسوی" } در لایحه‌ی آخرین دفاع که نوشته: "آمریت تنها در آقای "دری" وجود دارد و خود را تنها در حدّ معاونت در این حذفها می‌دانم. (برگ 1881) علیه فردی که قرار منع تعقیب او (به شرحی که قبلاً اشاره شد) { یعنی آقای "دری" }

نجف آبادی" } در دادگاه نظامی یک تهران (شعبه‌ی سوّم) قطعی شده غیر مسموع و غیرقابل پذیرش است...

نشریه‌ی نامه - آذر 1382 :

{ "پرستو فروهر": } در پرونده، گزارشی از دادستان نظامی تهران مربوط به زمستان 77 در مورد وضعیّت پرونده موجود است. در این گزارش وی کتباً توضیح داده که در مورد قتلها در دو نشست چند ساعته با وزیر اطلاعات { "درّی نجف آبادی" } گفتگو و توضیح داده که متن این گفتگوها به همراه نوارهای ضبط شده از آنها، ضمیمه‌ی پرونده است. این مدارک مهم از پرونده حذف شده بود. توضیحاتی که دادستان نظامی تهران در مورد نحوه‌ی ورود به خانه و نحوه‌ی قتل پدر و مادرم در مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود در سی‌ام دیماه 77 عنوان کرد که در هیچیک از بازجوییها از سوی هیچیک از متّهمان عنوان نشده و معلوم نیست که دادستان نظامی به استناد کدام اعتراف این مطالب را بیان کرده... در مورد شیوه‌ی قتل پدر و مادرم، مدارک و شواهد همچنان در تناقض با اعترافات متّهمان باقی مانده است.

متن دادنامه‌ی شماره‌ی 437-5/11/1379 شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک :

حتّی اگر فرضاً وزیر سابق اطلاعات نیز به صدور دستور انجام قتلها اقرار می کرد و علیه وی کیفر خواست صادر می گردید، این دادگاه در فرض مزبور و به شرط احراز آمریّت مشارّالیه حکم به مجازات ایشان به حبس ابد صادر می نمود. بدون اینکه حکم مزبور در حقّ سایر متّهمانی که در زنجیره‌ی صدور و انتقال دستور غیرقانونی مفروض وزیر به عاملان قتل قرار گرفته‌اند، تأثیری داشته باشد؛ زیرا صدور دستور قتل از جانب هر مقامی (جز قاضی صالح در دادگاه صلاحیّتدار) غیرقانونی بوده و این بحث خارج از بحث سبب و مباشر در موجبات ضمان در قانون مجازات اسلامی

است که اقوی بودن سبب موجب رفع ضمان و مسئولیت از مباشر می‌گردد...

نشریه‌ی نامه - آذر 1382 :

{ "پرستو فروهر" : ... این سناریوها (خوشبختانه) در درون مردم جا نیفتاد. مثلاً "همین قضیه‌ی عوامل خارجی. این خود آقای "عالیخانی" در پرونده می‌گوید که من به آقای "نیازی" که آن موقع مسئول رسیدگی به این پرونده بود گفتم که حالا ما بایستی یک سناریو بسازیم... و می‌گوید که یک سری از عوامل سازمانهای اطلاعاتی خارجی به ایران آمدند و یکی از اینها با تشکیلات "فروهر" هم در ارتباط بوده است و آقای "عالیخانی" برای اثبات گفته‌های خودش، روزنامه‌ای که مصاحبه‌ی آقای "نیازی" عیناً با چنین مضامینی در آن درج شده ضمیمه‌ی اعترافات خودش کرده است. یعنی بخشی از این سناریوسازی حتی با استفاده از خود متهمین صورت گرفته است...

متن دادنامه‌ی شماره‌ی 437-5/11/1379 شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک :

...به علت تجدیدنظرخواهی محکومان و وکلای آنها، در شعبه‌ی 34 دیوانعالی کشور به موجب دادنامه‌ی شماره‌ی 532/80 مورخ - 26/4/80 که با امضای جناب حجت‌السلام والمسلمین آقای "حسن عامری" رئیس محترم آن شعبه و جناب آقای دکتر "امیرخان سپهوند" مستشار محترم شعبه‌ی مزبور صادر گردیده - طی رأی در دو و نیم صفحه (غیر از گردشکار) مشتمل بر 9 بند حکم بدوی نقض شده و پرونده به تلقی نقص رسیدگی و تحقیقات، مستنداً به بند ب ماده‌ی 7 قانون تجدیدنظر آرای دادگاهها مصوب 1372 به این دادگاه ارجاع شده است.

پس از اعاده‌ی پرونده، این دادگاه به شرح مرقوم مورخ 31/5/80 اولاً در مقام توضیح و پاسخ به اشکالهای مورد نظر شعبه‌ی 34 دیوان مزبور مطالبی را متذکر گردید و ثانياً به لحاظ آنکه ایرادات مورد نظر دیوانعالی کشور، نوعاً ماهوی و خدشه بر استنباط و تشخیص قضایی دادگاه به نظر می‌رسید، استدعا کرد که چنانچه در ذیل

دادنامه‌ی موصوف شعبه‌ی 34 در اثر سهوالقلم، به جای شعبه‌ی همعرض، پرونده اشتباها به این دادگاه (به عنوان صادر کننده‌ی حکم منقوض) ارجاع گردیده مراتب را اصلاح و تصحیح فرمایند و اگر اشتباه قلمی رخ نداده و ملاک نقض حکم، ناقص بودن رسیدگی و تحقیقات بوده، لطفا در اجرای تکلیف مقرر در تبصره‌ی ماده‌ی 6 قانون تجدیدنظر آرای دادگاهها، کلیه‌ی نواقص مورد نظر را مشروحا ذکر فرمایند تا مورد به مورد برطرف گردد.

پرونده‌ی امر بار دیگر به شعبه‌ی محترم 34 دیوانعالی کشور ارسال شد و بعد از

گذشت شش ماه منتهی به صدور دادنامه‌ی شماره‌ی 1543/80 مورخ

29/11/80 گذشته که عینا نقل می‌شود: "ریاست محترم شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک

تهران در خصوص مرقومه‌ی مزبور توجه جنابعالی را به دادنامه‌ی شماره‌ی 26/4/80-

532/80 معطوف می‌دارد." با این ترتیب روشن نیست که چرا همکاران گرامی شعبه‌ی

34 نگارنده را - که با بضاعت اندک علمی و فقهی چهار صفحه مطالب بر حسب ظاهر

مستدل در قبال ایرادات مورد نظر آن شعبه، خدمتشان مرقوم کرده‌ام - از فضل و دانش

قضایی خویش بی‌بهره گذاشته و حتی از ارشاد دادگاه نیز دریغ فرموده‌اند. علاوه بر آن

مشخص نیست که صدور رأی اخیر حضرات محترم در شعبه‌ی 34 - که فقط یک سطر

و نیم بوده و این دادگاه را به دادنامه‌ی قبلی حواله‌ی داده است - چرا با وصف زندانی دار

بودن پرونده شش ماه طول کشیده است؟ به هر حال، پس از وصول پرونده در نیمه‌ی

اسفند 1380 به این دادگاه به لحاظ اشتغال قاضی محترم دیگری با عنوان رئیس در این

شعبه، نگارنده طی مرقوم مورخ 18/12/80 سمت خود را منتفی تلقی نمود.

ولی پس از رد و بدل شدن مکاتباتی در این باره، با التفات به مذاکره‌ی حضوری و

دستور کتبی مورخ 30/2/81 رئیس محترم نهاد قوه‌ی قضائیه‌ی و با اطلاع از تأکید مجدد

ریاست معظم قوه‌ی قضائیه مبنی بر ادامه‌ی سمت قبلی این قاضی برای تعیین تکلیف این

پرونده‌ی ملی طبق تشخیص قضایی خود، حجت بر لزوم اقدام

توسط نگارنده تمام شد، بنا به مراتب اینک ضمن بررسی مجدد و دقت در اوراق پرونده، از آنجا که با رسیدگی ماهیتی و همه جانبه‌ی قبلی، نیازی به تجدید دادرسی و دوباره کاری نیست؛ و از آنجا که به اعتقاد قضایی این دادگاه هیچ یک از ایرادات مورد نظر شعبه‌ی محترم 34 دیوانعالی کشور در دادنامه‌ی 532/80-26/4/80 به جهاتی که در مرقوم مورخ 31/5/80 به تفصیل استدلال شده از مصادیق نقص تحقیقات محسوب نمی‌شود تا دادگاه در قبال آن تکلیفی داشته باشد؛ با بقای بر استدلال مندرج در دادنامه‌ی 437-5/11/79 و خصوصا با تأکید مضاعف بر بند دال آن دادنامه تحت عنوان "معلومات مبنایی رأی دادگاه" چون طریق اثبات اتهامات متهمانی که در دادنامه‌ی مزبور محکوم شده بودند، غیر از اقرار آنها در مرحله‌ی دادرسی به ارتکاب اعمال مجرمانه (و البته با ادعای باطل قانونی دانستن کارهای خود)، مستند به حصول علم و قطع برای این دادگاه به کیفیت مصرّحه در رأی پیشین بوده است و تاکنون هم هیچ تزلزلی در ارکان و پایه‌های علم دادگاه ایجاد نگردیده است...

حکم صادره... قابل اعتراض و تقاضای تجدید نظر است و مرجع بررسی و ابرام یا نقض آن دیوان عالی محترم کشور می‌باشد.

رئیس شعبه‌ی پنجم دادگاه نظامی یک تهران

"محمد رضا عقیقی" - 4/3/81

نشریه‌ی نامه - آذر 1382 :

{ "پرستو فروهر" : } متهمان پرونده در برگه‌های بازجویی رسمی، خود را با نامهای متفاوت و مشخصات پرسنلی گوناگون معرفی کرده‌اند. عدّه‌ای از آنان مدّعی هستند که مخفی داشتن هویت اصلی خود را با صلاحدید مسئول پرونده انجام داده‌اند که این خود نشانه‌ی بارز تبانی متهم و بازجو برای مخدوش کردن حقایق است.

بازجوییهای موجود در پرونده به شیوه‌ی تک نویسی‌های طولانی در جواب

سؤالهای کلی انجام شده و در موارد متعدّد، ضدّ و نقیض گوییهای متّهمان حتّی سؤالی که افشاگر این تناقضهای واضح باشد، مطرح نشده است که این شیوه نیز بار دیگر نمایانگر تبانی متّهم و بازجو می باشد.

متن دادنامه‌ی شماره‌ی 437-5/11/1379 شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی یک :
در پایان {این دادنامه} ذکر این نکته را لازم می داند که با وجود قرائنی در پرونده دایر بر این که آقایان "سید مصطفی کاظمی" و "مهرداد عالیخانی" با طرح و هماهنگی قبلی و ارائه‌ی تحلیلهای خاص از وضعیّت اوپوزیسیون داخل کشور سعی در کشیدن پای وزیر سابق اطلاعات به موضوع قتل‌های زنجیره‌ای داشته {؟!} به طوریکه آقای "کاظمی" در این محکمه اقرار کرده است که وی بدواً در جلسه‌ی 22/8/77 در منزل وزیر با حضور آقای "عالیخانی" **پیشنهاد داده** که "اعضای کانون نویسندگان را می توان یک جا جمع کرد و به رگبار بست" از حیث اجتماع و تبانی برای ارتکاب جرایمی بر ضدّ امنیّت داخلی کشور موضوع ماده‌ی 610 قانون مجازات اسلامی و صدق یا عدم صدق عنوان محاربه و افساد در زمین نیز پرونده جای بررسی و امعان نظر بیشتر دارد، ولی چون طبق نص صریح ماده‌ی یک از موادّ الحاقی به قانون آیین دادرسی کیفری این محکمه خارج از اتهامات قید شده در کیفرخواست تکلیف و نیز حقّ رسیدگی ندارد؛ بنابراین موجبی برای ورود به اتّهام جدید علیه نامبردگان از سوی این دادگاه نمی باشد.

ریاست محترم شورایعالی امنیّت ملی !

قدما گفته اند با کافران چه کارت؟ گرت نمی پرستی !

اولاً چرا جلسه در منزل وزیر بوده است؟

ثانیا چرا وزیر محترم در مقابله با این تبانی برای محاربه و افساد عکس العمل مناسب

نداشته است؟

ثالثاً چرا و با چه پیش زمینه‌هایی آقای "کاظمی" چنین پیشنهاد لطیفی را مطرح

کرده است؟ با فرض اینکه بدایت طرح با او بوده باشد؟

رابعا "اگر قاضی محترم واقعا مستقل باشد چرا این یک قسمت اظهارات "کازمی" که شکل قتل را بدو مطرح نموده قابل باور و رسیدگی برایشان می باشد اما بقیه اظهارات "کازمی" بویژه پیرامون نقش وزیر نباید قابل باور باشد؟!... فراموش نکرده ایم "عبدالکریم احمدی" فامیل "محمد علی ابطحی" مسئول دفتر حضرتعالی است که با اعتماد کامل به بازجوها به کار گرفته شد!

ریاست جمهور مکرّم !

به سادگی می توان نتیجه‌ی عملکرد باج خواهانه و رانتیر شما را در این جمله خلاصه کرد که حکم نهایی دادگاه، عدالتی کور، بیانیّه‌ی سیاسی و تضمینی به جریان دوّم خردادی‌ها به شمار رفته و می رود.

حرف طیف "داریوش فروهر" در بحث به قتل رسیدن "ملاّ محمد ربیعی" امام جمعه‌ی سنّی مذهب مسجد شافعی کرمانشاه نیز مطابق با برخی تحقیقات و شواهد اینجانب، صحیح بوده و تزریق آمپول ویژه‌ی حضرات مورد اعتماد حضرتعالی و دیگران به شکل جدّی در استنادات برخی مصاحبه شوندگان اینجانب وجود داشته است.

نشریه‌ی الوطن العربی - 20/12/1996 :

حزب ملّت ایران - به رهبری "داریوش فروهر" - که یکی از از قدیمی ترین احزاب سیاسی لائیک در ایران است... تأکید کرد که سبب درگذشت "ملاّ محمد ربیعی" این است که او را خفه کرده‌اند...

آقای "خاتمی" !

خانم "فرزین مقصودلو" ایرانی مقیم بریتانیا 49 ساله فرزند "قاسم" به همراه خواهر زاده اش "شبنم حسینی" فرزند "احسان" 21 ساله به طرز فجیعی در گرگان به قتل رسیدند.

در این رابطه یکی از مسئولین اطلاعات با نام رسماً اعلام شده‌ی "صمد سیّد

مظفر حسینی "فرزند" سید کاظم" نیز متهم و پرونده‌ای در سازمان قضایی نیروهای مسلح تشکیل گردید که نهایتاً با تبرئه‌ی نامبرده بسته شد...

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق:

در بحث "مجید شریف" پای خود "سرمدی" هم به میان می‌آید. پای آمپول و کپسول‌های بهداری هم... در بحث "مولوی عبدالحمید" هم به "سرمدی" ارجاع شده بوده به دلایلی نپذیرفت پای کار برود... حلقه‌ی مفقوده‌ای پرونده نداشته است. وقتی در این سطح "دری" کار ارجاع داده بود پس برای "خاتمی" همه چیز معلوم بود. شنیدم خود "موسوی" به "خسرو {قنبری تهرانی}" گفته بود: "سعید اسلامی" دارد کشتار می‌کند و "خاتمی" فقط می‌تواند سگ‌اندار باشد پس باید سگ‌انداری کند!

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق:

آقای عزیز، این کیس سال هفتاد و هفت اینکه آقای "نیازی" به 4 فقره‌ی آن رسماً رسیدگی کرده است... 9 فقره بوده است. ما که به عنوان متهمین اصلی به هر 9 مورد اشاره کرده‌ایم. چرا به 5 فقره‌ی دیگر با وجود اقرار سیستم رسیدگی نمی‌کند؟ چون حتی این 4 فقره هم با سیستم هماهنگ بوده و گرنه اگر سیستم بری بوده چرا آن 5 فقره را سرّی کرده و اجازه‌ی طرح و رسیدگی نمی‌دهد؟... اظهر من الشمس است دخالت وزیر...

"صادق مهدوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق:

در دادگاه صراحتاً به "عقیقی" گفتم. آقا در پرونده، قتل "دوانی" و "شریف" هم مطرح است. "عقیقی" گفت به آنها چه کار داری فقط همین 4 فقره... گفتم آقا من در کشتن آنها هم بودم‌ها... دیگر کم‌دی شده بود...
بابا از سال 71 حذف فیزیکی قانونی بود. کد داشت. بخشنامه داشت... امتیاز داشت...

نشریه‌ی نامه - آذر 1382 :

{ "محمد شریف" وکیل "ناصر زرافشان" }

قتلهایی که حول و حوش این قتلها { 4 گانه‌ی رسماً اعلام شده در پرونده } مثل قتل "پیروز دوانی" و "مجید شریف" صورت گرفت، اهدافی را دنبال می‌کرد که اهداف آن با قتل‌های پیشین مثل قتل دکتر "سامی" یا قتل‌های خارج از کشور متفاوت بود. این قتلها آشکارا و با قساوت بسیار صورت می‌پذیرفت و نشان می‌داد که این اقدام از آن تئوری "النصر بالرعب" تبعیت می‌کند... قتل‌های زنجیره‌ای اعم از چهار قتل اصلی و قتل‌هایی که تلاش می‌شد از این حیطه خارج بشود مثل قتل زنده‌یاد "پیروز دوانی" و زنده‌یاد "مجید شریف" در صدد القاء نکته‌ی دیگری به غیر از امنیت متقابل بود و آن نکته وحشت متقابل بود.

جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای - گزارش بازجویان دور اول (مالیخولایی‌ها!) ×

دکتر "مجید شریف" به هنگام ورزش صبحگاهی در حوالی منزلش توسط نیروهای عملیاتی به حسب امر "صادق {مهدوی}" روبرو شده، در خودرویی که او را به آن سوار می‌کنند مورد تزریق آمپول‌های ویژه که باعث افزایش غیرقابل تحمل ضربان قلب می‌گردد قرار می‌گیرد و دقایقی بعد جسد او در خیابان رها می‌شود. پزشکی قانونی نیز علت مرگ را سکته‌ی قلبی عنوان می‌دارد این آمپولها قبلاً توسط "سعید اسلامی" و با همکاری افرادی چون دکتر "مهدوی" مسئول بهداری وزارت تهیه شده و در اختیار تیم‌های عملیاتی بوده و نحوه‌ی تزریق، محل تزریق و چگونگی رفع آثار تزریق در تن نیز به نیروها آموزش داده شده بود. "مجید شریف" دور روز قبل از "فروهرها" در 28/8/77 به قتل رسید.

هنوز خبر مرگ او اعلام نشده بود، چون حدود یک هفته جسد او در پزشکی قانونی و بدون شناسایی باقی مانده بود که خبر قتل فجیع "داریوش فروهر" و همسرش "پروانه" در اول آذر ماه به اطلاع همگان رسید...

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :
"مجید شریف" در سال 67 حرفش این بود که هیچ راه حلی برای سرنگونی جمهوری اسلامی وجود ندارد. مگر بازگشت به درون کشور و احیای نهادها و NGOها و گروههای صنفی. سال 77 سردبیر پوشش و هیأت تحریریه را هم آورد (از سوئد) و پیش "پیمان" و "عبدی" رفتند مذاکره.

نشریه‌ی نامه - آذر 1382 :

"محترم دوانی!": من به { کمیسیون } اصل 90 مجلس چند بار مراجعه کردم. حتی به دو تا از نمایندگان در همان اوایل یک سری مدرک ارائه کردم. ولی متأسفانه خود آن نماینده‌ها به من گفتند الان به هیچ کس نباید بگویید که نزد ما آمدید و حضورا این مطالب را به ما گفتید. متأسفانه بعد از 5 سال هیچگونه جوابی داده نشده است. به { مسئول سازمان } حقوق بشر اسلامی چندین بار نامه نوشته تنها حرفی که زدند گفت ما متأسفیم که نمی‌توانیم برای شما انجام دهیم. فقط همین! و واقعا همانطور که آقای { "سیاوش } گفتند شکایت ما فقط مختص به قاتلین و آمرین نمی‌شود. من به رئیس جمهوری چندین بار به همان پیام‌گیری که داشتند تلفن کردم. نامه دادم. حتی یک نامه‌ی یک خطی هم جواب به ما ندادند. ایشان مسئول مستقیم و مجری قانون هستند و باید پیگیری می‌کردند. حالا دلایل‌شان چی هست که نمی‌توانند پیگیری کنند بر ما مشخص نیست... این توقع زیادی نیست که لااقل جای دفن "پیروز" را به ما بگویند تا ما خودمان بتوانیم بر سر مزار رفته و به عنوان یک خواهر مثل همه بالأخره یک داغ دلی تازه کنیم و گریه‌ای بکنیم. ولی متأسفانه از نشان دادن محل دفن هم به ما دریغ کردند و نمی‌دانم که اسم این را باید چی گذاشت؟...

قتل "پیروز دوانی" در شهریور 77 اتفاق افتاد ما در رابطه با این مسئله پیگیریهای بسیاری داشتیم، اما به ما می‌گفتند نمی‌شود هر کسی که گم می‌شود بگوییم او را کشته‌اند! خدمت آقای "زرافشان" که رسیدم همانطور که خانم { "پرستو فروهر" }

گفتند آقای "زرافشان" در حین مطالعه‌ی پرونده و پیگیری آن، چندین بار به اسم "پیروز" برخورد می‌کند. برای پیگیری آن می‌بینند که خیلی از صفحات پرونده ناقص هست. با استناد به همان وکالتی که من به ایشان داده بودم ایشان پیگیری می‌کنند تا از مسئله "پیروز" مطلع شوند، اما در طی این 5 سال که از زمان قتل او گذشته، هنوز مسئله نامشخص و مبهم است.

آقای "گنجی {اکبر}" خودشان این را به من گفتند که در حدود 27 یا 28 شهریور، "پیروز" با تزریق آمپول هوا به قتل رسیده است. {این مطلب یعنی شکل قتل از دیدگاه اینجانب کاملاً غلط و انحرافی است که در جای خود به دلایل ایجاد این انحراف توسط "اکبر گنجی" خواهم پرداخت.}

"پیروز" سوّم شهریور از خانه‌ی خود به قصد آمدن به منزل من خارج شده ولی دیگر بازگشتی نداشته است. من به همه جا مراجعه کرده، ولی همه اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند. تنها یک نامه از قوه‌ی قضائیه به ریاست آقای {محمد} یزدی "آمد که اگر از کسی شکایتی دارید بنویسید. اما "پیروز" که دشمن شخصی نداشت. براساس اعترافات متهمین و اظهارات آقای "گنجی" که گفته اگر برای من دادگاه مطبوعات تشکیل بدهند، من نحوه‌ی کشته شدن او و کسی که این دستورها را داده را در دادگاه عنوان می‌کنم، کاملاً" نشان از به قتل رسیدن وی دارد.

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

"مجید شریف" عضو کنفدراسیون بود و این طیف، خطشان نفوذ نبود. یعنی اینکه باید یک نفر آدم را با نگاه خطی تحلیل کرد از فرانسه که آمد شنودهایشان هست. حتی خود آقای "دری" می‌توپید که چرا اینها آمده‌اند؟ "مجید شریف" صراحت داشت که حرکت‌های مسلحانه بر علیه جمهوری اسلامی به بن بست رسیده و راهکاری جز قبول بازگشت و کار فرهنگی برای استحال‌ه‌ای که لاجرم در بلندمدت مبانی آن را متلاشی کند وجود ندارد. با وجودی که از اعضای مرکزیت سازمان

منافقین بود با این استراتژی برگشت و مشغول هم بود. اینکه چون کتاب "گارودی" را ترجمه کرده بود پس انسان ضدّ صهیونیستی بوده است. چه بسا درست باشد اما اینکه از دلایل دقیق امنیتی و ارتباطات دیگرش به این دلیل چشم پوشی می شد درست نبوده و عاقلانه نیست.

... در زمان معاونت همین آقای "جواد آزاده" {عباسی کنگوری} برای کار روی همین "مجید شریف" به من گفت ما از زمانی که در ضدّ {جاسوسی} بودیم زن خراب تحت امر داریم. می گویم وصل بشود تا روی کیس سوار شوید. اوایل سال 76 بود. یعنی کارهایشان را هم انجام داده بودند منتظر OK من بودند. من شدید مخالفت کردم که یعنی چه و نگذاشتم. به صراحت گفت: اگر نمی توانی کار کنی، برو!

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

به "دری" بگو اگر واقعا قصه‌ی قتل "پیروز دوانی" مجوز شرعی لازم را داشت، پس چرا این همه مدت انکار می کردی؟ چون "دری" تازه اردیبهشت سال 79 مسئولیت شرعی "پیروز دوانی" را قبول کرد. حتی "حسین مشایخی" بازپرس {سازمان قضایی} گفته بود فکر قیامت نیستی؟ تو که همین مورد را هم قبول نداشتی! ... در مرحله‌ی اوّل هم گفته بود به "عبدالکریم احمدی" اینها که آقا گفته اند... وقتی پیش رهبری می روند برای تحقیق، آقا فرموده که پس ایشان 2 مقوله‌ی زشت را مرتکب شده، یکی اصل انجام و دوّم دادن نسبت دروغ به بنده. شما حتی اگر کسی در زیر عمّامه‌ی من هم مرتبط با این جریان بود دستگیر و تحقیق کنید حالا نقل از زبان افراد می گویم...

جناب "خاتمی"!

اگر مبنای نتیجه گیری مان جملات رسمی بیان شده توسط شما باشد؛ حداقل با توجه به معلومات مطرح شده توسط عناصر دستگیر شده در مورد وقوع قتل‌های دیگر در خارج و یا داخل کشور و تصریحات متهمین در مورد انجام عملیات قتل

نویسندگان عازم به ارمنستان، قتل "پیروز دوانی" و "مجید شریف" و...؛ سکوت شما جز به معنای باجگیری و دریافت حق السکوت در مقابل باندهای قدرت و مافیای فراقانون قضایی امنیتی نیست و این در حافظه‌ی افکار عمومی، به عنوان **برگی سیاه از سابقه‌ی زندگی حضرتعالی باقی خواهد ماند**. کسی که با شعارهای زیبا و مردم فریب، اعتماد آرایشان را تهیه و آن را به ثمن بخش و برخلاف تعهد و سوگندش در ازای بقاء در قدرت معامله نمود.

نشریه‌ی نامه - آذر 1382 :

{ "محمد شریف" : ... لازم می‌دانم که به نحوی خارج نمودن دکتر "زرافشان" از روند پیگیری پرونده اشاره نموده و سپس به نقش کانونهای پشت صحنه‌ی قتلها پردازم... آقای دکتر "زرافشان" هم از لحاظ دانش حقوق و هم از لحاظ احاطه بر فنون و کالت جزء وکلای کم نظیر در کشور ما هستند و به واسطه‌ی نقشی که ایشان در پرونده‌ی قتلهای زنجیره‌ای داشت، نتوانستند از طریق تئوری النصر بالرعب او را مقهور بکنند. براین اساس بود که تنها راه مقابله با دکتر "زرافشان" را در دور نمودن ایشان از حضور در پرونده تشخیص دادند.

اگر ما به نحوی بازداشت ایشان و بعد صدور قرار وی توجه نماییم می‌بینیم بعد از آنکه مقرر شد ایشان با قرار آزاد شوند، قرارى سپرده شد و ایشان قصد خروج از درب زندان اوین را داشت. درحالیکه جلوی درب زندان اوین ماشین متعلق به یکی از نهادهای نظامی انتظار ایشان را می‌کشید. آنها ایشان را سوار کرده و با خود به یک نهاد نظامی بردند. بعد از چند ساعت ایشان را بیرون آوردند که بالاتفاق هم بروند و دفتر کاری وی را بازدید کنند.

موقعی که به دفتر رسیده و درب آن را باز می‌کنند، مشاهده می‌شود یک کارتن روی یکی از میزها که میز کار خود آقای دکتر هم نبوده، قرار داده شده که در آن کارتن یک اسلحه و یک شیشه نوشابه خانواده حاوی یک مایع بی‌رنگ که بعداً معلوم

می‌شود مشروبات الکلی بوده وجود داشته است. در نتیجه ایشان را بازگردانده و با یک قرار بازداشت ممنوع‌الملاقات، مجدداً در آن نهاد نظامی بازداشت می‌کنند. چند روز بعد از بازداشت ممنوع‌الملاقات، محاکمه‌ی متهمان پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای آغاز می‌شود. در حالیکه آقای دکتر "زرافشان" حضور نداشتند و چند روز بعد از خاتمه‌ی دادگاه ایشان آزاد می‌شوند و به عبارت دیگر عملاً "در طول مدت محاکمه، آقای دکتر "زرافشان" در بازداشت به سر می‌بردند و به این ترتیب ایشان موفق نمی‌شوند به عنوان وکیل در پرونده حضور پیدا بکنند.

جناب آقای "سید محمد خاتمی"!

در بحث "ناصر زرافشان" با اشاره‌ی آقای "حجازی" که او را از پرونده بردارید، نفری از سازمان رفته اسلحه‌ای را که به غلافش هم نمی‌خورده در دفتر کار او می‌گذارد و حتی در میز خودش هم نگذاشتند. بلکه در میز همکارش اشتباها قرار داده می‌شود و بعد می‌آیند و می‌گیرندش به این جرم.

معلوماتی نیز دارم که نفر انجام دهنده به عنوان جایزه به زیارت حج! رفته و مورد تشویق قرار گرفته است که باید گفت سعه مشکور و حجّه مقبول. حج و بعثه‌ای که "علیرضا رضایی" و "صابر جودمردی" کار راه‌اندازان جناب "ری شهری" در آن باشند باید هم به چنین افرادی وصال دهد.

روزنامه‌ی اطلاعات 14/11/1383 :

آقای "سید محمد خاتمی" رئیس جمهوری عصر دیروز در مراسم اعطای نشان درجه‌ی یک لیاقت و مدیریت به وزیر اطلاعات با تأکید بر نقش ممتاز و بی‌بدیل وزارت اطلاعات، این وزارتخانه را پاسخگوی مقتدر نامید. رئیس جمهوری... گفت: این نشان امروز بر سینه‌ی همه‌ی فرزندان رشید ایثارگر، قانع و آگاه وزارت اطلاعات نصب شد که خدمات فراوانی به جامعه و نظام ارائه کرده‌اند. وی تصریح کرد: در نظام اطلاعاتی ما علاوه بر تقوا، دانایی، تجربه و حساسیت نسبت به موجودیت نظام

و ارزشهای الهی، رعایت حقوق، حال و امنیت مردم بیش از پیش رعایت می شود. ... بزرگترین سرمایه‌ی این وزارتخانه صداقت بوده که توانسته اعتماد ملی در کنار آگاهی، برنامه‌ریزی، مهارت، دانش و تجربه‌ی تأثیر عظیمی در ایجاد امنیت ملی داشته است. ... وزارت اطلاعات باید همچنان پاسخگو، با صلابت و سالم باقی بماند و با انحرافها برخورد کند...

"میرزایی" دبیر کمیسیون اعطای نشانهای دولتی نیز در این مراسم گزارش این دبیرخانه را در خصوص اعطای این نشان به جهت معماری نوین نظام اطلاعاتی کشور، هماهنگی و همسویی با مصالح ملی و سیاستهای دولت و تحولات ملی و جهانی در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی اعلام کرد.

رئیس محترم جمهور!

به نظر اینجانب ریشه‌ی منسده‌های باورنکردنی فوق در نظام قضایی مربوط به نیروهای نظامی ایجاد رانت بی سروصدای سه ضلعی نامبارکی است چرا که:

"مصطفی موسوی" - یادداشتهای مصاحبه با محقق :

زمانی که به "علی ربیعی" {"عباد"} گفتم می‌خواهند ما را دستگیر کنند. یعنی چه؟ "عباد" گفت نترس. "نیازی" آدم ماست. ما او را به دفتر آقا معرفی کردیم. نهایتاً "ردیف" می‌کند.

"مسعود پورعزیزی" - یادداشتهای صحبت با محقق:

... حوالی سال 74-75 حفاظت سپاه و دادستانی نظامی هم درگیری جابجایی نفت عراق شدند. چون مصوبه‌ی شورای امنیت ملی داشتند و علی‌القاعده درآمدهای گردن کلفتی نصیب "مرتضی رضایی" و "محمد نیازی" می‌شد. سهم "علی ربیعی" و شورای امنیت هم می‌رسید.

{ "داوود" بیگ زاده " حدود 15 میلیون دلار از آن درآمدها را نقد کرد در امارات و رفت پناهنده شد و بخش عمده‌ای از پول سرمایه‌گذاری در شبکه‌های ماهواره‌ای لس آنجلس مثل آزادی و کانال یک را تأمین کرد

"نیازی" در زمان دادستانی حوالی سال 72 یا 73 با پوشش زیارت عتبات به عراق مسافرت کرده احتمال زیاد با هماهنگی "حجازی" دفتر {رهبری} به جهت نظارت بر کار معاملات.

از طرف عراقی‌ها نفر اصلی "عدی" پسر بزرگ "صدّام" بود. خب این کار خلاف معاهدات بین‌المللی و شکستن تحریم عراق از طریق نظام ایران بود.

بعد از دوّم خرداد آمریکائیا نامه زدند به "خاتمی" و شدیداً اعتراض کردند. "خاتمی" استنکار کرد و با مشاوره‌ی "عباد" اعلام براءت. آمریکائیا سری بعد با عکسها و مدارک نامه دادند که "خاتمی" مجبور شد دستور بدهد به شورای امنیّت که ممنوع است نکنید. ولی باز "مرتضی" و "نیازی" ادامه دادند.

حساب شورای امنیّت با معرفی **سه امضاء گردش مالی** می کرد :

از طرف ستاد کل: "مرتضی رضایی" .

از طرف دفتر و قوه: "محمد نیازی" .

از طرف شورای امنیّت و رئیس جمهور: "علی ربیعی" .

در چهارراه امیراکرم، ساختمان شریفی طبقه‌ی چهارم، تولیدی لباس زیر زنانه وجود

داد که توسط فردی بنام "حمید محسنی" اداره می‌شود که البتّه در اصلی نماینده‌ی

کارهای مالی "مرتضی رضایی" است.

مهندس "کسرائیان" از مرتبّین و وابستگان به نهضت مثلاً "آزادی" و قابل تدقیق در

همکاری با "داوود بیگ زاده"، "علی ربیعی"، "محمد نیازی" و "مرتضی رضایی" می‌باشد.

جناب آقای "خاتمی"!

این چه دو گانگی در شخصیت شماست که برای مشکلات ایجاد شده ناشی از

بارش برف به عنوان مسئول دولت! از ملت عذر خواهی می‌کنید اما برای جنایات و فجایع به بار آورده‌ی مستقیماً تحت مسئولیت حضرت‌تعالی در تنها پرونده‌ی رسیدگی شده‌ی ملی حاضر به اعلام کمترین گوشه‌های وقایع و حقایق نمی‌باشید؟

در جزوه‌ی موسوم به هشتاد صفحه‌ای دروغهای بسیار کثیف و افتراات شرم‌آوری وجود دارد اما بخشهایی از مطالب آن که ذیلاً "مرور می‌گردد مطالب صحیح و بسیار حساسی است که حداقل انتظار از جنابعالی روشن نمودن زوایایی تاریک آن بوده و همچنان هست:

- قتل "مجید شریف" محقق و نویسنده‌ی ایرانی... در تاریخ 28 آبان 1377
- طراحی و اجرای عملیات مرگبار میکونوس برلین و زمینه‌سازی تبلیغاتی جدی برای محکوم شدن مسئولین نظام در این خصوص...
- اجرای سناریوی "فرج سرکوهی" با "گریم" خسرو براتی" و خارج نمودن آن از کشور...

جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای - گزارش بازجویان دور اول (مالیخولیاها!):

... "خسرو براتی" توسط "صادق" دوبار به آلمان اعزام شده و از جزئیات جنایات مخفی "صادق" و باند "سعید اسلامی" مطلع است. وی با "گریم" و استفاده از پاسپورت "فرج سرکوهی" به آلمان سفر می‌کند.

شناسایی‌های عملیاتی برای ترور "عباس معروفی" در آلمان و طرح بمب‌گذاری پیرامون دادگاه برلین را به انجام می‌رساند.

در ایران نیز در طرح سقوط اتوبوس نویسندگان به دره در سفر ارمنستان نقش راننده را ایفا می‌کند که این طرح و چند طرح عملیاتی از این نوع به دلایلی با شکست مواجه می‌شود. وی از عناصر مطلع و دخیل در قتل‌های زنجیره‌ای می‌باشد و به هنگام آخرین سفر خود به آلمان، در ترکیه دستگیر و به کشور بازگردانده می‌شود...

ریاست محترم جمهور !
ریاست محترم شورای عالی انقلاب فرهنگی !
ریاست محترم شورای عالی امنیت ملی !
جناب مستطاب !
آقای "سید محمد خاتمی" !

کلام آخر اینکه نگارش این مختصر مشت نمونه‌ی خروار تنها از باب اتمام حجت بر شما در مسیر اصلاح بوده است و لاغیر.

اینکه بدانید و مطمئن باشید با عباد و عمّامه‌ی اتوکشیده و ریشهای هر روز اصلاح شده و آرایش جسم، تعفن و پلیدی جنایات و کثیفی‌های دنیاطلبی و حق‌النّاس‌های به گردن شما انداخته شده‌ی دوستان و نزدیکانتان مخفی و مستور نمی‌گردد.

نفرین خداوند بر عجزه‌ی هزار داماد دنیا که ای کاش حتی طالبان مفتونش را برای یک بار به وصال خویش می‌رسانید و سلام بر شاه مردان که فرمود:

یا دنیا غریّی غیری انی طلقتك ثلاثه لارجوع فیها.

ضمان

جزییاتی از قتل‌های پاییز 77

سخنرانی دکتر "عبدالکریم لاهیجی"

درباره‌ی قتل‌های زنجیره‌ای

دکتر "عبدالکریم لاهیجی" نایب رییس فدراسیون جهانی دفاع از جوامع حقوق بشر، روز جمعه 11 آذرماه گذشته درسخنانی در پاریس جزئیات بیشتری درباره‌ی قتل‌های زنجیره‌ای فاش ساخت. آقای "لاهیجی" که در سالن آژیکای پاریس سخنرانی می‌کرد، اعلام داشت که پس از خودکشی "سعید امامی" رفته رفته از ایران اطلاعاتی محرمانه درباره‌ی پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای پاییز 1377 بدست وی رسیده است. آقای "لاهیجی" که به مناسبت دوّمین پاییز پس از قتل‌های سیاسی یاد شده سخنرانی می‌کرد، گفت او این اطلاعات را برای نخستین بار فاش می‌کند، اطلاعاتی که به گفته‌ی وی هم شیوه‌ی اجرای این قتل‌ها، هم دست‌اندرکاران آن و هم امردهندگان به آن را معین می‌کند.

آقای "ژان خاکزاد" خبرنگار "راديو {سیا ساخته‌ی} آزادی" از سخنرانی آقای "لاهیجی" گزارشی تهیه کرد که در روزهای شنبه و یکشنبه (12 و 13 آذر) از آن راديو پخش شد. متن زیر برگرفته از این گزارش است:

جمعه شب (11 آذر 1379) به مناسبت دوّمین سالگرد قتل "داریوش" و "پروانه فروهر" و نیز قتل دیگر نویسندگان و روشنفکران در ایران که به قتل‌های زنجیره‌ای موسوم است، در سالن "آژیکا" در پاریس مراسمی برگزار شد که در این مراسم گروه کثیری از ایرانیان از افق‌های فکری گوناگون شرکت کردند. در این مراسم آقای دکتر "عبدالکریم لاهیجی" نایب رییس فدراسیون جهانی جوامع دفاع از حقوق بشر و رییس جامعه‌ی دفاع از حقوق بشر ایران طی سخنانی برای نخستین بار جزئیات قتل‌های زنجیره‌ای را برشمرد. آقای دکتر "عبدالکریم لاهیجی" در یک تماس تلفنی با راديو اروپای آزاد،

رادیوی آزادی درباره‌ی اطلاعاتش که جمعه شب درباره‌ی آنها سخن گفت، توضیح داد: "لاهیجی": اطلاعاتی است که ما در فاصله‌ی اعلام خودکشی "سعید امامی" تا آزادی 16 تن از متهمان ارتکاب این جنایت دریافت کردیم. با توجه به اینکه این پرونده چند بار دست به دست گشت و از کمیسونی به کمیسیون دیگر رفت، منابعی این اطلاعات را از داخل به ما دادند. منتها اول ما نسبت به این منابع اعتماد کافی نداشتیم. دوم اینکه نمی‌خواستیم وارد جنگ جناحی شویم. سازمان‌های حقوق بشر نمی‌توانند به این صورت در مسایل مربوط به حقوق بشر به استفاده‌ی ابزاری از پرونده‌های مربوطه به این جنایات پردازند.

بالأخره اینکه در آن زمان رسیدگی هنوز در مرحله‌ی بازجویی‌ها و بازپرسی بود و الان که اعلام شده پرونده تکمیل شده و به دادگاه برای رسیدگی ارجاع می‌شود، و با توجه به اینکه متأسفانه دو نفری که از ابتدا هرگز گفته نشد که اینها نقش آمر را داشتند، یعنی "عالیخانی" و "کاظمی"، الان بعنوان آمران قتل‌ها معرفی شدند، این است که دیگر ما خودمان را مجاز به سکوت نمی‌بینیم و از این رو در صحبت‌ها به بعضی اطلاعاتی که در فاصله‌ی یک سال گذشته به ما رسیده خواهیم پرداخت.

"خاکزاد": آقای دکتر "عبدالکریم لاهیجی" در آغاز سخنان در سالن آژیکا در پاریس قتل‌های زنجیره‌ای را جنایت علیه بشریت قلمداد کرد و در این مورد افزود: دکتر "لاهیجی": برای اینکه جایی برای سؤال نماند جایی برای تردید و ابهام باقی نماند، تعریف این جنایت را از این سند بین‌المللی استخراج کردم و ترجمه‌ی آن را خدمت‌تان می‌گویم:

انجام زیاد و سیستماتیک اعدام‌های فوری، اعدام‌های فوق‌العاده یا آدم‌ربایی که
متعاقب آن قتل‌ها ناپدید شده را در پی داشته باشد. مورد "پوینده" و "مختاری" و
"دوانی". آن وقت بلافاصله می‌گوید بر اساس و به علل سیاسی و مطبوعاتی.

بنابراین جنایاتی که در دو سال پیش اتفاق افتاد، لااقل این شش جنایت، به اعتقاد من در راستای جنایاتی که طی دو دهه‌ی گذشته صورت گرفته، چه به صورت قتل‌ها و چه به صورت پاکسازی بزرگی که در سال 1367 در زندان‌های جمهوری اسلامی صورت گرفته و حتی می‌خواهم بگویم تمام اعدام‌هایی که لااقل از سال 60 به بعد صورت گرفته است.

"خاکزاد": آقای "لاهیجی" در مورد قتل‌های زنجیره‌ای، به تابستان سال 1377 خورشیدی بازگشت و در این فاصله گفت:

"لاهیجی": یادتان هست که در تابستان سال 1377 جوئی وجود داشت. مسأله‌ی مبارزه با تهاجم فرهنگی بود و یا به تعبیر "کبر گنجی" توجیه قتل عام درمانی؛ که این هم ساخته‌ی "کبر گنجی" نیست. این گفتگو و صحبت‌هایی است که در داخل وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی زیر همین عنوان جریان داشت. به هر حال بخشی از وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی پشت این جریان بودند. همان بخشی که در گذشته مأمور اجرای این قتل‌ها در داخل و خارج از کشور بودند. تعداد اینها بیشتر است، می‌دانید که برادر رییس جمهور آقای "خاتمی" وکیل اوّل تهران در گفتگوهای رسمی، در مصاحبه‌ها تعداد قتل‌ها را بیش از 80 فقره‌ی شناخته شده دانست.

بنابراین اوّل، جناحی در وزارت اطلاعات زمان "فلاحیان"، "سعید امامی" و غیره اعتقاد داشتند که - باز این عبارتی است که در گزارشات بدست ما رسیده - لااقل نیروهای لائیک باید ریشه کن بشوند. اینها عقیده‌شان بر این بود که از تابستان سال 1377 به بعد این پروژه عملی بشود. ظاهراً معاون امنیتی وزارت اطلاعات یعنی شخصی بنام "سرمدی" با این پروژه موافقت نداشته. حال در جریان بوده یا نبوده، مسأله‌ای است که ما نمی‌توانیم با قاطعیّت بگوییم. ولی آیا "دری نجف آبادی" در جریان این پروژه بوده است یا نه؟ به گفته‌ی متّهمان پرونده به خصوص دو نفری که

امروز به عنوان آمران از آنها یاد می‌شود، یعنی "مصطفی کاظمی" با اسم مستعار "موسوی" و "مهرداد عالیخانی" با اسم مستعار "مهدوی" یا "صادق مهدوی" فکر می‌کنم، آنها می‌گویند "درّی نجف آبادی" در جریان این پروژه بوده، حتی دستور انجام این پروژه تحت این عبارت داده بودند که ترتیبی بدهید که همه را در یک عملیات ریشه کن بکنند. و بارها و بارها در بازجویی گفته که "درّی نجف آبادی" فریاد زد که مرگ یک بار شیون یک بار.

حالا می‌خواهید بمب بگذارید، می‌خواهید آنها را با مسلسل بکشید! در هر حال در ادامه‌ی برنامه‌ای باشد که همین "عالیخانی" قرار بود که در پروژه‌ی سفر به ارمنستان اجرا بکند.

"خاکزاد": آقای "لاهیجی" آنگاه قتل "پیروز دوانی" را شرح داد. و به سخنان "اکبر گنجی" در دادگاه استناد کرد و نام فتوا دهنده‌ی قتل را نیز به نقل از آقای "گنجی" نام برد. وی عقیده دارد، برای تمام قتل‌های زنجیره‌ای حکم شرعی صادر شده است. و در مورد قتل "داریوش فروهر" و "پروانه‌ی فروهر" گفت، بخاطر آنکه حکم ارتداد جبهه‌ی ملی پیش‌تر صادر شده بود، به نظر قاتلان، "داریوش" و "پروانه‌ی فروهر" نیز مرتد به حساب می‌آمدند. آقای "لاهیجی" افزود:

"لاهیجی": خیلی جالب است که در گزارشاتی که ما داریم، اولاً اینها نه راجع به قتل‌ها صحبت می‌کنند و نه اعدام، می‌گویند حذف شود. اسامی را یک بار دیگر می‌گویند برای اینکه شنونده حالا بازجو بوده، رییس بوده یا هر کی، بفهمه که از چه کسی صحبت می‌کنند. بعد در ادامه‌ی گفتگو یا در ادامه‌ی مصاحبه و یا ادامه‌ی بازجویی همیشه می‌گویند سوژه. می‌گویند حذف سوژه‌ها. قرار بوده حذف سوژه‌ها هم به همان شکلی صورت بگیرد که مثل "سعیدی سیرجانی" مثل "میرعلایی" مثل "زال زاده" مثل "غفار حسینی" یعنی با تزریق آمپولی در قربانی ایجاد شوک می‌کرد و منجر به سکته‌ی قلبی می‌شده

نحوه‌ی قتل "داریوش" و "پروانه‌ی فروهر":

از دهه‌ی آخر ماه آبان سال 1377 منزل "داریوش" و "پروانه‌ی فروهر" تحت نظر قرار داشت و مأموران امنیتی متوجه شدند که او از منزل خارج نمی‌شود زیرا به گفته‌ی دکتر "لاهیجی" "داریوش فروهر" به خاطر عمل جراحی مغز بیمار بود و به ندرت از منزل خارج می‌شد. آقای "لاهیجی" در ادامه‌ی سخنان خود جزئیات {قتل} "داریوش" و "پروانه‌ی فروهر" را شرح داد:

"لاهیجی": تصدی عملیات با "کاظمی" بود. "کاظمی" معاون {قائم مقام} "سرمدی" در معاونت امنیتی وزارت اطلاعات بود. اجرای عملیات را "کاظمی" به "مهرداد عالیخانی" واگذار می‌کند و "مهرداد عالیخانی" رییس اداره‌ای است در وزارت اطلاعات بنام "چپ نو"

برای اینکه دو اداره وجود دارد، یکی اداره‌ی "چپ نو" است. بنابراین انجام عملیات حذف با "مهرداد عالیخانی" بوده است. "مهرداد عالیخانی" این موضوع را با "حمید رسولی" با اسم مستعار {اصل!} "کاتوزیان" که او هم یکی از معاونین "سرمدی" است در میان می‌گذارد. "رسولی" موافقت نمی‌کند. ولی دست او را در دست یک عنصر دیگری می‌گذارد بنام "محمد عزیزپور" که مسئول اداره‌ی عملیات امنیتی، یعنی تمام عملیات یعنی آدم‌کشی‌ها یعنی قتل‌ها چه در ایران و چه در دوران "سعید امامی"، "فلاّحیان" و چه پس از آن صورت می‌گرفت، مسئول اداره‌ی عملیات "محمد عزیزپور" است. بعد از طریق "عزیزپور" و گروه "عزیزپور" به "عالیخانی" خبر می‌دهند که "فروهر" از منزلش خارج نمی‌شود، "کاظمی (موسوی)" به "عالیخانی" دستور می‌دهد که عملیات را در داخل خانه انجام بدهید. گفته می‌شود که در داخل خانه عملی نیست برای اینکه دو نفر هستند. "کاظمی" می‌گوید که "پروانه فروهر" را هم بکشید. برای اینکه گزارشاتمی که به دست ما رسیده و در رأس این گزارشات گزارشی است که "سعید امامی" به "درّی نجف آبادی" داده این است که "پروانه‌ی فروهر" از خود "فروهر" خطرناک‌تر است. و 70 درصد فعالیت‌های

حزب ملت ایران زیر سر " پروانه فروهر " می باشد. بعد مسأله‌ی چگونگی قتل‌ها مطرح می شود. می گویند ما نمی توانیم هر دو را در داخل خانه با آمپول بکشیم. برای اینکه سخته در یک آن واحد (به قول آنها) در هر دو سوژه بوجود نمی آید. این جاست که "کازمی" دستور می دهد، آنها را با کارد بکشید و تیم "محمد عزیزپور" با 6 نفر دیگر مأمور انجام این کار می شوند.

"لاهیجی": به جزئیات این عملیات اشاره کرده و گفت: ابتدا {به عنوان جعلی} مأموران آگاهی زنگ در منزل "داریوش" و "پروانه‌ی فروهر" را به صدا در می آورند. خانم "فروهر" به آنها پاسخ می دهد. مأموران آگاهی مدعی می شوند که با اتومبیل "فروهر" ها سرقتی رخ داده است، و آنها برای رسیدگی به این امر به منزل آنها آمده اند. به گفته‌ی "لاهیجی" ابتدا مأموران آگاهی وارد خانه می شوند و سپس گروه 7 نفره‌ی مأموران قتل "داریوش" و "پروانه‌ی فروهر" به داخل منزل می روند و پس از بیهوش ساختن "داریوش" و "پروانه‌ی فروهر" هر دو را به قتل می رسانند...

نحوه‌ی قتل

"لاهیجی": یکی از بزرگترین سؤال‌ها همیشه برای همه بوده است، که چگونه ممکن است دونفر را با کارد بزنند و فریاد آنها بلند نشود. آنها را اول بیهوش می کنند، آنها را با دستمال آغشته به مواد بیهوش کننده بیهوش می کنند. اول "پروانه" را بیهوش می کنند. بیهوشی توسط یک مأموری بنام "مصطفی قربانزاده" (با نام سازمانی "هاشم") صورت می گیرد. من منظوری دارم که این اسامی را اعلام می کنم. به مجرد اینکه او را بیهوش می کنند "مسلم صفایی" با نام سازمانی "محسنی" و در شرایطی که "پروانه" بیهوش است و سه مأمور دیگر دست‌هایش را گرفته اند، او را با ضربات کارد از پای در می آورد. و بعد پایین می آیند و همین برنامه‌ی بیهوشی را همین شخص روی "داریوش" انجام می دهد. و "محمود حق وردی" با نام سازمانی "جعفرزاده" مأمور کارد زدن به "داریوش" می شود و اینها در تمام مراحل بازجویی خود می گویند که اساساً اداره‌ی عملیات کارش این بوده. و می گویند که ما بارها و بارها از این

عملیات انجام داده بودیم. وظیفه‌ی ما این بود. دوّم اینکه می‌گویند ما اجرای حکم شرعی کرده‌ایم. این کار را برای خدا انجام داده‌ایم.

نحوه‌ی قتل "مختاری" و "پوینده"

"لاهیجی": وقتی از "عالیخانی" می‌پرسند که چرا "مختاری" را انتخاب کرد؟ می‌گوید، برای اینکه او عضو تنوریک یک کانون بود و دین ستیز. وقتی می‌پرسند، چرا "پوینده" را انتخاب کردید، آن که به نسبت خیلی از افراد معروف کانون، آدم معروفی نبود؟ می‌گوید او سازمانده بود. و به خصوص عقیده داشت که کانون در هر شرایطی باید آغاز به کار کند و برای آغاز بکار احتیاج به اجازه‌ی وزارت کشور ندارد. در عملیات اینها همچنان مسئول عملیات "عالیخانی" است به اضافه‌ی "گودرزی‌فر" (معروف به "رضاروشن") کارشناس اداره‌ی انتقاد {؟!!التقاط}. "علی ناظری" عضو همان اداره. ضمناً "علی ناظری" مسئول حراست بهشت "زهره" است.

حالا بعد می‌رسیم که چرا یک شخصیتی بنام "خسرو براتی" که او عضو وزارت اطلاعات نیست ولی او منبع اطلاعاتی است در پوشش راننده‌ی تاکسی. آنها از مدّت‌ها پیش خانه‌ی "مختاری" را تحت کنترل می‌گیرند. بالأخره ساعت 5 بعدازظهر روز 12 آذر "مختاری" از خانه‌اش در خیابان آفریقا از یک کوچه‌ای برای خرید بیرون می‌آید. "رضا روشن" و "علی ناظری" او را تعقیب می‌کنند و با حکم جعلی که داشتند، از او می‌خواهند که به داخل ماشین برود. ضمناً پلاک تاکسی را نیز جعلی گذاشته بودند و راننده‌ی تاکسی نیز "خسرو براتی" بود. از او می‌خواهند که وارد تاکسی شود. تاکسی حرکت می‌کند "مختاری" وسط است "رضا روشن" در یک سمت و "علی ناظری" در سمت دیگر و "عالیخانی" نیز به عنوان مسئول عملیات حذف در جلو نشسته است و می‌گوید که در مسیر راه به طرف بهشت زهرا شروع می‌کند راجع به کانون نویسندگان با "مختاری" صحبت کردن، برای اینکه او به هر حال سؤزن نبرد و صدایی نکند. چرا تصمیم می‌گیرند که او را به بهشت "زهره" ببرند؟ برای اینکه در اداره‌ی حراست بهشت "زهره" همین جور که گفتیم "علی"

ناظری " که عضو اداره‌ی التقاط و مسئول حراست بهشت "زهر" است. چند اتاق برای اجرای حکم اعدام دارند. و چون در گذشته بارها و بارها مجاهدین را به آنجا می‌بردند و اعدام می‌کردند. بنابراین اداره‌ی التقاط از این جهت محلّ اعدامش در اداره‌ی حراست بهشت "زهر" است. او را به آنجا می‌برند. "روشن" و "ناظری" مأمور کشتن می‌شوند. "ناظری" طناب را از داخل کمدی که در اتاق بود می‌آورد، چشمها و دست‌های سوژه را از پشت می‌بندند. (عین گزارش است) "مختاری" را به پشت می‌خوابانند. "ناظری" دهنش را گرفته بود و "رضا روشن" او را خفه می‌کند. او می‌گوید، از روی کبودی ناخن‌هایش فهمیدیم که دیگه کارش تمام است.

"خاکزاد": "آقای "لاهیجی" سپس در مورد حمل جنازه در صندوق عقب تاکسی توضیح داد. که در جاده‌ی افسریّه در یک مسیر فرعی بطرف کارخانه‌ی سیمان برده می‌شود و در آنجا رها می‌گردد. آقای "لاهیجی" در مورد قتل "پوینده" نیز که به همین ترتیب صورت گرفته، توضیح داد و تأکید کرد که برای مطمئن شدن از مرگ او قاتلان "پوینده" را به دار نیز می‌آویزند.

دکتر "لاهیجی" در مورد قتل "محمدجعفر پوینده" گفت :
شب روز بعد همین تیم به اضافه‌ی "اصغر سیّاح" کارمند اداره‌ی چپ نو مأمور حذف "پوینده" می‌شوند به همانگونه "پوینده" را ساعت 30/4 بعد از ظهر در خیابان انقلاب مقابل لاله‌زارنو می‌ربایند. به همان ترتیب به طرف محلّ قتل. با این تفاوت که می‌گوید که "پوینده" در داخل اتومبیل حال و دماغ صحبت و بحث نداشت. بعد که حکم را اجرا می‌کنند، "ناظری" می‌گوید برای اینکه خیال‌مان راحت شود، او را دار نیز بزیم. در محوطه‌ی سرباز همین قسمت حراست (در بهشت "زهر") یک چارچوب و کادر فلزی برای دار زدن نیز بود و از این رو این محلّ اعدام نیز بوده است، و آنجا "پوینده" را دار می‌زنند و بعد جنازه را به همان ترتیب در جاده‌ی شهریار می‌اندازد. قرار بوده عملیات ادامه پیدا کند ولی دو روز بعد "عالیخانی" به

"کاظمی" خبر می‌دهد که آقا، وحشت همه را گرفته و دیگر کسی از خانه‌ی خود بیرون نمی‌آید. چه کار بکنیم؟ این بود که پیشنهاد می‌شود که در مراسم تشییع جنازه، عده‌ای را به مسلسل ببندند و یا بمب بگذارند. ولی بعدا وقتی از او می‌پرسند که چرا این کار را نکردید؟ می‌گوید با توجه به اینکه قضیه در دولت یک ولوله بوجود آورده بود و "سرمدی" معاون وزارت اطلاعات نیز پشت این قضیه بود و به اضافه اینکه مشاور امنیتی رییس جمهور آقای "ربیع" ("ربعی" که اسم سازمانی‌اش هم "عباد" می‌باشد). بنابراین می‌گوید که "دری نجف آبادی" موافقت نمی‌کند و می‌گوید ماه رمضان است و بگذارید روزه‌شان را نیز بگیرند. می‌گوید آقا اینها کافرند روزه نمی‌گیرند. اینجاست که برنامه‌ی ادامه‌ی عملیات و کشتارها متوقف می‌شوند. به ویژه اینکه چند روزی هم منزل "گلشیری" و دیگران را هم زیر کنترل گرفته بودند. می‌گویند که کسی دیگر از خانه خارج نمی‌شود و اگر هم خارج شوند اینها دیگر ماشین سوار نخواهند شد. زیرا "پوینده" ساعت 30/4 بعدازظهر و "مختاری" ساعت 5 بعدازظهر و به احتمال زیاد "شریف" و "دوانی" هم به همین صورت. بنابراین عملیات متوقف می‌شود.

دکتر "لاهیجی" آنگاه به مسأله‌ی آمریت قتل‌ها می‌پردازد و می‌گوید :
یکی از نقاط مبهم این پرونده، فکر می‌کنم، باشد. برای اینکه در خرداد گذشته "نیازی" وقتی که مصاحبه‌ای کرده بود با روزنامه‌ی بهار باز در آن مصاحبه نمی‌گوید که ما اینها را چه جوری دستگیر کرده‌ایم، فقط می‌گوید که ما "کاظمی" و اینها را چه جوری دستگیر کرده‌ایم. فقط می‌گوید که ما "کاظمی" و "عالیخانی" را روز نهم دیماه دستگیر کرده‌ایم. یعنی دقیقا 40 روز بعد از قتل "پروانه" و "داریوش فروهر". اما در مورد اینکه چگونه "سعید امامی" یک ماه بعد از دستگیری آن دو دستگیر شد، چیزی نگفت.

مسأله این نیست که دستور حکم چه کسی داده است. مسأله این است که خیلی جالب است، یادتان هست که در اوّلین مصاحبه‌ای که "نیازی" کرده بود، گفت که

ظاهراً یک عضو نفوذی در حزب ملت ایران بود که او این آدم کشان را به داخل منزل "فروهر"ها برده است. "عالیخانی" می گوید که این سناریو را من برای "نیازی" ساخته‌ام. و می گوید، ما گفته‌ایم که شما فعلاً" به این صورت اعلام کنید تا ببینیم می خواهد پشت قضیه چه در بیاید.

آقای "لاهیجی" سپس به مصاحبه‌ی مطبوعاتی آقای "نیازی" اشاره می کند و در این زمینه می گوید:

در همان مصاحبه‌ی مطبوعاتی "نیازی" آن روز به عنوان دادستان مصاحبه می کند، وقتی این سناریو را اعلام می کند، بلافاصله می گوید، ولی متهمان دفاعی هم دارند. آقا دادستان که وکیل مدافع نیست. دادستان هیچ وقت نمی آید، این حرف را بگویند - آن هم در اولین مصاحبه‌ی مطبوعاتی - و در جریان اولین بازجویی‌ها. می گوید که اینها ادعاهایی

هم دارند و به خصوص به ماده‌ی 226 قانون مجازات اسلامی، استناد هم می کند. ماده‌ی

226 می گوید که در صورتی قتل نفس موجب قصاص است که مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد. یعنی چه شرعاً در نظام جمهوری اسلامی شرعاً یعنی چه؟ مگر همه‌ی اینها همه‌ی قوانین شان شرعی نیست؟ و... ضرورت حکم شرعی؟ و این حکم شرعی را همانطوریکه "نیازی" بارها و بارها در پاسخ به "حسینیان" گفته است، که نه (حرف) "کاظمی" درست است که بعضی جاها گفته است که حکم را "درّی نجف آبادی" داده است و خیلی جاها هم گفته است که "سعید امامی" داده است. ولی "نیازی" نگفت و بالاتر نرفت از این که "سعید امامی" که حاکم شرع نیست.

... بنابراین همان تداوم همان توافق به توسط همان صادرکنندگان حکم. شاید هم نظیر آن در مورد "پیروز دوانی" که خیلی علنی دیگر گفته شد و باز "اکبر گنجی" گفت که حکم "محسنی اژه‌ای". در هر حال حکم را باید یک آخوند داده باشد. آخوندی که حاکم شرع باشد یا از حاکم شرع مأذون باشد.

آقای "لاهیجی" آنگاه به مرگ "سعید امامی" اشاره می کند و می گوید این جاست

که من یک تز دیگری دارم و در گفته‌های رادیویی هم گفته‌ام که به اعتقاد من "سعید امامی" کشته شده است. او خود کشی نکرده است. برای اینکه "سعید امامی" حافظ اسراری بوده است که با آن اسرار... اربابان... هم در معرض خطر قرار می‌گرفتند. علتش را هم من پزشک نیستم، پزشک در جلسه هست. علت مرگ "سعید امامی" ایست قلبی بوده است. آن هم چند روز پس از انتقال "سعید امامی" به بیمارستان. من فکر نمی‌کنم خوردن داروی نظافت، ایست قلبی بوجود بیاورد...

نشریه‌ی پیوند - اسفند 1379 :

تحلیلی حقوقی از رأی دادگاه نظامی در پرونده‌ی معروف به قتل‌های زنجیره‌ای .
دکتر "عبدالکریم لاهیجی"

بازی چرخ بشکنش بیضه در کلاه
زیرا که عرض «شعبده» با اهل راز کرد

"حافظ"

سرانجام پرده‌ی... بازی قوه قضائیه جمهوری اسلامی در پرونده‌ی قتل‌های سیاسی، معروف به قتل‌های زنجیره‌ای، روز گذشته پایان گرفت و شعبه‌ی پنج دادگاه نظامی تهران رأی بر محکومیت برخی از متهمان به ارتکاب آن جنایات صادر نمود.

1- همان طوریکه بارها و بارها خاطر نشان نموده‌ایم، ارجاع پرونده‌ی این جنایات، یک ماه پس از قتل سقا کانه "پروانه" و "داریوش فروهر" به سازمان قضایی نیروهای مسلح، آن هم به درخواست "علی یونسی" رئیس پیشین سازمان قضایی نیروهای مسلح و وزیر کنونی وزارت اطلاعات و پس از موافقت شیخ "محمد یزدی" رئیس پیشین قوه قضائیه، برخلاف اصل صریح 172 قانون اساسی صورت گرفته است.

به صراحت این اصل "برای رسیدگی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی اعضای ارتش، ژاندارمری، شهربانی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی،

محاكم نظامی مطابق قانون تشکیل می گردد، ولی به جرایم عمومی آنان یا جرائمی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند، در محاكم عمومی رسیدگی می شود. " آدم ربایی و آدم کشی از جمله "وظایف خاص" مأموران نظامی و انتظامی نیستند و هر چند که متهمان با جعل احکام قضایی وارد منزل "پروانه" و "داریوش فروهر" شده و با ارائه احکام جلب مجعول به "محمد مختاری" و "محمد جعفرپوینده"، آنان را ربوده اند. به فرض که "در مقام ضابط دادگستری" هم به ارتکاب این جنایات دست یازیده باشند، باز هم به صراحت اصل 172 قانون اساسی، محاكم عمومی دادگستری صلاحیت انحصاری برای رسیدگی به آن جنایات را دارند.

رییس شعبه 5 دادگاه نظامی در رد صلاحیت و کلای مدعیان خصوصی گفته است که "بر طبق فرمان مورخ 19/10/1370 مقام رهبری، رسیدگی به جرایم مربوط به تخلف پرسنل وزارت اطلاعات از وظایف قانونی شان در صلاحیت سازمان قضایی نیروهای مسلح گذاشته شده است." وی از یاد برده است که با صراحت قانون اساسی محلی برای صدور فرمان رهبری نیست. به علاوه این جنایات با هیچ دلالتی "تخلف از وظایف قانونی" به شمار نمی آیند. مأموران وزارت اطلاعات وظیفه دار جمع آوری اطلاعات برای تأمین امنیت عمومی کشور، بوده اند و نه بودن و کشتن مخالفان سیاسی و عقیدتی حکومت.

2- پرونده ی قتل های سیاسی را که از مصادیق بارز "جنایات بر ضد بشریت" به شمار می آیند، به دادرسی نیروهای مسلح بردند تا مدعیان خصوصی و وکلای آنان را از دستیابی به پرونده و نظارت بر چگونگی انجام تحقیقات محروم نمایند. آن زمان هم که پرونده را در اختیار آنان گذاردند، روشن شد که بیش از نیمی از تحقیقات انجام شده و از جمله تمامی بازجویی های "سعید امامی" و بیش از یک سال تحقیقات انجام شده از "مصطفی کاظمی" (با نام مستعار "موسوی"، "هاشمی"،...) قائم مقام معاونت امنیت و مدیر کل طرح و بررسی وزارت اطلاعات و "مهرداد عالیخانی" (با نام مستعار "صادق مهدوی") مدیر کل اداره ی "چپ نو" وزارت اطلاعات، را که در

آنها به چگونگی ارتباط ... طرح‌ها و برنامه‌های آنان در راستای تحقّق "پرونده‌ی قتل عام درمانی" ... یکی از نمونه‌های آن طرح پرتاب کردن اتوبوس حامل نویسندگان به دره در جریان سفر آنان به ارمنستان بود. آری همه‌ی این بازجویی‌ها و تحقیقات را از پرونده خارج کرده بودند تا طرح‌های جنایتکارانه‌ی وزارت اطلاعات همچنان سر به مهر بمانند و نامحرمان، یعنی اکثریت بعضی از مردم ایران در جریان این جنایت ضدّ بشری قرار نگیرند. شکایت‌ها و اعتراض‌های مدعیان خصوصی و وکلای آنان هم نه تنها راه به جایی نبردند، که برای "شیرین عبادی" پرونده ساختند و او را به زندان انداختند و سپس وی را از وکالت دادگستری محروم نمودند و "ناصر زرافشان" را هم که "جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد" به زندان افکندند و در همان حال... بازی دادگاه نظامی را با سناریوی "محاكمه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای" آغازیدند.

3- اما دامنه‌ی تجاوز و اصول دادرسی و رسیدگی و حقوق مدعیان خصوصی و اکثریت بزرگی از مردم ایران که خواستار کشف حقیقت و روشن شدن نظام ضدّ امنیتی حاکم بر ایران می‌باشند از این هم فراتر رفت و بی‌آزمی را تا بدان جا رساندند که به اصطلاح محاکمه را هم غیر علنی نمایند. طرفه این که مجوز غیر علنی نمودن محاکمه را هم اصل 165 قانون اساسی اعلام داشتند. به موجب این اصل "محاکمات علنی انجام می‌شود و حضور افراد بلامانع است مگر آنکه به تشخیص دادگاه، علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد." در اصل 166 هم آمده که احکام دادگاه‌ها باید مستدل باشند.

اما حاکم دادگاه نظامی در توجیه تصمیم خود بر غیر علنی بودن محاکمه به هیچ گونه استدلالی دست نیازید که چرا محاکمه‌ی جنایتکاران وزارت اطلاعات بایستی از دید و نظارت مردم ایران مکتوم بماند؟ آیا تأمین نظم عمومی ایجاب می‌کند که مردم ندانند که در ساختار امنیتی و اطلاعاتی حکومت جمهوری اسلامی، چه شبکه‌های مخوف و جنایتکارانه‌ای لانه کرده‌اند؟ یا این که کشف و شناسایی و شناساندن این شبکه‌های جهنمی در راستای تأمین نظم عمومی جامعه‌ی ایران

است.

4- محاکمه را غیرعلنی کردند و درباره‌ی رییس شعبه‌ی 5 دادگاه نظامی هم کوچک‌ترین اطلاعی به افکار عمومی و رسانه‌های خبری ندادند تا مردم بدانند که آیا او هم چون اکثریت قریب به اتفاق مسئولان بلند پایه‌ی قوه‌ی قضائیه جمهوری اسلامی از پرورش یافتگان مدرسه‌ی حقّانی و دادسراها و دادگاه‌های انقلاب است و یا این که پیش از برنامه‌ی اسلامی کردن دادگستری هم، عهده‌دار منصب قضا بوده است. در هر حال آنچه که مسلم است او از اصول حقوق جزا و آیین دادرسی کیفری، به جز "قانون مجازات اسلامی" بی‌بهره است.

حاکم دادگاه نظامی نمی‌داند که در محاکمه‌ی جنایی، رسیدگی و دادرسی آتّهایمی است و نه تفتیشی. از این روست که در دادگاه جنایی یا هیأت منصفه حضور دارد و یا این که بین 5 تا 9 قاضی در محاکمه و اتّخاذ تصمیم شرکت می‌نمایند، و به همین دلیل است که فارغ از تحقیقات انجام شده در مرحله‌ی بازپرسی، همه‌ی دلایل تعرفه شده در کیفر خواست، مورد رسیدگی دادگاه جنایی قرار می‌گیرند. پزشک قانونی، مأموران انتظامی که جنایات را کشف کرده‌اند، همه‌ی شهود و مطلعان پرونده که در کیفرخواست به اظهارات آنان استناد شده است، شهود و مطلعانی که مدّعیان خصوصی یا وکلای متّهم به آنان مستمسک می‌شوند.... و بطور کلی همه‌ی راهها و وسایل کشف حقیقت بایستی توسط دادگاه مورد رسیدگی قرار گیرند زیرا که در رسیدگی جزایی، قاضی بایستی کشف حقیقت بکند و نه چون قاضی دعوای مدنی، امر رسیدگی را به بررسی و ارزیابی دلایل دعوی و محتویات پرونده محدود نماید.

5- هنگامی که محاکمه غیرعلنی اعلام می‌شود، هیچ کس نمی‌داند که در محضر دادگاه، و آن هم در حضور تنها یک قاضی، چه گذشته است و متّهمان چه گفته‌اند. آیا اظهارات گذشته‌شان را تأیید کرده‌اند و یا انکار نموده‌اند؟ اما در همین پرونده‌ای که به دادگاه نظامی ارجاع شده، "کاظمی" و "عالیخانی" بارها و بارها گفته‌اند که حکم و مجوز شرعی انجام قتل‌ها را "درّی نجف‌آبادی" وزیر وقت اطلاعات صادر کرده

است.

"عالیخانی" در بازجویی مورخ 12/1/1379 می گوید که "من در جلسه‌ی 22/8/1377 به آقای "درّی" به وضعیّت "فروهر" و حزب ملّت (ملّیون مرتد) اشاره کرده بودم و توضیح دادم که همان نیروهای جبهه ملّی که در سال 60 مرتد اعلام شدند، بخشی از آنان مانند "فروهر" با تغییر نام جریان سیاسی خود، چگونه توانستند موجودیّت پاره‌ای از آن نیروها را حفظ کند و هم اکنون در شرایط حاضر این چنین در صحنه به عنوان نیرویی از نیروهای اپوزیسیون فعال حاضر باشد و یکی از سرپل‌های فعالین سیاسی خارج با داخل کشور و بالعکس قرار گیرد.

"مصطفی کاظمی" در آخرین دفاع خود در مرحله‌ی بازپرسی می نویسد «اینجانب در نوشتارهای قبلی نوشته‌ام که آقای "درّی" در جلسه‌ی 22/8/1377 حکم داده‌اند که نفرات ذکر شده شامل "داریوش" و "پروانه فروهر" و "محمد مختاری" و "محمد جعفر پوینده" زده شده و حذف گردند و اینجانب در هیچ یک از موارد با آقای "صادق" ("عالیخانی") و دیگران امر به حذف افراد ننموده‌ام. مسأله‌ی آمریّت به "درّی" برمی‌گردد و ایشان به صراحت در مورد به قتل رساندن این افراد در جلسه‌ی 22/8/1377 فرمودند و در جلسه‌ی 9/9/1377 نیز با توجّه به صحبتی که من با "درّی" داشتم به ایشان گفتم که "صادق" می‌گوید که افراد کانون جلسه تشکیل نمی‌دهند و بایستی یکی دو نفر از آنها زده شوند تا بیابند دور هم جمع شوند و آن وقت همگی زده شوند. ایشان گفتند همین کار را بکنید. من به "صادق" گفتم که آقای "درّی" روی زدن نفرات کانون تاکید نمودند...»

"مصطفی کاظمی" اضافه می‌کند که "درّی" در جلسه‌ی ملاقات با "مروی" -

(معاون قوه‌ی قضائیه) گفته که من "شریف"، "پوینده" و "مختاری" را

نمی‌شناختم. در

حالی که یک گزارش دست نویس از "اسلامی" ("سعید امامی") وجود دارد که برای "دری" نوشته و جریان کانون را توضیح داده و به نقش "محمد مختاری" اشاره کرده و "دری" روی گزارش دستور داده، به معاونت‌ها و از جمله به معاونت امنیت فرستاده شود. "دری" در جلسه‌ی 22/8/1377 وقتی "صادق مهدوی" نام لائیک را آورد، گفت، ایشان را بزنید. با این عبارت که "اینها تکلیف‌شان روشن است"

"مصطفی کاظمی" در همین بازجویی می‌گوید که ما جلسه‌ی 22/8/1377 را تقاضا کردیم و ایشان حکم نفرات را دادند. دلایل مختلفی هست بر آمریت ایشان، از جمله جلسه‌ی 9/9/1379 من هرگز تقاضای جلسه با "دری" نکرده‌ام، تقاضا کننده خودش بوده که از من و در مواردی از "صادق مهدوی" خواسته نزد ایشان برویم. ضمناً اگر نوار گفتار "دری" در جلسه 27/2/1379 را ملاحظه فرمایید عنوان می‌کند که اینها ("صادق" و "موسوی") گفتند که اگر پای کار و انجام عملیات دستگیر شویم، می‌گوییم که خودمان تصمیم به این عملیات گرفته‌ایم و اگر بعد متوجه شوند می‌گوییم ما نبوده‌ایم و این حاکی است که در جلسه‌ی 22/8/1377 در مورد انجام عملیات با "دری" صحبت کرده‌ایم..."

"کاظمی" تأکید می‌کند که در "موضوع حذف" پیروز دوانی"، ایشان ("دری") به رئیس جمهور کتبی می‌نویسد که از "دوانی" خبری ندارد و به "سرمدی" (معاون امنیتی وزارت اطلاعات) هم همین را می‌گوید. ولی بالأخره می‌پذیرد که حکم "پیروز" را داده و در جریان بوده‌اند. آیا این را نمی‌رساند که در مورد 5 فقره قتل هم کتمان می‌کنند؟

در گفته‌های "کاظمی" قرائن و اشارات مثبت کم نیستند و از جمله "چرا" "دری" که متوجه شد ما عملیات را انجام داده‌ایم، اقدام به معرفی ما ننمود، تا تاریخ

9/10/1377 ایشان همه‌ی تلاش‌شان این بود که کاری کنند تا با سناریو این کار ختم شود و تلاش‌های زیادی نمودند تا دستگیری‌هایی انجام شود و دستگیری ما با توجه به تأکید رییس جمهور و پی‌گیری "عباد" ("ربیعی" مشاور امنیتی رییس جمهور) با "نیازی" در شب چهارشنبه 8/10/1377 صورت گرفت و آقای "نیازی" هم با معاونت حفاظت صحبت می‌نماید که ما دستگیر شویم و حتی پس از دستگیری ما آقای "دری" امیدوار بود که بشود در همان مراحل اولیه کار را تمام کند و معاون حفاظت به من گفت که بروید و در اداره‌ی کل یک مرخصی یک هفته‌ای بنویسید، و اینها امیدوار بودند ظرف یک هفته کار را حل نمایند، اگر ما خودسرانه عمل کرده بودیم آیا "دری" چنین می‌کرد یا آن که ما را معرفی می‌نمود؟

"عالیخانی" هم در یکی از آخرین بازجویی‌هایش 10/10/1379 به صراحت می‌گوید که "موسوی" در انجام این عملیات تحت مسئولیت مستقیم "دری"، قرار داشته و در حقیقت من رابط ایشان با تیم‌های عمل‌کننده بودم و در پایان هر عملیات شرح را بلافاصله می‌دادم. من آمر قتل نیستم. هیچ‌یک از مباشرینی که افراد فوق‌الذکر را به قتل رسانده‌اند، به لحاظ اداری تحت مسئولیت من نبوده‌اند، اساساً موقعیت شغلی من در حدی نبوده که بتوانم دستور قتل بدهم.

وی اضافه می‌کند که «نظر "دری" این بود که کار اساسی شود (یکباره). گفت دو نفر را بفرست. یکی جلسات کانون را به رگبار ببندند. لائیک‌ها که مسأله‌ای نیستند اگر بشوند همه را یکجا جمع کرد و یک رگباری به آنها بست، یک بمبی کنارشان گذاشت، یک نارنجک بین‌شان انداخت...»

"عالیخانی" در مورد ضرورت مجوز شرعی می‌گوید "اگر ما دست‌اندرکاران قتل‌ها عامل بیگانه بودیم و یا حتی حزب‌اللهی دو آتشه و ضرورتی برای اخذ حکم شرعی و قانونی (سازمانی) قایل نبودیم، چرا به سراغ عناصر سرشناس‌تر سیاسی (معاند)

نرفته‌ایم، حداقل این به عقل ما می‌رسیده که حذف دکتر "یزدی" (برای مثال) مؤثرتر از "پوینده" و "مختاری" است، چرا آقای "درّی" تمام تلاش خود را جهت جلوگیری از دستگیری ما کردند؟ از "موسوی" خواستند به "دستغیب" مراجعه کند، چرا به رییس دفتر خود "خزایی" دستور داده بودند که با ادارات کلّ امنیّت تماس بگیرد و از آنها بخواهد که همکاری با کمیته‌ی تحقیق قتل‌ها به عمل نیاورند. چرا "درّی" در تاریخ 28/10/1377 یعنی 19 روز پس از دستگیری من و "موسوی" نزد "نیازی" اعلام می‌کند که شما به هر نتیجه‌ای رسیده‌اید آن را در مصاحبه‌ی 30/10/1377 اعلام کنید. این بچه‌ها با طناب من به داخل چاه رفته‌اند، من در روز قیامت نمی‌توانم پاسخگو باشم، قرار نبود یکی یکی بکشند. من گفته بودم اگر بشود اینها را جمع کرد یک رگباری به آنها بست، یک بمبی به سرشان زد. "نیازی" پس از شنیدن این جملات از آقای "درّی" در تاریخ 29/10/1377 طیّ دیداری با حقیر حدود ساعت 20 شب در زندان حشمتیه، گفت که "درّی" این حرفها را زده اما من به کسی نگفتم. از الان به بعد دیگر بحث آخوند بودن آقای "درّی" مطرح است. بعدها همین اعتراف "درّی" را به بازجویان ("مهدی قوام" و "مجتبی بابایی") انتقال داده بودند. البتّه در 1378/4/9 "بابایی" گفت دیگر روی چنین اظهاراتی از "درّی" حساب نکنید، ایشان حرف‌شان را پس گرفته‌اند و گفته‌اند که آن موقع وزیر بودم و محظوراتی داشتم..."

"عالیخانی" اضافه می‌کند که پس از 21/11 از وزارت استعفا می‌کند: "آقای "قوام" با من صحبتی داشتند. ایشان در آن قطع و اطمینان داشت که آمر آقای "درّی" بودند و به دنبال دست یابی افراد بعد از "درّی" قرار داشتند. می‌گفتند که پرونده ملّی و جدّی است. همه‌ی نظام تصمیم گرفته‌اند که هر چه هست روشن شود. آقا ("خامنه‌ای") تصمیم خواهند گرفت که با دست‌اندرکاران در هر سطح، قوه قضائیه چگونه برخورد کنند. خلاصه صحبت آقای "قوام" آن بود که "درّی" مسئول بوده، باید روشن شود و من تحت سؤال بودم که چه کسی در بالای "درّی" قرار دارد. یک روز برای "قوام"

قسم خوردم که اطلاعی ندارم. ایشان گفتند که قسم نخور از تو تا بزرگترتان "درّی" قسم دروغ می‌خورید..."

"عالیخانی" در پایان این بازجویی می‌گوید که "بعد از 21/3/1378 بازجویان اجازه نمی‌دادند که دیگر نام "درّی" به میان آید و ذکر نام ایشان در کنار حوادث پاییز 1377 موجب تعزیر (شکنجه) می‌شد. من تا تاریخ 17/5/1378 به حقیقت موضوع اشاره کردم، ولی بعداً به درخواست بازجویان ("قوام"، "بابایی"، "نیاکان"، "آزاده") "سعید اسلامی" را جایگزین آقای "درّی" کردم و در تاریخ 28/5/1378 به صورت مکتوب "سعید اسلامی" را آمر قتل‌ها معرفی کردم..."

"مصطفی کاظمی" در جریان بازجویی‌ها گفته است که "این گونه نبود که در تشکیلات وزارت اطلاعات همین چهار نفر حذف صورت گرفته باشد بلکه از زمان آقای "فلاحیان" که معاونت را "سعید امامی" برعهده داشت، این گونه حذف‌ها صورت گرفته.... "صادق" ("عالیخانی") بعد از حذف "پوینده" نظرش بر حذف "شیرین عبادی" بود که در جلسه‌ی 12/8/1377 با آقای "درّی" روی حذف آنها صحبت و ایشان حکم داده بودند..."

"عالیخانی" این مطلب را تأیید می‌کند و می‌گوید که "برنامه‌ی بعدی، حذف "شیرین عبادی" با اسلحه است. مقدمات کار فراهم شده و ظرف همین هفته کار را تمام می‌کنیم. "درّی" پاسخ می‌دهد که، این پیوستگی قتل‌ها روی من فشار آورده، از طرف هیأت دولت، شورای عالی امنیت و مجلس تحت فشار هستم. فعلاً" تا بعد از ماه رمضان دست نگاه دارید تا ببینیم چه می‌شود..."

"عالیخانی" حتی می‌گوید که "یادداشت‌های آقای "درّی" نجف آبادی" از جلسه‌ی

22/8/1377 پس از دستگیری تقدیم آقای "نیازی" شده..."
"اصغر سیاح" (با نام مستعار {اصلی!} "اسکندری") در بازجویی مورخ
15/7/1379 می گوید که "این نمونه اقدامات، روال کار تشکیلات وزارت بوده و در
نتیجه اقدام مذکور بار اول اینجانب نیز نبوده، ما از چندین سال قبل از حذف های موسوم
به قتل های زنجیره ای، با آن مانوس بوده ایم تا حدی که در پیش بینی برنامه های سالانه،
شاخص ترین فعالیت ها حذف و ربایش در نظر گرفته می شد و این امر هنوز به صورت
مکتوب در اسناد تشکیلات باقی است..."

"علی ناظری" (با نام مستعار {اصلی!} "احمدی") می گوید که "سال ها این گونه
اقدامات انجام می شده و سیستم های امنیتی اطلاعاتی این گونه شگردها را دارند. حقیر با
هماهنگی و دستور آقای "موسوی" کار را انجام داده ام و این عرف و شکل قانونی داشته و
در وزارت عرف بوده است و هیچ مانعی در عمل ایجاد نمی کرد."

"حمید رسولی" (با اسم مستعار {اصلی!} "رسول کاتوزیان") مدیر کل پشتیبانی
{معاونت امنیت} وزارت اطلاعات، در بازجویی مورخ 5/3/1379 می گوید که "روز
یکشنبه حدود 45 روز قبل از رمضان بعد از جلسه شورای امنیت و بعد از صرف غذا با
"موسوی" در راهرو قدم می زدیم که "موسوی" عنوان کرد که از طرف وزیر عملیاتی به
او محول شده و نیاز به نیروی عملیاتی دارد. گفت که وزیر در جریان است..."
"علی محسنی" (با نام مستعار {اصلی!} "مصطفی نوروزی") می گوید که "کار حذف
فیزیکی و دیگر کارهایی از این قبیل، کار دستگیری، انتقال متهم، آموزش دفاعی و
جسمانی و مراقبت ثابت و غیره از سال 1370 در پرینت کاری از طرف وزارت برای ما
مشخص شده بود و این کارها جزو وظایف ما بود و کلاً این نوع کارها در وزارت زیاد
انجام می شد، چه در داخل و چه در خارج و تنها این مورد بود که به

این صورت در آمد..."

...اما با وجود این همه اظهارات هماهنگ، دقیق و متکی به قرائن مثبت متهمان، حاکم دادگاه حتی به احضار وزیر وقت ("دری")... اطلاعات دست نمی‌یازد، تا... در محضر دادگاه حاضر شوند و در مواجهه‌ای حضوری و رودررو با متهمان روشن نمایند که چنین برنامه‌ای را برای حذف مخالفان سیاسی و دگراندیشان در وزارت اطلاعات تدارک دیده بوده‌اند یا نه؟

این اظهارات که با ساختار سیاسی - تشکیلاتی وزارت اطلاعات خوانایی و هماهنگی تام و تمام دارند، می‌رسانند که متهمان مسلمانانی معتقد به جمهوری اسلامی هستند، تا بدان حد که می‌گویند در جریان عملیات حذف "با وضو شرکت می‌کرده‌اند" و عملیات را با نام "حضرت زهرا" می‌آغازیدند.

دیگر این متهمان از عناصر مؤثر، کار کشته، منضبط و تشکیلاتی وزارت اطلاعات می‌باشند و سال‌ها در زمره "محارم" نظام امنیتی جمهوری اسلامی به شمار می‌آمده‌اند و مأموریت‌های خطیری را در داخل و خارج از ایران به انجام رسانده‌اند. چنین عناصری هرگز به کارهای خودسرانه و غیرتشکیلاتی دست نمی‌یازند، منطبق با چنین محافل و شبکه‌های نیمه مافیایی چنین ایجاب می‌کند.

در چنین ساختار سیاسی - ایدئولوژیک - تشکیلاتی است که حکم "حذف" عقیدتی - مذهبی بایستی از سوی هرم تشکیلاتی، وزیر که در عین حال حاکم شرع هم هست، صادر شود و از طریق یکی از معاونان وی به مدیران اجرایی ابلاغ گردد. از این روست که تیم‌های عملیاتی هرگز نه با وزیر در تماس بوده‌اند و نه با یکی از معاونان وزارت اطلاعات، "نیازی" دادستان پیشین و رییس کنونی سازمان قضایی نیروهای مسلح هم در نخستین مصاحبه‌ی مطبوعاتی‌اش تاکید کرد که متهمان با استناد به ماده‌ی 226 قانون مجازات اسلامی مدعی هستند که برای انجام قتل‌ها مجوز شرعی داشته‌اند. معقول و منطقی نیست که چنین عناصر مؤمن، معتقد و وفادار به نظام ولایت فقیه خودسرانه به ارتکاب چنین جنایاتی دست یازند و سپس

مدعی شوند که مجوز شرعی داشته‌اند. تنها مرجع صلاحیت‌دار، چه از نظر شرعی و چه در ساختار سیاسی - تشکیلاتی وزارت اطلاعات، برای صدور حکم قتل و ارتداد، وزیر اطلاعات است که هم در رأس هرم تشکیلاتی قرار دارد و هم به لحاظ شرعی صلاحیت صدور حکم قتل را دارا می‌باشد.

اما حاکم دادگاه به دستاویز این که برای "دری نجف آبادی" قرار منع تعقیب صادر شده و او سوگند یاد کرده که دستور قتل‌ها از سوی وی صادر نشده بوده، زحمت احضار وی... را بر خود روا نمی‌دارد.

6- با غیرعلنی کردن دادگاه و با توجه به این که طی دو سال و نیم گذشته، هیچ عکسی از متهمان در روزنامه‌ها یا تلویزیون انتشار نیافته، معلوم نیست که هویت‌های واقعی آنان همان‌هایی باشند که در حکم دادگاه نظامی آمده‌اند. دیگر این که معلوم نیست که اشخاص محکوم شده با اسامی مندرج در رأی دادگاه محکوم شده با اسامی مندرج در رأی دادگاه نظامی واقعیت خارجی دارند یا وجود اعتباری و در پشت نام‌های مستعار، که هرگز قابل شناسایی نخواهند بود. هم‌چنین به جز "کاظمی" و "عالیخانی"، بقیه متهمان تا پیش از شروع محاکمه آزاد بوده‌اند و هم‌چنان کارمند وزارت اطلاعات، نه حکم تعلیق اداری آنان صادر شده بوده نه هیچ گونه اطلاعی پیرامون پیشینه آنان به افکار عمومی و رسانه‌های خبری داده بوده‌اند. جالب‌تر از همه این که خود متهمان در بازجویی‌هایشان گفته‌اند که "نیازی" (دادستانی نظامی) به آنان توصیه کرده بود که در نخستین بازجویی‌ها خود را با نام مستعار معرفی کنند.

7- یکی از اصول نخستین دادرسی در دادگاه جنایی این است که وسایل ارتکاب جرم، صورت مجلس‌های نخستین کشف اجساد و محل کشف اجساد را به دادگاه می‌آورند، آیا کاردهایی که با آنها پیکرهای "پروانه" و "داریوش فروهر" را پاره کرده‌اند ضمیمه‌ی پرونده شده بودند؟ آیا طناب‌هایی که با آنها "مختاری" و "پوینده" را در اداره‌ی حفاظت بهشت "زهره" خفه کردند و طناب داری که جسد بیجان "پوینده" را

بر آن آویختند، ضمیمه پرونده شده بودند؟ آیا عکسهایی که پس از کشف اجساد "پروانه" و "داریوش فروهر" توسط مأموران آگاهی از محل وقوع جنایات گرفته بودند، بالأخره ضمیمه پرونده شدند. در رأی دادگاه نظامی هیچ گونه اشاره‌ای به این نکته‌ها نشده است.

8- فاجعه این است که حاکم دادگاه نظامی چهار فقره جنایت سیاسی را که از مصادیق جنایات بر ضد بشریت به شمار می‌آیند و توسط بلند پایگان امنیتی جمهوری اسلامی و با انگیزه‌ی ایدئولوژیک - تشکیلاتی، ارتکاب یافته‌اند به عنوان قتل ساده تلقی کرده و آنها را مشمول قانون قصاص دانسته است. گویی که این جنایتکاران با "پروانه" و "داریوش فروهر" و "محمد مختاری" و "محمد جعفر پوینده" اختلاف خصوصی داشته‌اند و بدین گونه تصفیه حساب کرده‌اند. حاکم دادگاه نظامی که خود را صالح برای رسیدگی به این جنایات قلمداد می‌کند، حداقل تا این اندازه به خود زحمت روا نداشته که به قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نگاهی بیندازد. چگونه ممکن است که در امر شکلی دادگاه نظامی را صالح تشخیص داد، ولی در امر ماهوی قانون خاص را که ناظر بر جرایم متهمان است، اجرا ننمود. در ماده‌ی 18 مجازات جرایم نیروهای مسلح به صراحت آمده است که مأمورانی که "با سلاح گرم یا سرد به جان یا مال یا ناموس مردم یا اموال عمومی تعالی یا تجاوز نمایند، چنانچه محارب محسوب نشوند، به حبس از 3 تا 15 سال" محکوم می‌شوند.

طرفه این که حاکم دادگاه نظامی امکان شمول عنوان "محاربه" به اتهامات متهمان را داده است، اما به عذر بدتر از گناه متمسک شده که وی "خارج از اتهامات قید شده در کیفرخواست تکلیف رسیدگی ندارد." اما کذب اظهار او در متن همان حکم یافت می‌شود. وی درباره اتهامات "حمید رسولی" چنین استدلال می‌کند که "ضمن رد عنوان اتهامی و ماده‌ی استنادی از سوی معاون محترم دادستان نظامی تهران، مستندا" به ذیل ماده‌ی 211 قانون مجازات اسلامی (وی) به دو فقره حبس ابد

محکوم است. " به همین گونه درباره‌ی متهمان ردیف هشتم و چهاردهم هم "ضمن ردّ عنوان اتهامی و ماده استنادی" دادستان نظامی تهران، به ماده‌ی 211 استناد می‌ورزد. تشخیص این که عمل متهمان مشمول ماده‌ی 18 قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح است و نه مشمول موادّ قانون قصاص، هرگز به معنای رسیدگی به اتهام جدید نیست و قاضی هیچ گاه مکلف به تبعیت از نظر دادسرا، چه از نظر صحّت اصل اتهام و چه به لحاظ انطباق آن با موادّ مورد استناد دادسرا و یا دیگر عناوین قانونی ندارد.

9- متهمان بارها و بارها به صراحت اقرار و اعتراف کرده‌اند که با جعل عنوان مأمور آگاهی و جعل حکم بازرسی منزل "پروانه" و "داریوش فروهر"، به منزل آنان وارد شده‌اند. هم چنین اقرار کرده‌اند که به جعل حکم جلب "محمد مختاری" و "محمد جعفر پوینده" دست زده‌اند، ولی حاکم دادگاه درباره این جرایم هرگز اظهار نظر نکرده و برخلاف نصّ صریح قانون آیین دادرسی کیفری، به تعیین مجازات جداگانه برای متهمان دست نیازیده است.

10- فاجعه بارتر از همه‌ی خلاف کاری‌ها و قانونی شکنی‌های حاکم دادگاه، این بخش از حکم اوست که بی‌آزمی را تا به جایی می‌رساند که فرزندان کشته شدگان را تا حدّ دژخیم تنزل می‌دهد. و از "سیاوش مختاری" می‌خواهد که سهم برادر صغیرش از خون بهای پدر را تودیع کند تا بتواند خون قاتل پدر خود را بریزد. به "پرستو" و "آرش فروهر" هم حکم می‌کند که نیمی از خون بهای قاتل مادر خود را بپردازند، تا مجاز باشند که خون وی را بریزند. آری در قانون مجازات اسلامی و قاموس قوه‌ی قضائیه جمهوری اسلامی ارزش حیات و جان "پروانه فروهر" که چهل سال از عمر خود را در راه مبارزه برای آزادی مردم و کشورش گذارده، معادل نیمی از ارزش جان جنایتکاری است که 27 ضربه‌ی کارد بر پیکر او وارد آورده است؟

11- حاکم دادگاه نظامی برای اثبات استقلال خود به خبرنگار ایرنا گفته است که "رییس قوه قضائیه در یک قسمتی از نظر مبانی فقهی و دیدگاه اجتهادی خود، نظر

دیگری داشتند و من از نظر ایشان تبعیت نکردم و نظر خود را آوردم." همین بیان می‌رساند که این شخص از حقوق و قضاوت هیچ نمی‌داند. آیا او قاضی پرونده بوده یا رییس قوه قضائیه؟ آیا او متهمان را محاکمه کرده یا رییس قوه قضائیه؟ مگر قرار بود که قاضی از نظر رییس قوه قضائیه تبعیت کند؟ این گفته، خود دلالت بر این واقعیت دارد که این محاکمه را ساخته و پرداخته‌اند تا حکم مدفون ساختن همیشگی پرونده‌ی قتل‌های سیاسی را صادر کرده باشند. از پیش معلوم بوده که چه کسانی بایستی محکوم شوند و در چنین زمینه‌ای است که رییس دادگاه نظامی با مافوق خود به بحث و گفتگو پرداخته و چون او درباره‌ی میزان مجازات برخی از متهمان «نظر دیگری» داشته، خود را مکلف به تبعیت از نظر وی ندانسته است!

نتیجه این که بر این محاکمه و بر این رأی هیچ گونه اعتبار و ارزش حقوقی و قضایی مرتبط نیست. جنایات ارتكابی از مصادیق بارز جنایات بر ضد بشریت به شمار می‌روند. جنایات جنگی، جنایات بر ضد بشریت و کشتار دسته جمعی به صراحت چهار کنوانسیون بین‌المللی ژنو مصوب 1949 مشمول مرور زمان نمی‌شوند. این خیال خامی است که مسئولان قوه قضائیه‌ی جمهوری اسلامی و مقامات مافوق آنان در سر می‌پرورانند که با صدور این رأی و مدفون ساختن این پرونده و مصون داشتن صادر کنندگان احکام شرعی و آمران واقعی این جنایات بر ضد بشریت از تعقیب و مجازات، برای همیشه خواهند توانست که حقیقت را مکتوم و مدفون سازند. این پرونده و صدها پرونده‌ی نظیر آن همچنان و تا زمانی که موجبات یک محاکمه‌ی واقعی و عادلانه و منطبق با موازین شناخته شده‌ی بین‌المللی فراهم آیند، مفتوح خواهند ماند.

گزارش بازجویان اوّلیّه پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای !

قسمت اوّل

جمعه 14 بهمن 1379 - 2 فوریه 2001

اشاره : چندی پیش جزوه‌ای به طور مخفیانه در ایران پخش شد که به جزوه "هشتاد صفحه‌ای" مشهور گردید. این جزوه "گزارش کار" گروه نخست بازجویانی است که مسئولیت رسیدگی به پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای را به عهده گرفتند و بعدتر با ابراز نارضایتی رئیس جمهور {؟!} برکنار شده و جای خود را به گروه دیگری دادند که دادگاه را تدارک دید.

هدف تهیه‌کنندگان جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای، بی‌گناه نشان دادن "درّی نجف آبادی" وزیر پیشین وزارت اطلاعات، اثبات این نکته که جنایتکاران نه تنها انگیزه دینی نداشته که ضدّ دین بوده‌اند و بالأخره ثابت کردن این رهنمود "آیت‌الله خامنه‌ای" بود که بیگانگان در این جنایات دخیل بوده‌اند. آنها به این منظور پای "علی فلاّحیان" را به میان آوردند. این گروه هر چند مأمور اثبات {این} نظریّه... در مورد این جنایت بودند، اما در عین حال نکاتی را افشا کردند که آگاهی از آنان می‌تواند مفید باشد. آلودگی گسترده‌ی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و حیطة عمل و نفوذ {مرحوم} "سعید امامی" و محفل او {؟!} در این وزارتخانه از جمله مسایلی است که در این جزوه آشکار شده است. قضاوت قطعی افکار عمومی {...} به دنبال پاسخ به سؤالات بسیار و یافتن آمران و دلایل انجام این جنایات است. آگاهی نسبت به مطالب جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای می‌تواند افکار عمومی تشنه‌ی دانستن حقایق را، با ابعادی از این فاجعه آشنا کند با این هدف اخبار روز {عنوان فارسی سایت} این جزوه را که پیش از این بخش

کوتاهی از آن در اینترنت قرار گرفت و سپس توسط نشریه‌ی انقلاب اسلامی در هجرت {به مسئولیت "ابوالحسن بنی صدر"} منتشر شد در چند شماره از نظر خوانندگان خود می‌گذراند:

پانزدهم اردیبهشت 1379

با توجه به فضای مسمومی که مافیای جنایت بر علیه کارشناسان اولیه پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای {!!!؟} ایجاد کرده‌اند و درصدد هستند تا با آلوده کردن فضا آمرین و جنایتکاران اصلی را مخفی نمایند و در نتیجه‌ی برخورد غیرمنصفانه‌ای که صورت گرفته؛ گزارشات مستند و مستدل، با جرم‌سازی به فراموشخانه سپرده شده‌اند، چاره‌ای نیست جز تقریر واقعیات تا اگر روزی اتفاقات غیرقابل پیش‌بینی روی داد بتوانیم امت غیرتمند حزب الله را از نفوذ شیطانی این جنایتکاران مطلع نماییم. با این هدف، آن چه در پیش‌رو عرضه می‌گردد اجمالی است از آن چه از آذرماه 1377 تاکنون گذشت.

رجا واثق داریم که به همان خداوندی خدا که در رصدگاه به کمین تبهکاران و کفار نشسته و ما را در این راه ناشناخته راه می‌برد، قطعاً نمی‌گذارد ارواح پاک شهدای گرانقدر و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر حضرت "امام خمینی" و نایب بر حقیقت‌های دسایس شوم یهود گردد. سعی بر این است که فرازهای مهم تاریخی این دوره زمانی که در معرفی واقعیات‌های این پرونده مؤثر است با بیانی ساده و روان نقل گردد تا اگر روزی هیچ راهی جز افشای علنی آنها نبود، مورد استفاده‌ی همگان قرار گیرد.

وقایع مهم آذرماه: 1377

پس از اعلام خبر قتل فجیع "فروهر" و همسرش، آنهایی که در مجموعه‌ی وزارت اطلاعات و پیرامون آن آشنایی داشتند و با روحیه‌ی فردی چون "سعید اسلامی" که حال دیگر معاونت امنیت نبود و با فشارهایی که به "فلاحیان" وزیر سابق وارد شده بود، از فروردین 1376 به یک مشاور در دفتر حوزه‌ی وزارتی تبدیل شده بود،

آشنا بودند با سوءظن به رفتار و گفتار متناقض او نگریستند. گاهی خود را ذوب در ولایت معرفی می‌نمود که حاضر است برای به اصطلاح اعتقاداتش جانفش را فدا کند؛ گاهی آن چنان ژست روشنفکری می‌گرفت و خود را به اصطلاح موافق جریان‌های دوّم خردادی نشان می‌داد که هیچ حرکت ضدّ حقوق بشری را برای کشور توصیه نمی‌کند. اما کسانی که او را بهتر می‌شناختند، می‌دانستند در پشت نقاب، چهره دیگری مخفی است که شناسایی آن با همه‌ی ابعاد بسیار مشکل است.

با تشکیل اولین کمیته‌ی تحقیق با عضویت ("یونسی"، "سرمدی" و "عباد") توسط آقای "خاتمی"، تلاش برای ردیابی جنایت آغاز شد. جنایتکاران با فراق و آسودگی اما با عجله به دو قتل فجیع دیگر ("مختاری" و "پوینده") نیز دست زدند و نیروهای امنیتی و اطلاعاتی را به مسخره گرفتند. تشکیل جلسات متنوع و مستمر در داخل و بیرون وزارت اطلاعات بر سر درگمی‌ها می‌افزود و هر چه زمان می‌گذشت از واقعیت‌ها فاصله بیشتری ایجاد می‌شد.

خستگی و نگرانی بر همه‌ی دلسوزان انقلاب که شاهد فتنه‌ای شوم بودند، هر روز بیشتر از روز قبلی مستولی می‌گردد تا بالأخره سخنان آرامبخش و تحلیل‌های کارشناسانه‌ی مقام معظم رهبری در نماز جمعه ماه مبارک رمضان آن سال، در 25/10/1377 که در آن با معرفی دقیق چهره‌ی مقتولین احتمال هدایت این عملیات شوم توسط سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه را اوّل مطرح نمود، آرامش متین به خیمه‌گاه نیروهای انقلاب حاکم نمود. یک ماه قبل نیز در دیداری که مقام معظم رهبری با مدیران وزارت اطلاعات در تاریخ 29/9/77 داشتند این جنایات توسط ایشان به شدّت محکوم شد و هشدارهایی در ضرورت ریشه‌یابی و شناسایی جنایتکاران در هر موقعیتی که هستند ابلاغ گردید. با این موضع‌گیری روشن بود که ضربه بر شبکه مافیایی وارد و بعضی فریب‌خوردگان رده پائین‌تر را به خود آورد. بطور مشخص، بعضی نیروهای عملیاتی مطلع از جنایات به رده‌های بالاتر خود که آنها را به این عملیات کشانده بودند

مراجعاتی نمودند و ابهامات رو به تزايد خود را مطرح کردند. چون بعضی از آن‌ها گفته بودند این عملیات به مجوز و دستور وزیر وقت اطلاعات (آقای "دری") اجرا شده است در حوزه‌ی وزارتی چه گذشت؟

"دری نجف آبادی" با پریشانی و نگرانی عجیبی در پی یافتن سرخ‌هایی بود و سعی می‌کرد از هیچ تلاشی مضایقه نکند؛ اما با انتخاب معاون او ("سرمدی") توسط ریاست محترم جمهوری به عضویت کمیته‌ی تحقیق ویژه، عملاً، او بعنوان نامحرم تلقی شده بود که بعضی از بدبینی‌ها نیز متوجه او بود. به هر حال تلاش‌های او در حدّ وزیر اطلاعات و مسئول امنیت کشور تلقی نمی‌شد و این را حتی خود وی نیز نمی‌دانست. بعد از تحلیل دوّم مقام معظم رهبری از این فتنه‌ی شوم و محکومیت قاطع این جنایات "موسوی" ("مصطفی کاظمی") قائم مقام امنیت به همراه "صادق" ("مهرداد عالیخانی") جانشین اداره‌ی کلّ چپ در معاونت امنیت که هر دو ازدوستان صمیمی "سعید اسلامی" نیز بودند و بعنوان مدیران مورد اعتماد معاون جدید امنیت ("حمید سرمدی") تلقی می‌شدند، نزد آقای "دری" آمده و به او گفتند: در صورتیکه قتل‌ها متوقف شود، در اذهان عمومی اینطور جا می‌افتد که قاتلین از نیروهای انقلابی بوده‌اند و چون رهبریت نظام قتل‌ها را محکوم کرده دیگر ادامه نداده‌اند و از این نظر جوسازی‌های بعدی خطرناک است، اجازه بدهید یکی دو قتل سیاسی دیگر انجام شود، تا این اتهام متوجه نیروهای انقلابی نباشد.

"دری نجف آبادی" نسبت به این تحلیل کودکانه اعتراض می‌نماید و از آن‌ها می‌پرسد: مگر شما از ماهیت تبه‌کاران مطلع هستید یا با آن‌ها ارتباط دارید؟ که "موسوی" و "صادق" با اشاراتی مبهم به بحث خاتمه می‌دهند. {؟!} بلافاصله معاونت حفاظت وزارت توسط آقای "دری" در جریان قرار می‌گیرد تا کنترل لازم در مورد این دو فرد به عمل آورد و شخصاً نیز با مراجعه به مقام معظم رهبری اعلام می‌دارد که مرتکبین این قتل‌ها در ارتباط با پرسنل وزارت اطلاعات هستند. با دستور

مقام معظم رهبری آقای "درّی" سرّیعا" به ریاست محترم جمهوری که مسؤل مستقیم پیگیری قتل‌ها بودند مراجعه می‌نمایند و مسائل را بازگو می‌کنند. تحلیل آقای "درّی" در آن زمان این بود که این افراد از شور انقلابی گری، این قتل‌ها را انجام داده‌اند و ذره‌ای شک و بدبینی به آن‌ها نداشت.

توضیحات آقای "درّی" به ریاست جمهوری نتوانست در زدودن هاله‌ی مظلومیت او مؤثر افتد و اقبالی جدّی نسبت به آقای "درّی" ایجاد نشد. دو روز بعد، در

77/9/29 "موسوی" و "صادق" که از اقدامات آقای "درّی" و کنترل و معرفّی

آن‌ها مطلع شده بودند به ملاقات وی آمدند و با اعتراض و گله اعلام نمودند: شما مثل این که فراموش کرده‌اید خود دستور این قتل‌ها را به ما ابلاغ نموده‌اید! این جملات و کلمات رکیک دیگری که توسط این دو نثار آقای "درّی" شد، چون پتک سنگینی بر سر او فرود آمد. بطوریکه حتّی برای دفاع از خود نیز چیزی جز بغض و قسم نمی‌یافت. "موسوی" بلافاصله در جمع تعدادی از معاونین مانند "شفیعی" و "پورمحمدی" و مسؤل حفاظت حاضر شد و اعلام کرد ما به دستور مستقیم آقای "درّی" این قتل‌ها را انجام داده‌ایم و مشکل متوجّه ما نیست و نظام خود چاره‌ای بیندیشد. آقای "درّی" که هنوز بر خود مسلط نشده بود در مقابل جمعی با بغض و اندوهی فراموش نشدنی سخن از بی‌اطلاعی خود راند و اینکه اظهارات "موسوی" کذب محض است و بلافاصله اعلام نمود در هر محکمه‌ای حاضر است مورد سؤال و تحقیق بیشتر قرار گیرد. تلاش‌های انفرادی آقای "درّی" در انجام بعضی تحقیقات و صدور بعضی دستورات کتبی خطاب به حفاظت نیز ره به جایی نبرد و آقای "درّی" که قبلا" در ذهن ریاست محترم جمهوری عنصری مضمون تلقّی می‌شد در ذهن پرسنل وزارت نیز با بعضی اقدامات مزبور به سوژه‌ای غیرقابل اعتنا تبدیل شد که شهادت پایداری بر قول خود را ندارد و برای نجات خود عناصر خدوم و متدین را به قربانگاه می‌برد!!

دو واقعه‌ی مهمّ در متّهم‌سازی آقای "درّی" مؤثر بود یکی دعوت از "موسوی"

توسط "عباد" برای دیدار با ریاست جمهوری و معرفی آقای "درّی" بعنوان آمر اصلی قتل‌ها توسط وی به جناب "خاتمی" که آخرین خاکریزهای اعتماد ایشان به آقای "درّی" را نیز درهم شکست و دیگری سخنرانی "شفیعی" معاون آقای "درّی" در بین پرسنل وزارت که با این جمله محکمترین ضربه را به حیثیت وی وارد نمود. وی گفت: آقای "موسوی" می‌گوید آقای "درّی" دستور قتل‌ها را داده و آقای "درّی" می‌گوید من نگفته‌ام. الله اعلم!

این جملات، دیگر جایی برای آقای "درّی" باقی نگذاشت و دیری نپائید که یک عالم مجتهد و مؤمن که با همه‌ی شور و تعهد پا به وزارت اطلاعات گذاشته بود، همه‌ی آبرو و سوابقش را به گرو گذاشت و رفت و کسی هم مدافع او نبود اگر پی‌درپی همه دیوارها با هماهنگی و برنامه‌ی قبلی باید برسر او خراب شود!

سناریوسازی :

در شرایطی که نقش "موسوی" و "صادق" در قتل‌ها محرز شده بود و با تلاشی که برای پنهان کردن ماهیت اصلی این دو صورت می‌گرفت تا غیر از دلایل تدبیر و انقلابیگری انگیزه‌ی دیگری در اجرای قتل‌ها مطرح نشود عده‌ای به تلاش افتادند تا با سناریوسازی‌های مناسب به نوعی افکار عمومی را به انحراف بکشانند و با بدهکار کردن جبهه‌ی معتقد به انقلاب و ولایت به دروغ‌هایی که روزنامه‌های مسأله‌دار یافته بودند و با منت نهادن بر سر آقای "درّی" مسأله را فیصله دهند!

در داخل وزارت اطلاعات آقایان "شفیعی" و "پورمحمدی" (معاونین) و آقای "خزائی" دفتردار آقای "درّی"، با مشورت "موسوی"، سناریویی را پی‌ریزی می‌نمودند تا فردی را به ظاهر از ترکیه به ایران بیاورند و در حین ترور یکی دیگر از کانون نویسندگان (مثلاً "گلشیری")، او را دستگیر و مضروب نمایند و با اعترافات مصنوعی او اینطور جا بیاندازند که شبکه‌ای با انگیزه‌ی مالی، سفارش انجام قتل‌هایی را در داخل گرفته و آمرین اصلی را نیز نمی‌شناسد و خلاصه...

قسمت دوّم

شنبه 15 بهمن 1379 - فوریه 2001

اشاره: در قسمت دوّم جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای که در زیر می‌خوانید: نخستین برخوردهای "مصطفی کاظمی" و "مهرداد عالیخانی" پس از دستگیری و سپس سوابق "سعید امامی" تشریح شده است.

آنچه در این قسمت از این گزارش قابل تأکید است. این دو نکته است:

"مصطفی کاظمی" و "مهرداد عالیخانی" در نخستین روزهای دستگیری خود به پشتیبانی مقامات عالی حکومت از اقدام خویش کاملاً مستظهر بوده‌اند: و نویسندگان جزوه که در پی اثبات "نظریه" {ی خود} "سعید امامی" و خاندانش را با هزاران رشته به "یهود"، "بهائیت" و "اسرائیل" پیوند داده‌اند. این نکته را بدون پاسخ می‌گذارند که چگونه فردی که بر هر نقطه از خاندان او دست گذاشته می‌شود، نشانه‌ای از ارتباط با اسرائیل دارد، به مدت ده سال بر رأس وزارت اطلاعات باقی می‌ماند و دهها جنایت تکان دهنده در این مدت، باعث کشف این ارتباطات گسترده نمی‌شود؟

{... ادامه‌ی جزوه:}

وقایع مهمّ زمستان 1377

مسائل مهمّی که طیّ سه ماهه آخر سال 1377 رخ داد را می‌توان به شرح ذیل بیان نمود:

- 1- تغییر وزیر اطلاعات و آمدن آقای "یونسی" به وزارت اطلاعات .
- 2- تغییر اعضای اوّلیه کمیته‌ی ویژه‌ی تحقیق و پیگیری قتل‌ها و سپرده شدن مسئولیت این کمیته به آقای "نیازی" ریاست جدید سازمان قضایی نیروهای مسلّح و خروج "عباد" و "سرمدی" از کمیته.
- 3- دستگیری "موسوی" ("مصطفی کاظمی") و "صادق" ("مهرداد عالیخانی") در 9/10/77 و پس از مدّتی "سعید اسلامی" ("سعید امامی") در 5/11/77 و دو نفر

دیگر از مرتبطين قتلها ("ايرج نجفی" با نام مستعار "آموزگار" از عوامل اصلی شناسایی و ردیابی عناصر سیاسی مقتول و دیگری "خسرو براتی" شوهر خواهر "صادق" و از عوامل مهم عملیاتی و اجرایی قتلها که در حال فرار از ترکیه به آلمان، بازگردانده شد.) در واقع آغاز تحقیقات و بازجویی متهمین در همین فصل بود و با اعتمادی که به آقای "نیازی" در بین مسئولین موجود بود وی توانست چهارتن از عناصر قدیمی و خوش سابقه‌ی {؟!} وزارت اطلاعات را که با سوابقی چون معاونت وزیر، مدیر کل و مسئول اداره شناخته شده بود به مرور به همکاری دعوت نماید و پرونده در مسیر ضروری خود به جریان بیفتد.

روند تعقیب اطلاعاتی پرونده :

در شرایطی بازجویی ازدو عنصر اولیه‌ی دستگیر شده ("موسوی" و "صادق") آغاز شد که همه حتی آقای "نیازی" و کارشناسان اطلاعاتی بر این باور بودند که این دو از عناصر متعهد و متدین وزارت اطلاعات هستند و حتما از زبان وزیر اطلاعات (آقای "دری") مطلبی و تأییدی شنیده‌اند و مبادرت به این اقدام نموده‌اند و حداکثر بر این باور بودند که در تحریک آقای "دری" فردی مانند "سعید اسلامی" مؤثر بوده است و با مضمونیت‌هایی که بر عملکرد بسیار مشکوک "سعید اسلامی" طی 6 سال مسئولیت امنیّت وزارت اطلاعات بود، همه‌ی هم و تلاش خود را برای یافتن انگیزه‌های "سعید اسلامی" در ارتکاب این جنایات، بکار می‌بردند.

بیان بعضی موارد برای روشتر شدن فضای آن روزها مفید می‌باشد :

"صادق" در اولین شب دستگیری بیان نمود "ما فداییان نظام هستیم اگر به هر دلیل صلاح نیست مسئولین رسمی وارد این پرونده شوند ما با افتخار آماده‌ی قربانی شدن هستیم و مسئولیت همه چیز را بعهده می‌گیریم." این ژست انقلابی بر دل همه‌ی مخاطبین در آن شب نشست. {چرا!؟}

جلسات بازجویی اولیه در آپارتمانهای مجلل (ونه زندان) صورت می‌گرفت و

بیشتر به تبادل نظر و گفتگوهای دوستانه شبیه بود. {و باز هم باید پرسید چرا؟!} در اولین جلسات بازجویی مکتوب، "صادق" به بازجوی خود گفت: "به آقای "نیازی" از قول من بگوئید "صادق" به کسی بازجویی پس نمی‌دهد بروید پی کارتان!" با جدی تر شدن اراده‌ی مسئولین پرونده و انتقال متهمین به بازداشتگاه و صدور قرار بازداشت 2 ماهه، متهمین روحیه‌شان تغییر یافت و به مرور تندی‌هایی از خود بروز دادند. حضوری و مکتوب مسئولین پرونده را مورد عتاب و خطاب قرار دادند و درخواست وکیل توسط "صادق" با معرفی خانم "شیرین عبادی" صورت گرفت. این مطلب بسیار حائز توجه بود چون نام این خانم در لیست افراد مورد نظر جهت ترور، از خانه‌ی امن این مجموعه قبلاً کشف شده بود!

ضد و نقیض گوئیها و کشف خانه‌ی امن مملو از امکانات گسترده‌ی جعل، تسلیحات و گزارشات مربوط به شناسائی سوژه‌های مورد نظر که از وزارت اطلاعات خارج و توسط افراد مرتبط با مجموعه نگهداری می‌شد و دستگیری "ایرج نجفی" ("آموزگار") و "خسرو براتی" با نام مستعار "سیامک" اطلاعات جدیدی را در دسترس قرار داد. به موازات این کشفیات که حکایت از وجود شبکه‌ی مقتدر و توانمندی که همه گونه امکان مراقبتی، تعقیب و اجرای عملیات پنهان را داشت، تحقیقات در خصوص سوابق دستگیر شدگان و منتسبین به آنها به سرعت ادامه یافت و نکات بسیار قابل تأملی کشف گردید. اهم موارد کشف شده در مورد دستگیر شدگان که توانست نقاب تدین و انقلابیگری از چهره‌ی آنها کنار بزند را می‌توان به شرح زیر مختصراً دسته‌بندی نمود:

الف - "سعید امامی" معروف به "سعید اسلامی":

متولد 1336 شیراز فرزند {مرحوم} "علی اکبر امامی" می‌باشد که معاون و سپس سرپرست آموزش پرورش استان کردستان در زمان {ستم} شاه بوده و مسئول حزب ایران نوین و بعداً حزب رستاخیز در آن استان و منبع حقوق بگیر با "کد" و نام مستعار نیز بوده است. سوابق "علی اکبر امامی" در تهران پاکسازی شده بود و ردی از وی بدست نیامد؛ لیکن در

تحقیقات بعدی در استان فارس و کردستان این مسائل کشف گردید. برادر "علی اکبر" که نام خود را به "پاکروان" تغییر داده بود نیز در تحقیقات محلی روشن شد که اشتها به بهائیت دارد. {۱۹}

دایی "سعید" بنام "سلطان محمد اعتماد" وابسته‌ی نظامی {"ستم"} شاه "در امریکا و افسر رابط ناتو در ویتنام بوده که پس از استعلام سوابق وی، مشخص گردید که در 21/11/57 یک روز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی) افسر رابط و نماینده‌ی اداره‌ی دوم ارتش (اطلاعات ارتش) در کمیته‌ی عملیات روانی مستقر در ساواک در مقابله با انقلاب اسلامی بوده است. با انتشار اسناد لانه‌ی جاسوسی نام "سلطان محمد اعتماد" بعنوان منبع بعنوان منبع عوامل اطلاعاتی سفارت آمریکا در D.I.A (سازمان اطلاعات نظامی آمریکا) تهران افشا می‌گردد.

"سعید امامی" در سال 1356 پس از اخذ دیپلم به آمریکا عزیمت می‌نماید و با هدایت دایی خود با هدف جمع‌آوری اطلاعات در خصوص اهداف دانشجویان ایرانی وارد کنفدراسیون دانشجویان ایرانی (CIS) می‌گردد. این تشکل کاملاً لائیک و متشکل از عناصر کمونیست، مائوئیست و به اصطلاح بعضی لیبرالها بود. گزارشاتی که از این دوران از "سعید" موجود است نشان دهنده یوضع بسیار زشت اخلاقی او، در آنجا، آلودگی او به مفاسد مختلف اخلاقی است. لازم به توضیح است که در سال 1362 یکی از پرسنل وزارت اطلاعات اتفاقاً "سعید اسلامی" را در وزارت مشاهده می‌نماید و با توجه به اینکه وی فارغ‌التحصیل آمریکا بوده است به فوریت گزارش جامعی از سوابق سو سیاسی و اخلاقی وی به حفاظت ارائه می‌دهد و با مراجعه به مسئولین و ضمن تعجب از استخدام او توسط وزارت اطلاعات اخراج او را پیگیری می‌کند. اما با توجه به حمایت‌های پنهانی که از "سعید امامی" بعمل می‌آید، پس از مدتی منبع گزارشات با برچسب‌هایی چون عامل نفوذی گروهکها و ... از وزارت اخراج می‌شود! با اوج گیری حرکتهای انقلابی توسط دانشجویان مسلمان مقیم آمریکا، "سعید

امامی " که در آن مقطع توسط دایی خود به (C.I.A) و متعاقباً به (F.B.I) مرتبط می‌گردد به سمت تشکلهای اسلامی تغییر جهت داده و به مرور وجهی تدین و انقلابیگری گرفته و با حمایت یکی از عناصر مرموز در انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در اوکلاهما به نام "محمد نبی پروین" که با اسامی "سعید پروین" و "سعید طلبه" مشهور بود خیلی سریع بعنوان یک دانشجوی مسلمان انقلابی مطرح می‌گردد. "سعید امامی" که پس از پیروزی انقلاب اسلامی مدت کوتاهی در تعطیلات تابستانی به ایران بازمی‌گردد با شرکت در کلاسهای فشرده‌ی اصول اعتقادات و احکام با مجموعه فشرده‌ای از معارف آشنا شده و پس از بازگشت به آمریکا بلافاصله با حمایتهایی که آشکار و پنهان از او می‌کنند به مرور بعنوان سخنران و مبلغ انقلاب اسلامی مطرح می‌شود. با خالی شدن نیروهای خوش سابقه از انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا در حوالی سال 1358 وی و "سعید پروین" به عناصر اصلی این تجمع در اوکلاهما تبدیل و با سفرهای دوره‌ای هدفدار و گرفتن ژست انقلابی‌گری و ضرورت تبلیغ علیه اهداف صهیونیستی، "سعید امامی" می‌تواند عناصر انقلابی و پراحساس انجمن‌های اسلامی را در سفر چند هزار کیلومتری خود در سرکشی به انجمن‌های اسلامی شناسایی کامل نماید.

در مورد "محمد نبی پروین" ("سعید پروین") تحقیقات نشان می‌دهد وی در حدود سال 1354 مدتی در حوزه علمیه به طلبگی مشغول می‌شود و بعداً به خارج می‌رود و دانشجوی به ظاهر مسلمان آن‌هم با سابقه‌ی طلبگی در بین تشکلهای اسلامی جای مناسبی برای خود اشغال می‌نماید. برادر او "سیروس پروین" سابقه‌ی تسجیل بهائیت داشته و پس از انقلاب جهت اشتغال در وزارت دفاع، سوابق دایر بر اعلام برائت از بهائیت و تشرّف به اسلام ارائه می‌نماید!! "سعید پروین" عنصر اصلی در معروف شدن "سعید امامی" در انجمن اسلامی و واسطه‌ی معرفی و ازدواج بین "سعید امامی" و همسرش "فهمیه درّی نوگورانی" که در سال 1358 به آمریکا جهت ادامه تحصیل می‌رود می‌باشد. "فهمیه درّی نوگورانی" فرزند یک بهایی مخفی کار

متولد 1338 اصفهان است که سالهای بلوغ و جوانی خود را به همراه خانواده‌اش در آبادان سپری می‌نماید. پدر او فرهنگی و با ظاهری آرام و دارای دوستانی از انجمن حجّتیّه می‌باشد! "سعید پروین"، "فهیمه" را که از طریق یک جوان آبادانی به نام "فریدون" شناسایی می‌کند، او را زوج مناسبی برای "سعید امامی" معرفی می‌کرده و ازدواج تشکیلاتی این دو عنصر غیرمسلمان که بعدها خدماتی شایانی به نفع صهیونیسم جهانی به انجام می‌رسانند را رقم می‌زند. "سعید پروین" در بازگشت به کشور همواره به مشاغل حاشیه‌ای و غیرجنجالی مشغول می‌شود تا اثری از او مشهود نباشد. آخرین سمت او مدیر عامل یک شرکت شیمیایی تحت مالکیت یکی از بانکها می‌باشد. وی در اوج دستگیریهای مرتبطین "سعید امامی" در صدد خروج از کشور بود که بعداً با تغییرات فاحشی که در مسیر پیگیری پرونده مشهود شد از تصمیم خود منصرف گشت. از جمله دوستان "سعید امامی" و "سعید پروین" در انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در امریکا می‌توان به "رحمت‌الله صدیق" اشاره کرد که از بهائیان استان فارس بوده و او نیز بعنوان یک نفوذی در جمع دانشجویان مسلمان وارد می‌شود و با حفظ این ژست بعدها که به ایران باز می‌گردد بعنوان رئیس دانشکده‌ی علوم اجتماعی مشغول به فعالیت می‌شود و از عناصر مخفی شبکه در کشور می‌باشد.

دایی مادر "سعید امامی"، بنام "مهدی صدرزاده" از فراماسیونهای قدیمی و با سابقه کشور می‌باشد که سعید همواره از او بعنوان الگوی محبوب خود نام برده است و به دلیل ارادت زیاد وی نام فرزند اوّل خود را "مهدی" انتخاب می‌کند تا همواره یاد و نام او در زندگیش حضور داشته باشد. از دیگر اقوام "سعید امامی" می‌توان به "بهمن اعتماد" پسر دایی او اشاره کرد که مسئول شورای به اصطلاح مقاومت (منافقین) در انگلیس می‌باشد و "سعید امامی" در زمان مسئولیت خود در وزارت اطلاعات بعنوان معاونت امنیت سوابق او را پاکسازی نمود و از تیررس پیگردهای اطلاعاتی دور ساخت. "بهمن" و خواهرش "گیتی اعتماد" استاد پاکسازی

شده "دانشگاه شهید بهشتی" است. این دو از کسانی هستند که تا آخر عمر "سعید امامی" ، با او ارتباطات مخفی داشته‌اند. "گیتی اعتماد" از مرتب‌ترین سفیر اطربش در تهران و دارای سابقه‌ی تردّد به اسرائیل می‌باشد و بعنوان کارشناس شهرسازی در بعضی نشریات مسئله‌دار مصاحباتی از او منتشر شده است.

در فرم گزینشی "سعید امامی" ، مسئله‌ی سفر یک ماهه‌ی پدرش (علی اکبر) به اسرائیل در سال 1352 بعنوان چکاب پزشکی درج می‌باشد مطلبی که مانند سایر قرائن مضمونیت، بزرگوارانه توسط مسئولین حفاظت دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری و وزارت اطلاعات مورد بی‌توجهی قرار گرفته است!! حتی اشتهار "سارا" خواهر او به یهودی بودن نیز به فراموشی سپرده می‌شود. در ارزیابی گزینشی وی در دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری در سال 1362 با توجه به سوابق "سعید امامی" ، از جهت استخدام تایید نمی‌شود مگر در اهداف جمع‌آوری آشکار بیرون از تشکیلات که علیرغم درج این نظریه در پرونده‌ی وی در ورود وی به وزارت اطلاعات در سال 1361 (به هنگام بازگشت از آمریکا) این نیز مورد توجه قرار نمی‌گیرد و پس از اندکی وی بعنوان مسئول اداره‌ی آمریکا و اروپا در اطلاعات خارجی منصوب می‌گردد که با تغییر ساختار تشکیلاتی در وزارت اطلاعات در سال 1366 این پست به اداره‌ی کل تبدیل می‌شود. در سال بعد، مدّتی بعنوان مسئول بررسی در معاونت ضدّ جاسوسی مشغول می‌شود و از فروردین 1370 تا فروردین 1376 معاون امنیّت وزارت اطلاعات را با حکم "علی فلاّحیان" بعهدہ می‌گیرد. سپس تا زمان دستگیری در زمستان 1377 بعنوان مشاور بررسی در حوزه‌ی وزارتی مشغول کار بوده است.

قسمت سوّم

دوشنبه 17 بهمن 1379 - 5 فوریه 2001 :

اشاره: در این قسمت از گزارش بازجویان سازمان قضایی نیروهای مسلح، ادامه‌ی معرفی عناصر دخیل... را خواهید خواند. نویسندگان از این معرفی القای این ذهنیت را دنبال می‌کنند که عوامل اجرایی قتل‌ها "متدین و انقلابی" نبوده و به خارج وابستگی داشته‌اند. در این گزارش همچنین از جلسه‌ی مشهور 22 آبان 77 سخن به میان آمده است. این همان جلسه‌ای است که "درّی نجف آبادی" در جریان آن دستور قتل "لائیک"‌ها را صادر کرد و از جمله در گزارش دکتر "عبدالکریم لاهیجی" (این گزارش را نیز می‌توانید در «اخبار روز» بخوانید) به آن اشاره رفته است.

نویسندگان می‌کوشند اثبات کنند که اعترافات "کاظمی" و "عالیخانی" در مورد این جلسه و دستوراتی که از "درّی نجف آبادی" گرفته‌اند، جعلی است. نکته‌ی دیگر در این میان اعتراف صریح این نویسندگان به قتل "مجید شریف" توسط همین تیم عملیاتی است. مطابق نوشته‌ی حاضر "مجید شریف" توسط تیمی تحت سرپرستی "مهرداد عالیخانی" و با تزریق آمپولی که ضربان قلب را به طور غیرقابل تحملی افزایش می‌دهد، شش روز پیش از قتل "فروهرها" کشته شده است.

ب - "مصطفی کاظمی" "موسوی" |

متولد 1338 ارسنجان فارس - عضویت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و واحد اطلاعات. مدیر کلّ اطلاعات شیراز از سال 1362 تا 1368 سپس مشاور آقای "فلاحیان" تا سال 1369. بعد از آن، مدیر کلّ اداره‌ی کلّ راست و جریانات سلطنت طلب در معاونت امنیت به مدت یکسال و سپس قائم مقام معاونت امنیت و مدیر کلّ چپ، در تمام دوران مسئولیت "سعید امامی" در آن معاونت. سپس مدیر کلّ بررسی معاونت امنیت تا زمان دستگیری زمستان 1377

با بررسی پرونده‌های وی مشخص شد وی از عناصر اصلی ایجاد درگیری در استان فارس و از مخالفین آیت‌الله "حائری شیرازی" بوده است. وی تبعیت بسیار

زیادی از "سید محمد حسن ارسنجانی" امام جمعه‌ی خرامه در استان فارس داشته که پس از عزل او در زمان حیات "حضرت امام خمینی" (ره) با برقراری ارتباطات مخفی با وی به همراه "مهدی پرورده" پسر دایی و شوهر خواهر خود که با نام مستعار "مجیدی" بعدها از دستگیر شدگان پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای بود، مجموعه‌ای مرموز برای دامن زدن به اختلافات این استان را تشکیل دادند.

در گزارشات موجود در پرونده‌ی پرسنلی وی، اقدامات خلاف قانونی چون شنود غیرمجاز و دستگیری مخالفین سیاسی و بعضی ارتباطات مشکوک با منافقین درج شده است. پس از استقرار "موسوی" در تهران و گزارشات متعددی از تخلفات اخلاقی و سوار کردن زنهای معلوم الحال توسط وی ثبت می‌باشد که با دخالت شخص "علی فلاحیان" از پیگیریهای جدی جلوگیری بعمل آمده است. وی که ظاهری متدین، بسیجی و گرایشات به اصطلاح دوّم خردادی از خود نشان می‌داد، مشخص شده با دختری از شبکه‌ی دختران معلوم الحال شهرک غرب، بنام (سحر - س) در ارتباط بوده و بیش از یکسال (75 و 1374) با او ارتباط مستمر داشته که فقط یک ماه از این مدت این دختر را با شناسنامه‌ی جعلی ولی با مشخصات اصلی به عقد خود در آورده است. با تحقیقات بیشتر مشخص شد این دختر که متولد 1357 و فرزند یک جنگ زده‌ی آبادانی است، در سال 74 سابقه‌ی فرار از منزل و ارتباط غیرمشروع با چند پسر من جمله ("بابک فروزان") و سفر مخفی با او به شمال کشور را داشته که بعداً توسط نیروی انتظامی و اداره‌ی اطلاعات کرج دستگیر می‌گردد. "سحر" توسط "سعید امامی" برای اجرای طرحهای خاص مورد نشان قرار می‌گیرد. او به "موسوی" دستور می‌دهد سر راه او قرار گرفته و ترتیب ازدواج با وی را بدهد. "موسوی" با سوار کردن "سحر" در خیابان و استمرار این ملاقاتها علیرغم اختلاف سن بسیار زیاد (19 سال)، به او پیشنهاد ازدواج می‌دهد. و برای جذابتر شدن این پیشنهاد با تبدیل 70000 دلار موجودیهای در اختیار خود، از اموال وزارت، به ریال، یک دستگاه خودروی خارجی، یک دستگاه آپارتمان، لوازم کامل زندگی و صدها

هزار تومان طلا و زیورآلات برای "سحر" خریداری می‌کند و در یک جشن محدود و پرهزینه که بر سر عروس خانم چک بجای نقل و سکه می‌ریزد بطور مخفیانه او را به همسری خود برمی‌گزیند.

بعدها مشخص می‌شود با اطلاع "موسوی"، سحر مبادرت به برقراری رابطه با "بابک" فروزان می‌نماید و شوهر عصبانی و مسلح و غیرتمند!! چون عقاب بر سر این جوان نازل می‌شود. از جلسه‌ی تهدید و ارباب "بابک" و واسطه‌گری یکی از پرسنل وزارت اطلاعات به نام "اکبر خوشکوشک" - که خود شرح مبسوطی در آینده خواهد داشت - برای تخفیف مجازات او مصالحه‌ای بعمل می‌آورد. از مصالحه‌ی آن دیری نمی‌گذرد که "موسوی" سخاوتمندانه "سحر" را به همراه همه‌ی مبالغی که هزینه‌ی ایجاد زندگی برای او کرده است به "بابک" هدیه می‌نماید! و دلیل آن را اطلاع وی از عشق عمیق این دو اعلام می‌دارد. "سحر" بلافاصله به عقد "بابک" در می‌آید و با هدایای چند هزار دلاری "موسوی" زندگی ظاهراً شیرین اما کوتاه مشترکی را آغاز می‌نماید. بعدها "بابک"، "سحر" را طلاق می‌دهد و از بقیه‌ی ماجرا خبری در آن زمان بدست نمی‌آید.

ماجرای "سونای" زعفرانی که صاحب آن "بابک" فروزان می‌باشد. محل "سونای" و استخر پدر وی در زعفرانیه مبادرت به نصب دوربین مخفی نمودند و بدین ترتیب از بعضی از خانمهای متردد به این سونا عکسبرداری نموده‌اند!! "فروزان" صاحب استخر و سونای مورد اشاره از عناصر بدسابقه و مرتبط با تیمسار "خسروانی" بوده که در گذشته نیز در تجمعات عوامل مرتبط با دربار، به خوش رقصی و تامین کننده‌ی بساط عیاشی آنها مشهور بوده است. متأسفانه چنین فرد بدسابقه‌ای از طریق آشنایی که با مسئولین کشور پیدا می‌کند بعنوان میهمان سرپرست حجاج، توسط آقای "ری شهری" به حج برده می‌شود و هزینه‌ی سفر او نیز از بیت‌المال تامین می‌گردد. در همان سطح، مسئول گزینش کارکنان میهمان در سفر حج، از عدم اطلاع او از فرایض اولیه‌ی اسلامی و حتی نماز نخواندنش مطلع می‌شود ولی گزارش او نیز مؤثر

نمی‌افتد و این میهمان محترم به حج دعوت می‌شود!

سرت 70000 دلار از اموال وزارت و هزینه‌ی آن توسط "موسوی" از طرف کسی چون او برای مقصودی که در نگاه اولیه صرفاً هوسرانی جلوه می‌کند یکی از جرایم مهم و قابل توجه در ابتدای تحقیقات علاوه بر ارتکاب قتل‌های زنجیره‌ای بود و هیچ توجیهی برای او که خود را مدیر کل بسیجی عنوان می‌نمود باقی نمی‌گذاشت.

ج - "مهرداد عالیخانی" با نام مستعار "صادق مهدوی" :

متولد 1340 وی از سال 1360 با هدف گذراندن دوران خدمت سربازی وارد کمیته شد. و در سال 1362 جزء نیروهای انتقالی از کمیته به وزارت اطلاعات در اداره‌ی چپ در معاونت امنیت مشغول کار می‌شود و تا زمان دستگیری 1377 در همین اداره‌ی کل فعالیت می‌کرده است. آنچه از ظاهر او برمی‌آید، فردی به اصطلاح متدین، حزب‌اللهی و با ظاهری ساده زیست و البته مطلع و کارآمد نسبت به جریان‌ات می‌باشد. سوابق وی مشخص شد وی از اقوام خانواده‌ی صهیونیست و معروف "عالیخانی" است که پدرشان درجه‌دار ژاندارمری بوده است. او پسر عمه‌ی "عالیخانی" هاست. از "عالیخانی" ها پرونده‌های خدمت در اداره‌ی ضد جاسوسی ساواک باقیست. "تقی"، "محمدباقر" و "مسعود" هر سه دارای پرونده‌ی انفرادی هستند. یکی وزیر اقتصاد و صنایع در رژیم شاه، دیگری از عناصر مهم مرتبط با دربار و "مسعود" عنصر مورد اعتماد سرویس موساد در تهران است. بطوریکه رئیس نمایندگی موساد در تهران اعلام داشته، هیچ اقدامی در ایران بدون مشورت "مسعود" انجام نخواهند داد. "مسعود" دارای همسری اسرائیلی بنام "مرسدس" نیز می‌باشد. "صادق" در سال 1362 به همراه "خسرو براتی" (شوهر خواهرش) که او نیز از عناصر عملیاتی قتل‌های زنجیره‌ای است و در آن زمان هر دو در کمیته فعالیت می‌کرده‌اند به منزل مصادره‌ای "مسعود عالیخانی" که در اختیار خانواده‌ای جنگ زده

بوده مراجعه و با حکم جعلی و با ارباب قصد تخلیه‌ی منزل را داشته که با شکایت آن خانواده، دست "صادق" رو شد و بعنوان تخلف و سوءاستفاده از احکام مأموریتی با او برخورد می‌شود. در همان اثنا "صادق" درصدد ردیابی یکی دیگر از سوژه‌های مهم ضد جاسوسی ساواک به نام "جمشید طیبیان" از یهودیان به ظاهر مسلمان شده‌ی همدان بوده است.

در ضمن مدتها پرونده‌ی "صفا حائری" عنصر مرتبط با سرویس موساد و مسئول دفتر رادیو تلویزیون ملی قبل از انقلاب در بیروت که او نیز از اقوام "عالیخانی" هاست - در کشوی میز "صادق" در محل کارش نگهداری می‌شده است.

با استعلام در مورد خانواده‌ی وی مشخص شد پدر "صادق" که محل کارش در محله‌ی بدنام شهر تهران بوده است سابقه‌ی قوادی و شرارت داشته است و پس از مرگش مادر او به عقد فرد دیگری بنام "کشانی" که او اشتها به همین رویه‌های فاسد داشته در می‌آید و پس از فوت این فرد، مغازه‌ی قصابی او تا دو سال پس از انقلاب توسط "صادق" اداره می‌شود. "صادق" برای فرار از خدمت سربازی از شناسنامه‌ی پسر متوفای "کشانی" به مدت دو سال استفاده و خود را "رضا کشانی" معرفی می‌نماید که بعدها با حمایت شوهرخواهرش "خسرو براتی" با شناسنامه‌ی اوئی و اصلی خود ("مهرداد عالیخانی") وارد کمیته می‌شود.

متأسفانه مسایل سؤاخلاقی و سیاسی از خانواده‌ی "صادق" که در تحقیقات براحتی مکشوف می‌گردد نیز با بلندنظری حفاظت وزارت اطلاعات! مورد اغماض قرار گرفته است.

د - "ایرج نجفی"

معروف به "آموزگار" متولد 1342 پرسنل اداره‌ی کل چپ در معاونت امنیت که از معاونین قتل‌های زنجیره‌ای می‌باشد نیز سوابق نه چندان مناسبی دارد. چند گزارش از وضعیّت اسفبار اخلاقی خود و خواهرانش همراه دو گزارش از ترک واجبات (نماز) از همکاران نزدیک او در پرونده‌ی حفاظتی موجود است. در ضمن سابقه‌ی

سرقت از اموال و وجوه در اختیار خود در محلّ کار نیز داشته است.

ه - "خسرو براتی"

معروف به "سیامک" شوهرخواهر "مهرداد عالیخانی" و از عناصر عملیاتی اجرای قتل‌های زنجیره‌ای نیز سوابقی چون اعتیاد و شرب خمر، کلاهبرداری و اختلاس دارد و آخرین شغل او رانندگی تاکسی بوده است. وی توسط "صادق" دو بار به آلمان اعزام شده و از جزئیات و جنایات مخفی "صادق" و باند "سعید اسلامی" مطلع است. وی با گریم و استفاده از پاسپورت فرج سرکوهی به آلمان سفر می‌کند. شناسائی‌های عملیاتی برای ترور "عبّاس معروفی" در آلمان و طرح بمب‌گذاری پیرامون دادگاه برلین را به انجام می‌رساند. در ایران نیز در طرح سقوط اتوبوس نویسندگان به درّه در سفر ارمنستان نقش راننده را ایفا می‌کند که این طرح و چند طرح عملیاتی از این نوع به دلایلی با شکست مواجه می‌شود.

وی از عناصر مطلع و دخیل در قتل‌های زنجیره‌ای می‌باشد و به هنگام آخرین سفر خود به آلمان در ترکیه دستگیر و به کشور بازگردانده می‌شود. کلیه‌ی امکانات جعل و پشتیبانی عملیاتی «صادق» در منزل امن او نگهداری می‌شده است. از مکشوفات این خانه‌ی امن اسلحه، مهمات، صدا خفه‌کن، انواع مهرها و سربرگهای دولتی و غیردولتی، پلاکهای جعلی خودرو و کارتهای شناسایی متنوع می‌باشد. اطلاعات خسرو در مورد سوابق "مهرداد عالیخانی" ("صادق") تا حدّ قابل توجهی در افشای چهره‌ی واقعی او مؤثر بود از جمله موارد مهم در خصوص "خسرو براتی" می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

1- "مهرداد عالیخانی" ("صادق") که سعی زیادی در مخفی نگهداشتن هویت او داشت وی را با نام مستعار "سیامک" به بقیه‌ی افراد معرفی کرده بود و به هنگام دستگیری با ارسال یادداشتی برای "خسرو". از طریق یکی از همکاران وزارتی بنام "امیر اکبری"، مؤکداً به او دستور می‌دهد کشور را ترک کند. در روزهای اوّلیه‌ی دستگیری خود نیز به کارشناسان اعلام می‌کند اسرار قابل توجهی را بطور مکتوب از

کشور خارج کرده است که در شرایط مقتضی افشا خواهند شد.

2- "خسرو براتی" در جنجال مربوط به دستگیری جاسوس آلمانی بنام "هوفر" - که آن کیس نیز از جمله طرّاحی‌های این شبکه‌ی مخوف برای برهم زدن روابط ج.ا.ا. با آلمان بود - به وکیل ایرانی "هوفر" بنام "فهری" نزدیک شد. در طیّ تماسهایی که با وی داشت حدود ده میلیون تومان پول از وی دریافت می‌نماید.

3- "خسرو براتی" خواهرزاده‌ای بنام "مسعود توانا" دارد که عامل اصلی خروج "احمد رضایی" فرزند سرلشکر "محسن رضایی" از کشور و بردن وی به کاستاریکا و برقراری ملاقات بین "احمد رضایی" و "هژبر یزدانی" بهایی مشهور ایرانی و از عوامل پر قدرت صهیونیسم جهانی می‌باشد.

4- "خسرو براتی" از اهالی روستای "طرق و نار" بوده که بسیاری از اهالی آن اشتها به بهائیت داشته و دارند و نقطه‌ی آسیب‌پذیری "مهرداد عالیخانی" بود که بعدها اطلاعات بدست آمده از وی توانست چهره‌ی واقعی "مهرداد عالیخانی" را هویدا نماید. کنار رفتن نقاب تدین و انقلابیگری

انجام این تحقیقات تا حدّ قابل توجهی نقاب تدین و انقلابی‌گری را از چهره‌ی متهمین کنار زد و دیگر این استدلال که عناصر متعهد که تحمل دین ستیزی معاندین را نداشته و از سوز و غیرت دینی به قتل آنها مبادرت ورزیده‌اند، نمی‌توانست مسئولین پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را از پیگیری صحیح پرونده منحرف نماید.

در جلسه‌ی 22/8/77 چه گذشت؟

با توجه به هماهنگی که "صادق" و "موسوی" برای متهم کردن آقای "درّی نجف آبادی" از قبل نموده بودند، سناریویی را طرح می‌نمودند که در این سناریو، جلسه‌ی این دو با وزیر اطلاعات در منزل ایشان در روز جمعه 22/8/77 نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. این دو مدّعی بودند طبق دعوت قبلی آقای "درّی" روز جمعه به منزل ایشان رفته و پس از ارائه‌ی گزارش در خصوص قتل عناصر اصلی معاند، با موافقت او

روبرو شده‌اند.

این دو اسامی چهره‌هایی از عناصر کانون نویسندگان و عناصر به اصطلاح ملی‌گرا را بعنوان سوژه‌های مورد توجه وزیر اطلاعات در آن جلسه مطرح می‌نمودند که نامبرده مؤکداً خواستار قتل آنها با روشهای مرعوب‌کننده‌ای چون حمله با مسلسل یا پرتاب نارنجک به میان آنها شده است. با توجه به تمرکز بازجویی در خصوص تخلیه‌ی اطلاعاتی جداگانه متهمین در خصوص این جلسه تناقضات عدیده‌ای کشف شد که اینها از عوامل اصلی لو رفتن سناریوی 22/8/77 بود.

با شناخت جدید که از هویت واقعی متهمین بدست آمده بود، هیچ ذهنیتی به تبعیت پذیری محض "موسوی" و "صادق" از به اصطلاح وزیر کم تجربه و جدید اطلاعات قانع نمی‌شد. اما بهر حال ماههای سختی از زمان دستگیری متهمین تا لو رفتن این سناریو گذشت. در این مدت، بازجویی سنگین به مدت 7 ساعت {؟!} از آقای "دری نجف آبادی" بعمل آمد. اما فضای موجود اجازه‌ی باور نمودن اظهارات او را نمی‌داد نکات محوری، در لو رفتن سناریوی دروغین 22/9/77 را می‌توان به شرح ذیل دانست:

- 1- وجود تناقضات زیاد بین اظهارات "موسوی" و "صادق" از این جلسه
- 2- اعتراف "آموزگار" و "خسرو براتی" به طرح مسئله ترور "فروهر" و همسرش (توسط "موسوی" و "صادق" از حدود اوایل آبان) سه هفته قبل از جلسه‌ی ادعایی فوق
- 3- مراجعه داوطلبانه‌ی دو تن از نیروهای عملیاتی درگیر در این ترورها به حفاظت وزارت اطلاعات و اعلام این که از حدود یک ماه قبل از ترور، "موسوی" از آنها خواست آمادگی برای اجرای این قتلها نموده و آن را نیز بعنوان دستور آقای "دری" مطرح کرده است (اوایل آبان 77) و در پاسخ یکی از نیروها به نام "ناظری" در خصوص ملاقات با وزیر توجیه شدن حضوری توسط ایشان پاسخ می‌دهد چون

آقای "درّی" فرد احساسی است و کمتر حفاظت کلام را رعایت می‌کند ممکن است بعدها موجب افشای هویت نیروهای عملیاتی شود و بهتر است بدون ملاقات با وی و با اعتماد به نقل قول توسط "موسوی" بسنده گردد که با روال حاکم بر معاونت امنیت در زمان تصدی آن توسط "سعید اسلامی" این شیوه مؤثر می‌افتد!

4- بریدن زودرس "موسوی" و افشای نقش "سعید اسلامی" در قتل‌های زنجیره‌ای. در ادامه‌ی بازجوییها مشخص شد "سعید اسلامی" و "صادق" از مدتها قبل به منظور دخیل معرفی کردن آقای "درّی" در قتل‌های سیاسی طراحی‌هایی انجام داده بودند که از جمله‌ی آنها می‌توان به جلسه‌ای که این دو در ششم فروردین 1377 در دفتر وزیر با ایشان داشته‌اند اشاره نمود. در این جلسه‌ی چند ساعته که چند نفر نیز شاهد آن بودند با انتقال پرونده‌ها و پوشه‌های متعددی برای انعکاس بهتر گزارشات، از وضعیت ضد انقلاب مقیم در خارج و طرح بازگشت آنها به داخل گزارش ارائه می‌شود و اصلاً صحبتی از اپوزیسیون داخلی نمی‌شود، اما تیت این جلسه‌ی ملاقات، اولین تلاش برای مطلع معرفی کردن آقای "درّی" از وقایع بعدی بوده است. این تلاشها بعدها در جلسه‌ی روز جمعه 22/9/77 که "موسوی" متقاضی برقراری آن بود و حتی بدون اطلاع قبلی آقای "درّی"، "صادق" را نیز با خود همراه می‌برد تکمیل می‌گردد.

بعدها که سوژه‌های جنجالی دیگری چون "پیروز دوانی" با درج مقالات موهن علیه اسلام و انقلاب در نشریات ضد انقلابی در سطح کشور مطرح شد و عکس‌العمل‌های احساسی و متعصبانه آقای "درّی" در جلسات رسمی بیش از پیش در اذهان نقش بست. "سعید اسلامی" با شناخت این فضا پیشنهاد مراجعاتی هدفدار از نوع جلسه 23/8/77 را به "موسوی" و "صادق" داد تا با باقی گذاشتن اثرهای قابل تعقیب، از این جلسات، رد ارتباط مخفی وزیر و دستورگیری از نامبرده برای اجرای قتل‌های سیاسی را در اذهان باقی بگذارد. در جلسه‌ی جمعه 22/8/77 علیرغم فضا سازی توسط "صادق" و "موسوی"، هیچ حرفی توسط آقای "درّی" مطرح نشد

بطوریکه "صادق" و "موسوی" با مراجعه به "سعید اسلامی" جلسه را ناموفق معرفی می کنند لیکن او اعلام می دارد مهم برگزاری این جلسه بود. بعدها، هر چه بگوئیم پذیرفته خواهد شد. شما سعی کنید باز هم مراجعاتی به وزیر داشته باشید و سریعتر اقدامات عملیاتی را برای قتلها به اجرا در آورید. 6 روز بعد، اولین قتل انجام می گیرد، دکتر "مجید شریف" به هنگام ورزش صبحگاهی در حوالی منزلش توسط نیروهای عملیاتی به حسب امر "صادق" ربوده شده، در خودرویی که او را به آن سوار می کنند مورد تزریق آمپولهای ویژه که باعث افزایش غیر قابل تحمل ضربان قلب می گردد قرار می گیرد و دقیقی بعد جسد او در خیابان رها می شود. پزشکی قانونی نیز علت مرگ را سکتای قلبی عنوان می دارد. این آمپولها قبلاً توسط "سعید اسلامی" و با همکاری افرادی چون دکتر "مهدوی" مسئول بهداری وزارت تهیه شده و در اختیار تیمهای عملیاتی بوده و نحوه تزریق، محل تزریق و چگونگی رفع آثار تزریق نیز در تن به نیروها آموزش داده شده بود. "مجید شریف" دو روز قبل از "فروهر" ها در 28/8/77 به قتل رسید. هنوز خبر مرگ او اعلام نشده بود چون حدود یک هفته جسد او در پزشکی قانونی و بدون شناسایی باقی مانده بود که خبر قتل فجیع "داریوش فروهر" و همسرش "پروانه" در اول آذرماه به اطلاع همگان رسید.

قسمت چهارم

سه شنبه 18 بهمن 1379 - 6 فوریه 2001

اشاره: در قسمت چهارم جزوه‌ی هشتاد صفحه‌ای که در زیر خواهید خواند، علاوه بر اشاره به چگونگی ترور "داریوش" و "پروانه فروهر"، برخی اقدامات عملیاتی "محفل خودسر" در اروپا مورد اشاره قرار گرفته است که از جمله ایجاد شبکه‌ی ترور در آلمان و دپوی اسلحه در برخی از کشورهای اروپایی است. نویسندگان جزوه هشتاد صفحه‌ای در مورد بخشی از تدارکات تروریستی در خارج از کشور می‌نویسند: "ایجاد شبکه‌ی مخفی همکاران در آن کشور، دپوی مواد انفجاری و اسلحه در بعضی از کشورها، خروج اسناد گروه‌های چپ از مراکز اسناد وزارت و ارسال یک نسخه کامل از آنها به آلمان، انجام بعضی اقدامات عملیاتی در اروپا و آخرین آنها در آلمان در خصوص بعضی سوژه‌های انقلاب متواری به آن کشور و با طرح شناسایی و بمب‌گذاری در کنار دادستانی برلین..."

به درستی روشن نیست این امکانات و شبکه‌ها اکنون در چه وضعیتی هستند. از میان رفته‌اند یا برای "اقدامات عملیاتی" آینده، حفظ شده‌اند. اکنون چه کسی جوابگوی نگرانی افکار عمومی از "ریشه‌هایی است که از این شبکه در زیر خاک باقی مانده است؟

چگونگی اجرای قتل "فروهر" ها :

تیمهای عملیاتی پس از شناسایی سوژه و محل اقامت آنها و توجیه محلی در بعد از ظهر مورد نظر در حوالی منزل "فروهر" ها ظاهر می‌شوند و از طریق امکانات ارتباطی (بی‌سیم و موبایل‌های کاملاً سفید و بدون سابقه) با "صادق" در ارتباط قرار می‌گیرند. "صادق" که تا نیم ساعت قبل از ورود به منزل "فروهر" ها با "حمید سرمدی" معاونت وقت امنیت وزارت در جلسه بوده است، با سرعت، خود را به محل می‌رساند و در حالیکه نیروها به علت تأخیر احتمال لغو عملیات را می‌دادند با تأکید و هدایت مستقیم وی در مواضع خود فعال می‌شوند. "صادق" و تعدادی از

نیروها با پوشش نیروهای انتظامی به درب منزل "فروهر" مراجعه کرده و علت مراجعه را سرقتی اعلام شدن اتومبیل "فروهر"ها و ضرورت بازبینی اوراق مالکیت خودرو مطرح می‌نمایند. با برخورد مثبت طرفین، شرایط برای ورود "صادق" و نفر دیگری از عملیات به منزل فراهم می‌شود.

درب منزل با زرنگی خاصی و بطور مخفیانه باز گذاشته می‌شود. در طبقه‌ی پائین "صادق" سربحث در مورد مسایل سیاسی روز را با "فروهر" باز می‌کند و همسرش "پروانه" برای آوردن اوراق مالکیت خودرو به طبقه بالا می‌رود. نیروهای عملیاتی که دیگر وارد منزل شده‌اند با اشاره ی "صادق" ابتدا به طبقه‌ی بالا و سراغ "پروانه" می‌روند با بیهوش نمودن او با پارچه آغشته به داروی بیهوشی بلافاصله او را آماج حملات وحشیانه‌ی کارد قرار می‌دهند و بعد با قراردادن سنگ کوچک "فروهر"ها در حمام، به طبقه پایین وارد می‌شوند و در حالیکه "صادق" و "فروهر" در حال بحث بودند، به همان روش، ابتدا با بیهوشی و سپس ضربات مستقیم کارد به نقاط حسّاس بدن "فروهر" او را به قتل می‌رسانند. علت انتخاب چاقو و ضربات متعدد آن بر پیکر مقتولین را بعدها "صادق" و "موسوی" آثارمرعوب کننده‌ی آن در اذهان عمومی بعنوان یکی از اهداف ترورها عنوان نمودند و "موسوی" تاکید نمود با توجه به صحبتی که از فرماندهی سپاه در ضرورت بریدن زبانهای مخالفین و معاندین در جامعه پخش و توسط نشریات به آن دامن زده شده بود، جا داشت ما گردن و زبان مقتولین را می‌بریدیم تا سناریوی انتساب قتلها به سپاه بهتر در اذهان نقش بیند. از فردای افشای قتل "فروهر"ها تلاشهای آشکار و پنهانی برای دست یافتن ردّی از جنایتکاران با تأکید مسئولین کشور آغاز شد. کمیته‌های مختلف در سطوح گوناگون تشکیل شد. علاوه بر تحقیقات در سطح وزارت، پیگیریهای ریاست جمهوری نیز شکل گرفت. نکته‌ی قابل توجه این است که "موسوی" از عناصر تقریباً ثابت این جلسات بود.

با موضع انفعالی که آقای "درّی" پیدا کرده بود و اطلاعاتی که با رایزنی و تلاش

"علی ربیعی" ("عباد") از طریق شورای عالی امنیت ملی به آقای "درّی" ابلاغ شد. وزیر اطلاعات که در مقابل چشمانش دو قتل دیگر نیز صورت گرفت و حتی درد دلش را نیز در وزارت اطلاعات نمی توانست با کسی طرح کند آن اطلاعات را که مقدمه‌ای بر کناریش بود پذیرفت.

قتل "مختاری" و "پوینده" نیز به همان سهولت قتل‌های قبلی انجام گرفت. "صادق" عنصر هادی حاضر در صحنه بود و نقش "خسرو براتی" و سایر نیروهای عملیاتی در ربودن سوژه‌ها و قتل آنها با طناب و انداختن اجساد آنها در نقاط پرت بیابانهای حومه‌ی تهران بود. نکته‌ی جالب این است که یک شب قبل از قتل "پوینده" و در جلسه‌ای با معاون امنیت ("حمید سرمدی") در اعتراض به بدبینی سرمدی در مطلع معرفی کردن "صادق" از مسایل پشت پرده با قهر محل کارش را ترک می کند و بعد به نیروهای عملیاتی می گوید بدین ترتیب با فراغت بال بیشتری می تواند به قتلها پردازد و فردا صبح بلافاصله ترتیب ربایش و قتل "پوینده" را می دهد!

هوشیاری و دقت نظر "سرمدی" که همه‌ی مدیران او در امنیت با آگاهی و برنامه‌ی قبلی در قتلها نقش داشته‌اند جای تأمل است!

- 1- "موسوی" مدیر کلّ بررسی و قائم مقام او از عناصر اصلی قتل‌های سیاسی .
- 2- "صداقت" مدیر کلّ گروه‌های چپ و مسئول مستقیم "صادق" از مطلعین قتلها .
- 3- "صادق" جانشین اداره‌ی کلّ چپ و پرسنل محبوب "سرمدی" از عناصر اصلی .
- 4- "رسولی" مدیر کلّ پشتیبانی عملیاتی امنیت که وصل نیروهای تحت امر خود به "موسوی" و "صادق" را جهت اجرای قتلها بعهدہ داشته است.
- 5- "مجیدی" مدیر کلّ گروه‌های راست در امنیت و پسر عمه‌ی «موسوی» که تمامی اطلاعات سوژه‌های تحت مسئولیت خود من جمله «فروهر»ها را با اطلاع کامل در اختیار شبکه قرار داده است.

6- "قاسم مرشدی" مسئول دفتر "سرمدی" و از عناصر مرتبط با "سعید اسلامی"

و شبکه.

7- "اکبر خوشکوشک" مشاور عملیاتی "سرمدی" و از عناصر اصلی جانداختن سناریوی متهم سازی "دری نجف آبادی" و مطلع قبل از قتلها. در همان اثنای پی گیریها، سؤال بی پاسخی که از "حمید سرمدی" بعمل آمد این بود که اگر بجای آقای "دری" فردی از به اصطلاح جبهه‌ی دوّم خرداد وزیر اطلاعات بود و این قتلهاى سیاسى توسط پرسنل معاونت امنیت صورت می گرفت آیا باز هم وزیر برکنار می شد و مدیر مستقیم قاتلین (معاونت امنیت) مسئول پیگیری قتلها می شد؟ این سؤال بی پاسخ، بعدها که در اردیبهشت 1379 با تلاش مستقیم "سرمدی" در آزادسازی 11 تن متهم قتلهای زنجیره‌ای و احیا مجدد سناریوی متهم سازی "دری نجف آبادی" به انحراف جدی در مسیر پیگیری پرونده‌ی قتلهاى زنجیره‌ای منجر شد پاسخ خود را یافت! و کار تا آنجا پیش رفت که پس از بازجویی مجدد آقای "دری" او را مجبور به مواجهه با متهمین اصلی پرونده ("موسوی" و "صادق") نمودند تا ثابت کند او دستور قتلها را به آنها نداده است!!

ورود آقای "خیازی" به پرونده :

با معرفی "علی یونسی" بعنوان وزیر اطلاعات، کمیته‌ی تحقیق ویژه‌ی اولیه منحل شد. مسئولیت پیگیری پرونده، بعهده‌ی ریاست جدید سازمان قضایی نیروهای مسلح گذاشته شد و ایشان نیز همکاران جدیدی را بعنوان بازجو و کارشناس از عناصر با سابقه‌ی وزارت اطلاعات پس از انجام تحقیقات لازم در خصوص آنها انتخاب نمودند {؟!}. در اولین اقدام، نیروهای عملیاتی درگیر مسئله‌ی قتلها احضار و با اسامی مستعار {؟چرا؟!} از ایشان وثیقه‌ای دریافت و پس از تحقیق کتبی مختصری آزاد شدند تا تنشی {چه تنشی؟!} در بدنه وزارت اطلاعات ایجاد نشود و بازجویی از متهمین اصلی به موازات تحقیقات جانبی ادامه یافت.

روند بازجویی‌ها و تکمیل تحقیقات :

با لو رفتن سناریوی ساختگی 22/8/77 علیه آقای "دری نجف آبادی" و روشن تر

شدن ردّ "سعید امامی" در آمریت قتل‌های سیاسی بازجوئیه‌ها روند جدی‌تری یافت. مطالبی که از تخلیه‌ی اطلاعاتی "سعید امامی" بدست آمد، خیلی سریع منجر به اعترافات تکمیلی و جدیدتری توسط "مصطفی کاظمی" ("موسوی") گردید.

"موسوی" که با افشای سوابق فساد، نقاب تدین از چهره‌اش کامل کنار رفته بود و روحیه‌ی دنیاگرایی، تجملگرایی آشکار از او این سؤال را در جدول ابهامات و معماهای پرونده‌ی قتلها در خصوص چرایی و انگیزه‌ی او از ورود به این ماجراهای پرمخاطره کاملاً واضح و عریان نموده بود، سعی کرد در مراحل اوّلیه، سؤاستفاده‌ی "سعید اسلامی" از وی در تله‌های جنسی را بعنوان اهرم فشار عنوان نماید. البته این سناریوها چه به صورت طرح رابطه‌ی شنیع جنسی بین او و "سعید" و بعدها بصورت رابطه‌ی نامشروع وی با همسر "سعید" ("فهیمة") تا مدتی از ورود به دهلیزهای اصلی و ناشناخته‌ی شبکه‌ی مخوف جلوگیری کرد. زیرا هم این روابط زشت واقعیت داشت و هم این که اصل ماجرا چیز دیگری بود!

با سرنخهایی که از "سعید اسلامی" در جنایات هولناکی چون انفجار بمب در حرم امام‌رضا(ع) در عاشورای 30 خردادماه (1373) بدست آمد و بررسی دقیقی که نسبت به عملیات انجام گرفته توسط باند "سعید اسلامی" در سالهای قبل صورت گرفت و طرح سؤالات جدید از "موسوی"، او را که با تصور عقب افتادن از "سعید اسلامی" به نگرانی واداشته بود مجبور به بیان نکات مهمتری در شناسایی ابعاد ناشناخته‌ی یک شبکه‌ی مخوف و پنهان نمود. در همین راستا اطلاعاتی نیز از "خسرو براتی" شوهر خواهر "صادق" که با تأکید او از کشور متواری شده بود تا اسرار "صادق" افشا نگردد بدست آمد که نشان داد: در خانه‌ی امن و مؤسّسات پوششی که "صادق" در اختیار داشت امکانات گسترده‌ی جعل، پشتیبانی و تدارک یک مجموعه‌ی مسلّح غیررسمی و ناشناخته فراهم است. مهر و سربرگ اکثر مؤسّسات و نهادهای دولتی، دستگاههای مهرساز، پلاکهای جعلی خودرو، اسلحه، صدا خفه کن، امکانات گریم و... و انتقال دسته‌ای از این امکانات به آلمان و ایجاد شبکه‌ی

مخفی همکاران در آن کشور، دپوی مواد انفجاری و اسلحه در بعضی از کشورها، خروج اسناد گروه‌های چپ از مراکز اسناد وزارت و ارسال یک نسخه‌ی کامل از آنها به آلمان، انجام بعضی اقدامات عملیاتی در اروپا و آخرین آنها در آلمان در خصوص بعضی سوژه‌های ضد انقلاب متواری به آن کشور و با طرح شناسایی و بمب گذاری در کنار دادستانی برلین، افشای پشت پرده کیس "فرج سرکوهی" که یک سوژه‌ی ساختگی برای محکومیت نظام جمهوری اسلامی بود و همچنین توضیحات کامل در خصوص طرح سرنگونی اتوبوس نویسندگان در مسیر آستارا با چند طرح دیگر در مورد ایجاد تصادف ساختگی یا غرق کردن سوژه‌هایی از این دست، تماما از بازجوییهای "خسرو براتی" - که هنوز بازگرداندن او از ترکیه در ابهام و موجب بهت است - بدست آمد. این اطلاعات متعاقبا در تسلیم شدن "صادق" در بازجوییها و پذیرش واقعیت‌ها مؤثر افتاد. در خرداد 1378 گزارش اجمالی در خصوص محورهای ذیل از کیس تهیه و به سلسله مراتب ارائه شد:

- 1- ارتباط "سعید اسلامی" و نزدیکان او با اسرائیل.
- 2- کشف ارتباط سرشبهه‌ی مستقر در آلمان با نام مستعار "آرش" با اسرائیل .
- 3- هدایت شدن کیس میکونوس از قبل توسط "سعید" و مرتبین او برای تهیه‌ی سناریوی محکومیت نظام در سطح جهان.
- 4- برپایی تجمعات، سمینارها و راهپیمایی بر علیه ج.ا.ا. توسط شبکه‌ی مستقر در آلمان که از آن جمله سمینار 50 سال ترور مذهبی در ایران و گرامیداشت "کسروی" را می توان نام برد.
- 5- لو رفتن نیات واقعی "سعید" و باند تبهکار او در اجرای قتل‌های سیاسی و منتسب کردن آنها به وزیر اطلاعات و مسئولین کشور بعنوان یک فتنه‌ی ملی و بین‌المللی و به چالش کشاندن مسئولین نظام.
- 6- کشف اسامی سوژه‌های آتی شبکه جهت ترور که از جریانات لائیک، ملی و جریانات سیاسی خودی و شخصیت‌های شاخص حزبی و جناحی تشکیل شده بود و

اجرای آن قتلها تحقیقا به بدبینی و خصومت طولانی و بروز تشنجات عدیده منجر می شد.
7- اطلاعات بیوگرافیک از متهمین دستگیر شده و افشای ماهیت ضد دینی، ضد انقلابی آنها.

متعاقب انعکاس این گزارش و پس از خودکشی "سعید امامی"، جلسه سران در تاریخ 1/4/78 به دستور مقام معظم رهبری در حضور ایشان تشکیل و کارشناسان پرونده برای ادای توضیحات به جلسه فرا خوانده شدند. این جلسه که حدود سه ساعت ادامه داشت با سخنان مقام معظم رهبری در ابتدا آغاز و در آن به سؤالات و ابهامات سران محترم قوا پاسخ داده شد. مطالب مهم قابل توجهی توسط مقام معظم رهبری به شرح ذیل بیان گردید:

مضامین فرمایشات :

"آقایان سران قوا که امشب شما را دعوت کرده ام بخاطر بحث و مسئله‌ی مهمی است که دیروز به آقای "خاتمی" گفتم و خواستم ایشان جلسه بگذارند و شما را دعوت کنم. امروز نگران شدم شاید دیر شود و لذا گفتم شما امشب اینجا تشریف بیاورید و به گزارش دوستان گوش دهید و هر چه سؤال دارید طرح کنید تا مسئله روشن شود. این آقایان به تنهایی نمی‌توانند این بار سنگین را حمل کنند همه باید کمک کنند. مانند مسافری که در انتهای اتوبوس نشسته و خواب است نباشد. چون در این جاده‌ی خطرناک راننده باید با مهارت پیچهای خطرناک یا سنگهای بزرگ را رد کند و بر اثر حرکت‌های راننده یک باره از خواب بیدار نشوید و اعتراض کنید. بیاید کنار راننده بنشینید و در جریان باشید تا انشاءالله به سلامت از این پیچها رد شویم."

پس از فرمایشات ایشان، به سؤالات مسئولین محترم پاسخ داده شد و توضیحاتی در مورد شبکه‌ی مرتبطين باند "سعید اسلامی" در داخل و خارج که امکان بحران‌سازی برای کشور را دارند ارائه شد. تقریبا هم‌ی آقایان نسبت به اهمیت کیس که به مراتب از قضیه‌ی قتلها مهمتر است، اذعان داشتند و در پاسخ

پیشنهاد جناب آقای "خاتمی" که برای قتلها دادگاه تشکیل دهید و به بقیه‌ی کیس جداگانه رسیدگی کنید، اعلام نمودند امکان جداسازی فتنه‌ی قتلها از اصل کیس فراهم نیست و برای پیگیری بهتر و مخفیانه‌ی پرونده باید همه بخصوص وزارت اطلاعات کمک لازم را بنماید. وزیر اطلاعات ("یونسی") عنوان کرد که من نمی‌توانم بر وزارت اطلاعات مدیریت کنم و پرونده کار مرا مشکل کرده است. مقام معظم رهبری بلافاصله فرمودند من این حرف را اصلاً قبول ندارم برعکس به بهانه‌ی همین پرونده شما می‌توانید اصلاح لازم را در وزارت اطلاعات بعمل آورید و سپس ادامه دادند: "در این جریان قبای دزد لای در گیر کرده و دارد جنجال می‌کند تا فرار کند شما باید هنرمندانه نگذارید فرار کند. شما باید بذرهایی را که اینها در مراکز مختلف پاشیده‌اند شناسایی کنید و مرتب‌ترین آنها را کشف کنید. چه شما بتوانید این پرونده را به نتیجه برسانید و چه نتوانید در محکمه‌ی دل من حکم صادر شده است!

در مورد مرگ "سعید اسلامی" هم یک احتمال را هر چند ضعیف باشد می‌دهم و آن اینکه شاید به او گفته باشند به بهانه‌ای مثل خودکشی سعی کن تو را به بیمارستان بیاورند تا تو را به نحوی نجات دهیم و بعد در بیمارستان او را کشته باشند. بهر حال روی این احتمال کار کنید."

فرمایشات آقا برای کارشناسان پرونده شاید آنچنان که بعدها واضح و روشن در آن شب معنای خود را هویدا نمی‌کرد، اما گرمی بخش دل آنها بود تا علیرغم تعداد کم و کمبودهای بسیار به رضایت ایشان از جدیت در پیگیری امور امیدوار باشند و زوایای پنهان و مرموز پشت پرونده با بیانات ایشان بیش از پیش قابل لمس گردید.

قسمت پنجم

چهارشنبه 19 بهمن 1379 - 7 فوریه 2001

نکاتی در رابطه با خودکشی "سعید" :

از حدود نیمه‌ی خرداد به بعد، "سعید" که در مقابل سؤالات مهمی چون سفر قبل از انقلاب خود و پدرش به اسرائیل، انفجار بمب در حرم "امام رضا" (ع) و مرتبطین ناشناخته خود دچار مشکل شده بود، سعی می‌کرد از فرصتهای پیش آمده برای خودکشی و یا حداقل اعلام آن اقدام کند. یکبار با لمس سیم لامپ برق - که با قطع فیوز از ادامه‌ی جریان برق جلوگیری شد - قصد خودکشی داشت و یکبار هم با محور کردن دسته تنگ آب و استفاده از ریسمانی که از بریدن حاشیه پیراهن خود تهیه کرده بود سعی داشته به سبک یک جاسوس مشهور صهیونیستی بنام "گرگی لاوی پور" که در ابتدای انقلاب پس از دستگیری خود را کشته بود، مبادرت به خودکشی نماید که به موقع جلوگیری شد. نکته‌ی قابل توجه این بود که پس از این اقدام، هر چه از او خواسته شد بگوید نام کسی که این روش خودکشی را از او فرا گرفته چیست؟ علیرغم اینکه بازجوها مطمئن بودند نام "گرگی لاوی پور" را حداقل دهها بار طی سالیان قبل به زبان آورده است، حتی حاضر نبود این اسم را هم بگوید تا خود را خیلی مطلع جلوه ندهد فقط به این بسنده می‌کرد که یک یهودی بود نامش یادم نیست.

ناشی‌گری او در پاسخ سؤالات و زیاده‌گوییهای او که به عادت غیرقابل ترک تبدیل شده بود باعث مطرح شدن اسامی و موضوعات مهم جدیدتری شد که خودبخود بر نگرانیهای او افزود. بهانه‌ی ترس از تاریکی و تنهایی را آنقدر تکرار کرد تا تصمیم گرفته شد "خسرو براتی" متهم عملیاتی کیس که از نظر اطلاعات و رده با او قابل مقایسه نبود و خطر تبانی نیز در صحبتهایشان نمی‌رفت با سعید در یک سلول قرار داده شوند. هنوز یک روز از همنشینی نگذشته بود که "خسرو براتی" معترضان و با التماس

در خواست تعویض سلول و بازگرداندن خود به انفرادی را مطرح کرد. ابتدا حاضر نبود دلایل این درخواست را بیان کند اما به مرور اصل قضیه را که تمناهای پست حیوانی "سعید" مبنی بر درخواست همجنس بازی بود را بیان نمود. از اظهارات "خسرو" مشخص شد که شایعات قبلی مبنی بر بیماری جنسی "سعید" (مفعول بودن) بی پایه نیست. با نصب دوربین مخفی و استفاده از مونیترینگ سلولها برای اطلاع دائم از وضعیت متهمین و جلوگیری از هرگونه احتمال خودکشی این ادعا قوت بیشتری یافت. البته وضعیت غیرقابل تحمل "سعید" برای "خسرو" منجر به تغییر محل نگهداری آنها و بازگرداندن هر یک به انفرادی شد. با توجه به بهانه‌ای که "سعید" معمولاً در بازجوئیها برای پیدا کردن فرصت بیشتر در پاسخهای خود در خصوص ابتلا به بیماری پروستات و ضرورت استفاده از دستشویی مطرح می‌نمود، بر آن شدیم که توسط پزشک بازداشتگاه ادعای او تحقیق شود. پزشک پس از معاینه‌ی بیماری وی وجود پروستات را منتفی دانست. لیکن با توجه به روش خاص معاینه، جهت تشخیص این بیماری، متوجه غیرطبیعی بودن وضعیت مقعد او شد و دیگر هیچ ابهامی در خصوص ابتلاء "سعید" به این عادت زشت و قبیح باقی نماند لازم به توضیح است که پس از خودکشی وی، پزشک قانونی نیز که به کالبد شکافی کامل او پرداخت. صریحاً به این مطلب در گزارش خود اشاره نمود. دیگر اعترافات زشت "موسوی" در مورد گرفتاریهای اخلاقی و جنسی خود با "سعید" و با دیگر مرتبطين محفل مخفی، شکی بر وجود روابط زشت اخلاقی در بین آنها باقی نگذاشت. موضوعی که بازجویان تلاش داشتند به هیچ وجه به آن وارد نشوند، دیگر بعنوان کالبد شکافی و روابط محفلی که در آن مقطع با نمونه‌های متداول فراماسونری شباهت داشت تأملی را ایجاد نمود. دیگر ورود به این سؤالات در حیطه‌ی مسایل خصوصی تلقی نمی‌شد زیرا تمامی روابط مخفی اعضا محفل و بخصوص افراد دستگیر شده و سایر افراد شناخته شده‌ی محفل، این نوع روابط چون امری مؤکد و ضروری محرز شده بود.

با ادامه‌ی اعترافات متهمین مشخص شد محافل مردانه و حتی خانوادگی به دستور "سعید" ایجاد و طی 13 سال گذشته در نهایت پنهانکاری توسعه یافته‌اند. پس از بازگشت "سعید" و همسرش "فهیمه دری نوگورانی" در سال 1364 به کشور، اولین تلاشها برای ایجاد این نوع محافل شکل گرفته و دو سال بعد (1366) اولین محفل بصورت تجمع خانوادگی در باغ خصوصی فردی بنام "حسین خدابخشی" با نام مستعار "علی بهشتی" در حوالی کرج شکل می‌گیرد. "حسین خدابخشی" از پرسنل ضد جاسوسی وزارت اطلاعات بود که بعدها به دلیل مشکلات اخلاقی از وزارت طرد گردید. این تجمع به مرور توسعه یافت و بعد تبدیل به محفل ثابت با حضور افراد زیر گردید:

"سعید اسلامی"، "موسوی"، "صالح"، "صمیمی"، "قاسم مرشدی"، "اکبر خوشکوشک"، "شهشانی" و "مجیدی"

محلّ تجمع خانوادگی این افراد در باغ "حسین خدابخشی"، باغ اقوام "خوشکوشک" در فرحزاد تهران و در منازل مسکونی ایشان انتخاب می‌شد. البته به دلایل مختلف میهمانانی نیز بعضا به این جمع می‌پیوستند مانند "مرتضی اصفهانی" و بعضی نیز مانند "خوشکوشک". پس از مدتی به دلیل غیرقابل تحمل بودن وی برای سایرین جدا شدند.

در سالهای بعد محافل خانوادگی دیگر به مسئولیت "موسوی" با دعوت افراد چون "حسین زاده"، "رضا اصفهانی" ("قبه")، "مجید"، "امین" ("کریم اسدزاده") که عمدتاً شیرازی بودند و محفلی به مسئولیت "قاسم مرشدی" ("قاسمعلی نصیری پور") از بین اقوام وی شامل برادران و عموزادگان و... نیز تشکیل گردید. در ضمن محافل مردانه‌ای نیز ایجاد شد که یکی از محافل مردانه از اعضا زیر و از عناصر اصلی اداره‌ی کلّ چپ تشکیل شد:

اسلامی"، "صداقت" ("محمد شیرازی")، "آموزگار" و "صادق" ("مهرداد عالیخانی")

نکته‌ی قابل توجه این است که "سعید" تا شکل‌گیری و قوام محافل بعنوان محور

اصلی همواره آنها را مدیریت می کرده است. اعترافات دستگیر شدگان در خصوص انجام فجیع ترین و شنیع ترین رفتار حیوانی در این محافل که با تأکید و دستور مستقیم "سعید" و همسرش انجام می گرفت، به قدری زشت است که قلم تاب بیان آن را ندارد. روابط مرد با مرد، زن با زن. تغییر زنها، مقاربت با سگ توسط زنها و... به منظور مسخ هویت انسانی افراد محفل و تبدیل آنها به جانوران قسی القلی که هر جنایتی را مرتکب شوند، صورت می گرفت.

اعترافات اولیه متهمین سری اول آنقدر ناباورانه به نظر می رسید که تا مدت‌ها مکتوبات آنها معدوم می شد و حتی به سلسله مراتب گزارش نمی شد. اما بعدها با رفتار شناسی محفل این مواد به باورهای غیرقابل انکاری تبدیل شد که مدت‌ها ذهن کارشناسان پرونده را با مشکلات بسیار زیادی مواجه کرده است. این فجایع نه در یک کشور بی دین، بلکه در جمهوری اسلامی، آن هم در مطمئن ترین نهاد امنیتی کشور، آن هم توسط افرادی که به ظاهر متدین ترین افراد خود را نشان می دادند!!

گاهی با خود می گویم اگر این قتلها صورت نمی گرفت و نقاب از چهره‌ی پلیدترین عناصر نفوذی و ضدبشری کنار نمی رفت تا کجا این تبهکاریها ادامه می یافت و مردم مؤمن کشور تا کی باید تاوان بی توجهی مسئولین به حضور چنین عناصر پلید و نفوذی را تحمل می کردند؟!

با کشف ماهیت محفل بعنوان کانون تجمع عناصر ضددین و دشمن با تمامی ارزشهای انسانی عوامل مهمی چون انگیزه‌ی ایجاد شکل گیری، ماهیت مرتبط و فعالیت‌های مخفی آنها در دستور کار تفحص و تحقیق قرار گرفت... با تأکید مقام معظم رهبری بر مسئولیت پذیری ریاست محترم جمهوری در تشکیل کمیته‌های تبلیغاتی و بررسی و حمایت کامل مجریان پرونده، افرادی توسط ایشان به جلسات سیاست‌گذاری دعوت شدند. مانند "یونسی" وزیر اطلاعات، "علی ربیعی" ("عباد") از شورای امنیت ملی، "علی منفرد" و "خسرو تهرانی" مشاورین ریاست جمهوری و آقای "نیازی" و یکی از کارشناسان پرونده که مقام معظم رهبری تأکید بر حضور آنها

در جلسات داشتند، دعوتی بعمل نیامد و تا آخرین روز حتی یکبار آقای "خاتمی" با آنها ملاقاتی نکرد!

به مرور، با توجه به صحت اعترافات اوّلیه "موسوی"، مواردی که وی در خصوص عملیات مخفی محفل بیان نموده بود و در مراحل اوّلیه، کاملاً ناباورانه و غیرواقعی تلقی می‌شد، به موضوعاتی قابل بررسی تبدیل شد. وی در اردیبهشت 78 در آخرین ملاقاتی که با خانواده‌ی خود شامل همسر و فرزندان و پسر عمّه‌اش "مجیدی" ("مهدی پرورده") که در ضمن برادر زن او و شوهر خواهرش نیز بود داشت، ساعاتی پس از ملاقات با حالتی خائف و غیرمتعادل درخواست ملاقات با بازجوی خود را نموده و اعتراف کرد که "مجیدی" به هنگام خداحافظی مخفیانه به "موسوی" گفت کار "صیاد" را تمام کردیم و "موسوی" ادّعا می‌کرد "مجیدی" این مطلب را ظاهراً برای قوت قلب "موسوی" که محفل فعّال است و به کارهایش ادامه می‌دهد بیان کرده است: البتّه بعدها "موسوی" اعتراف کرد که بهانه‌ای بیش نبود و چون از قبل از دستگیری اعضا محفل، ترور شخصیت‌هایی چون "صیاد شیرازی" در دستور کار بوده و وی حتی با مجری این عملیات ("مهدی ریاحی") نیز مقدماتی را مطرح کرده بود، با شنیدن خبر شهادت وی در 21/1/78 دنبال بهانه‌ای بود که ضمن بی‌اطلاع معرفی کردن خود از قضیه، به نوعی، اصل مطلب را نیز بعنوان حسن نیت خود در بازجویی‌ها جا بیاندازد. پس از دستگیری "مجیدی" در مهرماه 1378 وقتی وی به ترور شهید "صیاد" توسط مرتبطين محفل اعتراف می‌کرد، ادّعای "موسوی" در ملاقات فوق‌الذکر را تکذیب کرد و معلوم شد اعتراف تکمیلی "موسوی" صحیح بوده است و او از قبل در جریان ترور بوده است. با توجه به این که منافقین ترور سردار سلحشور ارتش اسلام شهید "صیاد شیرازی" را بعهدہ گرفته بودند، اعتراف "موسوی" در اردیبهشت 78 مطلبی قابل استناد و ارائه نبود. وی در معرفی چهره‌ی واقعی "مهدی ریاحی" که نام اصلی او "محمد رضا ابوالقاسمی" است مطالب

دیگری نیز به شرح زیر گفته است:

وی عضو یکی از محافل مردانه است و از عناصر قدیمی عملیاتی است و کارهای مهم را معمولاً او بعهده می‌گیرد. وی جاسازیهایی در منزل مسکونی خود در خیابان طالقانی دارد و موشکهای ضدزره و خرج گود آمریکایی برای حمله به خودروی ریاست جمهوری و ترور ایشان و حتی بررسی چگونگی ترور مقام معظم رهبری را در دستور کار دارد. این اعترافات حتی در ذهن کارشناسان پرونده نیز در آن مقطع غیرقابل باور ارزیابی می‌شد و صرفاً در پرونده اعترافات "موسوی" نگهداری شد. اطلاعات بسیار مهمی که "صادق" ("مهرداد عالیخانی") در تکمیل اعترافات "موسوی" بیان کرد به مرور پرده از زوایای مخفی پرونده‌ی در ارتباط عناصر مهم در داخل کشور و وسعت توانمندیهای عملیاتی و اطلاعاتی شبکه در داخل و خارج از کشور کنار زد. این اطلاعات با توجه به اعترافات "اکبر خوشکوشک" که در 23/4/78 در رابطه با انفجار بمب در حرم "امام رضا" (ع) در سال 1373 دستگیر شده بود، از قوام و اعتبار بیشتری برخوردار شد و "خوشکوشک" از "علی فلاحیان" و تعدادی از معاونین او بعنوان عناصر مرتبط با محفل با صراحت و دقت بیشتری نام برد. ویژگیهای شخصی "خوشکوشک" که از او عنصری فضول، با صراحت و مکار ساخته را باعث افشای بسیاری از نکات مخفی و خصوصی محافل مختلف و عملیات پنهان آنها بر علیه نظام مقدس اسلامی گردید. "اکبر خوشکوشک" در ابتدا برای انحراف ذهن بازجویان خود را عامل نصب بمب در حرم "امام رضا" (ع) معرفی کرد، اما اعترافات سایر متهمین حکایت از این داشت که "اکبر" پس از انتقال بمب به مشهد به همراه دو نفر دیگر از اعضا محفل و تعیین مسیر ورود بمب به داخل حرم در روز عاشورا (مطابق با 30 خرداد 73) برای اینکه بعدها شاهدی بر حضور خود در آن روز (عاشورا) همراه داشته باشد، روزتاسوعا سریعاً به سمت تهران حرکت کرده و با تدارکی که از قبل دیده بود، غذای نذری در نازی‌آباد پخش می‌نماید و حتی به یکی دو محفل دیگر نیز برای نشان دادن خود مراجعه می‌نماید: با لو رفتن شیوه‌های ضدّ

بازجویی، نامبرده به مسایل بسیار مهمتری به مرور اعتراف کرد که در جای خود به آنها اشاره خواهد شد. در ادامه‌ی بازجوییها مشخص شد "اکبر خوشکوشک" از اجرای قتل‌های زنجیره‌ای مطلع بوده و چند روز قبل از قتل "فروهر"ها در یک سفر علنی به کویت رفت و بازگشت، پس از اجرای پروژۀ قتل "فروهر"ها از همان شیوه‌ی لو رفته‌ی خود که به هنگام عملیات مهم باید در محلی دیگر خود را نشان بدهد استفاده کرده است. نکته‌ی قابل توجه این است که وی در آن ایام مشاور عملیاتی "حمید سرمدی" معاون وقت امنیت وزارت اطلاعات و از عناصر اصلی پخش و دامن زدن به شایعه‌ی صدور دستور قتلها توسط "درّی نجف آبادی" بود و حتی به بهم زدن جلسه‌ی سخنرانی وزیر و تنی چند از مسئولین وزارت اطلاعات در رمضان سال 1377 دقیقاً در همان ساعاتی که آقای "حسینیان" مشغول اجرای نمایش چراغ در تلویزیون بود، او نیز در داخل وزارت به کمک "مجیدی" معرکه‌ای تماشایی و به اصطلاح افشاگرانه در متهم کردن وزیر اطلاعات به اجرا در آوردند. در آن جلسه‌ی جنجالی "مجیدی" خیلی ناشیانه برای محکوم کردن "درّی نجف آبادی" اعلام کرد به من همچنین پیشنهاداتی داده بودند که حاضر به انجام نشدم و "موسوی" هم از سوز و غیرت دینی این دستور را اجرا کرده است!

از همان ساعات این سؤال در اذهان متبادر شد که اگر به او پیشنهاد اجرای قتلها را داده بودند چرا اقدام به افشای گری نکرده است. حداقل پس از دو قتل اول. قاطعیّت مواضع مسئولین کشور را در محکومیت آنها دید چرا در قبال اجرای بقیه‌ی قتلها سکوت کرد؟! در ادامه بازجوییهای "اکبر خوشکوشک"، اطلاعات بیشتری از بعضی عملیات مخفی محفل، من جمله بمب گذاری در دادستانی انقلابی در 12 خرداد 1377 و حمله‌ی خمپاره‌ای در همان روز به صنایع نظامی سپاه در تهران بدست آمد. دیگر امکان بی‌توجهی به اعترافات قبلی سایر متهمین بخصوص "موسوی" نبود. باتکمیل تحقیقات و اقرار، ردّ پای "علی فلاّحیان" بسیار قویتر از قبل در پرونده مطرح شد.

در بررسی سوابق "اکبر خوشکوشک"، فساد گسترده وی و همچنین دو فقره شکایت رسمی از وی در خصوص لواط به عنف با دو نوجوان، خیانت در بیت‌المال و سوءاستفاده از معاملات غیررسمی موبایل و تبدیل شدن به یک ثروتمند و متمدن محرز گردید. برج مسکونی او در شمال خیابان پاسداران در حوالی وزارت اطلاعات چون سؤال بزرگی در ذهن ناظرین بی طرف که از او با چهار کلاس سواد ابتدایی جز فرزند یک چراغ سازی فقیر با نام "حسن گارداش" چنین رشدی را توقع نداشتند، شکل گرفته بود. اما هیچ مرجعی جرأت برخورد با این "شعبان بی مخ جدید" را نداشت.

قسمت ششم

پنجشنبه 20 بهمن 8 - 1379 فوریه 2001

اشاره: در این قسمت از گزارش بازجویان وابسته به رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح، جریان دستگیری‌های سری دوّم کادرهای وزارت اطلاعات در ارتباط با قتل‌های زنجیره‌ای و "محفل خودسر" و همچنین شرح دو عملیات تروریستی آنها، ترور "صیاد شیرازی"، که مجاهدین خلق مسئولیت آن را برعهده گرفتند، و بمب‌گذاری در مشهد را می‌خوانید.

اکثر کسانی که در موج دوّم دستگیری‌ها، توسط بازجویان اولیّه‌ی این پرونده دستگیر شدند، بعدتر آزاد گردیدند و در هیچ محکمه‌ای هم شرکت نکردند، مهمترین آنها "اکبر خوشکوشک" است که دلایل بسیاری در مورد شرکت او در عملیات تروریستی علیه مخالفین در دست است و علاوه بر این گزارش، در مقالاتی که از سوی روزنامه‌نگارانی چون "اکبر گنجی" و "عمادالدین باقی" نیز منتشر شد، از مهره‌های مهمّ سازمان تروریستی تحت ریاست "فلاحیان" خوانده شده است.

در این گزارش آگاهی و موافقت "علی فلاحیان" وزیر اسبق وزارت اطلاعات با ترور سرهنگ "صیاد شیرازی" نیز به صراحت مورد تأکید قرار گرفته است. این ادعا نیز در کنار سایر ادعاهایی در مورد نقش "علی فلاحیان" در ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای و رهبری عملیات تروریستی وزارت اطلاعات وجود دارد...

دستگیریهای مرحله‌ی دوّم :

با شناسایی اعضا اصلی محفل "سعید اسلامی" و اطلاعاتی که در خصوص فعالیت‌های مخرب آنها بدست آمد و همچنین اعتراف "اکبر خوشکوشک" و "مصطفی کاظمی" ("موسوی") در خصوص طرح قبلی محفل برای ایجاد انفجار دیگری در شهر مشهد و وقوع این حادثه در اواخر شهریور 1378 انگیزه‌ی بیشتری برای دستگیری سریع مرتبطين "سعید اسلامی" ایجاد شد. با توجه به دستور ریاست محترم جمهوری به وزیر اطلاعات در خصوص همکاری با مسئولین پرونده لیستی

شامل نیازمندیهای تدارکاتی و نیروی انسانی به وزارت اطلاعات ارائه شد که وزیر اطلاعات با کارشناسی از انجام این مهم خودداری کرد.

وی در جلسه‌ای که با یکی از کارشناسان پرونده که معاون سابق وزارت اطلاعات نیز بود سعی کرد با انواع روشهای تطمیع کننده و بعد تهدیدات دیگری، نوشته‌ای از او در خصوص غیرمرتبط بودن کیس با خارج و تعریف قاتلین در حد عناصری خودسر و بدون ارتباط با کانونهای توطئه دریافت نماید تا با انعکاس به مسئولین بعنوان نظر کارشناسی، پرونده را مختومه نماید و به یک دادگاه نمایشی برای بستن پرونده‌ی قتلها در راستای پیشنهادات قبلی خود در زمان تصدی مسئولیت سازمان قضایی نیروهای مسلح بسنده نماید.

مخالفت صریح با "یونسی" در خصوص پیشنهادات فوق و عدم همکاری وی با سازمان قضایی نیروهای مسلح در دستگیری اعضا محفل، شرایطی را ایجاد کرد که دستگیریها ناقص انجام گیرد و فقط افراد زیر در این مرحله در هفتم مهرماه 1378 دستگیر شوند. این افراد عبارت بودند از:

- 1- "فهیمة درّی نوگورانی" همسر "سعید امامی".
 - 2- "محمد شیرازی" با نام مستعار مدیر گروههای چپ در معاونت امنیت.
 - 3- "مهدی پرورده" با نام مستعار "مجیدی" مدیر کل گروههای راست در معاونت امنیت.
 - 4- "محمد رضا سلیمی" با نام مستعار "صمیمی" مدیر کل سابق طرح و برنامه‌ی معاونت امنیت و مدیر کل جدید در معاونت حفاظت.
 - 5- "کریم اسدزاده" با نام مستعار "امین" مسئول شبکه‌ی امنیت در ایستگاه پاریس.
 - 6- "قاسمعلی نصیری پور" با نام مستعار "قاسم مرشدی" مسئول دفتر معاونت امنیت.
 - 7- "مرتضی قبه" با نام مستعار "مرتضی اصفهانی" مسئول شبکه‌ی امنیت در مجارستان.
- تاکتیک‌های مؤثری که در منفعل نمودن آنها، به کمک خداوند متعال، مؤثر افتاد،

عبارت بودند از:

- 1- اشراف دقیق اطلاعاتی به ماهیت و عملکرد محفل و اعضا .
 - 2- کنار رفتن نقاب تدین و انقلابیگری از چهره‌ی آنها با طرح مسایل بسیار ساده‌ی مذهبی.
 - 3- مواجهه‌ی بعضی از متهمین با یکدیگر .
- از تقاطع اطلاعات متهمین جدید، مسایل قابل توجهی کشف و به مستندسازی جرایم و جنایات صورت گرفته توسط اعضا و مرتبطين محفل منجر شد. نکات برجسته و شاخص هر يك عبارتند از:

الف - ترور سردار سرافراز ارتش اسلام شهید بزرگوار "صیاد شیرازی" با توجه به مستندات قابل توجهی که از روند بازجوییهای دستگیر شدگان اولیه بدست آمده بود و "یونسی" به منظور اطلاع از آنها به بهانه‌های مختلف سعی می کرد کارشناسان پرونده را تخلیه‌ی اطلاعاتی نماید و در سه نشست با آنها از قسمتهایی از مسایل اطلاع پیدا کرد و انتقال این موارد به "فلاحیان" باعث نگرانی او شد. از سویی دیگر "پورمحمدی" و "فلاحیان" نیز با برقراری جلسه با یکی از کارشناسان سعی داشتند از عمق دستاوردهای اطلاعاتی اطلاع یابند که تلاش آنها نتیجه‌ی مهمی در برنداشت. نگرانیهای "فلاحیان" باعث برخورد تند با رابطین محفل یعنی "صمیمی" و "فهیمه" شد و از طریق آنها محفل را تحریک به فعالیتهای عملیاتی و تبلیغاتی نمود. هدف آنها از چنین اقداماتی حسب اعترافات به شرح ذیل بوده است:

- 1- ناامن قلمداد کردن جامعه و کشور .
 - 2- پایین آمدن روحیه‌ی کاری در بین پرسنل اطلاعات .
 - 3- فشار آوردن به مسئولین جهت جلوگیری از ادامه‌ی کار پرونده .
- برای تحقق اهداف فوق خط مشی‌های اجرایی به صورت سخنرانی، نامه پراکنی به مسئولین و شانتاژ آنها بروز نمود. "یونسی" حتی این تحلیلها را چند بار با مقام معظم رهبری و ریاست جمهوری طرح نمود و هر بار نیز پاسخ تندی دریافت کرد. اما

به تلاش خود ادامه داد و در هر سخنرانی ادامه‌ی کار این پرونده را باعث تضعیف روحیه‌ی پرسنل اطلاعات و کاهش کارایی آنها قلمداد کرد. حتی در ضیافت افطار وزارت اطلاعات که مقام معظم رهبری زینت بخش آن بودند نیز همین مسایل را تکرار کرد که مقام معظم رهبری کندن دندان چرکین این باند نفوذی در وزارت را به پرسنل تبریک و اعلام کردند بی‌هیچ بهانه‌ای باید به فعالیت‌های خود ادامه دهید. اعضا محفل بخصوص زنان با نامه پراکنی به مسئولین کشور و مظلوم‌نمایی ادامه‌ی این خط را تعقیب کردند و تحقیقا هیچ مسئولی از این مراجعات و جوسازیهای هدفدار در امان نماند.

خط دیگری که به محفل و مرتبین ابلاغ شده بود، انجام چند عملیات مهم در کشور و ناتوان نشان دادن سیستم امنیتی کشور بود. با ابلاغ این دستور عناصر موذی و خبیث محفل که دستگیری "سعید اسلامی" را خطر بزرگی برای خود قلمداد می‌کردند روی طرح ترور شهید "صیاد" فعال شدند. انتخاب سوژه‌ی مناسب توسط محفل بعدها توسط گروه به شرح ذیل در اعترافات مطرح شد:

بایستی سوژه‌ای مناسب انتخاب می‌شد که همه را بسوزاند! بنابراین از سوژه‌های جناحی که فقط ترور آنها باعث ناراحتی جریان خاصی می‌شد اجتناب و از بین کسانی که قرابت و وفاداری آنها به رهبری بیش از دیگران بود چند امیر و فرمانده نظامی خوش سابقه انتخاب شدند. با بررسیهای اولیه مشخص شد تنها فردی که در محیطهای نظامی اسکان ندارد و تیم محافظ نیز او را اسکورت نمی‌نمایند، امیر "صیاد شیرازی" است. آدرس محل سکونت و ساعات تردد او توسط "ابراهیم فلاحیان" (پسر عموی "فلاحیان") و مدیرکل اقتصادی وزارت (اطلاعات) که قبلاً در ستاد کل نیروهای مسلح نفوذ و دسترسی خوبی داشت تهیه گردید. شناسائیه‌ها قبل از عملیات توسط افراد محفل که به صورت کارگر نقاشی از چند روز قبل در مقابل منزل "صیاد شیرازی" به رنگ کردن یک کیوسک نگهبانی مشغول شده بودند انجام شد. متهمین اعتراف کردند تیم عملیاتی مورد نظر ما که از بین افراد محفل

انتخاب شده بودند، مورد تأیید "فلاحیان" قرار نگرفت و او برای این کار "اکبر خوشکوشک" و "مهدی ریاحی" را در نظر گرفته بود که "اکبر" به علت همان ترس همیشگی از احتمال لو رفتن چهره‌ی خود بهانه‌ای مطرح کرد و با پذیرش عملیات توسط "مهدی ریاحی" که از طریق "اکبر" - "ابراهیم فلاحیان" و شخص "علی فلاحیان" در جریان قرار گرفته بود، عملیات تصویب شد.

نیازهای تدارکاتی چون اسلحه با صدا خفه کن و موتور سیکلت و خودرو برای تیم عملیاتی تأمین شد و "مهدی ریاحی" با پوشش رفتگر و پوشیدن لباس کارگری به رنگ سبز و نصب ماسک بهداشتی به صورت مشغول جارو کشی پیرامون منزل "صیاد شیرازی" شد. به محض خروج او با خودرو از درب مجتمع مسکونی و انتظار برای درب بستن حیاط توسط فرزندش، بصورت یک مراجعه کننده‌ی عادی که عریضه‌ای مکتوب به دست دارد به خودرو "صیاد شیرازی" مراجعه می کند و با نزدیک شدن به شیشه‌ی خودروی هدف خود خواستار تحویل عریضه‌ی مکتوب را می نماید. "شهید صیاد" بلافاصله شیشه خودرو را پایین می آورد و بلافاصله شلیک سه گلوله پی درپی به مغز و صورت او این طرح جنایتکارانه را تکمیل می کند. فرزند "صیاد شیرازی" چهره‌ی ضارب را می بیند و بلافاصله به داخل ساختمان متواری می شود. تیم عملیاتی بلافاصله محل را ترک می نماید. پذیرش عملیات توسط منافقین ساعتی بعد در نیکوزیا (قبرس) و بعد دفتر منافقین در پاریس سمت و سوی خاصی در اذهان ایجاد می نماید. عوامل مرتبط با شبکه‌ی مخفی "فلاحیان" در اداره کل اطلاعات تهران به مسئولیت "راشد" مدیر کل و "سجاد" مسئول امنیت آن به اتفاق "مسعود صدرالاسلام" معاونت اطلاعات ناجا پس از چند روز، با ربط دادن این ترور به یک درگیری مسلحانه مشکوک در سه شب قبل بین گشت پلیس و یک نفر مشکوک در میدان راه آهن تهران که منجر به شهادت یک نفر از نیروهای انتظامی شده بود را به صرف این که گلوله شلیک شده در آن درگیری مبهم و بی سر و ته و ترور هر دو 9میلی متری بوده اند را حلقه ربط این دو جریان معرفی کرده و با یک گزارش

ساختگی کاملاً" غیرمستند تیم عملیاتی سازمان را عناصری که از عراق به داخل آمده و پس از درگیری در نیمه‌های شب در راه آهن تهران با پلیس سه روز بعد به ترور «صیاد» پرداخته‌اند معرفی می‌نمایند!

مطالعه‌ی این گزارش ساختگی فاحش پرده از وجود مافیای تبهکار پشت صحنه بر می‌دارد! گروه دوّم دستگیر شده با این که 6 ماه فرصت برای هماهنگی داشتند قرار گذاشته بودند، در صورتیکه به هر تقدیر عملیات ترور لو رفته بود در جزئیات با طرح مسایل غیرواقعی بازجویان را به مسیر غیرواقعی منحرف کنند. لذا عمدتاً از "قاسم مرشدی" و برادرش بعنوان ضارب نام بردند که هر چند برآورد اوّلیه و عدم تحرّک و ناتوانی آنها در اجرای چنین تروری خیر می‌داد اما بهر حال ما را بر آن داشت تا با همه حدود 180 عکس از نیروهای مختلف وزارتی اعم از عملیاتی و اطلاعاتی با دعوت از فرزند این شهید بزرگوار و بررسی عکس‌ها از تنها شاهد زنده این ترور کمک بگیریم وی با بررسی عکسها بدون هیچ تردیدی وقتی به عکس "مهدی ریاحی" رسید با احتمال بالای 70 درصد او را ضارب پدر خود معرفی کرد و مجعد بودن موها و ترکیب خاص چشم و ابروی او را بعنوان خاطره‌ی تلخی که هیچگاه نمی‌تواند فراموش کند نام برد در بازداشتگاه نیز با دستگیری "امین" ("کریم اسدزاده") و مواجهه او با "موسوی"، "امین" حاضر شد اقدامات محفل را پس از دستگیریها اعلام کند. وی که یک هفته بود از پاریس که در آن بعنوان مسئول شبکه‌ی امنیّت مستقر بود بازگشته بود و اطلاعات خود را از دیدار با بقیّه‌ی اعضا محفل به دست آورده بود، به شرح ذیل مواجهه فوق بیان نمود:

"می‌دانم که ترور "صیاد" و بمب شهریور ماه مشهد توسط محفل انجام شده است."

قبلاً نیز "موسوی" و "اکبر خوشکوشک" ادّعایی از "مهدی ریاحی" مطرح کرده بودند که با شناسایی فوق و متعاقب آن اعتراف "مجیدی" به ملاقات "صمیمی" با "مهدی ریاحی" قبل از ترور و انتقال اطلاعاتی درمورد سوژه و نحوه و

ساعات تردد، همه چیز را روشن کرد. با انجام کنترل دو هفته‌ای نسبت به "مهدی ریاحی" که نام اصلی او "محمد رضا ابوالقاسمی" بود مشخص شد وی بیش از 4 سال است به وزارت نمی‌آید اما از همه‌ی امکانات مثل تردد و دریافت حقوق و مزایا برخوردار است. وی منزل گرانیگیمی در کلاردشت و زمینهای کشاورزی در آبیگ قزوین دارد. در منطقه‌ی پل اوشن جاده‌ی چالوس نیز به ساخت و ساز مشغول است. با این که متولد 1344 است ثروت بسیار زیادی دارد، دهها میلیون تومان فقط در حساب بانکی از خود و همسر و فرزندش موجود است.

پس از دستگیری "مهدی ریاحی" در 13/9/78 وی با خوف بسیار زیادی که نمی‌توانست آن را مخفی کند طی 24 ساعت اول، محل اختفای تسلیحات و مهمات با ارزشی را که در جاسازیهای ماهرانه خود در محل سونا و جکوزی خود در ویلای کلاردشت زمینهای کشاورزی در آبیگ قزوین که در زیرزمین مخفی کرده بود اعتراف در منزل خود (در لوله RPG18 نمود و حاضر شد محل اختفای دو موشک ضد زره سیمانی و در جداره دیوار) و خرج گود آمریکایی 15 پوندی که درون شش کتاب قطور جاسازی شده و پیش برادر زنش بود را معرفی نماید.

خاطر نشان می‌گردد "موسوی" و "صادق" چند ماه قبل از آن از وجود این موشکها نزد "مهدی ریاحی" اعتراف کرده بودند. نکته‌ی قابل توجه این بود که اسلحه سبک و سنگین و مهمات مکشوفه از وی که دهها قلم بود گریسکاری شده و در اعماق زمین مدفون بود. اما این دو موشک ضد زرهی و سبک و خرج گود آمریکایی کاملاً در دسترس و آماده‌ی بهره برداریهای عملیاتی بود. سؤال این است کدام خودروی زرهی در تهران قرار بود هدف این موشکها قرار گیرد؟!

با دعوت مجدد از فرزند شهید "صیاد" به محل بازداشتگاه، وی از بین چندین متهم متفاوت به محض دیدن چهره‌ی "مهدی ریاحی" با دگرگونی خاصی که در حالت او بوجود آمد، ضارب را با احتمال بالای 95 درصد شناسایی کرد. با نصب ماسک به صورت "ریاحی" وی قطعیت بیشتری در تشخیص خود اعلام کرد. لازم به

ذکر است با کنترل ضربان قلب و فشار خون "مهدی ریاحی" قبل و پس از رؤیت فرزند شهید ضربان قلب او از 70 به 100 افزایش پیدا کرده بود. گزارش کامل کنترل علائم جسمی او توسط پزشک در سوابق موجود است.

بمب گذاری مجدد در شهر مشهد

شناسایی اولیه توسط "صمیمی" و سپس "قاسم مرشدی" که به بهانه‌های مختلف کاری و زیارتی به مشهد رفته بودند و با کمک همدستان محفل در مشهد مانند "مصطفی تهرانی"، مسئول امنیت مشهد، انجام می‌گیرد. با توجه به وجود بازرسی و دقتی که در دربهای ورودی صورت می‌گرفت، نزدیکترین نقطه مناسب در حوالی حرم مطهر حضرت امام رضا(ع) را در بیت المقدس یا فلکه آب در نظر گرفتند که با توجه به پروژه‌های عمرانی و توسعه‌ی حرم و ازدحام بیش از حد جمعیت در نقاط ورودی این میدان به سمت حرم، اثر بمب آن هم در اواخر شهریورماه که بیشترین تراکم جمعیتی را در مشهد شاهد هستیم مهیب و مرعوب کننده خواهد بود.

"صمیمی" در مورد انتخاب این نقطه استدلالهای مهمی در بازجویی خود ارائه نمود. بمب توسط "مجیدی" به کمک یکی از پرسنل اداره‌ی اطلاعات شیراز تهیه و در یک فرصت کوتاه با تغییر خودروی شخصی "مجیدی" و استفاده از خودروی اداره‌ی کلّ اطلاعات شیراز و با همدستی افرادی چون "پاک روش" از پرسنل اداره‌ی شیراز به مشهد منتقل و جهت انفجار تحویل همدستان جنایتکار خود در اداره‌ی اطلاعات مشهد می‌گردد.

"مصطفی تهرانی" مسئول امنیت مشهد که در بمب قبلی عاشورا (1373) نیز با آنها همکاری داشت این بار نیز نقش خود را ایفا می‌نماید. بمب در ظرف زباله‌ی نبش میدان بیت المقدس در بعدازظهر 25/6/78 قرار داده شد و منجر به شهادت یک کارگر شهرداری و یک معلم زائر و زخمی شدن تعداد قابل توجهی گردید. تلاش اداره‌ی کلّ اطلاعات مشهد برای انتساب این بمب به منافقین یا گروههای مرتبط با طالبان بخصوص در بین مطلعین و عناصر قدیمی مؤثر نیفتاد!

قسمت هفتم

جمعه 21 بهمن 1379 - 9 فوریه 2001

اشاره: در این قسمت گزارش، چگونگی جابجایی بازجویان پرونده‌ی قتل‌ها و انتقال مسئولیت آن از سازمان قضایی نیروهای مسلح به هیأتی تحت نظارت مستقیم رؤسای دو قوه‌ی مجریه و قضاییه تشریح شده است. دلیل بر کناری این گروه... به گفته آنان از ورودشان به وزارت اطلاعات نیز جلوگیری شد و به دستور معاون قوه‌ی قضاییه از محل بازداشتگاه متهمین اخراج شدند

پرونده‌ای که آنها قصد داشتند به دادگاه ارایه دهند، اکنون پیش روی ماست. نقش "دری نجف آبادی" در این جنایات که جزوه هشتاد صفحه‌ای از جمله به هدف کتمان آن نوشته شده نیز در دادگاه نادیده گرفته شد.

آقای "محمد خاتمی" زمانی باید به افکار عمومی توضیح بدهد که با اعمال مسئولیت مستقیم خود بر این پرونده در یکساله منتهی به دادگاه کدام "غده" را کشف و کدام "ریشه" را قطع کرد؟

ادامه گزارش را در زیر می‌خوانید :

ج - عملیات روانی بر علیه پرونده :

جوسازیهای مستمر "علی یونسی" در داخل و خارج وزارت و در بین مسئولین کشور که ناتوانی وزارت در مأموریت‌های امنیتی را پی‌گیری پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای قلمداد می‌کرد. با مراجعات حضوری و نامه‌نگاری متهمین و منتسبین آنها با هجمه‌ای بسیار بیشتر از گذشته ادامه یافت و مرتب به سازمان‌های قضایی فشار می‌آوردند که چرا اطلاع‌رسانی به جامعه صورت نمی‌گیرد. این فشارها باعث شد تا در آبان‌ماه و به بهانه‌ی سالگرد قتل "فروهر"ها فیلمی از اعتراف متهمین تهیه شود و این فیلم که به اصرار وزارت اطلاعات ابتدا در بین مدیران و معاونین آن وزارت نمایش داده شد با اعتراض زیاد آنها مواجه شد و جوسازی آنها باعث شد که علیرغم تگه‌تگه کردن در سانسور کامل آن فیلم توسط شورای عالی امنیت ملی و رادیو

و تلویزیون بازهم نتواند مجوز پخش بگیرد. اعترافات سنگین متهمین در این فیلم به وجود یک گروه منحرف، بی‌دین و نفوذی در سیستم اطلاعاتی علیرغم این که آنها توجیه شده بودند مسایل مهم و وجود عناصری چون "فلاحیان" را نام نبرند پتک سنگینی بر باقیمانده‌ی محفل وارد کرد و اولین حربه‌ای که توسط "یونسی" در جلسات متعدد علیه این پرونده بکار گرفته شد، شکنجه‌ی متهمین بود!! کارشناسان پرونده هر روز با پخش شایعه‌ای مبنی بر کشته شدن، خودکشی، سکتی قلبی متهمین مواجه می‌شدند و تقریباً هفته‌ای چندبار متهمین متفاوت برای شکستن جو بیرونی با خانواده‌های خود صحبت تلفنی می‌نمودند.

"یونسی" به دروغ بارها از حال "اکبر خوشکوشک" که به دلیل شکنجه قادر به راه رفتن نیست، از حمل او با چهار چرخه‌های حمل زباله خبر داده بود!! سعی می‌کرد بیشترین فشار تبلیغی را متوجه پرونده نماید. وی یکبار ادعا کرد اگر انفجار بمب مشهد را برای من اثبات کنید حاضر به همکاری با شما خواهم بود. دادستان نظامی تهران و یکی از کارشناسان فیلم اعترافات "مجیدی" را که با دوربین مخفی و بدون اطلاع او در یک فضای کاملاً "عادی" تهیه شده بود در دفتر او در وزارت اطلاعات به رؤیت او رساندند. وی که از تهیه‌ی این سند بسیار عصبانی بود با طرح این نکته که از کجا معلوم است وی تحت فشار این اعترافات را نکرده است؟! زیر تعهد خود زد و مثل یک بچه لوس جلسه را بی‌نتیجه پایان داد.

با پخش اعترافات "فهیمه" همسر "سعید" در خصوص ارتباط با سازمان موساد دیگر کنترل "یونسی" و همه‌ی مرتب‌ترین محفلی قابل کنترل نبود. فیلم تهیه شده نیز به دلیل تبریته آقای "دری"، در جلسه‌ای در شورای عالی امنیت ملی، با مداخله‌ی عناصر مرموزی چون "علی ربیعی" ("عباد")، "پورنجاتی" و "امین زاده"، علیرغم وجود استدلال‌های بسیار قوی، مجوز پخش نگرفت! بهانه‌ی وزارت اطلاعات این بود که باید متهمین اول به دادگاه بروند و پس از اثبات جرایم اطلاع رسانی صورت گیرد! این کم‌خردان گویی فراموش کرده بودند مدتی قبل با پخش فیلم اعترافات

مشکوک "منوچهر محمدی" و "مریم شانس" آن هم در شرایط نیمه بیهوشی از تلویزیون، سناریویی را که به کمک "مجیدی" که در آن مقطع هنوز دستگیر نشده و کارشناس ارشد وزارت اطلاعات در خصوص پرونده‌ی ملّیون بود، ساخته بودند! با طرح موضوع بهائیت بعضی از عناصر محفل که در اعترافات "موسوی" و "صمیمی" هویت آنها محرز گردیده بود، عناد و دشمنی خاصی با کارشناسان پرونده از خود نشان دادند و آذرماه 1378 را می‌توان نقطه‌ی عطف هجوم سبعانه عناصر نفوذی محفل به پرونده نام برد که شرح اقدامات آن برای شناختن نحوه‌ی جنجال آفرینی این فرقه‌ی جنایتکار و نفوذی بسیار ضروری است. ضرباتی که هماهنگ و پی در پی وارد شدند!

با دستگیری "مهدی ریاحی"، اولین گزارش مستدل و مستند موضوعی در رابطه با چگونگی کشف هویت ضارب شهید "صیاد" و آمرین و طراحان آن با فیلمبرداری و عکسبرداری کامل از تسلیحات مکشوفه که در جاسازیهای منزل او در خیابان طالقانی، ویلای او در کلاردشت که یک متر و نیم زیر سونای آن ویلا ماهرانه در عمق زمین جاسازی شده بود و زمینهای زراعتی او در آبیگ قزوین که آن هم در عمق زمین و با گریس کاری اسلحه و مهمات و مواد انفجاری کشف شده بود. به همراه دو قبضه آرپی جی 18 و خرج گود آمریکایی به وزن 15 پوند و گزارش شناسایی سوژه توسط فرزند شهید "صیاد شیرازی"، مجموعه‌ای قوی و جامع را تشکیل می‌داد که سه نسخه جهت مقام معظم رهبری، ریاست جمهوری و ریاست قوه‌ی قضائیه ارسال گردید.

با توجه به آخرین اظهار نظر جناب آقای "خاتمی" در خصوص بی‌اطلاع بودن ایشان از روند پیگیری‌ها در پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای که آن نیز به سعایت بعضی بدخواهان صورت گرفته بود، مقام معظم رهبری مسئولیت پیگیری پرونده را به رؤسای محترم قوای اجرائیه و قضائیه سپردند که این دو بزرگوار با مدیریت مستقیم مسئولیت بیشتری نسبت به قبل پذیرند. با ارسال گزارش خدمت ریاست محترم جمهوری، توقع این بود که حداقل در اولین فرصت کارشناسان پرونده فراخوانی

شوند و مشکلات اجرایی آنها در تعمق بخشیدن به محتوای پیگیری‌های اطلاعاتی مرتفع شود. پاسخ کتبی ریاست محترم جمهوری که گزارش را زیر سؤال برده بود مانند پتکی بر سر کارشناسان پرونده وارد شد. در این گزارش به صرف خوش سابقه معرفی شدن «مهدی ریاحی» بعنوان یک نیروی عملیاتی که طبیعی است تعدادی سلاح نیز با خود داشته باشد، همه‌ی مستندات با کم لطفی به فراموشی سپرده شد. با تحقیق بیشتر مشخص شد "خسرو قنبری تهرانی" مشاور ریاست جمهوری که از عوامل اولیه‌ی وارد کردن "مهدی ریاحی" به دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری بوده است، چنین نظریاتی را به قلم آقای "خاتمی" جاری کرده است!

این فشارها به همراه فشاری که از ناحیه‌ی "علی ربیعی" ("عباد") و "پورنجاتی" و "امین زاده" بعد از مخالفت با پخش فیلم اعترافات متهمین به آقای "خاتمی" وارد شد در یک جمله توسط ایشان جمع‌بندی شد که پرونده به انحراف رفته است! متأسفانه این بیان شیطنت آمیز با مکر عناصر مرموز و مشکوک از زبان آقای "خاتمی" که با تمام تلاش، قول ریشه‌یابی فتنه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای را داده بود جاری شد! این نگاه بدبینانه و انعکاس آن خدمت‌مقام معظم رهبری منجر به تشکیل جلسه‌ی دیگری در حضور ایشان با شرکت سران قوا، ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح و وزیر اطلاعات گردید.

در این جلسه که در تاریخ 1/9/78 برگزار شد. مجدداً مقام معظم رهبری با تأیید اصل کیس درخواست ریاست جمهوری مبنی بر تعیین هیئت جدیدی جهت بازخوانی پرونده را پذیرفتند اما شروطی به شرح ذیل از ناحیه‌ی ایشان مطرح گردید. (با این مضامین):

- 1- این هیئت با متهمین برخورد نداشته باشند.
- 2- به هیچ وجه فضای بازجویی جدیدی که متهمین از آن سواستفاده کنند پدید نیاید.
- 3- اعضا هیئت جدید بازخوانی، به پیشنهاد وزیر اطلاعات و آقای "خاتمی" تعیین می‌شوند حتماً به تأیید کارشناسان اولیه‌ی پرونده و آقای "نیازی" و ریاست قوه‌ی

قضایه برسند.

4- کارشناسان اولیه‌ی پرونده و نتایج اقدامات آنها زیر سؤال نرود.

5- جمع بندی گروه جدید بصورت گزارش با رعایت کامل حفاظت تقدیم رؤسای دو قوه‌ی مجریه و قضایه گردد.

پس از چند روز، از لیست 10 نفره‌ی تهیه شده توسط "علی یونسی" 2 نفر به نامهای مستعار "صابر تهرانی" و "میثم" معرفی و نفر بعدی نیز توسط ریاست محترم جمهوری به نام "جواد موسوی" با نام اصلی "جواد نگارنده" تعیین گردیدند. بدون بازجویی درخصوص سوابق و دیدگاههای آنها، توسط گروه اول، دعوت بکار شدند تا کار هر چه سریعتر انجام شود. این سه نفر پس از ملاقات با رؤسای دو قوه به محل نگهداری متهمین آمده خواندن پرونده‌ها و بازبینی فیلمهای مخفی بازجویی را از رمضان سال 1378 به مدت 45 روز آغاز نمودند. این هیئت که با برخورد کاملاً صمیمانه‌ی کارشناسان پرونده مواجه شدند، هیچ مانعی سرراشان نبود. به هر چیز، هر سند و هر مطالبی اراده می کردند دسترسی داشتند و در تمامی مراحل خود را همراه و هم نظر با کارشناسان اولیه عنوان می نمودند. بارها به آنها گفته شد ادعاهای ما را زیر سؤال ببرید و بحث کارشناسی کنیم یا از امکان فیلمبرداری مخفی متهمین در حین بازجویی برای طرح مسایل جدید و ارزیابی روحیات آنها استفاده کنید. ایشان تا آخرین روز ضمن غیر ضروری قلمداد کردن آنها، در هر نوع بحث کارشناسی، به دروغ، نتایج تحقیقات خود را همسو با نظریات گروه اول معرفی کردند و در یک اقدام منافقانه و کثیف، با فریب گروه اول، جمع بندی خود را در جهت پوچ اعلام کردن پرونده به مسئولین ارائه کردند! بارها به آنها عنوان شد ما هنوز جمع بندی از پرونده تهیه نکرده ایم و با شیطنتی که از متهمین سراغ داریم اظهارات آنها آمیزه‌ای از واقعیات و مطالب کذب و شبهه ناک است و بعضی موارد توسط بعضی از متهمین به نیت جنگ روانی و با فریب اذهان کارشناسان قید شده است و جز از طریق تقاطع اطلاعات، ارزیابی عملیاتی بازجویی‌ها و ارزیابی اطلاعاتی موارد کشف شده امکان

استفاده از اطلاعات خام موجود در پرونده‌ها نیست که متأسفانه نحوه‌ی برخورد مکارانه گروه بازخوانی که از ابتدا با قصد تخریب نتایج این پرونده و به فرموده‌ی اربابان خود "فلاّحیان" و "یونسی" وارد کار شده بودند و تمامی امکانات وزارت اطلاعات را در سراسر کشور برای ارائه گزارشات غلط به منظور مخدوش اعلام کردن اعترافات متهمین به کار گرفتند، باعث فتنه‌ی دیگری در کشور شد که در ادامه قتلها و با اهدافی شبیه آن ارزیابی می‌شود.

در روز وداع این هیئت، از آنها خواسته شد به تذکرات قبلی ما در خصوص قلمروی اعترافات بعضی متهمین توجه داشته باشند و مسایلی را که صرفاً توسط یک یا دو متهم به منظور خراب کردن اصل پرونده مطرح شده است، بازگو نکنند که آنها نیز در ادامه‌ی نفاق قبلی خود پذیرفتند. در آن جلسه حاضر نشدند به نتایج تحقیقات خود اشاره کنند و تاکید کردند باید فقط در جلسه‌ای با حضور هم زمان رؤسای محترم قوای مجریه و تاکید کردند باید فقط در جلسه‌ای با حضور هم زمان رؤسای محترم قوای مجریه و قضاییه مسایل را بیان کنند. اینها حتی چنین پاسخی به جناب آقای "شاهرودی" نیز وقتی آنها را به جلسه فراخوانده بود، دادند!! همین جمع، بی‌محابا، کلیه‌ی اطلاعات خود از پرونده را ابتدا در شورای معاونین وزارت اطلاعات، سپس در جمع مدیران معاونت امنیتی و بعد به کلیه‌ی رفقا و دوستانشان در سطح تهران و استانها منعکس نمودند و پرونده‌ای که با دقت و حساسیت محتویات آن در حدود یکسال حفظ شده بود، در سطح کشور پخش گردید؛ اینها در سطح گسترده‌ای پخش کردند که همه‌ی مسئولین کشور و وزارت اطلاعات طبق این پرونده عامل اسرائیل و بهایی هستند و همه نیز دچار مشکلات اخلاقی هستند! حتی اسامی بعضی چهره‌های وجیه را بعنوان اعترافات متهمین پخش کردند!

فضای مسمومی ایجاد شد بطوریکه با تردد کارشناسان اولیه‌ی پرونده به وزارت اطلاعات معمولاً با سؤالاتی از این نوع توسط همکاران خود روبرو می‌شدند. البته برخورد منطقی و مستدل کارشناسان اولیه‌ی پرونده در توجیه قضایا و افشاگری

نسبت به روش جنجال آفرین گروه دوّم مخصوص با توجه به سابقه‌ی کارشناسی و نکات مثبت تخصصی کارشناسان اوّلیه خیلی سریع جو را شکست. "یونسی" که از این روش نیز به هدف خود نرسیده بود به حفاظت، دستور ممنوع‌الورود اعلام کردن کارت تردّد کارشناسان اوّلیه پرونده به وزارت را صادر کرد. لازم به توضیح است که مدّتی قبل نیز در کمال بی‌ادبی قفل درب اطاق یکی از کارشناسان پرونده که قبلاً معاون وزارت اطلاعات بود را باز نموده بود. هدف "یونسی" از آن عمل، گرفتن فرصت رودرویی کارشناسان پرونده با پرسنل وزارت بود تا افشاگریهای آنها نتواند نقاب تزویر آنها را کنار بزند. خوب است به این نکته توجه شود که گزارش جمع‌بندی شده گروه بازبینی پرونده هیچگاه در اختیار کارشناسان اوّلیه قرار نگرفت و هیچگاه بین این دو گروه نشست کارشناسانه برگزار نشد. خواستی که گروه اوّل کارشناسی هنوز مشتاقانه تعقیب می‌نمایند. وعده‌ای که گویا جز به قیامت ممکن نمی‌گردد.

تا اوایل اسفندماه هیئت اوّلیه منتظر نظریه‌ی مسئولین قوای اجرائی و قضائی بودند. از ناحیه ریاست محترم جمهوری تمایلی به ملاقات دیده نشد، اما آقای "هاشمی شاهرودی" آنها را به نشستی دعوت کردند که این جلسه حدود ۵ ساعت بطول انجامید. آقای "شاهرودی" بر اساس گزارش هیئت بازخوانی کل پرونده را پوج اعلام نمود. صحبت‌های مستدلّ 5 ساعته، ایشان و معاون وی آقای "مروی" را دچار سوالات اساسی نمود. دخیل بودن "علی فلاّحیان" در قتلها مسئله‌ای نبود که با هوچیگری بتوان آن را منتفی نمود. ولی در گزارش هیئت بازخوانی اشاره‌ای حتّی مختصر نیز به ردّپای او در پرونده نشده بود. سفر به اسرائیل، وجود سرنخهایی از سابقه‌ی بهائیت بعضی متهمین در فضای ساخته شده توسط گروه بازخوانی با بزرگواری مورد اغماض قرار گرفته بود. این جلسه نتیجه‌اش دادن فرصتی یک هفته‌ای به گروه کارشناسی برای تهیه‌ی گزارش نهائی خود بود. مسئله‌ای که شبانه‌روزی ادامه یافته و طیّ این مدّت تحقیقات محلّی و بازجوئیهای مکملّ

تحقیقات نیز ادامه یافت و نتایج بسیار ارزشمندی طی این مدت کم بدست آمد که دیگر در اختیار گروه بازرین نیز به دلیل ختم مأموریت آنها قرار نگرفت و مستندات محکمه‌پسندی است که محکمت این پرونده بی‌بدیل را قابل دفاع در هر دادگاهی می‌نماید.

از جمله اتفاقاتی که طی این یک هفته افتاد، مراجعه‌ی آقای "مروی" معاون اول قوه‌ی قضائیه به محل نگهداری متهمین، برگزاری جلسه با کارشناسان و ملاقات یکی از متهمین بود. وی در سلول "فهیمة درّی نوگورانی" همسر "سعید امامی" حاضر شد و با زیر سؤال بردن سفرهای "فهیمة" به اسرائیل با او بحث را آغاز نمود. "فهیمة" با پاسخ دادن به شبهات وی همه جرایم را پذیرفت و گفت دیگر حاضر نیست به زندگی سیاه قبلی باز گردد و همه‌ی مسائلی را در هر جمعی که لازم باشد طرح خواهد کرد. و روز بعد به دستور آقای "شاهرودی" این متهمه به همراه "کریم اسدزاده" ("امین") به دفتر ریاست محترم قوه‌ی قضائیه دعوت شدند و بدون حضور دادستان یا کارشناسان پرونده آقایان "شاهرودی" و "مروی" با آنها ملاقات کردند "امین" ضمن پذیرش بعضی از مسایل قسمتهای مهمی را نپذیرفت. جلسه 4 ساعته با "فهیمة درّی نوگورانی" بر اصرار او بر جرایم و جنایت قبلی خود و اعضا محفل و عناصر مهمی چون "فلاحیان" افزود و در واقع کلیه‌ی نظریات گروه اول کارشناسی را تأیید نمود. مشخص نیست به چه دلیل و چرا در لحظات پایان این مواجهه به دستور آقای "مروی"، کارشناسان اولیه موظف به خروج از محل بازداشتگاه برای همیشه شدند. این اولین ضربه‌ای بود که در فضا و شرایطی ناباورانه بر ایشان وارد شد. ولی علیرغم اعتراضی که به نوع برخورد با خود داشتند. 48 ساعت بعد را در سازمان قضایی نیروهای مسلح به جمع‌بندی، تایپ و تکمیل گزارش نهایی خود را گذراندند و گزارش در 52 صفحه‌ی اصلی و حدود 1600 صفحه‌ی پیوست مستند به سه نسخه جهت مقام معظم رهبری، ریاست محترم جمهوری و ریاست محترم قوه‌ی قضائیه تهیه و در تاریخ 10/12/78 ارسال گردید.

قسمت هشتم

شنبه 22 بهمن 1379 - 10 فوریه 2001

محورهای اصلی گزارش نهایی :

در این گزارش ابتدا سوابق متهمین اصلی معرفی شد تا برداشتن نقاب تدین و انقلابیگری هرگونه شائبه‌ای در مورد مقدّس و انقلابیگری بودن آنها از اذهان زدوده شود. سپس نقش آفرینی "سعید" به عنوان عامل تشکّل محافل فاسدی که در آنها به مبارزه با تدین، اسلامیّت و انسانیّت افراد برخاسته می‌شود و ربط این محافل به کانونهای صهیونیستی بیان گردید. لانه کردن این جریان فاسد در امن‌ترین نقطه‌ی نظام یعنی در سیستم اطلاعاتی کشور و برخوردار شدن آنها از مصوّنیت‌های متعدّد و متنوّع و ارائه‌ی گزارشی از عملکرد خائنانه‌ی آنها در اجرای عملیات متنوّع و متعدّد داخلی و خارجی به منظور زیر سؤال بردن نظام مقدّس اسلامی و بی‌آینده معرفی کردن آن، برخورداری شبکه از امکانات گسترده تدارکاتی، تسلیحاتی، جعل و انجام عملیات خرابکاری، ترور و بمب‌گذاری، طی سالیان اخیر، داد و ستد آنها با اسرائیل، محافل بهائیت و گروهکهای تروریستی در حد حوصله گزارش بیان شد. محورهای مهمی چون سفر به اسرائیل با افشاگری در خصوص نحوه‌ی خروج مخفیانه از کشور و اسامی و مشخصات افرادی که یهودی‌زاده و بهایی‌زاده بوده و عضو محفل بوده‌اند گزارش گردید که به دلیل اهمیّت این دو موضوع در این جمع‌بندی به آنها به اختصار اشاره می‌شود:

سفر به اسرائیل

با توجه به روشن شدن تردّد افراد به اسرائیل و طبق اظهارات افراد مختلف که در زمانهای متفاوت دستگیر شده بودند و بازجوهای آنها نیز افراد متفاوتی بودند، از نظر باور اطلاعاتی در مورد سفر به اسرائیل هیچگونه شکی باقی نبود اما جهت مستند سازی این ترددها لازم بود کنکاش دقیق‌تری صورت گیرد. آنچه محرز بود استفاده‌ی افراد محفل و مرتبطين از کلیه‌ی امکانات وزارت اطلاعات در تهیه و صدور گذرنامه،

تردد مخفی از مرز، استفاده از امکانات آشکار و پنهان وزارت اطلاعات در اداره‌ی کل مرزها بود، متهمین تلاش قابل توجهی برای پنهان کردن روشهای تردد بکار بردند. حتی بعضی از آنها از موضعی بالا ادعا می‌کردند اگر برگ سند در رابطه با تردد به اسرائیل ارائه کنید ما همه‌ی جرایم دیگر را نیز می‌پذیریم. این پشتگرمی دلیل بر حفاظت بسیار بالای کار بود که جز با روشهای اطلاعاتی دقیق و توسل به ائمه اطهار(ع) امکان کشف آنها میسر نبود. {!؟}

از تقاطع اطلاعات متهمین که سفرهای مشترک به اسرائیل داشتند مشخص شد مسیر عمدتاً از طریق استانبول ترکیه انتخاب می‌شده است و بلافاصله در فرودگاه استانبول توسط رابط موساد، اوراق مسافرتی مثل برگ عبور و سایر اسناد در اختیار افراد قرار می‌گیرد و پس از ساعاتی با پرواز مستقیم استانبول - تل آویو عازم اسرائیل می‌شدند و بسته به موضوع و دلیل سفر از 2 تا حداکثر 5 روز (در موارد خاص) در آن کشور مستقر می‌شدند. محل‌های استقرار آنها بسته به شخصیت و عنوان افراد و موضوعات مختلفی که در سفر برای آنها تدارک دیده بودند (توجیه - آموزش - ملاقات - بازدید) از هتل تا اماکن حفاظت شده مخصوص موساد متفاوت می‌باشد.

با تهیه‌ی اسامی مستعار افراد در سفرها که از تقاطع بازجویی افراد بدست آمد فایل‌های صدور گذرنامه‌ی عادی و گذرنامه‌های محرمانه که برای افراد اطلاعاتی یا سیاسی خاص تحت شرایط ویژه‌ی صادر می‌شوند بررسی گردید و بلا استثناء هیچگونه سابقه‌ای از این اسامی بدست نیامد. مشخص شد که گذرنامه‌ها به نحوه دیگری تهیه شده است. از جمله سفرهایی که در تمامی اعترافات محرز شده بود، سه سفر جمعی خانم‌های محفل در سالهای 1374-1372 و 1377 به اسرائیل به سرپرستی "فهیمه" همسر "سعید" بود که با تلاشهای بسیار ابتدایی پوشش این سفرها که بعنوان سفر کیش بین آنها جا افتاده بود کشف و سپس تاریخ دقیق آخرین سفر آنها در تابستان 1377 (چند ماه قبل از اجرای قتل‌های زنجیره‌ای) مشخص شد. این سفر از طریق ترکیه از تاریخ 15/4/1377 تا روز جمعه 19/4/77 صورت گرفته

بود.

تهیه‌ی لیست پرواز تعداد 32 نفر مشترک بدست آمد که در روز پانزدهم تیر از تهران به سمت استانبول رفته و چهار روز بعد در نوزدهم تیرماه به کشور بازگشته‌اند. اسامی این 32 نفر از اداره‌ی کلّ مرزهای نیروی انتظامی استعلام شد مشخص گردید 26 نفر از آنها سابقه‌ی خروج از 15/4/77 و ورود در 19/4/77 را دارا بوده و شش نفر بقیه فاقد سابقه‌ی خروج و ورود هستند! اسامی این 6 نفر از اداره‌ی کلّ گذرنامه نیروی انتظامی استعلام شد و مشخص گردید این اسامی فاقد سابقه‌ی گذرنامه هستند! با مراجعه به هواپیمایی ج.ا.ا. سابقه‌ی پرواز و برگ سوار شدن و آخرین لاشه‌ی بلیط 6 نفر تهیه شد و سوار شدن آنها با هواپیما و خروج از کشور، ورود به استانبول و سپس بازگشت آنها از استانبول به تهران با هواپیمایی ج.ا.ا. و از طریق مرز هوایی مهرآباد مسجل شد. سؤال این بود که دارندگان این 6 بلیط با چه مدرکی از کشور خارج شدند و چگونه سابقه‌ی ورود و خروج آنها در مهرآباد و در سوابق ناجا موجود نیست. با ادامه‌ی بازجوئیها، روش دقیق آنها به شرح ذیل معلوم شد:

پس از تأیید سفر فرد یا افراد به اسرائیل توسط "سعید اسلامی" و "فلاحیان" هماهنگی با رابط در ترکیه انجام و تاریخ دقیق ورود آنها به ترکیه به "سعید" اعلام شد. جزئیات هماهنگی‌ها با "فهیمه" همسر "سعید" بود. سپس با امکانات موجود در اداره‌ی کلّ مرزهای اطلاعات و اداره‌ی گذرنامه‌ی تابعه‌ی آنها پاسپورت مناسبی با اسامی کاملاً متفاوت تهیه می گردید. بعدها با صدور گذرنامه‌های جدید توسط معاون فنی وزارت اطلاعات گذرنامه‌های سفید و بدون شماره مسلسل واقعی (که قابل ردیابی نباشد) شبکه از امکانات به مراتب بهتری برخوردار گردید. با توجه به دسترسی شبکه به آژانس مسافرتی، جهت بلیط بدون ارائه پاسپورت مورد استفاده توسط او قرار داده شد. در روز سفر، با هماهنگی کامل مدیریّت مستقر در اداره‌ی مرزهای اطلاعات در فرودگاه مهرآباد مسافرین به پایون وزارت اطلاعات منتقل شده و با مراجعه به باجه‌ی هواپیمایی، بلیطها برای پرواز و کارت سوار شدن توسط

رابط اطلاعات دریافت می گردید. سوار کردن مهمانان و منابع و همکاران اطلاعات بعنوان یک روش مستمر جا افتاده است! این مسافری بدون رد شدن از مرز رسمی نیروی انتظامی و با درج مهر جعلی خروج از کشور با استفاده از امکانات زیرپروازی وزارت اطلاعات با خودروی تشریفات به هواپیما منتقل می شدند. در بدو ورود آنها به فرودگاه استانبول پاسپورت ایرانی که مهر خروجی جعلی و بسیار دقیق نیز در آن درج شده اند، مهر ورود به ترکیه را نیز دریافت می کردند. این پاسپورتها پس از عبور از گیت تحویل رابط موساد می شد. ادامه سفر از استانبول به تل آویو با برگ عبور با گذرنامه‌ی اسرائیلی صورت می گرفت و در برگشت نیز به فرودگاه استانبول کلیه‌ی اوراق هویتی توسط رابط موساد دریافت می شد و مجدداً پاس ایرانی افراد جهت خروج رسمی از ترکیه به آنها تحویل می شد. با هماهنگی منظمی که با تهران صورت می گرفت، در هنگام نشستن هواپیما در فرودگاه مهرآباد، مجدداً امکانات زیرپروازی وزارت اطلاعات فعال شد. نفرات با استفاده از خودروی تشریفات به پایون وزارت اطلاعات منتقل می شدند و از همین مسیر و کاملاً مخفی از فرودگاه خارج می شدند. لذا هیچ ردی از آنها در رفت و برگشت در مرز رسمی مهرآباد باقی نمی ماند. این پاسپورتها مجدداً توسط "قاسم مرشدی" جمع آوری و به دقت از آنها مراقبت می شد. حسب اطلاعات واصله معمولاً این پاسپورتها معدوم می شدند تا هیچ گونه ردی باقی نماند و برای هر سفر جدید مجدداً به سهولت پاسپورت جدید به همین روش تهیه می شد. به همین خاطر است که هیچ سابقه‌ای از این گذرنامه‌ها در هیچ یک از فایل‌های رسمی و یا محرمانه‌ی نیروی انتظامی موجود نیست و صرفاً از کنترل بلیط‌های پرواز و عدم وجود سابقه آنها در مرز رسمی هوایی می توان سفرها را ردیابی نمود! {!؟} البته در پاره‌ای از مسافرتها که سوژه‌ها طی یک سفر عادی و با مأموریتی از کشور بطور رسمی خارج شده‌اند با استفاده از برگ عبور اسرائیلی از کشورهای واسط، تردد به اسرائیل صورت گرفته و مجدداً در بازگشت به کشور بدون باقی ماندن ردی از این سفر رسماً وارد مرز هوایی مهرآباد شده‌اند. بعضی از عناصر

- برای تردّد وزارتی، از این روش استفاده کرده‌اند. کشورهای واسط تاکنون به شرح ذیل شناسایی شده‌اند: سنگاپور - مالزی - آلمان - اطریش - روسیه.
- با اعترافات صورت گرفته توسط متّهمین، تحقیقاتی در جهت بررسی اظهارات آنها صورت گرفت که اجمال آنها به شرح ذیل در گزارش نهایی منعکس گردید:
- 1- "مصطفی کاظمی" ("موسوی") و "مهدی پرورده" ("مجیدی") از یهود زادگان مستقر در منطقه کربال و خرامه استان فارس بوده و اقوام آنها بخصوص خانواده دعوت الحسن از یهودی زادگان بهایی شده معروف هستند.
 - 2- "محمد رضا سلیمی" ("صمیمی") از روستای نسن از توابع شهرستان نور در مازندران است که روستای آنها از قدیم محلّ سکونت یهودیان بوده و حدود هشتاد سال قبل درگیری بین مسلمین و بهائیان و یهودیان صورت می‌گیرد. خانواده‌ی وی نیز از متظاهرين به اسلام بوده‌اند.
 - 3- "کریم اسدزاده" ("امین") متولّد فساء یهودی‌زاده که سابقه‌ی اعلام برائت پدر وی از یهودیت در بین افراد مسنّ آن شهر به راحتی با تحقیقات روشن شد.
 - 4- "اکبر خوشکوشک" فرزند "حسن" متولّد "مرند" با نام خانوادگی قبلی "بیداری"، سابقه‌ی پدر، عمو، و عموزادگان او به نامهای عباس و بیوک بیداری در این شهر بعنوان بهایی از تحقیقات کشف و افراد مسن که همبازیهای پدر او و عمویش بودند اعتراف کردند به دلیل بهایی بودن آنها پدرانمان ما را از بازی با ایشان منع می‌کردند. مدّتها قبل پدر "اکبر" به تهران مهاجرت می‌کند.
 - 5- "قاسمعلی نصیری پور" ("قاسم مرشدی") با نام خانوادگی قبلی "عیوضی" از مهاجرین بهایی منطقه‌ی آباده فارس بوده‌اند که بعدها به قبدر از توابع خمین نقل مکان می‌نمایند.
 - 6- "شفیعی" معاونت اطلاعات مردمی وزارت اطلاعات متولّد لرستان نیز در تحقیقات مشخص شد نام خانوادگی وی قبلاً "خیشه" بوده و از ناحیه‌ی پدری مبلغ یهودیت در همدان بوده‌اند. به دلیل عدم تکمیل تحقیقات تا زمان تحویل گزارش

موارد 5 و 6 در گزارش جمع‌بندی قید نشده و چندی بعد بدست آمد سرنخهای موجود به همراه کشف اهداف تشکیل محفل، مفاسد موجود در محفل و نحوه‌ی توسعه و یارگیری در محفل نیز در حدی که شئون اخلاقی اجازه می‌داد درج شد. در مورد اقدامات عملیاتی مهم صورت گرفته توسط افراد محفل که تماما به دستور "فلاحیان" و "سعید اسلامی" انجام گرفته بود نیز شرحی در این گزارش آمد و اعتراض جدی به نحوه‌ی برخورد ناجوانمردانه‌ی گروه بازخوانی پرونده‌ها که صرفا به هو کردن و ایجاد جنجال پرداخته بودند بعمل آمد و در آن گزارش نیز درخواست گردید امکان مواجهه دو هیئت جهت بحث کارشناسی فراهم گردد که متأسفانه هیچگاه این درخواست اجابت نشد.

فرجام پرونده :

با خلع ید از سازمان قضایی نیروهای مسلح از این پرونده، قوه‌ی قضاییه با محوریت آقای "مروی" معاون اول آن قوه تلاش کرد بعضی قضات از آن سازمان را با دادن احکام ویژه به رسیدگی به موضوع قتلها پردازند. این قضات بعنوان مسئول معرفی شدند. اما به دلیل توقعات خاصی که از قضات بود، طی 2 هفته، نتیجه‌ی بحث با سه قاضی مختلف، استنکاف آنها از ورود به پرونده با شرایط و فضای خاصی گشت که ایجاد شده بود. بالاخره قوه‌ی قضاییه از خارج سازمان قضایی فردی به نام حجت‌الاسلام "احمدی" را با حکم ویژه جهت امور قضایی نصب نمود و "حمید سرمدی" بعنوان نماینده‌ی رئیس جمهور به اتفاق وی مسئول رسیدگی به پرونده شدند. در تحویل سوابق پرونده‌ها و فیلمهای مخفی بازجویی به ایشان نیز رغبتی از ناحیه‌ی آنها جهت بحث کارشناسی با بازجویان پرونده دیده نشد و روزهای آخر اسفند 1378 همه چیز بطور کامل تحویل آنها شد.

وضعیت پرونده‌ها، متهمین و نتایج اقدامات گروه ویژه :

"حمید سرمدی" که شرایط آشفته موجود، گلا دیاتوری بی‌رقیب از او ساخته بود، فاتحانه به قلعه‌ی تسخیر ناپذیر پرونده‌ی قتلهای پرونده زنجیره‌ای وارد شد

بلافاصله از رفقای خود "اسماعیلی" با نام اصلی "یونسی" مدیر کل اطلاعات گروگان که مواضع خاص سیاسی او زبانزد عام و خاص بود و "سعیدی" با نام اصلی "بلورچی" مدیر کل اروپا و امریکایی ضد جاسوسی که نام او در لیست مترددین به اسرائیل از جانب تعدادی از متهمین قبلا مطرح شده بود را با خود همراه کرد. کسانی که روحیه‌ی این دو را می‌شناسند، می‌دانند در مقابل متهمین دستگیر شده مانند کودکان نابالغی می‌مانند که بیشتر به سیاهی لشکر شبیه هستند تا کارشناس اطلاعاتی.

بهر حال، این مجموعه به همراه آقای "احمدی" نماینده‌ی قوه‌ی قضائیه سناریوی شکست خورده سال قبل را که در آن "موسوی"، "صادق" دوچهره‌ی حزب اللهی و متدین هستند که از روی غیرت دینی به دستور آقای "دری" وارد این قتلها شده‌اند را مجدداً فعال نمود و برای جا انداختن این سناریوی شکست خورده چاره‌ای جز استمرار هو و جنجال گروه سه نفره بازخوانی که همه‌ی جرایم و تخلفات موجود در پرونده را غیر واقعی قلمداد کرده بودند، نداشتند. به همین {متأسفانه حدود یک صفحه از جزوه جا افتادگی داشت...} ایشان تشکر کنم... درست در نقطه‌ی اعتماد مردم یک غده‌ی بدخیم فساد نفوذ کرد و ضربه‌های بزرگ، اول به خود اطلاعات زد. برخورد با این غده اولین خدمتش به خود وزارت اطلاعات است... نفوذ آنها باعث بدنام شدن نیروهای عزیز وزارت اطلاعات شد... و حذف آن غده که هنوز هم کار دارد و باید تلاش بشود ریشه‌هایش پیدا بشود و حذف شود... کار بزرگی بود نفوذ خطرناکی بود الان هم دارد بررسی می‌شود. کار دو جنبه دارد: یکی قضایی که بعهدی قوه‌ی قضائیه است البته دنبال جرم و مستندات جرم می‌رود مثل قتل و جنایت، اما کار بزرگتر این است که این منش و روشی که وجود داشت و هنوز بگویم برای ما انتساب آن حرکت به بیرون منتفی نیست، کار اطلاعاتی قوی می‌خواهد که دارد می‌شود. شناخت ابعاد و بدخیمی حتمی این غده و ریشه‌هایی که داشتند و تلاش قاطعانه برای قطع همه‌ی ریشه‌ها کاری مهمتر از کار قضایی است و دولت

مصمم است که انجام دهد. قوهی قضائیه هم هر جا جرم آشکار و حقوقی باشد با معیارها و موازین خود برخورد می‌کند. اما برخورد ریشه‌ای با مایه و پایه‌ی آن ادامه خواهد یافت و به لطف خدا سرپنجه‌های پلید این غده را در هر کجا باشد قطع خواهیم کرد. البته این کار بزرگ هزینه خودش را دارد. بسیاری از بحران آفرینی‌ها، دامن زدن به مشکل‌ها و دشمنی ایجاد کردن‌ها را بعید نمی‌دانم از آنجا نشأت بگیرد. هزینه بزرگی هم نیست برای کاری که می‌شود!

جالب توجه است که دیدگاه‌های جدید ریاست محترم جمهوری در خصوص پرونده، توسط خبرگزاری و تمامی روزنامه‌ها بکلی سانسور شد و فقط یک روزنامه با پخش متن کامل سخنرانی مطالب را درج نمود و خلایق در روز روشن با مظاهر اطلاع‌رسانی شفاف بیش از پیش آشنا شدند!

در این مدت هر ذهن جستجوگر و منصفی که در برخورد با کارشناسان اولیه پرونده قرار گرفت، حتی در حد اندک که امکان افشاگری بود بدون استثناء بر مظلومیت کارشناسان و اهمیت خارق‌العاده‌ی این پرونده شهادت داد و شاهدی شد بر فتنه‌ی عظیمی که اذنان و باقیمانندگان محفل منحن و فاسد "سعید امامی" در کشور به راه انداخته‌اند! از طرق مختلف پیشنهاد مناظره و برگزاری جلسه‌ی مشترک با همه مدعیان دفاع از این مجموعه‌ی فاسد ارائه شد اما هیچکدام پذیرفته نشد. کارشناسان همکار "حمید سرمدی" نیز که در خاکریز اول زمین گیر شده بودند و جزپوچ معرفی کردن پرونده و متهم کردن آقای "دری نجف آبادی" حرف دیگری نداشتند.

فرجام قضایی پرونده حتی در خصوص رسیدگی به قتل‌های زنجیره‌ای با وقایع اخیر بسیار مشکل به نظر می‌رسد. چون با سناریوی "حمید سرمدی" امکان قانع کردن اذهان میسر نیست و ادله‌ی فراوانی در رد آن موجود است. از سویی دیگر معرفی انگیزه‌ی عاملین قتلها بخصوص "موسوی" و "صادق" چون معمایی لاینحل در اذهان باقی می‌ماند و توضیح واقعیات نیز توسط این دو در فضایی که ایجاد

کرده‌اند نمی‌تواند متحقق گردد. لذا مسئولین اصلی این پرونده یعنی رؤسای محترم قوای اجرایی و قضایی چاره‌ای ندارند جز بیان واقعیات و معرفی چهره‌ی واقعی عاملین قتلها و این راه جز به معرفی آمرین اصلی و افشای عناصر اصلی شبکه‌ی مخوف و مافیایی جنایت و فساد و معرفی نفوذیهای خبیثی چون "علی فلاحیان" فرجامی نخواهد داشت.

واقعیت‌هایی که به لطف خدا و تلاش شبانه‌روزی گروهی اندک و بی‌ادعا و تنها با توسل آنها به ائمه اطهار(ع) روشن شد با هیچ‌ترفند دیگری قابل کتمان مجدد نیست و این گروه اندک همه‌ی دین خود را در مقابل تمامی دنیای این مفسدین خائن به میدان آورده‌اند و آبرو و حیثیت و خون خود را از ضروریات اثبات این ادعا می‌دانند. امید است که مرضی حضرت حق قرار گیرد. {؟!}

قسمت آخر

معرفی ابعاد ناشناخته این فتنه :

برای جمع‌بندی این گزارش ضمن معرفی ابعاد ناشناخته‌ی این شبکه مخوف و نفوذی، لازم است اقدامات و عملیات آنها به همراه اسامی مرتبطین مرموز و ناشناخته‌ی آن ارائه گردد تا در صورت کوتاهی مسئولین فعلی پرونده، غیور مردان لشکر اخلاص و تعهد با اطلاع و اعتقاد کامل، خود را برای نبردی بی‌امان برای ریشه‌کن کردن ریشه‌ی فساد آماده نمایند. البته گذر از مرحله‌ی پرفتنه‌ی کنونی و فرونشستن غبارهای جهل و بی‌خبری ضروری است. شاید در آن روز که جنجالها و غوغاسالاریها کناری زده شد، ما در بین شما نباشیم و اضمحلال خیمه‌گاه یهود این دشمن بشریت را نبینیم. اما مطمئن هستیم که سپاهیان غیرتمند مکتب "خمینی" بر اجساد قطعه‌قطعه‌ی دشمنان دین، آبرو و شرف خود را آگاهانه و با امید کامل به رستگاری در این مسیر ارزانی داشته‌اند، نماز عشق بجا می‌آورند. {!؟}

اما روایت کشف ما از نفوذ دشمن و آنچه آن را شبکه‌ی شیطان نامیدیم با بیانی ساده : با توجه به تحریمهای همه‌جانبه‌ای که از ناحیه‌ی وزارت اطلاعات در خصوص عدم همکاری با این پرونده اعمال شد و این فشارها تا آنجا پیش رفت که حتی معاونت وقت حفاظت وزارت اطلاعات، توسط "علی یونسی" برکنار شد و طیّ متنی پس از آزادی متهمین، به او ابلاغ شد که باید رضایت متهمین را جلب نماید تا بعنوان مشاور در حوزه‌ی وزارتی باقی بماند! بعد از استنکاف جوانمردانه وی از قبول این پیشنهاد، طیّ حکمی رسمی وی عزل و به کارگزینی عادی معرفی گردید. نظیر این اقدام، با یکی از کارشناسان پرونده که او نیز قبلاً "معاون وزارت اطلاعات بود، صورت گرفت و برخلاف تمام قوانین کشوری رتبه‌اش از 17 به 13 تنزل داده شد!! پس از آزادی متهمین، وی همچون پرسنلی که به هر دلیل در رابطه با این پرونده فعال بودند مورد تهدید و آزار ارادلی چون "اکبر خوشکوشک" قرار گرفت.

طبیعی است با این فضا امکان انجام تحقیقات و بررسیهای میدانی در خصوص دستاوردهای نهایی پرونده فراهم نبود. در ضمن تعداد قلیل کارشناسان پرونده نیز امکان چنین اقداماتی را نداشتند. لذا آنچه طی این مدت مورد تحقیق واقع شد فقط گوشه‌هایی از زوایای مخفی شبکه‌ی شیطان و اقدامات مرتبیین آن بوده است. امید است روزی با همت و تلاش غیرتمندان امت اسلام تا کشف و نابودی آخرین اذناب این فرقه‌ی کثیف و ضدبشری ادامه یابد. {؟!}

شرح حال اعضاء محفل:

1- "سعید امامی" فرزند "علی اکبر"، یهودی زاده ساکن در محله‌ی یهودیان شیراز با سابقه‌ی سفر خود و پدرش به اسرائیل، عنصر وابسته به موساد و همکار سابق سیا در آمریکا از محورهای اصلی شکل‌گیری محفل با حمایت کامل "علی فلاحیان" به معاونت امنیت وزارت اطلاعات نصب می‌گردد. با بررسی اجمالی از اقدامات داخلی و خارجی او طی شش سال تصدی این شغل نقش پررنگی او در سوژه‌سازی بر علیه نظام، بی‌آینده قلمداد کردن آن و ایجاد زمینه‌های بدبینی علیه وزارت اطلاعات و نظام مقدس جمهوری اسلامی در سطح منطقه و بین‌الملل کاملاً واضح می‌گردد. حاکمیت رعب و وحشت، ترور و آدم‌کشی از دستاوردهای ماورا ملّی {?!} اقدامات او بوده است "فهیمة درّی نوگورانی" همسر "سعید امامی" متولد 1338 وی بهایی‌زاده بوده و از حدود ده سالگی به همراه خانواده‌اش به آبادان که محلّ مناسبتی برای اختفا بهائیت بوده است منتقل می‌شود. در تشکلهای مخفی جوانان بهایی در دبیرستان فعال می‌شود. در حدود سالهای 56 و 57 به جمع‌آوری اخبار مربوط به تظاهرات نیروهای مسلمان می‌پردازد. سال 58 با هدایت عمومی خود "کمال درّی نوگورانی" که از بهائیان فراماسون بوده است به آمریکا می‌رود. از طریق فردی بنام "محمد نبی پروین" معروف به "سعید پروین" که در انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در اوکلاهما نفوذ کرده بود. به "سعید امامی" می‌پیوندد. پس از چندی با ازدواج

تشکیلاتی با او هسته‌ی اولیه‌ی محفلی صهیونیستی را ایجاد می‌نماید و طی اقامت در زمینه‌ی شناسایی دانشجویان مسلمان ایرانی همکاری می‌نماید F.B.I آمریکا ابتدا با و سپس از طریق دختری بنام "سارا" که اسرائیلی اصل بود، به فردی بنام "اسمیت" (عضو موساد) معرفی می‌شود. با حفظ ظاهری مسلمان و استتار در انجمن اسلامی و همراه با "سعید امامی" توجیهات لازم در خصوص راه‌اندازی محفل را فرا می‌گیرد، سپس به جمع‌آوری اطلاعات، به نفوذ و جلب همکاری عناصر جدید می‌پردازد. "حمید حسینی" و "مجتبی امیری" اولین سوژه‌های "فهیمة" و "سعید" از کارکنان دفتر حفاظت منابع جمهوری اسلامی در واشنگتن بودند که توسط این دو جلب همکاری شدند و بعدها مدارج مهمی را در وزارت امور خارجه طی نمودند و هنوز هم بعنوان عوامل موساد در این وزارتخانه به فعالیت اشتغال دارند. "فهیمة" و "سعید" در بازگشت به ایران در سال 1364 فعالیت‌های مخرب خود را به درخواست موساد در داخل کشور متمرکز نمودند و از ابتدای جلب همکاری تا زمان دستگیری "فهیمة" جمعا 14 بار و با "سعید" حدود ده بار به اسرائیل تردد داشته‌اند. {؟!}

3- "مصطفی کاظمی" متولد 1338 از ارسنجان، فرزند یتیم که در خانواده دانی خود ("پرورده") بزرگ می‌شود. از کودکی یا پسردایی خود "مهدی پرورده" صمیمی بوده و بعدها نیز تمامی مراحل زندگی نقشهای مکمل یکدیگر را ایفا نموده‌اند. وی و "مهدی پرورده" هر دو از یهودی‌زادگان بوده‌اند که در منطقه‌ی کربال و خرامه از نواحی ارسنجان فارس رشد فکری اجتماعی داشته‌اند و پدران آنها در قلعه‌ی معروف به قلعه بابیها در آن منطقه از یهودیان مهاجری بودند که در مجاورت مسلمانان و بصورت تدریجی خود را بهایی معرفی می‌کردند. تعدادی از افراد این اقوام در زمان حکومت {"ستم"} شاه با عناوینی چون کدخدا و خان دست در دست ژاندارمها و عناصر مرتبط با رژیم {"ستم"} شاه بودند کمتر در اختفای بهایی بودن خود تلاش داشته‌اند و تعدادی نیز که راه و رسم محفل‌گری و فعالیت پنهان را پیشه نموده

بودند حتی در کسوت مقدّس روحانیت نیز درآمده‌اند از آن جمله "محمد حسن ارسنجانی" را می‌توان نام برد که خود و پدرش در کسوت روحانیت در آمدند. پدر او نماینده‌ی مجلس خبرگان بوده و "محمد حسن" نیز از روحانیون طرفدار "منتظری" در قم می‌باشد! "محمد حسن ارسنجانی" الگوی "مصطفی کاظمی" ("موسوی") و "مهدی پرورده" ("مجیدی") بوده و به تشویق وی این دو وارد سپاه پاسداران می‌شوند و شخصیت واقعی خود را با نقاب تدین و انقلابیگری می‌پوشانند. ارتباطات این دو تا زمان دستگیری آنها ادامه داشته و "محمد ارسنجانی" در جریان کلیه اقدامات مخفی و براندازی آنها بوده و می‌باشد. معرفی "مصطفی کاظمی" توسط "محمد حسن ارسنجانی" به "علی فلاّحیان" در سال 1364 باعث نصب او بعنوان مدیرکل اطلاعات فارس می‌گردد. در حالیکه "علی فلاّحیان" برای معرفی فرد دیگری برای این مسئولیت به فارس اعزام شده بود و در ساعاتی قبل از معرفی او، "مصطفی کاظمی" که از عناصر اصلی درگیرهای جناحی شهر شیراز و در مخالفت با آیت‌الله "حائری شیرازی" بود را به خواست "محمد حسن ارسنجانی" نصب می‌نماید! ارتباطات مخفی "ارسنجانی" و "فلاّحیان" به سالها قبل و در شهر قم برمی‌گردد و هر دو از ماهیت اصلی یکدیگر مطلع بوده‌اند. محمد رضا سلیمی "معروف به "صمیمی" متولد روستای Nesen نسن از توابع شهرستان نور و با سابقه‌ای شبیه به "مصطفی کاظمی" است. پدران وی یهودی بوده و در حدود 80 سال قبل در این روستا درگیرهای بین یهودیان و بهائیان از یکسو و مسلمانان از سوی دیگر شکل گرفته است. هسته‌ی اولین مسلمان تماما در همان سالها در این روستا شکل می‌گیرد. کمی دورتر از این روستا دهکده‌ی تاکر

Takor قرار دارد که زادگاه "میرزا عبدالحسین نوری به‌الله" (لعنت الله علیه) قرار دارد که به دهکده‌ی مقدّس در بین بهائیان مشهور است. "محمد رضا سلیمی" قبل از انقلاب در انجمن حجّتیّه نفوذ می‌کند و با وجهه‌ی یک انجمنی پس از انقلاب به سپاه داخل می‌شود. وی از ابتدای نفوذ به واحد اطلاعات سپاه خود را در بخش اقلیت‌های

دینی وارد می‌کند و سالها در تهران مسئول اداره‌ی اقلیتهای دینی در اطلاعات سپاه و بعد در وزارت اطلاعات بوده است و بدین ترتیب از جزئیات سیاستگزاری در خصوص این موضوعات مطلع و بیشترین خیانتها را طی این سالها با حمایت مخفیانه از بهائیت و صهیونیسم مرتکب شده است. عناصر مطلع سیاسی، قضایی و امنیتی بر رشد گسترده بهائیت طی پانزده سال اخیر در زمان مسئولیت "محمد رضا سلیمی" برای این موضوع که بعدها تحویل عنصر مرموز دیگری بنام "محمد برزگر" (مدیر کل فرق و ادیان) با نام اصلی "محمد کبکانیان" گردید اذعان دارند. متأسفانه عناصر ناشناخته و نفوذی به نامهای "حجت" (قائم مقام اداره‌ی کل فرق و ادیان). "حسن نجفی" (مسئول بهائیت) و بعدها "حسن مسلمی" (آخرین مسئول بهائیت در وزارت اطلاعات) که همگی از جنس "محمد رضا سلیمی" بوده‌اند همواره بر حفظ و توسعه‌ی این فرقه‌ی منحرف و پاکسازی عناصر نفوذی آنها در کشور، ارائه اخبار و گزارشات غلط به مسئولین که از طریق ارتباط با "خانجانی" رئیس محفل بهائیان و در یک توطئه‌ی مشترک میسر شده بود ادامه دادند. "محمد رضا سلیمی" ارتباط خود با موساد را نیز از طریق رابط انجمن کلیمیان تهران بنام "پرویز بشعیا" در سالهای 1364 تا 1370 برقرار می‌سازد و بعدها با محوریت "سعید امامی" در معاونت امنیت اطلاعات ارتباطات با روشهای مناسبتری تامین می‌گردد.

5- "مهرداد عالیخانی" معروف به "صادق" 1340 از اقوام خانواده‌ی مشهور و صهیونیست "عالیخانی"، درحالیکه در خانواده‌ای بغایت فاسد و منحرف رشد نموده بود، در حدود بیست سالگی با هدایت عموی خود "علی جعفر عالیخانی" (از برادران "عالیخانی" مشهور که منبع موساد بوده است) به کمیته وارد می‌شود. با حمایت "خسرو براتی" دوست و شوهر خواهر آتی خود به واحد تحقیق و ارزیابی کمیته وارد می‌شود و در سال 1364 با برخورداری از حمایتهای آشکار و پنهان از کمیته، به وزارت اطلاعات وارد می‌گردد. وی گزارشات کتبی و شفاهی خود را از طریق "علی جعفر" به موساد منتقل می‌نماید. "علی جعفر" که تحت تعقیب نبوده تا

موقع مرگ به راحتی به ایران تردّد داشته و گزارشات "صادق" را به موساد منتقل می‌نموده است. در سال 1369

"صادق" طیّ سفری که به خارج داشته با "مسعود عالیخانی" ملاقات می‌کند و روند فعالیت‌های او شکل جدیدتری به خود می‌گیرد. گزارشات مورد توجه موساد از وزارت اطلاعات، فعالیت‌های سازمانی، ساختار و تشکیلات و تحلیلهای سیاسی - اطلاعاتی از جریان‌ات کشور توسط او تهیه و منعکس می‌شود. پس از نصب "سعید امامی" بعنوان معاونت امنیت در سال 1370

"صادق" نیز طیّ رهنمودی که رابط مستقیم موساد بنام "میجر" در ترکمنستان به او می‌دهد، با رمز مشخص، به "سعید امامی" وصل می‌گردد و پس از آن گزارشات خود را به "سعید" تحویل و دستورالعملها را نیز از وی اخذ می‌نماید. البته این مانع ملاقات‌های بعدی عوامل موساد با "صادق" در خارج نمی‌شود و سه دیدار دیگر نیز با آنها تا قبل از دستگیری خود داشته است. این ملاقاتها در عشق‌آباد، استامبول و تل آویو ادامه می‌یابد. "صادق" در راستای شبکه‌ی منابع، عنصری قوی بود. بیش از صد نفر از عناصر سابق چپ در کشور و یا افراد چپ مقیم اتحاد جماهیر شوروی سابق را تشکّل داد و با اعزام آنها به اروپا بخصوص آلمان پاتوقهای سیاسی فعالی را که همگی علیه جمهوری اسلامی فعال هستند ایجاد نموده و از این بین 11 شبکه‌ی مهم آنها را به عوامل موساد وصل نمود که با هدایت موساد مهمترین فعالیت‌های سیاسی بر علیه ج.ا.ا. را در خارج به صورت برگزاری سمینار و تجمع و راهپیمایی و یا فعالیت‌های مخفی عملیاتی سامان می‌دهند. همچنین از طریق عنصری چون "محمد رعابی" که برادر همسر یکی از پرسنل وزارت بنام "محمد علوی" است و در آلمان به حزب سبزها مرتبط است کانال برقراری ارتباط عوامل موساد با جریان‌ات فکری، سیاسی و فرهنگی داخل و تأمین نیازهای مالی آنها را بعهده دارد که از مرتب‌ترین داخلی آنها "عباس عبدی" و "ماشاءالله شمس الواعظین" را می‌توان نام برد که به واسطه‌ی این امکان به عامل موساد مرتبط هستند.

6- "مرتضی قبه" معروف به "مرتضی اصفهانی" قائم مقام اداره‌ی کلّ التقاط در

معاونت امنیّت که به دلیل ارتباط با قتل بختیار 9 ماه در زندانهای فرانسه نیز بوده است. وی برادر "قّه" معاون "کرباسچی" در شهرداری تهران بود. این خانواده نیز بهایی بوده و تحقیق محلی از محلّ زندگی پدری آنها ردهای واضح بهائیت آنها را هویدا می کند. وی از تئوریسین های بکارگیری عناصر جدا شده از منافقین در اروپا و آمریکا بود که با هدایت "سعید امامی" و حسب دستورات موساد، بریده ها و عناصر جدا شده از منافقین را با هزینه های سنگین متشکل نمود و نشریاتی چون قند پارسی را برای محور فرهنگ آنها براه انداخت. این مجموعه ها در خدمت اهداف صهیونیستی فعال بوده و در تخریب شخصیت سیاسی نظام مقدّس اسلامی در روشهای لو رفته در تشبیه چهره ی نظام با چهره ی پلید منافقین، هر دو را محکوم و برای عناصر واخورده و منفعل در خارج و جاهتی خاص ترسیم می نماید. گویی که آینده ی نظام و منافقین یکی است و آینده ی سیاسی نظام متعلّق به بریده های سیاسی مستقر در اروپاست! که منتظر بازگشت به میهن و استقبال توسط مردم هستند. از جمله اقدامات "اصفهانی" طیّ سالیان اخیر به فرجام رساندن کیس پناهندگی "مرضیه" خواننده ی فراموش شده بود که با یک سلسله اقدامات رنج آور و عاصی کننده زمینه ی پناهنده شدن او به منافقین و سفر به عراق را فراهم نمود. وی چنین اقداماتی در خصوص دو فوتبالیست مشهور ایرانی در اروپا را نیز در دست اقدام داشت که به لطف خدا فرصت برای اجرای آنها را پیدا نکرد. سناریوی دیگری نیز در داخل کشور برای تحریک "گوگوش" خواننده قدیمی برای سفر به خارج و طرح وصل به منافقین مدنظر او و "سعید امامی" بود که آن نیز خنثی شد. آخرین محلّ استقرار او در بوداپست مجارستان بعنوان رابط تماس با موساد و منافقین بود که در اواخر شهریور 78 وقتی برای مرخصی به کشور بازگشت پس از اندکی مراقبت در هفتم مهرماه همان سال دستگیر شد.

7- "محمد شیرازی" معروف به "محمد صداقت" فرزند یک درجه دار نظامی با سابقه ی قدیم بهائیت. منزل آنها قبلاً در حوالی میدان اعدام بوده که به همراه

خانواده به ورامین مهاجرت می‌کنند. پدر و عموهای او به کشاورزی و مرزعه‌داری مشغول بوده و ارتباطی با سران نظام جهت توسعه‌ی قلمروی بهائیان در این منطقه‌ی مسلمان نشین داشته‌اند. وی از عناصر پیچیده و قدیمی و مرموزی است که با نفوذ در اطلاعات سپاه و برخورداری از حمایت‌های پنهان در زمان "علی فلاّحیان" به سمت مدیر کلّ چپ در امنیت نصب می‌گردد. وی عنصری بسیار فاسد اخلاق، هرزه و منحرف بوده که تخلفات او زبانزد عناصر محفل بود. وی خود محفلی در اداره‌ی کلّ چپ نیز ایجاد کرده بود که با مسخ هویت آنها از ایشان مزدورانی برای سازمان موساد ساخته بود. وی از عناصر دخیل در انفجار بمب در حرم رضوی در عاشورای 1373 نیز بوده است و با عوامل موساد در عشق آباد، استانبول و تل آویو ملاقات کرده است.

8- "مهدی پرورده" معروف به "مجیدی" مدیر کلّ راست در امنیت، از عوامل اصلی ترانزیت مواد مخدر در کشور بوده و چند صد میلیون تومان طیّ مدّت بازداشت از او ردیابی و کشف گردید. خانه‌های متعدّد عملیاتی، تسلیحات و امکانات گسترده‌ی عملیاتی و خودروهای متعدّد و مسروقه در اختیار او و باند منحرفش می‌باشد و بیشترین درآمد را از این راه داشته است. وی در اکثر جنایتهای "موسوی" در اداره‌ی کلّ شیراز شریک جرم بوده و در قتل‌های زنجیره‌ای نیز اطلاعات و اسناد مورد نیاز را در اختیار "موسوی" و "صادق" قرار داده است. نیروهای او در اختیار "سعید امامی" برای آدمکشی و قتل بوده و خود نیز از عناصر بسیار پلید و جنایتکار محفل می‌باشد. استفاده از همسر خود را برای به دام انداختن سوژه‌های موردنظر و اجرای اهداف محفلی به صراحت اعتراف نموده است

9- "قاسمعلی نصیری پور" با نام خانوادگی قبلی "عیوضی" و نام مستعار "مرشدی" دفتردار "سعید امامی" و محرم کلیه‌ی اسراسر و جنایات او، خانواده‌اش از بهائیان مهاجر آباده‌ی فارس بوده‌اند که بعدها به روستای قنبر از توابع خمین نقل مکان می‌کنند. اکثریت اقوام خود و همسرش در وزارت اطلاعات با نهادهای نظامی

انتظامی کشور نفوذ کرده‌اند. وی و همسرش که از منحرفترین اعضا محفل "سعید" بوده و در اجرای منویات کثیف و زشت او از همه پیشتازتر بوده‌اند، خود محفلی خانوادگی نیز برپا کرده بودند که به اعتراف "فهیمه" همسر "سعید" بیشتر به اهداف خلاف اخلاقی و اشاعه‌ی فحشا و کمتر به فعالیت‌های سیاسی می‌پرداختند. «قاسم» در قتلها، بمب‌گذاریها و ترور مخفیانه افراد نگهداری اموال مسروقه و حتی نگهداری فیلمهای مستهجنی که محفل از وضعیت اسفبار خود در شرایط زشت تهیه کرده‌اند مطلع است. از شیوه‌های رایج او در به دام انداختن عناصر جدید استفاده از فیلمهای پورنوگرافی و جنسی است که با ضبط آنها در لابلاهای فیلمهای سینمایی و تحویل آنها به افراد در روز بعد با نوع برخورد فرد او را ارزیابی می‌نمود اگر با اعتراض وی مواجه می‌گشت با یک عذرخواهی و اینکه فیلمها مصادره‌ای بوده و بازبینی نشده قضیه ختم می‌کرد و با سکوت فرد می‌فهمید که به ادامه این جریان رضایت دارد و خیلی زود با آلوده کردن فرد پیشنهادات دیگری به او می‌داد. معرفی کردن زن به اصطلاح صیغه‌ای به افراد و وصل همسران اعضا محفل بطور ناشناس به سوژه‌ها از اقدامات متداول آنها در شانتاژ جنسی افراد و مجبور کردن آنها به تمکین از دستورات آنها بوده است. وظیفه‌ی تصویربرداری مخفی از اعمال شنیع اخلاق با سوژه‌ها از ناحیه‌ی "سعید امامی" به "قاسم" سپرده شده بود و امکانات قابل توجهی که به او به عنوان برپایی نمایشگاههای بااصطلاح مقابله باتهاجم فرهنگی در کشور راه‌اندازی می‌کرد عمدتاً برای اهداف شوم محفل در به دام انداختن افراد جدید بکارگیری می‌شد.

10- "کریم اسدزاده" معروف به "امین"، پدر او در فساد در حدود سالهای او جگیری انقلاب سابقه‌ی اعلام برائت از بهائیت داشته و قدیمی‌ها در جریان هستند. وی مدتی در سپاه فساد مشغول بوده که از آنجا اخراج می‌شود سپس به سیاسی عقیدتی شهربانی منتقل می‌شود. بعدها با حمایت "مصطفی کاظمی" به استخدام اداره‌ی اطلاعات در شیراز درمی‌آید. محرم اسرار او می‌شود و سپس به همراه او به تهران می‌آید و در اداره‌ی کل التقاط مشغول می‌شود. وی عضو محفل

شیرازی‌ها به سردمداری "موسوی" نیز هست. وی توسط "موسوی" برای مسئولیت شبکه‌ی امنیت در پاریس در نظر گرفته می‌شود و اعزام می‌شود و رابط تماس با عوامل صهیونیست و همچنین سازمان منافقین در پاریس بوده است. از همسر او که پرسنل اطلاعات بوده است نیز در تمامی سالها بعنوان یک همکار محفلی استفاده شده است. پایبندی "امین" به آداب و رسوم بهائیت تا آنجا پیش می‌رود که از دستور باصطلاح کتاب اقدس در زمینه‌ی در اختیار دیگران قرار دادن همسر خود به دلیل عقیم بودن تمکین نموده است. طبق اعتراف بعضی اعضای محفل فرزندان وی متعلق به مردهای او تعیین ژن کودکان، DNA دیگری از محفل شیرازیها هستند که انجام آزمایش پدران آنها را مشخص خواهد کرد. اقدامی که متأسفانه طی دستگیری او صورت نگرفت!

11- "اکبر خوشکوشک" فرزند "حسن" متولد 1336 دارای تحصیلات چهارم ابتدایی از عناصر بهایی زاده‌ی محفل است. نام خانوادگی قبلی پدر و عموی او "بیداری" است. این خانواده قبلاً در شهر مرند سکونت داشته‌اند و هنوز "عباس" و "حسن" عمو و عموزاده‌ی وی در همان شهر با نام "بیداری" مقیم هستند. طی تحقیقی که از افراد کهنسال شهر مرند بعمل آمد، آنها از بهائی بودن خانواده‌ی "بیداری" مطلع بودند و یکی عنوان می‌کرد پدر ما اجازه نمی‌داد با این خانواده ارتباط داشته باشیم و آنها را نجس می‌دانست. پدر "اکبر" در آن ایام از عناصر متردد به دفاتر تازه‌ی تأسیسات پپسی کولا در مرند و جلفا بود که مسلمین حتی استفاده از آن نوشابه را به علت تعلق به بهایی‌ها حرام می‌دانستند. بعدها، پدر "اکبر" به تهران آمد و نام خود را به "خوشکوشک" تغییر داد و در محله‌های سنگلج و بعدها نازی‌آباد اسکان یافت. مردم او را که مردی کثیف و بددهن و تندخوست بنام "حسن گاردش" می‌شناسند. مادر "اکبر" "فخری فرخزادی" دارای سوابق زشتی است که سالها نیز از شوهرش جدا زندگی می‌کرده است. در پرونده‌ی گرینشی "اکبر خوشکوشک" علاوه بر سوابق شرارت، باجگیری، فساد، اختلاس و سؤاستفاده از

مشاغل دولتی، قاچاق، و معاملات غیرقانونی موبایل، دو فقره شکایت از دو نوجوان در سال 1362 در خصوص لواط به عنف نیز موجود است که با اعمال نفوذ از پیگیری آن جلوگیری شده است. وی با شبکه گسترده‌ای از زنان و دختران فاحشه مرتبط بود و براندازی اجمالی به پرونده‌ی حفاظتی او معرف شخصیت کثیف و پلید وی می‌باشد. وی نقش "شعبان بی‌مخ" این مجموعه را بازی می‌کرد و از جمله جنایات او می‌توان موارد زیر را نام برد:

- شرکت در عملیات بمب گذاری در حرم "امام رضا(ع)" در عاشورای 1373
- عامل اصلی انتقال سم به بیت "سید احمد آقا خمینی" و شرکت در ترور او
- شرکت در عملیات شناسایی و ترور چند تن از نیروهای دولتی ج.ا.ا. در پاکستان (وابسته فرهنگی - وابسته نظامی و بعضی سران نهضت فقه جعفری)
- مشارکت در حمله‌ی خمپاره‌ای به وزارت اطلاعات در 11/11/77 و انتخاب تیم عملیاتی به دستور "فلاحیان"
- اطلاع کامل از قتل‌های زنجیره‌ای و خروج موقت از کشور به مقصد کویت در ایام ترور "فروهر"ها و بازگشت پس از انجام آنها به کشور.
- تردد به اسرائیل در چند نوبت و طی دوره‌های آموزشی ویژه، وی با توجه به روحیه‌ی خاصی که داشت از اکثر عملیات مخفی محفل مطلع بود. در معرفی ضارب اصلی شهید "صیاد شیرازی" نیز اطلاعات مفیدی از او کسب شد. وی یکی از پلیدترین، خون‌آشام‌ترین عناصر عملیاتی محفل است.

12- "محمد رضا ابوالقاسمی" با نامهای مستعار "شمیم" و "مهدی ریاحی" متولد 1344 از عناصر عملیاتی "فلاحیان" که با یک دختر از خانواده‌ی روحانی ازدواج می‌نماید و همسر او متولد 1336 است (8 سال از شوهرش بزرگتر است) پدرش با عناصری از هیئت متلفه رفت و آمد دارد. طبق اعترافات سایر متهمین از عوامل غیرمسلمان بهایی زاده و نفوذی است. ورود او به دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری در سال 1362 به واسطه‌ی "خسرو قنبری تهرانی" انجام می‌گیرد و سپس در

- سال 1364 به وزارت اطلاعات منتقل می‌شود و جز نیروهای عملیات و... (انقلاب اسلامی: در متنی که بدست ما رسیده است، دو صفحه‌ای نیستند)
- 5- قتل "مجید شریف" محقق و نویسنده ایرانی و مترجم آثار ضد صهیونیستی "روژه گارودی" از فرانسه به فارسی در تاریخ 28 آبان 1377
- 6- قتل "داریوش فروهر" و همسرش در آذرماه 1377
- 7- قتل "مختاری" و "پوینده" دو تن از نویسندگان در آذرماه 1377
- 8- ترور شهید "صیاد شیرازی" در 21 فروردین 1378
- 9- انفجار بمب در فلکه‌ی بیت‌المقدس شهر مشهد در 25 شهریور 1378
- 10- طراحی و اجرای عملیات مرگبار رستوران میکونوس برلین و زمینه سازی تبلیغاتی جدی برای محکوم شدن مسئولین نظام در این خصوص.
- 11- طرح به درّه انداختن اتوبوس نویسندگان ایرانی عازم به ارمنستان در مسیر آستارا که با شکست مواجه شد.
- 12- طرح بکارگیری سران اراذل، اوباش و فواحش توسط شبکه از طریق زدن 18 تن از عوامل اصلی آنها و تشکل دادن به آنها به منظور اجرای اغتشاشات شهری.
- 13- اجرای سناریوی فرار "فرج سرکوهی" با "گریم" خسرو براتی" و خارج نمودن آن از کشور و جنجال سازی از این طریق علیه ج.ا.ا.
- 14- دامن زدن به تشنه‌های قومی، مذهبی و عشیره‌ای در کشور بخصوص اهل تسنن .
ب - اقدامات عملیاتی شبکه که بیش از 3 متهم در خصوص آنها اعتراف کرده‌اند
لیکن هنوز محرز نشده است و نیاز به تحقیق دارد:
- 1- همکاری اطلاعاتی با موساد در زمینه‌ی ترور "شقایق" دبیر جهاد اسلامی فلسطین
- 2- همکاری اطلاعاتی با عوامل موساد در خصوص ترور وابسته‌ی نظامی و وابسته فرهنگی ج.ا.ا. در پاکستان.

3- انتقال اطلاعات موجود در خصوص حرکت‌های آزادیبخش و نهضت‌های اسلامی و ضدّ صهیونیستی به موساد.

4- وصل تعدادی از عناصر مهمّ سیاسی، نظامی فرهنگی و اجتماعی کشور به موساد از طریق زمینه‌سازی برای جلب همکاری اطلاعاتی آنها.

عوامل و همکاران شبکه‌ی موساد در ایران

با توجه به اعترافاتی که از عناصر قدیمی شبکه بدست آمد مشخص گردید هسته‌ی اوّلیه‌ی این تشکّل عمدتاً از یهودی زادگان به اصطلاح جدیدالاسلام هستند. که اجداد و پدران آنها با هدایت سرویس اطلاعاتی انگلیس‌ها در ایران به مخفی نمودن ماهیت اصلی خود پرداخته و با ایجاد فرقه‌ی بهائیت توسط انگلیسی‌ها در ایران با استفاده از لایه‌های مختلف پنهانکار، گروه‌هایی را با ماهیت مخفی بهایی که نزدیکی بیشتری به یهود نسبت به اسلام دارند ایجاد می‌نمایند. "مهدی پرورده" و "مصطفی کاظمی" در مورد سابقه‌ی خود در حوالی مناطق خرامه و کربال و ارسنجان استان فارس می‌گویند: "اجداد ما یهودی‌زاده‌هایی بودند که با هدایت انگلیس یهودی بودن خود را مخفی کرده و با ایجاد فرقه‌ی بهائیت به این مسلک گرویدند. البتّه دو شاخه‌ی اصلی در طایفه‌ی ما بود یکی "دعوت الحقی‌ها" که خانواده‌ی قدرتمند و پرنفوذی بودند که عمدتاً کدخدا و خان بودند و بهائیان آشکار طایفه بودند مثل "میرزا حسن خان شاه رضا"، "نواز الله خان حسین آبادی"، "کاظم خان" و "امیرخان" که بسیاری از آنها به دربار هم وصل بودند. شاخه‌ی دوّم که آن را شاخه تزویر و ریا می‌توان نام برد و ظاهر مسلمانی داشتند و خود را مخالف دسته‌ی اوّل نشان می‌دادند. عمدتاً به "ارسنجانی" بزرگ که فعلاً "آیت‌الله است و عضو مجلس خبرگان هم هست متصل هستند. ما در اصل یهودی هستیم ولی به مسلک و فرقه‌ی سیاسی بهائیت گرویده‌ایم. یعنی مجموعه‌ای بی‌اعتقاد و خبیث که جز تخریب اسلام هدف دیگری نداریم و اکثراً نیز خود را به دروغ سیّد معرفی می‌کنیم، ما از حدود 12 سالگی می‌دانستیم بهایی هستیم و از حدود 18 یا 19 سالگی فهمیدیم که

در واقع یهودی هستیم. لازم به توضیح است "محمد حسن ارسنجانی" که او نیز به کسوت روحانیت درآمده پسر به اصطلاح "آیت‌الله ارسنجانی" است. "محمد حسن ارسنجانی" الگوی زندگی "مصطفی کاظمی" ("موسوی") و "مهدی پرورده" ("مجیدی") و با هدایت و خطدهی او این دو وارد سپاه می‌شوند و منافقانه چهره‌ی خود را مخفی کرده و یک جریان نفوذی قدیمی در شیراز ایجاد می‌نمایند. "محمد حسن ارسنجانی" از عناصر ضد ولایت فقیه و طرفدار "منتظری" در قم است که اکثراً بیانیته‌های سیاسی آنها علیه نظام را نیز امضا می‌نماید. وی اولین امام جمعه‌ی خرامه در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی بود که از طرفداران پر و پا قرص "مهدی هاشمی" معدوم بوده و از این منصب عزل گردید. اکثر درگیریهای منطقه‌ای بین مردم مسلمان با شیطنت او شکل گرفته است.

"مهرداد عالیخانی" ("صادق") در اعتراف خود می‌گوید: پدر و عموها و اجداد ما همگی وابسته به صهیونیسم بودند اما اگر از هر کدام سؤال کردی خود را بهایی معرفی می‌کردند. خود من هم که از سال 1363 با هدایت عمویم "علی جعفر" وارد کمیته شدم، در ایران خود را بهایی می‌دانم اصولاً تا محفل "سعید" اعلام موجودیت رسمی نکند، همه‌ی ما بهایی تلقی می‌شویم چون بهائیت سمبل دشمنی با نظام دینی در ایران است یک فرقه‌ی سیاسی است که ارکانش بر جاسوسی و فساد استوار شده است. اما من را اگر در اروپا سؤال کنند دینت چیست؟ یهودی معرفی می‌کنیم چون یهودیت در خارج شسته و رفته است. اما همین یهودیت در داخل کشور چون به یک دین غیرسیاسی تبدیل شده برای تجمع افراد جاذبه‌ی بیشتری برای مقابله با ج.ا.ا. دارد. او ادامه می‌دهد: اصولاً محفل "سعید" هیچ چهارچوبی از لحاظ اعتقادی و معنوی ندارد. می‌خواهد هر چه قید و بند است بشکند. محفل ما از هر مسلکی و مرامی چیزهایی را گرفته یک معجونی شده که در آن هیچ نوع فسادی نیست که نشود اصلاً حداقل ندارد. مثل جاده‌ی کفی است.

"محمد رضا سلیمی" ("صمیمی") هم در خصوص محوریت اصلی محفل

"سعید" می‌گوید: این تشکل ضدّ معنویت، ضدّ خدا و ضدّ هر چه دین و آئین است می‌باشد. مثلاً زنانی با محارم در هیچ فرقه و مسلکی جز بهائیت نیست. لواط، زنا با محارم و تعویض زن را "سعید" از بهائیت گرفته، دنیاپرستی و پول پرستی را از آئین یهود گرفته، توهین به ادیان و اعتقادات در یهود نیست تا حدّی در بهائیت و... است که او همه را مجبور می‌کرد به اعتقادات و ادیان و قرآن توهین کنیم. در واقع محفل "سعید" اگر اعلام موجودیت می‌کرد چیزی بود که بتواند همه لامذهب‌ها و بی‌قیدها و لائیک‌ها را جذب خود کند. در این مرحله نیز دستور "سعید" و موساد توسعه‌ی محفل و تنوع آن از لحاظ تعداد و موقعیت بود و این تشکل خاص دارای قدرت قابل توجهی هم شده بود.

"مهرداد عالیخانی" ("صادق") درخصوص دسته‌بندی عوامل شبکه می‌گوید: اصلاً "سه دسته را می‌توان در تقسیم‌بندیهای "سعید" دید:

دسته‌ی اوّل: کسانی که آماده ذخیره شدن بودند و کسانی بودند که زمینه‌ی گرفتار شدن آنها توسط مسایل جنسی یا پول و مقام فراهم می‌شد. خیلی از اینها آدمهای نسبتاً سالمی بودند که "سعید" با شناسایی نقاط ضعف آنها زمینه‌ی جلب همکاری و فساد آنها را آماده می‌کرد. مثلاً "به آنها حتّی پول می‌داد تا فساد کنند مثل "امیر اکبری" و "سیاحی".

دسته‌ی دوّم: کسانی بودند که به محافل مردانه و یا خانوادگی "سعید" راه پیدا می‌کردند و تن به هر فسادی که "سعید" می‌گفت می‌دادند. رایج‌ترین روش فساد برقراری رابطه‌ی لواط با آنها بود کسانی مثل "ایرج نجفی" ("آموزگار") در این دسته قرار دارند که می‌توان آنها را ذخیره‌ها نام داد.

دسته‌ی سوّم یا کادر: کسانی بودند که پس از ورود به محفل، آنها را به اسرائیل می‌فرستاد تا تمام پلهای پشت سرشان خراب شود و وثیقه بدهند اینها دیگر مثل ما می‌شدند دیگر هیچ نامی بر آنها نمی‌شد بگذاریم. من خودم آنان را گروه بی‌نام و نشان می‌دانم. البته نزدیکترین چیزی که بتوانند خود را با آن معرفی کنند بهائیت بود.

چون این افراد با 4 دلیل اصلی دور "سعید" جمع شده بودند 1 - دشمنی با اسلام 2 - مبارزه بانظام جمهوری اسلامی 3 - جاسوسی برای اسرائیل 4 - حسّ پولدار شدن. "محمد رضا سلیمی" ("صمیمی") نیز می گوید: "کسانی که وارد محفل می شدند به دلیل اعمال شیّع و کثیفی که انجام می دادند و تماما" در تعارض با اسلام بود، دیگر نمی توانستند چیزی جز بهایی باشند. لاقلاً تا موقعی که رسماً "سعید" برای محفل اعلام موجودیت نمی کرد بهایی بودند.

فتنه‌ای که هیئت سه نفره بازخوانی پرونده در کشور با هوچیگری ایجاد کردند این بود که، برای گم کردن اصل موضوع، همه جا این قضیه را مطرح می کردند که کارشناسان پرونده معتقدند همه بهایی هستند و هیچکس نیست که در مظان اتهام باشد و بهائی نباشد. با این حيله، سوژه‌هایی که مسلمان زاده بودند و بعداً به این فرقه‌ی خبیث و محفل "سعید" پیوسته بودند از پدر و اجداد مسلمان خود قرائتی برای مخدوش معرفّی کردن اصل پرونده استفاده می کردند! البتّه افشای فتنه‌ی هیئت سه نفره بازخوانی که در ادامه‌ی فتنه‌ی "علی یونسی" در ایجاد جنجال و هو کردن اصل پرونده بود در جای خود انجام خواهد شد تا نقاب این منافقین فتنه‌گر و مزدور کنار رود و ماهیت اصلی آنها هویدا گردد.

عوامل و کارگزاران این شبکه‌ی مخوف با شکل‌گیری اعضای اصلی آن بعنوان عناصری نفوذی در ارگانهای مختلف بخصوص نهادهای اطلاعاتی - امنیتی از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون به مرور توسعه یافته و محدوده‌ی قابل توجهی از عناصر مؤثر را تشکیل می‌دهد که کشف فتنه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای توانست شاخه‌ی عملیاتی اطلاعاتی آن را در وزارت اطلاعات تا حدّ قابل توجهی افشا نماید و بطوریکه مجموعه‌ی مقتدر و مناسبی برای ادامه‌ی کار روی اعضای شناسایی شده بکارگیری شود قطعاً تا آخرین عناصر نفوذی آنها در سایر بخش‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی ادامه خواهد یافت و انقلاب اسلامی را تا سالهای سال بیمه خواهد کرد.

با توجه به اطلاعاتی که از بعضی از عناصر غیراطلاعاتی این شبکه که در واقع آن

را شبکه‌ی آژانس اطلاعاتی یهود در ایران باید نامید بدست آمد. تعداد قابل توجهی از آنها فارغ التحصیلان یا متردّین به کشورهای امریکا و بخصوص انگلیس می‌باشند که متأسفانه بخش مهم و تأثیرگذاری را در مجموعه مدیران مبانی کشور تشکیل می‌داده‌اند. در این گزارش سعی خواهد شد علاوه بر معرفی عناصر این شبکه در وزارت اطلاعات به معرفی تعدادی از عناصر که در مجموعه‌ی مدیریتی کشور از طریق بازجوییها بدست آمده و بیش از 4 نفر در خصوص آنها اعتراف داشته‌اند. اشاراتی داشته باشیم تا انشاءالله پس از پایان دوره‌ی جنجال آفرینی و غبارآلوده کردن فضای پرونده که به کمک عوامل مرتبط با شبکه ایجاد شده مردان غیرتمندی از امت اسلام با ردیابی آخرین پایگاههای عوامل نفوذی صهیونیسم در کشور، به ریشه کن ساختن قطعی آن پردازند.

عوامل شبکه در داخل وزارت اطلاعات :

با توجه به اقراریه متهمین متفاوتی که بعضاً تاریخ دستگیری آنها ماهها با یکدیگر فاصله داشت از اسامی بعنوان عوامل مرتبط با این شبکه مطرح می‌شود که ارزیابی اطلاعاتی صحت دارد، در خصوص آنها قابل اطلاق باشد. در صورتیکه امکان توفیق و بررسی دقیق در آینده فراهم شود نسبت به موارد احتمالی نیز اعلام نظر خواهد شد. افرادی که ذیلاً " معرفی می‌شوند در واقع عناصری هستند که ارتباط آگاهانه آنها با این شبکه‌ی صهیونیستی از تقاطع اطلاعات موجود احراز شده است و بعضی از آنها علیرغم جنگهای زرگری و عوام فریبانه که نسبت به یکدیگر داشته‌اند در واقع عناصر مکمل یکدیگر در این شبکه‌ی مافیایی می‌باشند.

شورای معاونین و مشاورین (از گذشته تاکنون)

وزیر اسبق "علی فلاّحیان"

معاونین و مشاورین :

"محمد شفیع"، "پورفلاح"، "پورمحمدی"، "سعید امامی"، "حبیب الله حبیبی"

"فیروزآبادی"، "سلطانی"، "راستگو"، "بخشیان"، "باقریان"، "فلاح"، "خزائی"،

"شیدائی"، "اکبریان" و "احمدی"

مدیران ستادی از گذشته تاکنون :

"امامی" (ارزیابی مدیران)، "قاسم فلاحیان" (دفتردار وزارت)، "خراسانی" (شورای هماهنگی اطلاعات)، "احمد محسنی" (ضد جاسوسی)، "سعیدی" (ضد جاسوسی)، "احمدزاده" (فرهنگی)، "کریمی" (اطلاعات مردمی)، "صادقی" (گذرنامه و مرز)، "عبودی" (گذرنامه و مرز)، "ابراهیم فلاحیان" (اقتصادی)، "دانش" (دانشکده وزارت)، "مجید علوی" (اطلاعات خارجی)، "مجید امینی" (اطلاعات خارجی)، "جواد مهدوی" (اطلاعات خارجی)، "هدایت" (اطلاعات خارجی)، "علیرضا امیدی" (اطلاعات خارجی)، "شیخ محمد صالحی منش" (اطلاعات خارجی)، "محمد برزگر" (امنیت)، "هدایت ابراهیمی" (امنیت)، "حجت" (امنیت)، "سنایی" (حفاظت)، "میرزائی" (پشتیبانی)، "دکتر مهدوی" (بهداری)، "محمدی" (ویژه)، "خرم دل" (پشتیبانی)، "رضا صابری" (عملیات ویژه)، "پورقناد" (اطلاعات خارجی)، "ناصر" (اطلاعات خارجی)، "عارفیان" (فنی)، "صادقی" (فنی) و "کمال ظهوری" (عملیات ویژه)

عوامل شبکه در معاونت امنیت از گذشته تاکنون:

"محمود امانی"، "ناصر رحیمی"، "عباس هاشمی"، "صادق نخعی"، "محسن مهدوی"، "حسین جوادی"، "علی اعلائی"، "محمد علوی"، "حسین نجفی"، "خسروی"، "رئوف"، "حسین مهدوی"، "احمد عبادی"، "حمید صادق"، "مهدی امامی"، "محسن قائمی"، "حسن حاجی پور"، "حسین زاده"، "مجید چوپان"، "مهدوی"، "مسعود صدرالاسلام"، "سجاد"، "حسن مسلمی" و "طاهر"

عوامل شبکه در معاونت اطلاعات خارجی و عملیات ویژه گذشته :

"مصطفی تهرانی" (خراسان)، "دقت" (شیراز)، "مجید حکیمی" (شیراز)، "محمد کارگر" (بندر عباس)، "راشد" (قبلا) سیستان و بلوچستان، گیلان و فعلا" تهران)، "نیاز" (مازندران)، "قائم" (بوشهر)، "موسوی" (قم و شیراز)، "پناهی" (شیراز) و

"شکوهی" (شیراز)

عوامل شبکه در معاونت ضدّ جاسوسی از گذشته تاکنون :

"جلیل"، "حامد"، "احمدی"، "جوادی"، "سعیدی"، "شهشانی"، "احمد محسنی"،
"مجید اصفهانی"، "عبادی"، "اخوان"، "انصاری" و "علی جعفری" (خوانساری)
عوامل مرتبط با شبکه‌ی مخوف صهیونیستی در سطح کشور و نهادها و سازمانهای
مختلف کشوری و لشگری:

با توجه به قدمت و قدرت قابل توجهی که عوامل اصلی این شبکه در وزارت اطلاعات
از سالها قبل تاکنون داشته و از تمامی امکانات وزارت اطلاعات برای جمع آوری
اطلاعات، نشان دهنده‌ی زمینه‌سازی برای جلب همکاری عناصر جدیدتری استفاده نمایند.
متأسفانه باید اعتراف کرد عوامل با نفوذی در جریانات مختلف به این شبکه پیوسته‌اند که
حضورشان در تصمیم‌سازیهای مختلف در سطح کشور بسیار قابل تأمل است و شاید گره
اصلی کشور، جامعه و نظام دینی انقلابی مظلوم ما در ضعف مدیریت و گرفتار شدن پی
درپی به مشکلات ملی و خارجی روبه‌تزايد در حضور این عناصر سرسپرده و مزدور باشد
که فتنه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای و کشف شاخه‌ی اطلاعاتی عملیاتی شبکه توانست نقاب از
چهره‌ی این متظاهرين به اصطلاح به تدین بردارد. خاطر نشان می‌سازد شاخه‌های دیگر این
شبکه سرسپرده در بین چهره‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی اپوزیسیون داخلی و
خارجی نیز برخوردار از عوامل و عناصر قدیمی و باسابقه‌ای هستند که قدمت ارتباط آنها
با آژانس اطلاعات یهود به سالها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی برمی‌گردد که بعضاً حتی
در خارج از ایران توسط آژانس اطلاعاتی یهود جلب همکاری شده‌اند و بعدها با شکل
گیری و قوام شاخه‌های مختلف این شبکه در کشور تعامل آنها با یکدیگر مجموعه‌ای
قدرتمند و در سایه را تشکیل داده‌اند که از درون نظام حتی بعنوان نیروهای نظام به
استحاله تدریجی و نابودی آن مبادرت ورزیده‌اند. به تعبیر بعضی از متهمین آخرین و
مهمترین مانع در پیروزی این حزب شیطانی وجود... ولایت فقیه

چه از نظر تئوریک بعنوان یادگار ارزشمند حضرت «امام خمینی» (ره) و چه بعنوان... در وجود جانشین غیرتمند و عزیز ایشان حضرت "آیت الله خامنه‌ای" (مدظله العالی) بوده است که بعنوان استراتژی میان مدت تضعیف قدرت و اوامر و نواهی ایشان در دستور کار عوامل شبکه بوده و در بلند مدت نیز حذف فیزیکی ایشان با یک واقعه‌ی جنجالی و غیرقابل ردیابی توسط نیروهای عملیاتی شبکه تعقیب می‌شده است.

در اعترافات متهمین طرح ترور رهبر عزیزمان در طی اقامت ایشان در شهر مشهد که حفاظت پیرامونی ایشان از آسیب‌پذیری بیشتری برخوردار بوده است و یک بار نیز در مراسم سالگرد ارتحال حضرت "امام خمینی" در مرقد مطهر، ایشان با بمب‌گذاری در دستور کار بوده است. جا دارد خدا را شکرگزار باشیم که از طریق کشف فتنه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای ما را به دهلیزهای ناشناخته این شبکه‌ی شیطانی و پر قدرت رهنمون بود و به لطف خود بسیاری از فتنه‌های آنها را افشا نمود. جاداشت ردیابی و پیگیری عوامل این شبکه در نهایت پنهانکاری و با سازمانی قدرتمند و متعهد تعقیب می‌شد، اما با جنجالهایی که عوامل این شبکه در آزادسازی متهمین و حملات ناجوانمردانه به کارشناسان اولیه‌ی پرونده وارد نمودند و با وضعیّت اسفبار وزارت اطلاعات در وابستگی کامل مدیریتی به این شبکه‌ی شیطانی امکان این تدبیر فراهم نیست و چاره‌ای جز افشای قسمتهای اساسی پرونده نزد امت غیرتمند و رنج کشیده‌مان نیست. باشد تا عکس‌العمل‌های غیرتمندانه و انقلابی امت خداجو از تداوم حیات این شبکه‌ی پلید و خونخوار جلوگیری نموده و تا آخرین سنگرهای این عناصر نفوذی را فتح نموه و عوامل نفوذی را به سزای اعمال ننگین خود برساند. شاید در آن روز از کارشناسان اولیه‌ی پرونده که قربانیان و شهدای اولیه‌ی این جهاد مظلومانه بوده‌اند، اثری باقی نباشد اما آنها به توجّهات حضرت صاحب الزمان ارواح العالمین... مقدمه الفدا بسیار امید دارند. او بود که این سربازان حقیر و گمنام را بی‌توشه و بار به این وادی پرخطر فرماندهی کرد و اوست که قطعاً این امت وفادار به

ولایت را از شرّ این اشرار پلید نجات خواهد بخشید.

اسامی عوامل شناسائی شده از شبکه‌ی شیطنی در سطح جامعه :

خاطر نشان می‌سازد افرادی که ذیلاً "اسامی آنها ذکر می‌شود از تقاطع اطلاعات موجود در پرونده‌ها بدست آمده و با ارزیابی "صحت دارد" ارتباطشان احراز شده است. افراد دیگری نیز در اعترافات نامشان مطرح شده که در صورتیکه بعدها قرائن محکمتری در خصوص آنها بدست آید اعلام خواهند شد.

توجه: 77 صفحه‌ی باقیمانده‌ی این گزارش صرفاً جهت مسئولین درجه‌ی اول نظام

تهیه می‌شود و از افشای آن به دلایل امنیتی پرهیز می‌گردد. آرزویمان این بود واقعا "نیازی به افشای مسایل نباشد و با تدبیر مسئولین بتوان در جهادی خاموش و بلند مدت ضربات اساسی بر پیکر پلید... ابتدا به ترور شخصیت متولیان این پرونده پرداختند و بعد نیز به حذف آنها کوشیدند. راهی دیگر باقی نماند.

"حسبنا الله و نعم الوکیل، نعم المولی و نعم النصیر"

تهران 23 تیرماه 1379

روزنامه‌ی سلام - چهارشنبه 24/4/1377

باسمه تعالی

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا... علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر

ضایعه‌ی درگذشت جانگزار برادر پاسدار مهندس حاج "محمد بابائی" مدیر مجتمع صنعتی "شهید کلاهدوز"، دانشجوی مسلمان پیرو خطّ "امام"، عضو اسبق شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی "شریف"، جهادگر و ایثارگر صحنه‌های فرهنگ، دفاع مقدّس و صنعت کشور داغ بزرگی بر دل دوستان و آشنایان گذاشت. تلاشهای خالصانه و بی‌شائبه‌ی این عزیز از دست رفته در حرکت‌ها و جریانهایی از قبیل جهادسازندگی، سپاه پاسداران، تسخیر لانه‌ی جاسوسی آمریکا، جهاد دانشگاهی، انجمن‌های اسلامی دانشجویان، دانشگاهها، مدارس، صنایع دفاع، روستاها و... نشانگر عشق بی‌پایان این عاشق ساده، صادق، پاک‌باخته و خادم انقلاب اسلامی و مردم عزیز بود که بالأخره جان شیرین خود را در راه میثاق ابدی که با اسلام و مردم خود بسته بود گذاشت و در جوار رهبر خود حضرت "امام خمینی(ره)" آرام گرفت.

عروج ملکوتی این شاگرد مخلص "روح... را به حضرت بقیة... الاعظم (عج)، مقام معظم رهبری، ملت انقلابی و خانواده‌ی محترم ایشان تسلیت عرض نموده از خداوند مَن طلب رحمت و مغفرت برای آن مرحوم و صبر و اجرا برای خانواده‌ی محترم وی مسئلت داریم.

"هدایت اله آقایی" - "علی آذربادگان" - "جعفر آهنگران" - "علی اکبر آقا کوچک" - "محمد ابراهیم اصغرزاده" - "جلال الدین اقتصادی" - "محمدعلی اصالت" - "محمدابن نصیر" - "رضا اردکانیان" - "غلامحسین اخیانی" - "سید حسن احمدی" - "محمد اخوان خرازیان" - "اصغر احتشامی" - "احمد اسحق حسینی" - "محسن انسی" - "احمد اصفهانیان" - "محسن احسن اصفهانی" - "عبدالخالق اولادی" - "علیرضا افشار" - "غلامرضا امینی" - "مجتبی ارباب شیرانی" - "محمد حسین ایمانی" - "غلامرضا اسلامی" - "محمود اشجع" - "جواد اکبری" - "محمد رضا اسلامی" - "حسین احترام" - "ماندانا احسن" - "سکینه ابراهیم" - "فریده الستی" - "محمد ایرانی" - "محمد رضا بهاری" - "سعید بدیهی" - "محمد بیدآبادی" - "غلامحسین بینقی" - "فرید بهمنی" - "ابراهیم بختیاری دوست" - "حمزه علی بخشی" - "فرید به آذین" - "مهدی بیات" - "جمشید بازیار" - "اصغر بانک" - "مرضیه باباییان پور" - "زهره باطنی" - "شایسته بیوکیان" - "محمود پناهنده" - "علیرضا پیرجمالی" - "محمد حسین پیروزی" - "سلیمان پارسا" - "محمد پورسید آقایی" - "منصور پیدایش" - "عباس پوربصیر" - "ایرج تقی پور" - "مرتضی تقی پور" - "مهدی تشگری" - "مهرداد تقی زاده" - "زهره تیکنی" - "جعفر جعفری" - "علی جلالی" - "امیر جعفری برواتی" - "محمد جعفری" - "سیدعزیزی جیفرودی" - "محمدعلی جوکار" - "فاطمه جلالی پور" - "لطفعلی چاووشی" - "فضل... چنگانی" - "سید کمال حسینی" - "سید کاظم حسینی" - "سید احمد حسینی" - "امین حاج رسولی ها" - "احمد حبیب الهی" - "شاهین حسابی" - "شهاب حسابی" - "داود حاجیلو" - "جلیل حیدری" - "محمد صادق حاجی تاروردی" - "وحید حکیمی" - "اکبر حاج محمدی" - "قربانعلی حیدری" - "محمد خوشبختیان" - "محمد حسین خوشنویس" - "رامین

خواجه

نصیر - "سید مصطفیٰ خردمند" - "سید رسول خلیفہ سلطانی" - "غلامحسن خائفی" -
 "نادر دبیران" - "محمود دیانی" - "اکبر دیسفانی" - "بہار دھقانی فیروزآبادی" -
 "زہرا درودیان" - "محبوبہ درودیان" - "مسعود ذہبیون" - "محمدناصر ذہبیون" -
 "محسن ذوقی" - "محمد رحمتی" - "مہدی رحمتی" - "محسن روشندل" - "رضا
 روستا آزاد" - "سعید راستی" - "سعید راضی" - "جلیل روحی دھکروی" - "محمد
 مہدی روحانی مشہدی" - "جعفر ربیعی" - "حمید رفعت جاہ" - "جلال رحیمی" -
 "سید محمد رجایی" - "احمد رضانی" - "حیدرعلی رحیمی" - "گوہر رستگارزادہ"
 - "فاطمہ رناسی" - "رضا زارع مہر جردی" - "ابوالقاسم زارع شحہ" - "علی
 زحمتکش" - "محمد سعید نژاد" - "مجید سعیدی نژاد" - "علی اصغر سجودی" -
 "اصغر سلیمان ریزی" - "غلامرضا سعدی نژاد" - "علی اکبر سہیلی" - "کورش سلیمان
 میگونی" - "رضا سیف الہی" - "سید حسن سیدشاکری" - "فہیمہ سعیدی" - "اکرم
 سعادت" - "اکرم ساطعی" - "عباس علی شکوہی" - "علی شاہندہ" - "مرتضیٰ
 شہابی" - "حسین شریعتی" - "مسعود شفیعی" - "محمد رضا شہشہانی" - "رضا
 شرقی" - "محمود شولایی" - "حسین شہریازادہ" - "عباس علی شربتئی" - "مہدی
 شرفی" - "مجتبیٰ شکرچی زادہ" - "امیر حسین شجاعی" - "احمد شیرزاد" - "محمود
 شوریدہ" - "شایگان شیرزاد" - "مجتبیٰ شیواپور" - "بہروز صحابہ" - "مہدی
 صفارسفلائی" - "حسین صادقی" - "مہرداد صباغی" - "محمود صحاف نائینی" -
 "محمود صفدری زادہ" - "اکبر صحراپور" - "تقی صباغ" - "محمدتقی صادقی" -
 "فلوریہ صبحی" - "فرزین ضیاء ظریفی" - "سید کاظم طاہرزادہ" - "شہریار طاہرپور"
 - "ناصر طالب" - "خسروطایی" - "محمد طباطبائی قمی" - "مہدی طاہریون" -
 "محمود طالبی" - "محمد عطریانفر" - "مسعود عسکری" - "مہدس عظیمی" -
 «امیر مسعود عباسی» - "شاہین عباس شرقی" - "رسول عادلپور" - "نوش آذر عبدی" -
 "علیرضا غلامی" - "سید علیرضا غرضی" - "فاطمہ غفاری" - "ساسان فضیلی" -
 "وہاب فرہمند" - "سلمان فرہمند" - "محمد فرخ" - "سید علیرضا فیض بخش" -
 "علی

فہیمی " - "مہدی فیض " - "مجید قرہی " - "محمد حسین قدوسی " - "محسن
 قمصری " - "محسن قرنفلی " - "اردشیر قادری " - "عباس قنادرضایی " - "سید حسن
 قدسی پور " - "برات قبری " - "علی قاضی زادہ " - "محمد جعفر قدیری " - "مرتضی
 قاسمی " - "رضا کرمی محمدی " - "محمد علی کاہنی " - "جہاندار کوشکی " -
 "نعیم الدین کجوری " - "علیرضا کشکولی " - "عباس کاظمی " - "سعید کلانترنیا " -
 "حسین کمالیان " - "محمد علی کاظمی زادہ " - "مہدی کشمیری " - "منیرہ کریمی " -
 "اورانوس کمالیان " - "ولی اللہ گل میرزایی " - "منوچہر گودرزی " - "احمد رضا
 گودرزی " - "قباد گودرزی " - "رضا گل آبادی " - "حمید گرمابی " - "علی لطفی " -
 "احمد لاری " - "میرنجفی زادہ " - "غفار محمدزادہ " - "مصطفی امین میرزا محمدی " -
 "علی اکبر معمارزادہ " - "علی مقدم آرائی " - "علی مقدسیان " - "محمد میری " -
 «کریم مظاہری " - "حسام ملک " - "محمود محمودی کامل آبادی " - "سرور ماندگار " -
 - "محمد میرزایی " - "عباس محتاج " - "علی متقیان " - "مرتضی میرباقری " - "ناصر
 مردانی " - "محمود مردان " - "محمد معظم " - "محمد حسین مہدیہ " - "رضا معینی " -
 "محمد مراتیان " - "جواد متقی پور " - "محمد باقر ملایک " - "بہمن مسعودی " -
 "جعفر مہدوی " - "مجید مسچی " - "محمد علی منتظرالقائم " - "سید مرتضی موسوی -
 "جعفر محمودی " - "سید حسن موسوی نژاد " - "مہدی مہدوی اردکانی " - "سید
 محمود مقدس " - "محمد تقی منظوری " - "عبدالہ منزوی " - "محمد منزوی " -
 "عبدالکریم معلّم " - "علی منتظری " - "محمد رضا نحوی " - "محمد صادق نوروزی " -
 "مہرزاد نایبی " - "حسین نشاطی " - "ناصر نعمتی " - "جعفر نوبری " - "محسن ناجی " -
 - "محسن نریمان " - "علی اصغر نجف زادہ " - "حسن نمک شناس " - "محمد
 نعیمی پور " - "ناصر نعمت الہی " - "محمد نعمت الہی " - "مجتبی نیک نژادی " -
 "علیرضا نیلفروش زادہ " - "حبیب نجفی نوبر " - "احمد نوبہاری " - "عباس نامجو " -
 "علی نظری " - "مسعود وکیل " - "محمد علی وحدت زاد " - "محمد رضا وفایی (خوش
 لہجہ) " - "حسین وزیری " - "مہرداد وطنی " - "منصور وفادوست " - "رضا ویسہ " -

"سعید هنری" - "حسین هنری" - "محمد افشین همّیار" - "ایرج هوشیاری" - "بهزاد هاشمی" - "حمید هفت جواهریان" - "محسن یآوری" - "رضا یوسفی" - "حمید یزدانفر" - "مسعود یزدانفر" - "صغری یوسفی" - "ناصر یزدانی"

روزنامه‌ی نوروز - چهارشنبه 6/4/1380

فضّل الله المجاهدين على القاعدین اجرا عظیما -

چهلمین روز شهادت برادر عزیزمان "رحمان دادمان" وزیر راه و ترابری به همراهی جمعی از خدمتگزاران ایران اسلامی رسید.

تلاشهای خالصانه و بی‌شائبه "رحمان" در طول عمر کوتاه و پربرکتش نشانگر عشق بی‌بدلیل این عاشق ساده و رهرو پاکبخته‌ی انقلاب به مردم و به میهن عزیز اسلامی بود و بالأخره جان شیرین خود را در راه میثاق ابدی که با خدا و مردم بسته بود گذاشت.

"رحمان" تجربه‌ی نسلی بود که برای برداشتن هرگامی هزینه‌ای سنگین پرداخت. او که در همه‌ی عرصه‌ها از مبارزات دوران دانشجویی، پیروزی انقلاب، تسخیر لانه‌ی جاسوسی، جبهه‌های دفاع مقدّس، جهاد سازندگی، شیلات، مرکز تحقیقات استراتژیک، طیّ مدارج دانشگاهی، مدیریت راه آهن و بالأخره وزارت راه و ترابری اندیشه و کار را به هم آمیخت و با تجربه، دانش افزود، اما در راه وفا به پیمان مقدّس خود با مردم هیچگاه راه عافیت در پیش نگرفت "رحمان"، مرد کارهای سخت بود، بی‌آنکه از گذشته‌اش بگذرد یا در گذشته‌اش بماند. او همواره الگوی همراهان خود بود. نجابت، آرامش، صدق، خلوص، پرتلاش و سختکوشی‌اش زبانزد همه بود. هم او که در روزهای سخت به همه نشاط و توان می‌بخشید و خستگی را از تن همه می‌زدود.

ضایعه‌ی فقدان او بر همه‌ی دوستان، همکاران و خانواده‌اش مصیبتی مضاعف بوده و هست، خداوند روان پاک او را غریق دریای رحمت بیکران خود گرداند و نظر لطف الهی خود را بر همه رهروان راه او که خدمت برای ملت بزرگوار ایران را افتخار می‌دانند. مستدام بدارد.

به همراه سایر سوگواران این عزیز در مراسمی که به همین مناسبت از ساعت 11-13 روز چهارشنبه 6/4/80 در مسجد نور واقع در میدان شهید دکتر "فاطمی" برگزار می‌گردد. شرکت می‌کنیم. جمعی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه صنعتی "شریف"

"هدایت‌الله آقایی" - "علی آذربادگان" - "علی اکبر آقا کوچک" - "هومان امیرپور" - "محمد ابراهیم اصغرزاده" - "محمدعلی اصالت" - "رضا اردکانیان" - "محمد"

احمدیان - "محمود اشجع" - "محمد ابن نصیر" - "احمد اصفهانیان" - "محمد اخوان
 خرازیان" - "احمد اسحق حسینی" - "عبدالخالق اولادی" - "مرتضی الویری" -
 "علیرضا افشار" - "جواد اکبری" - "محسن احسن اصفهانی" - "غلامرضا اسلامی" -
 "حسین احترام" - "احمد احترام" - "حمزه علی بخشی" - "اصغر بانک" - "اصغر
 باباشاهی" - "احمد رضا بیرژندی" - "جمشید بازیار" - "مهدی بیات" - "محمد
 بیدآبادی" - "محمود پناهنده" - "محمد حسین پیروزی" - "سلیمان پارسا" - "محسن
 پورسید آقایی" - "منصور پیدایش" - "ایرج تقی پور" - "مرتضی تقی پور" - "مهدی
 تشکری" - "علی تابش" - "مهرداد تقی زاده" - "امیرجعفری براواتی" - "محمد
 جعفری" - "محمد علی جوکار" - "سید عزیز جیفرودی" - "فضل الله چنگانی" - "سید
 کمال حسینی" - "سید کاظم حسینی" - "سید احمد حسینی" - "امین حاج رسولی ها" -
 "احمد حبیب الهی" - "شاهین حسابی" - "شهاب حسابی" - "اکبر حاج محمدی" -
 "سید حسن خباز" - "محمد حسین خوشنویس" - "سید مصطفی خردمند" - "سید رسول
 خلیفه سلطانی" - "نادر دبیران" - "مسعود ذهبیون" - "محمد رحمتی" - "مهدی
 رحمتی" - "محسن روشندل" - "احمد رضانی" - "علی زحمتکش" - "محسن
 زرگزاده" - "محمد سعیدی نژاد" - "غلامرضا سعیدی نژاد" - "مجید سعیدی نژاد" -
 "علی اکبر سهیلی" - "رضا سیف الهی" - "عباسعلی شربتی" - "مجتبی شکرچی زاده" -
 "امیر حسین شجاعی" - "احمد شیرزاد" - "شایگان شیرزاد" - "مسعود شفیع" -
 "محمد حسن شاکری" - "علی شاهنده" - "محمود شولایی" - "محمود شوریده" -
 "مجتبی شیواپور" - "بهرروز صحابه" - "محمود صحاف" - "اکبر صحراپور" - "مهدی
 صفار سفلی" - "حسین صادقی" - "مهرداد صباغی" - "تقی صباغ" - "فرزین ضیاء
 ظریفی" - "محمود طالبی" - "شهریار طاهرپور" - "مهدی طاهریون" - "سید علیرضا
 فیض بخش" - "فرهاد فرهمند" - "رسول عادل پور" - "آنه محمد غراوی" - "عباس
 قناد رضایی" - "حسین قدوسی" - "مجید قرهی" - "محمد عطریانفر" - "رضا عصار" -
 - "مسعود عسگری" - "شاهین عباس شرقی" - "علیرضا غلامی" - "سید علیرضا

غرضی " - "محسن قمصری" - "مسیح قائمیان" - "مجید قرہی" - "برات قنبری" -
 «علی قاضی زادہ» - "محمد صادق قاضی زادہ" - "فریدون قاسم زادہ" - "محسن قرنفلی"
 - "اردشیر قادری" - "سعید کلانترنیا" - "مہدی کشمیری" - "علیرضا کشکولی"
 «حسین کمالیان» - "منوچہر گودرزی" - "احمد رضا گودرزی" - "اصغر گزین"
 «حمید گرمابی» - "ولی اللہ گل میرزائی" - "مہدی منتظر القائم" - "محمد علی
 کاظمی زادہ" - "نعیم الدین کجوری" - "احمد لاری" - "سید حسن موسوی نژاد"
 "محمد مراتیان» - "عبدالحسین مہنما» - «ہادی میرزائی» - «علی محقر» - «عباس محتاج»
 - «کمال الدین مکی» - "مہدی مفیدی» - «مجید مسچی» - «عبدالکریم معلّم» - «محمد
 باقر ملایک» - "محمد منزوی" - "عبداللہ منزوی» - «عباس مظفر» - «محمود مردان» -
 «محمود مہران پور» - «مصطفی میرزا محمدی» - «جعفر محمودی» - "مصطفی
 مؤذن زادہ" - "سید محمود مقدّس تفرشی" - "محمد معظم" - "محمد صادق نوروزی"
 - "امیر مصباحی" - "محمد میری" - "عباس ملکی" - "جعفر مہدوی" - "مہدی
 مہدوی اردکانی" - "محمد تقی منظوری" - "محمد حسین مہدیہ" - "مسعود نیلی"
 "محسن نریمان" - "محمود نیلی" - "محمد نعیمی پور" - "ناصر نعمتی" - "علی نظری"
 - "ناصر نعمت الہی" - "محمد نعمت الہی" - "مجتبی نیک نژادی" - "علیرضا
 نیلفروش زادہ" - "حبیب نجفی نوبر" - "احمد نوبہاری" - «منصور وفادوست» - "رضا
 ویسہ" - "حسین وزیری" - "سعید ہندی" - "حسین ہنری" - «مسعود ہمایونی» -
 "بہزاد ہاشمی" - "حمید ہفت جواہریان" - "رضایوسفی" - "ذبیح اللہ یزدانفر» -
 "مسعود یزدانفر" - "ناصر یزدانی" - "مرضیہ بابائیان پور" - "فاطمہ جلالی پور" - "بہار
 دہقانی فیروز آبادی" - "زہراد رودیان" - "گوہر رستگار زادہ" - "فہیمہ سعیدی"
 "اکرم سعادت" - "اکرم ساطعی" - "فلوریہ صبحی" - "نوش آذر عبدی" - "فاطمہ
 غفّاری" - "سرور ماندگار" - "فرناز عبدالمیان" - "ہرا فرخ رو" - "فرزانہ شہرتاش" -
 "شایستہ یوکیان" - "اورانوس کمالیان" - "سہیلا جلالی" - "فاطمہ اسماعیل زادہ"

روزنامه‌ی مردم سالاری - سه شنبه 28/12/1380

انالله و انا اليه راجعون

مرجع مجاهد {؟} و خستگی ناپذیر {!؟} حضرت... "منتظری"

درگذشت همشیره‌ی مکرمه، حاجیه خانم "منتظری" را تعزیت و تسلیت عرض نموده و برای آن اسوه‌ی صبر و استقامت و آزادگی، آرزوی سرفرازی روزافزون از درگاه حضرت احدیت خواهیم.

"غلامحسین ایزدی" - "صادق خلخالی" - "نصرا... صالحی نجف آبادی" - "محمد
عبداللهیان" - "حسینی کاشانی" - "صادقی اردستانی" - "محمد حسین حسینی
ارسنجانی" - "محمود صلواتی" - "جعفر سعیدیان‌فر" - "مهدی حقّی" - "کریم
مطلبی" - "طباطبایی" - "هادی قابل" - "علی حبیب‌اللهی" - "غلامحسین نادى" -
"لطفعلی فقیهی" - "مصطفی ایزدی" - "محمد تقی متقی" - "امیری جرقویه" -
"محمود دردکشان" - "حسین محمدی رهنانی" - "عندلیب شیرازی" - "مصطفی
صالحی" - "تقی رجایی" - "محمد رضا رجایی" - "عبّاسعلی فاتح" - "فتح... ربّانی
املشی" - "محمد رضا اسدی" - "حسین مهدوی" - "محمد حسن مؤحدی ساوجی" -
"مجتبی لطفی" - "محمدعلی اصفهانی وطن" - "حسن صدیقی" - "احمد عابدینی" -
"ناصر کافی موسوی" - "غلامرضا حجّتی" - "محمدعلی حبیب‌اللهی" - "محمد رضا
آیتی" - "محمد رضا ایروانی" - "مصطفی میراحمدی زاده" - "ابراهیم حجازی" -
"احمد صادقی" - "احمدعلی نقی پور" - "مرادی ساوجی" - "رضا ضیایی" - "محسن
ولایتی" - "حسن پویا" - "حیدر شریفیان" - "حسین عبداللهیان" - "محمدعلی
رحیمی" - "احمد شریفی" - "محمد رضا کرباسی" - "حسن ایرجی" - "رضا عرفانیان"
- "رضا حجّتی" - "مهدی شفیعی" - "حسنعلی نوریها" - "ابراهیم محمدی" - "احمد
مجیدی" - "سادات حسینی" - "علی شاه زیدی" - "مهدی عباسی" - "حسن
شیاسی" - "علی میرموسوی" - "عبّاس فهمیده" - "علی سالمی" - "عبّاسعلی محمدی"
- "غلامحسین قیصری" - "محمدعلی مجاهدی" - "مسعود ادیب" - "محمد رضا
محمدی" - "جواد مهری" - "حسینعلی احمدیان" - "محمدعلی قائدی" - "مهدی

فاضل اصغر صالحی - "نودهی" - "عبدا... کاظمی" - "عبّاس اکبری" - "محمد بهمنی" - "عبدالکریم کریمپور" - "عبدالرسول طالب" - "صادق طباطبایی" - "باقر طباطبایی" - "ابوالقاسم صالحی" - "نادعلی صالحی" - "علی شیاسی" - "حیب... امیری" - "مهدی مولانا" - "بنی رضی" - "حیدرعلی رستمی" - "حسینعلی انصاری"

روزنامه‌ی بنیان دوشنبه 27/12/1380

انا لله وانا اليه راجعون

فقیه عالیقدر حضرت... "منتظری"

درگذشت همشیره‌ی مکرّمه‌ی آن عالم مجاهد {؟} باعث تأثر گردید. برای آن بانوی عالمه و فاضله‌ی باتقوا علو درجات و رحمت واسعه و برای خانواده‌ی معظم صبر جمیل و اجر جزیل و برای آن مرجع آزاده مزید عزّت خواستاریم.

"سید محمدعلی ایازی" - "محمدعلی اکبری" - "عمادالدین باقی" - "رضا تهرانی" - "حمیدرضا جلایی پور" - "علی حکمت" - "عبدالعلی رضایی" - "عیسی سحرخیز" - "ابراهیم سلطانی" - "ماشاءالله شمس الواعظین" - "محمدتقی فاضل میدی" - "حسین قاضیان" - "لطیف صفری" - "ابوالفضل صلواتی" - "عبّاس عبدی" - "علی رضا علوی تبار" - "محمدجواد غلامرضا کاشی" - "احمد قابل" - "محمدصادق کاملان" - "محسن کدیور" - "اکبر گنجی" - "علی مزروعی" - "محمد حسن متقی" - "سید سراج‌الدین موسوی" - "سیدابوالفضل موسویان" - "سید حسین موسوی تبریزی" و "کامبیز نوروزی"

روزنامه‌ی مردم سالاری - سه شنبه 28/12/1380

فقیه عالیقدر حضرت... "منتظری"

فقدان بانوی مؤمنه، همشیره‌ی مکرّمه‌ی حضرت‌عالی، موجب تألم و تأثر گردید. مراتب تسلیت و همدردی خود را به حضور مبارک... معروض می‌داریم و از خداوند متعال برای آن مرحومه طلب مغفرت و برای معظمّ له و سایر بازماندگان محترم صبر جمیل خواهانیم.

"نصرا... صالحی نجف آبادی" - "علی اکبر محتشمی پور" - "فضل... صلواتی" -

"حسین هاشمیان" - "سید حسین موسوی تبریزی" - "مهدی حقی" - "مصطفی طاهری
 نجف آبادی" - "اکبر اعلمی" - "شهربانو امانی" - "مهدی آیتی" - "رحمانی خلیلی" -
 "علی محمد غریبانی" - "یدا... اسلامی" - "قاسم شعله سعدی" - "محمد ابراهیم
 اصغرزاده" - "حسن مختاری" - "علی صالح آبادی" - "احمد ملازاده" - "احمد
 حکیمی پور" - "غلامحسین خورشیدی" - "داوود کریمی" - "محمد ابراهیم یآوری" -
 "عبدالحسین ساسان" - "سید حسن الحسینی" - "اسپندیاری معروف صمدی" - "مصطفی
 ایزدی" - "سعید حقی" - "محمد علی صابری" - "حمید لباف" - "محمود عظیمی" -
 "اکبر سعیدی" - "علی محمد ایزدی" - "مجتبی بدیعی" - "غلامحسین یاسری" -
 "محمود ایزدی" - "اسدا... کارشناس" - "حسن معینی" - "احمد حرّی" - "نصرا...
 ضیایی" - "یعقوب زاده" - "محمد علی ایزدی" - "علی راعی" - "مهدی شفیعی" -
 "عبّاس نصر" - "طاهر مهملو" - "محمد نوری" - "حمیدرضا محبوب" - "عبّاس علی پور
 محمدی" - "عبّاس انتظاری" - "وحید لباف" - "حسینعلی طراوت" - "سید مهدی
 آیت" - "تقیان" - "عبدالحسین شریفی"

روزنامه‌ی نوروز - سه شنبه 28/12/1380

فقیه عالیقدر حضرت آیت... منتظری"

درگذشت همشیره‌ی مکرمه‌ی را تسلیت عرض نموده و از درگاه حضرت احدیت برای آن مرحومه، غفران و رحمت
 الهی و برای حضرتعالی و سایر بازماندگان صبر مسألت می‌نمایم.

"اسماعیل زاده" - "تاج الدین" - "توفیقی" - "خالقی" - "شیرزاد" - "طاهری" -

"علیرضایی" - "کیان ارثی" - "مزروعی" - "مصورّی منش" - "نمازی"

(نمایندگان استان اصفهان در مجلس شورای اسلامی)

مؤخره

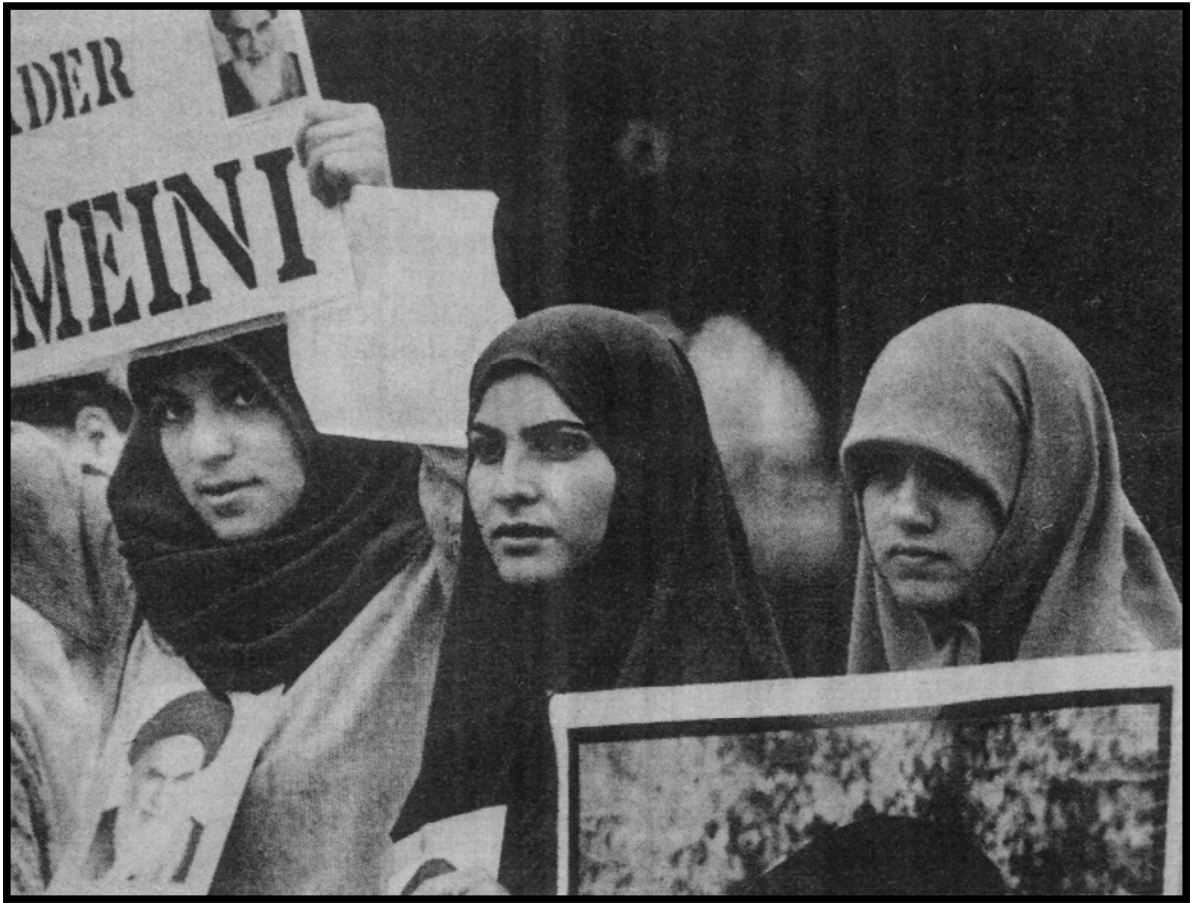
#روزنامه‌ی ایران - پنجشنبه 5/3/1384 :

خبرنگاری با اشاره به این که برخی موضوع قتل‌های زنجیره‌ای را به دولت "خاتمی" ربط می‌دهند، نظر رئیس جمهوری را خواستار شد. "خاتمی" با بیان این که اجازه بدهید در این زمینه بحث نکنیم {!؟} اظهار داشت: مهم این است که دولت {بنده!} "خاتمی" با تمام شجاعت توانست (ریشه) دیو کثیفی را که در یک بخش امنیتی کشور حضور داشت قطع کند و امروز وزارت اطلاعات نجیب‌ترین، پاک‌ترین و پیشرفته‌ترین ارگان اطلاعاتی جهان (با آشنایی با نیروهای امنیتی دنیا می‌گوییم {!؟}) است. امروز وزارت اطلاعات ما با نیروهای با تجربه، فداکار و تحصیل کرده هم با کمال هوشیاری از منابع کشور دفاع می‌کند و هم با کمال هوشیاری اجازه‌ی نفوذ جریان‌های منحرف را نمی‌دهد، اگر بسیاری از فعالیت‌های امنیتی و اقتصادی غلط وجود داشت، خوشبختانه دولت «خاتمی» توانست آن را تصفیه کند و امروز وزارت اطلاعات را به صورت وزارت پرافتخار جمهوری اسلامی دریاورد.

جناب آقای رئیس جمهور !

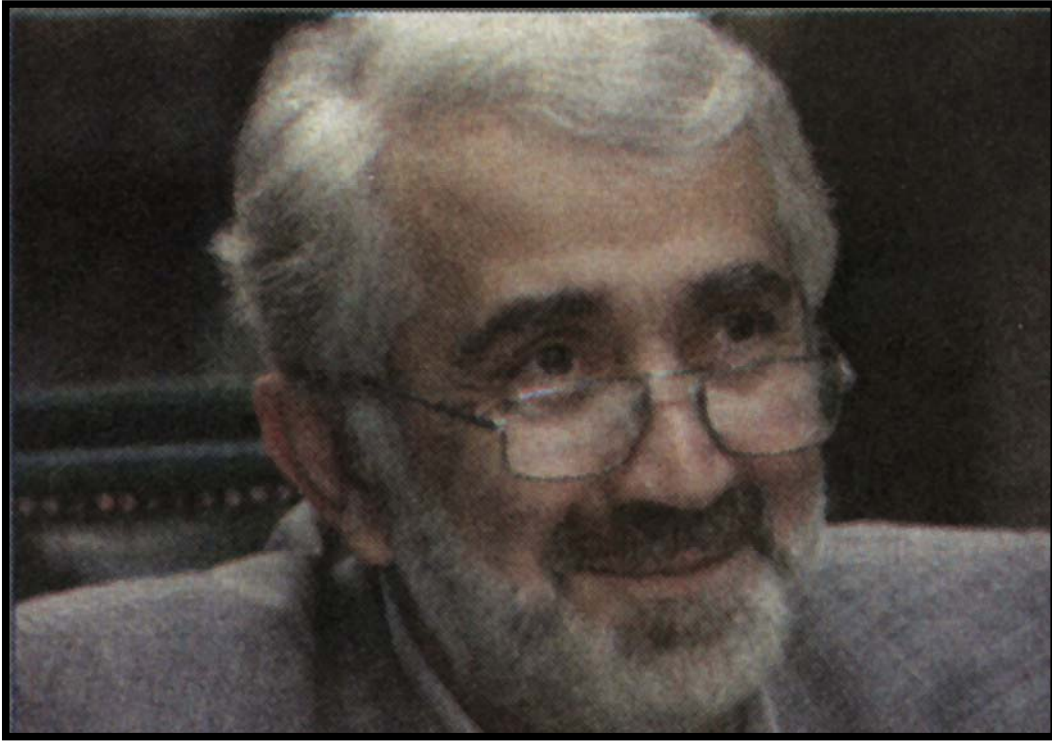
و دیگر چه بگوییم؟ اگر به تعبیر مرحوم "روح‌الله خمینی" سیاست افراد عین دیانتشان باشد؛ با چنین سیاستی که شما دارید بر دیانتتان {...}

تصاویر



سرکار خانم "دری نوگورانی" همسر
مرحوم "سعید امامی (اسلامی)" - آمریکا تظاهرات در دفاع از موضع گیری حضرت "امام خمینی (ره)"





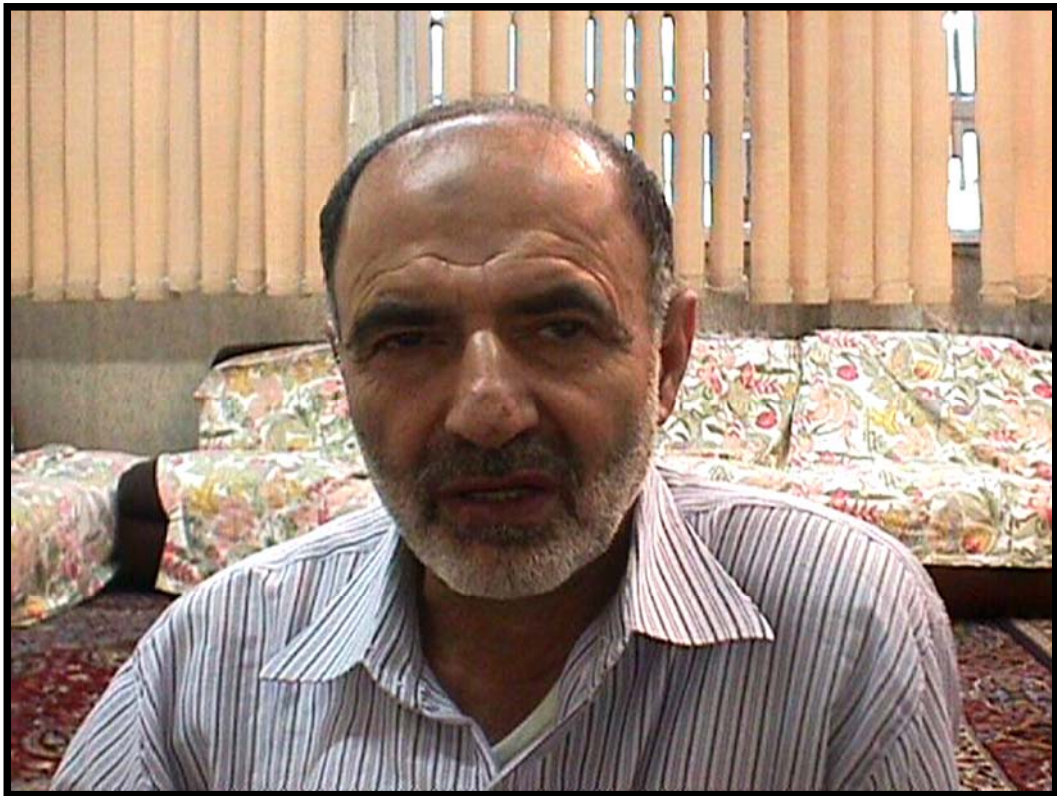
"الياس محمودى"



"عبدالرضا ايزدپناه"



"وحید شاهچراغی"



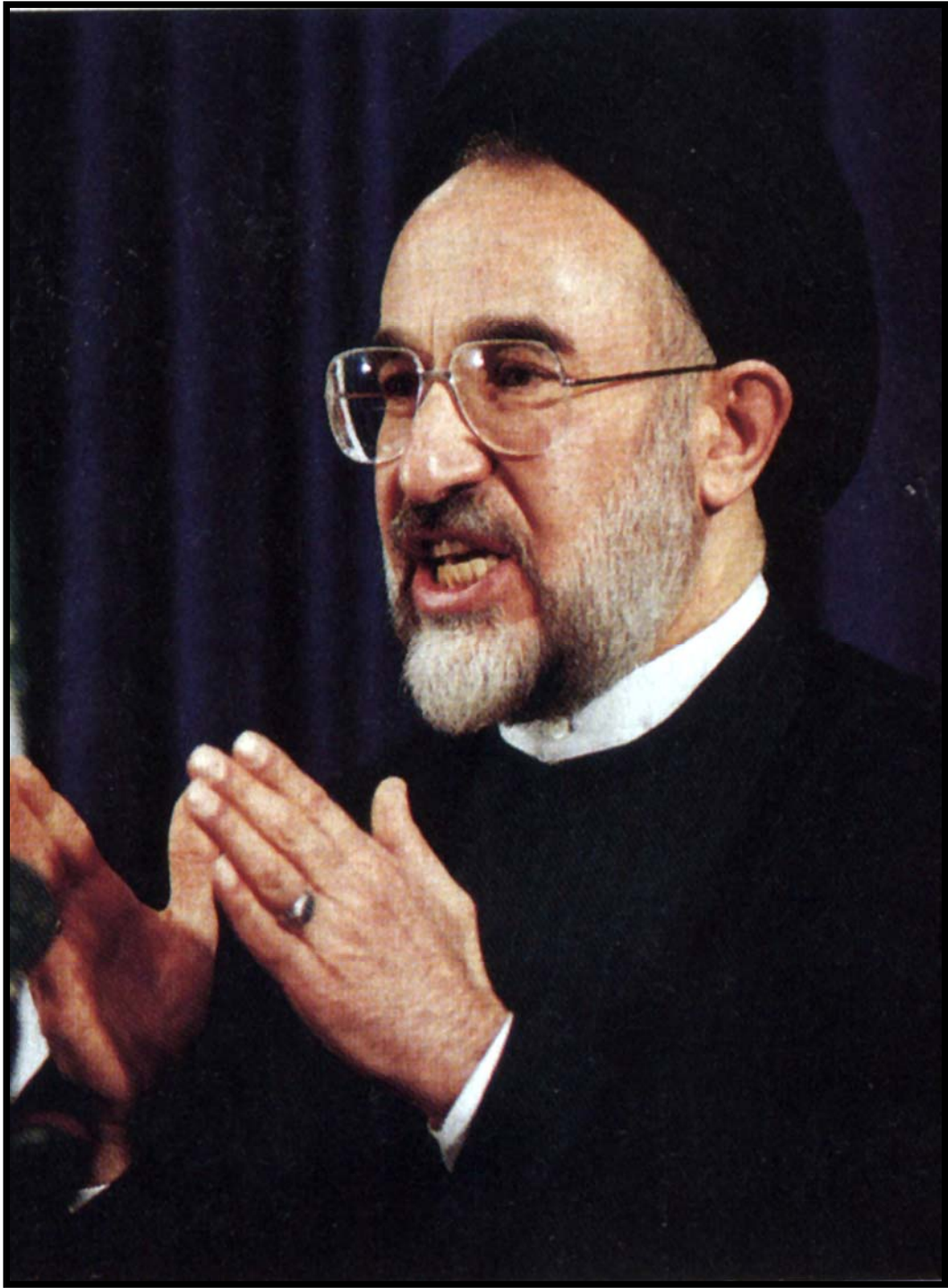
"رجبعلی طاهری"



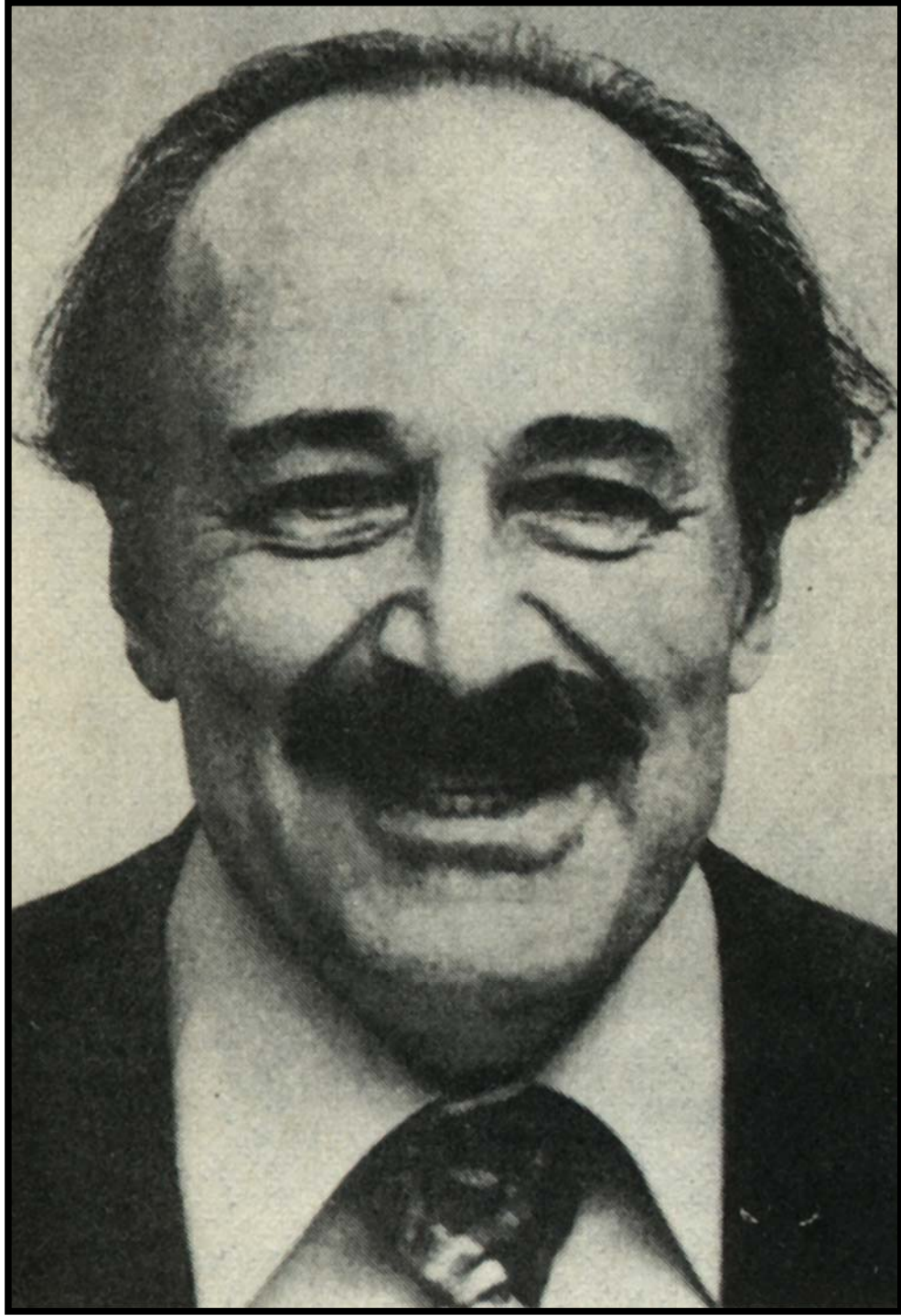
"فربانعلی دری نجف آبادی"



"حسام الدین آشنا"



"سيد محمد خاتمي"



"نورالدين كيانورى"



"سید علی اصغر حجازی"



"محمد نیازی"



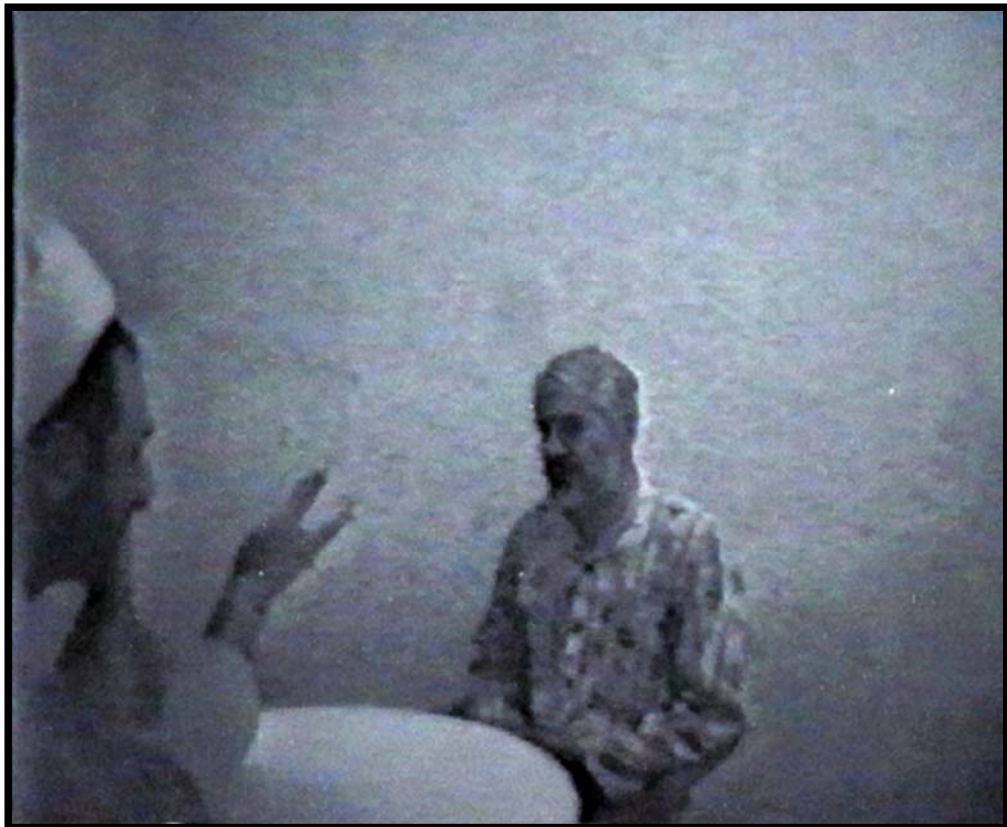
"مهدي قوام هنر"



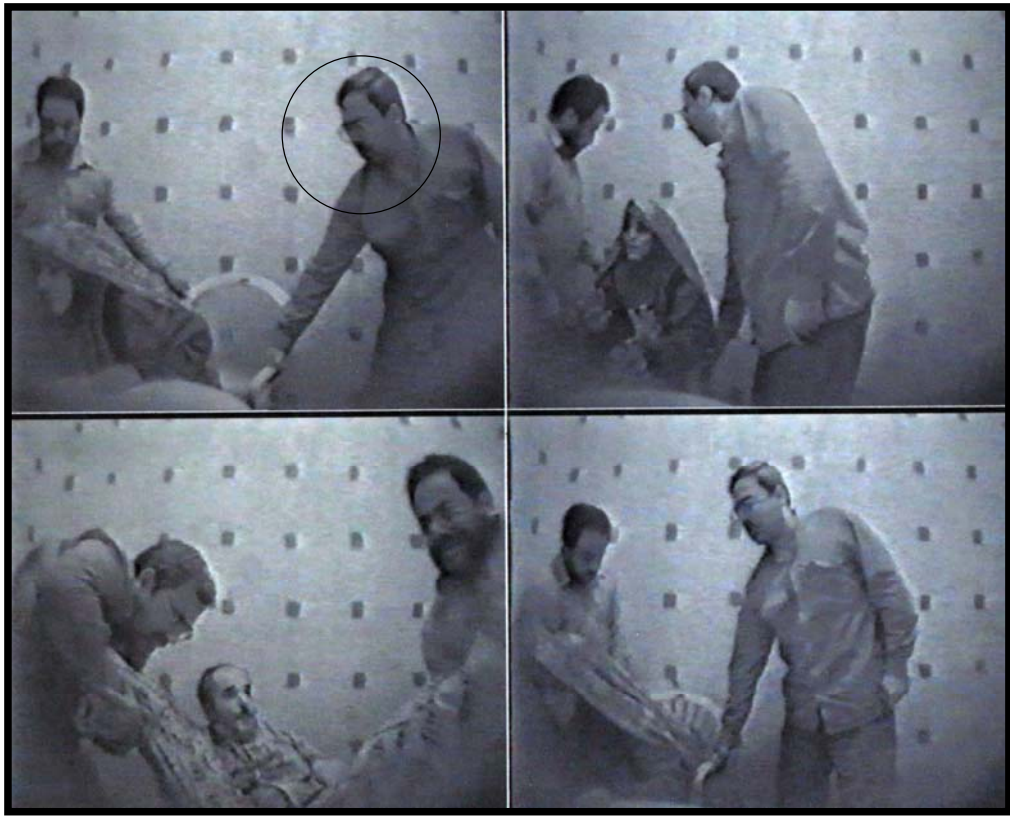
"كاظم قادري"



"جواد عباسی کنگوری"



"محمد نیازی" بازجویی از "موسوی"



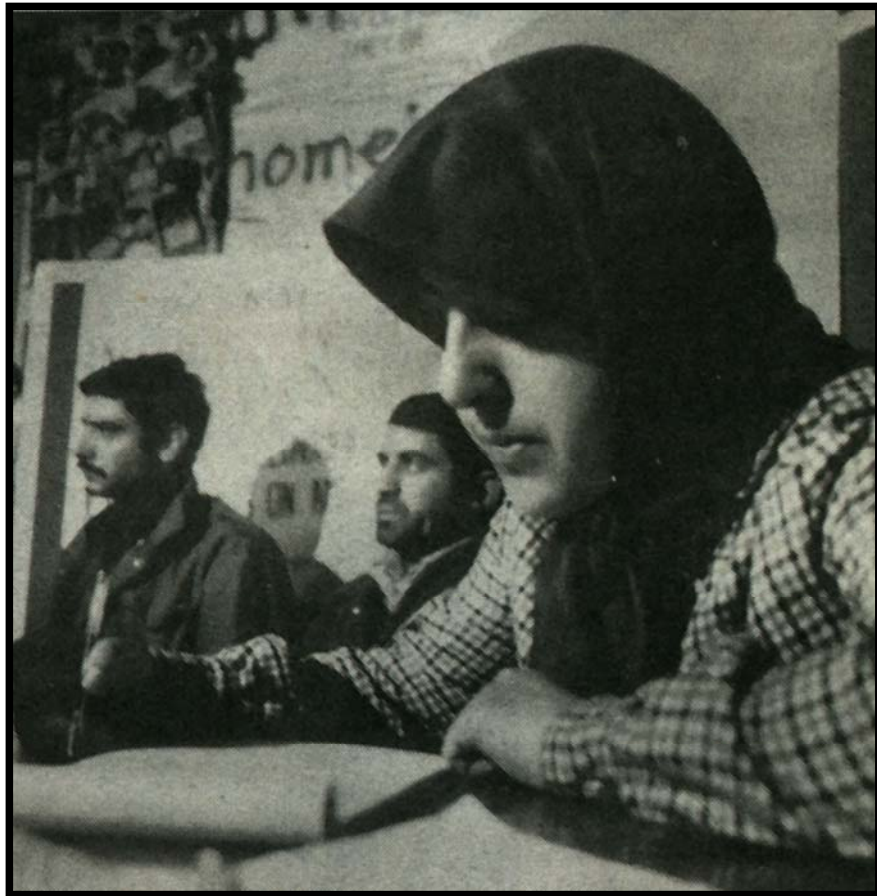
"علی اکبر باوند"



"احمد شیخها"



"سید مصطفی کاظمی"



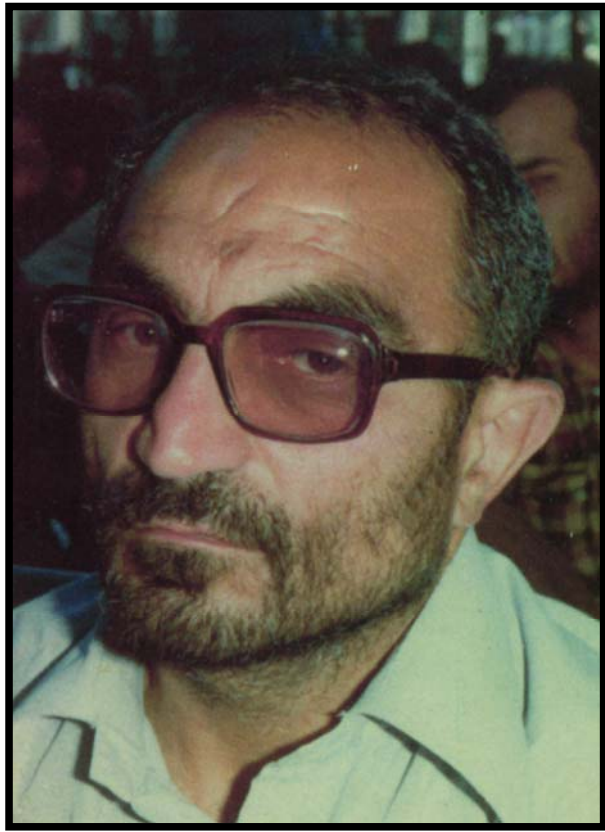
"معصومه ابتکار"



"علی هاشمی"

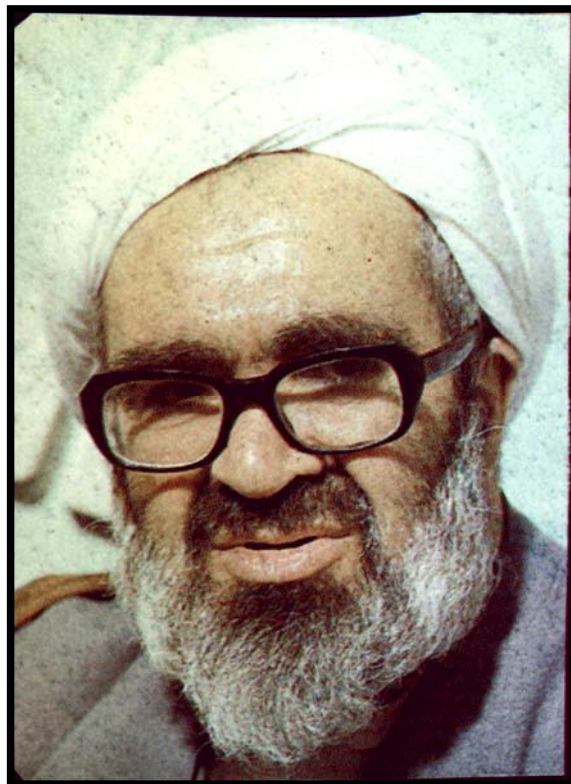


آقای بیکزاده سردار سیاه PARS TV.



شهيد " سيد اسدالله لاجوردی "





"حسینعلی منتظری"



"محسن کنگرلو"



??